

تلاش آزادی



بستانی پاریزی

۷۱۷۶۵

تلاش آزادی

محیط سیاسی و زندگی مشیرالدوله پرنیا

چاپ چهارم

تألیف

باستانی پاریزی

دکتر دکتر تاریخ - استاد

تهران - ۲۵۳۶



کتابخانه تخصصی ادبیات

حق طبع برای مؤلف محفوظ است

انتشارات نون

۵۶۷۱۳

چاپ اول : (ضمیمه ایران باستان) ۱۳۲۱
چاپ دوم : (انتشارات علمی) ۱۳۲۷
چاپ سوم : « د نوین » ۱۳۵۲
چاپ چهارم : ۲۵۳۶

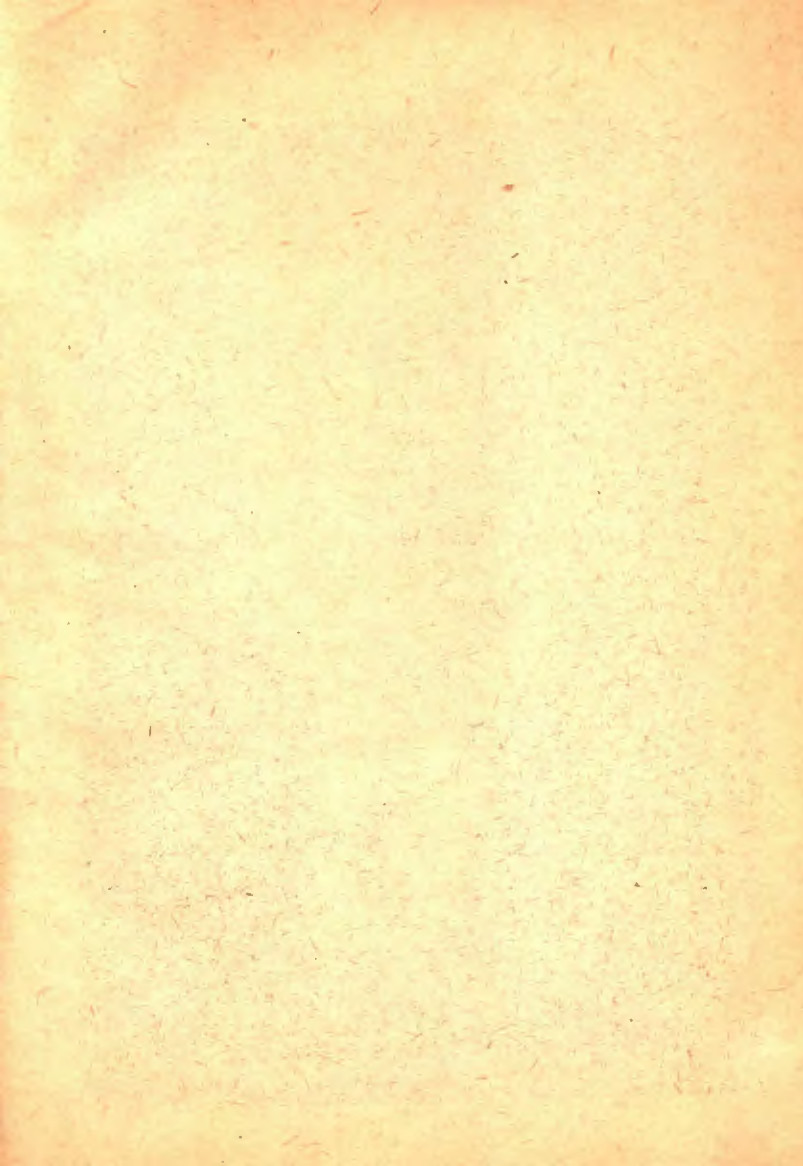
سرزمینی که آدمی جوانی خود را در آن
گذرانده، مانند خود ایام جوانی زیباست،
بشرط آنکه شصت ناچار نباشد دوباره
در آن سرزمین زندگی کند !
ویل دورانت

د این کتاب را به یاد ایامی که در
کوهستان پرتراوت پاریز گذرانده‌ام
به پیشگاه روان پدرم، مرحوم حاج‌ملا
علی‌اکبر پاریزی (حاج آخوند) -
که بسیاری از مطالب آنرا قبل از
رسیدن به دانشگاه در همان کوهستان
گاه و بیگاه، از زبان او شنیده بودم -
تقدیم می‌دارم. ع
فیدپ

سپاسر

چاپ پیام حاضر کنایه به حاضر و حاضر نوی سر و صورت بگیرد
از بخت شکر دارم و از مدد گاهم : درین دلاهی تمام جز اینکه
سپاس خود را به دوستان و فداکاران خواننده این نوشته ایام
قدیم تمام - سپاسی که گویا جهان محبت به شکر
نموده اند و آنرا اندر کرد . تا بسان ۱۵۴۶ به تکیه ای





فهرست مندرجات

- ۸-۶ دیباچه (چاپ سوم)
- ۱۲-۹ مقدمه (چاپ دوم)
- ۲۸-۱۳ ۱) ترجمه احوال مشیرالدوله (نصرالله خان)
(پیرنایین، مشیرالدوله بزرگ و آزادپخواهی،
مشیرالدوله بزرگ و محمد علی شاه، مرگ مشیرالدوله بزرگ)
- ۷۸-۲۸ ۲) حسن پیرنیا، محیط اجتماعی او
(تحصیلات - محیط اجتماعی، مصادره، امتیاز رژی؛ خواب خوش، زن
و عشق، گریه کرمانیان، پیدارش خوانند کرد، آقاجنی و شاهزاده مشیر زنان،
حکمت کرمان، زهارت شه عبدالعظیم . . . و دیدن یار، مرگ صاحب قرآن،
میدان عشق)
- ۸۳-۷۹ ۳) مدرسه سیاسی و مشیرالدوله
(مدرسه علوم سیاسی، سفارت مشیرالدوله)
- ۱۰۳-۸۵ ۴) مشروطیت ایران و مشیرالدوله
- ۱۲۰-۱۰۴ ۵) قرارداد ۱۹۰۷ و مشیرالدوله،
(قتل اتابک اعظم، نماز و استخاره در خدمت سیاست)
- ۱۵۲-۱۲۱ ۶) استبداد صغیر و مشیرالدوله
(توبه کرک، امیر بهادر، استعفای مشیرالدوله، تیرها به سنگ
میخورد، قتل آزادی خواهان، شعر ظهور الدوله)
- ۱۸۰-۱۵۳ ۷) بازگشت آزادی و مشیرالدوله
(اوضاع اصفهان، اوضاع کیلان، تحصن شاه، اوضاع تبریز و فارس، آتش
مغلوب میشود، اختلاف میان مران ملی)

(۸) آخرین مقاومت استبداد و مشیرالدوله ۱۸۱-۴۱۶
(جایزه برای سر- ملاقات شاهانه - شاهنامه و ارشدالدوله یرم ارمی -
ترکمن واسب سردار ، تهرغیب رسید ، روز آخر ، روزی نامرد است ،
از همان خشت اول ، وکلای کرمان ، پیروزی باکیست ؟)

(۹) بی طرفی ایران و مشیرالدوله ۲۱۷-۲۴۳
(اولین کابینه مشیرالدوله ، شاه ربائی ، داستان مهاجرت ، نارنجک ، انتقال
باپخت).

(۱۰) قرارداد ۱۹۱۹ و مشیرالدوله ۲۴۳-۲۶۴
(بزرگراه سوم ، زیارت با پول خارجی ، مامیت تقدیر ، پدران و پسران
کابینه دوم مشیرالدوله)

(۱۱) نهضت ها و مشیرالدوله ۲۶۵-۲۹۳
(خیابانی که بود؟ داستان جنگل ، گله مرد ، استمفای مشیرالدوله ، بوی
کودتا ، لندن خشمگین)

(۱۲) کودتا و مشیرالدوله ۲۹۳-۳۳۹
(تسخیر تهران ، نطق رضاخان ، توقیف عام ، چگونه بدین پایه رسیدی ؟
زندگی سید ضیاء بقلم جمالزاده ، لهر وزیرانه - دوستگاه شور -
قیام کتل ، سری پردخت ، واقعه جنگل ، سری درواکان حزب)

(۱۳) سردار سپه و مشیرالدوله ۳۳۰-۳۶۲
(پام های وزیر جنگی ، حقیقت چیست ؟ توپ مدرس هم نم کشیده است ،
انتخابات مشیرالدوله ، بزرگراه سوم ، عرض می کردم صلاح نیست)

(۱۴) ولیعهد و مشیرالدوله ۳۶۲-۳۶۹
(آخر الدواء الکی - نامه قزوینی)

(۱۵) جمهوری و مشیرالدوله ۳۷۰-۳۸۶
(توپ جمهوری ، برخورد با رئیس مجلس ، رضا مازندرانی کار میکند ، جمهوری
موقوف ، جو هاگدار)

(۱۶) فتح خوزستان و مشیرالدوله ۴۸۷-۴۲۲
(نطق کسروی ، کورش که بود؟ اردشیر و خوزستان ، یعقوب درخوزستان ، شاه)

اسمعیل در خوزستان ، سردار سپه در خوزستان ، توقیف شیخ ، انگلستان
چه می گوید؟ خانواده خزل ، حرکت مذبوحانه)

۴۲۵-۴۹۷

۱۷) انتقال سلطنت و مشیرالدوله

(شاه در راه ، طرح قانونی ، ماده واحده ، مرگ هست و بازگشت نیست ،
نطق مدرس ، جواب وزیر فواید عامه ، واقع بینی مشیرالدوله ، مواجب
توپیچی ، قهوه قاجار ، مذاکرات مجلس و آبان ، استعفای رئیس ، بنام سعادت
ملت ، نطق ققی زاده ، مطابق قانون اساسی نیست ، آتش زیر خاکستر ، خلاف
مصالح ، ناراحتی ندارد ، مسلمانم مسلمان ، ارادتمندم ، درزنگبار هم ، اگر
سرم را ببرند ، اول چاه بعد منار ، خدایا توشاهد باش ، منم مسلمانم ،
اثبات شیخی و نفی ماعدا ، ماده ایتر ، جبران می شود ، شروع به رای ،
مجلس باقیست ، ممنون هستم ، اعتراض ، صفر بخیر ، تاجگذاری)

۴۹۸-۵۱۷

۱۸) دادگستری ایران و مشیرالدوله

(مشیرالدوله و قانون ، دیوان خانه اعظم ، اصلاح داوری ، البته امضاه
خواهیدفرمود)

۵۱۸-۵۲۶

۱۹) تدبیر منزل و مشیرالدوله

(اقتصاد نایبی ، سهام نفت)

۵۲۷-۵۶۱

۲۰) ایران باستان و مشیرالدوله

(گوشه نشینی ، حاکمان زمان معزولی ، تألیف ایران باستان ، مؤتمن الملك ،
معاوض السلطنه ، مشیرالدوله ها ، بخشی مختصر در باب ایران باستان ، نظر
دکتر زرین کوب) .

۵۶۲-۶۲۰

۲۱) قضاوت ما و مشیرالدوله

(مرگ مشیرالدوله ، کتاب مشروطه ، لوطی بازی ، شاه با رعیت ، تاج و
تارک ، پارلمنت ظل السلطان ، محمد علی شاه مشروطه خواه ا برای تو ،
پارک اتابک ، رحیم بیا ، ننگ تاریخی ، سرباز کتله شکن ، مشروطه در
تلویزیون ، ملت زابراه ، فضل الله و دین محمد ، شأن مشروطه ، بخت آئینه ،
من باید بینم ، روسان پوشیده قاجار ، برق قزاق ، قاجار می پوشد ، سل
کلیه ، میزبانی متولی باشی ، شوهر ایرانی ، مزایده ، شترها هم ، قمیده تاریخ
و سیاست) .

۶۲۱-۶۸۳

فهرست عام

(فهرست منابع ، فهرست عام ، فهرست عکسها)

دیاچه چاپ سوم

تلاش آزادی به چاپ سوم رسید . آن روزها که من شرح حال مشیرالدوله را برای ایران باستان می‌نوشتم هرگز گمان نداشتم که آن جزوه ، خارج از مقدمه ایران باستان ، «محلّی از اعراب» پیدا کند ، و منتهای دلخوشی ام این بود که در جوار ایران باستان ، خوانندگان ، نظری به عنایت به آن مقدمه بیفکنند .

چاپ جداگانه مقدمه و تجدید چاپ آن و تکرار چاپ سوم ، بربنده معلوم داشت که هر شرح حالی که بویی از صداقت داشته باشد ، در دیده اهل معرفت بی اعتبار نخواهد ماند .

اگر بگویم که دنیای آینده را شرح حال‌ها بنا می‌کنند حرفی بی اغراق نیست ، زیرا اقدام کودک بالغ و جوان تازه سال است که تعلق خاطر به قهرمانی نداشته باشد و ، از گوشه و کنار ، شرح حال مطلوب را بخواند و در رای و رویت پای ، جای پای آن قهرمان نگذارد ؟

پلوتارک نوشته است که اسکندر همیشه نسخه‌ای از ایللیاد هومر - که ارسطو آنرا تصحیح کرده بود - همراه خود داشت و شبها آنرا همراه خنجر زیر بالش خود می‌نهاد .

بنده باید عرض کنم که هر قدر تأثیر محتوای ایللیاد و قهرمانانش در تکوین شخصیت اسکندر کم بوده باشد ، مطمئناً از نصایح و کتب اخلاقی

و تربیتی و گفتگوهای شاگرد و معلمی اسکندر و ارسطو، بیشتر بوده است. بهمین دلیل است که یکی از پرهواخواه‌ترین کتابهای عالم همیشه کتابهای بیوگرافی و شرح احوال را توان بحساب آورد و از آنجمله همان کتاب پلوتارک که شرح احوال و گزارش حیات مردان نامی بوده است و تمام دنیا آنرا می‌شناسد. تمدن اسلامی نیز غیر از تذکره‌ها، در تاریخ خود کتابی بدین نام و نشان دارد و آن «وفیات الاعیان» ابن خلکان است که بهمان روال پلوتارک، قهرمانان تاریخ اسلامی را معرفی می‌کند^۱ و کیست که منکر تأثیر اینگونه کتابها در تکوین شخصیت جوانان بوده باشد؟ به همین دلیل است که افرادی مثل «اندره موروا» عقیده دارند که «بعد از کتب آسمانی، شریفترین و مفیدترین کتابها، بیوگرافی است»^۲ منتهی کسی که بیوگرافی می‌نویسد بعقیده بنده دووظیفه سخت برعهده دارد:

- نخست اینکه باید کسی را انتخاب کند که لایق شرح حال نوشتن باشد. آدم‌در دنیا زیاد است. قهرمان هم زیاد. ولی بقول يك نویسنده خارجی «برتری بعضی از مردان نسبی است. اینان از آن جهت بزرگ شده‌اند که همراهان ایشان کوچک بوده‌اند»!

شرح حال هر کسی را در تاریخ میتوان خواند ولی برای احوال جداگانه نوشتن هرکسی، اندکی تأمل باید، زیرا آنکه در تاریخ میخواند آمادگی قضاوت درباره آن شخصیت را دارد، و آنکه در بیوگرافی می‌خواند آمادگی پذیرفتن و تأثر است.

- دوم اینکه نویسنده بیوگرافی لااقل باید خود اعتقادی و علاقه‌ای

۱ - کارلایل انگلیسی نیز کتاب Heros را تألیف کرده بنام «الابطال»

به هری ترجمه شده است.

به صاحب بیوگرافی داشته باشد و این تعلق خاطر در برانگیختن احساس او و مؤثر ساختن کلامش بی اثر نیست. اینکه بعضی شرح حالها آنطور که باید رواج نمی یابد، و آنگونه که شاید اثر نمیکند، از این چشمه آب نمی خورد.

چراغی دهد روشنایی به جمع که سوزیش در سینه باشد چو شمع

• • •

انتخاب مشیرالدوله برای من از این سبب بود که هم به او اعتقادی داشتم و هم اینکه، بتصدیق دوست و دشمن، او از مردان صاحب اثر قرن اخیر تاریخ ایران است.

اکنون این شما و این تلاش آزادی - کتابی که امیدوارم محتوای آن مایه روسیاهی نویسنده نباشد، و اگر چیزی به معلومات خواننده نیفزاید لااقل اشتباهی در ذهن او ایجاد ننماید؛ اگر چنین باشد آرزوی نگارنده برآورده شده است.

• • •

از آقای رضاعلمی و مؤسسه ایشان امتنان دارم که با وجود مشکلات کار مطبوعاتی، همت به تجدید چاپ کتاب گماشت، و درین تیزبازار کاغذ و چاپ، تهوور به حروفچینی مجدد آن کرد و بقول راوندی در جزوه... قطار مورچه بیست و نه حرف بست و درجاده نظر صائب [ارباب خرد] روانه گردانید تا به اندک مدتی بمنزل مراد رسید... .

لدنی که مخلص از تجدید چاپ کتابهایم می یابم گاهی بیش از لذت ابتدای تألیف است. زیرا آن روز این بیم و هودلی بود که مبدا مورد قبول قرار نگیرد، اما امروز این شادی هست که در حال جانی در گوشه کتابخانه ای داشته است.

مقدمه

(چاپ اول)

شرح حال مشیرالدوله در مهرماه ۱۳۳۱ شمسی چاپ شد و علت آن بود که بهسبب تجدید چاپ ایران باستان مشیرالدوله، من به استخراج اعلام این کتاب دوهزار و هفتصد صفحه‌ای پرداختم و این کار يك سال عمر مرا گرفته بود، ناشر محترم کتاب از من خواست که چند صفحه‌ای شرح حال مشیرالدوله را نیز بنگارم که در اول کتاب چاپ شود.

من با کمال علاقه شروع کردم و ضمن نگارش شرح احوال این مرد بزرگ متوجه شدم که کار از يك صفحه و دو صفحه بیرون است، او بیست سال تمام در پرهیجان‌ترین دوران تاریخ ایران، در کلیه امور، ذی دخل و ذی نفوذ بوده و رکن اشد به حساب می‌آمده، علاوه بر آن برای کتاب ۲۷۰۰ صفحه‌ای که نمیشود مقدمه ده پانزده صفحه‌ای نوشت! بهر حال آن شرح حال در ۱۴۴ صفحه به عنوان مقدمه ایران باستان و هم چنین جداگانه به چاپ رسید.

از قضای روزگار در آن سال مرکز کمیسیون یونسکو در پاریس U.N.E.S.C.O قرار گذاشته بود که به تعدادی از کتابهایی که در ممالک مختلف عضو یونسکو چاپ میشود جوایزی بپردازند و در ایران نیز کتابهایی در نظر گرفتند که مترسلان را بکار آید و متکلمان را بلاغت

افزایده و بهر حال آن وجیره ناقص و آن دفتر يك چشم، ما، در شهر کوران، پادشاه شد و جزء کتب «جایزه بگیر» در آمد و جناب علی اصغر حکمت رئیس کمیسیون ملی یونسکو در ایران، آن جایزه را به مخلص عنایت کرد و برای نخستین بار از طریق شرح احوال مشیرالدوله چهارصد دلار آمریکائی زیر دندان ماهم مزه کرد!

خواهید گفت: حال که یونسکو جایزه داد، چرا اینقدر کم داد (چهارصد دلار برابر سه هزار تومان است)، بنده خودم جواب عرض کنم:

نه من فردوسی شاهنامه سرا بودم و نه یونسکو سلطان محمود - غزنوی که برابر هر بیت يك دینار یا لااقل برابر شاهنامه خروارها بارنیل حواله‌ام کنند، به قبول حسین شاه جو پاری و برای نان دو پولی که اسب ترکمنی نمی‌پندند! در ثانی جناب حکمت که شیرازی است لابد همشهریان خواجو را خوب شناخته و میدانسته است که موقع جایزه دادن حدود و میزان معینی باید در نظر گرفت که قضیه «شادی مرگی» خواجو

۱- وقتی در کرمان کسی نانی خرید که روی نان سوسکی بریان شده بود! شکایت به ناسازالدوله فرما فرما برد، ناصرالدوله نانوا را احضار کرد و پس از توپ و تشر فراوان دستور داد که او را در کشور بپزند! حسین شاه جو پاری که ندیم خوش‌عقرب فرما فرما بود، به فرما فرما گفت، قربان چه شده؟ حاکم گفت،

نمی‌بینی، روی نان این‌مرد سوسك برایش پخته‌اند! حسین شاه گفت،

قربان، برای نان دو پولی که دیگر اسب ترکمنی برایش نمی‌پندند! گویا نانوا ددائر این گفتار خلاصی یافت!

Commission Nationale Iranienne

Post

P. U. N. E. S. C. O.

Avenue du Musée - Téhéran

Notre Réf :

Votre Réf :

Annexes

Date: _____



کمیسیون ملی ترقی علمی و فرهنگی
وزارت فرهنگ

تهران، پایان روز

شماره ۱۱۱/۱۱۱/۱۱۱

تاریخ ۱۳۰۴/۱۱/۱۱

نمونه مارچند آقای دکتر باجستانی پاری

اثر جناب عالی تحت عنوان "شهرالدوله" از جانب کمیسیون ملی یونسکو در ایران برنده

جایزه یونسکو مبلغ چهارصد دلار (معادل ۱۰۰ هزار ریال) شناخته شد ماست .

ضمن اظهار تشکر و تمنا صمیمت توکل می نمایم که حاصل فرموده ماند بدین وسیله چک شماره ۱۱۰۷۱-۲

بمبلغ ۱۰۰ هزار ریال ایفاء می شود .

مؤلفیت وجود ارجحند را در رد امتداد ملت فرهنگی واجتماعی آرزومند است .

دبیرکل کمیسیون ملی یونسکو در ایران

تکرار نشود.^۱

به هر حال، نسخه‌های جداگانه این جزوه تقریباً نایاب شده بود، به پیشنهاد دوست عزیز، آقای کاوه دهگان، قسمتهایی که حاکی از اوضاع اجتماعی دوران زندگی مشیرالدوله باشد بر آن افزوده شد و چون این دوران پنجاه ساله، یادوران تلاش ملت ایران برای دریافت آزادی و مشروطیت بوده است و یا دوران تلاش آزادی و مشروطیت برای نجات خود، از این جهت، کتاب را بنام «تلاش آزادی» عنوان دادم و از انتشارات علمی سپاس دارم که وسایل چاپ دوم آنرا فراهم نموده‌اند. امیدوارم اگر نقس و عیبی در آن مشاهده شد، به چشم عیب‌پوشی بنگرند و نویسنده را آگاه سازند که در چاپ‌های بعد اصلاح شود.

تهران - آذر ۱۳۳۷
باستانی پاریزی

۱- خواجهی کرمانی در شیراز ندیم دربار اینجویان بود، قاضی احمد، سبب وفات خواجه را چنین نگاشته است که خواجه «درباب ختان خلف صدق» شیخ ابواسحق، علی‌سول، قصیده‌ای در سلك نظم کشید، شیخ ابواسحق يك طبق پر زر صله آن بدو بخشید. مقادیر آن، حال مولانا متغیر الاحوال گشت و در دم درگشت. این قول را قاضی احمد از تاریخ جعفری نقل کرده او هم این قول را از تاریخ نگارستان نقل کرده و نوشته است که خواجه بمجرد مشاهده طبق زر «شادی مرگ» شد و روح او از فرط انبساط در هوا پرواز کرد، فی سنة ۷۵۲ (از مقدمه دیوان خواجه، سهیلی خوانساری ص ۳۵).

خواجه را در تل الله اکبر دفن کردند.

اما در سرخط عدالت که در اینجا بدرجاء

دو کتاب

۱

مرزا ابوالحسن نایبی میرالدوله

۱
مرزا میرالدوله حسین نیرزا خوشی

۱

احوال مشیرالدوله

د تاریخ کتابی است که مضافه هیچ
آمی باقی از وسط آن آنگارند.
(وکل مورانه)

سالها پیش در یکی از روزهای اواخر تابستان ۱۳۲۵ برای ادامه
تحصیلات عازم تهران بودم. قسمت عمده کویر لوت را از کرمان و
رفسنجان تا اردکان و عقدا پشت سر نهاده به آبادی رسیدم که نایب
خوانندش، این آبادی شهری است ولی کوچک و دمی است اما بزرگ
با این نام ناآشنا نبودم، حداقل، شهرت عباي معروف آنرا در کتابها
خوانده بودم، و بعضی رجالش را بنام شناخته بودم. مسافرت ما با
اتومبیل باری بود و من و جلالی رفیق هم کلاس هم پرفرازاتومبیل جای داشتیم و
حرارت جوانی و تحصیل بهر حال گرممان داشت. از دور گنبدی کبود
در این شهر بنظر آمد و همسفران گفتند: مقبره پیری است در نایب، و
دیگری گفت مقبره جد خانواده مشیرالدوله و پیرنیاهاست. و مراد
میلند!

من که سه جلد کتاب ایران باستان، و ایران قدیم پرنیا را دیده و
اجمالا خوانده بودم و مراد دل از تاریخ ایران قدیم یافته بودم سخنش
را تصدیق کردم.



آقای علی اصغر حکمت، جایزه پونسکو را به انگارنده مرحمت
میهنر می‌پسند (ص ۱۰)

سالها از این سفر گلشت ، در دوره دانشکده بارها کتاب ایران باستان را زیر و رو کردم ، اما اطلاع مفصلی از احوال مؤلفش بدست نیاوردم. گاه گاه در بعض کتب تاریخ معاصر یا جراید بنامهای مشیرالدوله یا مؤتمن الملک که کلمه پیرنیا بدنبالش می آمد، بر میخوردم ولی هیچیک متضمن شرح حالی از این دو نبود .

سالی که ایران باستان تجدید چاپ میشد، قرعه فال بنام من آمد که سطوری چند در باب مردی ، که بعقیده شخصی خود ، اورا بزرگترین رجل سیاسی و اخلاقی و فرهنگی معاصر میشناسم ، بقلم آرم . این کار البته از حد چون منی خارج بود ، چه بسیار کسان بودند که شایستگی بیشتر و اطلاعات مفصلتر از من داشتند ، ولی شیفتگی و علاقه من به سرگلشت این داهیة قرن بیستم ایران، پای گستاخی را پیش آورد . به قول هم ولایتی خودش ، مجمر زواره ای:

همه در خورد وصال تو ومن از همه کم

همه حیران جمال تو ومن از همه بیش

نگارش ترجمه بزرگان عصر، خصوصاً کسی که چند دوره نمایندگی مجلس داشته و چهار بار بمقام صدارت مملکت رسیده و بیست بار در کابینه های مختلف وزیر بوده و هم اکنون حتی نیم قرن از وفات او نگلشته است ، کاری دشوار است ، چه اصولاً تاریخ این ایام هنوز در عین بیطرفی و بی غرضی به رشته تحریر نیامده، بسا از بازیگران صحنه های آن ، هنوز حیات دارند و طبعاً خاکستر شبهاات از چهره عقاید و آراء برکنار نرفته و غرض ها و کینه ها و اوهام و تصورات از آئینه دلها زوده نشده است ، پس چگونه توان بر احوال کسی بی غرضانه آگاه شد که حدود بیست و پنج سال عمر خود را در کشاکش بزرگترین حوادث

مهرنگرانده و در تحولات بزرگ کشور ، بحق ، عنصری مؤثر بوده
است ؟

با همه این احوال به مصداق *مالایندوک کله لایتوک جله* ، بقدر
قدرت خود دست بلین مهم بازیدم ، و شرح حالی تا حدی مختصر از
مرحوم حسن خان پورنیا مشیرالدوله و پدرش میرزا نصرالله خان تهیه کردم
که هرچند ناقص است ولی بهر حال گوشه‌ای از يك دوران کوتاه از
تاریخ ایران را - که اتفاقاً پر از حوادث و پیش آمدهای مهم و سهمگین
است - در بر دارد .

مرحوم مشیرالدوله در پیدایش مشروطیت ، در ماجراهای محمد
علی شاه و مشروطه خواهان ، در اعتراض به قرارداد ۱۹۰۷ ، در لغو
قرارداد ۱۹۱۹ ، در ختم قضایای خیابانی و جنگل و اعاده آذربایجان ،
در وقایع کودتای ۱۲۹۹ ، و در قضایای جمهوریت ، همهجا دخیل و وارد
و عضو مؤثر بوده و همهجا جانب مردم و عامه و درعین حال رعایت حق
و حقیقت و انصاف و حفظ آرامش را می گرفته است . شخصیت مافوق
عادی و قابل قبول او در بین اشراف ، و هم طبقات متوسط ، باعث میشد
که در بیشتر مسائل عنوان حکم و واسطه داشته باشد . در پیدایش فرهنگ
جدید و ایجاد مدرسه علوم سیاسی و حقوق ، و همچنین ایجاد دادگستری
جدید ایران ، سهم اکبر از آن اوست و با همه اینها نگارش سه جلد و ایران
باستان ، مقام و حق او را تابدان پایه بالا میبرد که حق فردوسی و شاهنامه
بر ملت ایران ، با کسی تسامح ، با آن تفاوت زیادی ندارد .

اینک با توجه به این مراتب ، به ترجمه حال او و خواندانش

می پردازیم :

«عرا اگر یافتند خوب یافتند و اگر هم

یافتند خوب یافتند» !

در شهر نایین - بیست فرسنگی اصفهان و سی و پنج

پدر نایین

فرسنگی یزد - زیارتگاهی است بنام مصلی ، که

امروز مراد و مرجع اهالی نایین است و مردم را بدان اعتقادی است .

درین بارگاه ، عارفی روی در نقاب خاک کشیده که «میر عبدالوهاب»

نام داشت و «درویشی بی خویش و عارفی حقیقت اندیش بود»^۱ . حاجی

عبدالوهاب از عرفای سلسله نوربخشیه بود که خلافت را از میر محمد تقی

شاهی یافته بود.^۲

کوزه کتانی (آفریایجانی) ، با پدرش ، اوایل عهد

محمد حسن

قاجاریه از تبریز به یزد و سپس به نایین آمدند .

محمد حسن خدمت پدر را دریافت و مرید او شد ، و مقاماتی دریافت .

پسر حاج عبدالوهاب که در حیات پدر در گلشنه

آقا محمد

بود سه دختر داشت که یکی را پیر^۳ به مرید خود

۱- زمین المابین شیروانی ، بستان السباحه ، ذیل لغت نایین . مشهور است که روزی جناب قطب الاقطاب زاهد و درویش واقعی مرحوم حاجی عبدالوهاب نایینی پنجاه پند صدر (اصفهانی) تشریف آورده بودند صدر مرحوم در سن طفولیت بوده ، وارد مجلس میشود ، مرحوم پدرش میگوید حسین ، در فلان جا بشین . حاجی میفرماید آقا محمد حسین بالا یا ، حاجی محمد حسین بالاتر بشین ، حاجی محمد حسین ضابط بلوکت و حاکم شهر اصفهان بالاتر بشین ، بیکلریکی بالاتر ، امین الدوله پادشاه بالاتر ، نظام الدوله بالاتر ، صدر اعظم ایران و السلام ، فرزند بیا نزد من بشین ... (صدر العوارض)

۲- حاجی قاسم الصدر شیرازی طرائق الحقایق ص ۹۶

۳- کلمه پیر که در اول بسیاری از اسکنه مقدس ایران آمده است (مثل پیر

بقیه یادوقی درسفته بند



مصطفیٰ، مراد پیر، قاضی (ص ۱۶) علی پیر نیا (ص ۳۰) حسین پیر نیا (مؤلفین الملک)

حاج محمد حسن کوزه‌کنانی داد. پیر بسال ۱۲۱۲ قمری/ ۱۷۹۷م^۱ درگذشت و در نایین مدفون شد و خلافت و لقب او به حاجی محمد حسن رسید و این همان حاجی محمد حسن است که زمان عبور عباس میرزا نایب‌السلطنه و پسرش محمد میرزا از نایین- برای فرونشاندن انقلابات کرمان ۱۲۳۵ق.^۲ ۱۸۲۹م. - هنگامی که محمد میرزا قلیانی چاق کرد و در خانقاه بدست حاجی داد، پیر دهانش کرد و او را پادشاه آینده خواند، و در حضور والاکنایه و در غیاب صراحت به پادشاهی محمد شاه اشارت کرد.^۳

حاج محمد حسن نود و چهار سال مرحله زندگی طی کرده و در سنه ۱۲۵۰ق/ ۱۸۳۴ مرحوم شده^۴... و این عبارت مصلی که امروز مزار اوست بدستور محمدشاه، پس از یافتن مقام سلطنت، و برای سپاس ساخته شده است.^۵

آقامحمد پسر پیر عبدالوهاب، دو پسر داشته که یکی را نام ابوطالب بود و از این پسر، سری محمد نام پدید آمد و این محمد پدر میرزا نصرالله خان نایب‌نی معروف است که مشیرالدوله لقب داشت و پدر حسن پیرنیا بود.

بقیه از نسخه قبل

و پسر حمزه و پسر یکران و پسر تاکستان و پسر داود و پسر جمال پسر علمدار و پسر بنه و پسر بلد شوشی) به معنای مقدس و پاک است و حتی کلمه کتل پسر زن نیز، به معنای کتل زن مقدس باید باشد نه زن پسر و مقصود از آن فرشته ناهید بوده است. بدین باب رجوع کنید به مقاله نگارنده تحت عنوان «ابیه دختر در ایران» مجله باستانشناسی شماره ۱ و ۲، ص ۱۳۲

۱ - سال جلوس فصلی شاه. (بابا، ۱۲۱۲)

۲ - تاریخ کرمان مصحح نگارنده ص ۳۸۲

۳ - روضه الصفا، جلد قاجاریه ذیل وقایع ۱۲۳۶

۴ - صدریلاقی، حاشیه تاریخ نایین، ص ۱۲۴

۵ - هدایت، خاطرات و خطرات، ص ۲۰۴

باید گفته شود که اولاد دختری پیر ، به پیرزاده شهرت دارند .^۱
و اولاد پیری او به پیرنیا ، و اصلاً این خانواده را در نایین خانواده
و مصلحتی ها ، گویند .

داگر خاک هم بر میکنند ،

پای تل بلندی بکنند...

نصرت خان در اوایل عمر از نایین جلای وطن کرده
مشیرالدوله یزرگی و با سه سرمایه یزرگ بتهران آمد : سرمایه او
از پشت کار و همت مردم یزد ، زرنگی و هوش اهل اصفهان ، و قناعت و
بردهاری و حوصله مردم خور و بیابانک مایه میگرفت . نایین در میان این
سه ناحیه معروف ایران واقع است .

میگویند مدتی به کتابت تحصیل معاش میکرد ، بعد در اداره
میرزا عبدالوهاب خان نصیرالدوله (آصف الدوله) نوکری پیدا کرد
که تقریباً ماهی به دو سه تومان مواجب خدمت میکرد ، تا زمانی که میرزا
سعید خان مؤتمن الملك وزیر امور خارجه میشود میرزا نصرت خان هم
آن اوقات داخل وزارت امور خارجه شده پس از مدتی که در آن اداره
خدمت میکند ، مرحوم ابراهیم خان نایب الوزاره به کارگزاری مهم
خارجه آنرا بیاجان مأمور و میرزا نصرت خان هم بصمت منشی گری او به تبریز
می رود و در آنجا متاهل میشود و دختر حاجی میرزا تقی آجودان کارگزاری
را (که مادر حسن پیرنیا باشد) اختیار میکند . و بعد از فوت نایب الوزاره
به تهران مراجعت میکند .^۲ (۱۲۹۷ ق / ۱۸۷۹ م .)

او در ابتدا در وزارت لشکر سمت محاسب و سر رشته داری داشت ،

۱- معروف ترین آنها حاجی پیرزاده نایینی است ، که ، ایرج افشار ، احوال

برون و حاجی پیرزاده ، یفا ، ۲۲۰/۷

۲- ناظم الاسلام ، تاریخ بیداری ایرانیان ص ۳۳۳

رفته رفته پیش میرفت تا مورد توجه اتابک قرار گرفت. میرزا علی اصغر خان سرانجام وزارت لشکر را باو ارزانی داشت، در زمانی که وزارت مخازن عسکری یا معبر الممالك بود او وزارت لشکر را داشت و بودجه مخازن توسط وی تصویب و امضاء میشد.^۱ در ۱۳۱۳ ق/ ۱۸۹۶ م فرمانفرما وزارت جنگ را بشرط قبول وزارت لشکر مشیرالدوله، پذیرفت.^۲

در ابتدای کار وزارت خارجه (۱۲۹۹ ق) ۱۸۸۱ م. لقب مصباح الملکی داشت و در ۱۳۰۸ ق/ ۱۸۹۰ م. به مشیرالملک ملقب شد. بعد از قتل ناصرالدین شاه محسن خان مشیرالدوله که وزارت خارجه را داشت و برای استعلاج به فرنگ رفته بود در پاریس درگذشت. درین وقت، اتابک، میرزا نصرت خان را از وزارت لشکر به وزارت خارجه آورده و در ماه ربیع الثانی سال ۱۳۱۷ ق/ ۱۸۹۹ م وزارت خارجه و لقب مشیرالدوله را به او سپردند.^۳

رسم بخشیدن القاب در آن دوران چنین بود که دیواری فرو میریخت

و گودالی پر میشد ا

۱- بعد پادشاه اتابک و مشیرالدوله گوینده مشیرالدوله تا انجام مرداطمینان بود که مهر اتابک در دست او بود و نامه ای او را به مهر میرساند و سپس مهر را در کبسه گذارده به اتابک میدهد. روزی پس از رفتن مشیرالدوله از منزل اتابک، تلگرافی آوردند که قرار بود اتابک مهر کند، صدراعظم کبسه را به دکتر احیاء الملک شیخ داد که باز کند و تلگراف را مهر نماید، او پادم خویش مهر را مژدوب ساخت و برگشتن چسباندولی پس از مهر کردن به خنده افتاد. اتابک گفت: حکیم چرا بخندی میخندی؟ دکتر جواب داد برای اینکه مهر آقا را چسباندم ولی این مهر مشیرالدوله را میخوانم! معلوم شد مشیرالدوله پس از مهر کردن نامه را، مهر خود را در کبسه نهاده و مهر اتابک را همراه برده بود.

(دوستعلی میرالملک، رینما، ۹۰، ۲۷۵).

۲- ناظم الاسلام، تاریخ پیدایی ایرانیاں ص ۴۴۴

۳- مستوفی، زندگانی من، ص ۹۸. تاریخ مبداری ص ۴۴۵، تاریخ

تا مین ص ۱۵۲.

مشیرالدوله بزرگ و آزادیخواهی

در این ایام بود که انقلاب مشروطیت ایران
بمرحله نهایی رسیده صورت ظهور و بروز می-
یافت و آزادیخواهان و احرار از گوشه و کنار

سر بلند کرده آزادی و عدالت میخواستند ، دیوار و اطرافیان مستبد
مظفرالدین شاه که عین الدوله در رأس آنان بود چون دیواری قطره- ولی
از خشت و خاک در برابر امواج پر صفا و پر جوش و خروش مشروطیت
ایستادند و البته بی نتیجه ماند. پس از عزل اتابک و عزیمتش به صوب
حجاز، عین الدوله صبر اعظم شد، در همان روزهایی که عین الدوله در برابر
علماء و مشروطه خواهان ایستاده و کوس لمن الملکی میگوشت و تجار و
علماء به قم مهاجرت کرده بودند ، نصیر الله خان مشیرالدوله رل میانجی
را داشت، و حتی مقرر شد که مشیرالدوله با جمعی از رؤسای تجار
روانه قم شده علماء را بر گردانند و به مشیرالدوله وکالت تام میدهند که
از طرف دولت مقرراری که صلاح بداند با علماء بدهد و هر گونه اقدامی
لازم باشد بنماید، و او آماده رفتن میشود که در همین حال تلگراف از
تبریز از طرف ولیعهد به توسط مشیرالدوله به شاه میشود حاصلش آنکه
بغاطر بکنفر (عین الدوله) نمیشود چشم از سلطنت پوشید، بالنتیجه شاه
برای عزل اتابک حاضر میشود، و او در ۷ جمادی الاول ۱۳۲۴ ق (شنبه
۲۷ ژوئن ۱۹۰۶ م.) استعفا نمود^۱، البته استعفا او عادی نبود ،
عین الدوله در برابر حریفها پایداری میکرد و استعفا نمیکرد و سر انجام
بعنوان اعتراض به مبارک آباد رفت. روزی ناصر الملک و مشیرالدوله که
از طرف شاه حامل پیامهای سخت بودند به قهر به خانه او رفته مجبور

به استعفایش کردند، مشیرالدوله بجای او وزیر اعظم و سپس صدراعظم شد.^۱

روز چهارشنبه دهم جمادی الآخر ۱۳۲۴ ق/ اول اوت ۱۹۰۶ م. بود که بازارها بسته شد و بازاریان و محصلین مدارس در سفارت انگلیس چادر زدند و در همین حال مردی که سوار قاطر بود وارد سفارتخانه شد و گفت مردم مژده هدیه که عین الدوله معزول گردید. باری، منصب صدارت را دادند به مشیرالدوله که سی سال قبل منشی نظام السلطنه بود و مواجب او در ماه سه تومان بود.^۲

مشیرالدوله اول کاری که کرد، دست به آزادی محبوسین سیاسی زد. توضیح آنکه میرزا آقای اصفهانی و مجدالاسلام کرمانی از محبس کلات تلگرافی بدین مضمون به مشیرالدوله مخابره کردند:^۳

دیدی که خون نا حق پروانه شمع را

چندان امان نداد که شب را سحر کند

مشیرالدوله گفت از اعلیحضرت شاه استدعا میکنم که محبوسین را مرخص نمایند. با روحیه حریت دوستی که مشیرالدوله داشت و با روابط صمیمانه و کریمانه‌ای که میان او و شاه بود، چند روز بعد فرمان مشروطیت را از مظفرالدین شاه گرفت^۴ و از علما که از تهران خارج شده

۱ - رجال عصر قاجاری، پنها، ۱۹، ۲۸۵

۲ - تاریخ بیداری ایرانیان ص ۴۵۸

۳ - سفرنامه کلات ص ۴۹۸

۴ - روابط مظفرالدین شاه با مشیرالدوله بسیار حسنه بود و بسا اوقات شوخیهای مناسب نیز فیما بین میآمد. میرالمالک می نویسد: «روزی مظفرالدین شاه وضو میساخت و درین هنگام مشیرالدوله در کنارش ایستاده بود، شاه انگشتی زمردی درشت و عالی که در دست داشت از انگشت درآورده به مشیرالدوله داد و او هم بلافاصله تنظیم عظیمی بمثل آورد و انگشتی را بوسه و در انگشت کرد و گفت: خداوند سایه مبارک قبله عالم را از سر خاننژاد خدمتگزار کوتاه نفرماید»

بودند درخواست مراجعت کرد و سپس طی اعلامیه‌ها و لوایحی مردم را به تشکیل مجلس و انجام انتخابات و رعایت اصول دموکراسی امید وار و مطمئن ساخت.^۱ و همه اینها بکمک فرزنداناش، خصوصاً حسن خان صورت گرفت که مفصلاً درین باره سخن خواهیم گفت.

روز یکشنبه ۲۹ رجب ۱۳۲۳ ق / ۱۹ سپتامبر ۱۹۰۶ م بواسطه نزاهی که بین مجدالدوله و امیر بهادر در مجلس صدر اعظم شده بود، و به شرف صدارت برخورده بود، لذا صدر اعظم در مقام استعفا برآمد و مراتب را حضور شاه عرض کرد، اعلیحضرت متغیر شد، و فرمود آنچه صلاح دانید معمول و اجرا دارید، وزیر دربار را چه باین ملاکرات ا روزشنبه ۱۷ شعبان ۱۳۲۳ ق / پنجم اکتبر ۱۹۰۶ م تهیه مجلس را می بینند که فردا در عمارت باغ گلستان در حضور اعلیحضرت منعقد گردد.^۲ اولین دولت قانونی مشیرالدوله در ۱۸ شعبان ۱۳۲۳ ق / ششم اکتبر ۱۹۰۶ م. تشکیل شد.

مظفر الدینشاه در خزان سال ۱۳۲۳ در گلشت.

مشیرالدوله یوزگ درحالی که دکتر آلمانی پروفسور دامش، نیز- با **و محمد علیشاه** اینکه ظرف دوماه صد هزار فرانک (بیست هزار تومان) دریافت کرده بود چاره گر نشد.

مشیرالدوله مثل بسیاری از وزرای پیر، دل نابخواه تاج بر سر محمد علیشاه مغرور جوان گذاشت^۳ و حال آنکه قلبش بدین سلطنت گواهی نمیداد. شواهد و اماراتی هست که مشیرالدوله بگفتار و عمل در لقی کردن اساس سلطنت او بی تأثیر نبوده است:

۱- برون، انقلاب ایران ص ۱۲۱

۲- تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۵۱۳ و ص ۵۵۰

۳- جمله دایشه بدینست: تاریخ جلوس اوست.

«دختر میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله (مادر آقای جمشید مفخم) در چند ماه قبل از صدارت پدرش، خواب دیده بود که پدرش از در وارد شده تاجی در دست دارد و میگوید: «تاج محمد علی میرزاست، باید الساعه بروم بر سر او بگذارم». دختر متوجه میشود که تاج را از برف ساخته‌اند و بهتر میگوید. نگاهی کرده جواب میدهد: «برای مدتی که بر سر تخت میماند کافی است!». این خواب را من (مستوفی) از پیرنیا شنیده‌ام^۱.

و باز گویند روز تاجگذاری (۵ ذیحجه ۱۳۲۴ ق / ۱۹ ژانویه ۱۹۰۷ م.) مشیرالدوله تاج را پیش و پس بر سر شاه گذارد و توجه نکرد، ولی شاه خود متوجه شده تاج را برگرداند و عده‌ای این را خوش‌یمن‌دانستند و هم گویند که محمد علی‌شاه به مشیرالدوله گفت تاج کیانی چرا اینقدر سنگین است؟ (محمد علی‌شاه بعلت سنگینی تاج مجبور شد که آنرا بهر دودست نگاه بدارد و پس از چند دقیقه تاج را برداشت و بجای آن کلاه رسمی را بر سر گذاشت).^۲ مشیرالدوله جواب داد: «قربان، برای سر شما سنگین است.»^۱

باری، مشیرالدوله همچنان بصدارت برقرار بود تا آنکه محمد علی‌شاه اتابک را از اروپا احضار کرد، میرزا نصرالله‌خان تمارض کرد و از کار خارج شد.^۳ احتمال میرود که سبب کناره‌گیری او ناتوانی او در جلوگیری از خودسری شاه و سیاست منافی وطنخواهانه او در بر انداختن

۱- عبدالله مستوفی، زندگانی من، ۲۳ ص ۲۴۲

۲- تاریخ بیداری ایرانیان ص ۳۸۸، کتاب آبی، گزارش ۱۲ ژانویه

۲ ۱۹۰۷

۳- خاطرات و خطرات ص ۲۰۳

مجلس که بهر قیمت ، ولوبا مداخله اجنبی ، در پیش گرفته بوده باشد^۱ (صفر ۱۳۲۵ ق = ۱۷ مارس ۱۹۰۷ م) . کابینه بی رئیس الوزراء تشکیل شد (اتابك هنوز در فرنگ بود) .

سراسهرینك رایس به سر ادواردگری در گزارش (۲۸ مارس - ۱۳/صفر ۱۳۲۵ ق) مینویسد :

در هفدهم همین ماه مشیرالدوله صدراعظم معزول گردید ، کاشیها در حق وی بی اندازه سعایت می نمودند و بشاه همچو فهمانیده اند که تمام اشکالات وزحماتی که آن اعلیحضرت دچار شده است همانا نتیجه ضعف صدر اعظم و طرفداری اوست از ملت . فردای آنروز مشیرالدوله از طهران به عمارت بیلاقی خود حرکت کرده و خیال دارد پس از چندی عازم اروپا شود .

پسر ارشدش ملقب به **مشیرالملک** (حسن پیرنیا) ازین ببعده سفير پترزبورغ نخواهد بود و همراه پدر خویش که محترماً نفی بلد میشود خواهد رفت ، و دومین پسرش مؤتمن الملک در طهران توقف خواهد نمود .

روز ۲۱ وزرای جدید معرفی شدند ، مجدداً شاه به امین السلطان - که هنوز درسویس بود - تگراف کرد که عازم تهران شود .^۲ او در ۲۷ ربیع الاول پس از ملاقات با سران روسیه ، از اروپا وارد ایران شد .

مرحوم مخبر السلطنه هدایت می نویسد : « اتابك برای تشکیل کابینه ، مرا نزد نصرت الله خان مشیرالدوله فرستاد که وزارت خارجه

۱- براد، انقلاب ایران ص ۱۴۵

۲- کتاب آبی ، ص ۵۹

قبول کند . رفتیم ، درویشی نکردیم .

مقارن امضای قرارداد ۳۱ اوت ۱۹۰۷ م (= ۲۱ رجب ۱۳۲۵ ق)^۱

اتابك بقتل رسید .

مرحوم هدایت گوید : من و اتابك باقی زاده و امین الضرب و

سید عبدالله و صنیع الدوله نشسته در اصلاحات مذاکره می کردیم .

اتابك برخواست و با اتفاق سید عبدالله رفتند . چند دقیقه فاصله شد .

خواستیم حرکت کنیم ، امین الضرب جلو گرفت و گفت : اتابك

رازدند ! . اندکی تأمل کرده از در دیگر رفتیم .^۲

• • •

«میگویند قاجاریه ، وقت احتیاج و حاجت و ترس و کار ،

کمال تعلق را دارند و رفع آنها که شد دیگر نمی شناسند»

(ازبك نامه عباس میرزا قاجار)

قتل امین السلطان به گلوله عباس آقای تبریزی
مؤرخ مشیرالدوله
استعفای سعدالدوله را از ریاست مجلس پیش
بزرگ

آورد ، مجلس در ۱۰ سپتامبر ۱۹۰۷ / شعبان

۱۳۲۰ ق . احتشام السلطنه را بر ریاست برگزید . سه روز بعد (جمعه ۴ شعبان

۱۳۲۵ ق / ۱۴ سپتامبر ۱۹۰۷ م) نصرالله خان مشیرالدوله که به ریاست

وزراء نامزد شده و از همکاری با سعدالدوله سرباز زده بود ، ناگهان در

۱- محمود محمود تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ، ص ۲۰۶۵ ،

فکر آزادی ص ۲۶۸ .

۲- گزارش ایران ، ج ۴ ، ص ۲۹

محیط پرازسوه ظنی فوت کرد^۱. و در همان روز سعدالدوله بهوزارت خارجه منصوب شد .

میگویند محمد علیشاه در مقام انتظام برآمده از جهت اینکه وی روی خوشی بهسلطنت محمد علیشاه نشان نمی داد او را مسموم نمود^۲، و عجبگاه سرنوشت امیرکبیر وقالم مقام واعتمادالدوله (ابراهیم خان) هم قبل از او بهمین نحو بود و گویی این سستی بود در خاندان حکومتی قجر: و در چهارم شعبان ۱۳۲۵ ق مشیرالدوله بدون سابقه کسالت در رستم آباد شمیران فوت میکند . تصور میشود که او را مسموم کرده باشند چه در روز مزبور علاءالدوله رستم آباد مهمان بوده باهم ناهار می خوردند بعداً صدراعظم به اندرون رفته بفاصله کمی حالش بهم خورده یکساعت از شب رفته وفات میکند ،^۳

وزیر مختار انگلیس در ایران ، اوضاع را طی گزارشی چنین

مینویسد :

داز قلمك ۱۳ سپتامبر ۱۹۰۷ م

اوضاع بدتر گردیده و بی نظمی مملکت بواسطه مردان اتابك افزایش یافته است . درین تازگی هیتی مشیرالدوله را ملاقات و بوی تکلیف پلهرفتن شغل نموده ، مشارالیه از قبول آنان امتناع می داشت ، مگر اینکه پول باو برسانند و میگفت هرگز مسؤولیت خطرناك استقراض

۱- میرالمالك مرگ مشیرالدوله را درینما (۹، ۲۹۶) سال ۱۳۲۸ ق ضبط کرده که مسلماً اشتباه است .

۲- برون انقلاب ایران ص ۱۲۲ و ۱۵۸ ، تاریخ پیداری ایرانیان ص ۳۴۸

۳- از تاریخ خلی شریف ، بنقل از تاریخ مشروطیت ایران محمد حسن ادیب هروی ، ص ۹۷

از خارجه را به عهده نخواهد گرفت^۱.

جریان مرگ ناگهانی مشیرالدوله در مجلس نیز منعکس شد و گفتگوهای پیش آمد. بد نیست عیناً از گزارشهای مجلس نقل شود.

در جلسه پارلمانی شنبه ۵ شعبان ۱۳۲۵ ق (۱۴ سپتامبر

۱۹۰۷) میرزا ابوالحسن خان از رئیس مجلس پرسید

جناب مشیرالدوله مرحوم شده اند؟

احشام السلطنه رئیس - بلی

ابوالحسن خان - این فرد یکی از رجال بزرگ خیر-

خواه ملت بود، ممکن است تحقیق شود که با حال

خود مرده است؟ امروز بر مجلس لازم است که هر کس

از رجال بزرگ و غیره که وجود آن برای ملت فایده

داشته باشد وفوت شود تحقیق شود که به حال طبیعی

فوت شده یا خیر.

رئیس ساکت ماند.

رئیس التجار - جناب رئیس در باب فوت مشیرالدوله

چه فرمودید؟

رئیس - ممکن است الآن با تلفن تحقیق شود

چند نفر از طرف مجلس برای تحقیق معین شود.

حاج امین القرب - اینطور خوب است که بوسیله

تلفن اسامی طبیبی که در آنجا بودند معلوم شود تا در

صدد تحقیق بر آیند...

در جلسه بعد از ظهر، محقق الدوله گفت: در جواب

تلفون مجلس، جناب مؤتمن الملك خیلی اظهار

تشکر و امتنان نموده گفتند دیروز مبتلا به مرض

فولنج شده بعد از آن سکنه رو داد، دکتر انگلیسی

آوردیم که تشخیص دهد چه بوده، فعلاً در امامزاده

صالح بطور امانت گذاشته شده است.

(از مذاکرات مجلس)

چنین بود سرگذشت مردی، که در جوانی به پسران خود گفته

بود: یکشب مرحوم حاج محمد حسن جد خود را در خواب دیدم که

۱- کتاب آبی ص ۱۶۱، از مکتوب سراسرینکه رایس به سراد وارد گری



میرزا نصر اللہ خان مشیر الدولہ

(ص ۲۶)

يك كيسه بمن داد وگفت : نصرافه، درین کیسه هرچه هست متعلق بتو می باشد ، کیسه را باز کردم ، دیدم سه عدد مهر در آن کیسه است ، که یکی مهر وزارت لشکر می باشد و دیگری مهر وزارت خارجه و دیگری مهر صدارت ... »

ناظم الاسلام گوید: «مشیرالدوله در زمان صدارتش بخوبی سلوک نمود. ظلمی نکرد ، کسی را معذوم نکرد و خانه ای را آتش نزد ، وطن- فروشی ننمود، باخارجه ساخت و آثار بدی درعالم نگذارد. مشیرالدوله از اولین اشخاص مؤسسه است که سرپرده مشروطیت را بلند نمودند. ۱»
 او را در امامزاده صالح تجریش (شمیران) بخاک سپردند .
 باری چو فاته میروی ای بفرید الفاته نیک هو ، نه الفاته بد

حسن پیرنیا محیط اجتماعی او

علوم و کتب

داگر پرتابه یکساله دارید پرنج بکارید . اگر
پرتابه دهساله دارید درخت سرس کنید ، و لی
هرگاه پرتابه صدساله دارید آدم تربیت کنید!
«کفوسوس»

تحصیلات

در اوایل سال ۱۲۹۱ هـ ق (۱۲۵۲ شمسی / ۱۸۷۴ م.)
در خاندان نصرالله خان مشیرالدوله ، پسرى با
بدنیانهاد که حسن نام گرفت . و دو سال بعد از او پسرى دیگر آمد که حسین
نامیده شد . میرزا نصرالله خان به تربیت این دو فرزند علاقه بسیار داشت
و چون خود مردى آزاده و مترقى و فضیلت دوست بود ، از ابتدا بفکر
تحصیل فرزندان افتاد و بهمین سبب در او ان خردى و سایل تحصیل
آنان را تهیه کرد . تحصیلات مقدماتى فارسى و عربى را حسن خان از

۱- شش مشیرالدوله ، ایرج افشار ، جهان نو ، اشعار جاویدان پارسی ،
امیر مسعود سهرم ، رجال مشهور صدر مشروطیت ، یفا ، ۵۱۶ ، دهمین ساله که
ظاهرأ در ۱۳۳۶ ق تألیف شده گوید ، سزاو (حسن خان) بیش از چهل سال است و
بنا بر این تولد او در همین حوالی باید اتفاق افتاده باشد .

معلمین سرخانه فراگرفت که از آن میان شیخ لطفعلی نامی، که در مدرسه مروی طلبه بود، «بخواهش آقا ادبیت و عربیت به حسن می آموخت».

حسن و حسین و برادر خرد سال دیگرشان علی پس از آنکه بمقدمات زبان و ادب آشنایی یافتند از طرف پدرحازم تحصیل اروپا شدند حسن بهروسیه و حسین و علی بهپاریس رفتند و هنوز سن زیادی نداشتند، بقرار اظهار داود پیرنیا پسر حسن خان مشیرالدوله، درین وقت حسن ۱۴ سال داشت. مستوفی گوید: نصراقه خان وقتیکه مصباح الملک و رئیس اداره روس بود سه پسر خود حسن و حسین و علی را برای تحصیل باروپا فرستاده بود^۱، و چون بسال ۱۳۰۸ ق از مصباح الملکی به مشیرالملکی تغییر لقب یافته بنابراین حداکثر تا این سال (که ۱۷ سالگی حسن خان) میشود بایستی او را به خارج فرستاده باشند.

موقعیکه حسن حازم مسکو بود، بدستور ناصر الدین شاه که حسودان تحریک کرده بودند در انزلی متوقف گردید. پدرش که آن زمان عضو وزارت خارجه بود بتوسط امین السلطان مجدداً وسایل حرکت آنها را فراهم کرد^۲.

حسن در مسکو بمدرسه «کادکسی کرپوس» که مدرسه ای نظامی بود وارد شد. حسین در پاریس درپلی تکنیک بکار پرداخت.

علی پسر زیبا و برازنده او در اروپا مسلول شد و پدرود زندگی

گفت^۳.

۱- زندگانی من ج ۲، ص ۹۹

۲- شش مشیرالدوله، جهان نو، ۲۰، ۱۱۰

۳- زندگانی من ج ۲، ص ۹۹

دوستعلی خان معیرالممالک گوید :

میرزا علی خان ، در سال هزار و نهصد مسیحی = (۱۸ - ۱۳۱۹ ق)
که نگارنده (معیر الممالک) در پاریس بود دوبار به ناهار منزل آمد ،
جوانی بود براستی خوش قامت ، خوش صورت و خوش صحبت ، وبانهایت
جدیت سرگرم تحصیل ، درس بیست و چهار سالگی به بیماری سل در
پاریس درگذشت ^۱.

حسن خان تحصیلات نظامی و سپس تحصیلات حقوقی خود را در
دانشکده حقوق مسکو تمام کرد و پس از اتمام تحصیلات بسمت وابسته
سفارت ایران در پترزبورخ تعیین شد .

در ۱۳۱۷ ق/ ۱۸۹۹ م ، که پدرش به مقام وزارت خارجه رسید ،
پسر خود حسن خان را از پترزبورخ احضار کرد و او را منشی خود کرد ،
سپس بامقام ریاست کابینه وزارت خارجه و هم چنین منشی مخصوص
صدر اعظم ، لقب مشیرالملکی نیز باو داده شد ^۲.

تأسیس کابینه و هم چنین آرشیو وزارت خارجه از اقدامات اوست.
حسن خان پیرنیا از همان روز که به ایران وارد میشود ، زندگانی
سیاسی خود را شروع میکند . بد نیست اندکی وضع اجتماعی و سیاسی
آن روزگار ایران را از دیده تحقیق بنگریم ، زیرا شك نیست که تأثیر
محیط سیاسی و اجتماعی از همان اوان کودکی در شخص مؤثر است و این
تأثیر ، گاه نتیجه منفی دارد و گاه مثبت .

۱- رجال عصر ناصری ، معیرالممالک ، ج ۹ ، ص ۲۸۶

۲- زندگانی من ، ج ۲ ، ص ۹۹ تاریخ پهلوی ایران ص ۴۴۶

گفتیم که حسن مشیرالدوله ، حوالی سال ۱۳۰۷ و ۱۰۳۸ قمری برای تحصیل به خارج از ایران رفت و در این سالها البته به قوه تشخیص رسیده بود .

از جهت تاریخی باید گفت که سالهای اولیه محیط اجتماعی زندگی این مرد (۱۳۰۰ - ۱۳۱۷ قمری) از مهمترین روزگار پرتحول تاریخ ایران محسوب میشود، روزگاری است که ایران باتمدن جدید اروپائی - باوجود مخالفت درباریان و رجال عصر ناصری آشنا شده ، روز نامه ها به ایران میرسد و اخبار عالم در دهان جوان و پیر می افتد ، اما رجال آن عصر حاضر به قبول تحولات زمان نیست .

دربار ناصرالدین شاه دست کمی از عهد فتحعلی شاه ندارد ، زنان متعددا و در بیشتر امور ذی دخل هستند^۱ . زنهای درجه اول ماهی هفتصد و پنجاه تومان ، درجه دوم از پانصد الی دویست تومان ، صیفه های درجه سوم سالی یکصد و پنجاه تا صد تومان ، و دخترهای بزرگتر شاه سالی چهار هزار تومان حقوق داشتند . علاوه بر آن همیشه در اندرون ، قریب دویست زن خارجی از زنان وزرا و بزرگان و شهبازگان بود که هر دسته مربوط و آشنا با خانمی بودند و چند شب نزد وی می ماندند و برای بعضی هرا یض یکی از شبها برای شرفیابی می آمدند^۲ . باین ترتیب

۱- اسم ناصرالدین شاه احمد بوده است .

۲- شاه روزی که گفته شده ۸۵ زن داشت ، (یادداشت های خصوصی معیر -

المالک ص ۹)

۳- همان کتاب ص ۱۶

میزان دخالت زنان را در امور مملکتی خوب می‌توان تشخیص داد. ۱. حکومت تمام ولایت و حتی شهرهای درجه دوم در دست شاهزادگان بود و کافی است توجه کنیم که فی‌المثل در حدود ۱۲۹۶ قمری (یعنی سالی که حسن مشیرالدوله پنجم ساله بوده است) چه کسانی در اکناف ایران حکومت داشته‌اند: در اصفهان ظل‌السلطان که به‌تول اصفهانیا و فقط اندکی از شاه کوچکتر بوده و اولاد و دوستانش در ولایات تابعه حکومت میکردند، در فارس شاهزاده‌فرهاد میرزا معتمدالدوله غموی ناصرالدین شاه، در دشتستان احتشام‌الدوله سلطان اویس میرزا پسر فرهاد میرزا، در کرمانشاه نواب والاحسام الملك، در گیلان جناب‌امیر کبیر کامران میرزا نایب‌السلطنه، در قم شاهزاده عباس میرزا، در نهاوند و تویسرکان شاهزاده یحیی میرزا، در کرمان ناصرالدوله عبدالحمید میرزا فرمانفرما، در همدان عزالدوله عبدالصمد میرزا، در سمنان و دامغان انوشیروان میرزا ضیاءالدوله، خوی و سلماس کیومرث میرزا عمیدالدوله، سیستان شاهزاده محمد تقی میرزا رکن‌الدوله، استرآباد شاهزاده جهانسوز میرزا، قزوین عضدالدوله احمد میرزا، جوشقان معزالدوله، تبریز هم که در تبول ولیعهد

۱- به‌عنوان نمونه یکی از دخالت‌های زنان درباری را در امور مملکتی

چنین می‌یابیم. اعتماد السلطنه می‌نویسد:

امیر نظام را بعد از عزل از کرمانشاه و کردستان برای حکومت خراسان به طهران احضار نموده بودند. ملك‌العجار که وكيل مؤيد الدوله حاکم خراسان است اسبابی فراهم کرد که مؤيد الدوله از حکومت خراسان معزول شود. افسر السلطنه دختر پادشاه که زن مؤيد الدوله است پدر تاجدار خود را تهدید کرده بود که اگر شوهرش معزول شود او به بست آستانه مقدسه خواهد رفت. باین جهت با وجود حکومت قهر منظم - مؤيد الدوله در خراسان ماند و امیر نظام آنجا رفت (روزنامه خاطرات).

بود. هر کدام از این شاهزادگان، فرزندان و اقوام نزدیک خود را به حکومت ولایات کوچکتر و حتی دهات و قصبات فرستاده بودند. با چنین وضعی معلوم است که تسلط حکومت مرکزی بر نواحی و کیفیت جمع آوری مالیاتها ناچهارمیزان است.

مصادره

ناصرالدین شاه برای تأمین بودجه ناچار بود با امتیازاتی به دولتهای خارجی بپردازد و در عوض پولی بستاند و یا اینکه مخالفان و بعضی رجال و اشخاص متنفذ را مورد مصادره قرار دهد و این هر دو از کارهایی است که ننگی بزرگ در تاریخ ایران باقی گذاشته است.

برای نمونه به یادداشتهای اعتماد السلطنه نظر کنیم، فی المثل در مرگ آصف الدوله حاکم خراسان^۱ (که از بستگان سلطنت بود) اعتماد السلطنه می نویسد: «چهارشنبه ۸ جمادی الاولی ۱۳۰۴ قمری / ۱۸۸۶ م)

صبح، خانه امین الدوله رفتیم، از آنجا با اتفاق در خانه رفتیم. خیالات همه مصروف پول آصف الدوله است. اما با وجود تهدید میرزا سید - ابراهیم نوکر امین - السلطان که به زنهای او نموده بود هنوز پولی بیرون نیامده است. شنیدم تاجر دهنشتی حاجی عبداللطیف نام مرده، وزیر تجارت شبانه عریضه عرض کرده بود که این مرد يك كروى نقد دارد. همان شب حکم شد امین السلطان بفرستد حاجی محمد حسن برود تحصیل پول کند. رفته بود. در صندوق جزولت چیز دیگر نبود، مگر هفتصد تومان پول. معلوم شد دولت ما

۱- و این آصف الدوله در ۱۳۰۴ از حکومت خراسان به وضع فجیعی مزول شد و اندکی بعد دیوانه شد و تا گهانی سکه کرد.

وارث همه شده اند. خداوند عاقبت امور را خیر کند.^۱
 در مرگ همسر میرزا حسین خان مشیرالدوله نیز چنین اقدامی شد.
 اعتماد السلطنه می نویسد :

دوشنبه ۱۷ جمادی الآخر ۱۳۰۹ - امروز صبح

شهر آمدیم. شنبدم دیشب قمر السلطنه دختر خاقان
 مغفور موسوم به ماه تابان خانم زن میرزا حسین خان
 مشیرالدوله صدراعظم مرحوم فوت کرده، شاه ناهار
 تشریف آوردند شهر. امین همایون و میرزا احمد
 منشی باشی امین السلطان مأمور شدند رفتند در اطاق
 او را مهر کردند.

سه شنبه ۱۸ - دیشب جواهرات قمر السلطنه را
 شامت خواسته بودند، میگفتند جواهرات ممتازی بود
 و صد هزار تومان قیمت نموده اند، پانزده هزار تومان
 امپریال و غیر مهم که در خانه موجود بود آوردند.
 املاکی که آن مرحومه وقف نموده است شنبدم حکم
 به ضبط املاک شد.

با این ترتیب امنیت اجتماعی مردم معلوم است که تا چه حد مورد
 توجه بوده. علاوه بر آن وقایع و اتفاقاتی که در این سالها در کشور رخ
 داده است هر کدام از عوامل بزرگ تحول فکری مردم کشور ما محسوب
 میشود. در اینجا کافی است به يك واقعه که یکسال بعد از مسافرت مشیر-
 الدوله برای تحصیل در خارج اتفاق افتاده - اشاره کنیم، و آن واقعه «رؤی»
 است.

امتیاز رژی

ناصرالدین شاه امتیاز خرید و فروش توتون و
تنباکورا به «تالبوت» نامی که کمپانی رژی را
تشکیل داده بود سپرد (۱۳۰۸ ق/ ۱۸۹۱ م) (مردم)

ایران که از سالها قبل آماده شورش و انقلاب بودند، موقعیت را مناسب
یافتند، روحانی بزرگ ایران میرزا حسن شیرازی از عراق فتواداد که «الیوم
شرب توتون و تنباکو حرام و در حکم حرب با امام زمان است» این فتوا را
در تهران میرزا حسن آشتیانی راند و نتیجه گرفت. از تمام شهرهای
ایران بانگ مخالفت برخاست، حتی مردم سمنان هم سر ضیاءالدوله حاکم
را شکستند. کار به آنجا رسید که قلیانها شکسته شد و حتی در حرم خود
ناصرالدین شاه چنین مقاومتی وجود داشته است:

«وقتیکه ناصرالدین شاه يك روز باندرون برای سرکشی سراغ
انیس الدوله سوگلی حرم میروود می بیند غلامان و کلفت ها مشغول پیاده
کردن قلیانهای نقره و مرصع هستند و خانم ناظر بر اعمال آنها.

ناصرالدین شاه علت را سؤال میکند، انیس الدوله جواب میدهد:

- برای اینکه قلیان حرام شده!

ناصرالدین شاه با تفسیر می گوید:

- که حرام کرده؟ و انیس الدوله با همان لحن جواب میدهد:

۱- در مقابله با کمپانی رژی اجتماعت شیراز حاج سید علی اکبر قال
اسیری در شیراز شمشیر زیرها پنهان کرد و بهمنیر رفت و شمشیر را بیرون کشیده
مرورها به جهاد دعوت نمود. لولهای حکومت، مجتهدا تبعید کردند. او به پسر
دفتوب حاج میرزا حسن شیرازی ملا کریم بود و فرحان تحریر را صادر کرد.

۱- همان کس که مرابو حلال کرده است!

این مقاومت‌ها چنان شدت گرفت که در بیشتر شهرهای ایران عکس العمل شدید داشت چنانکه در آذربایجان نزدیک بود منجر به واقعه‌ای دهشتناک شود.^۲ اعتماد السلطنه در خاطرات مینویسد :

چهارشنبه ۲۱ محرم ۱۳۰۹ - (اوت ۱۸۹۱)
 «...امین حضور به حسب ظاهر مأمور بریدن خلعت بجهت
 امیر نظام و ولیعهد و نصرت الدوله و مجتهد تبریز است
 اما در باطن بجهت اصلاح عمل تنباکو که تفصیلی از
 این قرار است؛ روز هفتم محرم تلگراف تبریز به سفارت
 انگلیس و روس و عثمانی آمده بود یک مضمون که ما
 اهالی تبریز روز عاشورا تمام لرنکیها و عیسویهارا که
 در تبریز هستند قتل عام خواهیم کرد. از حالا شما
 اطلاع میدهیم. دانسته باشید که تغییر، بجهت عمل
 تنباکو است و اینکه شاه مملکت خودش را بفرنگیها فروخته
 است. شب هشتم تلگرافی از امیر نظام بعنوان امین
 السلطان رسیده بود که روز عاشورا هل تبریز عیسویها
 را قتل عام خواهند کرد و من از عهد این کار برنی‌آیم
 استعفا از وزارت میکنم. شام خواب بودند که این تلگراف
 را امین السلطان بجهت شاه میفرستد، شاه را بیدار
 کردند تلگراف را میدهند. همان شبانه تلگراف به
 مجتهد تبریز حاجی میرزا جواد آقا میشود که رفع
 این فتنه را از شما می‌خواهیم. روز تاسوعا مجتهد
 در خانه خودش که مجلس روضه بود بالای منبر میرود

۱- اولین مقاومت منفی در ایران

۲- نیا یسحق بریز را چند واقعه‌ری و چند مشروطه فراموش کرد، با
 توجه به اینکه آن روزها جمعیت تبریز از طهران هم زیاده‌تری بود (طهران در ۱۳۰۶/۱۸۸۸ حدود پنجاه هزار جمعیت داشته‌است).

میگوید من دیشب فخر کائنات را در خواب دیدم ،
 بسیار پریشان و مضطرب بودند. عرض کردم البته
 برای این دهه عاشورا خاطر مبارک مشوش است ،
 فرمودند : خیر ، رذالت اهالی تبریز اوقات مراتلخ
 دارد که در سر يك کار بی معنی خون چندین هزار یکنه
 ریخته خواهد شد. حالا بگوئید چه کرد ما بدو چه خیال
 دارید که پیغمبر (ص) را از خودتان اینطور رنجانده اید؟
 حضار اقرار کردند که ما خیال داریم فردا عسویها را
 قتل کنیم . مجتهد میگوید تأمل کنید. اول شاه عرض
 کنید، هر گام چاره نشد آنگاه مختارید. مردم آرام شدند
 عریضه ای ملا و تاجر و غیره شاه نوشته اند و همگی
 مهر کرده فرستادند که چهل و دو سال است سلطنت
 میکنی، معضطمع مملکت خودت را قطعه قطعه
 بفروختی فروخته ای ، خود دانی ، اما ما اهالی
 آذربایجان خودمان را بفروختی نمی فروشیم و تا جان
 داریم می کوشیم . مأموریت امین حضور این است که
 این اشخاص را دستگیر نماید، اما خطبی بزرگتر از مأموریت
 این شخص نیست . معلوم میشود که روسها هم قنری
 فتنه میکنند. اگر بدست آنها اصلاح نشود فتنه بزرگی
 در آذربایجان بلکه در تمام بلاد ایران خواهد شد : با
 پنج شش هزار نفر کشته میشود یا شاه باید دو کرو
 خسارت به کمپانی تنباکو بدهد .

در تهران نیز چنین حوادثی روی می داد. اعتماد السلطنه در خاطرات

خود (دوشنبه ۳ جمادی الثانی ۱۳۰۹/۱۸۹۱ م) می نویسد :

«... بعد از ناهار خانه آمدم. ناهاری صرف نموده خوایدم یک دفعه دیدم صدای اهل خانه از راه پله خانه می آید . چون میجوقت رسم نبود اهل خانه بیرون بیایند وحشت نمودم. شاید برای والده اتفاقی افتاده. مراسیمه از جاجسته پرسیدم چه خبر است ؟ گفت اهل شهر بنور ارک جمع آمدند. ارک را گرفته اند . تمام ذکا کین شهر را بستند . مردم شوریده اند . توپ میبرند، برخیز بین چه هنگامه است . من از پنجره بالاخانه که نگاه کردم دیدم چند کانی که روبروی بالاخانه بود بسته اند گفتم شاید خدا نکرده صدمه ای بوجود مبارک شامرسیده خواستم لباس پوشیده بروم، والده آمده مانع شد. آتم فرستادم . خبر آوردند که قریب بیست هزار نفر دور ارک را گرفته اند ، پانصد شصت نفر داخل ارک شدند و هجوم بصارت بردند . درهای ارک را بسته وقشون ایستاده، اهل شهر بفریاد بلند بشاه فحش میدهند و میگویند امین السلطان را بفروستید بیرون تابکشیم . جمعی به نایب السلطنه - که میان مردم به التماس رفته رفته بود که مردم را آرام کند - حمله برده بودند . سرباز مجبور شده شلیک کردند. هفت هشت نفر گلوله خوردند مردند . این خبر بیشتر باعث وحشت من شد. تا نیم ساعت به غروب مانده مردم از دور ارک متفرق شدند. نیم ساعت از شب رفته امیرزاده سلطان

ابراهیم میرزا از در بهانه آمد . مسئله معلوم شد که دیروز شاه دستخطی به نایب السلطنه نوشته بود که :
 یا اینکه فردا میرزا حسن مجتهد آشتیانی می رود روی منبر قلیان می کشد و مردم را بگوید قلیان بکشند یا
 اینکه از شهر بیرون برود . نایب السلطنه دستخط می دهد ،
 عبدالله خان والی میرد خدمت میرزا حسن ، جواب می گوید : قلیان که نخواهم کشید ، اما رفتن از شهر را اطاعت می کنم . فردا خواهم رفت . امروز شاه به معین نظام حکم می کند برود توی شهر به قهوه خانه ها قلیان بگذارد و به مردم حکم کند قلیان بکشند . هر کس اطاعت نکند شکم آنها را پاره کند . این هم نتیجه شورای صبح بود . از اتفاق امروز که دو شنبه است وفات سیده النساء علیها السلام بود . خانه میرزا حسن مجلس روضه خوانی برپا می نماید . تمام علما را خبر می کنند . جمعی محض خصوصیت ، جمعی بواسطه فضولی حاضر میشوند . بعد از اتمام روضه جناب میرزا حسن می گوید بن حکم شده با امروز قلیان بکشم با از شهر بروم و الحال باشما وداع می نمایم و خواهم رفت . با حال مظلومیت چکه ای می پوشد و مصمم رفتن میشود . از آنجائی که کلیه قلوب مردم ایران مکرر است و نوکر باب عموماً بواسطه محرومی از خدمت و رعیت بواسطه گرانی و تعدیات پلیس و اجرای حکومت همه دل پری دارند ، این حرکت میرزای آشتیانی هم مهیج شد ، شاید هم دست خارج هم

در این تفتین بوده است. يك دفعه چند نفر سوار و پیاده در كوچه و بازار می افتد كه دكا كین را ببندید كه میرزای مجتهد را میخواهند از شهر بواسطه قلیان بیرون كنند، روز حمایت دین و قتل كفار است. این بود كه در ظرف يك دو ساعت ایر شورش برخاست. هنوز معین نظام بیرون نرفته و اجرای حكم ننموده كه خبر رسید بنایب السلطنه شهر شوریده، نایب السلطنه معجلا خدمت شاه میرود و عرض میكند كه شما دستخط التفاتی به میرزا حسن بنویسید شاید فتنه بخوابد. دستخط مرحمت آمیز چندان مؤثر نشد چرا كه اطمینان بقول شاه نداشتند. تمام همین فتنه را از امین السلطان میدانستند این بود كه جمعیت هجوم آور شده دور ارگ را گرفته و قریب ششصد هزار نفر وارد ارگ میشوند هر چند نایب السلطنه به التماس میخواهد مردم را ساكت كند زن و مرد عوام پرده دری نموده بنای فحش و بد گوئی گذاشتند. يك نفر سید با شمشیر برهنه به نایب السلطنه حمله میكند. نایب السلطنه سمت خانه خود فرار میكند این جمعیت او را تعاقب مینمایند. در این بین كرم بك قوچاق روسی معروف میرسد، كرامتی نموده نایب السلطنه را كه دیگر خسته و مانده شده بود سوار باسب خود مینماید يك دست جلوا سب و به يك دست دیگر طهانه ای چند به هوا خالی میكنه. نایب السلطنه را بخانه اش میرساند. مردم باز هجوم مینمایند كه بخانه نایب السلطنه

بریزند، معین نظام سرباز حکم شلیک مینماید شصت هفتاد تیر خالی میکنند. هفت نفر کشته میشوند. مردم عقب میروند از آنطرف بعد از تملقات زیاد وسند دادن به میرزای آشتیانی - که عمل تنباکو را کلیه از خارج و داخل موقوف خواهیم کرد - چنه نفر از جانب میرزای آشتیانی می افتند میان مردم و جار میزنند که میرزا میفرماید: مردم متفرق شوید و بخانه های خود بروید منتظر حکم ثانی باشید. مردم متفرق میشوند اما از شنیدن حدای تفنگ و هیاهوی مردم طوری وحشت به خلوتیان حضور دست میدهد که در ب اسلحه خانه راه باز می نمایند و تمام عمل خلوت را اسلحه میدهند که بجهت دفاع حاضر شوند که وجود مبارک را محافظت نمایند. اما از آنجائی که خداوند حافظ وجود مبارک است شورشیان دست از قتل برداشتند و متفرق شدند، و الا این عمل خلوت قابل دفاع نبودند بقول فردوسی علیه الرحمة که میگوید :

ترا کار جز بر بط و چنگ نیست

که چنگ تو اندر خور چنگ نیست

خلاصه این شب ساری اعلان و جمعی در خانه خوابیدند، چند مرتبه عضد الملك خانه میرزا آشتیانی رفت و آمد. مقارن غروب چارچی بکوچه و بازار افتاد که مردم حکم میرزای آشتیانی است که همه بدکانهای خود بنشینند مشغول کسب باشید. آنچه منظور شما است شاه بعمل خواهد آورد. روز جمعه

حاضر شوید. جناب میرزا به منبر میرود. تکلیف شمارا

معین خواهد کرد» •

چنانکه می دانیم امتیاز کمپانی بالاخره لغو شد و دولت ایران ناچار
مبالغی بعنوان خسارت و غرامت به کمپانی پرداخت .

در چنین اوضاع و احوالی بود که ناصرالدین شاه

خواب خوش برای اینکه راحت تر به خواب برود به افسانه های

نقیب الممالك گوش میداد و نقیب الممالك که

دارای بیانی شیرین و در فن داستانرانی بی مانند بود در یکی از اطاقها

می نشست و در آن دکی بازمی گذاشت تا شاه صدایش را بشنود، آنگاه پیشانی

را به عصای خود نهاده آغاز سخن میکرد ، قبل از آن یکی از نوازندگان

مخصوص (که جوادخان قزوینی بود کمانچه بسیار کوچکی ترتیب داده و

همیشه آنرا زیر لباده داشت) چند پنجه نرم نواخته و ساکت می شد و در خلال

داستان چون به قسمتهای عشقبازی یا هجران ^{من} رسید نقیب الممالك بیتی چند

مناسب حال به آهنگی خوش آهسته میسرود و جوادخان با ملاحظاتی ویرا به

همان نرمی جواب می داد. گاه نیز رباعی مؤثر یا اشعار غم انگیز دیگری

می خواند و اغلب در آن حال اشک از دیدگان فرو میریخت (زیرادر روزگار

جوانی به لیلی نامی دل باخته و پیش از آنکه وصل دست دهد معشوقه اش از

دست رفته بود) ••• نوازندگان موقع خواب یکی سرور المالك که خداوند

موسیقی و مشهور بود ، دستمالی بر روی سنتور می گسترند ، بقدری

صدای ملیح برای موقع خواب می داد که بهتر از آن نمی شد ، و دیگری

آقاغلامحسین تارزن بود که در فن خود از استاد دهر بود ، از اقوام آقا علی اکبر معروف و از دست پرور دگان او بود ، دیگری اسماعیل خان کمانچه کش که بی نظیر بود ، دیگری حاجی حکیم آواز خوان بود که دودانگه را کس بدان خوبی نخواند . در موقمی که جواب اشعار نقیب - الممالک را می دادند گاه به هیئت اجتماع جواب داده و گاه تک تک تقریباً ساعتی می زدند و ساکت می شدند . هرگاه صدائی از شاه بر می آمد دوباره ادامه میدادند و هرگاه صدائی نمی آمد مرخص می شدند ...

فخرالدوله دختر شاه و زن مجدالدوله خانمی لایق و شایسته بود چهره ای دلپسند و چشمانی جذاب داشت ، ادیب و شاعر و خوش خط و نقاشی دوست و در واقع تمام عیار بود ، شاه او را بی اندازه دوست داشت و ماهی بیست شب در اندرون نزد خود نگاهش میداشت ، مشارالیها هر شب هنگامی که نقیب الممالک برای شاه نقل می گفت اسباب نوشتن حاضر نموده پشت در می نشست و گفته های وی را بر روی کاغذ می آورد ، از جمله داستان امیر ارسلان که بعدها به چاپ رسید ... فخرالدوله در جوانی به مرض سل درگشت و مدفنش در حضرت معصومه (ع) است . ۱۰

این خواب ناصرالدین شاه بود ، بیداری او نیز **زن و عشق** دست کمی از آن خواب نداشت ، هر روز در حرم و نزد زنان ، چنانکه اصول اخلاقی و شرعی را هم نمیتوانست مراعات کند .

اعتماد السلطنه درباب یکی از موارد تغیر خاطر ناصرالدین شاه

مینویسد :

دو شنبه ۷ شوال ۱۳۰۲ . . . (۱۸۸۴ م) شاه

اندرون بودند، مشیر الدوله و جمعی دیگر آمدند .
ساعتی بعد شامتشریف آوردند بانهایت تغیر . من غرار
کردم . مرا که دیدند صدازدند . دوسه روز نامه خواندم
هرچه مطالب غنمدار . اختراع کردم باز گره ابرو باز
نشد . معلوم شد باز مسئله خراسان است .

سه شنبه ۸ صبح در بهانه رفتن ، هنگامه ای بود .
از وزیر وزراء و صدر اعظم و غیره همه بودند ، من
منزل کشیکچی باشی رفتم بعد خدمت شاه رسیدم
باز در نهایت تغیر بودند با زمین و آسمان جدال
میفرمودند ...

امین السلطان میگفت تغیر خاطر همایون از اندرون
است که دیشب منازعه نموده اند . اما خیر . باید
مسئله خراسان باشد .

واقعاً تصور میفرمائید علت تغیر شاهچه بوده است ؟ اکنون به-

دنباله خاطرات اعتماد السلطنه توجه کنید :

جمعه ۱۱ شوال .. آنچه شنیدم جهت تغیر خاطر
همایون ، روز دوم ورود ، مسئله خراسان با
آذربایجان یا کلیه ایران نبود ، فاطمه نامی کنیز امین
اقتس را - که این سفر را همراه بود - غرض الدوله برای
شاه تلخیف کرده بود و شاه با او موافقه فرموده بودند

لدی الورد، امین القدس... ضعیفه را رسیده بود معلوم شد که ازاله بکارت اوشده است، کتک زیادی به او میزند، فاطمه هم تریاک خورده بود. آن شب و آن روز خاطر همايون مشغول معالجه فاطمه بود و تغیر از این جهت بود. ۱۴

فوریه هم دریک مورد می نویسد :

«... عایشه خانم زن ناصرالدین شاه امروز که حال چشمانش بهتر و نشاط سابقش قدری پایدارتر شده، مدتی مرا (دکتر فوریه را) به درد دل کردن پیش خود نگاهداشت و گفت بیماری چشم من از روزی که دیدم شاه بر خواهرم لیلی عشق می ورزد و جز گریه چاره ای نداشتم شروع شده است، زیرا که در مذهب ما گرفتن دو خواهر وقتی که هنوز یکی را طلاق نداده اند حرام شده است. شاه این سنت و بسیاری از سنن دیگر را زیر پا گذاشته بود و هر دو خواهر را در اندرون نگاه می داشت و عایشه خانم بیچاره به همین سبب تصور میکرد که شاه هنوز نسبت به او محبتی دارد.» ۲.

البته درباریان و اطرافیان نیز، مثل نقیب الممالک کوشش داشتند این خواب ها هر چه گرانتر و سنگینتر باشد.

۱- روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه ص ۴۲۴

۲- مه سال در دربار ایران ص ۲۶۶، و عجیب اینست که در مورد زن گرفتن حتی از قبول توصیه این و آن هم ایا نمیکرده چنانکه اعتماد السلطنه در مورد زنی که به زور به ناصرالدین شاه داده اند می نویسد :

پنجشنبه ۱۱ جمادی الثانی ۱۳۵۷- امشب شب عش دختر تازه است. تفصیل این مولود از این قرار است. مادر این بچه موسوم به قمر تاج و در خانه شاه معروف به «زینتوله» است. خواهر زاده صاحب سلطان خانم صیغه شاه است. خساک این دختر

درین بی خبری، همه مشغولیت شاه به طفل خردسال بدقیافه‌ای شده بود که به دربارش آورده بودند و او را عزیز السلطان لقب داده بودند و شب و روز مورد علاقه شاه بود و اغلب رجال و بزرگان مسخره او شده بودند. توجه کنید در مورد ختنه سوران این بچه چه کارها که شده است. اعتماد السلطنه می نویسد :

۱- عزیز السلطان برادرزاده امین اقدس از زنان بسیار محبوب شاه بود که از کلفتی باین مقام بلند رسیده و چون فرزند ندارد توانسته است با تردستی تمام، برادرزاده خود منیجر را - که بعدها عزیز السلطان شد - پسر میرزا محمدخان از مردم گمنام است - مقرب شاه کند. (سه سال در دربار ایران فوریه ص ۵۴)

بقیه پادوقی از نسخه قبل

به التماس و رشوه به عزیز السلطان و اتباعش، خواهر خود را پارسال بشاه داد. شاه فرمودند حالا که صاحب سلطان باین اصرار می خواهد زیقوله را بمن بدهد پس التزام بدهد که هر وقت از من مضایقه خواست بجهت این دختر، فی الفور مطلقه است و بیرون برود. صاحب سلطان هم قبول نمود. بهمین که خواهرزاده اش را شاه بگیرد و خرج تنخواه راضی بود. صاحب سلطان هم از صیغه های قدیم شاه است. امارتک (و) بولی ندارد. خلاصه شب سیزدهم رمضان گذشته، بعد از این که سه چهار ماه بود زیقوله را صیغه کرده بودند بالتماس و توسط عزیز السلطان او را نزد شاه بردند. بقدر مدتی که خدمت بوده است و از ازاله بکارت او رانموده فی الفور باطاق خودش میرود. بهمین یک دفعه آستان میشود. شب یکشنبه هفتم ماه دجری زائید. شاه از شدت حیرت فرموده بودند غم از قدرت نمایی خداوند هیچ تصور نمیشود کرد که بزور زیقوله را بمن بدهند، در ظرف دمدقیقه من او را درست ندیده آستان شود و بزاید باید اسم او را قدرت السلطنه بگذارند: این فرمایش شاه را خاله و دوستانش دست گرفته امشب شب به بخیری برپا نمود. امام جمعه اسم او را فاطمه خانم و لقب او را قدرت السلطنه گذاشتند.

(روزنامه خاطرات)

جمعه ۲۶ ذی قعدة ۱۳۱۱ - امروز ختنه سوران
 عزیزالسلطان است و تفصیل او از این قرار است : این
 پسر هفده الی هیجده سال دارد . از شدت مرحمتی که شاه
 نسبت باو داشتند تا به حال ختنه نشده و هر وقت هم پدر و
 مادرش عجز می کردند که پسر ما باید آخر مسلمان باشد و
 ختنه نکرده از ملت خنیف محسوب نیست ، می فرمودند
 امپراطور روس که ختنه نکرده مگر پادشاه مملکت روس
 نیست ؟ تا در این اواخر عزیزالسلطان عریضه ای به شاه
 نوشته بودند که اگر من داماد شما هستم پس چرا دختر
 خودتان اخترالدوله را بمن نپسندید ؟ قراشده که در ماه
 ربیع الاول عروسی بکنند . صغراخانم مادر دختر بیخام داده
 بود که اگر می خواهی داماد من شوی اول باید ختنه بکنی
 حبیبجاء و میل بدختر و اداشت عزیزالسلطان را که تمکین
 به ختنه بکند . مدتی مشاوره این بود که این عمل در کجا
 واقع شود . خانه صدر اعظم را معین کردند . پسر تمکین
 نکرد . آخر قرار شد که در اندرون باغ سه سالار که به
 «عزیزیه» موسوم و باو بخشیده شد آنجا این کار را بکنند .
 معتمد حسن میرزا را شاه میل داشت سوریگی بکند ، خود
 پسر تمکین نکرد . گفت باید امین خلوت مباشر این کار
 باشد مجلسی آراستند . تمام اطبا را از فرنگی و ایرانی
 خبر کردند . موزیکانچی و عمله طرب را تملودلا تعصی ، اما
 قبل از ورود حضرات ، خود پسر به دلاک حکم کرد که
 ختنه اش نمود . يك كاغذی به دختر شاه نامزدش باین مضمون
 فی الفور نوشت : این همه جور از برای تو میکشم . مثل
 این که داخل شریعت اسلام شدن و ختنه نمودن ، قبول
 منتفی با دختر شاه است ! مژده این خبر را که پادشاه دادند

انگشتر تغمه مرواریدی که صدو پنجاه تومان می‌ارزید برای عزیزالسلطان فرستاده شدو سرداری تن‌پوشی هم به آغا عبدالله خواجه که حامل مژده بود دادند . مردم همه تملقاً مبارکباد فرستادند و از آن جمله بنده شرمندمیک جفت جاری که از مادام‌پلو چهل و پنج تومان خریده بودم فرستادم . آنچه شنیدم قریب چهارپنج هزار تومان مبارکباد رفته است .^۱

اینکه گفتم خواب ناصر الدین شاه تا چه پایه سنگین بوده است ،
خاطرات اعتمادالسلطنه رادر باب همین عزیزالسلطان بخوانید :

«از شخص موثق تفصیلی شنیدم که مینویسم : عزیز - السلطان حالا شانزده سال دارد اگر قدش کوتاه است دلیل بر کمی سنش نیست . شبق و شهوتش هم بدرجه ایست که چشم طمع به شوکت ، صیغه شاه انداخته بود و مدت‌ها بود که با اوس و سوری داشت . اغول یکی خانم رئیس قهوه خانه اندرون که این صیغه‌ها و خدمتکارها سپرده به اوست دیده بود که کار با اقتضاح کشید . به امین القیصر هم عزیز - السلطان شکایت کرد ، او بجای اینکه پرده پوشی کند و برادرزاده را منع نماید بحضور همایون شکوه کرد عزیز السلطان هم گریه کرد و عجالتاً کلبا این متوال گذشت . البته عصمت و غیرت همایونی - اگر این فقره صحت داشته باشد مقتضی تنبیه این طفل ناپاکر خونخوار خواهد بود»

درباریان نیز در سوءاستفاده چندان پافشاری داشتند که حتی شاه را گاهی در بن بست می‌نهادند چنانکه از پادشاهی دل‌سرد می‌شد . اعتماد - السلطنه از قول شاه گوید :

عسکر حضرت سید شرف احمد ارفع الله شأنه و قد فسخ به ملكته لكرامه

برست كوت بايرت

اكرت

مهرت شهاب

مهرت شهاب



عسکر حضرت سید شرف احمد ارفع الله شأنه و قد فسخ به ملكته لكرامه

دوشنبه ۲۲ - چند شب قبل شاه میفرمودند خیال دارم سفره‌یشت ساله بکنم هند بروم . از آنجا استرالیا ویتگی دنیا و غیره بروم . ولیعهد را بجای خودم در تهران بگذارم ، این اول دفعه است که شاه در این مورد اسم ولیعهد را آوردند .

ویکبار دیگر به حاضران

می‌فرمودند: تا کی شخص باید یک صورت و یک ریش را ملاحظه کند؟ از دیدن صورت مردم طهران خسته شدیم ، برویم ، شیراز چیز تازه‌ای مشاهده کنیم و رفع دلتنگی نمائیم .

نایب السلطنه کامران میرزا : مرد مقتدری

گروه

که ظلمش از حد می‌گذشت ، فعلاً مایه‌اش بود و

کروانیان

کوشش داشت که شاه از آنچه می‌گذرد بی‌خبر

باشد . وقتی میرزا رضای کرمانی برای شکایت از ظلمی که با او شده بود به

طهران آمد در تهران آنچه بظلم نمود کسی به داد او نرسید ، بلکه نایب

السلطنه کامران میرزا بر حسب خواهش آقابالاخان معین نظام ... میرزا

رضارا به حبس انداخت آقابالاخان معین نظام برای خوش آمد ناصرالدوله

حاکم کرمان - که میرزا رضا از او متشکی بود این بیچاره را عقبه میکرد ،

تا اینکه این آواخر او را به محبس قزوین فرستاد با جناب حاج سیاح و

حاج میرزا احمد کرمانی و چند نفر دیگر و مدتی بیست و دوماه در زندان

قزوین ، و چندی هم در انبار شاهی بانهایت سختی محبوس بودند .

در همین نوع شکایت‌ها بوده است که مردم کرمان مورد مسخره قرار

گرفته بودند . اعتماد السلطنه می‌نویسد : (۱۳ ذی‌حجه ۱۳۰۲ ق / ۱۸۸۵ م)

چندروز قبل رعایای کرمان بعرض آمده بودند که سیل
دهات ما را خراب کرده، تخفیف خواسته بودند. نایب -
السلطنه در مجلس خنده کرده بود به وضع عرض و لهجه آنها.
کرمانیها گفته بودند خنده کار اطفال است، گریه مال رعیت.
آغا محمدخان صاحب این تخت، شهر کرمان را خراب کرد
و ما گریه نکردیم، حالا گریه میکنیم که عرض حسابی
داریم و شما خنده میکنید!

این میرزا رضا که نام بردیم، بعد از آزادی، با سید جمال الدین اسدآبادی
مراده پیدا کرد و در زمانی که سید جمال در طهران بود میرد و مقیم آستان او شد
و وقتی سید جمال را با خفت از تهران خارج کردند، میرزا رضا بیشتر عاصی
شد، زیرا کیفیت اخراج سید نیز بسیار بی انصافانه بود. اعتماد السلطنه
گوید: (جمادی الاولی ۱۳۰۷ ق / ۱۸۸۹ م).

پنجشنبه ۲۶ - از وقایع تازه که برای دولت تنگ بزرگی
است صدمه ای است که به سید جمال الدین وارد آوردند.
چون بعضی کاذبها به علماء و طلاب مدارس نوشته اند
از معايب دادن امتیازات به فرنگی ها، کتب نایب السلطنه،
(بعضی میگویند نایب السلطنه) از این کاذبها دست
آورده بشاه داده و بگردن سید جمال الدین گذاشته اند، حکم
شده که پنج نفر غلام، سید را از حضرت عبدالعظیم ببرند.
بطرف عراق عرب. مختارخان حاکم شاهزاده عبدالعظیم
در این مورد خواسته خدمتی بکند سید را، زده اسبابی را
غارت نموده که مردم شاهزاده عبدالعظیم خواسته بودند
شورش نمایند. در هر صورت او را بردند. اسبابی (را)

بعضور هماهون آوردند. همه را عزیز السلطان و اتباعش
شارت نمودند. بعد امین السلطان که شنیده بود با وجودی
که باعث قتلش را میدانست باز این رذالت را نپسندید ،
همه را پس گرفت باهانه اشرفی و یک خرقه و یک اسب و
یک قاطر از خودش رویش گذاشته بجهت او پس فرستاد .
سید از شاه در کمال یأس و ازمین السلطان امیدوار از
طهران بیرون رفت .^۱

بعد دو سه سال بعدتر توجه کنیم ، اعتماد السلطنه در خاطرات خود
بتاریخ چهارشنبه ۲۹ صفر ۱۳۱۳/۱۸۹۵ م (هشت ماه قبل از قتل ناصر-
الدین شاه) مینویسد :

« وقایع شورش تبریز را مدتی است شنیده بودم ، چون از سر -
چشمهای مختلف بوده درست باور نمیکردم ، بمناسبت اینکه دبیر الملك
وکیل امورات آذربایجان است حقیقت را بیان کرد ، یازدهم یا دوازدهم
صفر بود ، بواسطه تعدیات قائم مقام ۷۰۰۰ مردم آذربایجان عموماً و اهالی
شهر تبریز خصوصاً بستوه آمده اند ، قیمت نان هم ترقی کرده ، بلکه قحطی
شده بود ، بطور عرض و شکایت ، مردم به خانه قائم مقام رفته بودند . او هم
حکم کرده بود سربازان به عارضین شلیک کرده بودند . بدروایتی بیست
و به روایتی سی نفر کشته شده بودند . نعش مقتولین را به کنسولخانه
روس برده بودند و مردم خود را بزریربزرگ روس پناه داده بودند ، حاصل
صل اینکه قائم مقام از ترس پناه به عمارت ولیعهد میبرد ، نظام العلماء و

۱- روزنامه خاطرات ص ۸۲۵ . من شنیده بودم که این حاکم علم صاعقه
سید را در ده سوار قاطر از شهر بیرون کرده بوده است . و بعضی رجالها برای
آنکه ببینند سید مسلمان است یا نه پای چانه او را پاره کرده بودند .

اخوانش از شهر فرار می نمایند . تازه این دو روزه تأمین شده، وارد شهر میشوند، مشروط بر اینکه به هیچ کار مداخله ننمایند. اما می گویند این فتنه غلیظتر از اینهاست و عشرين را ذکر نکرده اند و به بندگان همایون عرض ننموده اند، میرزا زین العابدین خان کاشانی شریف الدوله که کار - گداو آذربایجان شده بود می گویند او هم معزول شده و به طهران می آید . جهت وسببش را نمیدانم تا بعد معلوم کرده بنویسم . از طهران خبر رسیده که ملاها در صدد فتنه جوئی و فسادند . نان و گوشت را که خواسته بودند ارزان نمایند گران تر شده و کمیاب است . از شیراز خبر رسید که مستشار - الملك وزیر آن مملکت استعفاده است و کار حکومت در نهایت بی نظمی و اغتشاش است . ملخ خوارگی و سایر بلاهای دولتی وارضی و سماوی دچار مردم است . از خراسان خبر میرسد که چند هزار نفر از رهایای قوچان از ترس پسر شجاع الدوله که مجدد آحاکم شده است به خاک روس فرار نموده اند . خلاصه اینکه در این وقت بدبختانه در تمام مملکت بی نظمی و اغتشاش است و در تهران که کرسی مملکت است هرج و مرج ، بی نظمی و دزدی و گرانی بدتر و سخت تر از همه جا است . خداوند وجود مبارك پادشاه ما را حفظ کند و رجال دولتش را در اسورات بیشتر مواظبت فرماید تا رفع این فتنه هارا به حسن تدبیر و با کمال جلالت و قوت بنمایند . نایب السلطنه در این حیص و بیص به جهت تفرج خوش گلرانی و گرفتن چند صیغه تازه به النگه تشریف برده اند که از آنجا شهرستانك بیایند .

و باز در جای دیگر می نویسد :

«یکشنبه ۱۱ ربیع الاول - ازقراری که میگویند
 علمای شهر قدری فضولی می کنند و از تکلیف دینی و شرعی
 خود خارج شده معض لجاجت یکدیگر به امورات دولتی
 دخل و تصرف می نمایند .»

خواهید گفت ، ناصر الدین شاه در برابر این مشکلات چه میکرد ؟
 باز از زبان همان اعتماد السلطنه بشنوید :

«سه شنبه ۱۳ ربیع الاول - صبح امروز خاطر مبارک
 بسیار ملول و متغیر بودند ، وجهت تغیر ، نزاع و نقاری بود
 که به جهت منزل مابین مفروزخان خواجه خانم باشی و
 آغا بهرام خواجه انیس الدوله واقع شده بود و البته طوری
 غلیظ شده بود که بندگان همایون مجبوراً شام را در بیرون
 صرف کردند .»

در جای دیگر می نویسد :

«امروز بندگان همایون را خیلی طالب و راغب سفر رابع
 فرنک یافتیم . امیدوارم که این سفر سرنگیرد . زیرا که در
 بدترین مواقع این سفر را می فرمایند . فرنک مفشوش ،
 طبقه آنارشیت در تمام اروپا قوت دارد ، دشمن سلاطین
 مستیده هر ملت اند . در داخله مملکت خصوصاً شهر
 طهران آنارشیت های ایرانی یعنی «بایها» زیاده از
 پنجاه هزار نفرند . ملاها با دولت بد ، بایها دشمن قدیم ،
 ظلم و تعدی حکومت طهران اسباب رنجش عامه ، باین
 وضع ، غیبت موکب همایون از ایران به عقل ناقص من

بهیچوجه صرفه و صلاح دولت و ملت نیست. خداوند
اشخاصی را که بهوای نفس این سفر پر خطر را ترغیب و
تحریر می کنند هدایت فرماید . «
با این ترتیب متوجه می شویم که ناصر الدین شاه تا چه پایه در
خواب غفلت بود، خوابی که نقیب الممالک در شب، و کامران میرزا در روز،
گهواره اش را تکان میدادند .

بهفلك میروند آه سحر از سینه من
تو همی برنگنی دیده ز خواب سحری
خفتگان را خبر از محنت بیداران نیست
تا شمت پیش نیاید هم مردم نفوری
(سعدی)

اما این خواب خوش پایانی ناخوش داشت .
بیدارش خواهند کرد
شاید شنیده باشید ، وقتی محمد بن طاهر
حاکم مقتدر خراسان به شادی در کاخ شادباغ
نیشابور خفته بود، یکی از همراهان و دوستان او بعد از ظهر به در کاخ
آمد و دربان را گفت :

- با امیر کار دارم، کار فوری است که باید حضوراً صحبت کنم .
دربان اجازه نداد و گفت : فعلاً وقت نیست که امیر در خواب است .
آن شخص (احمد بن فضل) از در بیرون رفت و در حالی که مهمیز به
اسبش می زد تا از نیشابور خارج شود ، به دربان گفت من رفتم . ولی کسی
می آید که امیر را از خواب بیدار کند !
او راست می گفت ، زیرا آمده بود به محمد بن طاهر خبر دهد که
لشکریان یعقوب لیث به پشت دروازه نیشابور رسیده اند . یعقوب چه زود شهر را
گرفت و محمد بن طاهر و یارانش را (۷۲ تن) دستگیر کرد (۲۵۹ ق/ ۸۲۷ م)

آقانجفی و شاهزاده

برای اینکه اطلاع حاصل کنیم که وضع اجتماعی و سیاسی ایران درین چند سال چه بوده است سرسری نگاهی به بعضی حوادث آن روزگار میکنیم که در واقع مثنی نمونه خروار است. چندسال قبل از این واقعه (۱۳۰۷ق) در خطرات اعتماد السلطنه می خوانیم :

جمعه ۸- صبح در خانمروتم، شاهبا نایب السلطنه و ظل السلطان خلوت فرموده بود. اصفهان مشغوش است. ملای نجفی مجتهد چند نفر را به تهمت بابی گری بمیل خود بدون اجازه سر بریده است. شاه متغیر بودند، ظاهر آیلچی انگلیس شکایت کرده بود. یوزباشی مأمور شد برودملای نجفی را بیاورد.

خواهید گفت : این ملانجفی کیست ! این شخص همان آقانجفی معروف است که وقتی او در اصفهان از ظل السلطان حاکم مقتدر آن ولایت مطلبی را خواسته و چون انجام نشده بود از او گله کرده بود. ظل السلطان گفته بود : من این کار را نخواهم کرد ، اگر قانع نمیشوی میتوانی به «شاه بابام» بنویسی تا مرا از اصفهان معزول کند.

و آقانجفی در جواب گفته بود: چرا بنویسم به شاه بابیات که ترا معزول کند، می نویسم به امپراطور روس که شاه بابیات را معزول کند !
و این شاهزاده همان کسی است که گفته اند :

«بقرار مسموع شاهزاده مبلغ هنگفتی به زور از یکی از تجار اصفهان وام میگیرد و بعد آدر تأدیه آن تعلل میکند. تاجر بیچاره ناچار بتهران می آید و به ناصر الدین شاه عرض حال میدهد. شاه ضمن دستخطی به ظل السلطان مؤکدأ امر میکند که طلب شاکی را هرچه زودتر بپردازد. تاجر

اصفهانى خوشحال وشادمان وباكمال اميدوارى باصفهان مراجعت و دستخط شاه را به ظل السلطان تسليم ميكند . شاهزاده پس از ملاحظه دستخط شاه بانظر تيزبين خود لحظه اى به شاكى مينگرد و ميگويد اين آقاى محترم معلوم ميشود مرد پر دل ورشيدى است كه از شاهزاده اى مثل من شاه شكايتمى كند ومن بايد دل او را ببينم ، وسپس جلاد ميخواهد و دستور مى دهد شكم شاكى را بدرند و دل او را بر اى مشاهده و معاينه درسينى مخصوص قرار دهند .^۱

واز جهت غرور شاهزادگى هم كسى است كه اعتماد السلطنه تنها درباره ادرار كردن اومى نويسد (جسارت است) :

«شاهزاده جور غريبى ادرار فرمودند . پيشخدمتى گلدان در دست داشت ، دكمه شلوار را در حضور من باز كردند پيشخدمت باشى كه به ابراهيم خليل خان موسوم است احليل شاهزاده را گرفته در گلدان نهادند ، شاهزاده ادرار كردند . همان پيشخدمت باشى آب ريخت طهارت گرفت . خيلى من تعجب كردم كه سالهاست در آستان شاه هستم هرگز از اين اعمال نديده ام .»

وباز تعجب خواهيد كرد اگر بگويم ، دم دستگاه همين شاهزاده

۱- از يادداشتهاى حسين سمادت نوري ، روزنامه اصفهان . عجب اينست كه دوست و دشمن از معاصره و خشم او در امان نبودند . اعتماد السلطنه مى نويسد ،

«عصر دوشان تهر رفتم . ميرزا على اكبر مستوفى خزانه هم فوت شد ، مشر - الملك وزير ظل السلطان هم كه كرورها بشاهزاده فايده رسانده بود و چندانى قبل شاهزاده او را حبس و معاصره كرده بود در اصفهان به سكه در گذشت . اما سكه فرمايشى بود . يعنى مسموم شده ، كه هم شاهزاده مالش را بخورد و هم آنچه شاهزاده اندوخته كرده مخفى بماند . سبحان الله از اين ظالم !»

عجل السلطان و فوز قدش (ص ۵۶)



مقتدر و سخت گیر ، در آن روزگار تاريك ، تنها نقطه پناهگاه طبقات روشن فکر ايران بوده است و ميرزا آقاخان بردسيري و شيخ احمد روي و مجدالاسلام كرمانی و امثال اينان ، کسانی بودند که از دستگاه ناصر-الدوله در کرمان به بارگاه ظل السلطان در اصفهان پناه بردند ، کالمستجير من الرمضاء الى النار !

افکار انقلابی و تجدد طلبی از همان اوایل سلطنت ناصرالدین شاه در اکناف کشور پیداشده بود و در این اواخر بیش از پیش نفخ گرفت تا آنجا که وقتی زنان شهر طهران هم در تظاهرات شرکت کردند ، چنانکه اعتماد السلطنه در خاطرات خود می نویسد :

«یکشنبه ۱۷ (دی حجه ۱۳۰۲ ق ، اکتبر

۱۸۸۵ م) ، دپروز که شاه از شهر مراجعت به

هشرت آباد میفرمودند قریب هزار نفر زن سر راه شاه

را گرفته بودند و فریاد از نبودن نان کرده بودند. شاه

به نایب السلطنه تغییر زیاد فرمودند. واقعاً جای تغییر هم

داشت. در این وقت سال با فراوانی نعمت این حق

بازی جز تعریك چیز دیگر نیست. فرموده بودند که

شوهر زنهارا بگیرند و گداهارا از شهر بیرون کنند»^۱

توجه فرمودید ؟

گفته کرد در بلخ آهنگری به شوشتر زدی گردن مسگری

زنان سرو صدا دادند ، شوهرانشان را گرفتند ! راست گفته بود

ملانصرالدین وقتی که خورش گریخته بود گوساله بسدرا میرد، گفتند این چه کاری است ؟ گفته بود : شما میدانید ، اگر این یکی بارشود خیلی از آن یکی کمتر خواهد دیوید !

بردیده من خندی کاینجا ز چه میگرد

خندند بر آن دیده کاینجا نشود گریان

مسئله حکومت

کرمان

در صفحات قبل خواندید که مردم کرمان برای

شکایت آمده بودند و بجای اینکه بشکایت آنها

رسیدگی شود ، به لهجه آنها خندیده بودند، حالا

بد نیست بدانید کیفیت بخشیدن و باز گرفتن حکومت همین ولایت کرمان

چگونه بوده است و چه مسائلی پیش آمد که ناگهان میرزا رضائی پیدا شد .

اعتماد السلطنه در خاطرات خود (شعبان ۱۳۱۱ ق/ ۱۸۹۳ م دو سال قبل از

قتل ناصرالدین شاه) مینویسد :

جمعه ۱۶ - پرروز در خانه اتفاقی افتاده بود که

اسباب تغییر صدر اعظم شده بود . حسام الملك همدانی

زین العابدین خان هشتاد هزار تومان بشاه میدهد و

یست هزار تومان به صدر اعظم و غیره که با این صد

هزار تومان حکومت کرمان را با و بدهند .

شام دوسه روز قبل تفصیل را به صدر اعظم گفته بود .

اما سپرده بود که این مسئله محرمانه باشد تا نصرت -

الدوله حاکم حالیه کرمان از بلوچستان مراجعت کند.

با وجود این سفارش ، دستخطی بتوسط انیس الدوله به

کازم خان پسر سر اهدار باشی مرحوم داده بود که

خلعت حاکم تازه کرمان را او حامل باشد ، آغامهراب

خواجه انیس الدوله این دستخط را در حضور جمعی

آورد و به صدر اعظم نمود، صدر اعظم اول سکوت کرد، گفت: بخانم عرض کن چشم. خواجه اصرار کرد که پس بخط خودتان در حاشیه چیزی بنویسید، صدر اعظم برآشت و آنچه بزبان فارسی عبارت مستهجن و فحش است بشاه و انیس الدوله و خودش و حضار گفت. بندبختی مهرش را پاره کرد. مهرش را خواست بشکند. حضار مانع شدند. همانطور با تفریر بخانه آمد. تفصیل بعرض آستان ملایک پاسبان رسید. امین السلطنه رابه عذرخواهی خانه صدر اعظم فرستاد و در این مورد صدر اعظم بی حق نبود: اگر مسئله عزل و نصب حاکم کرمان معرمانه بود لزومی نداشت این دستخط را به کاظم خان دادن، اگر معرمانه نبود سپردن به صدر اعظم که این مسئله بروز نکند چه بود؟ در هر صورت از قراری که شنیدم بواسطه این تعرض صدر اعظم، یک قدری مسئله حکومت کرمان به این حسام الملك سفیه بی عقل مازلزل است. خداوند رفع شر این حرامزاده و این دو پسر... السلطنه غیر مرحوم را، و این پیرا کبیر بی دین کا کشیرازی بی قابلیت صاحب دیوان را از سر رعیت فقیر بیچاره ایران دور کند تا اینها هستند دولت را بمبلغ گزافی تطمیع میکنند به حکومت میروند و رعیت را می چابند... ۰۰۰

سه شنبه ۲۰ - از قرار مشهور حکومت کرمان حراج است، حسام الملك هشتاد هزار تومان به شاه میدهد، بیست هزار تومان به صدر اعظم و غیره. میل

صدر اعظم اینست که به رکن الدوله داده شود و آن ابله
زیاده از هشتاد هزار تومان نمیدهد. بعد، ازقراری که
شنیده شد خود نصره الدوله این مبلغ را متقبل است
و چون صدر اعظم به قم رفته است هنوز معین نیست چه
خواهد شد.^۱

شك نیست که حسام الملك که چنین پولی از مردم فقیر کرمان تقبل
می کرده چند برابر آن را خودش میخواست است. اما اگر محل مصرف
این نوع بولهاراهم بخواهید، باز به یکی دیگر از یادداشت های همین اعتماد
السلطنه توجه فرمائید که مینویسد:

وحسام الملك در همدان قریب يك ماه است عروسی می کند (البته
برای پسرش) و زیاده از صد هزار تومان تا به حال خرج کرده. از طهران و
کرمانشاهان و آذربایجان و اصفهان از احاطم و اعیان را وعده گرفته، شب
وروزی چهار پنج هزار نفر را خرج می دهد، و هم چنین مالهای آنها را علیق
می دهد، دختر حضرت ولیعهد را^۲ برای پسرش گرفته، میگویند داماد
دوازده سال و عروس پانزده سال دارد^۳

و باز برای اینکه بدانیم پولهای رقیب او یعنی نصره الدوله چگونه
خرج می شد، باز به یادداشتی دیگر از همین اعتماد السلطنه توجه کنیم
که میگوید: «... ادیب الملك و... را در اسماعیل آباد مهمان کردم،
احتساب الملك اصرار دارد که مطربی بخواهیم... دستة علی خان را

۱- خاطرات اعتماد السلطنه ص ۱۰۶۸

۲- مقصود مظفر الدین شاه است.

۳- خاطرات اعتماد السلطنه ص ۹۴۲، و این عروسی دو سال قبل از قضایای
حراج حکومت کرمان یعنی در ذیحجه ۱۳۰۹ اتفاق افتاده بود.

آوردند ... از جمله اجزاء دختری است، خانم اصفهانی، معروف است به یاور، جوان است و بدگل نیست، ... از جمله زنانی است که غالباً در مجالس مخصوص صدراعظم می‌رود. آجودان مخصوص در محله حسن-آباد محض چنین مجالس خانه و باغی کرایه کرده و هفته‌ای یک دو شب حضرت صدارت را آنجا دعوت می‌کند .. تا صبح می‌خورند و می‌آشامند و ... همین‌که عیقه نقل می‌کرد اوقاتی که نصره الدوله سردار فرمانفرمای کرمان سالار جنگ در تهران بودشی درین مجلس خاص با علاءالملک سفیر کبیر دولت ایران مقیم اسلامبول حاضر بودند ...^۱

باز برای اینکه بدانید تال الحفلة آخر ناصرالدین شاه از حال مردم تا چه حد بی‌خبر و در واقع مثل محمد بن طاهر خفته بوده است، به این خاطره از یکی از محارم قاجاریه توجه کنید: دکتر محمد خان شیخ (احیاء الملک) گوید: قرار بود شاه به شاه‌عبدالعظیم برود. من (دکتر شیخ) از راه میان‌بر به شاه‌عبدالعظیم رفتم و زودتر از موکب شاه رسیدیم، چه که شاه دوجا در جادربین راه‌پایه میشد و صرف غلیون میکرد. وارد صحن حضرت عبدالعظیم شدم، جمعیت مرد وزن موج میزد و راه عبور و مرور نبود. بزحمت وارد صحن شدم و به حجره آخر صحن دست راست رسیدم. برای تماشای آمدن شاه، بداخل آن حجره وارد شدم که پرده تور جلوی درهای آن آویخته بودند.

۱- روزنامه خاطرات ص ۱۱۹۶، و باید عرض کنم که این مجلس اعتماد - السلطنه برایش ۲۵ تومان خرج برداشته است! نکته لازم به تذکر، ارزش کار اعتماد السلطنه است که در زمان ناصرالدین شاه، یک‌تنه، به اندازه ده فرهنگستان ادب و تاریخ درین مملکت کار کرده است. کارهایی که اگر فرهنگستان تاریخ ما بخواند آنها را تنها تجدید چاپ کند، خودش یک ربع قرن مهلت می‌طلبد.

جماعتی سید و آخوند یزدی میان آن حجره نشسته و مشغول لمن به حضرت صدیقه کبری علیها سلام بودند ! متوحش شده سبیرا پرسیدم . گفتند که هشت ماه است از ظلم شاهزاده جلال الدوله^۱ حاکم یزد اینجا آمده متحصن هستیم و هر چه ظلم میکنیم کسی بدادما نمیرسد، امروز مصمم شده ایم به جده خودمان لعنت کنیم تا اگر روح او و ارواح سایر مقدسات میتوانند کاری بکنند و اگر نمیتوانند ما را راحت کنند تا دیگر بآنها توجه نکنیم . من از خوف اینکه مبادا صدای این اشخاص را مردم خارج بشنوند و برای کشتن آنها بریزند و مرا هم جزء آنها بکشند خواستم از اطاق خارج شوم که دیدم ناصرالدین شاه میان موج جمعیت بطرف حرم میروید .^۲

اکنون باید گفت که وسیله ای لازم بود تا ناصرالدین شاه را از خواب خوش بیدار کند ، و این وسیله متأسفانه در دست مردم کرمان قرار گرفت ، همان مردمی که درست یکصد سال از تاریخ حمله آقا محمدخان (۸۱۲۰۹) تا این تاریخ ، دچار مظالم قاجار بودند . حال واقعه را از زبان یکی مأمورین برجسته آن روزگار ، یعنی کلنل کاسا کوفسکی (قزاق اوفسکی) که فرمانده قزاقان خاص ناصرالدین شاه بوده ، بشنوید :

زیارت شه
 (۱۹ آوریل ۱۸۹۶ - ۱۷ ذی قعدة ۱۳۱۳ قمری) ...
 ساعت دو و ربع بعد از ظهر پیشخدمت اعلیحضرت
 عبدالعظیم و ... غلامحسین خان جنرال ، در نهایت پریشانی حال
 و گردآلود بالبهای خشکیده از اسب بهائین جسته دوان دوان وارد دفتر قزاق شد . درها را محکم بسته با صدای بریده بریده اظهار داشت که بدمستور صدراعظم از شاه عبدالعظیم تا اینجا تاخته ام . امروز اعلیحضرت بقصد زیارت (بمناسبت یوم جمعه) بشاه عبدالعظیم رفتند . درحین انجام زیارت
 ۱ - هر ظل السلطان ۲ - از یادداشت های آقای سادات نوری، روزنامه داسفهان

در کنار مرقد آنحضرت سوء قصد شد، گلوله به ران (۹) اصابت نموده ،
 بحمدالله خطری متوجه نیست . الساعة مشغول هستند که اعلیحضرت را
 بهوش آورده خونریزی را متوقف سازند . پس از آنکه کی شاه بتهران مراجعت
 خواهد نمود . فعلاً تا مراجعت اعلیحضرت ، بطور خیلی محرمانه امر
 فرمودند که برای جلوگیری از اغتشاشات و اشاعه اخبار هراس انگیز ، حفظ
 نظم و آرامش شهر را سه نفر : ۱- سردار اکرم ۲- نظام الدوله ۳- پالکونیک
 روس یعنی شما بمعهده گیرند .

ضمناً جنرال با وحشت و صمیمیت تام اظهار می داشت که کلیه
 پیشخدمت ها که شاهد و ناظر افتادن شاه بوده اند بلافاصله پس از صدای
 شلیک فرار اختیار کرده و شاه را روی دست صدر اعظم و برادر وی، صاحب
 جمع، و دو سه نفر از اعیان و فادار بجای گذاشتند .

پس از ادای این کلمات، پیشخدمت آماده شد که برای رساندن پیغام
 به سردار اکرم و نظام الدوله سابق الذکر اسب بتازد . ولی در همان دم قاصدی
 از طرف صاحب جمع سر رسید، دستخط صدر اعظم را بمضمون زیر بلمتم
 داد :

ومقرب السلطان پالکونیک قزاق خانه ،

بمعهده شما محول میشود که قزاقها را احضار و در شهر به گشت
 بگمارید ، که از بروز اغتشاش جلوگیری بعمل آید، انشاء الله عصر بشهر
 میآئیم . بحمدالله طوری نشده و ذات شهریاری کاملاً سلامت میباشد .
 مأمورین را در پی افسران قسمت ها فرستاده برای احتراز از اغتشاش
 و جلوگیری از اشاعه شایعات مخاطره آمیز در این ساعات بحرانی که در

تهران نه شاه بود و نه صدراعظم و نه اکثر وزرا (چه عده ای به همراه شاه بودند و عده ای بمناسبت روز جمعه برای زیارت اماکن مقدسه یا بمنظور گردش از شهر بیرون رفته بودند) - امریّه زیر را صادر نمود :

« به اطلاع عامه برسانید که سفیر کبیر دولت عثمانی که قرار بود چند روز دیگر به تهران وارد گردد برخلاف انتظار ساعتی بعد به تهران وارد خواهد شد.

نظر باینکه در حال حاضر در شهر تهران نفرات قشونی آماده برای استقبال حضرت اشرف منیف پاشا - سفیر کبیر عثمانی - وجود ندارد لذا اعلیحضرت همایونی چنین مقرر فرمودند که بغوریت کلیه نفرات قزاقخانه را که بمن سپرده شده است جمع آوری و باتوپخانه و موزیک و تحت ریاست شخص اینجناب فی الفور باستقبال سفیر کبیر بشتابیم .»

در عین حال که امریّه را به امیر تومان مارتیروس خان رئیس ستاد بریگاد ، دیکته مینمودم گزارشی بسفارت دولت امپراطوری روس فرستادم

من تقاضا نمودم صریحاً معین گردد دستورات چه شخصی را من وظیفه دارم اجرا نمایم . پیش خدمت چنین پاسخ داد که فقط او امر صدر اعظم را . من توسط پیش خدمت پیغام دادم که این دستور حضرت اشرف را به پیغام شفاهی اکتفا و اجرا خواهم کرد ، زیرا فرصتی نیست ، ولی دستورات بعدی بایستی کتبی و به مهر و امضای صدر اعظم بمن ابلاغ گردد .

احتراماً تقاضا دارم ، در خصوص اشکالاتی که با احتمال ممکن است

پیش آمد کند و همچنین در این باب که آیا موظف هستم او امر وزیر جنگ (کامران میرزا) را کماکان اجرا نمایم، یا اینکه منحصرأ از صدر اعظم دستور دریافت نمایم تعلیمات لازم باین جانب داده شود.

الساعه صاحب جمع برادر صدر اعظم از شاه عبدالعظیم سر رسیده و مرابه دربار احضار نموده است. «

پس از ارسال گزارش سفارت دولت امپراطوری روس، تا موقع جمع - آوری کلیه نفرات قزاق از چهار گوشه شهر که بمناسبت روز جمعه با اشکالات توأم بود، خود بسوی قصر سلطنتی شتافتم.

وقتی بقصر رسیدم شاه رابه تهران آورده بودند. معلوم شد که جنرال پیشخدمت فقط چند دقیقه جلوتر از شاه بنزد من رسیده و شاه را نیز بلافاصله در کالسه بتاخت بشهر آورده اند.

هرچه بقصر نزدیکتر میشدم آشفتگی واضطراب بیشتر محسوس میگردد. نه فقط دروازه ارک بلکه درهای رودی به قصر نیز نگهبان نداشت. در دقایق اول، حراست دربار فقط بمعهده قراولان داخلی فوج مازندران (سوادکوه) و نزدیکان صدر اعظم بود.

پس از من، اسکادران مختلط قزاق سر رسید که از نفرات همه قسمت ها که زودتر آماده شده بودند تشکیل داده شده بود. قسمتی از اسکادران را بلافاصله برای حراست سفارت امپراطوری روس در صورت بروز اغتشاشات اعزام نمودم.

سپس صاحب منصبان ارشد دولتی، یکی پس از دیگری بلربار جمع شدند. از نمایندگان سفارتخانه های خارجی اولین کس مترجم سفارت

انگلیس به معیت پزشک انگلیسی دکتر اسکالی سر رسیدند .

بموجب دومین دستور قطعی صدراعظم ، کلیه درهای ورودی حیاط های وسیع و عمارات سلطنتی را محکم بسته و قفل نمودند ، باستثنای تنها در ورودی جنوبی قصر - که آنهم فقط بحیاط بیرونی که تالار سلام و تخت مرمر نادری در آنجا قرار دارد باز میشود .

به دومین حیاط بیرونی - که بنای هیئت وزرا و قسمتی از وزارت خارجه و مسکن حاجب الدوله است و بوسیله در محکم و مشبکی از اولین حیاط دربار جدا شده است کمی اجازه ورود نداشت ، مگر به دستور شخص صدراعظم و برادران وی یعنی امین الملك و صاحب جمع .

صدراعظم بمحض اینکه چشمش بمن افتاد مرا بکناری کشیده شخصاً ضمن دادن تعلیمات لازم امر نمود که حفاظت شهر را بعهده بگیرم . اما حفاظت ارك كماكان بعهده سردار اکرم واگذار گردید .

در ضمن این مذاکرات با صدر اعظم - که در این دقایق وحشت بار تمامی ابهت و متانت و حضور ذهن همیشگی خود را بنحو اعجاب آوری حفظ کرده بود - نایب السلطنه وزیر جنگ با سیمائی متوحش پریده رنگ و حالتی خراب و چشمانی سرگردان و ناثر آور از اندرون خارج گردید و در صحبت بر من پیشی بسته گفت : « وحشت آور است ، درست بقلب اصابت کرده ! »

بسیار تکان دهنده بود ولی من بخود اجازه نمیدادم که دقیقه ای وقت تلف کنم از این رو سکوت مرگبار را شکسته بصدر اعظم چنین گفتم :

«از این قرار، غیر از او امر کتبی که حتماً به مهر و امضای حضرت اشرف صادر و ابلاغ خواهد شد اینجانب هیچگونه دستورات دیگری را اجرا نخواهم نمود.»

صدر اعظم از نظر نزاکت، ولی با لحن مرده، گفت که دستورهای والا حضرت نایب السلطنه را هم رعایت نمایم.

این وضعیت دقیق بزرگترین مشکلی بود که برای من در تمامی دوره بحرانی روی داد، ولی تمامی سنگینی مسئولیتی را که بمعهده من محول شده بود در نظر آورده و یاد در نظر گرفتن خصومت پایداری که فیما بین نایب السلطنه و صدر اعظم، حتی در حیات شاه، برقرار بود و اینکه شخصاً نیز اطمینانی بنایب السلطنه نداشتم بدون اندکی تردید همانجا اعتراض کردم و گفتم:

«در وضع موجود من نمیتوانم از دو مقام دستور بگیرم، بنابراین تقاضا دارم در همین ساعت بطور قطعی معین فرمائید بچه شخصی بمجهت دریافت اوامر بایستی مراجعه نمایم،»

نایب السلطنه مطلب را دریافتہ بایی میلی گفت:

«آنچه شخصاً بمقتلتان میرسد عمل کنید. این مصیبت مرا آنچنان دردم شکسته است که عقلم کار نمی کند... بهتر آنست که بحضرت اشرف صدر اعظم مراجعه نمائید، این را گفته با قدمهان لرزان از در بیرون رفت و در کالسکه قرار گرفت و بباغ امیریۀ خود که در مغرب شهر قرار دارد، روانه گردید.

همینکه نایب السلطنه خارج شد صدراعظم بسرعت سربینگ گوش من گذاشته گفت : «امید من بشماست، اگر هم نیاز یکسب دستور داشتید فقط بشخص اینجانب مراجعه نمایید .»

در این ضمن آقای شچنگلوف کار دار دولت امپراتوری روس به همراهی مترجم سفارت آقای گریگورویچ بدربار آمد . در تکمیل گزارش قبلی خود، کلیه مآوقع را با اطلاع آقای کاردار رساندم . آقای کاردار پس از مذاکره با صدراعظم تأیید نمود که من با تقبل مسؤولیت حفظ پای تخت ، بایستی منحصر آبرای اخذ دستور به صدراعظم مراجعه نمایم . من نیم ساعت دیگر در دربار توقف نموده و در این مدت این مطالب را شنیدم :

شاه بمناسبت روز جمعه ، بحضرت عبدالعظیم رفته و قبل از چاشت بمسجد روانه می شود . اطرافیان شاه اصرار میکردند که قبل از صبحانه میل کند، ولی شاه قبول ننموده گفته است که زیارت بیش از ده دقیقه طول نمیکشد و بهتر است بعد از زیارت چاشت بخورد . در اینوقت صدراعظم - اگرچه چیزی که سبب سوء ظنش شود در میان نبوده معذرت تحت تأثیر یک حس باطنی- بشاه پیشنهاد میکند که قبل از همة زائرین را از حرم بیرون کنند . شاه جواب میدهد که دلش میخواهد بهمراه دیگر مردم زیارت نماید .

هنگامیکه شاه در کنار ضریح بوده شخصی ملبس به لباس فراموش ایرانی عریضه بدست بشاه نزدیک میگردد . در آستین فراموش لباسش رولپوری داشته با آن بطرف شاه شلیک میکند . شاه فقط توانسته بگوید : بگریه ، بگریه

و بیجان بروی دست پیش خدمتی که در کنارش بوده می افتد. هنگامیکه او را بمقبره مجاور موسوم بامامزاده سید حمزه که جیران خانم فرح السلطنه محبوبترین زنان عهد جوانی شاه آنجا مدفون است میبرند بدن شاه چند بار تکان خورده، ولی این دیگر تشنجی بیش نبوده است...

معلوم گردید که قلب شاه بسیار بزرگ بوده. گلوله درشت از میان دنده های ششم و هفتم گذشته منتهی الیه پائین قلب را سوراخ و در ستون فقرات گیر میکند. يك ساعت ونیم جسد شاه عبدالعظیم بوده، پس از آن تصمیم میگیرند که آن را بتهران حمل نمایند. جسد شاه را در کالسکه نشاندند و صدر اعظم نیز با وی نشسته سراسر راه حائل بدن بوده و بادستمال صورت وی را باد میزدند: چنانکه گوئی می خواهد حالش را بجای آورد.

کالسکه را هم بتاخت رانده اند.

قاتل پس از تیر زدن شاه، تیر دویم را میخواست بصدر اعظم شلیک کند ولی پیش خدمت ها و زائرین - علی الخصوص زن ها که اطراف شاه بودند - قاتل را گرفته و بزمین زدند و یکی از پیش خدمت ها بزحمت زیادی، حتی با بکار بردن دندانها، رولور را از چنگ وی گرفته بطرفی پرتاب میکنند (این رولور ناپدید شده و تاکنون بدست نیامده است). زن های زائر میخواستند جانی را پاره پاره کنند و با چنان خشمی بروی وی ریختند که صدر اعظم قوی هیکل و چند نفر باقیمانده از ملتزمین شاه (چه بقیه فرار کرده بودند) بمنظور حفظ قاتل جهت باز پرس - بزحمت موفق شده اند او را از چنگ زنان نجات بخشند و در این کشمکش زنهار دو دست صدر اعظم را با چنگال های خود مجروح نموده اند.

«به نور چشم من ناصرالدین میرزا بگو . بزرگ
 میشوی، نصایح مرا بخوان، رفتار کن. تا خیرهای بی
 پنجاسال کرامانی ها بکنی.»
 (از وصایای عباس میرزا به محمدشاه).

مروک

صاحب قران

قاتل را دستگیر و با کالسکه بدربار آورده اند .
 کالسکه شاه بحسب معمول جلوی در اندرون
 توقف میکرد. ولی این دفعه کالسکه را به جلو عالی
 قاپودر ورودی اولین حیاط کاخ سلطنتی بنام دیوانخانه تخت مرمر- راندند
 آنجا اسبهارا باز نموده کالسکه را بادست بحیاط برده همچنان بادست تا
 حیاط سوم که باغ نامیده میشود میبرند .^۱

معبر الممالك در باب این واقعه مینویسد : چون شاه قدم در صحن
 نهاد ، صدراعظم پیش رفته عرض کرد : چیزی به نظر نمانده خوبست
 اعلیحضرت تا هار را در یکی از باضهای مصفا صرف فرموده بعد از ظهر که
 هجوم خلق کمتر میشود بزیارت مشرف شوند.

شاه گفت: خیر، باید نماز ظهر را در حرم بگزارم . حاجب الدوله که
 بعدها ملقب بمعین السلطان شد چون چنین دید عرض کرد داخل حرم از دحام
 عجیبی است ، امر فرمائید تا فرق کنم . شاه بگفته اونیز وقتی ننهاده در
 جوابش گفت : چه حاجت که مرد مرا بیهوده زحمت برسانید، آنها بکار خود
 مشغول هستند مانیز بکار خود میپردازیم . آنگاه بدرون حرم رفته بزیارت
 پرداخت و پس از طواف در قسمت بالای ضریح ایستاده بنا بر عادت دستان
 را از جیب بیرون آورد تا بدل از سجاده بر زمین گسترده بنماز بایستد. درینوقت
 رضای دیوسیرت با ظاهری آرام و مستمند هریضه بر کف ، مرد مرا شکافته

بجانب شاه آمد و همینکه تنگ تنگ وی رسید پاشنه طپانچه‌ای را که زیر نامه شوم پنهان کرده بود کشید .

صدای تیر در حرم طنین انداز شد و گلوله بر قلب شه‌نشست . بیچاره دست بر رخم دل نهاده و سراسیمه سوی آرامگاه زن محبوبش جیران شتافت ولی چند گام بآن مانده پایش از رفتار بماند و آهی ضعیف برآورده و بر زمین غلطید .

صدر اعظم چون چنین دید فرمان فرق داد و گفت تا کالسکه شاه را که بیرون بازار ایستاده بود داخل صحن آورده برابر ایوان باز دارند . آنگاه امین خاقان پدر عزیز السلطان را که کوتاه قد و باریک بود از پشت زیر لباده شاه کردند تا او را بهر دو دست محکم نگاهدارد . عینک دودی دوره دارش را بر چشمش زدند و صدر اعظم و مجدالدوله در طرفینش چنان قرار گرفتند که گویی شاه بآنها تکیه کرده و بدین طریق جسم بی روح صاحبقران را که سرانجام نتوانست از قران خویش جان سلامت برد به درون کالسکه بردند . امین خاقان همچنان در پشت نشسته شاه را روی زانو نگاهداشت و اناپک روبرویش قرار گرفته مانند آنکه با وی سخن میگوید گاه لبخندی میزد و زمانی سری میجنبانید تا بشهر رسیدند و یکسر بقصر گلستانش بردند .

چون با پدر موارد دیوانخانه شدیم گروهی را دیدیم که مشغول برچیدن زینت‌های جشن و سیاه پوش کردن جای آن بودند .

مجدالدوله با صورتی آفت زده پیش آمدند در حالیکه اشک از سبیل‌های مردانه‌اش بسان باران فرو میریخت . ما را بنارنجستان بزرگ برد . در آنجا جسد شاه را دیدیم که زیر درخت‌های نارنج کنار حوض بلوری که ملکه انگلستان برایش فرستاده بود روی نیم تختی در خواب جاویدان فرورفته

دکتر طلزان دست بر سینه بالای سرش مات و مبہوت ایستاده و شاہزادگان و وزراء دور نارنجستان ساکت و سر بزیں ایستاده بودند. از مشاہدہ این منظرہ دردناک متحیر مانده بہ ستونی تکیہ کردیم و عوالم پر شور بیستویک سال از دست رفته را در چند لحظہ از پردہ خیال گلراندیم. زمانی نگذشت کہ شاہزادہ فروبدن میرزا برادر سامان میرزا بہاءالدولہ کہ از شہزادگان سالخورده و وارستہ بود وریش بلندی برنگ کافور داشت برای غسل جسد آمد. در اینوقت دکتر طلزان گامی پیش نہاد و انگشت را آہستہ در زخم سینہ شاہ فرو بردہ گلولہ دل شکاف را بیرون کشید و با صدائی گرفته گفت اگر شاہ را جامہ ای دیگر برتن بود جان بسلامت میبرد زیرا گلولہ کم قوت بودہ و فقط بقلب نشستہ است .

آنگاہ آن پارہ فلزشوم را میان پنبہ نہادہ در جیب گذاشت .

فردا تلگرافی از مظفرالدین شاہ در حضور جمع خوانندہ شد کہ بموجب آن اتابک را با اختیارات تام همچنان بصدر اعظمی برقرار داشتہ و جناب اشرفش خوانندہ بود (ناصرالدین شاہ او را جناب صدراعظم خطاب میکرد) آنگاہ خواجہ سریان شالہزا برگردن واشکریزان اطراف جنازہ را گرفتہ بدیربزرگی کہ در تکیہ دولت سیاہ پوش کردہ بودند بردند .

روز بعد لشکریان صف آراستند و سفرای خارجه آمدہ تلگرافهای

۱- گویا اتابک برای ، اعلام واقعہ قتل شاہ بہ ولیعهد چنین تلگراف کردہ بود

چرا خون نگریم ، چرا خوش نخدم ؟ کہ دریا فرو رفت و گوہر برآمد

(از یادداشت های مرحوم اورنگ)

و بندہ گمان میکنم، شعر این شاعر در بہترین موقعیتی آب شدہ است بطوریکہ

اگر خود شاعر ہم سر از گوہر بر میداشت بر اتابک احسنت می گفت!



میرزا رضا کرمانی در زنجر

(ص ۷۳)

تسلیم سلاطین متبوع خود را برابر جنازه خواندند و بنا بر رسم، حلقه‌های گل‌روی آن قرار دادند. مسیو دو بالوا سفیر فرانسه که طرف توجّه مخصوص شاه بود پس از قرار دادن حلقه گل برابر جنازه بزانو درآمده زمانی زارگریست. همانروز در مسجد شاه آقاسید زین العابدین امام جمعه داماد شاه شهید خطبه بنام سلطان جدید خواند و نقاره جلوس را کوفتند. پس از چهل روز مظفرالدین شاه وارد تهران شد و یکسر بزیارت جنازه پدر رفت، آنگاه قدم در دیوانخانه نهاده در طالار عمارت بار دیگر جلوس کرد و شاهزادگان و اشراف و وزراء شرفیاب شدند. اتابک فرمان برداشتن مالیات نان و گوشت را که پدر بمناسبت قرن خود صادر کرده بود برای میمنت بصلحه پسر رسانید، فردا سلام عام در تخت مرمر منعقد گردید و بواسطه گرمای شدید شهر چندروز بعد شاه بصاحبقرانیه رفت.

یکسال بعد در اوانی که امین الدوله عهده دار صدارت بود و اتابک در زاویه قم پسر میبرد، مراسم تشییع مفصلی بعمل آمد جسد ناصرالدین شاه را در حضرت عبدالعظیم بخاک سپردند.

و امامیرزا رضارا پس از ارتکاب بجنایت دستگیر
میدان مشق نموده بشهر آوردند و روی پله‌های عمارت بار

دیگر از او عکس انداخته و آنگاه در انتهای نارنجستان بزرگ در اطاق کوچکی محبوسش ساختند. اگر چه در استنظافهایی که از وی بعمل آمد چیزی دستگیر نشد ولی آنچه محقق گشت اینکه میرزا رضای پس از آزاد شدن از زندان قزوین باسلامهول رفت و چندبار باسید جمال معروف ملاقات نمود و از آنجا این مأموریت شوم را برعهده

گرفت ...

پس از مراجعت، میرزا رضا در حضرت عبدالعظیم اقامت گزید و بعضی اوقات شامگاهان بتهران میآمد. چند نفری هم بودند که از حبس مخارج از او نگاهداری میکردند ...

در هفته اول ورود مظفرالدین شاه بتهران، روزی در سرزدن آفتاب، میرزا رضا را در حالیکه برخلاف رسم چند طبال در طرفینش بشدت طبل میکوفتنند در قسمت غربی میدان مشق آورده بنوار آویختند.^۱ البته کار میرزا بسیار غلط بود و خودش هم باین مسأله بعداً واقف شد، چه مشهور است يك تن بعد از این کار از او پرسید :

- تو که چنین خیالی داشتی آیا کسی را بهتر از او پشت دروازه تهران داشتی که بجایش بر تخت بگذاری ؟

میرزا رضا دستی به پیشانی کشیده و گفته بود :

- نه، این فکرش را دیگر نکرده بودم !

اما بهر حال، من عقیده دارم، این تهور، پاسخ آن زهر خندی بود که کامران میرزا در جواب گریه کرمانیان بینواتحویل داده بود !

مکن زیر این لاجوردی بساط

به این مهره کهربا گون نشاط

که رویت کند کهربا وار زرد

کبودت کند جامه چون لاجورد

که داند که این دخمه دام و دد

چه تاریخها ، دارد از نيك و بد^۲

۱- خاطرات خصوصی معیر الممالك ص ۱۳۴

۲- شمر از نظامی است

درباب دار زدن میرزارضا ، کاساکوفسکی مینویسد :

... شب ۳۱ ژوئیه در میدان مشق داری برپا کردند. هیچک از ساکنین تهران حاضر نبود چوبه دار را تحویل نماید. بالاخره یکی پیدا شد و در مقابل ۲۵ تومان تیر لازم را تحویل داد .

دار را میخواستند ساعت شش بعد از ظهر ۳۰ ژوئیه نصب نمایند؛ ولی از دست مزاحمت جماعت و لگردان که عده زیادی جمع شده بودند مجبور شدند تمام لوازم اعدام را بسریازخانه مجاور فوج بنجم شقای ببرند که قاتل هم در آنجا نگهداری میشد.

نیمه شب از نو به نصب دار پرداختند . و سرگاه قاتل را بیرون آوردند. لشکریان چهار ضلعی بزرگی تشکیل داده بودند و چوبه دار در وسط قرار گرفته بود .

قاتل سراسر شب را بدعا و نماز گذراند . کلیه شایعاتی که در ابتدا دشمنان باییه سمی داشتند انتشار دهند که قاتل بابی است بکلی عاری از حقیقت است. این مرد پاکترین و با ایمان ترین مسلمان شیعه است . تمام تقاضاهای کوچک قاتل را در شب قبل از اعدام انجام دادند ولی وقتی که تقاضا کرد قرآن بوی داده شود تا آخرین بار قرائت نماید این تقاضایش را رد کردند . هر آینه قاتل قرآن بدست میگرفت دیگر نمیتوانستند آنرا از دست وی بگیرند و دستش را ببندند - مادامیکه خود قرآن را بر زمین نهد .

قاتل را با زیر شلواری بدون پیراهن دست بسته بیرون آوردند . او میخواست تا خود را شجاع و خونسرد وانمود کند ولی چون چشمش بدار افتاد ظاهراً روحیه اش سست شد . باز هم آن اندازه قوت قلب داشت که

دور برید این اثر است

بگوید: «مردم بدانید که من بابی نیستم و مسلمان خالص هستم... و شروع کرد بخواندن شهادتین و سپس گفت: «این چوبه دار را به یادگار نگذارید من آخرین نفر نیستم...»

وقتیکه قاتل را بالا کشیدند لشکریان حاضر طبل زنان از جلو چوبه دار و سردار کل رژه رفتند - طبل ها پوستشان شل و صدایشان خفه و لرزان بود... در تمام ملت اجرای مراسم اعدام، کوبیدن طبل همچنان ادامه داشت!...»

این واقعه درست ده سال قبل از طلوع مشروطه روی داد.



کتابخانه شخصی استاد

۱- خاطرات کتل کما کوفسکی ص ۸۵، دموورد اتهامات، ناظم الاسلام

کرمانی می نویسد:

«... در ایران در سده است حرگاه بخوانند کسی را مغلوب و از میدان بیرون کنند نسبت او را به بابیه می دهند. مثلاً امروز وقتی که مجلس قوتی داشته باشد، اگر کسی بخواند حرفی بزند که مخالف میل طرف باشد فوراً می گویند: بابی ها دشمن مجلس می باشد و نمی خوانند در ایران مجلس باشد، و اگر يك وقتی خدای نا کرده سلطان و یا علماء با مجلس بد شوند آثار مغلوبیت در مجلس خواهان باشد آن وقتی گویند این مجلس را بابی ها بر پا کردند، چنانچه در امر مدارس و کتاب دیدیم، در اول تأسیس مدارس می گفتند: این مدارس را بابی ها تأسیس و تشکیل می دهند. بعد از آن که جناب حجة الاسلام آقای آقا میرزا سید محمد طباطبائی مدرسه اسلام را تأسیس نمود و عمومیت پیدا کرد، آن وقت هر کس از مدرسه بد می گفت او را بابی می دانستند این است حال ما اهالی ایران که به این طور مدعی را از میدان بیرون می کنیم.»

(تاریخ پیداری ایران)

۵
نقشه



این چوبه دار را نگاهدارید میرزا رضا

(ص ۷۷)

مدرسه سیاسی

و

مشیرالدوله

مدرسه علوم سیاسی توقف چندین ساله مشیرالدوله در خارج ، اورا بکلی متاثر باتربیت اشراف و اطرافیان دستگاه سلطنت بار آورده بود. او مردی قانون دان و

آشنا به حقوق اجتماعی مردم و واقع بین بود. کاراکتر و شخصیت بارز میرزا حسن خان را باید در قانون دانی و قانون پرستی او دانست .

او با تحصیلات عالی که در حقوق کرده بود بخوبی متوجه اهمیت قانون و اثر اصول و هرنسب در اجتماعات و ترقی ملل شده بود ، بهمین علت، روزیکه پا بایران گذاشت ، متوجه شد که باید مرکز و قانونی برای تعلیم اصول و مبانی حقوق بشری فراهم آید و مکتبی باز شود که مردم ایران را به قانون دانی و حق و حق گذاری وادار کند .

برای انجام اینکار متوسل به مقام و شخصیت پدرخود نصرالله خان که او هم ینوبه خود مردی اصولی و قاعده دان بود - شد. مرحوم مستوفی گوید :

تأسیس مدرسه سیاسی اثر فکر میرزا حسن خان مشیرالملک پسر نصرالله خان مشیرالدوله است.

پسر و پدر در نزد صلیب اعظم و شاه محسنات این اقدام را جلوه گر ساخته فرمانی صادر کردند و چهار هزار تومان سالیانه برای مخارج این مدرسه از تفاوت عمل معدن فیروزه خراسان برقرار نمودند. مشیرالملک برنامه این مدرسه را تنظیم کرده گرما گرم مشغول تهیه معلم و مکان مدرسه شده و اعلان داوطلب را منتشر کرد.

افتتاح مدرسه سیاسی در نیمه شعبان ۱۳۱۷ ق (۱۸۹۹ م) مطابق ۲۸ آذرماه مقرر گشت. عده ای از طرف نصرالله خان مشیرالدوله برای عصر این روز دعوت شده بودند.^۱

ریاست مدرسه ابتدا با مشیرالملک بود و بعد از سفر او به پترزبورگ (۱۳۲۰ ق / ۱۹۰۲ م) بایرا درش میرزا حسین خان پیرنیا که از پترزبورگ به تهران آمده بود، شد.

مدرسه سیاسی در حقیقت پایه و مرکز اساس مدرسه حقوق و بالاخره دانشکده حقوق امروزی است که کسی نمی تواند منکرائی آن در تحول فکری و قضائی اجتماع امروزی ایران باشد.

این مدرسه ابتدایکی از ادارات مستقل وزارت خارجه بود و بودجه آن تا اوایل مشروطه از عوائد تذکره تأمین می شد. در سالهای اول، مؤسس مرحوم حسن مشیرالملک ریاست آنرا داشته و آقای محقق الدوله هم که تحصیلات خود را در اروپا تمام کرده بود به سمت مدیر داخلی و معاون تعیین شد.

در ابتدا مدرسه يك کلاس بیشتر نداشت و معلمین این دوره عبارت

بودند از :

مشیرالدوله معلم حقوق، صدیق حضرت معلم تاریخ، میرزا حبیب‌الله معلم فقه، اردشیرجی معلم تاریخ، مرل معلم فرانسه، عبدالرزاق خان معلم جغرافیا.

در ۱۳۱۹ ق مرحوم مشیرالدوله به‌فرنگ‌گرفت و آقای عماد الوزراء بجای ایشان حقوق تدریس میکرد و آقای محقق‌الدوله کفالت ریاست را به عهده داشت ...

نخستین امتحان نهائی بسال ۱۳۲۱ ق صورت گرفت. هفت نفر دوره مدرسه را طی نموده دیپلمه شدند. دوره مدرسه چهار سال بود.

در سال ۱۳۲۳ ق (۱۹۰۵ م) ریاست مدرسه به حسین پیرنیا (مؤتمن الملك) واگذار شد و معاونت مدرسه کماکان با آقای محقق‌الدوله بود. در سال ۱۳۲۵ (۱۹۰۷ م) مرحوم محمد علی فروغی (ذکاء الملك) ریاست مدرسه را به عهده گرفت. فارغ التحصیلان این دوره ۶ نفر بودند. از سال ۱۳۲۷ ق (۱۹۰۹ م) دکتر ولی‌الله نصر به ریاست مدرسه برگزیده شد.

در ۱۲۹۹ شمسی (۱۳۳۹ ق = ۱۹۲۰ م) متصدیان امور قضائی در صدد تأسیس مدرسه حقوق افتادند و به مسیوپرنی (مستشار وزارت عدلیه که جزو نمایندگان ایران در جامعه ملل باروفا میرفت) دستور داده شد که چند معلم برای تدریس در مدرسه حقوق استخدام نماید ...

درباز گشت • مسیوپرنی به ریاست مدرسه حقوق منصوب شد.

در سال ۱۳۰۴ شمسی (۱۹۲۵ م) مرحوم داور قسمت تجارت را به آن مدرسه اضافه کرد. در ۱۳۰۶ شمسی (۱۹۲۷) مرحوم دهخدا به ریاست این

مدرسه برگزیده شد: از ۱۳۱۳ ش (۱۹۳۴ م.) این مدرسه جزء دانشگاه شناخته و تصدیق آن معادل لیسانسیه تقویم گردید.^۱

علاوه از میرزا عبدالرزاق خان بغایری معلم جغرافی، دکتر مرل معلم فرانسه. مشیرالملک معلم ادبیات. او هانس خان عماد الوزراء رئیس دارالترجمه وزارت امور خارجه و ژوزف هنیک بلژیکی مستشار حقوقی وزارت خارجه نیز در غیاب مشیرالملک حقوق تدریس میکردند.

برای اینکه محصلین این مدرسه بکلی از حقوق اسلامی بی اطلاع نباشند مشیرالملک درس فقه راهم یکی از مواد تحصیلی قرارداد، اما علمای وقت که فرا گرفتن فقه را در حدود صلاحیت علوم دینی می دانستند هیچکدام تدریس فقه را در آن مدرسه قبول نکردند و اصولاً با تدریس فقه در این مدرسه موافق نبودند.

اثرمعجزه آسای این مدرسه در همان ایام، یعنی پس از شش هفت سال، در ایران برای تنظیم وجهت یابی انقلاب مشروطیت و اداره و بهره برداری از آن بزودی نمودار شد. مرحوم ناظم الاسلام می نویسد؛

«... علت همراهی مشیرالدوله به مشروطه بر حسب عقیده نگارنده، تأسیس مدرسه میار که سیاسی بود، پس از افتتاح مدرسه سیاسی و اقدام مشیرالدوله (نصرت الله خان) به ترقی آن مدرسه، امور مدرسه بامیرزا حسن خان مشیرالملک و میرزا حسین خان مؤتمن الملک بود

و این دو شخص عالم متمدن علاوه بر معلومات و تحصیلات ایشان، فضلا و دانشمندان مملکت اطراف آن‌ها را گرفته، از خارج هم مدد و اعانت از آنها شد تا کار بجائی رسید که هوا خواهان حریت از اطراف عالم چشم‌های دوتنفر عالم انداخته و نجات‌اهل ایران را منحصر با اقدام این دوتنفر دانسته، و این دوتنفر هم الحق کوتاهی نکردند .. جمع شدن فضلا و علماء در مدرسه سیاسی باعث شد که مشیرالدوله متنفر شد از استبداد و همراه شد با ملت تا بمقصود رسید.^۱

حسن‌خان مشیرالدوله خود درین مدرسه حقوق بین الملل درس می‌داد . دوره مدرسه سیاسی ابتدا چهار سال بود و بعداً اضافه شد . مرحوم محمدحسین فروغی ذکاءالملک نیز جزء مدرسین بود و بعدها ریاست مدرسه نیز یارو سپرده شد .

مشیرالدوله در سفر اول شاه به اروپا (۱۳۱۷ - ۱۳۱۸ ق / ۱۹۰۰ م) همراه شاه بود .

مشیرالدوله در سفر دوم مظفرالدین شاه باروفا	سفارت
(۲۷ دی حجه ۱۳۱۹ تا ۲۰ رجب ۱۳۲۰ ق =	مشیرالدوله

۱۹۰۲ م) بعنوان مترجم باشاه به فرنگ گرفت ،
و پس از مراجعت شاه بسمت سفیر ایران در پترزبورغ تعیین شد .

۱- تاریخ بیداری ایرانیان ص، ۴۴۶

۲- زندگانی من، ص ۱۰۹

(۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۰ ق / ۱۹۰۲ م).

او با وجود حدائق حسن، سفارت پترزبورغ را در کمال موفقیت به پایان رساند، ... منزل او در سفارت بود. از وقتیکه به سفارت پترزبورغ مأمور شد قدغن کرده بود که مطلقاً القاب را در کارت های خود بکار نبرند، چنانکه خودش هم در کارت خود، خود را میرزا حسن خان وزیر مختار ایران معرفی میکرد، ... در کار سفارت، خود را خیلی خونسرد نشان میداد، او برای سفارت پترزبورغ خیلی جوان و حتی از نایب سفارت - مشاور - الممالك علیقلی خان انصاری - پنج شش سال جوانتر بود. ... روسی را خوب میدانست، با امپراطور بزبان مادری او (روسی) حرف میزد و امپراطور هم به روسی جواب میگفت و حال آنکه بادیگران بزبان فرانسه حرف میزد. در همین ایام سفارت او بود که مظفرالدین شاه بخیال سفر سوم به فرنگ افتاد و طبق معمول راه او از طریق روسیه بود.

... عید و بهار ۱۳۲۳ ق (۱۹۰۵ م) رسید، شاه به خیال فرنگ افتاد مشیرالملک (حسن خان پیرنیا) تلگراف دریافت نموده تا بادکوبه به استقبال رفت، در اوائل ژوئیه تلگراف شد که شاه به پترزبورغ میآید، در ژوئن وارد شد.

شاه سفر خود را در اروپا به پایان رسانید و در بازگشت از طریق روسیه، مشیرالدوله باز تاسر حلقه را بدو بقرعه نمود، او در این سفر سخت مورد توجه شاه قرار داشت: ... هدیه ای نیز به شاه داد که يك اليوم جلدنقره

میناکاری بود، وقتی که شاهخواست آلبوم را بگشاید، یکی از فضول‌های درباری گفت: «قربان! آلبوم، عکس ندارد!» شاهم متوجه بی‌ادبی او شده گفت: «تو میدانی من برای چه آلبوم رامیخواهم بازکنم؟ برای اینست که میخواهم شرح پذیرائی مشیرالملک را در حاشیه آن بنویسم، قلم و دوات بمن بدهید.»

درباری بی‌ادب به‌خبط خود متوجه شده عقب رفت، شاه شرحی در حاشیه یکی از صفحات آلبوم نوشت و آنرا بست.^۱

يك هفته بعد از بازگشت مظفرالدین شاه، مشیرالملک بموجب اجازه نامه‌ای که در هنگام التزام رکاب (تاسرحد ایران) تحصیل کرده بود، پس از بازگشت به پترزبورگ، بعد از ده روز مرخصی به ایران آمد.^۲

۱- زندگانی من ص ۱۸۸

۲- زندگانی من ص ۲۲۲ و ۲۲۳

مشروطیت ایران

و

مشیر الدوله

تو صاحب منصبی ، از حال مسکینان نیندیشی
تو خواب آلوده ای ، بر چشم بیداران نبغشائی

سعدی

ورود حسن خان مشیرالملک مصادف بود با سال‌های پر تشنج
انقلاب مشروطیت ایران که نسیم تجدد و حریت ، امواج آزادی طلبی و
مساوات جویی را بسواحل رژیم حکومتی ایران رسانده و خفتگان ۲۵۰۰
ساله این دیار را که در بامداد مشروطیت چشم مالیده و منتظر تابش اشعه
خورشید آزادی بودند ، امیدواری تازه می‌بخشید .

مشیرالملک با تحصیل عالی در حقوق و افکار بلند آزادی طلبی ،
در کار پدر - که صدر اعظم بود ، و خود نیز با آزادی‌طلبان مماشاة و حتی
همراهی داشت - دخالت و کمک کرد . ناظم الاسلام می‌نویسد :

«... از مشیرالدوله دوهسر که میرزا حسن خان مشیر الدوله و میرزا-
حسین خان مؤتمن‌الملک باشند با يك دختر باقی مانده است که در واقع
این دوهسر ، در حسن تربیت و تمدن ، ممتاز و مشار بالبنان و محسود امثال و

اقران هستند، درواقع از مشیرالدوله دو چیز بزرگ و سترگ باقی مانده: یکی تمول فوق العاده است که بیشتر بواسطه همراهی های امین السلطان و در زمان ریاست او تحصیل کرد،^۱ و دیگر این دو نفر اولاد است که الحق و الانصاف اسباب نیک نامی پدرشان هستند. دانشمندانی که زحمت برای تحصیل مشروطیت و سلطنت ملی میکشیدند هرگز منتظر و متوقع نبودند که باین زودی باین نتیجه و این ثمر برسند، بلکه مقدمات را برای ده سال بعد ترتیب میدادند، مردم هم که در سفارتخانه بودند در آخر امر دولت قانونی را تقاضا مینمودند، در این اثنا بر حسب علم و اطلاعی که پسرهای مشیر - الدوله داشتند لفظ کنستی توسیون Constitution را در فرمان دستخط مظفرالدین شاه مندرج ساختند و پس از رسمیت و اطلاع به سفراء، کار از دست دربارها خارج شد.^۲

نخستین کسی که واژه کنستی توسیون را بر زبان آورد مرحوم میرزا حسن خان پیرنیا مشیرالدوله بود.^۳

در ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ ق = (یکشنبه ۵ اوت ۱۹۰۶ م) فرمان مشروطیت صادر و در ۱۸ شعبان (اکتبر) مجلس شورای ملی تشکیل شد. فرمان مشروطیت اینست:

۱- نصرالله خان مشیرالدوله مردی آرام و بی آزار بوده، از پسرزاده شنیدم که وقتی او از میدان نائین میگشته است، یکی از اخلاف حاجی عبدالوهاب دربالا- خانمشرف بهمیدان نشسته بود و میفرماید این جوان نزد خدا يك كروړ نصیب دارد در موقع وفات شاید بیش از اینها مکتب داشت. (خاطرات و خطرات ص ۲۰۴)

۲- تاریخ بیداری ایرانیان ص ۴۴۶. کلمه کنستی توسیون در مکمل فرمان مشروطه قید شده است.

۳- برون، انقلاب ایران ص ۴۹۹

سواد دستخط اعلیٰ حضرت شاهنشاه

خلد الله ملكه مظفر الدین شاه که به درو

دیسوار چسبانیده بود و کنند!

«...جناب اشرف صدر اعظم. از آنجائی که حضرت

باری تعالی جل شانه سر رشته ترقی و سعادت ممالک

محرور و ایران را بکف باکامیت ما سپرده و

شخص همایون ما را حافظ حقوق قاطبه اهالی

ایران و رعایای صدیق خودمان قرار داده، لهذا

در این موقع که رأی همایون ملوکانه ما بدان تعلق

گرفته که برای رفاهیت و آسودگی قاطبه اهالی ایران

و تشدید ثابته مبانی دولت اصلاحات مقتضیه بهرور

در دوایر دولتی و مملکتی بموقع اجرا گذارده شود،

چنان معصوم شدیم که مجلسی از منتخبین شاهزادگان

و علما و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و

تجار و اصناف به انتخاب طبقات مرقومه در دار الخلافه

طهران تشکیل و تنظیم شود که در موارد لازمه در

مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره

و مذاکره لازمه را بعمل آورده و بهیئت وزرای ما

در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران

خواهد شد اعانت و کمک لازم را بنماید، و در کمال

امنیت و اطمینان عقائد خودشانرا در خیر دولت و

ملت و مصالح عامه و احتیاجات مهمه قاطبه اهالی

مملکت بتوسط شخص اول دولت به عرض برسانند که
 بصحبه مبارکه موشع و بموقع اجرا گذارده شود،
 بدیهی است که بموجب این دستخط مبارک، نظامنامه
 و ترتیبات این مجلس و اسباب و تشکیل آنرا مرتب
 و مهیا خواهید نمود که بمون الله تعالی مجلس
 افتتاح و به اصلاحات لازمه شروع شود و نیز مقرر
 میفرمائیم که سواد دستخط مبارک را اعلان و اعلام
 نمائید که فاطمه اهالی ازنیات حسنه ما که تماماً
 راجع بترقی دولت و ملت ایران است - کما یبغی
 مطلع و مرفه الحال مشغول دعا گوئی باشند .
 در قصر صاحب قرآنیه بتاريخ ۱۳ شهر جمادی الاخره
 ۱۳۲۴ در سال یازدهم سلطنت ما .
 (این سواد مطابق با اصل دستخط مبارک بندگان
 اعلی حضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحناده است)
 (مشیرالدوله)
 (در مطبعه مبارک شاهنشاهی روحنا فداه طبع
 رسید)^۱

بدستور مظفرالدین شاه ، مشیرالدوله صدراعظم دعوت نامه ای به
 این مضمون برای نمایندگان سیاسی خارجی ، نمایندگان انتخاب شده ،
 شاهزادگان ، امرا و رجال فرستاد :
 «... یوم یکشنبه ۱۸ شعبان، سه ساعت بغروب مانده در عمارت گلستان

افتتاح مجلس شورای ملی خواهد شد. مستدعی در ساعت مذکور برای درك سعادت حضور همایونی شرف حضور بهم رسانیده،

مظفرالدین شاه با وجود ضعف فراوان و ناخوشی که داشت شخصاً در کاخ گلستان در اطاق برلیان خطابۀ افتتاحیه را ایراد کرد. بدین ترتیب اولین مجلس ایران رسماً مشغول کار شد و پس از نطق شاه، نمایندگان، مرتضی قلی خان صنیع الدوله را بریاست مجلس انتخاب کردند.

نباید فراموش کرد که در تاریخ ۲۹ ژوئیه ۱۹۰۶ (۷ج ۲/۱۳۲۴) عین الدوله مستعفی شد^۱ و نصراقة خان مشیرالدوله لیبرال که در محافل ناسیونالیستی وجهه داشت صدراعظم شد و در تاریخ ۵ اوت ۱۹۰۶ فرمان مشروطیت از طرف شاه اعلام شد.^۲

مرحوم کسروی گوید:

«... در مجلس اول، نمایندگان گردآمده و صنیع الدوله را رئیس، وثوق الدوله را نایب و لیس یکم و، امین الضرب را نایب رئیس دوم برگزیدند. چون میبایست نظامنامه داخلی نوشته شود، کسانی از نمایندگان را برای نوشتن آن نامزد گردانیدند، درین میان قانون اساسی نیز نوشته میشد، گویا مشیرالملک و مؤتمن الملک پسران صدراعظم (مشیرالدوله نصراقة خان) آنرا می نوشتند، یا بهتر بگوئیم ترجمه میکردند.^۳»

در باره کلمه «گویا»ی مرحوم کسروی باید اضافه کنیم که این امر مسلم بوده است و مرحوم پیرنیا در تدوین قانون اساسی نه تنها دست داشته

۱- مدت صدارت او سه سال و چهار روز کم بود. (خاطرات دکتر حسین کمال)

۲- ایواغ، انقلاب مشروطیت ایران ص ۲۵

۳- کسروی، تاریخ مشروطیت ایران. ص ۱۷۰

بلکه رکن اعظم شمرده میشد است . مرحوم ملک‌زاده مینویسد :
 « از آزادیخواهان جمعی از اشخاص مطلع مانند صنیع‌الدوله ،
 مخبرالسلطنه ، مشیرالملک ، محتشم‌السلطنه ، بعضی نظامنامه های
 انتخابات ملل دیگر را ترجمه و تعدیل کرده نظامنامه انتخاباتی ترتیب
 میدهند، ولی بدو اشکال بر میخورد : یکی از طرف رؤسای روحانی، و
 دیگر از جانب رجال مستبد در باری که ولیعهد باطناً در رأس آنهاست .
 نقطه نظر روحانیون این است که از بابیهای ناصرالدین شاهی یعنی
 منورالفکران و بی اعتقادان به روحانی نمایان کسی داخل مجلس نشود .
 نقطه نظر رجال مستبد اینست که قوای مملکت فقط در تحت اراده شاه
 باشد و تجزیه نگردد .»

آنطور که نوشته اند :

در قضایای مشروطیت با توجه به موقعیت سلطنت و قدرت
 درباریان، مشیرالدوله بزرگ و پسرانش (حسن و حسین) رل هاقلانه و
 بسیار زیرکانه‌ای را اجرا میکردند و کوشش داشتند که از طرفین (دربار و
 مردم) اقدامی شدید و غیرعادی نشود . روز شنبه ۱۳ جمادی‌الآخری
 ۱۳۲۴ (۴ اوت ۱۹۰۶) ، هنگامیکه مردم در سفارت انگلیس متحصن بودند،
 دو ساعت از شب گذشته میرزا حسین خان پسر کهتر مشیرالدوله دستخطی آورد
 در سفارتخانه که مجلس را افتتاح میکنیم، اما در طهران فقط، نه در سایر
 بلدان ، تجار و کسبه گفتند ما چنین مجلسی لازم نداریم ، مجلس باید
 حاکم مطلق باشد و شعوبات آن در تمام بلدان و دهات دایر باشد ...
 روز بعد دستخط را عوض کردند ، دستخط صادر شد که مجلس به تصویب



دیده‌های پلو مشروطه در سفارت انگلیس (ص ۹۰)

و میل علماء اعلام تشکیل شود .

... متحصنین در ۱۷ جمادی الاخری رفتند به نیاوران تادر رستم- آباد که مزرعه مشیرالدوله صدراعظم است با خود صدراعظم مذاکره نمایند. مشیرالدوله و پسرش مشیرالملک و محتشم السلطنه آنجا بودند . در باب مجلس شوری مذاکره ، صدراعظم میگفت که شوری باید اسلامی باشد ، آقا سیدحسین بروجردی گفت شوری باید ملی باشد ، صدراعظم گفت من شورای ملی نمیدهم ، آقای سید حسین گفت : به قوه ملت شورای ملی رami گیریم ! پس از مذاکرات بنیاد آقايان بامشیرالملک و محتشم السلطنه در مجلسی دیگر نشسته گفتگو کنند ، پس از مذاکرات نتیجه این شد که مجلس شورای ملی باشد .

عصر روز پنجشنبه ۱۸ جمادی الاخری ۱۳۲۴ ، (۹ اوت ۱۹۰۶) ، مشیرالملک پسر بزرگتر صدراعظم با جناب آقامیرزا محمد صادق و جمعی دیگر از صاحبقرانیه آمدند بشهر و وارد به سفارتخانه شدند و رفتند در چادر بزرگ تجار . مشیرالملک در مجلس جلوس نمود ، جناب آقا سید عبدالحسین واعظ رفعت بالای منبر و اظهار مراحم والطف اعلی حضرت را به مردم نمود ... بعد مشیرالملک رفت روی صندلی ، فرمان اعلی حضرت شاهنشاه را قرائت نمود و دستخطی را که کاشف از حق و اغماض متحصنین بود بعد قرائت کرد .

تاریخ دستخط مشروطیت در مجدم بود ، ولی محض اینکه مطابق باشد

باروز تولد شاهنشاه ، تاریخ آنرا در چهارم نوشتند .^{۱۰}

مرحوم مستوفی آرد :

«مشیرالملک و برادرش مؤتمن‌الملک از راه تدارك لوايح قانون اساسی و متمم آن خیلی به پیشرفت مشروطه کمک کردند ، شاید اگر این دوپسر نبودند همان آزادی طلب‌های دو آتشدهم نمیدانستند چه باید کرد»^۱.

مرحوم هدایت گوید :

«صنيع الدوله ، محتشم السلطنه ، ميرزا حسنخان و ميرزا حسين خان پسران ميرزا نصرالله خان مشيرالدوله و من بنده در ۲۱ ج ۱۳۲۴ (۱۲ اوت) از طرف مشيرالدوله دعوت شده برای تنظيم نظامنامه ، در رستم آباد نشستم . نظر بمقتضيات وقت صلاح را در انتخابات طبقاتی دیدیم و مدلول دستخطهم همین بود»^۲.

وهم‌او آرد :

«... در جمادی الاخره ۱۳۲۴ قمری صنيع الدوله ، محتشم السلطنه ، مشيرالملک ، مشيرالدوله ، مؤتمن‌الملک و نگارنده (مخير السلطنه هدایت) معین شدیم نظامنامه انتخابات را بنویسیم ... در نظامنامه قرار شد شصت نفر از تهران انتخاب شوند و شصت نفر از ولایات ... نظامنامه به دستخط رسید و به نیرالدوله حاکم طهران داده شد اجرا کند ، هی هفته گذشت اقدامی نشد . مشيرالملک را ملاقات کردم ، گفتم چه شد ؟ گفت حاکم نظامنامه نمی فهمد ، گفتم چه خواهید کرد ؟ گفت حاشیه خواهیم نوشت . گفتم اگر نظامنامه را نمی فهمد حاشیه را هم نخواهد فهمید »^۳.

۱- زندگانی من ، ج ۲ ، ص ۳۲۸

۲- گزارش ایران - بخش ۴ - ص ۱۵

۳- خاطرات و خطرات ص ۱۸۹

وباز گوید، من گفتم: من در حاشیه خواهم نشست و هر جا توضیح خواست باو خواهم داد !

در همین ایام محمد علی شاه نیز به تهران آمده بود و مشیرالدوله و پسران در ملاقاتهای باولیعهد و اعضاء مجلس، قانون اساسی را که مرحوم میرزا نصرالله خان در مرض موت به امضای شاهانه رسانیده بوده^۱ به امضای محمدعلیشاه مفرور و جوان نیز رسانیدند .
مرحوم کسروی گوید :

« در اول ذیقعد و لیعهد بتهران رسید و از سوی آزادیخواهان و دیگران پیشواز باشکوهی بجا آمد ، و از سوی مجلس نمایندگان برای گفتن خوش آمده به پیش اورفتند ، چون از همان روزهای نخست، شاه اورا جانشین گردانیده خود را کنار کشید، ازینسوی محمدعلی میرزا هنوز خود را نیازمند پشتیبانی بهیانی و طباطبایی میدید، گفتگو درباره قانون اساسی همچنان پیش میرفت ، محمدعلی میرزا، حاجی محتشم السلطنه و مشیرالملک پسر مشیرالدوله صدراعظم را از سوی خود به مجلس فرستاد که بیابند و درباره برخی از بندها گفتگو کنند و ایشان نیز بیشتر در زمینه مجلس سنا گفتگو کردند و هرچه بود آنرا به پایان رساندند و در ۱۴ ذیقعد قانون به صحنه شاه و سپس ولیعهد رسید^۲ .

مرحوم هدایت کیفیت امضای قانون را چنین می نویسد :
مرض کلیه شاهدت کرد ، نه شاه حال مسافرت فرنگ را داشت، نه وضعیت اجازه میداد ، دکتر هاشم آلمانی را که متخصص بود خواستند .

۱- تاریخ پیداری ایرانیان ص ۱۰۲

۲- تاریخ مشروطیت کسروی ص ۱۸۷

آنچه کردند از علاج واز دوا

رنج افزون گشت و حاجت ناروا

چهل شب من مجاور گلستان بودم و جهنم میگلشت، يك شب تا صبح
 های رختخواب شاه نشسته‌ام و از زاین حکایت کرده‌ام. بیشتر هم حسب
 الامراز درختها صحبت کرده‌ام، در صورتی که در علم نبات شناسی جنبه
 من ضعیف است، سر مرا پالین کرده‌ام. چشم مرا به قالی دوخته‌ام، خانمها
 در چادر نماز دور رختخواب نشسته‌اند، گاهی تصور میرفت شاه خوابش
 برده باشد، سکوت میکردم و آرزوی قرار، اینطور نبود، میفرمودند بگو.
 روز بروز حال شاه بدتر میشود و رقت آور است. دکتر دامش اظهار کرد که
 شام هفته‌ای بیشتر دوام نخواهد کرد و قانون اساسی حاضر نبود. دکتر را
 حاضر کردم که شاه را بهتر تدبیر نگاه بدارد، قانون حاضر شد، وثوق الدوله
 نر ضعیف الدوله آورد، فرمودند من نگاه بکنم، ماده‌ای را تغییر دادم: نوشته
 شده بود که وزراء حق ندارند دستخط شامرا عمل خود قرار بدهند، نوشتم
 و وزراء حق ندارند برای عمل خود دستخط صادر کنند. ولو اینکه سعی شده
 بود در قانون چیزی زنده نباشد باز برای مرشاهی سلب اختیارات از خود
 تلخ است. گرفتن امضا را به وزیر هما یون واگذار کردیم که بمزاج قانون را
 بمعرض برساند، دلخذه از اطراف بسیار میشد، قانون بامضا رسید، شاه شب
 ۱۴ ذی قعدة ۱۲۳ (۹ ژانویه ۱۹۰۷ م) جهان فانی را بدرود کرد، رحمت الله

عَلَمُهُ ۱۰۰

مرحوم بهار در باب تنظیم نظامنامه انتخابات گوید: ۲

۱- خاطرات و خاطرات ص ۱۲۲

۲- تاریخ احزاب سیاسی ص ۶

و نظامنامه انتخابات بار اول در ۳۰ رجب ۱۳۲۴ (۳۰ سپتامبر ۱۹۰۶) توسط انجمنی مرکب از تربیت شدگان مانند میرزا حسن خان مشیر الملک و مرآتفی - قلی خان و صنیع الدوله و مخبر السلطنه و مخبر الملک و عدد دیگر مبنی بر انتخابات طبقاتی تهیه شد.^۱

طالبوف تبریزی نیز در «ایضاحات در خصوص آزادی» گوید :
« مؤلف نظامنامه مجلس شورای ملی، حسن خان مشیر الدوله جوان عالم دانای فلسفه و حقوق بین المللی است . باید به او ببایم .
نمایندگان مجلس اول مرکب بودند از نمایندگان اشراف ، تجار ، مالکین و روحانیون و چندتن از پیشه‌وران و مستخدمین . در مجلس اول نقش رهبری را روحانیون بزرگ بعهده داشتند و بدون تأیید قبلی دوفتر از برجسته‌ترین سید مجتهد یعنی سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی هیچک از مسائل مهم حل و فصل نمی‌شد .^۲

اثر وجودی مجلس چنان سریع بود که در همان اوان کار یعنی در اوت ۱۹۰۷ (رجب ۱۳۲۵ق) انجمن تبریز از قبول والی جدید آذربایجان شاهزاده فرمانفرما که از طرف شاه منصوب شده بود امتناع نمود ،^۳ نباید فراموش کرد که این عبدالحمین میرزا فرمانفرما داماد مظفرالدین شاه و پسر فیروز میرزا فرمانفرما، پسر عباس میرزا نایب السلطنه بود . و باز در همین روزگاران بود، که مردی آسمان جل از دشت‌های کویر کرمان ، یعنی از نعیم آباد نرماشیر به نام رفعت نظام، چوب و فلک سردار مجلل را در

۱- لیواقی، انقلاب مشروطیت ایران ص ۲۷

۲- انقلاب مشروطیت ایران ص ۳۴

ملاّ حامد در حضور کشاورزان سوزاند^۱، و باز باید بدانیم که این سردار مجلل داماد سردار نصرت، فرزند مرتضی - قلی خان وکیل الملک، و او فرزند محمد اسماعیل خان وکیل الملک جدّاعلای خانوادۀ اسفندیاری نوری بود، و این سردار مجلل وقتی به رحمت آباه ریگان وارد میشد، بی امان، نخستین کشاورزی را که سرهاش سبز می شد به چوب و فلک می بست که چشم زخم از دیگران گرفته نباشد! و باز باید بیاد آورد که سوختن چوب و فلک او در آن روزگار در دل بیابانهای کویر - آنجا که اگر شتری بمیرد، مرغی نیست که چشمانش را از کاسه در آورد - از فریاد لومومبادر احمق جنگلهای کنگو در عصر حاضر مهتر بنظر میرسد.

در همین سال بود که در جبرفت کرمان هم انجمن غلامان آزاد تشکیل شد.^۲ در همین سالها روزنامه صور اسرافیل با تیراژ ۵۵۰۰ نسخه در اکتاف ایران پخش می گردید.

البته نباید فراموش کرد که در همان دورۀ اول مجلس نیز انتخابات از دخالت این و آن محفوظ نمانده بود، و در گوشه و کنار ایران کسانی پیدا شدند که خود را در صف مجاهدان جا زدند.

برای نمونه، از کرمان صحبت میکنیم: همه میدانند که میرزا آقا خان بردسیری و شیخ احمد روحی، از فدائیان صدر مشروطیت ایرانند، و این دو تن بوده اند که پس از رفتن باسلامبول باسید جمال الدین اسد آبادی همکاری کرده و دعوی اتحاد اسلامی را به اکتاف عالم رساندند و بالاخره نیز به اتهام توصیۀ به میرزا رضا، تحت الحفظ به تبریز اعزام شدند و در

۱- خاتون هفت قلمه ص ۱۲۸

۲- انقلاب مشروطیت ایران ص ۲۴

آنجا به دستور محمدعلی میرزا، آنها را، در خانه اش زیر درخت نسترن - یکی یکی را سر بریدند، و خود در بالاخانه تماشا می کرد!

سپس پوست سر آنها را کتفه پر از گاه نموده به تهران فرستادند،^۱ و این امر در اوایل سال ۱۳۱۳ ق. (۱۸۹۶ م.) روی داد، اما در ذیقعد ۱۳۲۳ یعنی ده سال بعد، در نامه ای از شیخ محمود افضل الملك کرمانی^۲ برادر شیخ احمد روحی خطاب به حاجی امین الضرب می خوانیم:

« فرعون و هامان مستبدین دیرین که با این اساس عدل آئین از زمان وحشی گری دشمن و بکین بودند از کمین درآمد، ایشان را (یعنی بحر العلوم برادر دیگر شیخ احمد را) در بدر وفدائی را خانه نشین کردند،^۳ ... و مجدداً اسلام کرمانی هم که از تبعیضندگان کلات بود، دستش به جایی بند نشد.

با همه اینها نباید فراموش کرد که تغییر رژیم حکومتی در همان روزها، اول، جامعه ایرانی را دگرگون کرد و باز نباید فراموش کرد که همین، جلس اول با وجود اینکه رکن اعظم آن را شاهزادگان تشکیل میدادند به انجام کارهای بزرگی توفیق یافت که از آنجمله بود:

« عزل کامران میرزا عمو و پدرزن محمد علی شاه از وزارت جنگ، کوتاه کردن دست نفوذ حاج آقا محسن ملاک عراقی از عراق، سردار منصور از رشت، سپهدار از تنکابن، قوام الملك از شیراز، ظل السلطان از اصفهان، آصف الدوله از خراسان، حشمت الملك از قاین، ظهیر الملك از کرمانشاه،

۱ - وفیات معاصرین، محمدقزوینی، مجله یادگار، سالوم

۲ - فوت ۱۳۳۰ ق در اصفهان.

۳ - متن نامه در همین کتاب گراور شده است.

متولی باشی از قم ، فیروز میرزا (پسر فرمانفرما) از کرمان، و ضمناً حبس سالانه سالار معظم بجنوردی و رحیم خان چلبیانلو.^۱

در عین حال نباید فراموش کرد که چون مجلس اول بود و عدم تجربه و آمادگی در کار بود . امور چندان پیشرفتی نداشت چنانکه گاهی این عدم نظم از مذاکرات مجلسیان نیز مستفاد میشود . مثلاً مرحوم ناظم الاسلام در یادداشت‌های يك روز خود مینویسد : «روز یکشنبه ۱۹ ذی الحجة الحرام ۱۳۲۴ (۳ فوریه ۱۹۰۷ م) ، مذاکرات مجلس امروز چند امر بود :

- ۱- شکایت از بی‌نظمی و بی‌ترتیبی مجلس شورای ملی ،
 - ۲- شکایت از تماشاچیان ، ۳- تشکی از اینکه در انجمن‌ها و مجالس عمومی طلب مغفرت کردند برای میرزا رضا کرمانی قاتل ناصرالدین شاه .^۲
- و این خود نکته جالبی است در تحول اجتماعی ایران که پس از ده سال برای قاتل ناصرالدین شاه علناً در مجلس طلب مغفرت کرده‌اند !
- آقای تقی زاده در باب نحوه تشکیل جلسات اولیه مجلس می‌نویسد :

«...مجلس اول در اطاق بزرگ یعنی تالار بهارستان که حالا اطاق خصوصی مجلس فعلی است منعقد میشد و وکلا چهار صف مربع روی زمین می‌نشستند . در طرف ضلع غربی تالار بزرگ بهارستان

۱- تقی‌زاده، تاریخ مختصر مجلس ایران ص ۱۰

۲- یادداشت‌های چاپ‌نشده . ناظم الاسلام

علماء و بعضی از وکلای معمم و با نفوذ قرار می گرفتند و ضلع دیگر طرف راهرو و در ورود تاسه چهار فرع بآخر اطاق مانده رئیس و هیئت رئیس و بعضی دیگر از وکلا ، ضلع مقابل (جلو پنجره) وکلای دیگر و غالب وکلای تجار ، و باز تاسه چهار فرع مانده بآخر تالار و اصناف پائین که در میانه تالار بود و تکیه بدیوار نداشت غالباً وکلای اصناف می نشستند و پشت این صف پنج شش صف تا دیوار پائین تماشاچیان دو زانو روی زمین نشسته بودند و معلوم بود که اغلب کفش را دم در بیرونی میکنند.

خادم داخلی مجلس که (ناظم) می گفتند آقا سید محمود نامی بود که از آنوقت تا سال ۱۳۱۸ ش . در همان شغل ثابت بود و در سال مزبور وفات یافت .

عده و کلابر ۱۶۲ نفر مقرر شده بود که قریب ۶۰ نفر آن از شهر تهران بود و ارامنه و یهود هر کدام حق يك وکیل در مجلس داشتند که در مجلس اول از حق خود استفاده نکرده و وکالت خود را به آقا سید عبدالله بهبهانی و آقا سید محمد طباطبائی از علمای تهران دادند ولی زردشتیان که حق يك وکیل داشتند ارباب جمشید تاجر زردشتی را به وکالت انتخاب کردند .

هفته ای سه یا چهار جلسه منعقد می شد . عصرها تقریباً چهار ساعت بعد از ظهر و تا يك دو ساعت بعد از غروب آفتاب طول میکشید . بیشتر اشخاصی که نطق می کردند اینجانب (تقی زاده) و عده ای از علماء ، مخصوصاً آقا سید عبدالله بهبهانی و آقا سید محمد طباطبائی ، بودند و سعدالدوله و حاج سید

محمد اسمعیل مغازه و حاج سید نصرالله اخوی و شاهزاده اسدالله میرزا (که بعدها شهاب الدوله شد و چندی قبل مرحوم شد) و میرزا محمود کتابفروش و حاج معین التجار بوشهری (پدر امیرهما یون بوشهری سناتور) و صدیق حضرت و حسنعلی خان (که چندی بعد ملقب به نصرالملک شد و چند سال قبل سفیر ایران در دربار پاپ شد) و شیخ حسین سقط فروش و خود صنایع الدوله رئیس مجلس و آقا سید حسین بروجردی مدیر الاسلام و وثوق الدوله و ملاحسن وارث و بعداً که وکلای ولایات رسیدند مستشار الدوله، آقا میرزا فضل علی آقا، حاج میرزا یحیی معروف به امام جمعه خوئی (پدر جمال و نورالدین امامی)، حسام الاسلام رشتی - وکیل التجار یزدی وکیل گیلان - آقا شیخ ابراهیم زنجان - میرزا محمود اصفهانی وکیل تهران - آقا سید محمد تقی هراتی وکیل تهران و منشی مجلس - محقق الدوله - حاج شیخ علی نوری .

البته بعضی وکلای دیگر هم حرف می زدند و بعضی دیگر خیلی کم حرف بودند و بعضی هیچ حرف نمی زدند، بعدها که احتشام السلطنه بمجلس آمد او هم خیلی نطق می کرد و همچنین میرزا آقا اصفهانی.

حقوق آندوره نمایندگان ماهی یکصد تومان بود ولی نمایندگان بابت ۲۲ ماه دوره نمایندگی فقط ۳ ماه و نیم را که سیصد و پنجاه تومان باشد دریافت نموده بودند.^۱

مسأله ای که بارها در تاریخ ایران از آن یاد شده، همراهی و همکاری انگلیسها با مشروطه خواهان است. البته مسأله تحصن در

سفارت انگلستان و دیگهای پلو مشروطیت چنین بهانه‌ای به دست مخالفان داده است تا جائیکه برخی از ساده لوحان تصور کنند مشروطیت ایران ساخته و پرداخته دست انگلیسهاست، اما باید درینجا اذعان کرد که مشروطیت ایران يك امر صد درصد ملی و متعلق به وجدان اجتماعی ایرانیان است و بامقدماتی که گفتیم وسایل آن فراهم شده بود، منتهی، انگلیسها همیشه از هر جریانی بنفع خود استفاده میکنند، آنها ازین موقعیت هم برای شکست دیپلوماسی روسیه استفاده کردند و بعدها هم شاید بسیاری از دوستان خود را در صف مشروطه خواهان و وکلای مجلس جازده باشند، اما همه اینها نفی اصالت مشروطیت ایران را نمی کند، خصوصاً که در اوایل کار، دخالت آنان چندان مثبت هم نبوده است.

ایوانف می نویسد: انگلیسها فقط ازین نظر مشروطه طلبان ایران را بازی میدادند که موقعیت خود را در ایران تقویت کنند و موقعیت روسیه تزاری رقیب خود را ضعیف نمایند، انگلیس مانند روسیه تزاری در حفظ رژیم استبداد ایران و مناسباتی که آن هنگام بین ایران و کشورهای امپریالیستی موجود بود ذینفع بود، انگلیسها حتی يك شاهزاده قاجار بنام ظل السلطان - عموی محمد علی شاه را - که مدعی تخت سلطنت بود تحت الحمايه و ذخیره داشتند تا در صورت لزوم او را وارد میدان کنند.^۱ حتی دو سال بعد، در دوم ژانویه سال ۱۹۰۸ (۲۷ ذی قعدة ۱۳۲۵ ق)

مارلینک سفیر انگلیس در ایران به وزیر خارجه انگلیس لردگری نوشت:
«ایران برای حکومت مشروطه هنوز آمادگی ندارد، و تا دونسل
دیگر هم آمادگی پیدا نخواهد کرد...»



مجلس اول از ۱۷ شعبان ۱۳۲۴ (اکتبر ۱۹۰۶م) تا ۲۳ جمادی-
الاولی ۱۳۲۶ (آوریل ۱۹۰۸م) دوام داشت .

قرار داد ۱۹۰۷

و

مشیرالدوله

با فوت مظفرالدین شاه ، تاجگذاری محمد علیشاه پلست نصراقه -
 خان مشیرالدوله آنطور که گفتیم صورت گرفت و :
 بتوقیع برزد به عون الهی محمد علی خاتم پادشاهی
 حسن خان مشیرالملک (مشیرالدوله) برای اعلام مراسم تاجگذاری
 پادشاه جدید به کشورهای اروپائی سفر کرد، او در ماه رجب ۱۳۲۵ (اوت
 ۱۹۰۷ م) در کابینه مشیرالسلطنه به وزارت عدلیه منصوب شده بود. مستوفی
 گوید :

«ماه دوم بهار (۱۳۲۵) رسید، رفتن مشیرالملک به سفارتهای فوق
 العاده، برای اعلام تاجگذاری، سرگرفت»^۱ ، خود مستوفی نیز درین سفر
 به همراه مشیرالدوله بود، ابتدا به روسیه رفتند و سپس به برلن و از آنجا به
 لندن.

در انگلستان، مشیرالملک با سرادوار گری وزیر خارجه انگلیس

ملاقات کرد. در همین ایام بود که قرارداد ۱۹۰۷ معروف، بین روسیه و انگلستان در باب تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ، در شرف تکوین بود.

توضیح آنکه بر اثر بهم خوردن موازنه سیاسی بین کشورهای اروپائی و قوی شدن اتحاد دولتهای آلمان و اتریش و ایتالیا، فرانسه ب فکر افتاد که بین روسیه و انگلستان قرارداد مودتی، پیش آورد که خود از آن طرفی ببرند، بدینجهت در سال ۱۹۰۶ موقعی که در الجزایر يك کنفرانس بین المللی منعقد بود، در اوقات غیر رسمی فاصله بین جلسات، میان نمایندگان روس و انگلیس واسطه شده و برای عقد قرارداد معروف ۱۹۰۷ دلالی کرد.

مشیر الملك از طرف امپراطور انگلستان ادوارد هفتم نشان و سن زرز دریافت داشت و بحضور امپراطور بار یافت و ناهاری نیز با امپراطور انگلستان صرف کرد، درین ناهار سمت راست شاه سر ادوارد گری و سمت چپ او مشیر الملك نشست. مشیر الملك دهمروز در لندن بود و در باب قرار دادم گفتگوهای کرد ولی موضوع قرارداد ۱۹۰۷ چیزی نبود که مشیر الملك قدرت جلوگیری از وقوع آنرا داشته باشد، در حکم قضای آسمانی و حادثه انجام شدنی بود و میبایست موازنه سیاسی اروپا فراهم شود. العبد بدبر و الحق یقنر، و حق در این ایام ظاهر آبا توپ کروپ بود که لولمخود را متوجه آسیای میانه - از آنجمله ایران - کرده بود.

در ۳۱ اوت ۱۹۰۷ (رجب ۱۳۲۵ ق) موافقت نامه روس و انگلیس

در باره تقسیم مناطق نفوذ در ایران و افغانستان و تبته امضاء رسید.

طبق این موافقت نامه، قسمت پر جمعیت شمال به مساحت ۷۹۰

هزار کیلو متر مربع (از قصر شیرین، اصفهان، یزد، رو به شمال و قسمت مرزی ایران و افغان و روس) تحت نفوذ روسیه اعلام شد.

کویر جنوب شرقی ایران که در جوار متصرفات انگلیس و افغانستان واقع بود و بدین جهت از نظر استراتژیکی برای انگلستان اهمیت داشت، به مساحت ۳۵۵ هزار کیلو متر مربع (از بندر عباس، کرمان، بیرجند، تا سرحد افغانستان رو به جنوب) تحت نفوذ انگلیس قرار گرفت. قسمت واقع بین این دو خط منطقه بی طرف اعلام گردید. طرفین قرار گذاشتند که برای کسب امتیازات سیاسی و با اقتصادی در منطقه نفوذ یکدیگر اقدام نکنند و مزاحمت طرف خود را برای کسب امتیازات فراهم نسازند، در این موافقت نامه پیش بینی شده بود چنانچه دولت ایران اقساط بدهی خود را به بانک استقراضی روس و بانک شاهنشاهی ایران پرداخت نکرد، دولتین، کنترل مناطق مربوط را در دست بگیرند. افغانستان جزء منطقه نفوذ انگلیس قرار گرفت.

خبر قرارداد در ایران با تنفر و تظاهرات عمومی مواجه گردید.^۱

قتل اتابک

باید گفته شود که اتابک اعظم میرزا علی اصغر خان در آوریل ۱۹۰۷ (ربیع الاول ۱۳۲۵) توسط محمد علی شاه از اروپا فراخوانده شده بود و او از طریق انزلی وارد شده شاه، مشیرالدوله (میرزا نصرالله خان) لیبرال - ناسیونالیست را از کار برکنار کرد و اتابک را بجای او منصوب نمود.^۲ این انتصاب با تنفر عمومی روبرو شد و درست در روز امضای قرار داد یعنی

۱- انقلاب مشروطیت ایران، ادوارد برون، ص ۴۲

۲- انقلاب مشروطیت ایران ص ۴۴



نقشه تقسیم ایران به مناطق نفوذ تحت قرارداد ۱۹۰۷

۳۱ اوت ۱۹۰۷ (۲۱ رجب ۱۳۲۵) اتابك در برابر مجلس به قتل رسید.

جریان این واقعه در خاطرات شرف الدوله چنین آمده است :

«... گویا دو ساعت از شب رفته، اتابك با آقا سید عبدالله و سایر آقایان می خواهند از مجلس بیرون بروند، یکی از خیر خواهان به اتابك می گوید بیرون شلوغ است، بهتر است که در شكه حضرت اجل را توی بهارستان بیاورند، سوار شوید. اتابك می گوید: ملت از من می رنجد و سوغتن پیدامی کند، همینطور پیاده می روم و در بیرون سوار می شوم. در خارج سردر بهارستان با آقا سید عبدالله خدا حافظی کرده خواسته بود سوار شود که يك نفر - عباس آقا نام از اهل تبریز، که در دم تیجه علاء الدوله رو بروی قهوه خانه امام زاده زید دكان صرافى دارد - بادو نفر دیگر از همراهان خود، رولور کشیده مثل تگرگه اتابك را تیر باران می نمایند دو تیر به ایشان می خورد، یکی از پهلوی و دیگری از پشت گردن. اتابك همانجا جان تسلیم می کند و او را در در شكه خودش گذاشته به خانه اش می آورند. چهاره اهل و عیال و پسرانش تماما در شمیران بودند، مرتکبین فرار می نمایند، همچنین عباس آقا نیز فرار کرده است. مردم هم از هول و هیبت این واقعه فرار می کرده اند. عباس مذکور در بین راه به زمین می خورد و چنان می پندارد که مردم تعاقب او را کرده اند و الان است که می رسند و او را دستگیر می نمایند، فوراً رولور را به دهانش می گذارد و خالی می کند، گلوله از کله اش بیرون می رود و همان دقیقه تسلیم می کند ...» ۱۰

و شخصی تقریری کرد که بمشاه گفته بودند که اتابك از شاه ناامید و مأیوس شده با آقا سید عبدالله و ظل السلطان و یکی دونفر دیگر مجلس محرمانه کرده اند و چنان قرار داده اند که شاه را از سلطنت خلع نمایند و ظل السلطان را سلطان نمایند . معلوم است چنین حرفی در مزاج شاه چه آتشی مشتعل می نماید . در این اواخر این مسئله مسلم است که شاه کمال کنورت را با اتابك داشته است ... ۱۰

در کابینه ای که به ریاست مشیر السلطنه تشکیل شد، مشیر الدوله عنوان وزارت عدلیه داشت . اما این کابینه بیش از دوماه نیایند و بعد ناصر الملك زمام امور را بدست گرفت و مشیر الدوله وزیر خارجه او بود . مشیر الدوله می بایست تکلیف ایران را در برابرین قرار داد روشن کند . این همان قراردادی است که ایرج میرزا در باب آن گفته بود:

عهدی بسته است تازه امسال	گویند که انگلیس با روس
زین پس نکنند هیچ اخلال	کاندل پتیک هم در ایران
بنشسته و قارغند ازین حال	السوس که کافیان این ملک
بر باد رود دکان پقال	کز صلح میان گر به و موش

و مرحوم بهادر انتقاد از همین قرار داد، قصیده معروف خود را

بدین شرح منتشر ساخت :

سوی لندن گذر ای پاك نسیم سحری
سخنی از من برگو به سراد وارد گری
کای خردمند و زیری که نه رورده جهان
چون تو دستور خردمند و وزیر هنری

نقشه پطر بر فکر تو نقشی بر آب
 رأی بزماریك بر رأی تو رائی سهری
 زتولون جیش ناهلئون نگذشتی گر بود
 بر فراز هرمان نام تو در جلوه گری
 داشت پاریس اگر عهد تودر کف، نشدی
 سوی الزاس ولورن لشکر آلمای سفری
 انگلیس از زتو میخواست در آمریک مدد
 بسته میشد به واشنگتن ره پرخاشگری
 با کماندرچیف اگر فر تو بودی همراه
 به بویر بسته شدی سخت ره حمله گری
 ور به منچوری پلتیک تو بد رهبر روس
 نشد از ژاپون جیش کروها تکین کمری
 بود اگر فکر تو با عائله مانچو یار
 انقلابیون بر شاه نگشتند جبری
 ور بدی رای تو دایر بهیات ایران
 این همه ناله نمی ماند بدون اثری
 مثل است اینکه چو بر مرد شود تیره جهان
 آن کندکش نه بکار آید ازو کارگری
 تو بدین دانش، افسوس که چون بیخردان
 کردی آن کار که افسوس جز از وی نبوی
 برگشودی در صد ساله فرو بسته هند
 بر رخ روس و تشریفدی از در بدری
 بچه گرگ در آشوش پیروردی و نیست
 این مماشاة جز از بیخودی و بیخبری

بیخودانه بهمنای زبردست حریف
 در نهادی سر تسلیم، زهی خیره سری
 اندر آن عهد که باروس بستی زین پیش
 لعین‌ها بود و ندیدی تو زکوته نظری
 تو خود از تبت و ایران و ز افغانستان
 ساختی پیش‌دره خصم بتای سه دری
 تو زموصل بگشودی ره آن تا زابل
 وز ره تبت تسلیم شدی تا بهری
 زین سپس بهر نگهداری این هر سه طریق
 نیم میلیارد قشون باید بری و بری
 پیش از فائدت هند اگر گردد صرف
 عاقبت فائدتی نیست بجز خون جگری
 انگلیس آن ضرری را که از این پیمان برد
 تو ندانستی و داند بدوی و حضری
 نه‌همین زهر بی روس شود ایران پست
 بلکه افغانی ویران شود و کاشف‌ری
 وره‌می کوئی روس از سر پیمان نرود
 رو بتاریخ نگر تا که عجائب نگری
 در بر نفس سیاسی نکند پیمان کار
 این نه‌من گویم کاین هست زطبع بشری
 خاصه چون روس که او-شیفته باشد برهند
 همچو شاهین که بود شیفته بر کبک دری
 ورنه این روس زیک نوطه چرا در ایران
 راند قزاق و نهاد افسر بیدادگری

در خراسان که مهین ره رو هند است چرا
 کرد این ماهه قشون بی سینی راهبری
 فتنه را از چه بیا کرد و چرا آخر کار
 کرد نستوده چنان کار بدان مشتهری
 سپه روس ز تبریز کنون تا به سرخس
 بیش از بیست هزارند چو نیکو شمری
 هله کز مشرق ما امن بود تا بشمال
 سپه روس چرا مانده بدین بی ثمری
 سفر ایشان هند است و تمناشان هند
 هند خواهند بلی نرم تنان خزری
 ویژه گر پای یفشاری تا از خط روس
 خط آهن بسوم هند کند رهسپری
 به عدو خط ترن ره را نزدیک کند
 تا تو دیگر نیروی راه با این پر خطری
 سد بس معتبری ایران بد در ره هند
 وه که برداشته شد سد بدین معتبری
 باد نفرین به لجاجت که لجاجت برداشت
 پرده از کار و فرو بست رخ پر هنری
 بلجاج و بغرض کردی کلری که بدو
 طعنه راند عرب دشتی و ترک تتری
 حیف از آن خاطر دانای تو و رای رزین
 که در این مسئله زد بیهوده خود را بکری
 زعی آن خاطر دانای رزین تو زهی
 سری آن فکر توانای متین تو فری

«مشیرالملک (مشیرالدوله) از لندن به کاله رفت و سه روز آنجا ماند و سپس به پاریس آمد و بحضور آرماند فالیر^۱ رئیس جمهور فرانسه بار یافت و نشان لژیون دونور^۲ درجه اول با حمایل دریافت کرد. پس از هشت روز توقف در پاریس برای استفاده از مرخصی و آبهای معدنی به اسپانیا رفت و آنگاه به پترزبورگ بازگشت».^۳

در همین ایام در پترزبورگ خبر مرگ میرزا نصرالله خان مشیرالدوله پدرش باو رسید و بتهران احضار شد.

کابینه مشیرالسلطنه نیز در همین وقت سقوط کرد و میرزا ابوالقاسم خان ناصرالملک در ۱۸ رمضان ۱۳۲۵ (اکتبر ۱۹۰۷، آبان ۱۲۸۶ ش) رئیس الوزراء شد و هیئت دولت خود را معرفی کرد. درین کابینه میرزا حسن خان بوزارت خارجه رسید و لقب پدرش یعنی مشیرالدوله به او داده شد. مؤتمن الملک وزیر تجارت بود. تمام اعضای کابینه به استثنای وزیر داخله (آصف الدوله) از ایرانیان تجدد پروری بودند که تحصیلات عالیه نموده و هر کدام يك یا دوزبان اروپائی میدانستند.^۴ در همان روزهای اول وزارت او بود که اعلان قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس برای تعیین دو منطقه نفوذ در ایران از طرف سفارتین روس و انگلستان به وزارت خارجه ایران رسید.^۵

مشیرالدوله جوابی منطقی به مراسله سفارتین داد که موجب رضایت عمومی آزاد یخواهان شد، مفاد این جواب در کتاب آبی

1-Fallieres.

2-Legion d'honneur.

۱- زندگانی من ۲۵ ص ۲۱۸۲-۲۷۷

۲- کتاب آبی ص ۲۲۴

۳- زندگانی من، ص ۳۴۹

درج شده است و چنین است: ^۱

مراسله مشیرالدوله

به مستر مارلنیک وزیر مختار انگلیس در ایران :

(۲۵ رمضان ۱۳۲۵ - ۲ نوامبر ۱۹۰۷)

مراسله آن جناب مورخه ۱۵ شعبان ۱۳۲۵ مطابق
۲۴ سپتامبر ۱۹۰۷ حاوی و متضمن سواد قسمتی از قرار-
داد منعقد بین دولتین انگلیس و روس راجع بایران و
مشمول بر يك مقدمه و پنج ماده عز وصول بخشید.
در جواب با کمال توقیر اظهار میدارم و خاطر نصفت
مظاهر آن جلالتآب نیز تصدیق خواهند فرمود که قرار-
داد فوق الذکر چون مابین دولتین انگلیس و روس
انعقاد یافته لهذا مواد آن قرارداد فقط تعلق به خود
دولتین مذکوره که امضای آن را نموده اند خواهد
داشت و دولت ایران نظر به استقلال تامه ای که
بموجب الهی داراست تمام حقوق و آزادی خود را
که بدان واسطه استقلال مطلقه متصرف است از هر
نفوذ و اثری که نتیجه هر قسم قرارداد منعقد فیما بین
دو یا چند دولت دیگر راجع بایران بوده باشد کاملاً
و مطلقاً مصون و آزاد میداند و در خصوص مناسبات
و روابط دوستانه خود با دول متعابه برای تشدید
و استحکام میانی و داد دوستی بر طبق مواد و شرایط

معاهدات مقدسه و اصول درهای باز، هرگونه کوشش و اهتمامی خواهد نمود. اما راجع به قروض نیز واضح است که دولت ایران بدون هیچ منقضتی، تمهيدات مربوط به قرارداد آن قرضه را مرعی خواهد داشت.

مشیرالدوله

با جواب وزیر خارجه، اعتراض بسیاری که از طرف جراید و ملیون ایران نسبت به آن بعمل آمد، این قرارداد سوء اثری در اذهان عمومی بجای گذاشت که اولیای دولت انگلستان ناچار در مقام رفع و رجوع آن برآمدند.

« این مراسله (مراسله مشیرالدوله به مستر مارلینگ) از بزرگترین آثار مشیرالدوله است و مخصوصاً برای آنکه وزیر خارجه را مجبور به پس گرفتن این سند سیاسی مهم نمایند، مشیرالدوله متن مراسله جوابیه را به تمام سفارتخانه های مقیم تهران قبلاً فرستاده بوده است.»^۱

معروف است که ابتدا، مارلینگ، جواب درستی به مشیرالدوله نمی داد، مشیرالدوله طی يك نامه خصوصی به مارلینگ نوشت:

«... آقای وزیر مختار

این حقیقت را ناچارم بشما تذکر دهم که اگر قدرت عظیم بحریه انگلیس را از پشت سر شما بردارند، و قوه ضعیف کشور ایران را هم از من بگیرند، و آن وقت

شخصیت مشیرالدوله و مارلینگ را در دو کفه ترازو بگذارند، معلوم نیست که سنگینی کفه ترازو بطرف شمامت مایل شود؟! بنابراین شخص مشیرالدوله به شخص مارلینگ اجازه نمیدهد که شما چنین رفتار خشن و پر شدت را داشته باشید.

مشیرالدوله ۱

وزیر مختار انگلستان در ایران، ضمن نامه‌ای کوشش کرد که سوء تفاهم در باب قرارداد ۱۹۰۷ را رد کند؛ او در جواب مشیرالدوله نوشت:

۲۶ رجب ۱۳۲۵ - ۵ سپتامبر ۱۹۰۷

• به دوستدار اطلاع رسیده که در ایران شهرت دارد که قراردادی فیما بین انگلیس و روس منعقد شده که نتیجه آن مداخله دولتن در ایران و تقسیم این مملکت فیما بین آنها خواهد بود، خاطر جناب اشرف ارفع مسبوق است که مذاکرات فیما بین روس و انگلیس بکلی طور دیگر است، چرا که جناب مشیرالملک درین اواخر بطرز بوغ و لندن رفته و مذاکراتی که با وزیر امور خارجه انگلیس نموده باید راپورت داده باشند، جناب سرادواد گری مفاد مذاکراتیکه با جناب مشیرالملک داشته‌اند... بدوستدار اطلاع داده‌اند. جناب سرادوار گری اطلاع میدهد که جناب مشیرالملک اظهار داشته‌اند که ایشان

۱- یادداشت از آقای جلیلود، که خود دست پرورده مشیرالدوله است.



امین‌السلطان اتابک صدراعظم ایران ۱۳۱۸ هجری (ص ۱۰۶)

وموسیو ایزولسکی (نخست وزیر روسیه تزاری و امضاءکننده پیمان ۱۹۰۷) در دو نکته اصلی باهم کاملاً متفقند. یکی اینکه: هیچیک از دولتهای ایران مداخله نخواهند کرد مگر صدمه مال و جان رعایای آنها وارد آید، و دیگر اینکه مذاکرات در باب قرارداد فیما بین روس و انگلیس نباید برخلاف تمامیت و استقلال ایران بوده باشد. . . . در حقیقت چنانکه موسیو ایزولسکی برای مشیرالملک توضیح کرده اند هر دو وزیر کاملاً در خصوص مداخله نکردن موافق بوده و جای شبهه باقی نگذاشته اند. ۱۰

اما همانطور که اشاره کردیم این قرارداد بین دو دولت قوی بسته شد و نقض آن از طرف ایران ممکن نبود چنانکه چندی بعد قشون روس باستناد آن نواحی شمالی ایران را اشغال کرد و بهر حال بحث در باب آن مطلبی است که از موضوع ما خارج است.

نماز و استخاره در خدمت سیاست
ناصرالملک نتوانست انتظارات محمد علی شاه را بر آورد، چه اعضاء این کابینه اغلب از آزادی خواهان بودند و طبعاً مخالف نظریات شاه، پس بفکر اسقاط کابینه افتاد. جالبترین نکته ای که درین مورد میتوان در تاریخ مشروطیت یافت، استخاره ای است که محمد علی شاه در این باب نمود و البته استخاره راه انداد و موجب ابقای کابینه شد، گرچه بعداً دولت خود کار رفت.

محمد علی شاه در کارها اعتقاد با استخاره داشت (و حتی در باب توپ

بستن مجلس هم بعدها استخاره کرد). در مورد اسقاط کابینه ناصرالملک هم، محمد علیشاه نظر خود را نوشته در پاکتی گذاشت و آنرا نزد مرحوم آقاسید ابوطالب مجتهد زنجانی فرستاد و جواب گرفت. باید گفته شود که استخاره‌های محمد علی شاه در کتابچه‌ای ضبط شده و در آن کتابچه تصریح شده است که و این استخاره‌ها که در بین کتابچه جمع شده تمام خط محمد علی شاه و جوابها خط مرحوم آقاسید ابوطالب مجتهد زنجانی است.^۱

بسم الله الرحمن الرحيم، پروردگارا! اگر من این چهار
نفر وزیر را از شغل‌های ذیل: ابوالقاسم خان ناصر
الملک را از وزارت مالیه معزول کنم، غلامرضا خان^۲
را از شغل وزارت داخله معزول کنم، حسن خان^۳ را از
شغل وزارت خارجه معزول کنم، خان‌بابا خان^۴ را
از وزارت عدلیه معزول کنم صلاح من است، استخاره
خوب بیاید، والا فلا، یا دلیل‌التحیرین! یا الله!

محمد علی

جواب در روی پاکت چنین مرقوم است:
«ثم تنجي الذين اتقوا ونذر الظالمين فيها جثاها، برای
کارهای عادی هیچ حسنی ندارد، اقسام گرفتاری
و وحشت را فعلا دارد، لکن برای اظهار قدرت و
گرفت و گیر و تمیز نیکو کار و بد کار و مجازات
هر يك گویا بد نباشد با زحمت فوق‌العاده، والعلم

۱- مقاله احمد توکلی، مجله یادگار سال ۵، شماره ۸ و ۹

۲- آصف‌الدوله،

۳- مشیرالدوله پسر نیا.

۴- مهدیقلی هدایت مخبرالسلطنه

۵- قرآن مجید سوره مریم آیه ۷۲

عندالله، مقدم ومؤخر آیه حشر و نشر مجازات است،
قلب مبارک همایونی مرآت است، بهتر درین نیت
اقدام نفرمودن است.»

اما روابط شاه و ناصرالملک با این استخاره هم ترمیم نیافت؛
همکلاس لرد کرز، بهر حال خود را از همه رجال دستگاه محمدعلی شاه
بالا تر میدانست و بالاتر از آن اینکه پشتیبانی قوی چون انگلستان داشت
و ثن به رضای شاه درنمیداد و پافشاری داشت که عده‌ای اطرافیان عامی
و مستبد شاه برکنار شوند.

در همین ایام بود که زنان بیوه ناصرالدین شاه هم بعنوان اعتراض
قطع مستمریهای خود در مجلس تحصن اختیار کردند و خشم شاه افزوده
شد. ناصرالملک در ۱۸ ذی‌قعدة استعفا داد.

محمد علیشاه دوزخ بعد او را احضار کرد و بیاد دشنام گرفت و
دستور داد او و وزرایش را در اطاق حاجب الدوله زندانی نمایند،
آنگاه دستور داد به او قهوه قجری بدهند^۱، ناصرالملک بنماز پرداخت و

۱ - از دوران قجر چند چیز به خاطر مانده است: نخست تنگ قجر،
و آن نوعی از شکنجه بود که شانه‌های محکوم را با ریسمان موئین بهم
می‌بستند و سپس به آن آب می‌زدند. ریسمان جمع می‌شد و چندان فشار
می‌آورد که استخوانهای محکوم به چرق چرق می‌افتاد و اقرار می‌کرد یا
جریمه‌ای را که معین کرده بودند می‌داد.

دوم پالان قجری، و آن نوع پالان دکولته‌ای! بود که بر پشت
خرمی نهادند. بسیار زیبا دوخته می‌شد. سوم زلف قجری، چهارم رب قجری،
پنجم آتش قجری. ششم غسل قجری،

بقیه پاورقی در صفحه بعد

نمازش چندان طول کشید که سفیر انگلیس شخصاً بدربار آمد و بعنوان اینکه ناصر الملك از دربار امپراطور نشان دارد او را از کشتن نجات داد.^۱ این دستگیری در سامبر ۱۹۰۷ (دی ماه ۱۲۸۶ ش.) صورت گرفته بود. شاه، ناصر الملك را به زنجیر انداخت و حتی دستور قتل او و بعضی وزرایش را داده بود ولی با وساطت سفارت انگلستان از خونش درگشت و در ۱۶ دسامبر او را به رشت تبعید کرد و بالاخره هم در

بقیه پاورقی از صفحه قبل

هفتم قهوه تجری بود، که در موارد خاص، رجال و امراء را که میخواستند بی سروصدا به قتل رسانند محکوم به خوردن این قهوه میکردند، قهوه‌ای که مسموم بود (مثل خوردن شوکران در یونان قدیم که محکومان محترم را بغوردن آن وامی داشتند.) چند تن از رجال قاجاریه محکوم به خوردن این قهوه شده‌اند، از آنجمله محمد خان سپهسالار در ۱۲۸۴ ق (۱۸۶۷ م) که ناصرالدین شاه «در ظاهر به سپهسالار مرحمت زیادی نمود و در خفا به محمد خان قهوه‌چی باشی دستور داد به منزل که رسیدند سپهسالار را به قهوه دعوت نموده و ایشان را مسموم نماید. این کار انجام گردید و سپهسالار در اثر مسمومیت دچار دل درد شدید گردید. شاه طیب خود شیخ‌الیهار را برای معالجه فرستاد؛ او هم آبگوشت با چربی تجویز کرد در نتیجه سپهسالار فوت نمود. (یکصد و پنجاه سال سلطنت ص ۶۱). دیگر، فوت میرزا حسین خان سپهسالار است در مشهد (۱۲۹۶ هـ = ۱۸۷۸ م) که به روایتی «ناصرالدین شاه یکنفر از طایفه روحانی را نزد سپهسالار فرستاد و خوردن قهوه حاضر کرده خود را به سپهسالار تکلیف نمود، .. سپهسالار زهر را در سر مزار یکی از ائمه مقدس دین (حضرت رضا «ع») نوشید. (عصر بی‌خبری، ابراهیم تیموری ص ۶۳). هدایت نیز در باره توطئه قتل مهد علیا میگوید «میبایست در امر مهد علیا پیشنهاد به قهوه کرده باشد. نه تیرو تفنگ که آوازش بلند شود» (خاطرات و خطرات ۵۷)

۱۹ دسامبر او را عفو نمود. ۱. ناصرالملک میخواست مستمری و حقوق‌های گزافی که به اعضای خانواده سلطنتی و درباریان داده میشد قطع شود.^۲

چنین بود صلح و آشتی پادشاهی که حکومتش بیش از دو سال آنهم آشفته نپایید - به تفی روشن از پفی خلموش! شب عاشق بود و صبح فارغ!! معروف است که وقتی ناصرالملک به اروپا رفت، محمد - علی شاه برای تحیب او تلگرافی به انشاء مفاخرالدوله نبوی به این مضمون دلهلیر برایش مخابره کرد:

«ناصرالملک!

هله نو مید نباشی اگر ت شاه^۳ براند
گرت امروز براند نه که فردات بخواند
و اگر بر تو بیند همه درها و گذرها
در دیگر بگشاید که کسی آن راه نداند
در اگر بر تو بیند، مروو صبر کن آنجا
به سر صبر ترا او به سر صبر نشاند...
حالت چطور است؟^۴

۱- کتاب آبی ص ۲۳۲ ۲۶۲

۲- سایکس، تاریخ ایران ج ۲ ص ۵۷۹

۳- شراز سولوی است: اگر ت پار براند

۴- مجله وحید، شماره ۷ سال ۹ ص ۱۰۲۰ و خطابه تقی‌زاده.

استبداد صغیر

مشیرالدوله

عمت فواضله البریه لائقه
سأس الامور فلیس تغنی دغیه
فکر القنی و معونة المسکین
من رهبة و بهالة من لین

روابط محمد علی شاه و مردم و مجلس ، روز -

بروز تیره تر میشد. درین بزنگاه تاریخ مشروطیت

نیز شخصیت مشیرالدوله به چشم میخورد ، این

بزنگاه دوم ،

توبه کرک

۱- اصطلاح بزنگاه را در تاریخ مشروطیت تماماً بکار برده ایم :
در جادوهای کوهستانی که سابقاً کاروانیان همیشه در معرض هجوم دزدان
بودند ، معمولاً نقاط خاصه ای هست - مثل بریدگی رودخانه در پیچ راه و
جاده یا در انتهای «پوزه کوه» و پناه سنگهای ضخیم یا درختان بزرگ - که
دزدان در پشت این مکان پناه می گرفتند و کاروان بی خبر از همه جا بمحض
آنکه در این دره بر پیچ و خم قرار می گرفت از چهار طرف صدای «کورشو»
دزدان بلند میشد ، جائیکه نه پای رفتن بود و نه قدرت بازگشتن . کاروانیان
بنده پاورقی در صحنه بعد



Handwritten text in Persian script, written vertically along the right margin of the page. The text is dense and appears to be a continuous passage, possibly a commentary or a list of items.

Handwritten text in Persian script, written horizontally across the lower portion of the page. The text is arranged in several lines, with some words appearing to be part of a larger sentence or paragraph. The script is cursive and characteristic of historical Persian manuscripts.

شخصیت همه جاسورت میانجی در میان قوه قاهره سلطنت و هیجان عامه داشته ، زیرا روحیه و مقام او و اعتمادی که هم مردم و هم دستگاه دولت به صلاح اندیشی و کفایت و بی غرضی او داشته اند ، موجب میشد که طرفین او را به حکمیت و میانجی گری قبول کنند .

نمایندگان مجلس اول که متوجه وخامت اوضاع شده بودند و بهر حال غضب شاه را خطری برای مشروطیت میدیدند، از جهت پیش گیری، بکمک مشیرالدوله نامه ای در باب رفتار محمدعلی شاه به رئیس مجلس فرستادند ، و در حقیقت بدست اوزنگوله را به گردن گریه بستند! یعنی اقدامات مشیرالدوله موجب آن شده که در ۱۷ ذی قعدة ۱۳۲۵ (ژانویه ۱۹۰۸ م) محمدعلی شاه سوگند نامه ای امضاء کرد و به مجلس فرستاد .

این کار در حکم «پنجه گریه را در پوست گردو گذاشتن» بود هر چند هم صورت «توبه گرگ» داشت .

متن قسم نامه محمدعلی شاه در پشت قرآن مجید به خط خودش چنین بود :

«چون بواسطه انقلاباتیکه این چند روزه در تهران و سایر ولایات ایران واقع شده برای ملت سوءظنی حاصل شده بود که خدای نخواسته

بقیه پاورقی از صفحه قبل

هم دستها بالا کرده و بروی خاك می افتادند و دزد مال و کالا را آنچه میخواست می برد و بکوه میزد . این محل های اختصاصی را در جاده ها «بزن گاه» یعنی جایی که دزد کاروان را میزدند می نامیدند . پیغمبر دزدان ، این جای را «لور گاه» (به ضم لام و فتح واو) هم آورده است : «به نانت نه ، بهجانت قسم که در هیچ لور گاهی نشده که از ذکر تو خاموش شوم و هیچ بزنگاهی نرقتم که فراموش کنم .» (آثار پیغمبر دزدان ، مصحح نگارنده ، چاپ پنجم)

ما در مقام نقض عهد و مخالفت قانون اساسی هستیم لذا برای رفع این سوءظن و اطمینان تأمه عموم ملت، باین کلام الله مجید قسم یاد می کنیم که اساس مشروطیت و قوانین اساسی را کلیتاً در کمال مواظبت، حمایت و رعایت کرده و اجرای آن را بهیچوجه غفلت نکنیم و هر کس برخلاف مشروطیت رفتار کرده مجازات سخت بدهیم، و هرگاه نقض عهد و مخالفت از ما بروز کند در نزد صاحب قرآن مجید مسئول خواهیم بود.

ذیقعدہ ۱۳۲۵ .

محمد علی شاه قاجار

مشیرالدوله بلافاصله برای اینکه دنیا را از نتیجه کار مشروطیت ایران که آنروزها تبلیغاتی در خارج علیه آن شده بود - آگاه کند، این تلگراف را بدینا مخابره کرد :

و اختلافی که بین ملت و دولت پیدا شده بود بحمد الله بخوبی رفع شده ، اعلیحضرت همایونی در مجلس شورای ملی با امضای قرآن مجید حفظ مشروطیت را مطابق قانون اساسی متعهد شدند ، اطمینان بعمل آمد، کابینه جدید مسئول رفع اختلافات شد.

مشیرالدوله

در چهارم ربیع الثانی ۱۳۲۶ ق (۱۹۰۸ م) کابینه نظام السلطنه تشکیل شدو مشیرالدوله وزیر خارجه آن بود ، این کابینه یکبار ترمیم شد ولی دیری نپایید و در ۸ جمادی الاول ۱۳۲۶ ق کابینه احمد خان

مشیرالسلطنه روی کار آمد و مشیرالدوله وزیر علوم آن بود، مرحوم دولت آبادی در باب مشکلات وزارت علوم مشیرالدوله مینویسد:

« روز شنبه دوازدهم جمادی الثانی ۱۳۲۶ ق میرزا حسن خان مشیرالدوله وزیر علوم شده میخواست بیاید که اعضاء و اجزای دارالفنون و کارکنان معارف باو معرفی شوند ، اگر چه میدانم با اوضاع حاضر از مشیرالدوله برای معارف کاری ساخته نیست و او در این تنگنا قدمی برای معارف نمیتواند بردارد . باوجود این میروم . مشیرالدوله میآید ، معرفی اجزای دارالفنون و مدرسه نظام و رؤسای معارف صورت میگیرد . معلمین از نرسیدن حقوق خود شکایت میکنند ، شاگردان دارالفنون و مدرسه نظام جمع شده از بی درسی شکوه مینمایند ، بالاخره معلوم میشود معلمین دارالفنون و اجزاء ۹ هزار تومان طلب دارند ، نگارنده [یحیی دولت آبادی] آهسته به مشیرالدوله میگوید اگر بخواهید وزیر علوم باشید این مبلغ را اگر چه بقرض باشد بپردازید .. قول میدهد که این کار را بکند ، منم اجزای معارف را از مساعدت مشیرالدوله امیدوار میکنم .»

این آخرین هیئت دولت ایران مشروطیت بود که به مجلس معرفی شد زیرا بحران و اختلاف میان شاه و مجلس کم کم به حد اعلای خود رسید ، مرحوم کسروی مینویسد : « از ۲۱ ج ۱۳۲۶ ق مشیرالدوله و مؤتمن - الملك به میانجی گری میپرداختند ولی هر دوسوی را از خود خشنود میخواستند . مشیرالدوله و مؤتمن الملك و نیزالدوله به مجلس می آمدند

و از اینسوی مستشارالدوله و ممتاز الدوله و دیگران با آنان می‌نشستند و

گفتگوها میکردند ولی نتیجه‌ای نمی‌بوسید ^۱

باید بگوئیم برخلاف نظر مرحوم کسروی ، مشیرالدوله رل میانجی داشت و طبعاً نمیخواست که از يك طرف کار به بریدن رشته مذاکرات بکشد چنانکه در مورد مهر کردن قرآن از طرف محمدعلی شاه واقعاً کار بزرگی کرد . ولی چنانکه خواهیم دید ، درینجا نیز بالاخره وساطت مشیرالدوله بجائی نرسید ، مشیرالدوله حق داشت که طرفین را رعایت کند ، زیرا خوب میدانست که اگر از طرف شاه رشته مذاکرات گسیخته شود شمشیر لیاخوف‌ها و امیربها درها زما را بنست خواهد گرفت اگر از طرف مردم انقلابی پدید آید ، پایان کار عوام معلوم نیست ، یا بالعکس پیداست کرین میان چه برخورد خاست! زیرا همیشه در حاشیه مرده‌بادها زنده‌بادها شمشیر دیکتاتورها می‌درخشد و داس «انا ولا غیر» بالا میرود و همه را درو میکند . دولت آبادی مینویسد :

روزی یکی دو مرتبه وزراء یعنی صنیع الدوله و مشیر الدوله و مؤتمن‌الملک (وزیر تجارت) به مجلس آمده در کمیسیون صلح صحبتی میدارند و میروند و عمده نظر کمیسیون اصلاح اینست که سه نفر تبعید شده یعنی علاءالدوله و سردار منصور و جلال‌الدوله را بر گردانند ^۲.

درین بازی ، سفارت روس بیش از هر جا تکیه می‌کرد و خصوصاً با سفارت انگلیس در مذاکره بود که آن سفارت را به همراهی خود ویاری با

۱- کسروی ، تاریخ مشروطیت ، ص ۶۰۴

۲- حیات‌یمنی ، ج ۲ ص ۲۷۹

محمدعلی‌شاه همراز کند ، و کار دخالتش تا بدانجا رسید که سفیر روس با وزیر خارجه ایران مشیرالدوله چنین گفتگو کرد : « مسیو دهارت ویک M. Hartwig سفیر روس بحانه وزیر خارجه وارد گردید ، سفیر روس گفت : جان‌شاه در خطر است ، این ملیون چکار بکار نوکران شخص اعلیحضرت بویژه امیر بهادر جنگ دارند ؟ کارانجمن‌ها و ملیون بدینجا کشیده که همه آرزویشان برکناری شاه است ، اگر چنین واقعه‌ای رخ نماید روسیه ناگزیر به پای درمیانی بوده و انگلستان نیز پشتیبانی خواهد نمود . مارلینگ وابسته سفارت انگلیس نیز این معنی را تصدیق نمود .

حسن‌خان مشیرالدوله پنج‌روز قبل از این وقایع از کار کناره‌گیری کرده بود ، ولی تا تعیین تکلیف بکارها رسیدگی میکرد . باری مشیرالدوله بسوی مجلس شافت و گزارش امر را بر رئیس مجلس داد . روز بعد (چهاردهم خرداد ۱۲۸۷ ش - ۴ ج ۱ ، ۱۳۲۶ ق ، ژوئن ۱۹۰۸ م .) شاه بباغ‌شاه رفت . ۲۰

مرحوم تقی‌زاده گوید : « در دوم جمادی الاولی سفیر روس و انگلیس از شمیران به وزیر امور خارجه مشیرالدوله تلگرافی بزبان فرانسه فرستادند که باید اورا ببینند و در آنجا گفتند برای مذاکره اوضاع فعلی است که بنظر ما وحشت انگیز می‌آید و وقتی که آمدند بالعین بسیار تهدیدآمیز اختطار کردند که اگر ملیون برخلاف شاه اقدامی کرده و موقع اورا بخطر بیندازند روسیه مداخله می‌کند . مشیرالدوله بلافاصله قبل از پذیرائی آن دوتا

۱ - انجمن‌ها عزل امیر بهادر را از وزارت جنگ می‌خواستند .

۲ - برون ، انقلاب ایران ش ۲۰۲ ۲۰۳

مأمور سیاسی خارجی، همانروز به مجلس آمده و تقاضای فوری مذاکره
 بارتیس مجلس و کمیسیون خارجه که مستشار الدوله ومن (تقی زاده) هم
 عضو آن بودیم نمود و ما را بجملة دعوت بمجلس کردند و حکایت او را
 شنیدیم و بسیار نگران و متوحش شدیم، آن بود که شاه از شهر بیرون رفت
 و مشغول جمع آوری اردو شد و انجمن ها قصد مقابله نمودند. مابه آنها
 نصیحت دادیم که اقدام تجاوزی نکنند و البته درین نصیحت همه عقلا و
 البته رئیس مجلس ممتاز الدوله و مشیر الدوله موافق بودند.^۱

در گزارش مرحوم ادوارد برون خواندیم که پنج

روز قبل از گفتگوهای سفارت روس و انگلستان
 در باب طرفداری از محمد علی شاه، مشیر الدوله
**امیر بهادر و استعفای
 مشیر الدوله**

استعفا کرده بود، بدنیست علت این استعفای
 بدانیم، وجه بهتر که هین نوشته های یکی از رجال بزرگ آن عهد را که
 خود در متن قضایا بود، یعنی مرحوم صدرالاشراف، درین باب نقل کنیم.
 محسن صدر مینویسد:

«در ۱۳۲۶ قمری اوضاع مملکت بحال استبداد درآمد، در آن
 وقت مشیر الدوله وزیر عدلیه و برادرش مؤتمن الملك وزیر فرهنگ (۲) بود.
 چون این دو برادر از عناصر مشروطه خواه بودند، اطرافیان محمد علی -
 شاه زمینه محاکمه ای برای توهین این دو برادر فراهم کردند. چون آن
 محاکمه موجب استعفای ایشان شد اختصاراً آنرا نقل میکنیم:

موضوع محاکمه عبارت بود از ادعای يك نفر سرهنگ به مبلغ هشت هزار تومان علیه آنها به استناد نوشته ای از میرزا نصرالله خان مشیر-الدوله پدر آنها- و حاکی از طلب سرهنگ از پدر ایشان .

محاکمه در باغشاه به ریاست مشیرالسلطنه صدراعظم و عضویت امیربها در جنگ و سپهسالار و وزیرافخم و وزیردربار و من (صدراشراف) و شاهزاده مؤیدالسلطنه تشکیل شد و مشیرالدوله و مؤتمن الملك در مقابل هیئت محکمه نشستند .

مدعی سند خود را بدست امیربها در جنگ داد و او بدست مشیر-السلطنه صدراعظم و او بدست دیگران داد تا بدست من رسید . سند به مهر میرزا نصرالله خان مشیرالدوله بود . ولی بدقت که ملاحظه کردم استنباط شد که در دو جای سند علامت دست خوردگی است ؛ یکی در اسم داین ، یکی در مبلغ . ولی چیزی نگفتم و سند را رد کردم تا سند را دادند بدست مشیرالدوله و مؤتمن الملك . آن دو نفر یا ساختگی سند را ملتفت نشده باشد ، چیزی نگفتند . مشیرالسلطنه که رئیس محکمه بود از آنها جواب خواست . آنها گفتند : ما از این سند اطلاع نداریم ولی هر چه محکمه حکم کند اطاعت داریم .

مشیرالسلطنه بعد از چند دقیقه سکوت مجلس ، از اعضاء رأی خواست . هیچ کدام از اعضاء به ملاحظات سیاسی اظهاری نکردند . امیربها در جنگ با بیانی ملامت آمیز به مدعی علیهما گفت :

- بگوئید این نوشته از پدر شما هست یا نه ؟

آنها همان جواب اول را دادند .

مشیر السلطنه بمن گفت شما از احکام شرع بهتر مطلع هستید تکلیف

چیست ؟

من گفتم عقیده من اینست که باید دست این سرهنگ را برید! برای

آنکه بایک نوشته نقلی به دو وزیر مملکت ادعای واهی در چنین مجلسی

اقامه کرده است .

امیر بهادر جنگ که شالوده این محکمه را او ریخته بود بشدت

برآشفت و گفت شما باید قلب نوشته را اثبات کنید . من نوشته را جلو آفتاب

گرفته به يك اعضا نشان دادم و همه فهمیدند ، حتی خود امیر بهادر هم

فهمید و نوشته را گرفته پاره پاره کرد و مجلس برهم خورد . مشیرالدوله و

مؤمن الملك در همان مجلس استعفاى خود را نوشته به مشیر السلطنه

دادند .^۱

بدین طریق کار مشیرالدوله با دربار محمد علی شاه يك رویه شد و معلوم

شد که :

دیگر به پیام و نامه برناید کار

شمشیر دو رویه کار یک رویه کند

آنطور که از داود پیرنیا شنیده ام این خشم و کینه امیر بهادر و محمد

علیشاه يك بار مشیرالدوله را تا مرحله توقیف برد و بار دیگر تا مرحله

طناختن انداختن دربار شاه آورد .

تیرها بستگ
میخورد

مذاکرات بن نتیجه نمیرسید ، شاه از مجلسیان
آزوده شده و حرارت سیاست بالامیرفت ، محمد
علی شاه ناگهانی دستخطی بدین شرح به مشیر-

السلطنه رئیس الوزراء فرستاد :

«جناب اشرف مشیر السلطنه ، چون هوای تهران
گرم بود و تحملش برما سخت بود ، از این روبه باغشاه
حرکت فرمودیم .

پنجشنبه چهارم جمادی الاولی ، عمارت باغشاه ،
معلوم شد که گرمای هوا بهانه برای کوفتن مجلس است . ملیون نیز
در مجلس متحصن شدند و آنجا را سنگر خود ساختند . باز هم ارتباط و
میانجی گری مشیرالدوله قطع نمیشد ، چه از دیکتاتوری عوام و خواص ، هر
دوهر ، هیزداشت . اما کار از دو طرف بشدت و حدت کشید .
مرحوم کسروی گوید :

روزهای ۲۱ و ۲۲ جمادی الاولی ۱۳۲۶ ق (مه ۱۹۰۸ م) مجلسی
بنام میانجی گری نهائی برپا شد و گفتگوهای میان آن بادر بار بنمایندگی
مشیرالدوله و مؤتمن الملك میرفت . اما نتیجه بخش نمی بود . روز ۲۳
جمادی الاولی ، محمدعلیشاه این تلگراف را به شهرستانها فرستاد :

«این مجلس برخلاف مشروطیت است . هر کس من
بعد از فرمایشات ما تجاوز کند ، مورد تنبیه و سیاست
سخت خواهد بود . محمدعلی شاه . »

شب آنروز مشیرالدوله و مؤتمن الملك بمجلس آمده آگاهی دادند
که شاه در برانداختن مجلس پافشاری میکند .^۱

شیخ فضل الله نوری مجلسی از بعضی روحانیون در باغشاه تشکیل داد، درین مجلس شیخ الاسلام کردستان (مردوخ) چنین بیان داشت : « ما نمایندگان ملت کردستان به صدای رسا - که عموم سفرا و نمایندگان دول هم جواوهم بشنوند - صریحاً می گوئیم ما ملت بی عقل و بی تمیز شایسته نعمت مشروطیت نیستیم ! و مزاج مملکت ایران هنوز استعداد این نوشدارو را پیدا نکرده است ! ما هنوز قیم لازم داریم ... »

این گفتگوها، محمدعلی شاه را چنان مغرور کرد که ناگهان چنین اعلامیه ای صادر کرد :

« بسمه تعالی ، آقایان علماء اعلام ! حال که بعقیده شما مجلس باقواعد اسلامی متافیه است و حکم بحرمت مشروطه داده اید، ما هم بالمره و بطور قطع منصرف شدیم و مطمئن باشید که دیگر مجلس عنوان نخواهد شد ! »

مشهور است که حاح شیخ فضل الله نوری چون از باغشاه بخانه بر- گشت بمردم گفت : « الساعة از باغشاه می آمدم و فاتحه مشروطه را خواندیم و قهوه آنرا خوردیم ! »
مجلس در برابر دربار ایستادگی میکرد ، شاه مصمم به امحاء مشروطیت شد .

مرحوم دولت آبادی واپسین روز مجلس را چنین بازگویی کند :
« قدری از شب میگذرد، صنیع الدوله و مشیرالدوله باحالت پریشان وارد شده میروند آخرباغ بهارستان باهیئت رئیس مجلس خلوت میکنند



(ص ۱۳۱)

محمد علی شاه قاجار

یکی از وکلاء دست صنایع الدوله را گرفته و میگوید چه شد؟ صنایع الدوله دست خود را بسختی رها کرده میگوید چگونه میتوانم نتیجه را اینجاشما بگویم؟

یکی از مجاهدین به مشیرالدوله میگوید شما بیائید، نه آن وزیر که حالش معلوم است (مرادش صنایع الدوله است زیرا مردم ثوعاً از صنایع الدوله بواسطه خصوصیتی که با امیر بهادر جنگ نموده است خوب نمیگویند).

قدری فاصله مؤتمن الملک هم آمده بحوزه آنها وارد میشود. خلاصه آمدن این سه نفر معلوم میدارد که دستشان بشاه نرسیده خبر خوش نیاورده اند... من (یحیی) مینویسم بمشیرالدوله که اگر خبری دارید بمن بدهید. برنده کاغذ جوابزبانی آورد که فردا صبح معلوم میشود... آنشب را بسر برده صبح زود مصمم رفتن بهارستان میشوم که صدای توپ بلند میشود. «روز ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ شاه به حمله برخاست. در تهران حکومت نظامی اعلان گردید. فرمانده بریگاد سرهنگ لیاخوف قزاق به فرمانداری نظامی تهران انتخاب شد و به دستور شاه از مجلس، تسلیم رهبران انجمنهای تهران و نمایندگان دستچپ مجلس را مطالبه نمود. پس از رد تقاضای لیاخوف از طرف مجلس، صبح روز ۲۳ ژوئن بریگاد قزاق بدستور شاه، مجلس و مسجد سهسالار را به توپ بست. توپ بستن مجلس تاظهر ادامه داشت.»

باید گفته شود که انجمنهای تهران در مخالفت با محمد علی شاه

نقش بزرگی را بازی میکردند. تنهادر تهران در تاریخ ۱۰ ژوئن ۱۹۰۸ (۱۰) ج ۲۶۱۳ ، یعنی ۱۳ روز قبل از کودتای محمدعلی شاه) ۱۴۰ انجمن و کلوب سیاسی دایر بود که مجموعاً ۳۰۰۰۰ عضو داشتند.^۱

ظاهر آنست که در تشدید اختلافات میان شاه و مجلس ، یکی از شاهزادگان مقتدر، یعنی ظل السلطان عموی محمد علی شاه دخالت کلی داشته است. این مرد که از سالها قبل آرزوی سلطنت را در سر می پخت موقع رامفتنم شمرده خود را در صف طرفداران مشروطیت جازو ازین موقعیت حداکثر استفاده را خواست بیرد. مامونتوف می نویسد :

«... ظل السلطان امیدوار بود به این ترتیب محمد علی شاه را از سلطنت خلع و ولیمهد را به جای او بتخت نشاند و خود به سمت نیابت سلطنت زمام امور را در دست گرفته به آرزوی دیرینه خود برسد ... روز ۱۸ ماه مه یک ماه قبل از کودتا- تمام شاهزادگان قاجاریه که طرفداران ظل السلطان و اقدامات انجمن ها آنها را با اشتباه انداخته بودند منزل عضد الملك ریش- سفید وزیر طایفه قاجاریه جمع شده و طردش نفی را که گوئی نفوذی مستقیم در شاه جوان دارند خواستار شدند .. اینان عبارت بودند از : امیر- بهادر جنگ پیر که سمت ریاست کشیک خانه شاهی و وزارت جنگ را عهده دار است س.م. شاهشال آجودان ژنرال مخصوص ، مفاخر الملك رئیس سابق بلدیة تبریز ، امین الملك پسر وزیر دربار ، موقر السلطنه داماد شاه و علی بیک آجودان اعلی حضرت همایونی .»^۲

جوابشاه در مورد این تقاضا چندان موافق طبع نبود و چون سر و

۱- حکومت تزارو محمدعلی میرزا ص ۶۹

۲- حکومت تزارو محمدعلی میرزا ص ۷۶

صدای انجمن‌ها برخاست، چند روز بعد شاه، عضدالملک و پسر ظل‌السلطان و جمعی دیگر را مورد بازخواست قرار داد، باید گفته شود که درین روزها مشیرالدوله از وزارت خارجه استعفا داده بود.

مستر مارلینگک سفیر انگلستان در تهران، جریان و مقدمات این وقایع را به‌سر ادوارد گری چنین مینویسد:

(ملخص مکتوب مستر مارلینگک به‌سر ادوارد گری).

وقلہک، ۱۷ ژوئن ۱۹۰۸ (۱۷ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶) - توضیح کلیه علل و اسباب - و شاید صحیح‌تر باشد گفته شود تعیین مناسبت اهمیت آنها با علل و اسباب مختلفه بحرانی که باعث انقلاب ایران و مخصوصاً انقلاب پایتخت چند روزی در انشاء ماه مه و اوایل ژوئن شده - سهل و آسان نمیباشد. از شانزدهم ماه گذشته (مه) تا کنون مملکت کابینه وزرا نداشته، هیچکس از خارج شدن مشیرالدوله از وزارت خارجه متأسف نیست، ضعف حقارت - آمیز او باعث تجدید خشم اهالی بر علیه شاه شده، انقلاب شدیدی شروع گردیده^۱ از اعلیحضرت تقاضا شد که امیربهادر جنگ و سایر درباریان معتمد خود را - که بواسطه همان اعتمادی که شاه به آنها داشت مورد تنفر ملیون شده بودند - اخراج نماید.

روز شنبه طرف عصر (یعنی دوم ماه ژوئن ۱۹۰۸، دوم جمادی‌الثانی) شاه بقبول تقاضاهای آنها تن در داده و حاضر شد که شش نفر از اطرافیان خود را اخراج نماید. مابین ساعت دو و سه بعد از نیمه شب امیربهادر جنگ

۱- این ضعف حقارت آمیز تعبیر خارجیان است. در واقع همراهی او را با مشروطه طلبان ضعف خوانده‌اند.

باتفاق بیست نفر از غلامان مسلح خود سفارت روس در زرگنده رسید .
 روز بعد که سوم شهر جاری باشد من از سفیر روس که بدیدن من
 آمده بود پذیرائی کردم، مسیودو هارت و یک اظهار داشت، شاه خود را در
 واقع از دست رفته و مشرف به لاکت میداند و من خیلی مایل حفظ جان او هشتم
 بگمان سفیر، موقع آنقد رسخت بود که سفارتین لازم است اقدامی بنمایند ،
 بنابراین او اینطور ارائه طریق نمود که ما مستقیماً از مشیر الدوله (اگرچه
 پنج روز قبل، از کار استعفا نموده بود ولی هنوز بمقام وزارت امور خارجه بر
 قرار بود) ملاقات نموده و او را از نتایج و عواقب مهمی که از حدوث اتفاقی
 برای شاه ممکن است برای ایران به وقوع آید متذکر سازیم، من گفتم بسیار
 مشتاقم که در این امر با او اتفاق نمایم ولی گمان نمیکنم از مذاکره این مطلب
 بامشیر الدوله چندان نتیجه بدست آید چه که او ممکن است شرح اظهارات
 و عنوانات ما را بطور ناقصی بیان کند و اینطور ارائه طریق نمودم که ممکن
 است از مشیر الدوله درخواست نمائیم که رئیس مجلس را هم برای ملاقات
 مالدعوت کند. مسیودو هارت و یک به این مطلب رضاداده و پیشنهاد نمود
 که چون بممتاز الدوله هم زیاده تر از وزیر امور خارجه نمیتوان اعتماد نمود
 بهتر است که عضدالملک هم حضور داشته باشد .

به این ترتیب ما بمشیر الدوله تلگراف کرده از او درخواست نمودیم
 که ترتیب ملاقاتی برای ساعت سه و نیم همانروز بعد از ظهر بدهد .

همینکه بخانه مشیر الدوله رسیدم مسیودو هارت و یک را آنجا یافتم
 ولی هم ممتاز الدوله و هم عضدالملک بمعاذیر سست متعذر شده از حضور
 در آنجا خود را معاف نموده بودند . مسیودو هارت و یک ابتدا شروع به

مذاکره نموده بوزیر امور خارجه اشعار نمود که وما به سمت نمایندگی دو دولت که بی انداز مشتاق سعادت ایران هستند آمده ایم خطرناکی این طریق را که ایران را گذارده اند در آن مشی نموده ورو بهرج و مرج برود بشما بنمائیم .

این مسئله آتیة بسیار وخیمی در پیش دارد و امید وارا است که -
مشیرالدوله آنرا جز و مشاغل خود فرض نموده همکاران خود و مجلس را باجدیت تمام از اهمیت موقع متنبه سازد .

پس از اختتام نطق مسیو دھارت ویک، من اظهار داشتم که با عقاید او در باب اوضاع حالیه ایران موافقت نامه دارم و گمان میکنم که بهترین علاج این است که مابین شاه و اهالی احساس بهتری تولید شده و عدم اعتماد عامه نسبت بآن اعلیحضرت مرفوع گردد، بدبختانه ظاهراً هیچکس جرئت نمیکرد که برای دفاع شاه يك کلمه حرفی بزند. اعضای مجلس، هیئت تربیت شده با اطلاعی نیستند و عقاید آنها در مسائل مالی، مثلاً، مثل عقاید بچه ها است. ولی با اینحال هیچکس در صدد تصحیح عقاید آنها بر نیامده، و نسبت انجمن ها با شاه بعینه شبیه به نسبت مردم با مجلس است. اخبار و شایعات که غیر محتمل بودن آنها بر همه واضح است بر علیه شاه منتشر گردیده، يك مشت مردم جاهل مخالف بواسطه آنکه هیچك از اولیاء امور زحمت تکذیب آنرا بر خود هموار ننمودند با اشتیاق تمام آنرا قبول و تصدیق نمودند .

مشیرالدوله وعده داد که بیانات مارا از روی صداقت و امانت به همکاران خود و مجلس برساند .

همینکه اجازه مرخصی گرفتیم مسیودو هارت ویک گفت : گمان میکنند مشیرالدوله بیانات ما را بطور صحت آنطوری که دلخواه باشد نرساند و عقلاً اینطور صلاح دیدیم که هر دو عضو الملک را ملاقات نموده و مطالب را بهمان نهج باو عنوان نمایم ، چون وعده ملاقاتی بمستر رابینو داده بودم نتوانستم فوراً بخانه عضو الملک بروم ولی پس از حرکت مسیودو هارت ویک منم زود خود را بآنجا رسانیده و همانطوریکه بمشیرالدوله مطالب خود را اظهار نمودیم با ایشان هم مذاکره کردیم .

عقیده من اینست ، و برای آن دلیل دارم ، که مشیرالدوله مطالب ما را بطور صحت بر رئیس مجلس اظهار داشت . من اقدام نمودم که یک نفر وکیل متدین بی ترس را که شرح مطالب ما را بطور صحت اظهار میداشت از بیانات و مقاصد خود مستحضر دارم ، نمیتوانم بگویم که از این اقدام نتیجه مطلوبه در راه تولید موافقت و مؤالفت مابین دو طرف بدست آمده یا نه ؟

صبح روز بعد (۴ ژوئن) همینکه پس از مراجعت از طهران که برای کارهای شخصی آنجا رفته بودم بقلهک رسیدم . قریب ساعت یازده از مجلس با تلفون بمن خبر داده شد که شاه قریب ساعت ده از ارک خارج شده معلوم نیست بکجا رفته است . از قرار معلوم قریب ساعت نه و نیم قبل از ظهر مابین بعضی از قراولان قصر نزدیک دروازه حوالی اداره گمرک نزاعی بوقوع رسید و فریاد زدند که شهر را باید هارت کرد . دسته جات سرباز آمده باین طرف و آن طرف شهر تاخت و تاز نموده و در حین بهم خوردگی که از این کار بهم رسید شاه با عده معتبری از عساکر که دور او را محافظت مینمودند و با کتل - لیاخوف و مسیو شاپال که این طرف و آن طرف کالسه بودند بطرف باغشاه

که در مغرب شهر واقع است رفت. همینکه معلوم شد شاه کجا رفته نظم اعاده گردید، ولی مردم بسیار مشوش و مضطرب بودند.

بمجرد آنکه این اخبار بمن رسید درزرگنده بسفارت روس رفتم و چون مسینو دوهارت و یک بسفارت آلمان رفته بود و من منتظر مراجعت او شدم، همینکه وارد شد اظهار داشت که این اخبار کمی بعد از ساعت ده بوسیله تلفون باو رسید و از ترتیبی که پیش آمده بود اظهار خشنودی نمود چرا که تصور میکرد در باغشاه برای شاه و سایل امنیت بهتر از مرکز شهر موجود بوده و امید داشت که شاه بزودی به نیاوران که در دامنه کوه واقع است عزیمت خواهند نمود.

شهر طهران بکلی آرام بود. قزاقان در کوچه گردش کرده و بازارها که از موقعیکه خروج شاه معلوم شد بسته بودند طرف ظهر باز گردیدند. اهالی بسیار مشوش بودند از اینکه شاه پس از آن چه اقدامی خواهد نمود و غیر معلومی جریان مسئله سرحدی باشکالات و خوفهای حکومت موقت افزود. درین دو روز بعد مابین درباریان و وزراء و شاهزادگان و اعیان سرعت و متعاقب هم گفتگوها و مذاکرات بعمل آمده و روز شنبه بعد از ظهر (۶ ژوئن) وزیر امور خارجه از سفیر روس ملاقات نموده پس از مذاکرات طولانی راجع به مسئله سرحدی با امیر بهادر جنگک صحبتی نموده نتیجه این شد که او فردا صبح آن روز از سفارت خارج گردید.

مسینو دوهارت و یک مرا اطلاع داد که مشیر الدوله اطمینانات کافی از بابت امنیت امیر بهادر جنگک باو داده و بنا بر این دلیل دیگری نبود برای

آنکه او زیاده برین در تحت بیرق روس خود را محفوظ دارد . امیر بهادر - جنگ فوراً بطرف قصر مراجعت نمود .

بعد از ظهر ۷ ژوئن ، کابینه آخر الامر تشکیل گردیده ، وزرای جدید بمجلس آمدند ولی چون مراسم معرفی آنها بطور محرمانه بعمل آمد مسئله تشکیل دولت بطور عموم بر همه معلوم نگردید .

طرف مغرب ، هرزمیرز با قلهك آمده مرا اطلاع داد که برادرش جلال الدوله^۱ و علاء الدوله و سردار منصور و عضد الملك را شاه دستگیر نموده و نیم ساعت پس از آن شخص دیگری آمد و همان خبر را داده علاوه نمود که سه نفر از حبسیهای اولی را در زیر غل و زنجیر کرده با کمال بی شرافتی با آنها رفتار شده است ، هر دو از من تحقیق نمودند که آیا برای استخلاص جلال الدوله چنانچه برای ناصر الملك اقدام نمودم کاری خواهم کرد یا نه ؟ من اظهار داشتم که موارد مختلف میباشد و برای آنکه از بابت جلال الدوله مداخله بنمایم هیچ سبب و علتی نداشته و چون اینطور شهرت داشت که او در انقلاب اخیر شرکت مهمی نموده بود این مسئله ممکن نبود در هر صورت دلیلی برای اینکه جان او در معرض خطر باشد در دست نیست و در حقیقت هرزمیرزا مسئله دستگیری برادر خود را ابتدا بطور شوخی بیان کرد ، هر دو اینها اشاره نمودند که امکان دارد متحصنین قهر داخل سفارت خانه شهر شوند و از من تحقیق نمودند در اینصورت چه قسم عمل خواهم کرد . صبح روز بعد دو نفر از غلامان معتمد بشهر فرستادم که درهای سفارت را بسته همانجا مواظب باشند و هرگاه کسی بخواهد بست اختیار نماید با تلفون

بمن خبر رسانند .

سپس معلوم گردید که شاه ، علاءالدوله و جلال الدوله و سردار منصور و سایرین را بقصر احضار نموده ، ابتداء اینها میل باطاعت امرورا ننموده لیکن عضد الملك گفته است که اوحفظ جان آنها را نظر بمراسله اطمینان بخشی که شاه بعنوان او فرستاده ضمانت مینماید و علیهذا آنها قبول رفتن بحضور شاه را نمودند و دسته ای از عساکر تاباغشاه بهمراهی آنها رفته بآنجا رسیدند . شاه آن سه نفری را که تصور مینموده محرکین عمده انقلاب برای اخراج درباریان بوده اند توقیف نموده است . شفاعت عضد الملك در حق آنها بی نتیجه بود ، او اظهار داشت که خود را شریک بخت محبوسین خواهد نمود و علیهذا در قصر توقف نمود .

اینکه میگویند درباغشاه و در موقع مسافرت بطرف مازندران با محبوسین مذکور بطور سخت رفتار شده ظاهراً بکلی کذب است .

هیچ گفتگویی نیست کد شاه کاملاً حق داشت در مورد علاء الدوله و جلال الدوله سوءظن ببردولی دستگیری سردار منصور اسباب تعجب عموم گردید . این شخص سال گذشته مدیر کل تلگراف بود و از قراری که تصور میشد در پلتیک مملکتی دخالت نداشت . مسیو دوهارت ویک مرا اطلاع داد نمیتواند حدس بزنند دلیل دستگیری او با آن دونفر چه بوده ؟ من بسفیر مذکور اظهار داشتم که چون سردار منصور دارای نشان انگلیس است من خود را مجبور می بینم باینکه از بابت بی احترامی که با او وارد آمده تحقیق نمایم ولی فعلاً پیشنهاد نمیکنم که برای تحقیق بیک طریقی فشار بیاورم که حمل بمداخله از طرف من در مورد او شود . تا آن اندازه که از علاء السلطنه بمن

مفهوم شده از قرار معلوم او در اطاقهای بالاخانه عضدالملک در اقدامات مهمه شرکت نموده و مسئله آمدن او قبل از ورود سایرین بر شاه اینطور ثابت نموده که محرک عمده نقشه بر ضد شاه او بوده است. در انتظار ایرانیان داشتن نشان انگلیس البته بمن حق میدهد که برای تحقیق تقصیر او فشار آورم ولی چون اینکار با اقدام برای استخلاص او تعبیر خواهد شد صلاح دانسته ام که از هر اقدامی که صورتاً شبیه بمداخله در امور داخلی باشد احتراز نمایم. روز چهارشنبه صبح (۱۰ ژوئن) اعضای انجمن بطرف محل

اجتماع سابق خود که مسجد سپهسالار باشد هجوم آورده و دسته قراول قوی در میدان توپخانه چادر زده، شب و روز در کشیک بودند ولی شهر بطور آرامی باقی بود و بازارها یکی دو دفعه بطور موقت بسته شد و اقدامی که شاه برای خلع اسلحه و تفنگ مردم نموده بود موقوف شد و چنان مینمود که شاه در باغشاه که دسته قراولان آنرا محافظت نموده و عده ای قوای عساکر بادو عراده توپهای صحرائی آنجا بودند بهمین طور در عزم خود ثابت نبود، از قرار مذکور او دستگیری و محاکمه رؤسای عمده ملی را از قبیل تقی زاده و ملك المتكلمين و مستشار الدوله و سید جمال را مطالبه نموده بود. از طرف دیگر انجمن ها در نظر داشتند که از او درخواست نمایند بگذارد علامه الدوله و دونفر از همراهان او که تحت نظر عده زیاد مستحفظین بمازنلران فرستاده شده بودند بطهران عودت داده شده و از آنها محاکمه شود.

طرف ظهر جمعه (۱۲ ژوئن) شاه دستخطی بلمست یکی از صاحب منصبان داد تا بهمراهی سی نفر سرباز بمجلس و نزد وزراء رفته اعلام نمودند

که هرگاه اجتماع مسجد از هم متفرق نشوند بقوة قهریه آنها را متفرق خواهد کرد. اگرچه این تهدید، اعمال و اجرای آن بهیچوجه صورت وقوع نمی یافت اما کافی بود. پس از مذاکرات محرمانه مختصری در حالیکه درهای مجلس مسدود بود دستة کوچکی از اعضاء بارتیس مجلس در جلو آنها بطرف مسجد شتافته از مردم استدعا نمودند بخانه های خود روند، پس از اتمام نطق رئیس مجلس، تقی زاده نطقی نمود. این سرکرده بزرگان از مردم ملتمس شد که بدون اینکه از جهات و اسباب اینکه چرا او موافقت آنها را لازم میداند درخواست رئیس را قبول نمایند. مردم این درخواست را بطور آرامی اطاعت نموده و اعضاء انجمنها شروع بخروج از مسجد کرده و اعلان بزرگی را که بموجب آن دروازه مورد شاه را بتقص قسم در حفظ مشروطیت معرفی کرده و بدیوار چسبانیده بودند همراه بردند. علاء السلطنه که بعد از ظهر بملاقات من آمد از نتایج مطلوبه خشنود مینمود و تصور میکرد که تا مدتی امورات بیک طوری فیصله شده است. طرفداران مشروطیت چون تصور می کردند که مجلس به آمال آنها خیانت کرده بی اندازه افسرده حال بودند.

با این تفصیل بزودی مفهوم گردید که مظفریت ظاهری شاه عمقی نداشته و روز یکشنبه صبح (۱۴ شهریاری) بازارها و دکانین دو باره مسدود گردیده، معلوم شد که مخالفت هنوز بانتهای نرسیده و سرکردگان هیجان ملی در فکر آن بودند چطور کشمکش را بوسایل موافق قوانین مشروطیت بطور مسالمت خاتمه دهند. از قرار معلوم شاه با قلبی سخت حاضر و مهمی اقدامات شدید شده بود و از مخبر الدوله مبلغ گرافی (۱۰۰۰۰ لیره) گرفته و بواسطه آن سعی داشت که از دادن اضافه حقوق بتابینها و صاحبمنصبان آنها حسن خدمت و وفاداری آنها را بطرف خود جلب نماید.

روزی چهارقران به تابینها و پنجقران الی یک تومان بصاحبمنصبان اضافه شد و بعلاوه شروع نمود که از طبقه پست شهر تشکیل استعداد دیگری داده و باغ شاه رامبدل بیک اردوگاه منظم مسلح نماید، ولی تاظهر روز دوشنبه (۱۵ شهر جاری) کسی را دستگیر ننمودند. آنوقت سلیمان میرزا رئیس انجمن برادران دروازه قزوین و سایر اعضای مهم آن گرفتار شدند. شخص اولی که یکی از مأمورین وزارت جنگ است متهم شد باینکه از قورخانه تفنگ و اسلحه دیگر بیرون داده، از قرار مذکور قرار بود برای محاکمه تسلیم دولت شود. در این احوال سرکردگان ملی تصمیم اتخاذ و بیه مسالمت برای خود کرده و از شاه استدعا نمودند که هیئت مرکب از ۶ نفر از اعضای مجلس را بپذیرد و این هیئت قرار بود یادداشتی که حاکی از وفاداری سوگند شاه برای مشروطیت باشد باو عرضه داشته از وی خواهش نمایند که با مجلس موافقت نماید، چرا که اگر غیر از این باشند نمایندگان ملت بوظایف ملی و مملکتی خود نمیتوانند عمل نمایند. شاه از پذیرفتن این هیئت سرباز زد، تا بعد از ظهر سه شنبه (۱۶ ژون) پس از آنکه مطالب یادداشت مذکور را با صدای بلند خودش خواند جواب داد همین حالا نمیتواند جواب قطعی بدهد ولی مستمعین را متذکر نمود که قاجاریه ایران را بقوه شمشیر بدست آورده اند و قصد او این است که آنرا بقوه شمشیر حفظ نماید.^۱

وقایع این روز از سفارت انگلستان چنین مخابره شده است :

«تلگراف مستر مارلین به سرادار دگری .

مورخه ۲۳ ژوئن از طهران ،

تقریباً در ساعت شش قبل از ظهر امروز، شاه بیست نفر قزاق برای دستگیر نمودن هشت نفر که در مسجد جنب مجلس بودند فرستاد. تسلیم

۱- کتاب آبی ص ۴۰۳ و ۴۱۳

۱- این هشت تن مقصر سیاسی که شاه تبعید آنها را از ایران میخواست عبارت بودند از :
بقیه حاشیه در صفحه بعد

نمودن این اشخاص قبول نگردید. تیری هم از مجلس انداختند. سپس جنگ شروع شد و تا بحال هم مداومت دارد. عده مقتولین هم از قراری که میگویند زیاد است. ۱. قشون شاه توپ استعمال می نمایند.

ایضا تلگراف دیگر :

... قشون شاه مردم را از عمارت مجلس و مسجد خارج نموده و انجمن آذربایجان را منهدم نمودند. شاه، سید عبد الله و شیخ رئیس و تقریباً ده نفر دیگر از رؤسای مشروطه را دستگیر نموده است، از بریگاد قزاق چهل نفر مقتول گردیده اند. عده مقتولین طرف مقابل از قراری که میگویند خیلی کم است ... قانون نظامی در شهر اعلان گردیده انجمن ها متفرق شدند، ۲.

- ۱- نمش کشتگان به حوض خانه مسجد سه سالار انتقال یافت و شبانه در گاری ریخته به گورستان حمل نمودند. (یکصد و پنجاه سال سلطنت ص ۱۲۸)
 - ۲- بلافاصله بعد از بمباران عده ای به سفارت انگلیس متحصن شدند که از آنجمله تقی زاده و معاضد السلطنه پیرنیا بودند.
- (خطابه تقی زاده، مهرگان، ص ۷۷).

بقیه حاشیه صفحه قبل

سلیمان خان میکرده معاون سابق وزارت جنگ که با مشروطه خواهان ارتباط معرمانه داشت و از زرادخانه قشون مقداری اسلحه به آنها رسانده بود، دونا طبق درجه اول : سید جمال و ملک المتکلمین (که هر دو را محمد علی شاه به فواصل مختلف بعد از کودتا کشت).

سه روزنامه نگار درجه اول: میرزا جهانگیر خان صوراسرائیل، میرزا علی اکبر خان دهخدا، و سید محمد رضا مساوات (اولی را شاه بعد از کودتا کشت).

میرزا داود خان علی آبادی و بهاء الواعظین .

(مقاله دکتر شیخ الاسلامی، راهنمای کتاب، سال دهم شماره سوم)



آقاشیخ فضل الله نوری آفاسید عبدالله بهبهانی (ص ۱۳۴)

قتل آزادی خواهان

عده‌ای از دکاکین و خانه‌ها- که خانه ظل السلطان و عمارات مجلس هم در جزء آنهاست- غارت شده است. برای دستگیر نمودن و کلاه کوشش میشود و عده‌ای از آنها که رئیس مجلس هم جزء آنهاست تا بحال دستگیر شده‌اند. دو نفر از محبوسین را دیروز در اردوی شاه طناب انداختند. به علاوه و کلاه، سی نفر از اشخاص دیگر محبوس هستند. الحال در سفارت پنجاه نفر متحصن اند. از ایالات خبری نیست و ظل السلطان (حاکم فارس) می‌خواهد خود را از این هیجان خارج نماید.^۱

باید گفته شود که طناب انداخته شدگان میرزا جهانگیر خان شیرازی مدیر صور اسرافیل و ملک المتکلمین خطیب شهر بودند.^۲

گویا موقع طناب انداختن، ملک خود را باخته و تقاضایی داشته است، ولی صور اسرافیل به او نهیب زده گفته بود:

- ملک، از پسر ام‌خاقان^۳ تقاضای رحم داشتن بیجاست.
هر دو تسلیم جلاد شدند.

۱- کتاب آبی ص ۳۷۷ و ۳۸۰

۲- تاریخ مشروطه ایران ص ۱۵

۳- ام‌خاقان دختر امیر کبیر (از عزة الدوله خواهر ناصرالدین شاه) زن مظفرالدین شامو مادر محمد علی شاه بود. در ماه جمادی الآخر ۱۲۸۴ در تبریز جشن ازدواج و لیعهد با ام‌خاقان گرفته شد و هفت شبانه روز ادامه داشت.
(منتظم ناصری)

جدمادری محمد علی شاه، میرزا تقی خان- که بعدها امیر کبیر شد- در طفولیت در دستگاه قائم مقام تربیت شده «همینکه میرزا تقی بزرگ شد میرزای بی‌لحاشیه در صفحه بعد



عنوان روزنامه صورت اسرافیل (ص ۱۴۵) -

قتل این دو، پس از چند روز متوالی آزار و شکنجه صورت گرفت .

بقیه حاشیه از صفحه قبل

دارالنظاره دوشمخانه قائم مقام در طهران گردید و بیست و دو سال داشت که به هزاه (مولدش در فراهان) آمده عالی از منسوبان و اقوام خود از اهل هزاه و جان جان نام گرفت و بعد پدرش اهل و عیال و اولاد خود را با حرم خانه قائم مقام به آذربایجان برد .. میرزا تقی خان از عیال اولی هزاه ای صاحب یک پسر و سه دختر شد: پسرش میرزا احمدخان ساعدالملک بود .. سه نفر اولاد انات امیر: اولی سلطان خانم (همسر خان مؤتمن ساعد الملک)، دختر دوم امیرزاده خانم (همسر عزیزخان سردار گل) ... دختر سومی عنرا خانم که جوانتر گ شد ..

عیال دوم امیر کبیر عزةالدوله خواهر بزرگ شاه بود، در اوایل صدارت و اتابکی، او را به محاله نکاح آورده و بعد از سه سال همه جاتا بین کاشان محشور و مانوس بودند به همه جهت. از دو دختر به وجود آمده: اولی را به شاهزاده مسعود میرزا ظل السلطان ارشد اولاد ناصرالدین شاه دادند که جلال الدوله ازو بوجود آمد. دختر دومی ام الخاقان بود که به مرحوم مظفرالدین شاه عقد کرد که از وی سه اولاد به عمل آمد: اولی خاقان که در طفولیت فوت کرد، دومی شاه مخلوع محمدعلی شاه بود، سیمی عیال عبدالحسین میرزا فرمانفرما که او هم بعدها ملقب به عزةالدوله شد. (تاریخ عراق عجم تصحیح متوجه ستوده، فرهنگ ایران زمین، ۱۴ ص ۳۳۵)

بنده. در آسپای هفت سنگ، ضمن عوامل زیادی که در باب نکبت امیر- کبیر بر شمرده ام، گفته ام که من يك عامل معنوی را هم دخیل می دانم، گویانکه با هیچ يك از موازین سنجش تاریخی جور نمی آید.

عقیده بنده اینست که امیر کبیر درین قضایا يك انتقام هم پس داده است.

امیر کبیر پسر آشپزی بود که خطور بطنی بهم رساند و اربابی قائم مقام او را پر- وبال داد و در جوانی دامادش کرد و جان جان خانم را برایش گرفت. اما کلا امیر بالا گرفت و به پیشکاری و لیل و لعل و امارت نظام آذربایجان رسید و یقه پیراهنش نو شد و يك تاش به دو تا شد و پس از آنکه ناصر الدین شاه را بر تخت نشاند رختخواب خود را جدا کرد و دمش را به دم بزرگان گره زده و با عزةالدوله یقه حاشیه در صفحه بعد

روپنجم آنها را در کنار حوض باغ شاه برده با حضور محمد علی شاه با

بقیه حاشیه از صحنه قبل

ازدواج کرد .. ازین وقت دیگر امیر از خانواده قدیمی خود برید. عوام ضربید المثلی دارند و گویند کم آدمی هست که روی داغ گندم بنشیند و ... نش نخزد. این آشپز زاده پس از اینکه «زیر سرش برز شد» ، هنگام صدارت از زن اول خود جدا شد (امیر کبیر و ایران، آدمیت ص ۵) و گرمی او با زن دوم چندان شد که بعد از آن هرگز صحبتی از زن اولش نیست .

ما می دانیم که مهر انتقامی در آن دنیا باشد انتقام زن و شوهری در همین دنیاست. بنابراین گمان کنم امیر در واقعه باغ فین کاشان يك انتقام خانوادگی هم پس داده است !

نوشته اند «یکسال قبل از واقعه فین، امیر کبیر در رکاب ناصرالدین شاه با جلال و عظمت زیاد، از راه عراق، سفر اصفهان را اختیار فرموده و در واقع در اصفهان اساس اعدام و انهدام امیر اتابکر را قرار دادند . خلاصه، همان سفر ، اردوی هاپونی از خاک عراق عبور نمود. در ورود به قراهان ، امیر کبیر از اردو با جمعی سوار شده، به مزاوله رفته، به خانه پدری وارد شده و قدری گردش کرده، بعد از تأمل بسیار در وسط حیاط دهاتی که یک سمت آن عمارتست، و سمت دیگر در روی سکوی گلی نشسته، قلیان خواست. عبدالحسین خان قلیانی آورد مدتی به فکر فرو رفته و با احدی حرف نزد، بعد از ساعتی برخاسته سوار شده به اردو مراجعت کردند» (تاریخ عراق عجم ص ۴۴۷) .

من گمان کنم ، درین جا ، جناب امیر ، خاطره ازدواج با جان جان خانم و اهام خرد سالی را به خاطر می آورده است و هم قول آن نویسنده بزرگ شده بود که گفته بود سرزمینی که آدم در آنجا متولد شده است بهترین سرزمین هاست ، بشرط آنکه آدم مجبور نباشد دوباره در آنجا زندگی کند ! » .

بهر حال همسر اولی امیر، یعنی جان جان خانم بعد از مرگ امیر سالها مجرد زیست «تا در سال ۱۲۸۵ با دختر بزرگش سلطان خانم به زیارت مکه معظمه مشرف شده بعد مرحوم شد. ولی عزة الدوله چون شاهزاده جوان و خواهر شاه بود به چندین نفر از اعظم همسری اختیار کرد: بعد از امیر به میرزا کاظم خان پسر مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم (رفیق امیر کبیر)، بعد از آن به عین الملک، پس از آن به یحیی خان مشیر الدوله و .. در سال ۱۳۲۸ ق در طهران وفات کرد » (تاریخ عراق عجم ص ۴۴۶) .

طناب هر دورا خبه کردند و تازه به این اکتفا ننموده قزاقها بادشته و خنجر شکم این دونفر مرد آزاده را پاره کردند. میگویند محمد علی میرزا بعد از این قاجعه خونین باد به بروت انداخته در موكع ناهار گفته بود: آیا مشهدی باقر بقال (نماینده صنف بقال در مجلس) وکیل زورکی، مجلس اجازه میدهد شاه مملکت ناهار صرف کند یا خیر؟ سپس قهقهه خنده را سر داده بود.

بعد از این جریان، این تلگراف را محمد علی شاه به روحانیون تبریز مخابره کرده بود:

«جناب مستطاب شریعتدار آقا میرهاشم آقا سلمه الله تعالی - با کمال قدرت فتح کردم، مفسدین را تمام گرفتار کردم، سید عبدالله بهبهانی را بکربلا فرستادم، سید محمد (طباطبائی) را بخراسان، ملک المتکلمین و میرزا جهانگیر، سیاست کردم، مفسدین تماماً محبوس، شامام با کمال قدرت مشغول رفع مفسدین باشید و از من هم هر نوع تقویت بخواهید حاضر، منتظر جواب هستم، جنابان حج الاسلام سلمه الله را احوال

۱- چقدر شباهت دارد عبارات این تلگراف با عبارات اعلامیه معروف آشور بانی پال در حدود ۵۰ سال پیش از میلاد که در یکی گفته بود: «من از شهرهای عیلام آن اندازه ویران کردم که برای گذشتن از آنها یک ماه و بیست و پنج روز وقت لازم است، همه جا نمک و خار افشاندم. مردم آن سرزمین را از زن و مرد با سب و قاطر و الاغ و گله های چارهایان کوچک و بزرگ که شمار آنها از دسته های ملخ فروتر بود به غنیمت گرفتم، و خاکشوش ماداکنو و هلتامش و شهرهای دیگر را به آشور کشیدم. بانگ آدمیزاد و اثرهای گله ها و چهارپایان و نغمه شادی را از مزارع برانداختم و به آهوان و خران و جانوران وحشی اجازه دادم که به آزادی در آن سرزمین به چرا پردازند» (ویل دورانت، مشرق کاهازه تمدن ص ۴۵۱) و در جای دیگر گفته بود: «تمام سرکردگان را که بر من خروج کردند بپوست کشتم. و با پوست آنان ستونی را پوشاندم، و هازه ای از آنان را میان دیوار گذاشتم، و بعضی دیگر را بسیف کشیدم» و در آخر کار اضافه میکند: «باهمه این کارها، مایه شادی خدایان بزرگ را فراهم ساختم» (همان کتاب ص ۴۱۲)

و اقامه باید گفت که «در زیر این آسمان پرستاره، هیچ چیز تازه نیست» و اقامه

تغیر در نام خدا، خدا را خدا میخوانند

پرسه . همین تلگراف را بایشان نشان دهید . «محمدعلی شاه»

نوشته اند که بیش از ۴۵۰ نفر قزاق در این جنگ شرکت نداشت. ازین عده ۲۴ نفر کشته شد یا یراثر زخم مرد، من جمله دونفر صاحب منصب جزء آن عده بود ، ۳۵ نفر قزاق و ۵ نفر صاحب منصب بسختی مجروح شده بودند. غوغای توپ بستن مجلس و حبس و زجر آزادیخواهان^۱ و قتل آنان در باغشاه و مظالم قزاق روسی ، چیزی نیست که بتوان در این مختصر از آن بحث کرد ، فقط باید گفت آنچه که مشیرالدوله از آن میترسید و بارها برای عدم وقوع آن رل میانجی را بازی می کرد پیش آمده بود .

بعد از کودتای محمدعلی شاه، همه احرار و آزادگان و اشخاص منورالفکر به باغ شاه کشانده شدند و بسیاری بقتل آمدند که جریان آن را باید در تواریخ خوانند، بطوریکه آقای داودپرنیا فرزند مشیرالدوله اظهار میدارد: درین قضایا سربازان امیربهادر ، مشیرالدوله و مؤمن الملك را نیز بی باغ شاه کشانده بودند و حتی دستور طناب انداختن آنان نیز داده شده بود ، ولی عضد الملك شیخ قاجار خود را بی باغ شاه رسانده به محمد علی شاه گفت : مشیرالدوله داماد من است ،^۲ چطور دستور میدهی او را طناب بیندازند ؟ و سپس خود یک شب در باغ شاه برابر چادر توقیفگاه مشیرالدوله خوابیده تا موفق به نجات دادن او از باغ شاه شد . این جریان خود دلیل بر این است که مرحوم مشیرالدوله در مذاکرات خود با محمد علی شاه همه جا جانب مردم را داشته است و همین عوامل موجب بغض محمدعلی شاه شده بود که کار را تا بدینجا کشاند .

۱- مرحوم حکیم الملك روایت میکند که «به چشم خود دیدم که سر بازی

ریش سفید طباطبائی را گرفته می کشید و هاضمت بر سر و صورت او میزد .»

۲- در باب این بستگی خانوادگی بعد آسختن خواهیم گفت .

یکروز بعد از توپ بستن مجلس ، توپخانه به تخریب خانه ظهیر-الدوله که روز واقعه از آنجا به قزاقان تیراندازی کرده بودند پرداخت.^۱ ظهیرالدوله (صفا) بعد از این واقعه چه خوش گفته بود :

به عرض شاه رسان ای صبا ز قول صفا
که ای شهنشه دوران و جانشین کپان
مگر به مرض حضور تو نارسانده کسی
که گنمی که نمایند زیر خاک نهان
نخست چونکه شود سبز لاهراست و تنک
چنانکه می نهند زارع و دهقان
برای مصلحت دهقت ، پله سازد
گله به مزرعه کدخدای ده ، چوپان
لگد کند و چرند آنچه گندم و سبزه است
چنانکه باثر و دائر شود همه یکسان

چو بگذرد دوسه روزی از آن، همان گنم
بروید از نو و سرسبز زان شود بستان
ستبر پنجه زند ، هفت سنبل آرد بار
چنانکه وعده نموده خدای در قرآن
بکاشت ملت بیچاره تخم آزادی
ز بعد بندگی قرنهای بی پایان
چو بر زخاک برآورد ، امر فرمودی
به مردمی همه اهریمنان بد ایمان

که خالك مجلس ومسجد همی دهند بیاد
 كشتند مردم مظلوم را زهر و جوان
 بهيك اشاره كه از روی خواهش نفس است
 خراب گشت بسی خانه های بی گنهان

شها ، چراندی اگر سبز حاصل ملت
 بهوش باش كه رویاندش خدای جهان
 خراب كردی اگر خانه ای ز بی گهی
 جسارت است اگر خانه ات شود ویران
 یکی لطیفه نغز این بود كه خانه ما
 هزار ذرع بود فی المثل بهیث مكان
 ولی به مملكت ما تو چون شهنشاهی
 ترا بود به مثل خانه كشور اهران
 خراب گردد و ویران ، تو مرده بازنده
 بقول عام : كشیدم برات خط و نشان
 زبان درازی شد خسروا ببخش مرا
 بكن هرچه دلت خواست خانه آبادان

معروف است ، پس از آنكه خانه ظهیرالدوله بمباران شد، صاحب
 منصبان روس از ترس اینکه مبدا خانوادۀ ظهیرالدوله موقع خروج از
 خانه چیزی از نفایس خود را همراه برند آنها را مجبور کردند بدون چادر
 و برهنه بوسیله نردبان به پشت بام خانه رفته فرار کنند. همسر ظهیرالدوله
 پس از این ماجرا این قطعه را سروده بود .

۱- معروف است پس از انقلاب اکتبر روسیه ، نخستین خانه ای كه در
 ادسا به توتوپ بسته شد و غارت شد، خانه محمدعلی شاه مغلوع بود و این خبر
 در اخبار رویتر هم یاد شده بود.

(مجله اخوت. کرمانشاه، خرداد ۱۳۰۸ ش)

برهنه گر شدم بر بام خانه
ندارم شکوه ای از این زمانه
که گردد آفتاب از چرخ گردون
برهنه روز و شب در کوه و هامون

* * *

بجز زلف این جنس نابینا و ناتوانی از کج در
می افند ترا کجا می بیند پس در میان بالا زن خود را افتادی
مستاده که بر کمر و آویزون تو افتاده است
سینه باله زن این بهار را در میان
کود خفته لغت ترا افتاد جلالت
چنین است که بر این کلام به این هم می گویند

این خطها مدام که بصرا نوشته اند
 یاران رفته با قلم پا نوشته اند
 و این سنگ قبرها همه سریت نامهاست
 کو آخرت به مردم دنیا نوشته اند

مخالفتان و مشروطه طلبیان بود. مرکز مقاومت از تهران به شهرستانها منتقل شد، از تبریز، و آصفهان، و گیلان سه نقطه بزرگ انگاه برای مشروطه - خواهان پدید آمد. در آذربایجان، رحیم خان با مشروطه خواهان جنگهای خونین کرد. او با پانصد سوار تبریز را گشود. کار به جنگهای خیابانی کشید و در همین جنگها بود که دو تن سربازان فداکار مشروطیت، ستار خان (سردار

۱- مرحوم ملک الشعراء بهار، مستزاد معروف خود را در همین روزها

گفته بود:

با شه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست	کار ایران با خداست
مذهب شاهنشاهی ایران ز مذهبها جداست	کار ایران با خداست
شاه مست و میر مست و شیخ مست و شیخ مست	مملکت رفته ز دست
زمین سه مستان بهر سو رفته و غوغا بهاست	کار ایران با خداست
هر دم از دریای استبداد آید بفرساز	موجهای جانگداز
زمین تلاطم کشتی ملت بگرداب بسلامت	کار ایران با خداست

ملی) و باقر خان (سالار ملی) درخشیدند و کار ستار خان به آنجا رسید که شاه برای سرستارخان سه هزار روبل جایزه تعیین کرده بود. سواران رحیم خان در اکتبر ۱۹۰۸ (شوال ۱۳۲۶) از تبریز رانده شدند و چندی بعد کلیه املک شاه و خانواده او در آذربایجان مصادره شد، امادر همین اوان بود که خبر ورود قشون روس به سرحد آذربایجان در طهران منتشر گردید^۲ و قشون روس در ۳ ماهه به تبریز وارد شد و کارچندان تنگ شد که آزادیخواهان ناچار به شهرستانها (رشت و اصفهان) تلگراف کردند تا اهالی، راه مسالمت پیش گرفته مخاصمت را ترك و با شاه از در آشتی در آیند.^۳

امادر اصفهان به این تلگراف توجه نشد و معلوم شد که آزادی - خواهان تحت فشار قرار گرفته اند، ازینجهت خوانین بختیاری در اصفهان قرار مقاومت گذاشتند. کیفیت وقایع تبریز درین سالها چنین است: از طرف محمد علی شاه، عین الدوله و محمد ولی خان سپهدار با قشون آراسته برای سرکوبی آذربایجان فرستاده شد، این قشون در بلندی های باغ صاحب - دیوان مشرف بشهر تبریز موضع گرفتند.

این قشون سه ماه بهمین منوال بود و هیچ اقدامی تمرکز نیافت، اول ماه محرم، فرمان عین الدوله صادر شد، اطراف شهر تبریز در محاصره درآمد و راه خواربار شهر مسدود گردید. اهالی تبریز در قحطی و گرسنگی

۱- انقلاب مشروطیت ایران، ص ۴۹

۲- تبریزیان بعنوان «پدر نامهربان» تلگرافی به محمد علی شاه نمودند

که شاه به گریه افتاده بود. (تقی زاده)

۳- کتاب آبی ج ۲ ص ۱۸ و ۵۰

تحمل نمودند ولی تسلیم نشدند. ۱.

در روز هشتم محرم در تبریز و تهران شایع شد قشون روس بعنوان این که تبعه اوست بگریبان گرسنگی و تلف خواهند شد وارد تبریز میشوند و شایع شد آقای تقی زاده در تلگراف خانه، بامحمد علیشاه وارد مذاکره شدند که اهالی آذربایجان به سر سختی و دشواری حاضرند تن در دهند ولی راضی نیستند قشون اجنبی بشهرشان داخل شود، شاه این را تصدیق نمود و اظهار بی اطلاعی و تأسف کرد که چنین درخواستی از دولت روس نشده بوده، عین الدوله که تا این لحظه بهیچ وجه اقدام حمله قشون را بشهر تبریز نمی نمود، روزنهم عاشورا با ولی خان سپهدار روی تپه های بساغ صاحب دیوان آمده، سرکرده های قشونی را احضار و نقشه حمله بشهر تنظیم یافت که در صبح عاشورا توپخانه مشغول عملیات شود. پیاده نظام از طرف

۱- در جریان همین محاصره بود که مردم از ناچاری به خوردن گیاه و برگ درختان پرداختند. مرحوم تقی زاده می نویسد: در همسایگی ماتا جری مشروطه طلب بود، يك روز گفت در کوچه خودمان دادم شخص فقیری نشسته بود و یونجه می خورد. از وی پرسیدم داداش چه میکنی؟ گفت: حاجی آقا، یونجه می خوریم و اگر یونجه تمام شد برگ درخت می خوریم و دما را از روزگار محمد علی شاه در می آوریم (از خطابه تقی زاده در باشگاه مهرگان).

باز در همین محاصرهای تبریز بوده است که «با سکرویل» يك معلم امریکائی مقیم تبریز نیز به همراه آزادیخواهان وارد جنگ و کشته شد. او میخواست به کمک گروه نجات محاصره را بشکند و در صبح گاه ۱۹ آوریل ۱۹۰۹ م (ربیع الثانی ۱۳۲۷) کشته شد. مرحوم شفیق که همراه این جوان و مترجم او بوده گوید: وقتی با سکرویل تیر خورد، از سنگر به فارسی به من خطاب کرد و فریاد زد: میرزا حاجی آقا رضا زاده، من تیر خوردم «این را گفت و خاموش شده به دروازه ستارخان، تفنگ این جوان را برای مادرش به امریکا فرستاد.

شمال شهر به شش کلان و بکوچه و محلات شهر حمله ور، سوار نظام و سواران سنجابی قسمت جنوب شهر را در نظر گرفته کوچه باغات و میدان صاحب الامر را منصرف شدند.

صبح عاشور است. مطابق نقشه قبلی قشون بحال آماده باش در آمده، عین الدوله و سپهدار از باغ خارج شدند، سپهدار سوار در شکه شد و بجای نامعلوم رفت^۱، عین الدوله بمحل قشون وارد شد و پس از بازرسی امر داد قالیچه انداختند. گفتند نماز عاشورا لازم است بخوانند تا بعد دستور یورش دهند، نماز عاشورا که نیم ساعت وقت لازم داشت پنج ساعت بطول انجامید، مقارن ظهر به عین الدوله خبر ورود قشون روس داده شد و نماز عین الدوله هم باتمام رسید، و به عین الدوله امر برخصی قشون داده شد، قشون بمحل های خود رفتند.^۲

۱- ظاهر آ بعد از همین جریان به فکر همکاری با ملیون افتاده به تتکان بازگشت. این سپهسالار، آنقدر در ابتدا با مشروطه بدود که وقتی نمایندگان مردم تبریز برای مذاکره پیش عین الدوله آمدند، او از جای خود بلند نشده دست هارا به جیب شلوار گذاشته از اطاق بیرون رفت و گفت: جایکه صحبت از مشروطه شود، من حاضر نیستم که در آنجا بنشینم. (قیام آذربایجان و ستارخان ص ۱۸۱) اما در همان روزهای کباره از عین الدوله جدا شد و به تتکان رفت و لشکری آراست و به جنگ محمدعلیشاه آمد و پیروز شد و به ریاست وزراء هم رسید. او از کسانی است که به «نسیم شمال» کمک بسیار نموده و همیشه او را در پناه خود گرفته بوده است.

سپهسالار (جد خاندان خلعت بری) در پایان عمر، به علت قرض فراوانی که به بار آورده بود، بی پول شده بود. وقتی پولی برای انعام پستچی نتوانست بدهد، از خشم به داخل باغ خود رفت، و با طپانچه خود را گشت (محرم ۱۳۴۵) ۲۷ تیر ۱۳۰۵ ش. ۱۹ ژوئیه ۱۹۲۶ م) و درین وقت او ۸۱ سال داشت (از رجال ایران بامداد ج ۳ ص ۲۴).

۲- یکصد و پنجاه سال سلطنت، ص ۱۳۰ مکاتبات میان تقی زاده و عین الدوله به کوششی ابرج افشار در مجله یقما (سال ۲۷ ص ۲۶۳) بیعت چاپ شده است.

درینجا بازگو کردن بعضی از وقایع لازم است.

اوضاع اصفهان

از طرف محمد علیشاه، اقبال الدوله کاشی به

حکومت اصفهان منصوب شد. حاج آقا نورا

وسید حسن مدرس و جمعی دیگر از آزادیخواهان انجمن سری تشکیل داده

خود را برای مبارزه با استبداد آماده مینمودند، در شعبان ۱۳۲۶ (۱۹۰۸)

سردار اسعد (حاج علی قلی خان) که از اروپا آمده بود با حاج آقا

۱- درینجا باید گفته شود که مرحوم معاضد السلطنه پیرنادر تهریک و تشویق سردار اسعد به آمدن به ایران و کمک به مجاهدین بسیار مؤثر بوده است. معاضد السلطنه در کودتای محمد علی شاه جزء گارد محافظ مجاهدان در مجلس بود پس از سقوط مجلس به اروپا فرار کرد و در آنجا سردار اسعد را به آمدن ایران تشویق کرد.

مرحوم قزوینی در نيات معاصرین ضمن شرح حال سردار اسعد می نویسد: «تولید سردار اسعد در سال هزار و دویست و هفتاد و چهار قمری بوده است و وفاتش در هفتم محرم سنه هزار و سیصد و سی و شش، در سن شصت و دو سالگی اتفاق افتاده. سردار اسعد مرحوم از سه چهار سال قبل از فوت خود از قوه بصر محروم و در اواخر عمر منفلوج شده بود و از خانه بیرون نمی آمد. من آن مرحوم را خوب میشناختم و در تمام مدت اقامت او در هارین، هفته ای دوسه مرتبه او را می دیدم و غالباً موضوع صحبت ما از تاریخ بود زیرا که او بتاريخ بسیار علاقه داشت و بعداً دیدم که در تاریخ ایل بختیاری به امر و به تشویق او، مرحوم میرزا عبدالحسین خان ملک المورخین نوادۀ مرحوم لسان الملك سپهر، کتاب نسبتاً مبسوطی جمع کرده که در طهران بطبع رسیده است. به علاوه بتشویق و دستور او کتابهای بسیاری از زبانهای خارجه بفارسی ترجمه شده، مثل سفرنامه شرلی و تاوورنی و مجلدات کتب آبی انگلیسی راجع بایران. بدستور او عده ای از جوانان بختیاری برای تحصیل بخارجه روانه شده اند.

نورالله ملاقات کرد و قرارها گذاشته شد، و چون در همین اوان مصمصام السلطنه از حکومت بختیاری معزول و سردار ظفر بجایش منصوب

بقیه پاورقی از صفحه قبل

مرحوم سردار اسعد مظفر اخلاق حسنه بود که برای رؤسا و زعمای قوم لازم است یکی از روزها که من (قزوینی) در منزل آن مرحوم در پاریس بودم و مرحوم معاهد السلطنه (میرزا ابوالحسنخان پیرنیا از وکلای دوره اول مجلس شورای ملی) در اواخر استبداد صغیر پاریس آمده بود که او را تشویق و تحریک بر رفتن ایران و تهیه مقدمات حمله به تهران نماید، نیز در آنجا بود و باهم در این مقوله صحبت های مفصل میکردند و گویا مرحوم سردار اسعد آن حرارتی را که باید و شاید برای این عزیمت و رها کردن بهترین زندگی راحتی که در پاریس داشت و رفتن در پی مقصودی که عاقبتش معلوم نبود چه خواهد شد از خود نشان نمی داد. يك مرتبه دیدم که مرحوم دکتر لطیف گیلانی (یکی از شاگرد های طب بود و با اغلب اعیان ایرانی که در پاریس عبور میکردند مراد داشت چون مردی بسیار سلیم النفس و راست کردار و راست گفتار بود و قیافه بسیار زیست ولی بسیار جذاب و مطبوع داشت همه او را دوست می داشتند و مرحوم سردار اسعد نیز باو محبت می ورزید) که در آن مجلس حضور داشت بفته آثار نهایت غضب در صورتش پیدا شد و با چشم های سرخ و رگ های گردن متنفخ و کف پردهان رو به سردار اسعد مرحوم کرد و گفت تو چطور راضی میشوی که اینجا در پاریس مشغول گردش و تفریح باشی و محمد علی میرزا (با چند دشنام رکیک در حق او) ایرانیان را در تهران شکم پاره کند و طناب بیندازد و مردم را توی چاه زنده زنده دفن کند؟ هیچ خجالت نمی کشی؟ هیچ عاطفه نداری؟ و بسیاری از عبارات دیگر از همین قبیل که اکنون بخاطر من نمانده است، و همه را با لفظه تو خطاب میکرد نه بلفظه شما.

من در جای خود خشک شدم و فوق العاده از این نوع مخاطبه شرم زده و مضطرب گشتم و نیز برای دکتر لطیف بسیار مشوش شدم و منتظر بودم که مرحوم سردار اسعد یکی از آن همه اقارب و خویشاوندان متعدد بختیاری او که همه نشسته یا ایستاده حضور داشتند با و صدمه ای بزنند، ولی با نهایت تعجب دیدم که مرحوم سردار اسعد تمام این سخنها را شنید و اصلاً و ابداً آثار غضب یا حتی ادنی تأثر و تغییر حالتی در چهره اش بوجه من الوجوه مطلقاً و اصلاً ظاهر نشد و همچنان بقیمه در پاورقی صفحه بعد

شد، صمصام نیز آمادگی خود را برای همکاری اعلام داشت. ضرغام - السلطنه نیز - به اشاره سیداحمد نوربخش دهکردی مراد و مرشلش - به این همکاری آماده گردید. در همین اوقات خبر رسید که محمد ولی خان سپهسالار تکابنی نیز در رشت اردوی مفصلی از مجاهدین گیلان و تنکابن تشکیل داده و آماده حمله به تهران است. این خبرها موجب دلگرمی خوانین شد و قشون ضرغام السلطنه از باغ ابریشم وارد دستگرد خیار، يك فرسخی اصفهان شدند.

مجاهدین شهر به رهبری حاج آقا نورا، در شب هشتم ذیحجه مسجدشاه را اشغال کردند، روز نهم ذیحجه مجاهدین بختیاری به سرکردگی ضرغام السلطنه ازهل چویی گلشته وارد مسجد شدند، از طرف سربازان دولتی به مسجدشاه تیراندازی شد.

پاورقی از صفحه قبل

در نهایت آرامی و سکون و تملك نفس باقیافه نجیب خود، روی صندلی نشسته، اندکی چشمهای خود را بطرف پائین انداخت - کأن لم یکن شیئا مذکور - و همچنین تمام خویشاوندان او به متابعت او.

من آنوقت دانستم که آنچه مآشئیده و خواننده بودیم که یکی از شرایط اساسی ریاست واقعی و سیادت حقیقی حلم و تحمل و بردباری است معنی آن چیست و حکایاتی از این قبیلها که در خصوص حلم احنف بن قیس تمیمی و امثال او در کتب تواریخ و ادبیات خوانده بودیم بکلی راست و درست بوده است نه افسانه ساختگی.

رحمة الله علیه رحمة واسعة. (پایان یادداشت قزوینی)

گويا در هنگام مرگ (۷ محرم ۱۳۳۶ ق اول مهر، میزان) به سردار اسعد گفته بودند: میل داریم جسد شما را در محوطه بهارستان دفن کنیم سردار گفته بود: هرگز! مجلس که قبرستان نیست! منهم مثل بقیه مردم، مرا ببرید در اصفهان (تخت پولاد) دفن کنید.

(روایت پژمان بختیاری)

ضرغام السلطنه سخت عصبانی شد و با کسب اجازه از علما جنگ را آغاز کرد و دوازده نفر از برادران و خانزادگان بختیاری را بتعداد دوازده امام انتخاب و دستور شروع جنگ را صادر نمود.

از جمله پسرش ابوالقاسم خان بود که در این جنگ و فتح اصفهان رشادت‌هایی کرد که هنوز هم در خاطره اهالی اصفهان باقی مانده است ، بختیاریان تمام نقاط اطراف میدان شاه اصفهان را از تصرف سربازان ملایری و جلالی خارج و مجدداً شروع به تیراندازی نمودند . همین موقع بود که ابوالقاسم خان پیشانی یکنفر توپچی را هدف گلوله قرار داد بطوری که از بالای عالی قاپو بزیرافتاد و توپچی دوم را هم که بجای او قرار گرفت باز ازها درآورد و بلافاصله صدای توپ بکلی قطع شد، و تاظهر نیز بیشتر طول نکشید که اغلب نقاط حساس شهر و ادارات دولتی بدست همین چند نفر سواران بختیاری افتاد و شب آنروز هم اقبال الدوله و همراهان اجباراً بکنسولگری پناهنده شدند ، و روز بعد نیز اصفهان بطور کلی بتصرف ضرغام السلطنه درآمد .

(اقبال الدوله بالباس زنانه به کنسولگری رفته بود) .

پس از آنکه شهر اصفهان اشغال شد و آب‌ها از آسیابها افتاد، روز دوازدهم ذیحجه، مصمص السلطنه با پانصد نفر سوار بختیاری بدون معارض و هیچگونه زحمتی وارد اصفهان گردید. در همین موقع حاجی علیقلیخان سردار اسعد باتفاق مرتضی قلیخان پسر مصمص السلطنه که با عزمی راسخ در امر مشروطیت از اروپا وارد شده و در خوزستان با شیخ خزعل نیز ملاقات کرده بود از راه بختیاری با عده‌ای سوار تازه نفس با اصفهان

ورود نمود .

سردار اسعد چون اوضاع را مناسب یافت از همان ساعت بفرست حرکت بطهران افتاد و مصمص السلطنه برادر خود را بمنظور مراقبت از عملیات احتمالی ضرغام السلطنه به مانند در اصفهان و حکومت در آنجا وادار نمود و زبده سواران بختیاری را در اختیار گرفت و در غره جمادی الاول سال ۱۳۲۷ ق. / مه ۱۹۰۹ م. بطرف طهران حرکت کرد .

قوای دولتی یعنی مستبدین هم عده ای در آذربایجان و عده ای در رشت و گیلان با مشروطه طلبان مشغول نبرد بودند . عده ای هم که آمیخته با سواران بختیاری بودند بسرکردگی سردار معتضد با تعدادی توپ با اتفاق امیر مخم و سردار جنگ و سردار ظفر و سردار اشجع بسمت قم و کاشان برای جلوگیری از نیروی مشروطه در حرکت بودند و مأموریت هم داشتند که مصمص السلطنه و ضرغام السلطنه را گرفته مغلولاً بطهران با خود ببرند ، شاعر قمری تندی درین باره گفته بود :

سردار ز ری آمده ضرغام بگیرد

مأمور ز شه گشته که مصمص بگیرد

ما داس ندیدیم که مصمص ببرد

روبه نشدید که ضرغام بگیرد

قوای بختیاری به سرکردگی سردار اسعد و هموزادگان منجمله عزیزافه خان پسر رضا قلیخان ایلگی و محمد جوادخان منتظم الدوله پسر اسفندیار خان و محمد تقی خان ضیاء السلطان پسر خودش و چند نفر

دیگراز رؤسای بختیاری مانند حاجی ابرالفتح احمد خسروی- بطرف طهران رهسپار شدند و در بین راه تا نزدیکی طهران نیز بهمانعی برخورد نکردند زیرا قوای دولتی را که به سرکردگی سردار معتضد بطرف قم در حرکت بودند و همچنین سواران امیر مخم هم که بکاشان رسیده بودند علل و جهات خاصی - از آنجمله که باور کرده بودند قوای سردار اسعد به اصفهان مراجعت میکنند - آنها نیز بسرعت بطرف طهران عقب نشینی نمودند.

قبلانیز یوسف خان امیر مجاهد که با برادرش سردار اسعد از اروپا وارد شده بود از طریق اراك و قم مأموریت یافته بود که پیغام سردار اسعد را به سردار ظفر و امیر مخم و سایر خوانین بختیاری که در خدمت محمد علی شاه بودند برساند که چون مشروطیت حتمی است حتی الامکان از برخورد با قوای بختیاری که از اصفهان پیش می آیند خودداری نمایند و از هر گونه تصادمی اجتناب ورزند. این بود که قوای بختیاری تا نزدیکیهای تهران بامانعی برخورد نکرد و حتی سردار ظفر و سردار اشجع هم که جزو قوای دولتی اعزامی از مرکز بودند از بین راه بطرف اصفهان و بختیاری رهسپار شدند.^۱

اوضاع گیلان

در همین حال اردوی محمد ولی خان تنکابنی نیز از رشت به تهران حرکت کرد و محمد علی شاه ، پس از آنکه از حرکت او خبردار شد ، تلگرافی

بدین شرح به سپهدار مخابره نمود :

محمدولی، محض فوق نمک بحرانی توبه
دولت، ترا از شونات دولتی خارج، و املاک ترا
خالصه نمودیم .

از باغشاه، محمدعلیشاه،

محمد ولی خان هم در جواب چنین
تلگراف کرد :

«باغشاه، الحمدلله که ازین ننگ خارج شدم،
و در املاک من هم هیچ کس قدرت دخالت نخواهد
داشت»^۱ . محمد ولی

سپهدار یکی دومورد خواسته بودستی نشان دهد،^۲ ولی ظاهراً
همراهان قفقازی و مشاوران او مانع شده بودند ، بدینجهت سپاهیان او از
قزوین گذشته به طرف طهران راه افتادند .

قوای سردار اسعد بسرعت پیش می آمد و پس از تصرف قم بحرکت
خود ادامه داد و تا حوالی تهران هم باهیچگونه مقاومتی روبرو نشد. متأسفانه
موقعی که سواران سپهدار تنکابنی در جنوب غربی تهران با سواران
بختیاری برخورد نمودند چون علائم ممیزه ای در میان نبود پیش قراولان
قوای سپهدار تنکابنی بسرکردگی یفرم خان ارمنی در قاسم آباد با سواران
بختیاری مواجه شدند و غافل از اینکه این سواران مربوط بقوای سردار
اسعد است شروع به تیر اندازی نموده و جنگ سختی بین آنها روی داد
که در نتیجه عزیزالله خان ایلبگی- که سرکردگی آن عده از سواران بختیاری را
داشت با چندتن دیگر از خوانین و رؤسای بختیاری مانند اسدخان بختیاروند
و نصرالله خان و غیره شهید شدند و موقعی به این اشتباه پی برده شد که
دیگر کار از کار گذشته بود .

۱- مشروطه ایران و جنبش وطن پرستان اصفهان و بختیاری ص ۵۴

۲- کتاب آبی ص ۱۷۸

تحصن شاه

پس از این واقعه و اظهار تأسف از این پیش آمد،
قوای سپهدار تنکابنی و سردار اسعد بختیاری در
قره تپه بهم ملحق شدند و متفقاً از سمت شمالغرب
از طریق رباط کریم کن بقریه طرشت و سپس از دروازه بهجت آباد
(کالج فعلی) بطهران وارد شدند و پس از زد و خوردهای زیاد و تلفات سنگین
موفق بتصرف و تسخیر کامل تهران گردیدند و در نتیجه در روز بیست و
چهارم جمادی الاخر سال ۱۳۲۷ هجری قمری یکسره به مجلس شورای ملی
در بهارستان ورود نمودند و بفاصله سه روز نیز ضرغام السلطنه که در بین
راه خبر شهید شدن عزیز الله خان برادرش را شنیده بود با قوای خود بمجله وارد
تهران شد. در این موقع چون محمدعلی شاه ورود ضرغام السلطنه را هم با
عدهای سواران بختیاری به تهران شنید ناچار شد در بیست و هفتم جمادی -
الاخر یعنی روز ورود ضرغام السلطنه به تهران، بسفارت روس در زرگنده
متحصن شود.

در هر حال به محض تحصن شاه لیاخوف فرمانده قزاقها با اتفاق
چرچیل انگلیسی و یک افسر روسی به بهارستان آمده شمشیر خود را باز کرد
و سردار اسعد تحویل داد و تسلیم شد. ولی همین لیاخوف که مجلس را
بتوپ بسته بود از طرف سردار اسعد و سپهسالار تنکابنی دومرتبه فرمانده
قزاقها شد و امنیت شهر هم باو محول گردید. پس از آن باتشکیل شورای
عالی از علما و شاهزادگان و اعیان و تجار، احمد میرزای ولیعهد را که ۱۳
سال بیشتر نداشت بسلطنت ایران برگزیدند (جمعه ۲۷ ج ۲ ر ۱۳۲۲۷ /
۱۶ ژوئن ۱۹۰۹ م).

جهان را نمائند بی کدخدای
یکی چون رود دیگر آید بجای



احمدشاه قاجار. (ص ۱۶۴)

عضد الملك را که پیر خاندان قاجاریه بود به نیابت سلطنت انتخاب کردند و سپس برای استرداد جواهرات سلطنتی و اموال دولتی با محمد علی شاه و مقامات روس و انگلیس وارد مذاکره و اقدام شدند. مصمص السلطنه هم در همین موقع بطهران دعوت شد و سردار اشجع در اصفهان جای او را گرفت.

گفته اند که مقام نیابت سلطنت را به حاجی علی قلی خان سردار اسعد پیشنهاد کردند و او از قبول آن خودداری کرد و در جواب کسائیکه علت عدم قبول این مقام را جویا شده بودند گفته بوده است: من چون دارای برادران و عمو زادگانی هستم که همطراز من میباشند و مسلماً این مقام موجب میشود که در خانواده ام اختلاف و اختلاطی بوجود آید اینست که از این مقام، حتی مقام بالاتر هم، صرف نظر مینمایم.^۱

اینرا هم همه میدانند که درین روزها کار در دست مهتدار و سردار اسعد بود:

خليفة في قفص بين وصيف و بغاء

يقول ما قال كما يقول البغاء^۲

باید گفته شود که در هنگام خلع محمد علی شاه، طی ملاقاتی که نمایندگان روس و انگلیس از و نمودند، اظهار نمود که ولیعهد می تواند به تخت جلوس نماید ولی به او اجازه داده شود که چند وقتی با مادر خود بسفر برود، و اگر این ترتیب امکان پذیر نیست، برادر کوچکتر او را

۱- تاریخ بختیاری، اوژن، ص ۲۱۷

۲- خلیفه در قفس میان وصیف و بغاء و غلامان ترك خود، درمانده است و آنچه را آنها میگویند بازگویی کند چنانکه طوطی سخن می گوید.

شاه نمایند^۱، اعلیحضرت شاه از نمایندگان دولتی خواهش نمود که به رؤسای ملتیان بگویند که شاه از پذیرفتن هیئتی که مایل به ملاقات او هستند معذور است.^۲ در تلگراف دیگر نماینده انگلیس تشریح شده است که محمد علیشاه به میل خود از سلطنت خلع شده.^۳

بعد از این جریان، و بر اثر سکونت قشون روس

در تبریز، سرداران ملی دلیر شده و ستار خان

اوضاع تبریز و فارس

حکومت خود را اعلان کرده و فدائیان او بنام

پلیس، و جوهانی از اهالی گرفتند.^۴

در فارس نیز با اینکه قرار بود ظل السلطان حاکم شود امامجاهدان

از تأیید او خودداری کردند.

درین وقت کابینه‌ای نیز تشکیل شد که هرچند ریاست وزراوند داشت

ولی ظاهر آنست که مشیر الدوله آنرا رهبری میکرد ولی يك کمیته ۲۵

نفری از مشروطه طلبان بر آن نظارت داشت، در واقع يك نوع حکومت

کنسوانسیون برای چند روزی درین مملکت حکم روائی کرده است. گویند

سپهسالار در یادداشت‌های خود نوشته است که و بختیاربها دلشان سلطنت

عشایری می‌خواست .. در سه دفعه هم به من گفتند آخر الدوای این کار

اینست که قسمت جنوب را به ما بختیاری بدهید.

۱- مادر احمدشاه و حتی خود محمدعلی شاه مایل نبودند که احمد میرزا

از آنها جدا شود. اما در مجلس «رای بر سلطنت احمد شاه گرفته شد، روز بعد

پیرمخان ارمنی با مجاهدین سلطنت آباد رفتند، درحالی که ملکه جهان مادر

احمدشاه و اهالی اندرون ناله‌هایشان بلند بود و راضی نبودند احمدشاه را به آنان

بدهند.» (یکمصد و پنجاه سال سلطنت، ص ۱۳۳).

۲- کتاب آبی ص ۱۵۸

۳- ایضاً ص ۱۵۹

۴- کتاب آبی ص ۱۶۴

۵- تاریخ بختیاری ص ۲۲۰



حاج شیخ فضل الله نوری مجتهد بالای دار (ص ۱۷۰)

وزیر داخله سردار اسعد، وزیر خارجه ناصر الملك، وزیر جنگ سپهدار تنکابنی، وزیر مالیه مستوفی الممالک، وزیر عدلیه فرمانفرما^۱، وزیر پست و تلگراف سردار منصور (فتح الله خان اکبر، سپهدار اعظم بعد)، وزیر علوم و اوقاف صنیع الدوله.

سروز بعد از پیروزی مجاهدان، جمعی از مخالفان مشروطه به اعدام محکوم شدند که عبارت بودند از مفاخر الملك، صنیع حضرت، میرهاشم، شیخ فضل الله، نوری و آجودان باشی. نماینده انگلیس در گزارشی که به سرادوردگری داده است مینویسد: «شیخ فضل الله برای مملکت خود خطر بزرگی بود، خوب شد که ایران او را از میان برداشت»^۲. ظاهر اینست که آقا شیخ فضل الله در اول تعهدی نیز کرده بود که با مشروطه سازگاری کند و بر اساس این تعهد آقاسید محمد طباطبائی از ایشان حمایت کرده بود بدین شرح: «من متعهد می شوم اگر جناب حاج شیخ فضل الله برخلاف معاهده ای که کرده است رفتار نماید خود بشخصه او را از تهران بیرون کنم. ملا محمد آملی و حاج میرزا لطف الله هم باید بروند، ۹ جمادی الاولی سنه ۱۳۲۵^۳ - محمد بن صادق الحسینی الطباطبائی»، صورت تعهد شیخ فضل الله از این قرار است: «... حرکتی که مخالف وضد مجلس مقدس شورای ملی هست نکند. انجمن منعقد نکند. چادر برپا نکند. همه جا موافق مجلس باشد. (محمد بن صادق الحسینی الطباطبائی)».

۱- در سالنامه دنیا سال ۱۶ ص ۱۵۵، ولی در تاریخ بختیاری این مقام در عهده خود مشیر الدوله پادشده است.

۲- کتاب آبی ص ۲۹۶

۳- ژوئن ۱۹۰۷ م

اما بر طبق آنچه صوراسرافیل نوشته برای برگرداندن شیخ، مبالغی خرج شده: «نقد بتوسط مختارالدوله ۵ هزار تومان، سند قرض ببانک روس ۲۸ هزار تومان، حواله ببانک روس در چهار قسط که فقط قسط اولش را پرداخته اند ۱۲ هزار تومان، جمع ۴۵ هزار تومان»^۱ و با این مقدمات بود که شیخ به به بقمه حضرت عبدالعظیم پناه برده بست نشسته بود.

به قول خویش و بیگانه، شیخ فضل الله روحانی با سواد و معتقد و مؤمن بود، و به قول هدایت و مقام علمی اش بالاتر از سیدین مسند نشین بود طلاب و بیشتر اهل منبر دور او را داشتند^۲ اما او از مردم جدا افتاد و با مشروطیت و مشروطه خواهان مخالفت کرد، هنگامی که حرکت سپاهیان مجاهد به تهران معلوم و وضع مخالفان مشروطه مبهم شده بود، امام مردوخ کردستانی که درین قضایا در خانه شیخ فضل الله بوده در همانجا منزل داشته مینویسد:

«... بعد از وقایع به حاج شیخ (فضل الله) گفتم که قطعاً پیشرفت بامیلیون خواهد بود، بهتر اینست یا بامیلیون بسازید، و یا خود را بمأمنی برسانید که از رعد و برق آشوب محفوظ بمانید. شیخ در جواب گفت من هم تصدیق دارم که پیشرفت بامیلیون خواهد بود ولی در ابتدای من هم طرفدار مشروطیت بودم. بعد ملتفت شدم که این نغمه نغمه بیگانه است و هیچ مربوط با شما نیست. فوراً عقیده دیانتی مرا باز داشته از رفقا گسیختم و در منزل خود متروی شدم. دولتیان مرا بحال خود نگذاشتند و اطراف مرا گرفتند.»

۱- صوراسرافیل شماره ۵ سال اول.

۲- خاطرات و خطرات ص ۱۵۵

خواهی نخواهی مرابه‌زاویه حضرت عبدالعظیم بردند، و مرا آلوده کردند
 تامیرزا مصطفای بیچاره را در آنجا کشتند، که دیگر میان من با مشروطه
 طلبان خونین شد و یکی مرا طرفدار شاه معرفی کردند. در باطن هم چون
 اساس مشروطیت را از منبع غیر اسلامی میدانستم، عقیدتاً بی‌میل نبودم
 که شاه پیش‌ببرد. تا کار باینجا کشید که دیگر سازش من با ملیون دشوار
 شده، نه آنها مرا می‌پذیرند و نه من شایسته است‌روزی طرفدار مشروطه باشم
 و روزی طرفدار استبداد پس‌میماندم شق دوم که خود رابه‌مأمنی برسانم.
 هرچه فکر می‌کنم اینهم برای من میسر نیست. زیرا اگر بخارج بخواهم
 بروم، مخالفین قطعاً در بین راه در صد داتلاف من خواهند برآمد چنانکه در شهر
 هم همین عزم را کردند و مرا مجروح نمودند منتهی مدتی باختر رسیده بود، و
 اگر هم بخواهم که در یکی از سفارتخانه‌ها متحصن شوم، با سفارت عثمانی
 مذاکره کرده‌ام شارژ دافر صریحاً رد کرده است و مرا نمی‌پذیرد. در سفارتخانه
 فرنگ هم برای عالم‌اسلامیت ننگ میدانم که در تاریخ کفر و اسلام بنویسند
 یکنفر از علمای اسلام پس از هفتاد سال خدمت به عالم اسلامیت از ترس
 مرگ پناهنده به سفارتخانه فرنگ شد. برای من مرگ از این تحصن خوشتر
 است.

گفتم: چه عیب دارد تشریف بیاورید برویم کردستان تا ببینیم
 عاقبت کار بکجا میکشد؟

گفت: این فکر را هم بی‌نتیجه میدانم، زیرا: اگر دولت پیش‌ببرد
 برای من توقف تهران بهتر است؛ اگر ملیون پیش‌ببرند، در هر جای



ایران باشم توسط حکومت محل به اسوه وجوه مرا میخوانند .
 گفتم: کردستان سرحد است، اگر فرضاً مانعوانستیم شمارا در آنجا
 حفظ کنیم ، از آنجا آسان میتوانید بخاک خارج مهاجرت نمایید .
 گفتم: بنیه و بضاعت مهاجرت بخارج را هم ندارم . آخرین راه که
 بنظرم آمده همین است : «غض العینین، مد الرجلین ، قول الشهادتین ،
 رضینا بقضاء الله ونصبر علی بلاه الله . ۱»

آنته مغلوب می شود

ظاهراً شیخ، در مخالفت با مشروطه خواهان ،
 گول اطرافیان را خورده بود که او را به تأییدات
 خود امیدوار کرده بودند. میگویند وقتی جمعی
 از مریدان حاج شیخ فضل الله نوری محض خیرخواهی به او گفتند: حضرت
 آقای نقدر با مشروطه و آزادیخواهان مخالفت نکن، عاقبت خوشی ندارد.
 آقا که به استبداد متکی و بخود مغرور بود گفت: مؤمن امن چهل هزار صیغه
 عقد و ازدواج در این شهر جاری کرده ام و جوانان آن همه فرزندان من
 هستند ، چطور بامن بدمیشوند ؟ نشان بآن نشانی که وقتی دارش زدند
 حتی فرزندان خودش هم، به تبعیت از مردم تماشاچی، دست میزدند !

شیخ فضل الله البته از ذخیره توجه و اقبال عامه بهره ور بود و مردم
 زیادی به او اعتقاد داشتند ، اما این اعتقاد تا زمانی بود که او از مردم
 فاصله نگرفته و راه خود را از آنان جدا نکرده بود ، در واقع او در حکم

۱- تاریخ مردوخ ج ۲ ص ۲۶۲، ترجمه: چشم را بستن و هادراز کردن،
 و شهادتین را گفتن. به قضای خدائی خشنودیم و بر بالای او صبر می کنیم .

پهلوان معروف اساطیری یونان «آنته» Antee شده بود : آنته فرزند آسمان و هم چنین گایا (خدای زمین) بود و در لیبی زندگانی میکرد . همه مسافرینی که از لیبی می گشتند ناچار بودند که با او کشتی بگیرند و در کشتی شکست می خوردند و او آنها را می کشت و اموال آنها را تصاحب میکرد و با آن - حتی کاسه سر صاحبان اموال - معبد پدر خود را زینت می داد . هیچکس حریف او نبود .

هرکول (قهرمان بزرگ یونان) هنگامی که میخواست از لیبی بگذرد ناچار بود که با او کشتی بگیرد و بیم داشت که شکست بخورد ، هرکول تحقیق کرد و دانست که همه قوه و نیروی آنته بر اثر آنست که هر لحظه که پای خود را بر زمین - مادر خود می گذارد ذخیره و انرژی تازه کسب می کند . او راه چاره ای اندیشید ، هنگام کشتی با آنته ، حریف را از زمین بلند کرد و دیگر بزمین نزد ، یعنی روی هوا نگاهداشت . این دوری از مادر و منبع ذخیره ، برای آنته گران تمام شد . زیرا ذخیره قوت او پایان یافت و هرکول توانست در میان آسمان و زمین او را خفه کند .^۱

شیخ فضل الله نیز از جامعه و طبقات وسیع مردم قوه و توان می گرفت . ناروی که در خدمت آنان بود ، وقتی او را از پایه و ریشه خود که عامه باشد جدا کردند ، دیگر غذا و ذخیره ای برایش نماند و چنان شد که همان مردم در برابر جنازه او دست میزدند^۲ . بوالحکم نامش بدو بوجهل شد ، و عارف هم می گفت :

۱- فرهنگ اساطیر یونان و روم ، ترجمه دکتر احمد بهمنش ، ص ۷۸

۲- و گویا فرزندش هم ابراز خوشحالی کرده بود و حال آنکه شیخ فضل-

الله طرفداران بیشمار داشت و بعضی از بزرگان که در ترحیم او شرکت کرده بودند امید انتقام او را در دل می پروراندند .

به صوفیان خرابات مزده ده امروز

که شیخ شهر حریفان زاعتبار افتاد

...

بهر حال محمدعلی شاه مجبور به مسافرت به روسیه شد در حالیکه

صد هزار تومان حقوق در سال برای وی تعیین شده بود . میگویند هنگام

حرکت او حسین بیک تبریزی فریاد زده بود :

و دیدی بالاخره مشهدی باقر بقال اجازه ناهار خوردن نمی دهد؟ *ترا خدا قاف*

چند خوش گفته بود آن شاعری که گفته بود: *ای ملک با رحمت پارس*

هزار سال بزرگی ، بدان نمی ارزد *عین بیک گفت نه چنان هواجه*

غلامی آید و گوید که: *هواجه! معزولی*

نخستین دولت بعد از قیام را سپهدار تشکیل داد و در ترمیم *در همین بیک*

دوم مشیرالدوله وزیر عدلیه بود، و باز در ترمیم بعدی (کابینه چهارم *میقول*

سپهدار، ربیع الثانی ۱۳۲۸ ق / آوریل ۱۹۱۰ م . مشیرالدوله سمت وزیر *محمد علی*

علوم و اوقاف را داشت *در این بیک*

بعد از پیروزی مجاهدین ، ستارخان و باقر خان *و ستارخان*

به تهران آمدند و ستارخان در پارک اتابک منزل *تا آمد*

کرد و باقرخان در عشرت آباد . *و ستارخان*

از طرف دیگر بلافاصله انتخابات انجام شد و در دوم ذی قعدة *شاه تا آمد*

۱- تاریخ مشروطیت ص ۷۴

۲- ایران در دوره سلطنت قاجار ص ۳۹

تا آمد و در همین روز
خود را تاجدار
و که آنها را

۱۳۲۷) (نوامبر ۱۹۱۰م) مجلس دوم تشکیل گردید. درین مجلس، تقی‌زاده و وثوق‌الدوله دلاوری ستارخان و باقرخان را ستودند و حاج سید نصرالله تقوی از شهدای آزادی تجلیل فراوان کرد و این همان حاج سید نصرالله رئیس دیوان کشور عصر پهلوی است که در همین مجلس، هنگام ورود محمدعلی میرزا در تاریخ پنجشنبه ۴ ذی‌قعدة ۱۳۲۴ گفته بود :

خداوندا تو آگاهی که ما را

چه بوده است از شهنش در تمنا

قوی کن پشت و بازویش زفرزند

دو چشمش روشن از دیدار دل‌بند

مبادا ملك ایران را ز شاهان

بجز زین خاندان هرگز جهان‌بان

در اینجا باید شعر فتوحی قیام‌را به یاد آورد که گفته است :

سیاست چیست ؟ از رنگی به یک رنگ دگر گشتن

«مظفر» سوی مسکو رفتن و «فیروز» برگشتن

مجلس دوم بلافاصله این طرح را تصویب کرد :

« مجلس شورای ملی جانبازیها و فداکاریهای جنابان ستارخان

سردار ملی و باقرخان سالار ملی وسایر غیرتمندان تبریز را نخستین علت

آزادی و خلاصی ملت ایران از قید اسارت و رقیت ارباب ظلم و عدوان

میداند و از مصائب و شدایدی که آن فرزندان غیور وطن و سایر اهالی

غیرتمند آذربایجان برای سعادت ابدی و نیکنامی ایران تحمل کرده‌اند ،

تشکرات صمیمی عموم ملت ایران را تقدیم مینماید .

چنین تجلیلی از سردار اسعد و سپهسالار تنکابنی هم به عمل آمده است

بدین شرح :

«از فداکاریها و مجاهدت‌های غیرتمندانه حضرت محمد و لیخان سپهدار اعظم و رؤسا و افراد مجاهدین که ممد آزادی ایران از قید اسارت و رعیت و ارباب ظلم و عدوان گردید و از مشاق و متاعبی که برای تأمین سعادت استقبال ایران تحمل فرمودند تشکرات صمیمی عموم ملت‌ایران را تقدیم مینماید و تأییدات الهی را در تکمیل اقداماتی که در راه آزادی و آسایش ملت ایران کرده‌اند برای آن وجود محترم از خداوند متعال مسئلت می‌نماید.

رئیس مجلس شورای ملی، محمد صادق مستشارالدوله

ایضاً:

«از فداکاریها و مجاهدات غیرتمندانه حضرت حاج علی قلی خان سردار اسعد و امراء و افراد ایل جلیل بختیاری، که ممد آزادی ایران از قید اسارت و رقیت ارباب ظلم و عدوان گردیده و از مشاق و متاعبی که برای تأمین سعادت استقلال ایران تحمل فرمودند تشکرات صمیمی عموم ملت ایران را تقدیم مینماید و تأییدات الهی را در تکمیل اقداماتی که در راه آزادی و آسایش ملت ایران کرده‌اند برای آن وجود محترم از خداوند متعال مسئلت مینماید.»

رئیس مجلس شورای ملی: محمد صادق مستشارالدوله

ذی قعدة ۱۳۲۷

بندگان گمان می‌کنم این تجلیل از ستارخان دلال اسب و باقرخان نگتراش، ضمن آنکه ظاهر افتخارآمیز داشت، باطن شیطنت باری از

طرف طبقه شاهزادگان و ملاکین بزرگ مجلس در خود پنهان کرده بود زیرا فاتحان حقیقی تهران را تا حدی کنار گذاشته بودند و بختیارها که خودشان اختلاف پیدا کرده بودند دست بدامن تبریزیان زدند .

جریان این بوده است که در سال ۱۳۲۸ قمری (۱۹۱۰ م) پس از استقرار مشروطیت ، بین دولتیان مخصوصاً سردار اسعد با ضرغام السلطنه و سردار محیی بعللی اختلافاتی چند پیش آمده است که شاید یکی از آن علل بیبازی نگرفتن ضرغام السلطنه و سردار محیی در کارها بوده است . روی این اصل ، دو سردار فوق الذکر میخواستند با کمک سایر سرداران موجبات سقوط دولت را فراهم آورند ، لیکن چون ستار خان و باقر خان - دونفر از سرداران بزرگ مشروطیت در آذربایجان میزیسته اند سردار محیی و ضرغام السلطنه به تنهایی قادر بانجام کاری نبوده اند . در این موقع عواملی فراهم آمد که سردار و سالار ملی نیز بتهران بیایند و علل ظاهر و مخفی آمدن آنان بتهران این بود که روزی ستار خان از سردار بهادر خواست که بوسیله سردار اسعد موجبات مسافرت او را بتهران فراهم کند ، سردار بهادر جریان را بسردار اسعد اطلاع داد و سردار اسعد نیز تلگراف زیر را بستان خان مخابره و ایشان را بتهران دعوت نمود :

آقای سردار و آقای سالار! چنانکه از چندی قبل معهود بود جنابعالی بشکرانه فتوحات ملی و زحماتیکه در راه خدمت دولت و مملکت متحمل شده اید بشرف اندوژی خاکهای مهراعتلای اقدس همایونی خلد الله ملکه و سلطانه افتخارات حاصله را تکمیل ، خستگیهای این مدت را تلافی و تدارک نموده و دوستان هم عقیده و هم مسلک خودتان را از ملاقات عزیز خودتان مشعوف و بهره مند بدارید ، بطوریکه از مقام ریاست وزراء و

وزارت جنگ دامت شوکته در چند روز قبل تلگرافاً اظهار شده بمنهم با کمال اشتیاقی منتظر سرعت حرکت و ورود ملاقات شما دوستان عزیز خود هستیم، امیدوارم هر چه زودتر باین آرزو نایل آمده و از شمول مراحم حضور همایونی وجود جنابانعالی را با شایستگی های غیرت و رشادت شاداب و خرم ببینم. وزارت داخله.

سردار و سالار ملی بارسیدن تلگراف مصمم به مسافرت شدند و در ضمن تلگراف دیگری نیز از عضد الملك رسید، لیکن این تلگراف سردار را خشمگین و در مسافرت مردد نمود. سواد آن چنین بوده است:

«جنابان جلالتمآب سردار و سالار ملی، انشاءالله احوال شما خوب است، فی الحقیقه از محاسن خدمات شما در راه دولت و ملت کمال رضایت این جانب و اولیای امور دارند. حضور شما برای رجوع خدماتی فعلاً لزوم پیدا کرده است، البته به وصول این تلگراف به چاهاری عزیمت دار الخلافه خواهند نمود.

علی رضای قاجار، نایب السلطنه.

بعد از تلگراف نایب السلطنه تلگراف دیگری نیز از مستشارالدوله رئیس مجلس رسید و رسیدن تلگرافهای پی در پی و هم چنین اظهار علاقه مخبر السلطنه والی آذربایجان بعزیمت، سرداران را بتردید و داشت لیکن مقدمات دیگری فراهم آمد و تلگرافی نیز از سردار محیی باین شرح رسید: خدمت . . . سردار ملی دام اجلاله، چندینست بخیر و عزم معاودت بهرشت است، خبر تشریف فرمائی جناب مستطایعالی بطهران رسید، با اشتیاق زیارت وجود محترم که منتهی آمال افراد تمندان

ست فسخ عزیمت نمود. منتظر، وعزم رحیم بدل باقامت گردید، خواهشمندم
وز حرکت را تلگرافاً اطلاع بدهند، موجب مزید امتنان خواهد شد،
فدائی وطن، عبدالحسین.

رسیدن این تلگراف سبب شد که سردار و سالار عزم عزیمت بتهران کنند.
در باطن امر، دولتین روس و انگلیس اصرار داشتند که باقر خان و
ستارخان در تبریز نباشند و بطریق مختلف فشار میآوردند که این دو سردار
تبریز را ترک گویند.^۱

۱- وحید. شماره ۲ سال ۳ ص ۳۸ تلگرافات نمایندگان خارجی در این
باب چنین است:

«نمره ۳۳ - راهپورت ۱، نیکلسن به سرادوار گری واصله ۲۸ فوریه از
پترزبورگ ۱۹ فوریه ۱۹۱۰.

«مسیر ایزولسکی اظهار داشت که اخبار واصله از تبریز چندان خوب
نیست، من خواهش نمودم که مفاد آن اخبار را برای من شرح دهید، مشار الیه
در جواب گفتند که ستارخان و باقر خان تولید اغتشاش مینمایند و ابالت مایل و
جاهداست که محدود آنها را محدود نگاهدارد ولی چون پول واستعداد ندارد
انجام این امر از خیز قدرت او بیرون است، ...»

نمره ۳۳- تلگراف سر جرج بارکلی به سرادوار گری، ۱۳ مارس ۱۹۱۰
از تهران.

«با کمال افتخار راهپورت میدهم که یادداشتی بدولت ایران فرستاده‌ام
و تقاضای وزیر مختار روس را که راجع به اخراج ستارخان و باقرخان از تبریز
و خلع اسلحه بیروان آنها بوده، تأیید نمودم.»

نمره ۳۳ تلگراف سر جرج بارکلی به سرادوار گری ۱۳ مارس ۱۹۱۰
از تهران «کنسول دولت فنیحه در این امر تأکید بلیغ می‌نماید که ستارخان و
باقرخان باید از شهر تبریز خارج شوند و تا هنگامیکه این مسئله انجام نشده
امید استقرار نظم و آسایش و صلح نیست.»

«تاریخ تقریباً بی‌رحم‌ترین ارباب انواع است که نه
تنهادر وقت جنگ ، بلکه در ایام صلح هم آرام و بی-
آشوب ، باعراة پیروزی خود بر تودمهای اجساد
می‌راند» (انگلس)

در مجلس ، دوحزب بزرگ اعتدالی و دموکرات جان گرفت ،
تقی‌زاده و نواب و سلیمان میرزا و مساوات دموکرات شدند و میرزا محمد
صادق طباطبائی و دهخدا و دولت آبادی و جمعی دیگر اعتدالی، و برخی نیز
بقول عارف :

گه اعتدال و گاه دموکرات و، من، بهر

جمعیت عضو ، و کار ستبداد می‌کنم
ناصرالملک که بعد از مرگ عضدالملک نایب السلطنه شده بود
جانب اعتدالی‌ها را گرفت و دموکرات‌ها با او درافتادند .
وضع تهران آشفته بود و ترورهای سیاسی شروع شد . چنانکه درنهم
رجب ۱۳۲۸ (۱۹۱۰) سید عبدالله بهبهانی را کشتند و این قتل به دموکرات‌ها
بسته شد، و در برابر علی محمدخان تربیت و سید عبدالرزاق نیز از سران دموکرات
به قتل رسیدند . مستوفی الممالک رئیس الوزراء بی‌طرف بود و کابینه را
از دو جناح ترتیب داده بود و به عنوان اینکه باعث این آشفستگی ، مجاهدین
مسلح بوده‌اند و اداشت تا مجلس شورای ملی خلع سلاح عمومی را تصویب
کرد، و اعلانی بدین مضمون از طرف پیرمخان ارمنی که رئیس نظمیه بود
منتشر شد :

اعلان

چون بتاريخ ۲۶ رجب ۱۳۲۸ قمری از طرف مجلس مقدس ،
مواد ذیل رأی داده شد ، لهذا بحکم هیئت وزرای عظام مواد مقررۃ

مجلس شورا را با اطلاع عموم رسانیده ذیلاً طریقه اجرای آنرا بعموم اهالی طهران و حوالی پیشنهاد مینماید :

۱- اسلحه را باید، بای نحوکان، از اشخاص غیر نظامی و غیر مطیع بدون استثنا خلع نماید،

۲- خلع اسلحه بحکم دولت بتوسط نظمیه و مأمورین نظامی و قوای مرتبه دولت خواهد شد،

۳- هر کس در مقابل این حکم تمرد کند بقوه قهریه گرفتار خواهد شد،

۴- از مجامع و مطبوعات که موجب فساد و هیجان باشند بقوه قهریه

جلوگیری خواهد شد.

چون مقصود از مقررات مجلس و اهتمامات هیئت وزرای عظام، آسایش شهر و جلوگیری از هرگونه اغتشاشات است اهالی شهر نیز این اقدام اولیاء دولت را باید با کمال مسرت استقبال نمایند، لهذا باید عموم اهالی شهر و ساکنین طهران اعم از مجاهدین و سایر ساکنین شهر غیر از طبقات نظام و پلیس ژاندارم و سایر قوای مرتبه دولت باید اسلحه خودشان را بتوسط نظمیه بوزارت جنگ تحویل نموده و از قرار قیمتی که کمیسیون مخصوص نظامی تعیین کرده است قیمت آنرا دریافت دارند،

بالجمله در روز یکشنبه غرة شعبان المعظم سال ۱۳۲۸/ اوت ۱۹۱۰ که روز اجرای حکم بود مجاهدین دربارك اتابك صراحتاً تمرد از حکم دولت را اعلام نمودند و از طرف دولت هم بالصراحه حکم در خلع اسلحه آنها

صادر شد.

در این باره حاجی علی قلی خان سردار اشعد در یادداشت‌های خود چنین نوشته است :

«عصر روز مزبور، قشون دولتی که اغلب بختیاری بودند بریاست و فرماندهی جعفر قلی خان سردار بهادر بعضی از نقاط مختلف دور پارکرا محاصره نمودند، در ساعت پنج بغروب ابتدا از طرف مجاهدین شلیک بقشون دولتی شد، در همین اثناء اطراف پارکرا قشون دولت از پیاده و سوار حصار دادند و در ساعت دو بغروب جنگ شروع گردید. حوالی غروب اینهمه امکته‌ای که مشرف به پارک بود بهید تصرف دولتیان درآمد. در این وقت نایره قنال شعلور گردیده بود و شلیک از دو طرف بلند که مافوق آن متصور نبود. ساعت دو از شب گلشته در ضلع جنوب غربی پارک بانفت آتش زده شد. پس از اینکه در نیم سوز شد بختیاریان بداخل پارک حمله نمودند و در اولین حمله، عمارت وسط که محکمترین سنگر متمرذین بود بتصرف درآمد. مجاهدین در این وقت امان خواستند. باقر خان سالار ملی نزد سردار بهادر آمده امان طلبید و چون معلوم شد که ستارخان سردار ملی تیر خورده است فوراً دکتر برای معالجه ستارخان روانه شد و ساعت چهار از شب گلشته صدای تیر و شلیک بکلی خاموش شد و شهر امن گردید. دو نفر از مجاهدین دستگیر و مابقی در ناریکی شب فرار نموده بودند.»

گوئی دهوت ستارخان، مصداق این شعر بود:

کبوتری که اگر آشیاء نخواهد دید

قضا همی برش تا فتد به چنگلی باز

آخرین مقاومت استبداد

و

مشیرالدوله

ما باهه پرا دیم که تا بار آید بازی که هوا گرفت کی بار آید
این بحث بد بر دو روز هزار آید هم باهه بچنگ آید هم بار آید

محمد علی شاه چندی بعد (در ۲۱ رجب ۱۳۲۹ ق - ژوئیه ۱۹۱۱) مجدداً به فکر کر و فری افتاد و بوسیله کشتی بحر خزر را پیموده از طریق گرگان و گمش تپه وارد خاکی ایران شد و جمعی از ترکمنان او را یاری کردند، و برخی، نفرات هدهد و راتاسی هزار نوشته اند که ظاهراً اغراق است. او متوجه پای تخت شد.

در همین حال، سالارالدوله برادرش نیز در جمادی الثانیه ۱۳۲۹ (ژوئن ۱۹۱۱) وارد کردستان شده بود. او در نامه‌هایی که به رؤسای ایالات کرد نوشته بود اشاره کرده بود که:

«باشی هزار سوار جانو ... عازم کردستان شدم که دما را از مشروطه و مشروطه طلب ایران در بیاورم، و احترامات علما و مشایخ و اهل اسلام را اعاده و تجدید نمایم. مأمورینی که از طرف مشروطه در آنجا هستند همه را گرفته توقیف نمایند تا من برسم. به عموم ابلاغ

نمائید هرکس مطیع است و رویه شاه پرستی را دارد
مورد عطاوت خواهد شد و هرکس مشروطه خواهد است
بسزای عقیده فاسده خود خواهد رسید، و در اینجا،
نه بر مرده، بر زنده باید گریست»^{۱۰}.

در ۲۹ رجب ۱۳۲۹ کابینه جدید به ریاست مصمص السلطنه بختیاری
تشکیل شد که در آن قوام السلطنه وزیر داخله و وثوق الدوله وزیر خارجه
و مصمص، خودش، وزیر جنگ و حکیم الملک وزیر مالیه و علاء السلطنه وزیر
علوم و معارف و دبیر الملک وزیر پرست و تلگراف و مشیر الدوله وزیر عدلیه
بودند و این کابینه مأمور جلوگیری از پیشرفت دوبرادر بود.
در ۹ شعبان ۱۳۲۹، تلگرافی از آستارا و از طریق پترزبورگ و
بغداد به کرمانشاه بدین مضمون مخابره شد:

«برادر عزیزم سالار الدوله، من باشی هزار سوار
بلباس و ترکمان برای تهران آمدم، شما هم خیلی زود
خودت را بدروازه تهران برسانید. ابدآه اردوی تهاتر
تهران اعتنائ کنید، همه باهم سه هزار نفر بختیاری و
غیره است. هرچه زودتر خودت را برسان، چونکه
دیر رسیدن شما می تواند سکنه بزرگی به نقشه اردوی
ما برساند. محمدعلی شاه قاجار»^{۱۱}.

سالار الدوله نیز جواب موافقت آمیز داد.

جایزه برای سر

در همین احوال ارشد الدوله سردار سپاه محمّد
علی شاه توانست قشون طهران را شکست دهد،
دولت ایران که وضع را مبهم می دید این اعلامیه
را انتشار داد:

«۴ شعبان (۱۳۲۹). بر حسب رأی مجلس مقدس
اعلان میشود. کسانی که محمدعلی میرز را اعدام یا
دستگیر نمایند یکصد هزار تومان به آنها داده میشود،

کسانیکه شعاع السلطنه را اعدام یا دستگیر نمایند بیست و پنج هزار تومان بآنها داده میشود، کسانیکه سالارالدوله را اعدام یا دستگیر نمایند بیست و پنج هزار تومان بآنها داده میشود، و نیز اخطار میشود که اگر داوطلبان خدمات مزبوره بعد از انجام خدمت کشته شدند مبلغهای فوق الذکر بهمان نسبت به ورثه آنها داده خواهد شد. و این مبلغ در خزانه دولت موجود است، و بعد از انجام خدمت نقداً بآنها پرداخته میشود»

(محل امضاء رئیس الوزراء) .

شاهزاده سالار الدوله از قرائت اعلان عصبانی شده فردا تلگراف

مفصلی بمضمون ذیل بمجلس مخابره نمود :

طهران- هیئت جامعه معترمه مجلس ملی رازحت افزا میشود. از کردستان تلگراف کردم جوابی ندادید . بجای اینکه ملتفت نکات آن تلگراف بوده بحال مملکت باید دورین حقیقت یعنی نگاه کنید و چاره رفع امراضیکه خود باعث شده اید بجوئید، تدبیری که کرده اید رأی بکشتن من و دادن رشوه بکشتن من دادید. با اینکه من خودبهای خویش برای کشته شدن وفدا شدن باین آب و خاک آمده ام ولی این را ندانسته اید که ایرانیان حقیقی خداشناس هرگز به نعم صدمه و بنجامه ساله قاجاریه کفران نکرده، خصوصاً نسبت به اولاد مرحوم مغفور مظفر- الدین شام-نورالله مضجع - سوء قصدی نخواهند داشت، زیرا ایرانیان بمنزله برادرهای ما، و کلاً فرزند پادشاه که سایه و برگزیده خداست هستند. ما هرگز نسبت بیکدیگر خلائی نمیکنیم . گویا

اجازة بهم مسلك وطريقه خودتان داده ايد، نقلى ندارد،
 دعاهاى سى كرور ايرانيان حافظ ما بوده و هست. اما
 كشته شدن من چاره وضع حاضره دولت و ملت ايران را
 كه شماها و كلاى رعاياى آن هستيد نميكند، وظيفه
 خداشناسى و حفظ حقوق اين بيچاره ها كه حقوق خود
 را بشماها واگذار کرده اند اين است كه اغراض شخصى
 را كنار بگذاريد، ترك هوا و هوس شخصى خودتان
 بكنيد، قدرى به حال حاضر مملكت و اين رعيت پديغت
 فكرى بكنيد. چنانچه در آن دوره اول و كلاه مجلس
 به التماس و نصايح اعلى حضرت اقدس محمد على شاه
 ارواحنا فداه گوش ندادند. و كلاى آن دوره بعضى
 پيشرفت مقاصد فاسد خودشان، مفرور باشرار دوره
 خودشان شدند و آنچه كردند عاقبت خودشان گرفتار
 و خامت آن گرديدند. دو سال تمام در تمام ايران خونها
 جارى و خانه ها خراب شد تا عاقبت بعد از استعفاى
 اعلى حضرت بهرمان اينكه ديگر رفع معاييب ميشود.
 بعكس بدتر شد. چنانكه امروزه تنها اهالى اروپا و
 آسيا و آمريكا تصديق دارند بلكه وحشيه هاى افريقا هم
 منكر نيستند كه صد هزار مرتبه بدتر شده. حالا صريح
 مينيوسم: چنلسوار بختياري و چند نفر الواط تهراني
 يك دولت ايران را منظم نخواهد كرد.

دو هزار سوار بختياري سه ماه است شب و روز تلاش
 ميكنند از عهده يك طايفه «مال اسده» كه يك تيره از

بیرانوند است برنیامدند . عاقبت فرادآ به بروجرد آمدند، بهلاوه خود بختیارها میدادند اگر آن اقدام تهران از آنها پیشرفت کرد بواسطه رنجشی بود که عموم ما از اعلیحضرت محمد علی شاه داشتیم، والا چطور ممکن است اهالی ایران زیر بار این مهملات بروند ؟

آقایان و کلا! بحق خدائیکه جان من و همه مخلوق در ید قدرت اوست شماها باعث ریختن خون این مسلمانان شده اید و خواهید شد، بالاخره نتیجه چه خواهید داشت؟ اعلیحضرت قدر قدرت محمد علی شاه این دوروزه وارد تهران می شود، منم خواه صحیح بدانید خواه اغراق تصور کنید بای هزار نفر - اگر زیاد نباشد کمتر نیست - فردا حرکت میکنم . البته شماها بی خیر هستید و شما حقیقت مطالب را نگفته اند . از دروازه کرمانشاهان الی نوبران متصل اردو است که در حرکت است . در آذربایجان شاهسون و شجاع الدوله ، در گروس متجاوز از سه هزار سوار و همینقدرها پیاده که به آنها حکم شده از راه زنجان عازم طهران بشوند .

تصور بفرمائید تا طهران این جمعیت این اردو چه خرابیها خواهد رسانید ، و از این خطه مردم چه خواهد گذشت . بحال این مردم که آنها را آلت پیشرفت مقاصد خود کرده اید دلتان بسوزد . زیرا عندالله وعند الرسول بقید قسم و قرآن مسئول و حافظ آنها

شده اید . بحق پروردگار قسم هرگز صرفه نخواهید برد. گوش به حملات باره‌ای مغرضین ندهید، چاره‌ای بکنید که ایران از این ویرانی خلاص شود . مملکت صاحب يك پادشاه و يك مجلس ملی و يك ترتيب صحيحی بشود. این حرکات شماها جز این که روز بروز کار را بدتر کند فایده دیگری ندارد، منتهی تا دمر روز دیگر هم بهمین حال حاضر بماند با تأییدات الهی این موهومات پرستی شما دمر روز دیگر بهم خواهد خورد ، صاحب مملکت انشاء الله بنای تخت مملکت وارد خواهد شد ترتيب صحيحی برای مجلس و دولت و ملت خواهد داد. خوب است این خدمت از دست شما بنوع و خاك خودمان جاری شود. این استعداد دمر روز است متصل در حرکت هستند، تا حال در خانه‌های خودشان بودند بد با خوب گذشت، منكه مثل شماها مالیات يك مملکت ایران ، یا گمرک ، یا بانك درست ندارم كه متصل پول بنهم. این مخارج، این آذوقه، این جمعیت، معلوم است كه ضرر و خسارتش بر عیت میرسد . چرا راضی می‌شوید كه این بیچاره‌ها با این عدم محصول در زیر دست و پا پامال شود . خلاصه هر گاه میل دارید بد تلگرافخانه بیائید من هم می‌آیم مذاکرات لازم بشود. آنوقت با یکی دوهزار نفر سوار زبده می‌آیم بغاك- پای مبارك اعلی حضرت اقدس محمد علی شاه ارواحنا فداء مشرف میشوم، امورات را بطور خوشی و خوبی

اصلاح می‌کنم. ذات مقدس شاهانه بقید قسم وعده همه نوع لطف و مرحمت پدران و پیرانیان فرموده‌اند. بعد از تشریف‌فرمائی بی‌پایان و فایده خود خواهند فرمود. اگر جوابی ندهید و چاره و تدبیر را در بی‌اعتنائی بدانید به‌تصور آنکه فلان آقا برای کشتن سالارالدوله، یا شجاع السلطنه رفته، یا سردار محبی مأمور شده، یا فلان فکلی چه وعده کرده... والله جز مسخره بشما و خرابی ایران هیچ فائده ندارد زیرا شما با خواست خدای قادر متعال می‌جنگید و این محال است موفق شوید. بدلاهی که در دست دارم آنچه می‌نویسم با کمال قوت‌قلب است. اگر شما هم غرض را کنار بگذارید هیچک از شما نخواهد بود که این اظهارات مرا تصدیق نکند. بالجمله برای اتمام حجت این تلگراف را می‌کنم. سواد آنرا هم بقنصل خانه های خارجه مقیم کرمانشاه فرستادم. اگر تا عصر جواب نرسد، صبح حرکت خواهم کرد. حال مختارید و مقصود اینست که ملل عالم در جراید این تلگراف را ملاحظه کنند بدانند که ما باعث ریختن خون مردم و خرابی خانه آنها نشدیم، شما باعث شده اید. به علمای عتبات عالیات هم سواد این تلگراف را مخابره نمودم. (سالار الدوله قاجار).

حال برگردیم به داستان ارشدالدوله فرمانده سپاه محمدعلی شاه و

پایان کار او:

این مردم معتقد و فداکار، یعنی ارشدالدوله، اصلا کرمانی بود. به قول ناظم الاسلام: «علی خان پسر میرزا علی اصغر خان حشمت الممالک، نوه امام علی خان کرمانی بود از بزرگان کرمان. و از طرف مادر نوه ظهیرالدوله ابراهیم خان. طایفه پندری و مادریش در کرمان معتبر و از نجباء و شرفاء است. میرزا علی اصغر خان حشمت الممالک در کشیکخانه منصب داشت و در زمان مرحوم مظفرالدین شاه - که اداره کشیکخانه با امیر بهادر بود - ارشدالدوله از مقربین امیر بهادر و مرجع کارها و امورات امیر بهادر بود. چون در مدرسه دارالفنون تحصیل کرده و دارای کمالات صوری و معنوی بود لذا بر ترقیاتش افزوده گردید. پس از مرحوم شدن مظفرالدین شاه، امیر بهادر هم از ریاست کشیکخانه معزول گردید، ریاست کشیکخانه با فتح السلطان شد، امیر بهادر با اینکه يك كرور از دولت طلبکار بود خانه نشین گردید. اجزاء او هم از کار افتادند. ارشدالدوله با اینکه صاحب کمالات بود، اظهار و اظهار نموده در خانه نشست.

در سال ۱۳۲۵ که مسأله مشروطیت قوت گرفت، در انجمن شخصی دعوت شد، و به واسطه کمالات، ارشدالدوله در انجمن صاحب نفوذ شد و اجزاء انجمن را واداشت که انجمن های علنی را دائر کنند. آقا سید بهران الدین خلخالی را محرک شد. انجمن آذربایجان را مفتوح نمود، و نیز انجمن برادران درواز قزوین را سبب شد، انجمن برادران امامزاده یحیی را سبب شد. المملک و لطفعلی خان برادران ارشدالدوله باعث شدند، انجمن اتفاق جاوید و انجمن کرمان را نیز ارشدالدوله باعث شد، در انجمن جنوب هم ارشدالدوله و برادرهایش داخل شدند و در شب جشن مجلس، ارشدالدوله خدمات

نمایان کرد و متجاوز از صد تومان از کیسه خود خرج کرد. اعلانات و شبنامه‌ها طبع و منتشر نمود، تا اینکه انجمن مرکزی دائر و تشکیل گردید که از هر انجمن دو نفر نماینده در انجمن مرکزی بود. ارشد الدوله هم از طرف انجمن اتفاق جاوید در انجمن مرکزی داخل شد و بر حسب قرعه و اکثریت آراء ارشد الدوله رئیس انجمن مرکزی گردید، ... باری، ارشد الدوله خدمات نمایان به مشروطیت نمود و اعتباری نزد ملت حاصل نمود. برادرش سدید الملك و برادر دیگرش لطفعلی خان و برادر دیگرش حشمت الممالك هم اطراف او را گرفتند. رفقا و دوستانش نیز زیاد شدند. باینکه ارشد الدوله خالصاً مخلصاً خدمت به ملت و مشروطیت می نمود ولی در باطن مقصودش ترقی دادن امیربهادر بود، و آن نفری که ملت از امیربهادر داشت برطرف کرد ... امیربهادر هم در مجلس مقدس شورای ملی وارد شد و قسم خورد.^۱

درین اثناء، اعلیحضرت شاه (محمد علی شاه) نسبت به میرزا علی - اصغر خان اتابک بی لطف شد ... نایب السلطنه، علاج عزل او را بدین دانست که ملت را وادارند که استدعای عزل او را نمایند. و برای اینکار باید اجزاء انجمن ها و رؤساء انجمن ها را با خود نمایند، آقاسید برهان الدین که از اجزاء انجمن مخفی بود، و مجد الاسلام ارومیه ای ... متقبل شد که دوازده هزار تومان از شاه بگیرند و مردم را وادارند بر استدعای عزل اتابک. آقاسید برهان الدین بنده نگارنده (ناظم الاسلام) راملاقات نمود و محرمانه بامن مذاکره نمود، من گفتم: این مسأله طول دارد، و آنگهی «نشد» می کنند.. آقاسید برهان و مجد الاسلام ارومیه ای مطلب را به ارشد الدوله اظهار کردند

ارشادالدوله گفت: «من این کار را سه روز می‌کنم که تمام انجمن‌ها فریاد کنند که ما اتابک را نمی‌خواهیم، لکن من در ازاء این خدمت پول نمی‌خواهیم و برای پول این کار را نمی‌کنم، من یک قولی از شاه می‌خواهم و باید خودم خدمت شاه برسم و بلافاصله قولی از شاه بگیرم.

ملاقات

شاهانه

آقاسید برهان و مجد الاسلام ارومیه‌ای مطالب را به نایب السلطنه اظهار داشتند، لذا در یک شب، ارشدالدوله حضور اعلیحضرت رسید و به شاه

بعضی مطالب را رسانید ... بر حسب اتفاق دو روز بعد از این واقعه، عباس- آقای تبریزی اتابک را کشت، و بدون زحمت ارشدالدوله و بدون خرج و پول دادن شاه، اتابک معزول خدائی گردید و شاه آسوده شد! به حدی که از اولاد اتابک هم توجیهی و تلافی نفرمود و نتیجه ملاقات و حضور ارشدالدوله این شد که امیر بهادر بر سر کار آمد و رئیس کشیک‌خانه گردید ...^۱

ازین جاست که ارشدالدوله عقب گرد کرده و از فدائیان محمدعلیشاه شصت و همة این کارها را بخاطر وفاداری به امیر بهادر کرد: قال و مقال عالمی می‌گشمت از برای تو... در واقعه «هوم التوب»، هم او بود که توپ به مجلس شورای ملی بست و همان روز لقب «سردار ارشد» و سردار فاتح از شخص شاه گرفت.

شاهنامه و

ارشادالدوله

ناظم الاسلام می‌نویسد: «یک روز با ارشدالدوله تنها نشسته بودیم و درد دل می‌گفتم. ازیشان پرسیدم که چه خیال دارید؟ جواب داد یا می‌روم بفرنگستان و در آنجامی مانم و محل را ژاپون (؟) قرار می‌دهم، و یاد رست در نوکری داخل می‌شوم و صحیحاً نوکری می‌کنم»^۲

۱- تاریخ‌پیداری ایرانیان، ناظم الاسلام، به اهتمام سعیدی سیرجانی

بخش دوم ص ۱۹۷

۲- ارشدالدوله درین وقت بین سی و چهار سال عمر داشت (ناظم الاسلام)

ناظم الاسلام باز در باره او می نویسد : «... کارهای عاقلانه مالمانه می نماید. در انشاء و املاء و چیز نویسی، بنده نگارنده، در طهران مثل ازبرایش ندیدم. در نقاشی و علوم ریاضیه هم استادی استی مثل و مانند... جوانی است لایق، بر حسب شان و لیاقت و زحمت و کدیمین و گلشن از خود، به این درجه رسید، فوایدی که این بنده (ناظم الاسلام) از ارشدالدوله بردم در زمان معزولی و خانه نشستن او بود، از روزی که به کار رسید و بر شئونانش افزون گردید، جز اینکه دودفعه ایشان را ملاقات کردم دیگر ملاقاتی نشد و به هیچ وجه نسبت به دوستان قدیم خود توجهی ندارد، حتی آنکه نسبت به برادرهایش نیز همراهی ندارد. اهل رشوه و تعارف نیست. ثقل و نفاق ندارد. در درستی و راستی قدمی ثابت و عزمی جازم دارد. با دشمنانش نیز طریق ملایمت را دارد، ملك المتكلمین خیلی در مقام بدگوئی از ارشدالدوله بود و بارها با هم طرف شدند، و قادر بر اذیت بلکه تلف کردن او بود، ولی اقدامی نکرد. تا اینکه خود اعلیحضرت حکم قتل او را (یعنی قتل ملك-

۱- فراموش نکنیم که چاپ شاهنامه معروف امیر بهادری به همت همین ارشدالدوله صورت گرفت. ادیب الممالك که خود از قربانیان شاهنامه است در باره دخالت ارشدالدوله، در مقدمه همان شاهنامه می نویسد: «... میر- والا کهر و پاکیزه منش امیر بهادر وزیر دربار... ساختن و فراهم بستن این کار شگرف را به دست دانش و چشم بینش را در مرد فرهنگی با فر و هنگه، پرورد دست هنر و نبرده کلچنگه، ارشدالدوله علیخان - که فرمانده و کار آزموده سپاه، و زبان خاور و باختر را به خوبی آگاه است و اگدا فرمود، و بنامیزد، با کوشش و بی به اندک روزگاری به پایان آمد.»

المتکلمین را) داد.^۱

این که اندکی در باب ارشادالدوله پیش از معمول صحبت کردم ، روی عرق هم ولایتی گری تنها نبود، میخواستیم بگویم ، کرمانیها ، طبق يك خاصه قدیمی، مردانه بکار وارد میشوند و تا آخرین لحظه وفادار خواهند بود. چهار نمونه تنها در تاریخ مشروطه داریم: میرزا آقاخان بردسیری، شیخ احمد روحی، میرزا رضا کرمانی ، و بالاخره همین ارشادالدوله که دو تن بالای دار رفتند ، و دوتن سربه راه دوست سپردند .

ای من فدای آنکه دلش با زبان یکیست .

عیب کار ارشادالدوله این بود که بدجایی سرش
پیرم ارمنی شکسته بود، او بهر یسمان پوسیده حکومت قاجار

چسبیده بود ، و دیگران عروۃ الوثقی و طناب سیمی مشروطه را بدست گرفته بودند . حریف او هم درین جنگ، مرد کار دیده کار کشته ای بود که خود يك رستم دستان بشمار میرفت. مقصودم پیرم ارمنی است. او آدمی بود از روستای «بارسوم» گنجه، که به علت فعالیت های سیاسی در زمان تزارها از ارمنستان به جزیره ساخالین (شرق سیبری) تبعید شد، و از طریق باطوم و اسکندریه و عدن و کلمبو و سنگاپور و ناگازاکی (ژاپن) به ساخالین برده شد ، و در آنجا با مقاماتی - که شباهت به داستان های رستم و اسفندیار دارد - از زندان جزیره فرار کرد و در جنگلها سرگردان ماند، و از چوب درخت به کمک یار زندانی خود، کشتی ساخت و به دریا زد و خود را به سواحل چین و رودخانه آمور (گل چهره) انداخت و از آنجا در دل زمستان و برفهای توفنده سیبری، با کارت معرفی قلابی، از طریق نیکولایوسک و خاباروسک و نوچا و چیستا و



مجسمه پیرم ازمنی در کلیسای حضرت مریم ، خیابان قوام السلطنه طهران
(ص ۱۹۲)

وایر کوتسک (سردترین نقطه عالم) و سامارا و بالاخره رودولگا و آذربایجان روسیه به تبریز آمد، و چندی در قراچه داغ و تبریز معلمی کرد و از آنجا به رشت رفت و در جزء دسته‌های آزادیخواهان ایرانی و مشروطه طلبان در - آمد و پیروزیهایی به دست آورد و در همین روزها بود که در جزء فرماندهی سپاهیان مشروطه خواه با ارشدالدوله جنگید، و بر ارشدالدوله پیروز شد. در واقع و سنگ، سنگ راشکست!

ارشدالدوله در ابتدا مختصر پیروزیهایی داشت، اما در جنگ آخر حدود امامزاده جعفر - واقعه دگرگون شد. در واقع این مرد با این درجه از وفاداری، سربازانی همراه داشت که در منتهای درجه بی وفائی و سرمدزاجی نسبت به شاه قاجار قرار داشتند: سربازانی که ماهها و سالها جیره و مواجب ندیده، جز به امید غارت دست به هیچ زد و خوردی نمی زدند، و عجیب اینست که سخت ترین ضربه ها را ارشدالدوله، از همین سربازان خویش خورد.

سپهدار رشتی: در یادداشت های خود درین مورد

ترکمن

می نویسد:

واسپ سردار

... در حین جنگ، ارشدالدوله تیر خورد و از اسب افتاد. همینکه ارشدالدوله افتاد. سواران او که ترکمن بودند و سردار خود را نقش بر زمین دیدند فرار را بر قرار ترجیح دادند، و بدون جنگ کردن، جان خود را از میدان جنگ بدر بردند. حتی یکی از همراهان ارشدالدوله - که در رکاب او بود

۱- رجوع شود به کتاب ارزنده «حماسه پیرم»، تألیف همزندان و همکار

و همراه پیرم: هوسپ موسیان، تهران، ۱۳۵۳



نشسته از راست بچپ : ابو الفتح میرزا سالارالدوله - محمدعلیشاه (دختریکه بر زانویش نشسته دختر
 سالارالدوله میباشد) - مغرور میرزا مولی الدوله که در دوره سلطنت مظفرالدینشاه خوان سالار و در سلطنت
 احمدشاه وزیر دربار بود . ایستاده : پسر مولی الدوله .

وقتی سردار را تیر خورده و خون آلود بر سطح زمین دید ، اسب ارشدالدوله را سوار شد و فرار کرد ! ...

به این ترتیب ، ارشدالدوله زخم خورده ، یکه و تنها ماند و بدون هیچگونه مقاومتی از طرف او و زحمتی ، از طرف سواران بختیاری دستگیر شده.^۱

سپه‌دار در مورد فساد در قشون حریف گوید : « .. ارشدالدوله خواسته بود صف آرایی کند و دیر از خواب برخاسته بود ، در غیاث آباد ، مقابل امیر مجاهد و بختیار بهام یک عده قشون و یک توپ گذارده بود . سه عراده توپ همراه داشت ، ولی توپچی خوب و صاحب منصب با علم نداشت چنانچه همین یفرم‌ارمنی و سردار بهادر و سردار محتشم به من گفتند چند تیر توپ برای ما انداختند ولی ابداً گلوله‌های آنرا ندیدیم .^۱ در این اثناء از غیاث آباد یک دسته سوار بختیاری بیرون می‌آیند . حضرات سردارها و بهرم از طرف دیگر ، ولی هنوز به مقابل تیر اندازی پامیدان جنگ نرسیده بودند ، چند سوار بختیاری حمله می‌کند . ارشدالدوله از طرف غیاث آباد توپ می‌اندازد ، سوارهای بختیاری پناه می‌گیرند ، پنج شش تفنگ می‌اندازند . از قضا ، یک تیر به پای ارشدالدوله بی‌عقل و بی‌کفایت^۲ می‌خورد ، از اسب می‌افتد ، سواره ترکمن استرآبادی دسته اول که پیش او بودند ، اسب سواری خود او را گرفته فرار می‌کنند . دسته‌های دیگر می‌بینند که سوار دسته پهلوی

۱- آسیای هفت‌سنگ ، چاپ دوم ص ۳۳ نقل از کتب تاریخی

۲- البته از نظر سپه‌دار



ارشمالبوله (ص ۱۹۶)

در کنار سردارشان فرار می‌کند، آنها هم بنای فرار می‌گذارند...^۱
 بهر حال نتیجه جنگ امامزاده جعفر، به ناکامی ارشدالدوله پایان یافت. (۱۱ رمضان ۱۳۲۹ هـ. / سپتامبر ۱۹۱۱ م). محاکمه صحرانی تشکیل شد و رأی به اعدام ارشدالدوله داد.

خوانین بختیاری راضی به قتل او نبودند، ولی چون دستور مرکز لازم الاجراء بود، حکم مرکز را به ارشدالدوله ظاهراً ابلاغ نمودند... ارشدالدوله شرح مختصری به خانم خود که در تهران بودند نوشت (علی‌خان ارشدالدوله شوهر عمه محمد علی شاه بود، یعنی اختراالدوله دختر ناصرالدین شاه زن قبلی ملیجک همسر او بوده است).^۲ مضمون نامه این بود: «همسر عزیزم، از راه دور هازم دیدار تو بودم، ولی مشیت الهی نبود که تجدید دیدار شود. مهدی برادرم را محبت کن و ازو چیزی دریغ مدار...»

پیرم‌خان پیشنهاد کرد که پنج نفر از بختیارها و پنج نفر از مجاهدین ارمنی، محکوم را تیرباران کنند ولی خوانین بختیاری به عنوان اینکه «ما اسیر را نمی‌کشیم» از تیراندازی امتناع کردند. ناچار اجرای حکم به پنج نفر از مجاهدین مسلمان قفقاز و پنج نفر از مجاهدین ارمنی محول گردید.

(۱۲ رمضان) ارشدالدوله را به درختی تکیه دادند و یکی از مجاهدین چشمان او را پست و سایرین شلیک کردند و محکوم جان داد،

۱- یکی دیگر از ناظران این جنگ روایت دیگری دارد. اومی گوید: (به روایت فتعی آتشباک):

«ارشدالدوله از پا زخم بر میدارد، نوکروی اسب سواری او را به او رساند. می‌گوید: سردار یاکه سوار شوید بلکه هر چه زودتر جانی سلامت بنویزید. ارشدالدوله در جواب می‌گوید: من فرمانده سپاهم اگر مرادستگیر نمایم نمی‌کشند ولی تو را تلف می‌کنند تو فوراً سوار اسب شو فرار کن، و تو رکن اسب سردار را برداشت و فرار کرد.»

۲- این دختر را در هشت سالگی به عقد ملیجک درآورده بودند.

چهارم ۱۳۰۰ هجری قمری

فایز میر

الان که نفس آفرید = دله ادری

این نامه جهت ثبت در تاریخ برای نخستین بار منتشر میشود از آقای حسین شریف سلطانی (احتشام همایون) داماد مرحوم عزیز السلطان برای اهدای این سند ارزنده سیاستوریم

تیر باران فرام نه در هر بار می رسد که با کمال است
 و قوت قبیله یزدی یکدیگر نیستیم میر در هر یک در نظر
 و یک نفر مرا صحت هله بن بر بانه دیکه افرید
 که من تو مراند کون را از هر کون ریزد که در
 به یک راه بود بر کردن می که ریزد ما و این کون
 کون در کردن می بردن فایرد خوشی محمد که دیار را
 که بهر می از دوی بود در اما نه خود در این تعلیف
 بجز بودم از فضا بود تو را میوای و تو را بهر
 فنی را اگر بگویم که بهر می اند فیر ادرید هر یک که
 میر در برده دفع کنند ای بهر کون لایح کون
 بایک که مر موطی تو را و دای سکنه
 هر دای را در کون می بر
 هر دای را در کون می بر
 هر دای را در کون می بر
 هر دای را در کون می بر

گویا در موقع تیرباران هم فریاد زده بود: «زننده باد محمدعلیشاه»^۱

مجنون به هوای روی لیلی در دشت
در دشت به جستجوی لیلی می گشت
میگشت همیشه بر زبانش لیلی
لیلی می گفت، تا زبانش می گشت^۲

چون هوا گرم بود و احتمال میرفت جسم متعفن شود، جنازه را با چند سوار به طهران فرستادند و با همان گاری در میدان توپخانه مقابل نظمیة طوری قرار دادند که صورت و زنجیر و مدال طلا به همان ترتیب که وصیت کرده بود نمایان باشد، برای جلوگیری از تعفن، یخ در شکم او می ریختند.^۳

سالارالدوله هم با سپاه خود بطرف ساوه آمد و در جنگی که با سپاهیان بختیاری کرد شکست خورد و عقب نشست.

(۱۷ رمضان) - سپاه مشروطه خواهان روز بعد که خواستند کشتن شدگان خود را دفن کنند، آنچه پارچه سفید در شهر ساوه موجود بود حتی شال و عمامه اشخاص معمر را هم مورد استفاده قرار دادند و تکافوندا، ناچار عده ای را بدون کفن با همان لباس خون آلود به خاک سپردند.^۴

۱- تاریخ مردوخ ص (۹۴)

۲- «... نقل است که در بغداد، دزدی را آویخته بودند، جنید برفت و پای او را بوسه داد، او را سؤال کردند، گفت: هزار رحمت بروی پاد که در کار خود مرده بوده است و چنان این کار را به کمال رسانیده است که سر در سر آن کرده است.» (تذکرة الاولیاء عطار، گزیده کتابهای جیبی ص ۲۹۶).

۳- ارشدالدوله پایدار گفته بود خواهش دارم زنجیر و مدال طلائی که بگردن دارم بعد از مرگم به همان حال باقی و همراهم باشد.

۴- عبدالحسین نوائی، اطلاعات ماهانه، اسفند ۱۳۲۹ ص ۳۸

۵- تاریخ مشروطه ایران و جنبش... بختیاری ص ۹۱



سربازان در تمقیب سالارالدوله به همدان رفتند. درین روزها دیگر سالارالدوله خود را پادشاه عرب خوانده و اعلامیه ای به امضاء «ابوالفتح شاه قاجار» امضا کرده بود و بالای یکی از اعلامیه ها نوشته بود :

«سالارالدوله شاهنشاه کل ممالک خوزستان و لرستان و عراق عجم»

البته شاهزاده بعراق عرب فرار کرده بود.

اوایل سال ۱۳۳۰/۱۹۱۲ م مجدداً به کردستان

حمله برد. درین وقت عبدالحسین میرزا فرمانفرما

غیرغیب

رسید

حکومت کردستان را داشت.

فرما شعبان، در جنگی که بین پهرم و طرفداران سالارالدوله در-

گرفت، پهرم به قتل رسید (در قلعه شورجه).

جنازه پهرم را به همدان بردند که به تهران فرستاده شود. در همین

۱- پهرم چندان درازخان عامه محبوب شده بود که در شعر هم جانی

برای خود پیدا کرد و شاعری گفته بود :

چشم مست تو مگر پهرم بمب انداز است یا ز ترکان صحیح النسب قفقاز است

چشم تو آس و رخ ات بی بی و ابروی توشاه گونه لکاته و خیل مژگان سرباز است

دست خالی زده ام تو پ به سودای تو من گرتو خیرم نکنی مشت من اینجا باز است

پهرم و دکتر سهراب خان در روستای شورجه همدان پس از بمباران و قتل

عام قلعه مسکونی روستای شورجه به دست عبدالباقی خان مالک شورجه و

جهان دلاور طائفه چاردولی ازهای در افتادند. عبدالباقی خان که در برابر دفاع

از خانواده و دودمان خود، پهرم و دکتر سهراب را هدف گلوله قرار داده بود،

از فرمانفرما، فرمانده اردوی دولتی خواستار آن شد که وی را به طهران بفرستد

و معاکمه کنند تا بی گناهی خود را ثابت کند، ولی همان روز با اشاره فرمانفرما به

دست «آبرام» همکار امنی پهرم، ازهای درآمد.

(یادداشت ابراهیم صفائی، روزنامه پارس)

جنگ بود که رضاخان (رضا شاه بعد) نیز شرکت داشته است .

به هر حال ، سالار الدوله نیز پس ازین شکست به روسیه فراو کرد .
محمدعلی شاه برادرش نیز بعد از شکست از همان ره که آمده بود به روسیه
برگشت و بدین طریق خائنه دو برادر پایان یافت .

خون چکان است ، ملك ، تیغ ستم ، می ترسم
که بی آخر به در خانه قاتل برود ۱

محمدعلی شاه در ۹ رمضان ۱۳۴۳ ق (آوریل

۱۹۲۵ م) در ساونا Savona (سان ریو) ایتالیا

**روز آخر ، روزی
نامرد است**

بمرض قلب در گشت . احمد شاه از پاریس خود را

بر جنازه پدر رسانید و بطریق مسلمانی تفصیل و تکفین شد . در وقت حمل
جنازه ، کوچه های جلوراه مملواز تماشاچی بود ، اعلیحضرت سلطان
مخلوع عثمانی هم برای تسلیت به خانه شاه رفت .

عین عبارات طعنه آمیز روزنامه حبل المتین در مرگ شاه چنین

است :

«از قراریکه آدمهای خودشان در يك محلی تعریف میکردند ، در سان

ریو «سلر و کافور هم برایش پیدا نشده بود ، فقط روی تخته گذاشته با صابون

عطری غسل دادند ، غسل کی بود ؟ یونس خان آبدار و يك نفر هم اسمعیل

طوپالی نام که ترك اسلامبولی است (خزانه چی اعلیحضرت مرحوم قلد-

قدرت بوده) ، مختار الدوله که در موقع ولیعهدی محمدعلی میرزا بنان-

السلطنه میدانستندش برای اعلیحضرت مرده تلقین می خواند ، دکتر

«به روز السکی » پنبه میگذاشت . روسی خان کفن می دوخت ، دیگری

۱- اسکندریك منشی در عالم آرا راجع به طیفور انجذانی گوینده این

شعر میگوید : «با وجود فقر و تنگدستی ، به نان جوی قناعت کرده ، خود را هرگز

در زی اهل طمع در نیاورده ، از اشعار او همین يك بیت به دیوانی برابر است .»

(از تاریخ اراك ، ابراهیم دهگان ص ۶۴)

دعای روسی را میخواند ، بقیه یتیمها گریه وزاری می کردند ، اشک از چشم مختار الدوله میریخت ، موقعیکه جنازه او را از خانه به کلیسا می بردند روسی خان دریک طرف و مختارالدوله دریک طرف جنازه حرکت می نمودند . اعلیحضرت (احمد شاه) هم جلو جنازه ، وپسر دیگر ، سلطان محمود در عقب جنازه میرفتند ، تابوت را باگل مزین کرده بودند^۱.

• • •

ز خسروان مقدم چنانکه می شنوم
وفای عهد نکرده است پاکس این دوران
دوچیز حاصل عمر است: نام نیک و ثواب
وزین دو درگذری ، کل من علیها فان
درینجا مناسب است که این چند بیت از قصیده معروف سنائی هم آورده شود :

دلا تاکی درین زندان ، قریب این و آن بینی
یکی زین چاه ظلمانی ، برون شو تاجهان بینی
بدین زور و زر دنیا چویی عقلان مشو غره
که این آن نوبهاری نیست کش بی مهرگان بینی
که گر عرشی به فرش آئی و گر ماهی به چاه افتی
و گر بهری تهی گردی و گر باغی خزان بینی

۱- حبل المتین سال ۳۳ ، معروف است که درروز تاجگذاری محمدعلیشاه وقتی مشیر الدوله تاج را بر سرشاه گذاشت ، روی تاج به طرف صدر اعظم بود ، اعلیحضرت متوجه شده تاج را به دست خود گرداند و فرمود: جناب صدر اعظم تاج خیلی سنگین است ، سنگینی او مرا صدمه میزند. صدر اعظم عرض کرد : قربان! باید متحمل این بار سنگین شوید و طاقت آورید. فوراً بنای موزیک گذارده ، شلیک توپ به عدد سن شاه - که سی سال باشد - کردند .

(تاریخ بیداری ایرانیان ص ۶۵)

این کتاب به یادگار است
در آستانه انقلاب

یکی اعضا را حمل سوران زمین بابی
 یکی اجزات را اقبال ماران زمان بینی
 سربالارسلان دیدی ز رفت رفته برگردون
 بهمرو آ تا به گل اندر ، تنالب ارسلان بینی
 چه باید بالشی و نالشی زاقبالی و ادباری
 که تا برهم زنی دیده نه این بینی ، نه آن بینی

• • •

«دمو کراسی بدترین شکل حکومت است، جز آن شکل هایی
 که تاکنون دنیا شناخته و به آن عمل کرده است» (چرچیل)

از همان خشت اول

مسأله ای که درباب مشروطیت ایران جلب نظر
 نگارنده را کرده این است که این واقعه بزرگ
 اجتماعی - هرچند تغییراتی عظیم در کلیه شؤون
 مملکت داد - چنان می نماید که گلی بر سر آنان که در راهش جان دادند و
 یا خدمتی کردند ، هرگز نزد . از عجایب این که مافکر میکردیم - لااقل دوره
 اول و دوم مجلس - از آسیب توصیه و سفارش و دخالت ارباب قدرت مصون
 و محفوظ بوده است ، و حال آنکه ظاهر چنان می نماید که همان خشت اول
 راهم معمار کج نهاده است . آقای تقی زاده در کتاب تاریخ مختصر مجلس
 ایران نوشته اند : «خدمات مجلس اول و دوم یکی این بود که نفوذ شاهزادگان
 و امرای مقتدر محلی را کم کرده . بنده که کرمانی هستم و در تاریخ قاجاریه
 کرمان کنجکاو و بهائی کرده ام ، چندی قبل مشغول خواندن یادداشت های ناظم -
 الاسلام کرمانی بودم ، متوجه شدم این مرد ساده دل با کمال صراحت درباب
 انتخابات دوره اول کرمان چنین می نویسد :

«جمعه پنجم ذی القعدة ۱۳۲۴ ..

امروز تلگرافی از کرمان رسید که فرمانفرما ده هزار تومان به
 بانک ملی داده است و مطالبه نظامنامه انتخابات را نموده و مجلس نظار -
 هم تشکیل گردیده ، اختلافی هم میان علماء کرمان در مسئله انتخابات

با هم بخون با کمال صراحت و بهائی کرده ام ، چندی قبل مشغول خواندن یادداشت های ناظم -
 الاسلام کرمانی بودم ، متوجه شدم این مرد ساده دل با کمال صراحت درباب

پدید آمده است. دوسایر شهرها هم میان طایفه علماء در مسئله انتخاب وکیل خود نزاع و اختلاف پدید آمده است. امروز مجیر دیوان پیشکار فرمانفرما عبدالحسین میرزا آمد نزد داعی و گفت :

- شاهزاده فرمانفرما تلگرافی حضور آبه توسط من به شما مخابره کرده است. صورت تلگراف را ارائه داد، حاصل آن اینکه: مجیر دیوان، به ناظم الاسلام بگوئید آقامیرزا محمود مجتهد کرمان اصرار دارد مجله الاسلام را وکیل نماید و مناسب اینست اسبابی فراهم آورم که شما هم وکیل شوید. بنده جواب دادم اولاً من نزدیک به بیست سال است از کرمان بیرون آمده‌ام و از امور کرمان اطلاعی ندارم، ثانیاً اینکه انتخاب و وکالت باید از روی واقع وصحت باشد نه به اسباب چینی شما، به حضرت

والاتلگراف کنید از محبت شما ممنون شدم، ولی وکالت را قبول نمی‌کنم اگر مردم راضی باشند و شما هم مایل باشید برادر من شمس الحکماء را وکیل کنید که هم برای خدمت به ملت خوب است و هم زبان خارج را می‌داند و هم ضمناً دیدنی از من می‌کند. ۱

امام‌مخالقان حاکم وقت یعنی خاندان میرزا آقاخان برد سیری و امثال آنان که قربانی هم درین راه داده بودند - از نظر دور ماندند. چنانکه فی‌المثل در همان انتخابات اول، شیخ محمود افضل الملك برادر شیخ احمد روحی شهید راه آزادی که ده سال قبل از آن برادرش در تبریز

۱- تاریخ بیداری ایرانیان بخش دوم. توضیحاً اضافه می‌کند که وکلای کرمان در دوره اول عبارت بودند از: شمس الحکماء (برادر ناظم الاسلام) وکیل اعیان و اشراف، آقا شیخ یحیی وکیل ملاکین، معاون‌التجار آقا نصرالله وکیل‌تجار، آقا شیخ محسن خان وکیل خوانین و قاجاریه، میرزا حسن معروف به کره‌لانی حسن وکیل کسبه.



میرزا حسن خان خبیر الملک

(ص ۲۰۱)

مقتول به سال ۱۳۱۴

سربریده شده بود، به فکر اینکه «علی آباد دمی است» و بوی کباب شنیده بود(و غافل بود که درجائی و خر بانمداغ میکرده اند!) نامه ای به مرحوم حاج امین الضرب نوشت - و حاج امین آنروزها در کارها بسیار مؤثر بود - و خاطرات توقف ایام اسلامبول و محضر سید جمال الدین اسد آبادی را یادآوری کرده و ضمناً خواسته بود که در انتخابات مجلس به او کمک کنند. تصور میکنید جوابش چه بود؟ خوشبختانه جوابش را زیر همان کاغذ نوشته اند، حاج امین الضرب مینویسد:

«صاحب کاغذ را نمی شناسم، جواب ندارد!»^۱

باز برای اینکه گوشه ای از نتایجی را که کرمان در دوران شصت - هفتاد سال مشروطیت برده است خدمتتان نموده باشم، فهرستی از اسامی بعضی وکلای دوران های مختلف را با بستگی خانوادگی آنها در اینجا می آورم و ضمناً یادآوری میکنم که بنده نه تنها نسبت به هیچکدام از این اشخاص سوءنظر ندارم، بلکه به بعضی (مثل مرحوم عدل السلطنه، یا سلیمان ضیاء ابراهیمی یا خاندان ملک زاده) از ارادتمند و مدیون هم هستم، و ضمناً یادآوری هم میکنم که اینها بیشتر مردمان خوب و درستی بوده اند و از وکلای ساندوویچی^۲ خیلی بهتر به درد مردم میرسیدند، منتهی شما بدانید

۱- متن این نامه در صفحه برابر گراور شده است و گمان بنده اینست که

حاج امین مصلحتاً «تخرخر» کرده باشد.

۲- وکلای ساندوویچی اصطلاحی است که بنده برای نمایندگان دوره های اخیر انتخاب کرده ام. زیرا (آنطور که در اخبار خواندیم) در روز اخذ رأی دوره ۲۲ انجمن زرتشتیان، برای رأی دهندگان، هر کدام يك ساندوویچ داده شده بود! یاد آنروزها بخیر که انتخابات هفت هشت روز و گاهی نزدیک به يك ماه طول طول میکشید و اغلب اوقات بساط دود و دم و دیگهای پلو پز بار بود، اما از وقتی که آمد رأی در يك روز آنهم هشت ساعت فقط طول می کشد، مثل اینکه دادن همین يك ساندوویچ هم زیادی است! چنانکه سایر تفاوت های آنها را از آنجا توان دانست که رئیس آنها سردار فاخر حکمت بود و رئیس اینها مهندس ریاضی.

ولابدخودشان هم میدانسته اند که آنها را برای خوبی و درستی آنها انتخاب نکرده بودند!

قبل از نام بردن، باید عرض کنم که از دوران فتحعلیشاه قاجار بیعد دومردمقتدر در کرمان وجود داشت: نخست ابراهیم خان ظهیر الدوله که از ۱۲۱۸ تا ۱۲۴۰ قمری/۱۸۰۳-۱۸۲۴ م حاکم کرمان بود، او پسر عموی فتحعلیشاه، داماد فتحعلیشاه، پسر خوانده فتحعلیشاه و پدر دوداماد فتحعلیشاه بود و لقب و ابراهیم خان عمو و ظهیر الدوله داشت.^۱

دوم محمد اسماعیل خان وکیل‌الملک که اول پیشکار کیومرث - میرزا (داماد ناصرالدین شاه) بود و سپس از ۱۲۷۷ قمری تا ۱۲۹۵ قمری (۱۸۶۰-۱۸۷۸ م.) خود و پسرش مرتضی قلی خان به عنوان وکیل‌الملک اول و دوم با کمال اقتدار در کرمان حکومت راندند. بعد از ذکر این مقدمه اکنون نام وکلای بیست و دودوره مجلس شهر کرمان و شهرهای حومه را ببینید:

سری الف .

(آصف الممالک فرزند حاج محمد رحیم خان پسر حاجی محمد کریم خان پسر ابراهیم خان ظهیر الدوله، وکیل دوره‌های سوم و چهارم و پنجم از شهر کرمان .

(مختارالملک میرزا حسن خان ابراهیمی پسر حاج موسی خان پسر ابراهیم خان ظهیر الدوله وکیل دوره ششم ازیم .

(مجیدخان ابراهیمی^۲ فرزند حسن خان مختارالملک سابق الذکر

۱- رجوع شود به مقالات نگارنده تحت عنوان گرفتاریهای قائم مقام در مجله یغما، خرداد ۱۳۵۳ و بعد .

۲- و این همان کسی است که فروغ رئیس دادگستری کرمان - مرد بزرگواری که بیست سال دادگستری کرمان را مثل دادگستری انگلستان اداره کرد - درباره ایشان (و جای های زن در کارها) به شوخی گفته بود: « مجیدخان در بازی انتخابات، با یک «دام» رفت و «کاره» آورد!

وکیل دوره نوزدهم و بیستم از شهر کرمان.

(بدالله خان ابراهیمی پسر خسرو خان، پسر نورالله خان پسر حاج خسرو-
خان (پیشکار مظفرالدین شاه) فرزند ابراهیم خان ظهیرالدوله وکیل دوره
هیجدهم از کرمان.

(میرزا محمد علی خان امیر ابراهیمی نصره الممالک پسر حسینعلی
خان نصره الممالک پسر فضلعلی خان داماد ظهیرالدوله^۱ وکیل دوره های
هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم^۲ از رفسنجان.
(سلیمان ضیاء ابراهیمی فرزند عبدالرضا خان ابراهیمی دخترزاده
حاج محمد کریم خان فرزند ظهیرالدوله ونوه حاج محمدقلی خان وکیل
دوره پانزدهم از جیرفت.

(شیخ محسن خان قاجار پسر حاج محمد رحیم خان پسر حاج محمد
کریم خان پسر ابراهیم خان ظهیرالدوله وکیل دوره اول از کرمان.
(محمدباقر بهرام زاده ابراهیمی فرزند عباس خان ابراهیمی پسر
محمد باقر خان پسر حاج بهرام خان پسر ابراهیم خان ظهیرالدوله وکیل
دوره بیست و دوم از بافت.^۳

(لقمان نفیسی (محاسب الدوله) فرزند میرزا عبدالرضا حکیم از
بستگان خاندان ابراهیمی (ظهیرالدوله) نماینده دوره هیجدهم از کرمان
(نزهت خانم نفیسی دختر محاسب الدوله سابق الذکر نماینده دوره
بیست و یکم از بافت.

(عاطفه بیژن امیر ابراهیمی از خاندان امیر معتمد دختر برادر
قمرالدوله ماه سماء خانم افخم ابراهیمی مادر خانم تیمسار سرلشکر علی زند
وکیل دوره ۲۲ از بافت.

۱- از زبیده خانم، ونوه دختری اسماعیل خان پسر ظهیرالدوله (از
فخری خانم)

۲- و این هاتمام دورهائی است که مشروطیت مابیه (هم هم) افتاده بوده است!

۳- و صاحب باغ یکصد هکتاری هسته در عباس آباد زرند.

سری ب

(میرزا حسین خان اسفندیاری سردار نصره فرزند مرتضی قلی -
خان وکیل الملك ثانی فرزند محمد اسماعیل خان وکیل الملك اول، وکیل
دوره پنجم از جیرفت .

(رستم خان اسفندیاری رفعت الدوله برادر عدل السلطان و پسر -
مرتضی قلی خان فرزند محمد اسماعیل خان وکیل الملك، وکیل دوره سوم
و چهارم از جیرفت .

(حسن خان مرآت اسفندیاری (مرآت السلطنه) فرزند میرزا حسین
خان سردار نصرت فرزند مرتضی قلی خان پسر وکیل الملك، وکیل دوره‌های
ششم و هفتم و نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم از
رفسنجان و سیرجان .

(محسن خان مرآت اسفندیاری فرزند حسن خان مرآت پسر سردار
نصرت پسر مرتضی قلی خان پسر وکیل الملك، وکیل دوره‌های پانزدهم و
هیجدهم و نوزدهم و بیستم از کرمان و سیرجان .

(عبدالله عدل اسفندیاری (عدل السلطنه) برادر حسن خان مرآت و
پسر سردار نصرت پسر مرتضی قلی خان پسر وکیل الملك، وکیل دوره‌های
چهارم و پانزدهم از بم و سیرجان .

(ملك منصور خان اسفندیاری فرزند محمد جواد خان محتشم -
الملك فرزند امیر شوکت ولی خان سالار مفخم^۱ برادر مرتضی قلی خان و
فرزند وکیل الملك، وکیل دوره ۲۱ و ۲۲ از کرمان و سیرجان و ۲۴ از کرمان.
(محمد اسماعیل خان وکیل الممالك پسر میرزا فتحعلی خان وکیل
الممالك پسر وکیل الملك نماینده دوره پنجم از بم .

۱- همانکه میرزا مقصود در باره اش بشوخی گفته است:

هی خم شد و هی خم شد، سالار مفخم شد !

(ابوالحسن صدر میرحسینی فرزند حاج میرزا محمدخان صدر -
الانام پسر سلطان خانم دختر محمد اسماعیل خان وکیل الملك وکیل دوره
شانزدهم از جیرفت و دوره بیستم از کرمان .

(زین العابدین خان سالار بهزادی پسر علی اکبر خان سالار بهزادی
پسر زین العابدین خان اسمعالدوله داماد ابراهیم خان سرتیپ از بستگان
سردار مجلل بمی داماد سردار نصره پسر مرتضی قلی خان پسر وکیل الملك،
وکیل دوره شانزدهم و هیجدهم و نوزدهم و بیستم از بم .

(علی اکبر سالار بهزادی پسر زین العابدین خان داماد ابراهیم خان
سابق الذکر وکیل دوره پانزدهم بم .

(امان الله خان حامری فرزند غلامحسین خان سردار مجلل داماد
سردار نصره پسر مرتضی قلی خان پسر وکیل الملك، وکیل دوره نوزدهم از
کرمان .

• • •

جالبتر ازین، وکیل های غیر کرمانی از شهرهای کرمان هستند که
هرکس از ولایت خود قهر کرده از صندوق شهرهای کرمان سردر آورده و
من این جمع را در گروه دیگریاد میکنیم :

سری ج

(حاج میرزا یحیی دولت آبادی (اصفهانی) نماینده دوره دوم از
کرمان !

(سیدجلال الدین شادمان (تهرانی) نماینده دوره های ۱۸ و ۱۹ و
۲۰ از جیرفت !

(سیدضیاء الدین شادمان (برادر سید جلال الدین) نماینده دوره

۲۱ جیرفت !

(مهندس عثرت (ظ: قزوینی) نماینده دوره ۲۲ ازجیرفت
 (دکتر محمدخان شیخ، اعیاءالملک (تهرانی) نماینده دوره هشتم ازسیرجان!
 (دکتر مهدیخان ملک زاده پسر ملک المتکلمین (اصفهانی) نماینده
 دوره های هفتم و هشتم ونهم و دهم و یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ازبم!
 ازجهت سناتوراهام باید گفت که کرمان دردوره های معدودسنا یکی دو
 نماینده بیشترنداشته وانتصابی آن تیمسارمیرجلالی ودکترشادمان بودند، و
 تنهاسناتورانتخابی آن محمود جم هم ازطرف مادر «قلعه عسکری» بودولی
 اصلا ترکی حرف میزد! وجناب امیرحسین خزیمه نیزبیش ازآنکه سناتور
 کرمان باشدطبعاً سناتوربلوچستان است. حالآیا مرحوم دکترطاهری بزدی حق
 نداشت که با آن اصرارمی خواست یک دوره از صندوق سیرجان سر درآورد؟
 یک شوخی درمورد دوره های قبل از رستاخیزدارم و آن اینکه وقتی
 جمعی از مردم سیرجان به حج می رفتند به خانه وکیل دوره ۲۱ خود درتهران
 آمدند واز اوخواستند که: چون محلی هستی و وارد به امور، لااقل یک
 کاری برای شهرخودت بکن! و او جواب داده بود: همانکسی که مرا وکیل
 کرده کارهایش را هم خودش خواهد کرد! والبته دوره بعد انتخاب نشد.
 از وکیل ۲۱ رفسنجان هم که دردوره ۲۲ انتخاب نشد، سؤال شد:
 - حالا که وکیل نشده ای در رفسنجان چکارخواهی کرد؟ و او گفته بود:
 - میان ۴۰ هزارمن پسته غلط خواهم زد. هر دوی اینهاراست می گفتند!
 بنابراین می شود گفت که در دوران شصت ساله مشروطیت کرمان

۱- البته اینها غیر از شیخ مهدی نجم آبادی هستند که در سنه ۱۳۲۸-
 ۱۳۲۹، مردم کرمان پس از توب بستن مجلس، از قبول وکیل خودداری کردند
 ونخواستند! قرار شد از ۳۵ نفر وکلای درجه اول تهران، کسی نمایندگی
 کرمان را هم قبول کند، وقرعه به نام شیخ مهدی نجم آبادی افتاد، او پسر
 مرحوم حاج ملاهادی است. چون ملاهادی نجم آبادی تنها کسی است که
 در تهران، پس از دار زدن میرزا رضا، شب چهارم او را مخفیانه برگزار کرد
 (حماسه کوهر) بدین جهت این وکالت پسرش هم- با اینکه کرمانی
 نبود- حلالش باد!

جز چند دوره‌ای که امثال شیخ یحیی و بحر العلوم، هاشمی و دکتر بقائی و مهندس رضوی و ناظرزاده و دبستانی و امثال اینها و کالت یافتند مشروطیت کرمان از داخله خاتواده هائی که بیش از یکصد و پنجاه سال بر کرمان حکومت مقتدر داشته‌اند خارج نشد و تازه این چند نفری هم که نام بردیم روزی که انتخاب می‌شدند از طرف یکی ازین دو خانواده نعل شده بودند منتهی برخی زرنگی کرده نعل‌ها را پرانند! با این حساب باید گفت سهم بالای دار- رفتن و سرزیر خاکستر کردن^۱ و خانمان بر باد دادن مشروطیت را میرزا آقا- خان‌ها و شیخ احمد روحی‌ها و رفعت نظام‌ها و ناظم التجارها در زمان ناصر- الدوله‌ها بردند، و نان و کالتش را شادمان‌ها و ملک‌زاده‌ها و شیخ‌ها در زمان ما بی‌عرضه‌ها خوردند! این در مورد مشروطه و مقننه کرمان! در مورد شرکت در قوه مجریه هم باید عرض کنم که طی هفتاد سال مشروطه، ماتنها يك و نیم وزیر کرمانی از همه کابینه‌ها داشتیم^۲ پس بیخود نیست که

۱- میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی، پس از آنکه از ظلم ناصر الدوله از کرمان فرار کردند و بالاخره باسلامبول رسیدند به اتهام شرکت در شورش ارامنه و بعد توطئه در قتل ناصرالدین شاه دستگیر و به طرابوزان و بعد تبریز فرستاده شدند و در آنجا، محمد علی میرزا (که ولیعهد بود) امان نداد که آنان را به تهران برسانند، و در همانجا به قتل رساند. کسی که شاهد قتل آنان بود و روایت میکرده (و من این نکته را از زبان مرحوم شهبهانی شنیدم که از خود طرف شنیده بود) که: شب قبل از قتل، بدستور محمد علی شاه، تنوری پر از آتش کردند. خرمنی خاکستر داغ از آن فراهم آمد، بعد، آن سه نفر: شیخ احمد، میرزا آقاخان و خبیر الملك را پیش آوردند، اول سر روحی را بریدند و جلاد در حضور آن دو نفر، سر را با پنجه آهنی زیر خاکستر داغ (تبل) تهاند، و بعد آن دو نفر را هم بهمین ترتیب زیر درخت نسترن سر بریدند، و بقول مرحوم قزوینی محمد علی شاه خود در بالاخانه ایستاده تماشا می‌کرد. سرها را برای این زیر خاکستر داغ کردند که بتوانند آنها را پوست بکنند و پیرازگاه بکنند و به تهران بفرستند (نای هفت بندص ۳۷۳ و ازدهای هفت سرص ۱۷۰ تا ۲۰۵)

۲- گفتم يك وزیر و نیم، زیرا یکی دکتر سام بود، و دیگری خانم مهناز انجمنی است، دختر محمد خان ابراهیمی سابق الذکر، از خانم فردوس نفیسی.



میرزا آقاخان بردسیری (ص ۲۱۰)



عبدالحسین میرزا فرما قوما سالار لشکر در جوانی

کرمانیها، سالی يك بار روز مشروطه را، به قبرستان صاحب الزمان میروند و يك ناهار - كشك و بادمجان جماعت، بیاد مشروطه صرف می کنند :
که یعنی كشك !

بر كچه اكابر كرمان چو بگذری
شب كشك و ظهر كشك و سحر كشك و چاشت كشك
خدا نکند که عمله مشروطه در حکم «عمله موت» شوند و تنها وقتی
مردم به یاد آنها افتند که قرار باشد زیر يك آگهی ترحیم را امضاء کنند!
باین حال باید مثل بوفرحمهر دچار تعجب شد و گفت :

چپ و راست هر سو بتابم می	سرو پای گیتی نیا بم همی
یکی بد کند نيك پيش آيدش	جهان بنده و بخت خویش آيدش
دگر جز به نيکی جهان نسپرد	همی از نژندی فرو بژمرد
یکی مرد بينيم با دستگاه	رسیده کلاهش به ابر سیاه
که او دست چپ را نداند ز راست	به بخشش فزونی نداند ز کاست
یکی گردش آسمان بلند	ستاده بگوید که چونست و چند
سرانجام کارش به سختی بود	همه بهر او شور و بختی بود

در این خانواده ها هم همیشه از همه تیپ مردمی میتوان یافت، از
چپ چپ فیروز، تاراست راست بیات، هم دکترو مهندس دارند و هم سرتیپ
و سرلشگر، هم گدای خانه بدوشند و هم مالك مخمل پوش، و بنا بر این مراتب
است که هر گز زمین از حجت خالی نمی ماند !

حتی اگر در دوره اول هم نام مؤتمن الممالك همدانی رامیشنوی
که «دارای تحصیلات عالی از فرانسه و وکیل دوره اول بروجرده بوده
است» در آخر کار می بینی که او هم «مباشر املاك شکوه السلطنه مادر
مظفرالدین شاه» بوده است، ندرتاً چند تا مثل زهتاب فردا توان یافت که
بی مقدمات خانوادگی به کرسی رسند، تازه درین مورد هم آنطور که من
گفته ام باید گفت :

زهتاب سرراه در کلاه پوستی کرد می دوستی کرد
معلوم شد پشم کلاهش معتبر بود رنگ دگر بود

پیروزی با کیست ؟ نکته جالب اینکه گمان می‌رود کم کم نام فدائیان اولیه «عدل مظفر»^۱ از جامعه ما - یا لاقلاً از دفتر تلفن ما! گم شود، بدین معنی که دیگر بزودی، کسی را نخواهیم یافت که منسوب خانواده مشروطه خواهان اولیه باشد. شاید تعجب کنید که بسیاری از اینان، بر طبق قانون شناسنامه - که طفل را بنام فامیل پدر می‌خواند - کم کم نامشان از دفاتر ثبت احوال هم گم خواهد شد.

فی‌المثل باید گفت :

حیدرخان عمو و اعلی و باقرخان پسری نداشتند که نام فامیل آنها روی اولادشان گذاشته شود و طبعاً اولاد دخترانشان بنام پدر خودشان خوانده خواهند شد. از پیرم ارمنی کسی باقی نمانده، سید جمال اسد - آبادی پسر نداشت و احفاد او از دختر او هستند. از صور اسرافیل کسی باقی نماند (صور اسرافیل وزیر پست و تلگراف عصر پهلوی با او تنها همنام است). فرخی یزدی و کربلانی علی سید هم کسی نداشتند.

عارف قزوینی و طالبوف و رفعت نظام بیسی (که در بردسیر به امر امیر اعظم در ۱۳۳۰ ق/ ۱۹۱۲ م. به دار رفت) پسر نداشتند،^۲ سید اشرف گیلانی مدیر نسیم شمال نیز زن و فرزند نداشت و در عالم جنون از دنیا رفت، از سید جمال اصفهانی البته سید محمد علی جمال زاده که مایه فخر ایران است - باقی ماند، ولی متأسفانه باید گفت که دیگر پس از او پسری بنام جمال زاده

۱- عدل مظفر به حساب ابجد برابر ۱۳۲۴ و ماده تاریخ مشروطه است.

۲- دختر رفعت نظام، موسوم به اقدس خانم همسر قاسم خان حکمت

قاضی دادگستری بود.



ناظم التجار کرمانی

(ص ۲۱۰)

جمالزاده در نوجوانی

(ص ۲۱۳)

نخواهیم یافت،^۱ زیرا جمال زاده فرزندی ندارد.^۲ تقی زاده وکیل دوره اول تبریز هم بلاعقب است و پس از او کسی بعنوان تقی زاده نتوانیم دید.^۳

۱- «سیدواعظی بنام سید جمال الدین اصفهانی بهرم مشروطه طلبی و آزادی خواهی پس از آنکه مجلس شورای ملی به امر محمد علی شاه قاجار بتوب بسته شد در زندان دارالحکومه بروجرد زندانی شد. از همانجا شرحی به پسر ارشدش محمدعلی نام که در آن وقت در بیروت درس میخواند نوشت. این نامه که در همان اوقات در روزنامه حبل المتین دو کلکته به چاپ رسیده و بعدها در مجله «وحید» منطبعه تهران هم نقل شده از اینقرار است:

«میرزا محمد علی جانم :

گمان میکنم این آخرین کاغذی است که از قدرت دریافت مینمائی، چونکه بواسطه این ملت مرده بی حس، دشمن بر ماها غالب شد، حالا دیگر چاره از دست رفته و باید مردانه جان داد: رضینا برضاء الله .

نور چشمم : میدانم در اینصورت در غربت بشما خیلی سخت خواهد گذشت، ولی اگر عاقل باشی، باید برخلاف خوشحال شوی . چه، قدرت شهید وطن گشته، کشته شرف و افتخار است.

امروز با هزار التماس توانسته ام این کاغذ آخرین را بتو که پسر ارشدم هستی بنویسم، تو هم اگر پسر من هستی پیروی از کردار قدرت خواهی نمود و از جان دادن مضایقه نخواهی کرد .

خدا حافظ ، قوت قلبم . بیشتر نمیتوانم صحبت کنم، اسباب خوشبختی خانواده ات باش. اگر وقتی شخصی رمضانعلی نامی پشت آمد و انگشت و مهر مرانشان داد، خیلی احسانش کن که این جوان رفیق و همدم قدرت در این اوقات است. یا عدل، یا حکیم، احکم بیننا و بین قوم الظالمین.» (از روزنامه پارس)

لا بد هم آن سید واعظ و هم سید محمدعلی را شناخته اید و توضیح لازم نیست. سید جمال را در بروجرد «به امر سلطنت، سرش را به زیر ارسی دواب اطاق گذاشتند و خفه کردند» (یادداشت های تقی دانش). اخیراً انجمن آثار ملی قبر سید را تعمیر نموده است.

۲- خانی به اسم جمال زاده فرد در بیمارستان فیروزآبادی پرستار است او نو سید جمال و هم او از مشروطه همین است.

۳- وحی این بود مردم آذربایجان وکیل دوره اول خود را تا آخر عمر در انتخابات سنا انتخاب میکردند که لااقل بوی استخوان مبارزان اولیه از نضای مشروطیت محو نشود و بتوان گفت هنوز حس حق شناسی برای مبارزان اولیه مشروطه در مردم کشته نشده است.



شیخ احمد روحی
تولد ۱۲۶۳ قمری - مقتول به سال ۱۳۱۴
(ص ۲۱۰)

حتی قوام السلطنه تا آنجا که فرمان مشروطه بخط اوست باید گفت ازین بی نصیبی بهره برده است (البته کمتر)، واز آقاشیخ عبدالله مازندرانی هم مردی باقی نماند (جد مادری خاندان دیوشلی)، میرزا شهاب کرمانی پدر دکتر بقائی است که بلاعقب است. شیخ احمد روحی^۱ و میرزا آقاخان بردسیری هم پسرنداشتند.

درینجاست که باید گفت: «بدء الاسلام غربیاً و سيعود غربیاً، فطوبی للغرباء»^۲. شاید ازین سبب که بیخ مشروطه رادر اول بار کمی ظل السلطان^۳ آب داده است و انگلستان درپای آن کود ریخته، این شکل پدید آمده، و با این مراتب، معلوم نیست حق بامیرزا آقاخان کرمانی بود که میگفت:

یکی شعله از کلک افروختم
تن ناصر الدوله را سوختم

بابا آن شاهزاده ای که کابینه اش مسئله اصلاحات ارضی را تصویب کرد و خودش خطاب به روزنامه نویس ها گفت: «ما پولداران از شما نویسندگان وطن پرست تریم؛ زیرا ناچاریم وطن خود را حفظ کنیم»^۴. با این مراتب باید گفت که ازین جهت مشروطه خواهان شکست خوردند و مستبدان پیروز شدند.

جالبترین قسمت این وقایع. مکاتبات و لاس زدن های سیاسی ظل السلطان با ستار خان است که به امید جانشینی محمدعلی شاه و کنار

۱- دختر شیخ احمد در ترکیه است و بالکل با ایران قطع رابطه کرده

است.

۲- حدیث نبوی است.

۳- ظل السلطان از همان روزهای اول ادعای سلطنت داشت. سراج الملك منشی او همیشه به لهجه اصفهانی میگفت «شاهزاده يك خرده از شاه كوچكتر س!»

۴- گویا گفتار دکتر علی امینی است.

راندن احمدشاه پسر برادرش^۱، بعد از استبداد صغیر به خیال ها افتاد و ستار-
خان هم با او جواب مساعد داد ، غافل از آنکه و آنها که کودکی در گهواره
حریر نقشه جغرافی رسم می کرده اند غیر ممکن است از احوال مردم آسمان-
لحاف و زمین جل اطلاع دقیق داشته باشند !

چه ظالم ستمگر می شود

تیغ چون بشکست خنجر می شود

از مولانا قطب الدین شیرازی پرسیدند : اگر حنفی خواهد که شافعی
شود چه کند ؟ در جواب فرمود: سهل باشد ، بگوید لا اله الا الله ، محمد
رسول الله !

اما با همه اینها باید ممنون مشروطه بود و آنرا فوزی عظیم دانست
و چه دلیلی بالاتر از آن که الساعه مخلص که این عرایض را می نویسم از
گوشه ده پاریز و ازبای چراغ موشی و پیه سوز قدم به دانشگاه گذارده ام و
با پسر فرمانفرما در دانشکده ادبیات يك طرف می نشینم و این حرفها
را برای شام باز گو می کنم ، کاری که پدرم هم با همه رشادت و شهامت
آخوندی اش در زمان فرمانفرما خواب انجام آنرا نمی دید ! و دلیل بالاتر
آن اینکه همان پسر فرمانفرما اکنون در دانشگاه، تاریخ انقلاب کبیر فرانسه
را به رشته تحریر می آورد^۲ ، و هدامن برکة البرامكة .

۱- فکرم عم یکون القم منه و کم خال من الاحسان خال

۲- تاریخ قرون معاصر ، تألیف دکتر حافظ فرمانفرمایان ، چاپ دانشگاه

بی طرفی ایران

و

مشیرالدوله

توجه به شرح حال پورسان ، این مطلب را به یاد
ما می آورد که می توانیم به زندگی خود مقام
برتری بهیم «لا تکتلو»

✓ مجلس دوم در اواخر ۱۳۲۹ ق (۱۹۱۲ م) بسر آمد و ناصر الملك که
✓ درین وقت نایب السلطنه مقتدر ایران بود دیگر انتخابات را تجدید نکرد و
✓ سه سال و کمتری ناصر الملك زمامدار مطلق بود تا اینکه بر اثر وخامت
✓ اوضاع جنگ و قدرت بختیاری ها ، ناصر الملك بفرنگستان رفت .
حدس قریب بیقین این است که ناصر الملك در این مسافرت متوجه
وضع وخیم تهران شده و خصوصاً از طرف بختیاریها که قدرت تام یافته
بودند مقام سلطنت را در خطر میدید و بهمین دلیل باروها مسافرت کرد ، بدون
آنکه از نیابت سلطنت استعفا داده باشد . باین حساب ، چند سالی کودتای

۱- مؤدبانه ترین دیکتاتوری ها را در ایران ناصر الملك کرده است ! او
تحصیل کرده انگلستان بود ، گویند در حکومت کردستان ، وقتی مقصری را پیش
او می آوردند ، میگفت : «این آقا را بپرید با کمال احترام به چوب بینداید» (تاریخ
مردوخ ج ۲ ص ۲۲۱).

ناصر الملك در ۱۳۴۶ ق / ۱۹۲۷ م . در گذشت .

حتمی الوقوع آتیه را بتأخیر انداخت ، چه قدرت بختیاری در شئون ایران کار رابجاهای باریک کشانده بود . مرحوم دولت آبادی در باره سفر او مینویسد :

ناصر الملك به پاریس رفته در آنجا اقامت کرد بی آنکه از نیابت سلطنت استعفاده باشد. کابینه تهران بتصویب سردار اسعد براوسخت گرفت که یا استعفا بدهد یا مراجعت نماید ، دو وزیر مختار خود را هم در پاریس و لندن مأمور کردند جواب جدی از او بگیرند ، اما او نه قبول رفتن کرد و نه استعفاداد و تا اینوقت که من (یحیی دولت آبادی) این شرح حال را مینویسم (غرة ربیع الثانی ۱۳۳۱/مارس ۱۹۱۳) در پاریس متوقف است و کار نیابت سلطنت را بامکتوب و تلگراف میکند. مجلسی هم در تهران بریاست سردار اسعد تشکیل شده بعنوان نظر نمودن در نظامنامه انتخابات که هیچ رنگ ملت در آن دیده نمیشود و معین است برای پیشرفت اغراض اشخاص است .

سردار اسعد پس از یأس از ناصر الملك اسباب فراهم آورد که سعد الدوله میرزا جوادخان را از ژنو به ایران آورده اورا نایب السلطنه نماید، این بود که تلگرافاً اورا بتهران خواست ، اواز روسیه به تهران وارد شد ، ولی بختیاریها متوجه شدند که اگر سعدالدوله مسلط شود دست آنها را بکلی کوتاه خواهد کرد. مصمصام السلطنه تمکین نکرد و مسئله نیابت سلطنت اوسر نگرفت^۱.

مصمصام السلطنه از رجب ۱۳۲۹ ق/ ۱۹۱۱ م. تا محرم ۱۳۳۱ ق

دسامبر ۱۹۱۲ م. پنج بار کابینه ترمیم کرد.

احمدشاه در ۲۷ شعبان ۱۳۳۲ ۱۹۱۴ بحد بلوغ سیاسی رسید و رسماً تاجگذاری کرد.

هشتر روز پس از تاجگذاری سلطان احمد شاه، گلوله‌یی که از اسلحه يك دانشجوی صربستانی بسوی «آرشیدوك فرانسوا فردیناند» ولیعهد اتریش شلیک شده بود، کمانه کرد و صلح مختصر اروپا را نیز بدنبال آرشیدوك ازپای در انداخت.

دربست و هشتم ژوئیه ۱۹۱۴ دولت اتریش به صربستان اعلان جنگ داد و بفاصله چند روز، دولت آلمان به حمایت از «اتریش» باروسیه وارد جنگ شد. دو روز بعد جنگ بین آلمان و فرانسه در گرفت و بالاخره انگلستان نیز بصف دول متفق پیوست و با آلمان به جنگ برخاست.

مراسم تاجگذاری احمدشاه را کابینه شاهزاده محمد علیخان علامه السلطنه برگزار کرد و چون هنوز جنگی در گیر نشده بود، کلیه سفرا و نمایندگان سیاسی دول خارجه در يك صف قرار گرفتند و «عاصم بيك» سفیر عثمانی بعنوان «شيخ السفراء» از جانب كوردیپلماتيك جلوس پادشاه قاجار را تهنیت گفت.

تابست و هشتر روز پس از آن نیز کابینه علاء السلطنه روی کار باقی ماند و رئیس دولت کوشید تا روابط دوستانه خود را بانمایندگان کشور-های متخاصم حفظ کند. مع هذا شرایط اقتضای کرد کابینه دیگری روی کار آید که از حمایت کامل مردم و گروه‌های مختلف سیاسی برخوردار باشد و بتواند در قبال فشارهای خارجی ایستادگی بخرج داده بیطرفی ایران را

حفظ کند .

بدینجهت ، احمدشاه متعاقب يك سلسله گفت و گوها و تبادل نظر با شخصیت های برجسته مملکت ، تشکیل کابینه رابعهده میرزا حسن خان مستوفی «مستوفی الممالك» محول کرد و مستوفی شب بیست و پنجم رمضان ۱۳۳۲ هجری قمری (هیجدهم اوت ۱۹۱۴) کابینه خود را تشکیل داد و در بدو کار چون مجلس تعطیل بود برای اتخاذ رویه دولت ، با برخی از رجال مجرب و بصیر مشورت نمود ، مخصوصاً ساعت ها با مشیر الدوله و مؤتمن الملك در خلوت نشسته و با تصویب ایشان به اصدار فرمان ذیل از طرف شاه مبادرت ورزید^۱:

«نظر باینکه در این اوقات متأسفانه بین دول اروپا نایره جنك مشتمل است ... درین موقع دولت ما مسلك بی طرفی را اتخاذ و روابط دوستانه خود را با دول متخاصمه کماکان حفظ و صیانت می نماید ...»
 ۱۲ ذی حجه ۱۳۳۲ - اول نوامبر ۱۹۱۴ .

اما این بی طرفی هم مثل بسیاری از بی طرفی ها دیری نپایید .

اولین کابینه
 مشیر الدوله

بهر حال کابینه مستوفی الممالك نتوانست

ادامه پیدا کند . روز پنجشنبه ۲۴ ربیع الثانی

۱۳۳۳ ق (۱۱ مارس ۱۹۱۵ م = ۲۲ اسفند

۱۲۹۳ ش) بنا به دستور شاه ، مؤتمن الملك از فراکسیون ها رأی تمایلشان را پرسید ، عموماً - یعنی از ۷۵ نفر عده حاضر ، ۷۵ نفر - بمشیر الدوله رأی دادند . ساعت ۸ شب ، شاه ، مشیر الدوله را خواسته مأمور تشکیل کابینه کرد .

مشیر الدوله مستقیماً از دیوار به دیدن مستوفی الممالک رفت . سپس یکشنبه ۲۷ ربیع الثانی ساعت ۴ بعد از ظهر وزراء خود را معرفی کرد :

مشیرالدوله رئیس الوزراء و وزیر جنگ

معاون الدوله وزیر امور خارجه

مستشار الدوله وزیر امور داخله

حکیم الملك وزیر علوم و اوقاف

ذکاء الملك (فروغی) وزیر عدلیه

مشار السلطنه وزیر مالیه

نصر الملك وزیر پست و تلگراف و تجارت (فواید عامه)

اولین مشکل دولت ، مسئله دخالت روس و انگلستان و از طرفی توقعات آلمانها بود و درین میان میبایستی تکلیف اختیارات مستشاران بلژیکی که گمرک را در اختیار داشتند نیز تعیین شود .

مورخ الدوله سپهر گوید :

«دوشنبه ۱۵ مارس ۱۹۱۵ (۲۸ ربیع الثانی ۱۳۳۳ ق) . ساعت ۴

بعد از ظهر ، فن کاردرف ، شارژه دافر آلمان با اتفاق نگارنده در قصر ابیض بملاقات مشیرالدوله رفتیم . فن کاردرف اظهار داشت : باید به ایران تبریک بگویم که شخص دانشمند و وطنخواهی مثل شما مقام ریاست وزراء را قبول نموده اید ، مشیرالدوله صمیمانه تشکر کرد و اصلاحاتی که در نظر گرفته بود شرح داد : در مالیه میبایستی اول تنسیقانی داد و دیوان محاسبات را منعقد ساخت ، پس از آن قانون ۲۳ جوزا ۱۳۲۹ / ۱۹۱۱ م (قانون اختیارات

مستشاران بلژیکی) را لغو نمود . اما چون دوام این قانون و اختیارات بلژیکی ها بحال مملکت مضر است صبر را جائز ندانسته مصمم شده ام در جلسه فردا لایحه موقتی به مجلس پیشنهاد کنم مبنی بر اینکه قانون ۲۳ جوزافورا لغو شود و بجای آن کمیسیونی مرکب از ۳ الی ۵ نفر از طرف مجلس منتخب گردد که حق تفتیش در عایدات و مخارج را داشته باشند . در باب مرکزیت قوای دولت در ولایات، مشیرالدوله گفت باید ابتدا نیروی ژاندارمری و نظمیه را توسعه داد و استعداد نظامی در هر یک از شهرها داشت تا دولت بتواند بی طرفی خود را محفوظ دارد .

فن کار در ف اشاره بقضیه توقیف لیستمان و واسموس نمود . مشیرالدوله اظهار تأسف بی نهایت کرده وعده جبران آنرا داد و ضمناً گفت دیروز تلگرافی داشتم که اهالی شیراز ورود مسیو واسموس را باشعف و مسرت استقبال کرده اند .

در جلسه ۵ شنبه ۱۷ مارس بالاخره مجلس شورا تا نصف شب جلسه را ادامه داده قانون ۲۳ جوزای ۱۳۲۹ را نقض کرد . ۱۰

این کابینه تاجمادی الثانی ۱۳۳۳ ق/ آوریل ۱۹۱۵ م . یعنی فقط دوماه ادامه پیدا کرد ولی قوامی نیافت و کار به عین الدوله سپرده شد .

مرحوم دولت آبادی گوید :

«... میرزا حسن خان مشیرالدوله کابینه را مرکب از اشخاص مناسبی

تشکیل داد. مشیرالدوله از اشخاص تحصیل کرده و تربیت شده این عصر است، مرد کارآگاه و اداره کننده است و لکن جرئت و جسارتش بقدر کافی نیست، یا آنکه احتیاط و محافظه کاریش زیاد است. اما این کابینه جوان در ابتدای تشکیل تصادف کرد با فشار تازه‌ای از طرف روسها که قشون جدیدی بسرحد انزلی وارد کردند، و به تجاوزی که از طرف مغرب از عثمانیان شد و عده‌ای قشون بقصر شیرین فرستادند. کابینه مشیرالدوله سعی کرد که عثمانیان را برگرداند، اما آنها قصدشان این بود که مددی بقوه آلمانی - عثمانی، که در ایران تشکیل میشود بدهند و بدینجهت بازگشت خود را موکول به تخلیه قشون روس و انگلیس از ایران نمودند. مردم، طرفدار آلمان بودند. مشیرالدوله میخواست از این احساسات استفاده کرده وسیله‌ای فراهم آورد که اقساط قروض دولت را بدو همسایه شمالی و جنوبی در مدت جنگ نپردازد و از این راه تدارک قشونی بگیرد ولی روس و انگلیس که قشون ایران را منحل شده میدانستند همراهی نکردند، مجلس هم آنطور که باید همراهی نکرد (بملاحظه دموکراتها)، کم جرئتی خودش هم دخالت کرد و مشیرالدوله بعد از دوماه استعفاداد و بکنار رفت و جوادخان سعدالدوله کازدیداشد ولی مخالفت مردم موجب شد که عین - الدوله را بدین سمت برگزیدند.^۱

مورخ الدوله سپهر درین باب مینویسد:

۱- حیات یحیی ص ۲۸۶ - ۲۸۷

۲- ایران در جنگ بزرگ ص ۱۶۳

۱ عصر شنبه ۲۴ آوریل ۱۹۱۵ / جمادی الثانی

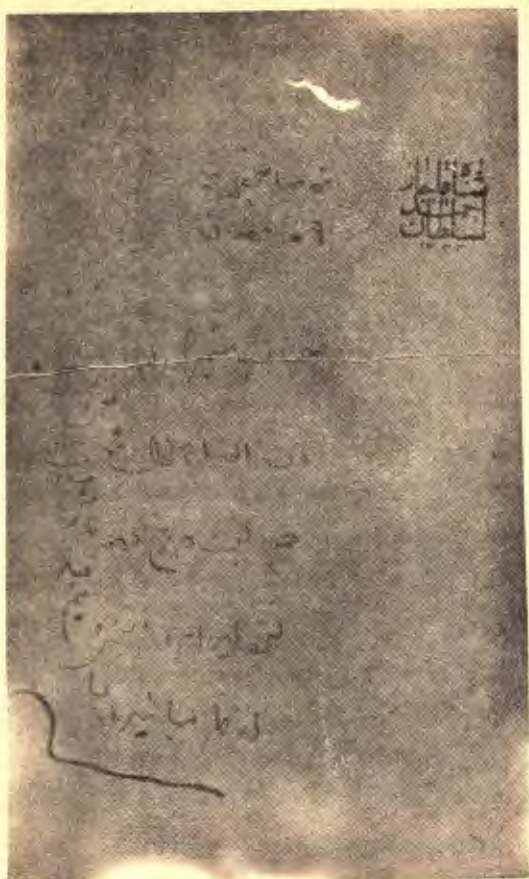
شاه رُبائی

۱۳۳۳ یکی از درباریان مقرب سلطان احمد شاه که

در جمعیت مخفی آلمانی عضویت دارد دوان -

دوان خود را از قصر فرح آباد بتهران رسانیده بنگارنده (مورخ الدوله سپهر) چنین گفت که ساعت سه ونیم بعد از ظهر مارلینگ وزیر مختار انگلیس و «بات» شارژ دافر روسیه ، بدون اجازه قبلی متفقاً حضور شاه شرفیاب شدند و در تحت جبر و فشار و تهدید ، شاه را مصمم داشتند که بعزل مشیرالدوله و نصب سعدالدوله و بستن مجلس و توقیف جراید و اخراج صاحب منصبان سوئدی و طرد دیپلوماتهای آلمانی و عثمانی از ایران مبادرت کند، ضمناً علاوه کرد که درین ساعت مشیرالدوله و مؤتمن الملك در فرح آباد حضور شاه هستند .

نگارنده پس از شنیدن این خبر بمنزل رئیس ژاندارمری در خیابان اسلامبول رفتم و در آنجا اکثر افسران سوئدی را گرد آورده مشورت کردیم ، بعضی از افسران سوئدی میگفتند با قوه قهریه همین امشب شاه را دزدیده بخارج خواهیم برد! ... بالاخره پس از مشاوره ، کار در فرح آباد دافر آلمان و عاصم بیک سفیر عثمانی با صد نفر سوار ژاندارم به فرح آباد رفتند که جبراً حضور شاه شرفیاب شوند . بعد از نصف شب رسیدند ، موثق الدوله وزیر دربار از صدای هیاهو سراسیمه از خواب پرید و با پای بی جوراب و زیر شلواری آنها را پذیرفت و مجبور شد برود و شاه را از خواب بیدار کند . ابن دو نماینده بالاخره موفق شدند نقشه کودتای متفقین را نقش بر آب کنند، ولی در باب اینکه مجدداً مشیرالدوله رئیس الوزرا بشود شاه زیر بار نرفت ، یعنی گفت خود او (مشیرالدوله) دیگر



دستخط احمدشاه به عسیر الدوله

(ص ۲۲۴)

قبول نخواهد کرد . بالاخره در شخص عین الدوله توافق حاصل شد و فردای آنروز دستخط ریاست وزرای اوصادر گردید .

حکومت عین الدوله نیز دیری نپایید و مجدداً بحران شروع شد .

در روز ۵ شنبه ۹ رمضان ۱۳۳۳ هجری مطابق ۲۲ ژوئیه ۱۹۱۵ سلطان احمد شاه نامه زیر را به مشیرالدوله می نویسد :

«سلطان احمد شاه قاجار، ۱۳۳۳

قصر صاحبقرانیه ۹ رمضان جناب مشیرالدوله ، انشاء الله احوال شما خوب است . چندی است که هیچ بحضور ما شرفیاب نشده اید . امروز شش و نیم بعد از ظهر بیایید اینجا »

شاه

آقای مورخ الدوله سپهر مینویسد :

« غروب پنجشنبه ۲۲ ژوئیه ۱۹۱۵ (نهم رمضان ۱۳۳۳) میرزا محمد صادق طباطبائی و شاهزاده سلیمان میرزا بملاقات مشیرالدوله در رستم آباد شیران رفتند و اظهار داشتند که اتفاق آراء مجلس با ریاست وزرائی شما موافقت کرده است ، مشیرالدوله در جواب گفت بهتراست مجلس سیاست خارجی خود را معین کند تا من از روی همان سیاست اعضاء کابینه را تعیین نمایم ، آیا مقصود تعقیب بیطرفی حقیقی است . مثل کابینه سابق من و کابینه مستوفی الممالک - یا بیطرفی متمایل به روس و انگلیس - مثل کابینه عین - الدوله ؟

بعد از افطار ، اعلیحضرت ، مشیرالدوله را بقصر صاحب قرانیه احضار و ریاست وزرا را با و تکلیف کرد ، مشیرالدوله برای عرض جواب قطعی دوزم مهلت خواست .

روزشنبه ۲۴ ژوئیه، چهارده نفر از فراکسیون‌های مختلف انتخاب شدند که بروند و از مشیرالدوله خواهش کنند در تشکیل کابینه تسریع نمایند.

روز سه شنبه ۲۷ هیئت‌ار و کلاغزد مستوفی الممالک به ونگ رفته و هیئت دیگری درمجیدیه شاهزاده عین‌الدوله راملقات و اصرار نمودند هردو داخل کابینه مشیرالدوله شوند و قرار شد هرسه نفر- یعنی مشیرالدوله و مستوفی الممالک و عین‌الدوله- در صاحبقرانیه حضورشاه شرفیاب شوند. شاه طی نامه‌ای به مشیرالدوله چنین مینویسد :

«سلطان احمدشاه قاجار، ۱۳۳۳- قصر صاحبقرانیه - ۱۳ رمضان، جناب مشیرالدوله ! عریضه شما رسید، همانطور که نوشته بودید که هردو آنها را پیش خودم احضار کنم به نظر من هم بهتر است ولی در هر صورت همینقدر هرطوری هست بمن اطلاع بدهید ببینم مذاکرات با وکلا بالاخره به کجامنتهی شد آنوقت فوراً من هردو آنها را یعنی مستوفی- الممالک و عین‌الدوله رامی‌خواهم و مذاکره می‌کنم.»

معلوم شد بالاخره توافق سه نفری به مستوفی الممالک شده است زیرا در مراجعت، مشیرالدوله مراسله‌ای به مؤتمن الملك رئیس مجلس نوشت که در جلسه خصوصی قرائت شد - مبنی براینکه از ریاست وزراء استعفادادم ولی حاضر من در کابینه‌ای که مستوفی الممالک تشکیل دهد عضویت اختیار نمایم.^۱

مستوفی الممالک در ۱۷ اوت ۱۹۱۵ (= شوال ۱۳۳۳) هیئت

دولت خود را معرفی کرد، ولی مشیرالدوله در کابینه قبول عضویت ننمود. مستوفی از آن جنت مکانهایی است که درباره اش میتوان گفت: ولد وزیر اومات و کیلا، چه او دو ۱۱ سالگی بوزارت رسید، آنهم وزارت دارایی، و بقیه عمر را هم اغلب در صدارت و وکالت و ریاست و بالاخره «آقایی» گذراند و باقامعروف بود.

داستان مهاجرت در همین کابینه بود که مسئله تغییر پایتخت پیش آمد.

توضیح آنست که در همین سال قشون روسیه از قزوین بطرف تهران حرکت نمود و رسیدن آنها به کرج اعلام شد. دموکراتها که مخالفین روس و انگلیس و موافقین آلمان بودند به طرف قم مهاجرت کردند. کمیته مهاجرت عبارت بود از سلیمان میرزا، سیدحسن مدرس، ادیب - السلطنه سمیعی، میرزا قاسم خان صوراسرافیل، محمدعلی خان فرزین، ابوالحسن خان معاضد السلطنه پیرنیا. علیخان سیاه کوهی، میرزا سلیمان خان میکده، خان باباخان شیرازی، سردار محیی، علی اکبر خان دهخدا، سردار سعید، حاج محمد تقی شاهرودی، میرزا طاهر تنکابنی و میرزا علی اکبر ساعت ساز و گروهی دیگر.

در اصفهان، حاج آقا نورالله و بختیارپا مستعد استقبال از مهاجرین شدند، اما مقامات دولتی و شاهزادگان به فکر بازگرداندن آنها افتادند و در همین وقت تلگراف زیر نیز از طرف فرمانفرما به اصفهان مخابره شد:

«آقای سردار اجمع، تلگراف مرا خودتان بپیرید یا حجة الاسلام حاج آقا نورالله و مدرس و طباطبائی و چند

نفر دیگر از اهالی صحبت کرده و عرض‌های بی‌غرضانه مرا
 بآنها اظهار نمائید. اگر قبول کردند و حاضر شدند که
 من هم دنباله کار و اقدامات را کاملاً بگیرم و فکری به
 حال مردم و این مملکت بدهمت بکنم، و اگر حاضر
 نشدند و با زائر حرف‌های لیره بگیرها و فواید شخصی
 در مزاج محترم آقایان بیشتر شده، به حکم اجبار و الجاء
 ناچار بسکوت می‌شوم تا آقایان اضافه بر امتحانات هفت
 هشت ساله و امتحانات عراق و ساوه و رباط کریم، یک
 امتحان دیگر هم در اصفهان بنمایند و بقوة اجبار، قشون
 اجنبی را به وسط خاک ایران که اصفهان باشد دعوت
 نمایند، بیش از این عرض ندارم و می‌گویم :

دست بچاره چون بجان نرسد

چاره جز پیرهن دریدن نیست

(فرمانفرما)

بدین جهت مجاهدان ناچار از اصفهان به فکر مهاجرت به کرمانشاه افتادند
 این هیئت در کرمانشاه یک دولت موقتی ملی بدریاست نظام السلطنه
 مافی تشکیل دادند و مدرس و فرزین و فطن‌الملک و صور اسرافیل و سالار
 لشکر^۱ و زرای آن بودند. البته دولت بی‌مملکت، یعنی دولتی که از بیم
 سپاه خارجی ازین شهر به آن شهر و ازین کوی به آن کوی در گریز بود.

دموکراتها در تمام ایران با بیطرفی ایران مخالف بودند و عقیده
 داشتند که دولت باید با آلمانها همکاری کند و به انگلیسها و روسها اعلان
 جنگ بدهد و بهمین سبب اظهار علاقه عجیبی توأم با استقبال عمومی از
 آلمانها می‌شد. چندانکه قصیده معروف نازنک و حید دستگردی چهار بار
 در همان زمان جنگ چاپ و در تمام ایران پخش شد و در کوره دهات نیز آنرا
 می‌خواندند.

از جهت اهمیت و لطافتی که این قصیده دارد اینک به نقل آن می‌پردازد:

۱- و این سالار لشکر پسر همان فرمانفرماست که آن تلگراف را کرده بود.

نارنجك

بنام امپراطور ویلهلم قیصر آلمان

منفجر گشت چو نارنجك حراق اروپ
 صلح را كنگره بشكست و پراكند كلوپ
 شد بدل زمزمه صلح با آوازه توپ
 حق برون نامد جزاز دهن توپ كروپ
 گشت پكپاچه آتش همه اقطار فرنك
 دور تاريك توحش بجهان كرد ایاب
 رخت بر بست تمدن ز اروپا بشتاب
 دبو منعوس تبریر (۱) زرخ افكند نقاب
 خرس و بوزینه گشودند گر از مهلكه باب
 طعمه گشتند يك مرتبه در كام نهنگ
 زاغ فتنه چو در آفاق پرافشانی كرد
 شفق از خون ، افق عالم انسانی كرد
 آسمان بر سپه فتنه كماندانی كرد
 نه فلك فتنه بپا كرد ، بریطانی كرد
 هم بر افروخته ، هم سوخت بنار نیرنگ
 كرد بر فتنه سر ادوارد گری ۲ راهبری
 ساخت دوران سلامت باروپا سپری

مثل آكرپه صلح به اروپ
 بود دهن توپ اروپ

فتنه سحرآمیز

۱- تبریر، بربری و وحشی بودن. این کلمه برخلاف قیاس و از مجموعه

است ،

۲- در آنوقت وزیر خارجه انگلستان بود .

فاش بینی اگر از چشم حقیقت نگری
کان رجز خوانی دیروز سرادوارد گری

همه بیهوده و لاطائل و هوج است و جفنگ

انگلیس آن دهل خالی بگرفت بدوش

وز میان تهی افکند در اقطار خسروش

دیگ حرص و طمع روس در افتاد بجوش

تا کند آتش این فتنه بهالم خاموش

برکشید از دل گلیوم دوم نعره جنک

اولین قیصر دانشور گلیوم دوم

زهره چرخ سوم ، مهر سپهر چارم

اختر چرخ فروز فلک پر انجم

آنکه بر چرخ فرستد اگر اولیجاتوم

هفت اختر سپارند بدو هفت اورنگ

امپراطور فلک رفعت سیاره خدم

حامی عدل و امان، ماحی پیداد و ستم

پار اسلام ، طرفدار عرب ، پشت عجم

نیکلارا بهرش گردن طاعت شده خم

ژرژ بسته بهخسروش کمر خدمت تنک

حکم بر دوده ژرمن بفدا کاری داد

اذن بر توپ هوپزر بشررباری داد

زیپلن را بفلك رخصت طیاری داد

بقضا و بقدر منصب سرداری داد

فتح را خواند سپهدار و ظفر را سرهنگ

بسیار دقت در
مراجعه و تصحیح
شده است

سیل آسا زد و سو لشکر اطیش و پروس
 بهر حفظ وطن و صلح و بقای ناموس
 حمله و رگشت بژاپون و به بلژیک و به روس
 هم به صرب و به قراطاغ و فرانس منعوس
 هم بریطانی اسلام کش شوم دو رنك
 جیش مغرب به کماندانی جنرال كلوك^۱
 بهر خونخواستن و کین کشی ارشیدوك^۲
 تاخت آورده بلژیک چو اژدر بر غوك
 ملك بلژیک بریشان شده عبد مملوك
 از لیژ^۳ سوخته تا رمس^۴ به يك آتش فك
 رو بهارمس گذشتند ز کوه و آمو
 شد پوانكاره پناهنده بشهر بردو
 چکند آری با صغره صما گردو
 در کلیسا چه پوانكاره و چه کلمانسو
 متوسل چو زبانه شده بر دامن زنك
 انگلیسان همه گوشه ز یمین تا به یسار
 نا شنیده شو شیپور و ندیده بكار
 که شجاعانه نمودند ز ناورد فرار !
 گاه با نظم نشستند عقب گاه بکنار !
 شرط عقل است گر یزان شدن از پیش تفنگ
 لشکر شرق به سزدارى سالار سترگ
 مارشال عظمت پرور سردار بزرگ

۱- فرمانده فرونت مغرب آلمان در اول جنگ بود.

۲- ولیعهد اطیش است که در نتیجه ترور شدن وی جنگ بزرگ برپا شد.

۳- Liège یکی از شهرهای بلژیک است

۴- Reims یکی از شهرهای فرانسه است

فاتح ورشو ، ژنرال مهن هندبرگ
 کز نگاهش برمد روس چو روپاه از گرگ
 با شغال لنگ از پنجه نیروی پلنگ
 با نهیبی که بدرد جگر ناپلئون
 روس را ساخته با لشکر انبوه زیون
 باسارت بگرفته است فزون از ملیون
 هم ز يك ملیون برخاك سیه ریخته خون
 در فکنده ز لهستان بهمه روس هرنك
 برق مانند ، گذر کرده ز سرحد پروس
 آتشی افروخته چون صاعقه بر خرمن روس
 پشت دروازه ورشو ز شجاعت زده کوس
 نیکلا سوده بهم کف دروغ و السوس
 گرچه السوس کنولی است بعد از هرنك
 زیپان ها بلك سیرکتان هجو شهاب
 سوخته جان شیاطین بشر را بشتاب
 بمب در لندن و پاریس نموده پرتاب
 تا سر مؤتلفین ، چرخ ، بکوبد بطلب
 ساخته سنگ ز بمب ، از زیپان قللماسنك^۱
 توپ سنگین هویزر بمثل اژدروار
 باز کرده دهن و سوخته عالم ز هوار
 روز پاریس چو آنورس^۲ نموده شب تار
 وزلشنگی که بموزن آمده چندین خروار
 واژگون ساخته صد خانه يك ضرب نشنك

 ۱- قللماسنك ، قلاخن است



فاتح ورشو، ژنرال مہین ہندنبرگ

(ص ۲۳۱)

چیست غواصه؟ نهنگی است به دریا زاهن
 کاتش افشان شده در آب ز اطراف دهن
 يك نمونه است از آن جمله نهنگ آمدن
 که بعد کشتی جنگی شده تورپیل فکن
 همه را سوی عدم راند هزاران فرسنگ
 پاك دریا ز جهازات بریطانی کرد
 قعر دریای فنا بر همه ارزانی کرد
 ژرژ را سر بگریبان پریشانی کرد
 ویلسن را زغم و درد والم فانی کرد
 لرد را ساخت چولبرال گرفتار زغنگ^۱
 آخر ای رویترا، این پاوه سرائی تا چند
 اندر اقطار جهان هرزه درانی تا چند؟
 خواب اضغائی و تعبیر خطائی تا چند
 کرگدن جلدی و بیشرم و حیائی تا چند؟
 تا یکی قافله بیهده را پیش آهنگ^۲ ؟
 کی دروغ تو جلو گیری طیاره کند
 همسری پاوه نیارد که بهخماره کند
 خنده ز اخبار تو هر طفل بگهواره کند
 دم فرو بند، خدا سیم تو را پاره کند
 روز راشام چرا خوانی و رومی را زنگ؟
 نه زهر جنگل و هر بیشه غضنفر خیزد
 یا ز هر آتش سوزنده سمندر خیزد

۱- اسم يك تحت البحري آلمانی است که صدگشتی زره‌پوش را غرق کرد

۲- زغنگ بمعنی سرسام است .

از پروس است که ژنرال هنرور خمیزد
 مرد از لندن و پاریس کجا برخیزد ؟
 خمیزد، اما همه مادام مد و شیک و تشك
 گرچه جنك آمد و مادام مد و شیک نماند
 وز برای عمل نيك ، بد و نيك نماند
 نيك در لندن و پاریس چو بلژيك نماند
 نيك نيك است در این هر سه مكان، ليك نماند
 هیچ بر جا، چو شكستند طلسم نیرنگ
 به سر ادوارد گری، ژرژ، چنین کرد خطاب
 کای بریطانی اعظم ز وجود تو خراب
 ای تهی مغز خطا پرور عاری ز صواب
 هیچ اندیشه نکردی که يك نیش رکاب
 جیش برلن بجهانند بلندن شیرنگ ؟
 جنس اسلاو کجا همسر ژرمان گردد
 کور خفاش چسان اختر تابان گردد
 مور هرگز نتواند که سلیمان گردد
 نقش دیوار مهندار که انسان گردد
 سفر چین نبود در خور های خرچنگ
 حیدر علم و تمدن که ز برلن چون سیل
 برد خار و خس وحشی صفتان خیلا خیل

روس را راند چو بلژیک بقمر چه ویل
 اگر امروز نه ، فرداست که لندن بطویل
 بشکند درهم آن گونه که کشتی زسرنك
 هله ای ملت اسلام ، تن آسانی چند؟
 جمع گردید گرفتار و پریشانی چند
 نامتان لکه تاریخ مسلمانی چند
 بسته در سلسله روس و بریطانی چند؟
 روز تعجیل بچنگ است نه هنگام درنگ
 تیغ وحدت بکشید ای ملل اسلامی
 ز آب خون پاك بشوئید لك بد نامی
 اسم اسلام نمائید بگیتی سامی
 و اندر این بازی جالبازی و خون آشامی
 مات سازید شه كفر بنطح شترنك
 این همان مذهب اسلام که قرنی پس ویش
 بجهان داشت مسلم شرف و عزت خویش
 برتری جست در آفاق زهر مذهب و کیش
 وقت آن است که امروز غنی تا درویش
 بستانند حقوقی که بدادند ز چنگ
 تا کی و چند یزندان ستم مسجونید
 فرصت از دست اگر رفت چگویم چونید

غافل از توصیه پطرو ز ناپلیونید
 پیغمبر از سخن زشت گلاستونید
 که چها گنت بقرآن شما آن کولنک^۱
 نیست مسلم که از این گفته پریشان نشود
 چون شفق خون بدل و چاک گریبان نشود
 نهد جان و تن و حافظ قرآن نشود
 نکند ترك سر و عازم میدان نشود
 کف بلب ، تیغ بپسرنجه ، بر ابرو آژنک
 دو نفر دشمن دهرینه بهم پیوستند
 رشته هستی اسلام ز هم بگستند
 توپ بر مرقد سلطان خراسان بستند
 قلب پیغمبر اکرم دل امت خستند
 شهد اسلام نمودند مبدل به شرنک
 اسفا مصرچه شد ؟ کشور سودان بکجاست
 هندو قفقاز و حبش برمه و غازان بکجاست
 مسقط و آندلس و بصره و عمان بکجاست
 دور بهرچه روم ؟ شوکت ایران بکجاست ؟
 آه اسلام چه شد با همه زیب و افرنک^۲

۱- بمعنی احمق است

۲- افرنک ، زیبایی

عرقِ اسلام چه شد ؟ خون مسلمانی کو ؟

غیرت هند و سلحشوری افغانی کو ؟

وحدت دولت ایرانی و عثمانی کو

آصف دیو کش ملک سلیمانی کو

تا کشد اهرمنانرا بغم پالاھنک

جبذا ملت عثمانی همت پیشه

که بدلهای پراز عزم و تھی ز اندیشه

ریشه خصم نمودند هدف برتیشه

حمله بردند چو شیران دژم از پیشه

خرم دون را بشکستند ز دندان تا چنک

پادشاه عرب و ترک ، خلیفه اسلام

شمس دین ، ماه سلاطین جهان ، نجم انام

تا کند شکل هلالی بجهان بدر تمام

تیغ اسلام بر آورد سراها ز نیام

کرد ابلاغ به ترک و عرب و رومی و زنک

کای مسلمانان ، دوران وداد است وداد

واجب امروز در اسلام ، جهاد است جهاد

حکم حق این و جزاین کفر و عناد است عناد

هر که دوری کند از جنگ ، جماد است جماد

کافرو مشرک و بیعت و دینک است دینک

مسلمین، ترك و عرب، هندو عجم، زنگی و روم

سخت بردند بكنار ز شش سوی هجوم

همچو بر لشكر شیطان ز فلک خیل نجوم

گشت در بحر و پرو کوی و درو برزن و بوم

عرصه بر زندگی روس و بریطانی تنك

لشکری خون عذو باده بساغر همه را

خم شمشیر بهشم ابروی دلبر همه را

غرش توپ سرود هيجان گر همه را

شاهد فتح نصیب آمده در بر همه را

غو شیپور بگوش همه آوازه جنگ

نیم جنبش چو نمودند بصد جاه و جلال

بجهان داد مراکشی خبر استقلال

كاختر نصی مرا دور شد از برج و بال

عنقریب است که از لطف خدای متعال

برد از خطه من رشك، سرای ارژنك

مصر فرداست که چون یوسف کنعان گردد

همزیزی رسد، آزاد ز زندان گردد

قارغ از کشمکش پنجه گرگان گردد

رهد از بندگی و خواجه دوران گردد

بیش اسلام سهر گردد و بر کفر خدنگ

مرحبا غیرت اسلامی سردار بزرگ
 کز شبانیش شد ایمن گله از آفت گرگ
 مالک اشتر اسلام کماندان سترک
 حضرت انور پاشا که سوی پترسبورک
 روس را رانده ز قفقاز بیک نیم اردنک
 آفت ارمن، آیات فتوح قفقاز
 دوست با دولت ژرمانی اسلام نواز
 دشمن بلجیک، اسلاو کش صرب گداز
 سوده بر پاش بریطانی رخسار نیاز
 همچو اندر قدم شیر روبه لنگ
 در چنین جنگ مقدس بسباق امروز
 همه جا ملت اسلام بمیدان فیروز
 مال بغش و سروجان باز و شرافت اندوز
 وای بر ملت ایران که بغواهند هنوز
 پای لالائی شیپور و چکاچاک و ترنک
 مسلک بیطرفی در خور ایرانی نیست
 راه این بیطرفی جز سوی ویرانی نیست
 بنده دیو شدن رسم سلیمانی نیست
 مگر ایرانی از دوده ساسانی نیست؟
 کز فداکاری دوراه وطن دارد تنگ

افق کشور اسلام ز خون رنگین است
 قلب پیغمبر از این بی‌طرفی خونین است
 شیخ ما را که تقاعد ز جهاد آیین است
 قطر دستار و شکم ، طول معائن دین است
 دین اسلام میراست ازین حیل و رنگ
 غم اسلام ندارند و بفکر خویشند
 در پی غارت خلق از غنی و درویشند
 گرک خونخوار و مجلس بلباس میشند
 کافر اینقوم بهر مذهب و در هر کیشند
 داد از این صنف رها پیشه نیرنگ آهنگ
 سیل و ش خانه برانداز خلایق شده‌اند
 دزره جاه و شرف مانع و عایق شده‌اند
 رهزنانند که در قافله سابق شده‌اند
 بغداد مشرک و بنده بمالایق شده‌اند
 کیفر حق چکند تا بهین فرق دنگ
 نرنی شرم و نه آزر ز یزدان کردند
 خانه آباد و وطن یکسره ویران کردند
 سلك جمعیت اسلام پریشان کردند
 روی بر سیم وزر و پشت بقرآن کردند
 اف بر این غیرت و این همت و این دانش و هنک

ای بقایای نیاکان شجاعت دستور
 رستم و کاوه و گشتاسب و سهراب غیور
 که از ایشان شده ایران بشجاعت مشهور
 چه شد آن بازوی فولادی و سر بنج زور
 که فرو کوفت سر سرکشی پور پشنگ
 این همان ملك که بگرفت ز ففور خراج
 بر سر تا جوران هشت بهروم و چین تاج
 از چه ابدون شده بر تیر مذلت آماج
 میستاند از او روس و بریطانی باج
 گله برگشت و پس افتاد بز پیش آهنگ
 چند ای کاوه نژادان کیانی دوده
 زیر بار ستم اجنبیان فرسوده
 تا یکی تیغ شهامت به نیام آسوده
 پاك سازید ز خون تیغ بزك آلوده
 مرده با نام به از زنده جاوید بنك
 وقت آنست که امروز جوانان عجم
 ننگهائی اورنك کی و کشور جم
 بهر آزادی اسلام و بی دفع ستم
 دست با ترك و عرب درهمه جا داده بهم
 سخت با دشمن اسلام بکوشند بهنك

اندین بیشه هنوز آن سره شهران پله‌اند

همه رستم دل برزو جگر و حوصله‌اند

بدا کاری در رلو وطن یکدله‌اند

لیک افسوس که بی قائد و سر سلسله‌اند

کو نادر و دارا و کجا شد هوشنگ

جاودانی بجهان دولت آلمانی باد

نیست از قدرت او روس و بریطانی باد

زنگه اسلام بهشمانی و ایرانی باد

دین احمد قوی از هندی و افغانی باد

باد کوبیده سر دشمن اسلام بسنگ

بهر حال دموکرات‌ها در شهرها اقدامات شدید

کردند . بانکها را چاپیدند و قشون انگلیس

را در فارس و کرمان شکست دادند . کاریجائی

رسید که سها بیان روس از قزوین به پایتخت روی آوردند . مرحوم

مشیرالدوله درین جریان نیز اقدامی کرده و موجبات آنرا فراهم ساخت

که پایتخت تغییر داده نشود . مرحوم دولت آبادی گوید .

«روز هفتم محرم ۱۳۳۴ (نوامبر ۱۹۱۵ م) بر اثر گلشتن قوای

روس از تبریز و نزدیک شدن آنها بتهران، تصمیم بانقتال پایتخت از تهران

باصفهان گرفته شد ، اثاثیه سلطنتی برای نقل و تحویل دادن پایتخت

جمع آوری شد . از طرف شاه بدربار لندن و بطرزبورغ تلگراف شد که

«چون بلون ملاحظه بلون جهت قشون روس بطرف پایتخت من می‌آید

لازم دانستم پایتخت خود را تغییر دهم . منبعد هر اتفاقی بیفتد دولت

ایران مسؤول نخواهد بود .»

نماینده روس و انگلیس خواهش کردند که شاه حرکت خود را به تعویق اندازد، شاه نپذیرفت^۱، مجلسی مرکب از مستوفی الممالك و مشیرالدوله و مؤتمن الملك و عین الدوله و سپهدار تشکیل و نتیجه این شد که شاه حرکت نکند و قشون روس به «ینگى امام» برگردد و دولت با دو سفیر داخل مذاکره بشود. پیش خانه شاه را که حرکت کرده بود برگردانیدند.^۲

مدتها پس از انصراف شاه و داستان مهاجرت و رفتن آزادیخواهان به اصفهان و کرمانشاه (که در قصر شیرین عارف و عشقی شاهران ملی نیز به آنان پیوسته بودند) ناچار از هم پراکندند، جمعی به خارج ایران و گروهی بداخل در بین ایلات رفتند و از آنجمله میرزا حبیب‌امین‌التجار و برادرش اعتمادالتجار و معاضد السلطنه و دهخدا و میرزا علی رضا مستوفی و صمد خان و مجاهد السلطان به بختیاری‌ها پناهنده شده بودند.

ورود قشون انگلستان از جنوب به سرپرستی سایکس و جنگهای متعدد او کار انقلابیون را یکسره کرد و غوغای دموکرات‌ها پایان یافت.



در کابینه‌های سالهای بعد نیز مشیرالدوله سمت‌هایی داشت: در کابینه‌ی علاء السلطنه که از شعبان ۱۳۳۵ تا يك سال ادامه یافت مشیرالدوله

۱- مسیو «آتر» وزیر مختار روس به احمدشاه گفته بود: اگر پایتخت را تغییر دهید تلگراف خواهیم کرد که محمدعلیشاه یا شعاع السلطنه به تهران بیایند (یکصد و پنجاه سال سلطنت، ص ۲۴۱، ایران در جنگ بزرگ ص ۲۳۹)

۲- حیات یحیی ج ۲ ص ۲۹۴، ۲۹۵

وزیر جنگ بود، همچنین در کابینه عین الدوله (ششم صفر ۱۳۳۶ ق/ نوامبر ۱۹۱۷ م) وزارت جنگ را داشت، در کابینه بعدی مستوفی الممالک که از سوم ربیع الثانی ۱۳۳۶ / ژانویه ۱۹۱۸ م شروع شد باز او وزیر جنگ بود.

این ایام بحرانی ترین روزهای تاریخ ایران است که سیاست خارجی و وضع آشفته داخلی موجبات - کودتای ۱۲۹۹ را فراهم میکرد، يك توجه کوتاه بعمر دولت ها - که بسیار مستعجل بودند - می رساند که اداره و نظم و نسق امور از هم پاشیده است و متأسفانه احمدشاه نیز که خود بمن کفایت رسیده بود و دیگر نایب السلطنه ای نداشت، از عهدۀ جبران این شکستگی برنمیآمد.

فرداد ۱۹۱۹

و

مشیرالدوله

هست هفتاد و دو علت در بدن از کشفای عناصر بی رغن
 علت آید تا بدن را بگلد تا عناصر همدگر را واهد
 مولوی

کابینه وثوق الدوله صفحه تاریخ ایران را ورق

یونگه سوم زد. وثوق الدوله رئیس الوزراء و شاعر معروف

ایران خود می گفت:

با عقل مجرد نتوان رست ز غوغا

اینجاست که دیوانگشی نیز بیاید

بك دیوانگی سیاسی کرد و دست بعقد قراردادی زد با انگلستان

که گفتگوی فراوان در ایران پدید آورد. کابینه وثوق الدوله بعد از

سقوط اجباری کابینه مصمصام السلطنه (پس از آنکه شاه متوجه خطر بختیاری

شد و از دربار به مصمصام السلطنه تلفن شد که شما دیگر وزیر نیستید و

استقامت شما در برابر شاه عواقب وخیم دارد) روی کار آمد.

۱- مثل اینکه خود نیز از پایان این کار نگران بود که می گفت:

ای کاش که ما نیز بمانیم و ببینیم تا عاقبت کار ازین فتنه چه زاید؟

اصولاً مدت‌ها بود که درهمه‌جا تحریکات شدیدی علیه صمصام‌السلطنه می‌شد: بر اثر حوادث مختلفه و خشکسالی، قحطی شدیدی نیز در تمام ایران و خصوصاً تهران پیش آمده بود. ... فقراء از گرسنگی در میان کوچه و خیابان مانند رشته روی هم می‌افتادند و به آرزوی نان جان میدادند. سفارت امریکا دردوسه محل دستور داده بود هر روزه دم پخت درست میکردند و به فقراء می‌دادند. اعلیحضرت سلطان احمدشاه گندم دولتی را در انبار احتکار کرده به نرخ گران به نانوا خانه می‌فروخت. در نتیجه اهل طهران از او متنفر شده‌ا و او را «احمد علاف» می‌گفتند...

از کردستان خبر رسید که نرخ گندم به خرواری ۲۳۰ تومان، و حسرت و مضيقه به جایی رسیده‌است که فقراء باخون قصابخانه و گوشت مردار و خيگ‌پاره و امثال آن حفظ حیات می‌کنند و چند نفر هم اولاد خود را خفه کرده گوشت آنها را خورده‌اند...

درین ایام يك حزب تازه به نام «سوسیال رولسیونر» تشکیل شد، طولی نکشید که جمعیت سوسیال رولسیونر بر ضد کابینه صمصام السلطنه قیام نمود که مشارالیه شایستگی مقام وزارت و لیاقت اداره کردن مملکت را ندارد، کسی دیگر باید روی کار بیاید که بتواند به درستی مملکت را اداره نماید و مردم را از قحطی و مجاعه برهاند.

جمعی از آقایان علماء و اهل بازار و قسمتی از دموکراتها نیز با حزب سوسیال هم عقیده شدند، بازار و دکان را بستند و در مسجد شاه مجتمع شدند.

صمصام السلطنه قضیه را شنیده، صفرخان سهام السلطان را با پرزو

و عده‌ای از بختیارها مأمور نمود که مجتبعین را متفرق کنند ... ساعت سه از شب رفته شاهزاده اسدالله میرزا شهاب الدوله که وزیر دربار بود از طرف شاه آمد، که اعلیحضرت می‌فرمایند: اگر آقایان مجتبعین نظم مشروعی دارند روی کاغذ آورده به عرض برسانند، البته به عرض حسابی ایشان رسیدگی می‌شود.

به عرض رسانند: اول اینکه درین موقع تنگنا ... به انبار داران دولتی بفرمایند که گندم را احتکار نکنند ..

دوم اینکه ... رئیس الوزراء امروزه مملکت ما شایسته نیست که زبان فارسی را هم نتواند حرف بزند و با خودی و بیگانه فقط و فقط لری حرف بزند اما غیر از این دو مطلب مشروع و سهل و ساده مطلب دیگری نداریم ...
 تحریرات همچنان ادامه داشت تا بالاخره مدرسو حاج آقا جمالو سید محمد امام جمعه تهران و جمع دیگر از علماء و مدیران جراید و بازارها بحضرت عبدالعظیم متحصن شده و از احمد شاه تقاضای عزل مصمص السلطنه و زمامداری و ثوق الدوله را استدعا کردند، چون تحصن بطول انجامید شاه کالسه عقب علماء فرستاد و آنها به شهر مراجعت کردند و تحصن خاتمه یافت.
 مصمص السلطنه معزول شد و و ثوق الدوله زمام امور را بدست گرفت (از شوال ۱۳۳۶ / ژوئیه ۱۹۱۸ م، تاریخ الثانی ۱۳۳۹ / دسامبر ۱۹۲۰) وزراء خود را باین شرح بحضور شاه معرفی نمود:

محاسب الممالك شیبانی وزیر هست و تگلراف - سردار همایون

والی کفیل وزارت جنگ - نصره الدوله وزیر عدلیه - صارم الدوله وزیر دارائی - فتح الله اکبر سپهدار وزیر کشور - مشاور الممالک انصاری وزیر خارجه، نصیر الدوله بدرویز علوم و اوقاف، دبیر الملک وزیر فواید عامه و تجارت^۱.

مردوخ که خود درین ماجراها شرکت داشته مینویسد: «... روزی که آقای وثوق الدوله از باغ فردوس به شهر آمد و رسماً مقام ریاست وزراء را احرار نمود ما هم از شاه عبدالعظیم به شهر مراجعت نمودیم. از قضا مصافح شد با فوت سفیر اطریش. مردو رئیس الوزراء قدیم و جدید برای تشییع جنازه سفیر حاضر شدند. ما هم بر حسب دعوت رسمی آنجا بودیم. آقای صنمصام السلطنه به کسانی که نزدیک او نشسته بودند آهسته می گفت: «من از مقام خود استعفا نداده ام، این یارو قاچاقی آمده است. گرداننده این بازی معناً شاهزاده فیروز میرزای نصره الدوله بوده»^۲.

به هر حال قرارداد معروف ۱۹۱۹ به امضاء رسید (نهم اوت ۱۹۱۹ = ذیقعد ۱۳۳۷).

این قرارداد شامل شش ماده و یک مقدمه بود و یکی از مهمترین اصول آن سپردن زمام امور مالی و ارتش ایران بدست انگلیسها بود. این قرارداد برتری مسلم سیاست انگلستان را بر روسیه، در ایران، ممکن میساخت، علاوه بر آن نفوذ خارق العاده آن دولت را در

۱- از یادداشت های مورخ الدوله سپهر، مجله وحید.

۲- تاریخ مردوخ، ج ۲، ص ۳۵۳.

امور داخلی ایران فراهم میکرد . چه خوب گفته بود دکتر افشار مدیر -
مجله آینده که ، تا ایران ضعیف است یکی از دو سیاست ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹ بر
او حکمفرما خواهد بود : سیاست ۱۹۰۷ عبارت است از تقسیم ایران
سیاسة یا اقتصاداً ، و پلتیک ۱۹۱۹ مبنی است بر تفوق واستیلای یکی از
دولت‌همسایه معناً یا عملاً .

وثوق الدوله این قرارداد را بست^۱ و سپس انتخابات را شروع نمود .
مرحوم بهار گوید : «قرارداد ۱۹۱۹ که آقای وثوق الدوله با
انگلیس بشرط پذیرفته شدن در مجلس (بعد از نطق احمد شاه در مجلس
ضیافت پادشاه انگلیس) بسته بود ، در ایران مورد بحث شد و هر طبقه و
حزبی چه تندرو چه کندرو بقرارداد مزبور حمله میکرد . »^۲
نتیجه این قرارداد این بود که مالیه و قشون ایران زیر نظر معلمین
و فرماندهان انگلیسی قرار گیرد ، و قشون متحدالشکل شده ، ژاندارم و
قزاق به یک صورت درآید .^۳ دو نفر یکی بنام آرمیتاژ اسمیت برای مالیه
و ژنرال دیکسن برای اداره قشون بایران وارد شدند .
بعد از انتشار مواد قرارداد ، در جراید تحریکات شدیدی بر ضد

۱- متن قرارداد در سالنامه دنیا ، ۲۲ ص ۴۱۷ چاپ شده است .

۲- تاریخ احزاب سیاسی ، ص ۳۰

۳- به قول بهار به نقل از احمدشهریور گویا : افسران انگلیسی تصمیم
داشتند که در قشون ایران از درجه سلطانی بیالاباید انگلیسی باشد و ایرانیان
تارتبه نایب اولی بالاتر نباید ترفیع یابند .

و ثوق الدوله شد و جمعی از دموکراتها و سایر آزادیخواهان - که مرکز - شان گاهی خانه حاج امام جمعه خویی و گاهی منزل مرحوم سید - حسن مدرس بود - شبنامه‌ها و مقالات شدیدالحنی بر ضد دولت منتشر ساختند و گفته شد که سلطان احمدشاه نیز با آنها همداستان است.

۱- مورخ الدوله که واسطه ملاقاتی جهت ترمیم بین مدرس و وثوق - الدوله بوده است، نظریات این دومرد را چنین می‌نویسد:

«وقتی بملاقات مدرس نایل شدم اول حرفی که زد اظهار کرد بسیار کار خوبی کردید در این اختلافات نزد من نیامدید. زیرا شما عضو دستگامدولت هستید، حالا چه شده که تشریف آوردید؟ شرح قضیه و پیغام وثوق الدوله را بیان نمودم، مدرس اظهار کرد وثوق الدوله بسیار متهور و جسور است، اگر جسارت نداشت مرتکب چنین خیانتی نمیشد، ولی تاریخ تکرار میشود: عبدالملک مروان سی سال درخانه خدا معتکف و اشتغال به تلاوت قرآن داشت ولی پس از اینکه بغلامت رسید قرآن را بوسید که تا حالا رفیق شما بودم! وبعد هم شهر مکه را آتش زد و بهمنجنیق بست. بهر صورت وثوق - الدوله را حالی نمائید من کار خودم را می‌نمایم، و شما کار خودتان را. لکن من موفق میشوم و شما ضرر خواهید نمود:

اگر قرارداد لغو شد همیشه متضرر و منفور و از سیاست دور خواهید بود و اگر قرارداد عملی شد و انجام گرفت دیگر انگلیس به شما کاری ندارد و برای رضایت ملت ایران شما را فدا خواهد نمود.

وقتی پیغام مدرس را بیان کردم، این مرد تیزهوش اظهار نمود: خداوند آسایش ملت را فراهم آورد. مدرس نمی‌خواهد بفهمد ایران

گفته شد که شاه برای امضای قرارداد حق الزحمه می‌خواهد و صریح می‌گوید که شما پول گرفته‌اید و امضاء کرده‌اید، من که پولی نگرفته‌ام

بقیه حاشیه از صفحه قبل

درجه وضیعت و انگلیس دودنیا درچه وضیعت قرار گرفته. من عقیده دارم بزرگترین خدمت را به ایران نموده‌ام. اگر من با تلاش و زحمات چند ماهه انگلیس‌ها را بمقدار این قرارداد متقاعد نکرده بودم انگلیس‌ها ایران را اشغال میکردند و بجای من و دیگران يك «سر» و يك ژنرال امور را بدست میگرفت. آنگاه مدتی سکوت اختیار نموده سپس اظهار داشت:

برگه قوم السلطنه علاوه بر مذاکرات طولانی که با مأمورین انگلیس در تهران نموده‌ام دوپست هزار تومان (۹) پول تلگراف من بوزیر مختار ایران در لندن بوده است. عقیده‌ام این است که فعلاً بعد از امضاء قرارداد استقلال و تمامیت ایران مصون خواهد ماند و الا با عوام غربی و ربا نمیشود مملکت را اداره نمود. بعدها تاریخ قضاوت خواهد نمود ولو اینکه بقول مدرس من فدا شوم، بقای ایران فوق بقای من و مدرس..

(مجله وحید شماره ۱۱ سال ۳ ص ۹۵۴)

مخلص شبی با یکی از دوستان سیدضیاء صحبت میکردم، او از قول سید نقل میکرد که گفته بود:

در بستن قرارداد ۱۹۱۹ من دخالت زیاد داشته‌ام. زیرا از جانی موثق شنیدم که انگلیس‌ها خیال دارند به کمک خزعل کارخوزستان را یکسر کنند، یعنی با او قرارداد شیخوخت عربستان را ببندند. این خبر را به رئیس الوزرا

بقیه حاشیه در صفحه بعد

چرا امضا کنیم؟

اختلاف میان وثوق الدوله و شاه نیز بالا گرفت. در اوایل سال ۱۳۳۸ ق (۱۹۱۹ م) شاه مصمم شد به سفر فرنگستان برود^۱ و در لندن بود که از

۱- در همین سفر بود که «به وثوق الدوله گفتند: شاه جواهرات سلطنتی را همراه خود می برد. وثوق الدوله پس از اجازه از شاه، جامه دانه‌ها را رسیدگی کرد. معلوم شد سه جعبه جواهر زنانه متعلق به مادر بزرگ شاه سرور الدوله است که برای فروش داده تا در اروپا فروخته و وجه آنرا بفرستند. زیرا ناایستد السلطنه در نهایت تنگدستی بود». (یکصد و پنجاه سال سلطنت ص ۱۳۷).

بقیه حاشیه از صفحه قبل

رساندم و با و گفتم «هر کار می‌توانی بکن تا روسیه جان بگیرد!» وثوق الدوله حاضر به عقد قرارداد ۱۹۱۹ شد و به همین علت من (سید ضیاء) خود نیز از مدافعان قرارداد بوده‌ام. در واقع، مثل این می‌ماند که قرارداد ۱۹۱۹ وقایع تجزیه خوزستان شده بود. عجیب اینست که ۲۸ سال بعد، یعنی در ۱۳۲۵ شمسی، برادر او قوام السلطنه نیز قرارداد نفت شمال را وقایع تجزیه آذربایجان کرد. هردوی این برادر از غوغای عوام نترسیدند، هردوی این قراردادها در مدت خیلی کوتاهی و توسط همان مجلس که انتخاب شده بود تا آنها را تأیید کند، هردو «کان لم یکن» شناخته شدند، و هردوی برادر، مرده باد بیش از زنده باد شنیدند! در واقع هردو اهل سیاست بودند و «...سیاسیون، برخلاف اخلاقیون، عقیده دارند که انسان نباید در بند آن باشد که عوام درباره او چه می‌گویند؟ بلکه باید نگران باشد که دانشمندان در حق او اعتقاد نیک داشته باشند... زبان بازی و عوام فریبی ملت را رو به هلاکت می‌برد. باید این چیزها را کنار گذاشت و در کشورداری شیوه درست را پیش گرفت».

(حکمت سقراط، محمدعلی فروغی، ص ۸۵ و ۹۴)

تصدیق قرار داد سرباز زد و گفت:

«مملکت من کشوری دموکراسی است، باید این قرارداد بمنجلس شورای ملی ارجاع شده به‌صحه برسد». گویند بعد از این شب، ناصر - الملك که در اروپا بوده به شاه گفته بود:

- «کار خودت را ضایع کردی».^۱

دربازگشت شاه از سفر، سر و صدای مخالفین قرار داد بلند شده بود. با ورود شاه و بلند شدن طنین «مردۀ باد و ثوق الدوله» در خیابانها، کابینه و ثوق الدوله مستعفی شد و او بفرنگستان سفر کرد و قصیده لامیه معروف خود را ساخت:

بگلشت درحیرت مرا بس ماهها و سالها...

دولت آبادی گوید:

«بر اثر هیجان عمومی، و ثوق الدوله تاب مقاومت نیاورده از تهران بجانب اروپا رهپار می‌گردد، میرزا حسنخان مشیرالدوله که وجهه ملی دارد بامر شاه کابینه تازه را تشکیل میدهد، مشیرالدوله در مازندران علاقه ملکی دارد و از اقتادن این ایالت بدست مجاهدین و بلشویکها، علاوه بر خسارتهای نوعی و مملکتی، بیم خسارت شخصی را دارد. این است که بفوریت حاکمی از بستگان خود بدانجا می‌فرستد و استراسلوسکی رئیس قزاقخانه را با اردویی از قزاق مأمور مازندران می‌سازد تا معلوم باشد که جنگ با روس نیست»^۲

۱- تاریخ احزاب سیاسی ص ۳۶، ۳۸

۲- حیات پهنی، ج ۲ ص ۱۴۵

زیارت با پول

خارجی

در گزارشهای مخصوص وزارت خارجه انگلیس
وقایع این سالها دقیقاً مدون شده و خلاصه‌ای
از آن اینست:

... قهرمانان این قرارداد، خود وثوق و نصرة الدوله و صارم الدوله
بوده‌اند. بعد از امضای قرارداد، دولت انگلستان کاملاً پیروز و موفق بنظر
می‌رسید، نصرة الدوله برای خنثی کردن تبلیغات علیه آن، عازم اروپا
شد. در ایران طبق گزارش سرپرسی کاکس سفیر انگلیس، مدرس و
مخالفان شکست خوردند و يك ماه بعد از عقد قرارداد پنج نفر آشوب‌
طلب غیر روحانی دستگیر و با اتومبیل به کاشان اعزام شدند، در حدود
۱۴ نفر از اشخاص غیر معروفتر از همان دسته تحت مراقبت پلیس قرار
گرفتند. نتیجه این اقدام کاملاً رضایت‌بخش بود ... به هیچک از
مجتهدین ^{معروض} ^{نشد}، و لکن به آنها اخطار نمودند که هرگاه بیش از این
در سیاست مداخله نمایند بهمان سرنوشت دچار خواهند شد. پنج نفر
تبعیدشدگان عبارت بودند از:

ممتاز الدوله، معین التجار، مستشار الدوله، ممتاز الملك،
محتشم السلطنه. ۱

بعد از این مقدمات بود که لرد کرزن در ۳۰ سپتامبر به کاکس اجازه
ادامه کمک مالی به دولت ایران داد و نوشت: شما می‌توانید کمافی
السابق تا ۳۱ دسامبر آینده مبلغ یکصد هزار تومان در ماه به دولت ایران
برای نگهداری دیویزیون قزاق بپردازید، و باز در ۲۰ دسامبر اضافه

کرد که شما می‌توانید ماهی سیصد و پنجاه هزار تومان تا آخر فوریه ۱۹۲۰ به دولت ایران بپردازید.

پایه قرارداد از وقتی ست شد که بین احمد شاه و وثوق الدوله اختلاف افتاد و این مطلب چندان شدید بود که احمدشاه در لندن اظهار داشته بود :

« دولت تهران بطور غیر دوستانه باوی رفتار می‌کند، و تنه‌ادلیلی که دولت مزبور را در کار ابقاء نموده، از این جهت است که تصور می‌نماید مورد قبول انگلستان می‌باشد. البته احمد شاه درین باب پولی هم می‌خواست و به قول مستر دربی Derby سفیر انگلیس در پاریس، « دربارهٔ مخارج سفر، اعلیحضرت اظهار داشت که از هر راهی مسافرت نمایم معادل چهارصد هزار فرانک به مصرف خواهد رسید و تقاضا دارم دولت انگلیس به دولت ایران دستور دهد این مبلغ را به عنوان شاهزاده فیروز به پاریس بفرستند که به هزینهٔ این مسافرت برسد، اما اگر از راه بغداد سفر کنم، میزان پول بیشتری مورد حاجت خواهد بود، زیرا ناگزیر از زیارت اماکن مقدسه خواهم بود. بعد، به‌طور مثال گفت: جدمن هنگامی که به زیارت رفت در حدود ده میلیون فرانک در آن اماکن خرج نمود و برای من مقدور نخواهد بود چنین زیارت را انجام دهم مگر آنکه یک میلیون فرانک در اختیار داشته باشم. »

با وجود گفتگوهای بسیار، مناسبات شاه و رئیس‌الوزراء او خوب نشد، و شاه به ایران برگشت و رئیس‌الوزراء را معزول کرد و معلوم شد همانطور که وثوق الدوله خود گفته بود:

ما اگر مالک ابریم و اگر صاحب باد

بند بر پای حوادث نتوانیم نهاد

در ۲۵ ژوئن ۱۹۲۰ (شوال ۱۳۳۸) مستر نرمان

ماهیت تقدیر وزیر مختار انگلیس اطلاع داد که شاه دیروز

کتباً استعفای وثوق الدوله را پذیرفت و امروز

صبح مشیرالدوله را احضار نموده.^۱

گویا وقتی وثوق الدوله عازم اروپا شد، در حالی که تمام مردم

ایران از او بد می گفتند، بین راه، گاوی سبتر شاخ، اتومبیل او را نیز

صدمه رسانده بود و درین مناسبت وثوق گفته بود:

چون بد آیدر چه آید بد شود	یک بلا ده گردد و ده صد شود
آتش از گرمی فتد، مهر از فروغ	فلسفه باطل شود، منطق دروغ
بهلوانی را بغلطاند خسی	پشه ای غالب شود بر کرکسی
کور گردد چشم عقل کنجاو	بشکند گردونه ای را شاخ گاو
نیک بهختان راست ابر فرودین	زیب بهخس باغ و مشاطه زمین
تیره بهختان راست باران بهار	سیل خرمن شوی و برق شعله بار
آن یکی را آب، سیل خانه کوب	این یکی را مرکب سهل الرکوب
راستی ماهیت تقدیر چیست؟	یا که با تقدیر بد، تدبیر چیست؟

در مورد مسائل مالی و مادی قرار داد، نوشته اند

پدران و پسران که در هنگام ریاست وزراء، آقای وثوق الدوله،

روزی به آقای اورنگ فرمود از قرار اطلاع

حاصله آقا سید نصرالله (تقوی) در مجلس از مشیرالدوله تمجید کرده و

از من تکلیب نموده است، علت آن چیست؟

۱- خلاصه از ترجمه استاد سیاسی وزارت خارجه انگلستان، سالنامه دنیا،

۲۲، ص ۲۲۸، اما در تلگراف دیگری، نرمان تصریح کرده که «نه مشیرالدوله

و نه برادرش مؤتمن الملك هیچکدام حاضر به تشکیل کابینه نیستند».

(سالنامه دنیا، ۲۴، ص ۸۵)

چند روز بعد آقای اورنگ حاج سید نصرالله را ملاقات مینماید . ایشان میگوید: آقای وثوق الدوله دارای محضات زیادی است، شخصی است باهوش و درین قسمت حتی به مشیرالدوله برتری دارد، معلوماتش هم بد نیست ، ولی مشیر الدوله شخصی درست و صحیح العمل است ، وثوق الدوله دستش پلشت است.

وثوق الدوله میگوید پلشت یعنی چه ؟ اورنگ جواب می دهد پلشت یعنی چسبناك، و مقصود این است كه شما پول می گیرید و مشیرالدوله مردی بی طمع و درست است.

وثوق الدوله میگوید از طرف من به آقای حاج سید نصرالله سلام برسانید و بگوئید درستی و بی طمعی مشیرالدوله برای اینست كه مرحوم میرزا نصرالله خان مشیرالدوله در زمان تصدی خود جوال جوال نشان شیروخورشید بفرنگستان فرستاده و وجوه مأخوذه را ازین راه ذخیره نمود، و نیز تمام امتیازات به اجانب به امضای ایشان است، و از اینراه تمول زیادی جمع آوری نموده و سهام نفت برای ورثه ذخیره کرده است، به این جهت آقایان مشیرالدوله و مؤتمن الملك دستشان چسبناك نیست ولی من از میرزا ابراهیم معتمد السلطنه دیناری به ارث نبرده ام، ناچار حالا پول می گیرم، هر كس هر چه می خواهد بگوید. بعدها پسرهای من ، مشیرالدوله و مؤتمن الملك خواهند شد.^۱

این را هم عرض كنم كه شوستر در كتاب اختناق ایران مینویسد: «معتمد السلطنه (پدر وثوق) در پیشكاری آذربایجان حتی يك سانتیم پول نفرستاده بود ، و حال آنكه مالیات آذربایجان تقریباً يك میلیون تومان در سال بود.»

اما بهر حال باید اقرار كرد كه قلم در دست دشمن نیز افتاده بود.

کابینه دوم مشیرالدوله

وثوق الدوله قسمتی از انتخابات را انجام داده بود و البته این مجلسی بود که میبایست قرار - داد را تصویب کند. در این موقع بحرانی بود که

شاه از مشیرالدوله برای تشکیل دولت دعوت کرد.

انگلیس ها ضدیت علنی با ریاست وزرای شخص محبوب وطن - پرست و با احتیاطی مثل مشیرالدوله نکردند، مشیرالدوله هم که بدون هیچ گرفت و گنجیر آنها در چنین موقعی روبرو مسئولیت رفت بجهت همین اوضاع و احتمال توانائی برای خدمت بکشور بود.^۱

مشیرالدوله در شوال ۱۳۳۸/ژوئن ۱۹۲۰ کابینه خود را تشکیل داد، و در این کابینه بود که مصدق السلطنه آنروز و دکتر محمد مصدق دیروز وزارت عدلیه داشت. اعضاء کابینه عبارت بودند از:

مشیرالدوله رئیس الوزراء

حشمت الدوله وزیر داخله.

مشار السلطنه وزیر خارجه.

مصدق السلطنه وزیر عدلیه.

وثوق السلطنه دادور (میرزا مهدی خان) وزیر جنگ

مخبر السلطنه وزیر مالیه.

فیرو الملك وزیر پست و تلگراف.

اعتلاء السلطنه (احمدخان پیرنیا از بنی اعیان مشیرالدوله) وزیر

فوائد عامه

حکیم المالك وزیر علوم و افاق.

مؤتمن الملك و مستوفی الممالك هم سمت وزیر مشاور را داشتند. ده روز از عمر کابینه گشت. در ۲۸ شوال، مشیرالدوله اعلام داشت که: و قرارداد موقوف الاجراء خواهد ماند تا وقتی که به رأی مجلس شورای ملی عرصه شده تصویب گردد. آقای مکی مینویسد:

۱- مشیرالدوله نظر خود را در باب قرارداد طی تلگرافی به تمام ولایات چنین اعلام داشت (سرطان ۱۲۹۹ ر ۱۳۳۸)
بعموم حکایت ایالات و ولایات. بسمه تعالی، در این موقع که زمامداری این مملکت از طرف قرین الشرف اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی روحنا فداء بعهدۀ این کابینه گذارده شده و ابتدای اشتغال هیئت وزراء بامور مملکتی است لازم است مطالب ذیل را برای استحضار هموطنان خود متذکر شوم، بدانید. تصور میکنم که بر اکثر از هموطنان که آگاهی بوضع کنونی ایران دارند و از احوال اعضاء این کابینه اطلاع نداشتند پوشیده نباشد که قبول این خدمت در چنین موقع سخت مملکت در مقابل امر ملوکانه و انتظار هموطنان بتوکل الهی و حکم و ظیفه شناسی بوده و یگانه چیزی که اعضاء کابینه را بقبول این خدمت و امیدارد همان سختی موقع و ارادۀ قویۀ اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی است که کاملاً معطوف باصلاح و بهبودی اوضاع موافق مصالح مملکت میباشد. نظر باین اصل و توجهی که از طرف هموطنان مشاهده میشود رجاء واثق دارم که کوشش وجد و جهد اینجانب و آقایانی که در زمامداری امور و عهدمداری بارسنگینی شرکت جسته اند در این مقصود عالی که تزئید امنیت و رفاهیت اهالی و سعادت مملکتست با فضل الهی بی نتیجه نماند. پس از اظهار این مقدمه از آنجا که تشکیل این کابینه مصادف با زمانی است که مجلس شورای ملی هنوز منعقد نیست، ناچار باید بوسیله این مختصر بقیه حاشیه در صفحه بعد

با سقوط وثوق الدوله، مشیرالدوله که از رجال شریف ایران بود روی کار آمد، در کابینه مشیرالدوله ابداً صحبتی از اجرای مواد قرار داد ۱۹۱۹ در بین نبود؛ بعلاوه مشیرالدوله برای آنکه نه قرارداد را تکلیب و نه تصدیق کرده باشد، آرمیتاژ اسمیت رئیس هیئت مستشاران انگلیسی را که در دوره وثوق الدوله وارد تهران و در وزارت دارایی مشغول کار شده بود، برای اینکه از کار برکنار کرده باشد بنام اینکه باید اختلافات بین ایران و کمپانی نفت جنوب مرتفع شود - روانه لندن نمود که بآنجا رفته دعاوی ایران را مطرح و مطالبات را دریافت نماید

بقیه حاشیه از صفحه قبل

از خطوط رئیسه منظورات دولت را با اطلاع عامه برسانم تا هموطنان از مشی دولت در غیاب مجلس قرین اطلاع باشند. راجع سیاست خارجه مشی دولت بر حفظ و تشدید مبانی و داد و تعکیم روابط دوستانه با دول متعاهده است. راجع قراردادیکه موسوم بقرداد انگلیس و ایران از تاریخ نهم اوت هزار نهصد و نوزده است چون بدیهی است که قرارداد مذکور باید بتصویب مجلس شورای ملی موکول شود بنا بر این عجله عملیات اجرایی آن موقوف میماند و مساعدتی که راجع بمسائل مطروحه ما بین دولتین از طرف دولت لغیمه انگلیس و وزیر مختار محترم آندولت با کابینه حاضر بعمل آمد باعث خورسندی و موجبات امیدواریت. رجاء و اتق دارم که با حسن نیتی که از طرف اولیای دولت ایران و انگلستان مشاهده میشود روابط و داد و همسایگی در تزیاید ورشته های مودت و محبت محکمتر گردد. راجع سیاست داخله در میان موضوعات مهمه که مربوط باین قسمت میباشد تصریح انعقاد مجلس شورای ملی و تشدید مبانی مشروطیت موافق قانون اساسی و تزیاید امنیت و رفاهیت مملکت و اهالی بوده و جالب فعالیت خواهد بود. در خاتمه تسوفیقات هیئت وزرا را در خدمتگزاری بذات اقدس شاهانه و ملت از خداوند خواهانم.

(حسن مشیرالدوله رئیس الوزراء)

و باو گفته بود امیدوارم درین مأموریت موفق شوید و خدمتی بایران بنمائید تا ملت ایران خدمتی از شما ببیند و من هم بتوانم بعداً از شما پشتیبانی نمایم.^۱ خلاصه اینکه اجرای مواد قرار داد دائماً بموانع بر- میخورد. انگلیسها برای این قرارداد یکصد و سی هزار لیره خرج کرده بودند که ازین مبلغ دویست هزار تومان به وثوق الدوله و صد هزار تومان به نصرت الدوله و صد هزار تومان به صارم الدوله وزیر مالیه وقت، و مقداری هم بین مدیران جراید هوافاق تقسیم کردند.^۲

۱- زندگانی سیاسی احمد شاه، ص ۹۹

۲- مرحوم دهخدا در حاشیه نسخه‌ای از کتاب زندگانی احمدشاه که در کتابخانه شخصی خودشان (کتابخانه لغت نامه) هست بخط خود نوشته است.
داین ارباب جراید،

۱- زین العابدین رفنما (شیخ العراقین زاده)

۲- سید محمد تدین

۳- ملک الشعراء بهار

۴- سید ضیاءالدین

۵- يك نفر تاجر سیاسی که بعداً وکیل دماوند شد و فعلاً نامش را فراموش کرده‌ام (گویا کسرائی)

۷- علی دشتی مدیر شفق،

بودند، از پول مزبور به شش نفر فوق داده نشد، بآنها در آنوقت که روسیه انقلابی در بلوکوس بود و ایران هم صدور مال التجاره را بدانجا قدغن کرده بود بایشان اجازه صدور مقداری کثیر خواربار و کنش داده شد و آنها آن اجازه نامه‌ها را در بازار طهران به تجار فروختند و هر کدام چند هزار تومان بدست آوردند که تدین خانه شهری و تجریش را از آن پول خرید و ملک الشعراء خانه شهری خرید.

امضاء (علی اکبر دهخدا)

بقیه حاشیه در صفحه بعد

مشیرالدوله سپس بفکر افتاد که چگونه ۳۹ نفر نمایندگان انتخاب شده زمان وثوق الدوله را با قرارداد مخالف کند، یعنی بالشکر یزید به جنگ معاویه برود! بدین جهت بتاريخ ششم اسد ۱۲۹۹/ شوال ۱۳۳۸

بقیه حاشیه از صفحه قبل

نگارنده بسیار متأسفم که این یادداشت را در کتابخانه لغت نامه دهخدا در باب کسانی می بینم که به حق به آنان اعتقاد دارم: دشتی را از جهت فتنه و سایه می پرستم و وقتی سناتور انتصابی شد در باب او گفته ام:

دشتی به سنا شد که سنا فتنه کند چون سایه و فتنه بی صدا فتنه کند
 شه خواست چنین و بنده تکلیفش چیست آن روز که سایه خدا فتنه کند

به رهنما عقیده دارم و از طریق پیامبر او با خدا راز و نیاز کرده ام، سیدضیاء را از طریق دیوان عارف می شناسم و عقیده ام اینست که وجود اهل آله آزادپخواهان سال ۱۲۹۹ شمسی ایران بوده است: جوان و انقلابی و پرشور. بهار را مراد خود می دانم و در شعرو نثر وحتى سیاست و در خدمات علمی و دانشگاهی و مبارزات سیاسی او را مثل اعلی می شناسم. در محاکمه تدین هم شرکت کردم و صراحت او را در روز آخر محکمه شنیدم که گفت: من در مجلس تغییر سلطنت رئیس بوده ام، اگر قرار سوء استفاده بود آنجا آسان تر بود تا اینکه در وزارت خواربار به عنوان فروش چند خروار جو تحت محاکمه قرار گیرم! اما به دهخدا که تادم مرگ حقیقتی در دل داشت هم معتقدم، بنابراین نمی دانم این قول را چگونه باور کنم و از کدامین طرف دفاع کنم:

میان مسجد و میخانه راهیست غریبم، عاشقم، آن ره کدام است؟

شاید باید بگذاریم خودشان که در عرصات بهم رسیدند (البته بعد

از سدسال) حسابهایشان را تصفیه کنند!

مطلب مهمی که باید عرض شود اینست که پولهای کلان را همانطور که در

بقیه حاشیه در صفحه بعد

۱۹۲۰ م بیانیه‌ای راجع به تمدید انتخابات صادر و در آن تأکید کرد که انتخابات را ادامه خواهد داد، منتهی در آن این جمله را که صورت تهدید به وکلای انتخاب شده داشت گنجانید:

بقیه حاشیه از صفحه قبل
متن اشاره شد دیگران گرفتند که بمنها از حلقومشان بیرون کشیده شد. آقای تقی‌زاده میگفتند که در موقع وزارت مالیه ایشان در سلطنت پهلوی، صարم الدوله با اقساط پولها را باز گرداند و دیگران به طرق دیگر . در تلگراف‌مستر نرمان وزیر مختار انگلیس به لرد کرزن، این عبارت دیده میشود :

«شماره ۷۵۴ مورخ ۱۹ نوامبر ۱۹۲۰

بانك شاهنشاهی ایران جزئیات معامله را بشرح ذیل به من داده است: مبلغ پرداختی چهارصد هزار تومان بوده، معادل یکصد و سی و يك هزار و صد و چهل و هفت لیره، نه دویست و پنجاه هزار لیره که به من گفته شده بود، در تاریخ ۱۱ اوت ۱۹۱۹ مبلغ ده هزار تومان و در ۱۳ اوت مبلغ ۹۰ هزار تومان نقداً اسکناس به صارم الدوله توسط رئیس وقت بانك تسلیم گردیده، و در ۲۹ سپتامبر ۱۹۱۹ مبلغ دویست هزار تومان به حساب وثوق الدوله ریخته شده، و اعلامیه آن برای مشارالیه فرستاده شده. برای این پرداخت‌ها، رسیدی در بانك موجود نیست» (نرمان). (سالنامه دنیا، ۲۲، ص ۴۳۰).

آقای تقی‌زاده گفته است :

«يك روز در تهران ولدن اعلان كردند يك قرار دادی بسته شده و امضا شده که دولت امریکا پروتست کرد. اواخر مذاکراتشان قبل از امضاء گفته بودند به حضرات، این‌ها که تمام شد به این بچه‌ها يك چیزی بدهید. معلوم شد شش نفر از اعضای [مجلس] انگلستان انتخاب شده این قرارداد را تهیه کرده بودند که به گردن ایران بگذارند، بعد گفته بودند ما سه نفر دوست داریم، آدمهای باجرات هستند که می‌توانند این کار را از پیش ببرند: نصره الدوله فیروز میرزا،

بقیه حاشیه در صفحه بعد

« در حوزمهایی که تا امروز وکیل معین کرده اند مراجعتهای به آراء اهالی که حق انتخاب کردن دارند خواهد شد ، هرگاه اهالی حوزمهای مذکوره انتخابات گذشته را تقویت نمودند مجلس شورای ملی با همان وکلاء منتخبه جالبه ، وعده دیگری که از امروز

بقیه حاشیه از صفحه قبل

و ثوق الدوله ، اکبر میرزا صاوم الدوله وزیر مالیه . ظاهر آ هم اصل واسطه او بود . وقتی این را امضا کردند ، آن هیأت پاریس - راکه برای شرکت درکنگره ورسای رفته بود - معزول کردند ، زیرا با مشاور الممالک بد بودند . نصره الدوله را وزیر خارجه و مأمور جدید کردند . گفته بودند چیزی بدهید ؛ چهارصد هزار تومان شد ؛ دوست هزار تومانش را و ثوق الدوله ، صد هزار تومان صاوم الدوله ، و صد هزار تومان هم نصره الدوله برداشتند .

آن قرارداد این بود : مالیه ایران را دست هیأت مالیه ، و قشون را دست هیأت نظامی انگلیسی بدهند . اعلیحضرت رضاشاه که سرکار آمد گفت : این حرامزاده ها پول از خارجه گرفته اند ، باید پس بدهند . من وزیر مالیه بودم ، مأمور شدم که این پولها را پس بگیرم و گرفتم . اکبر میرزا ، برادرش غلامحسین میرزا آمد پیش من ؛ گفت ما حاضریم به اقساط بگیریم ، در چهار قسط . آخرش قبول کردم . دادند . نصره الدوله با ذکاء الملك رفیق بود ؛ به دست و پای او افتاد که به من ندادند ؛ رفتم پاریس ، ولی فایده نداشت . آخرش شنیدم که گرفتند .

و ثوق الدوله عموزاده ای داشت شکوه الملك ، آدم بسیار نجیب و خوبی بود . رئیس دفتر مخصوص بود . يك روز در منزل رضاشاه در دربار گفت که این عموزاده من گفت : من این پول را نخورده ام . املاك تومانیانس را گرفتم ، همه آن املاك را می دهم به دولت . بعد از چند روز آمد پیش من ، گفت عموزاده ام می گفت دوست و دوهزار تومان داده بودم که دوست هزار تومان حساب کنید ، دوهزار تومان را به من پس بدهید ، من خیلی اوقام تلخ شد . بعد هم گفت چه شد ، در آن مطلب چه می گوید ؟ من گفتم نمی دهم ، آن رفرت به خزانه دولت . » (از مجله یغما ، سال ۱۳۵۳)

به بعد انتخاب میشوند افتتاح خواهد گردید، ولی در نتیجه آراء عمومی چنانچه معلوم گردد که مردم از انتخابات گذشته رضایت ندارند حکم خواهد شد که نسبت به وکلاء انتخاب شده تجدید انتخاب بعمل آید،»
(حسن مشیرالدوله رئیس الوزراء).

این بیانیه کنایه دار موجب شد که وکلای منتخب اعلامیه ای صادر نموده مخالفت خود را با قرارداد اظهار داشتند.

مرحوم عبدالله مستوفی در باب خدمات مشیرالدوله در این کابینه

گوید:

«مشیرالدوله از پانزده سال پیش تا این وقت همواره یکی از ارکان سیاست دولت بوده و در اکثر کابینه های دوره مشروطه شرکت کرده و یکی دوبار هم رئیس الوزراء شده و طرف اعتماد عامه بود و رجال کشور همگی بدانش و تجربه او معتقد بودند و نظریات سیاسی او را تصدیق داشتند.

مشیرالدوله در هیچیک از کابینه هایی که تشکیل کرده است بقدر این کابینه کم دوام خود، کار نکرده است. مشیرالدوله توانست بانگلیسی ها حالی کند که اجرای قرارداد بدون تصویب مجلس شورای ملی عملی مخالف قانون داخلی و مراسم بین المللی است ... آزادی مطبوعات و موقوف شدن جاسوسی نیز بیشتر به وجاهت کابینه افزود. مشیرالدوله در احضار تبعید شدگان قرارداد هم اقدام کرد و آقایان محترم السلطنه و مستشارالدوله و ممتازالدوله و حاج معین التجار بوشهری بتهران مراجعت کردند»^۱.

نهضت‌ها

و

مشیرالدوله

«تاریخ هرغوغایی را که برپا میشود ، اگر موفقیت حاصل
کنندهضت نام میگذارد و اگر شکست یابد ، غائله .»

قرارداد ۱۹۱۹ ایران را منقلب کرد ، در آذربایجان و جنوب و
شمال همهجا سروصدا راه افتاد . در گیلان و مازندران میرزا کوچک خان
زعیم جنگلیان ، بقول مرحوم بهار ، در پسیخان ، پسخو کرده بود . خیابانی در
خیابان های تبریز دم از استقلال آذربایجان میزد ، چاه کوتاهی و
تنگستانی ها عرصه را بردولتیان و زاندارم ها وانگلیسها تنگ کرده بودند
تعهد دولت ایران در برابر قرارداد و ضمناً مخالفت باطنی شاه ، همه اینها
مشکلاتی بود که حوصله و تدبیر و شخصیت قابل اعتنای مخالف و موافق
مشیرالدوله ، میتوانست گره آنها بگشاید .

مرحوم هدایت در خاطرات خود مینویسد :

واین کابینه دو شغل شاغل دارد: یکی متجاسرین رشت که قوای
فراق متوجه آن حدود است ، یکی کار قیام تبریز . جنگل رسماً با دولت

می‌جنگد و مسأله از مخالفت با قرارداد تجاوز کرده ^۱ انگشت بلشویکی هم در کار آمده است و از باد کوبه آتش فتنه را باد می‌زنند ، استراسلسکی با قوای قزاق مأمور جلوگیری شد . شیخ محمد خیابانی اسرار مگوئی در دل دارد ، بصراحت پول می‌خواهد و بکنایت منع تعیین حکومت برای آذربایجان .

«مشیرالدوله از همان روزهای اولیه زمامداری با قیامی های آذربایجان وارد مبادله تلگراف گشته و موقوف الاجرا ماندن قرار داد و آزادی مطبوعات را متذکر شده افتتاح مجلس را وعده داد و آنها را دعوت کرد که کسری و کلای خود را زودتر تعیین کرده بمرکز بفرستند مشیرالدوله منتظر بود که قیامیها از این اقدامات دولت قدرشناسی کرده مساعدت نمایند ، ولی آقایان دست از حرفهای سر بالای سابق برنداشته به ترکی گفتن خود ادا دادند ، ^۲

شیخ محمد پسر حاجی عبدالحمید تاجر خامنه‌ای
 که در ۱۳۲۷ ق/ ۱۹۰۹ م بوکالت مجلس هم رسیده
 بود برضد حکومت وقت (وثوق الدوله) که

۱- کوچک‌خان در تلگرافی علت طغیان خود را گوید :

... کابینه وثوق الدوله میگوید محض استفادۀ شخصی باید مملکت را

در بازار لندن به ثمن بخش بفروشیم ...

(ایران در جنگ بزرگ ص ۳۸۸)

۲- زندگانی من ، ج ۳ ، ص ۱۷۵

معاهده با انگلیس بسته و سیاست را در مماشات دیده بود، اعلان عصیان نمود و قیام يك ناحیه مهم ایران یعنی آذربایجان را پدید آورد. طرفداران خیابانی نام آذربایجان راه آزادی ستان، نهاده و قونسل آلمان را محاصره کرده و بقتل آوردند و مجاهد ترتیب دادند و در صدد قطع علاقه با دولت مرکزی برآمدند. زمام شهر شش ماه در دست آنها بود. البته ابتدای این قیام که صورت مخالفت با قرارداد داشت مورد توجه عامه بود و نهضتی بشمار میرفت ولی پس از آنکه صحبت از مجزاشدن آذربایجان پیش آمد، قضیه ای بود که طبعاً میبایست بنفع ایران فیصله پذیرد. برای این منظور، حاج مخبر-السلطنه هدایت که وزیر دارایی کابینه مشیرالدوله بود بحکومت آذربایجان منصوب شد.

مرحوم هدایت مینویسد:

« سلیمان میرزا و سید کمره ای در طهران سنگ قیام بسینه میزنند، يك بیست هزار تومان و يك پانزده هزار تومان برای خیابانی فرستاده شد، لیکن، کفاف کی دهد این باده ها بمستی ما... همه روزه گفتگو از حکومت تبریز است. با سابقه ای که من بمردم تبریز و مردم آنجا بمن داشتند میدانستم که از برای رفتن به تبریز اشکالی ندارد. در فرستادن پول قدری تأمل شد، خیابانی به وثوق السلطنه تلگراف کرد که اگر فلانی تنها بیاید چه مضایقه، من داوطلب شدم، سه شنبه ۷ ذیحجه تحریر شد، پنجشنبه ۹ حرکت کردم »

سپس جریان واقعه را چنین مینویسد:

۲۸ ذیحجه به عالی قاپوی تبریز رفتم. شرحی نوشتم بخیابانی که حاضرم باشما کارکنم، بهاءالسلطان که مکتوب مرابرده بود برگشت و گفت خیابانی در منزل نبود، منزل او را هم چاپیده‌اند. راپرت قضیه را تلگرافی به طهران دادم. مشیرالدوله باور نمی‌کرده‌است، حق داشته، چه، آواز دهل از دور اهمیتی دارد.

از کارهای بدخیابانی، محاصره قنصل آلمان بود که در همان محاصره قنصل کشته شد.

روز دیگر بچه‌ای به پست قزاق اطلاع می‌دهد که خیابانی در فلان خانه در زیر زمین است... مبادله تیر تفنگ می‌کنند، خیابانی کشته میشود، يك تیر بهایش خورده بود، يك تیر بر سرش، که شاید خودش زده بود. حامیان قیام در مجلس، حمله به مشیرالدوله آوردند، معزی‌الیه از قنصل فرانسه کیفیات را پرسیده بود، وی رفتار مرا تصدیق کرده، در مجلس دفاع کرد.^۱

مرحوم کسروی در باب قضایای آذربایجان می‌نویسد^۲:

«پس از وثوق‌الدوله، مشیرالدوله، «سر وزیر»^۳ گردید، خیابانی با خوش گمان بود و از او جز نیکی در بار خود امید نمی‌داشت. راستی هم مشیرالدوله با آن ترسناکی و پان‌پروائی که به نیکنامی خود می‌داشت جز نیک رفتاری با خیابانی نمی‌خواست و بی گمان به رنجش آزادیخواهان آذربایجان خرسندی نمی‌داد، لیکن در خواستهای خیابانی در خور پذیرفتن نمی‌بود.

۱- از گزارش ایران.

۲- تاریخ هجده ساله آذربایجان ص ۸۹۶

۳- مقصود همان رئیس‌الوزراء خودمان است!

چنانکه گفته‌ایم خیابانی این می‌خواست که آذربایجان در دست او باشد که «جدا سرانه» فرمان راند و سپس که نیرومند گردید بر تهران رفته آنجا را هم «اصلاح» کند. این می‌بود آرزوی خیابانی، ولی چون نمی‌توانست آنرا بزبان آورد به تهران می‌گفت: «باید آزادی‌ستان را برسمیت بشناسید»، دولت آگهی می‌داد که برای آذربایجان والی فرستاده خواهد شد، خیابانی پاسخ می‌داد «به والی نیازی نیست، شما پول برای ما بفرستید!» پیداست که این درخواستها درخور پذیرفتن نمی‌بود. اینها چیزهایی می‌بود که خیابانی بایستی با زور و نیرو بدست آورد و گرنه چشم پوشد.

ما از گفتگوهای که میانه خیابانی و کابینه مشیرالدوله رفته آگاه نگردیده‌ایم. این اندازه می‌دانیم: خیابانی با فشاری که قیام‌مچنان بر پاودست‌اورد آذربایجان گشاده‌باشد، از آن‌سو مشیرالدوله در کار خود درمانده‌چاره نمی‌دانست. سرانجام چنین نهاده شد که مخبرالسلطنه را که در آن کابینه از وزیران می‌بود بنام والی‌گری به آذربایجان فرستند، ... خیابانی باین نیز خرسندی نمی‌داد، این بود که از مخبرالسلطنه به پیشواز و پذیرائی نپرداخت... خیابانی می‌خواست دست‌اورا ببندد و بهیچ‌کارش آزاد نگذارد،... سستی کار خیابانی بیش از همه از رهگذر بی‌ارجی پیرامو- نهانش می‌بود... در ۲۸ ذیحجه، مخبرالسلطنه به قزاقخانه رفت...، روز بعد دسته‌های قزاق از قزاقخانه درآمده رو به شهر آوردند. پیروان خیابانی

اندك ایستادگی نشان دادند و باندك جنگی برخاستند...
 خیابانی شب را بخانه خود رفته بی باك و آسوده
 خوابیده بود... بامدادان هنگامی برخاست كه قزاقان
 بشهر درآمده بودند و چون بیم گرفتاری می رفت
 بخانه یکی از همسایگان رفته در آنجا نهان گردید...
 قزاقان به نهانگاه او پی برده چند تن به سرش رفته
 و او را با چند تیر کشته جنازه اش را بروی نردبانی
 انداخته بیرون آوردند، در این باره سخن دو گونه
 است:

مخبر السلطنه می گفت قزاقان چون نزدیک شده اند
 خیابانی خودش را کشته... دیگران می گفتند خیابانی
 در زیرزمینی می بوده و تفنگی بدست می داشته،
 قزاقان آن را دیده از بیرون شلیک کرده خیابانی
 را از پا انداخته اند، و همانا این راست تر است...
 بدینسان شادروان خیابانی کشته گردید. می باید
 او را کشته آن نمایشهای روی کارانه مردم و آن
 کف زدن ها و «زننده هاد» گفتن های دروغی دانست.
 يك پستی فراموش نشدنی كه در داستان خیابانی
 از این دسته مردم نمایان گردید آن بود كه چنانكه
 در پای گفته های خیابانی كف زده بودند، در
 گرداگرد جنازه او نیز كف زدند، و دژ رفتاری
 با مار از خودشان نشان دادند.

قتل خیابانی در بین احرار و آزادیخواهان نمایش خوبی
نداشت و اغلب بدون توجه به کینه مطلب از آن اظهار نفرت میکردند.
دکتر شفیق مینویسد:

مهدیقلی خان مخبر السطنه حاکم آذربایجان شد و غفلة شیخ را
بلست قزاقان روس دستگیر کرده و روز ۲۹ ذی حجه ۱۳۳۹ / سپتامبر ۱۹۲۱ م
اورا در خانه همسایه گلوله باران کردند و جسدش بلست اوپاش افتاد.^۱
عارف گوید:

کس ام بشهر نبیند، شدم بیابان گرد
ز غصه کلنل و ز غم خیابانی .
مرحوم هدایت مینویسد:

اقلیت مجلس حامی قیام بودند، مشیرالدوله در محظور واقع شد
و من در دادن گزارش واقعه بتهران غفلت کرده بودم، وثوق الدوله و
و مشیرالدوله هر دو اسمشان حسن است. ملک الشعراء بهار در ترجیع -
بندی گوید:

کشت آن حسن از بهر وطن گر دوسه کاشی
کشت این حسن، احرار وطن را چومواشی
نظر به بی خبری از کیفیات حادثه و نظر بشکرانه از سهم نازشست
قرارداد ۱۹۱۹ م، طغیان قلم آقای ملک مفتخر است^۲
اما، چنانکه گفتیم، رفع این مشکل از اقدامات مهم مشیرالدوله
پیرنیاست و او بتدبیر و تنهایی همان کاری را کرد که بیست و پنج سال بعد

۱- دیوان عارف ص ۲۲۲

۲- خاطرات و خطرات ص ۴۱۰

قوای ایران به پشتیبانی سازمان ملل متحد و دولتهای امریکا و انگلستان و بیزه کاری قوام السلطنه بانجام آن توفیق یافتند.

مرحوم مشیرالدوله طی نطقی که در جلسه ۱۴ منبلة = ۱۳۰ ش سوم محرم ۱۳۴۰ / ۷ سپتامبر ۱۹۲۱ نمود نظر خود را - که در حقیقت مهین روح ایران خواهی او و توجه بتمامیت استقلال ایران است - چنین بیان کرد:

« . . . در جریده طوفان شرحی راجع به مرحوم خیابانی مندرج بود که قسمتی از آن راجع به کابینه بنده است و لازم میدانم بعضی توضیحات را برای اطلاع آقایان عرض کنم ... تلگرافاتی که مکرر در مکرر با حضور تمام اعضاء کابینه و در مدت یکماه با مرحوم خیابانی و اعضاء هیئت تمام کننده بعمل آمده ... معلوم میدارد صریحاً به ما میگفتند که: ما والی نمیپذیریم، از مرکز میخواهیم که بکار آذربایجان دخالت نکنند، ولی هر قدر پول میخواهیم بدهند. بدهی است که آقایان نمایندگان تصدیق مینمایند که رژیم مشروطیت - یعنی همان رژیمی که مرحوم خیابانی بقول هوا خواهانش اجرای آنرا از کابینه ما میخواست - همان رژیم آیا یک هیئت دولتی اجازه میدهد که اصل عدم مرکزیت و تجزیه ایران را قبول کند؟ ما گفتیم آذربایجان جزعلائیتهای ایران است، مخصوصاً میدانم والی ما که وارد شد باندازه ای حوصله و بردباری کرد که هیچکس منتظر نبود... دولت جد و جهد میکرد که مسئله به مسالمت

بگذرد ... زیرا آنها همه تبعه داخله و ایرانی بودند.
والی هم نهایت جد و جهد را بخرج داد که بمسالمت
بگذرد، ولی موفق نشد. آذربایجانی که همیشه خود
را دست راست و قوی هیکل ایران دیده، آذربایجانی
که عادت کرده همیشه جوی‌های خسون برای حفظ
حدود و ثغور ایران، برای حفظ قومیت و ملیت
ایران، جاری کند، باین حرف‌های مشعشع گول نمی‌خورد.
تاریخ سه هزار ساله ایران، آذربایجان را
با ایران چنان ممزوج کرده است که هیچ وجه
قابل تجزیه و انفکاک نیست.

شخص عاقل و مآل اندیش میدانند که فقط
سعادت‌مندی آذربایجان در پرتو اتحاد و جزء ایران
بودن است. آذربایجانی‌ها گول این حرف‌ها را
نمی‌خورند و میدانند که اگر آذربایجان از ایران
مجزا شود قائم بالذات نخواهد بود: دهر یا زود جزء
این با آن خواهد شد. من و کابینه وزرای من در مجلس
شورای ملی، در پیشگاه کلام‌الله مجید، قسم یاد کرده
بودیم که اصول مشروطیت را حفظ کنیم. قسم برای
این نبود که ملوک الطوائفی درین مملکت تأسیس کنیم،
پس ما بوظیفه خودمان رفتار نموده‌ایم، حالا هر چه
می‌خواهند بگویند.»

این سخنان را مشیرالدوله گفت و او به جای کسی نشسته
بود که، در یکی از سخنرانی‌هایش، آذربایجان را عضو فلج و

«شقاقلوس ایران» خوانده بود.^۱ (هرچند مرحوم تقی زاده عقیده داشت که این حرف را برای وثوق الدوله ساخته اند، و به عقیده تقی زاده، هیچ سیاستمدار ایرانی حاضر نمی شود چنین حرفی به زبان آورد، ولی به هر حال این حرف در دهانها افتاده بود).

بدین وجه، قضیه آذربایجان فیصله یافت، هرچند مشیرالدوله بر اساس روحیه خود نمی خواست کار بقتل خیابانی بکشد و بهمین علت در مقدمات امر، همه گونه آمادگی خود را برای مذاکرات دو جانبه اعلام داشته بود، ولی دنباله قضایا بجائی رسید که باتهدید والی (مخبر السلطنه) کار با قتل خیابانی پایان یافت.



اما چاکوتاهی ها، از ۱۳۴۳/ق ۱۹۱۴ م. یعنی از زمان جنگ و پیشرفت های آلمان دست بطفیان زده بودند، جنبه ملی بودن این طغیان از قیام خیابانی بیشتر بود، اینها که دهاتی و روستائی پاک بودند، فقط برای راندن انگلیسها قیام کرده بودند ولی صحبت از تجزیه نبود، مشیرالدوله

۱- در اینجا انسان به یاد گفته مرحوم حاجی میرزا آقاسی می افتد که با وجود تخریر خود، يك حرف حساسی در باب آذربایجان زده بود: گویند روزی محمدشاه از مرشد خود حاجی میرزا آقاسی صدراعظم، ضمن صحبت پرسید که اگر اهالی فارس بشاه بفروشد چه توان کرد؟ حاجی میرزا آقاسی جواب داد قشون آذربایجان برای سرکوبی کافست. باز پرسید: اگر اهالی خراسان علیه شاه قیام کنند چه باید نمود؟ حاجی جواب داد: قشون آذربایجان. هر نقطه از ایران را که شاه تصور یاغی گری نمود حاجی میرزا آقاسی گفت بقشون آذربایجان آرام توانیم نمود. عاقبت محمدشاه گفت اگر خود آذربایجان بخلاف ایستد چه باید کرد؟ جواب داد: آذربایجانی باوفا و شاه پرست است و هرگز برخلاف نخواهد ایستاد. محمدشاه اصرار کرد بر فرض اگر چنین شد چه باید کرد؟ حاجی میرزا آقاسی جواب داد: در آنصورت همه باید چشم از تاج و تخت ببرند و برویم به همانجائی که از آنجا بیرون آمده ایم! (از جبل المتین، و يك روایت قدیمی)

متوجه این موقعیت آنها بود و حتی هنگامی که شیخ حسینخان چاکوتاهی در جنگ با پلیس جنوب (S.P.R)^۱ در کابینه مشیرالدوله مقتول شد (شوال ۱۳۳۸/ژوئن ۱۹۲۰ م) تلگراف تسلیتی از طرف رئیس الوزراء یعنی خود مشیرالدوله به خانواده مشارالیه مخابره گردید.^۲

میرزا کوچک خان طلبه‌ای پرشور و پر حرارت

داستان جنگل بود که بامیرزا علی‌خان دیوسالار به طرف مازندران

رفت. او در اواخر سال ۱۹۱۵ (۱۳۳۴ ق) کمیته‌ای

بنام «اتحاد اسلام» در حوالی تالش تشکیل داد. مردم پرشور گیلان و مازندران او را یاری کردند. بعد از بسته شدن قرار داد ۱۹۱۹، میرزا کوچک و یارانش برای مقاومت در برابر نفوذ بیگانه‌ایستادگی بسیار کردند و حزبی بنام حزب جنگل تشکیل دادند و روزنامه‌ای تحت همین عنوان منتشر کردند.

«جنگلیها» مصمم بودند مادام که به هدفشان نرسیده و موفق به اخراج نیروی بیگانه نشده‌اند به آرایش سروصورت نپردازند و بنابراین طول مدت اقامت در جنگل آنها را بشکل مخلوقات ماقبل تاریخ و هیاکلی جمیم و رعب‌آور درآورده بود.^۳

این افراد در جنگلهای مازندران جنگ‌های

گیله

پارتیزانی را شروع کردند و چنان شد که دولت

ایران بکلی قدرت و نفوذ خود را در شمال از

مرد

از دست داد.

برای اینکه از نحوه فکر افراد این حزب آگاه شویم، یکی از

South Persia Rifles - ۱

۲- حسین مکی، کودتای ۱۲۹۹ ج ۱، ص ۲۲

۳- ابراهیم فخرانی، سردار جنگل، ص ۴۴

اشعاری را که در روزنامه جنگل به زبان محلی چاپ شده با ترجمه آن نقل می‌کنیم، شعری دلکش و بسیار طبیعی است.^۱

آی گیله مردان ویریزید بلبل بی‌نیشته دارسر

وقت رعیتی با مو حقلان بشویدی کارسر (۱)

بجا کجا بخوردیسی مناصفه مرا بعه

گرامتا ندایمی مایه بامومی بارسر (۲)

باغه رمش نداریمی پایه چموش نداریمی

خانه‌ی سر خرابا بافاکون وهم تالارسر (۳)

کاشتن و پیش کاول زدن مرز بجا را واکودن

قوت کرگدن خایه خوک هائی بجارسر (۴)

نشات کودن چه مشکله و بجین دوباره سخت‌تر

قربان بشم بیکاریه قهوه‌خانه بازارسر (۵)

آمد بجار چور ببو ارباب غرامت فاگیره

فرضیه را وسه گونه هر ساعته پاکارسر (۶)

اشعار مزبور استقبالی از گفته‌های اشرف الدین حسینی مدیر

روزنامه نسیم شمال است که در واقعه مشروطیت تحت عنوان «شاه

بمشروطه رضا میشود و نمیشود» اشعارگیلکی و فارسی را باهم مخلوط

و بنحو جالبی سرانیده‌است. و اما معنی اشعار:

(۱) ای زارعین گیلانی از خواب برخیزید که بلبل بالای درخت

نشسته و زمان فعالیت فرا رسیده و بچه‌ها سرکارشان رفته‌اند.

(۲) تمامی برنج و ابریشم را که بطور مناصفه و مرا بعه بیا و اگذار

شده بود لاعلاج خوردیم و مال‌الاجاره‌ها را هم نپرداخته‌ایم و اکنون

۱- از کتاب سردار جنگل، ابراهیم فخرائی

مایه گذاری سربار قروض شده.

(۳) نه باغمان محصور است و نه کفش بهاداریم - سقف خانه مان

خراب شده، تالارودامنه هم فرو ریخته است.

(۴) شخم زدن با گاو و صاف کردن مزرعه و باز کردن مرزهای

کشت و جلوگیری از حمله خوکها قوت گردن لازم دارد.

(۵) نشانیدن نهال برنج در مزرعه کار مشکلی است و در آوردن

علفهای هرزه اطراف آن برای بار دوم از آن مشکلتر، جانم بفدای

بیکاری و نشستن در قهوه خانه بازار که هیچ زحمت و مشقتی ندارد.

(۶) مزرعه مان ناکاشت مانده درحالتی که ارباب از مامال الاجاره

می طلبد و هرساعت برای وصول مطالبات پاکارده بسراغ مامیفرستد .

مشروطه تا بکار با موآمده ارباب برار بامو

آمده نمکدار با مو، خاک باجور برارسر (۱)

آزادی در میان بامو کنار بشو مستاجری

کسی تئانه زور کردن بگور بشو سرداسر (۲)

اوی بلاچ ایچی گویم تو می گ با کسی نگو

لابالش کروج بکن امشب داریم فرار سر (۳)

امشب خروس خوانا و پریر تاریکیه شبا بیشیم

بیدار نو بوسته کدخدا ایسانیمی کنار سر (۴)

فله جید بز ننه تخم جوا بریم و شیم

رخت بچه صفرا فادن حصیرانم تی بارسر (۵)

هر چه بگفتم سر بسر مرا بامو آخر بسر

شاعرك قنبرك گوشه نشين زار سر (۶)

(۱) از زمانی که مملکت مشروطه شده است ارباب خود را

برادرمان میخواند و نمك عنوان تازه‌ای بخود گرفته است. ای خاك برسر

يك چنین برادری صوری.

(۲) مستأجر شدن بر افتاده و آزادی بمیان آمده است ، کسی

نمی‌تواند بدیگری زور بگوید، سرسردارها پگور رفته است.

(۳) ای زن يك چیز بتو میگویم مبدا بکس دیگر بگوئی. بالش

خواب را بشکل کروج در آر، زیرا وقت فرارمان فرا رسیده است.

(۴) در تاریکی شب هنگامیکه خروس ها بانگ بر می‌آورند

و هنوز کدخدا بیدار نشده خواهیم رفت و تا او ملنفت شود ما به «کنار سر»

رسیده ایم .

(۵) پوسته‌های برنج را در محفظه‌های پوشالی آویزان کن، لیکن

شلتوك را با خود خواهیم برد، بچه لباس رابه «صفر» بده و حصیرها را

روی بار بگذارد.

(۶) همه اینهایی که گفته شد بسر آمده است ، بسر شاعر گوشه -

نشینی که نام وی قنبر است.

...

در نخستین برخورد دولتیان و جنگلیها، دکتر حشمت که از یاران

وفادار كوچك بود از كوچك جدا شد و تسلیم شد ، اما دولتیان در ۱۱

شعبان ۱۳۳۷ / مه ۱۹۱۹ او را بدار زدند.

يكی دو هفته بعد از اعدام دکتر حشمت، شایع شد که وثوق الدوله

ت ایلی با اعدام نداشته، حتی دستور تلگرافی دایر بر خودداری از ین عمل

به رشت مخاברה کرده، لیکن فرماندار رشت، سردار معظم خراسانی (عبدالحسین تیمور تاش) مفاد تلگراف را پس از پایان کار افشانموده است.^۱

کوچک به عقب نشینی در جنگل پرداخت. غذای روزانه جنگلی‌ها منحصر شده بود به مقداری برنج برشته و مغز گردو و چیز دندان گیر دیگری بچنگشان نمی آمد، بعلاوه خط سیرشان مجهول و ارتباط منظم آنان مقطوع شده بود.... در تیر ماه ۱۲۹۸ ش/رمضان ۱۳۳۷/ژوئن ۱۹۱۹ م از طرف سردار معظم در تمام حوزه های شفت و فومنات و گسکر و تولات حکومت نظامی اعلام شده بود، در اعلامیه حکومت قید شده بود: «هر خانه ای که در آن جنگلی ها منزل کنند، سوزانیده میشود و صاحبش تنبیه خواهد شد، افرادی که برای جنگلی ها آذوقه تهیه کنند و یا کمکی به آنها بنمایند فوراً اعدام و دارائی شان ضبط می شود.»^۲

توضیح واقعات جنگل مفصل است، همینقدر باید گفته شود که در همین روزها از جانب روسیه سپاهسانی بشمال ایران تجاوز کردند و شهر رشت سقوط کرد و جنگلیها نیز باروسها همراه شدند و حکومت جمهوری اعلام کردند، و اعضاء حزب عدالت باکو نیز به گیلان آمدند و حتی سید جعفر جوادزاده، روزنامه «کمونیست» را به راه انداخت.^۳

میرزا کوچک خان که متوجه شد کار از دست او خارج و بدست

۱- سردار جنگل ص ۱۵۷، هر چند نباید قضیه به این سادگی باشد.

۲- سردار جنگل ص ۱۸۵

۳- این سید جعفر، همان پیشه‌وری مشهور است که بعدها واقعه

آذربایجان را پیش آورد.

انقلابیون سرخ افتاده است از رشت خارج شد و به فومن رفت (شوال ۱۳۳۸ مطابق با تیرماه ۱۲۹۹ / ژوئن ۱۹۲۰ م) در همین وقت از طرف مشیرالدوله رئیس‌الوزراء برای حل قضیه شمال مذاکراتی شروع شد.

ملاقات سردار فاخر حکمت با میرزا در خانه امجد السلطنه این حدس را تقویت مینمود که نامبرده حامل پیامی از جانب مشیرالدوله مبنی به جدا شدن میرزا از انقلابیون است.^۱

بهرحال، میرزا از انقلابیون جدا شد و احسان‌الله‌خان و خالوقربان نیز ازدسته او انشعاب کردند، قوای روس نیز بعد از این جریانات کم‌کم شهر رشت را تخلیه کرد، استار سلسکی فرمانده قزاق که از افسران تزاری مأمور خدمت در قشون ایران بود به جنگ قشون سرخ روسیه در ایران رفت و آنان را عقب‌نشاند و در ۲۷ مرداد ۱۲۹۹ (ذیقعه) شهر رشت اشغال شد.^۲ استار سلسکی بعد از این پیروزی به اخذ يك قبضه شمیر مرصع

۱- سردار جنگل ص ۲۳۰ و ۲۶۸

۲- مهمترین نیروی نظامی ایران در این دوره به هر حال نیروی قزاق بود. این نیرو که بدو به‌صوری يك هنگ ساده تشریفاتی در عهد سلطنت ناصرالدین شاه بوجود آمد، در طی زمان (یعنی از دوره سلطنت مظفرالدین شاه بعد) به لشکری مهیب و مقتدر که حافظ و نشان دهنده قدرت نظامی روسیه در ایران بود مبدل گشت. فرمانده لشکر قزاق ایران همیشه يك افسر ارشد روسی بود که معمولاً از پطرزبورگ یا قفقاز انتخاب و به ایران گسیل می‌گردید. وی با اینکه حقوق و مزایای خود را از دولت ایران دریافت می‌کرد عملاً خدمتگزار روسیه و مجری اوامر سیاسی آنها در ایران بود. کادر افسری این لشکر از صاحب‌منصبان روسی و ایرانی تشکیل می‌شد ولی بقیه حاشیه در صفحه بعد

از طرف احمدشاه نایل شد و درجه امیرتومانی یافت، اما چندی بعد دوباره از انقلابیون شکست خورده عقب نشست.

از طرف کابینه مشیرالدوله دوهیئت نمایندگی بجنگل فرستاده شد که بطور مستقیم با زمامداران جنگل تماس بگیرند و نکات مورد نظر دولت را اعلام کنند: هیئت اول بریاست حاجی نصیر السلطنه همراه سعداقلخان درویش از طهران برشت اعزام شده بودند که کاری از پیش نبردند و خود نصیر السلطنه از طرف سرخ‌ها بازداشت گردید و بعداً

بقیه حاشیه از صفحه قبل

تصمیمات اساسی را همیشه فرمانده کل اتغاذ و بوسیله افسران روسی اجرا می‌کرد. این نیرو تا زمانی که دولت تزاری روسیه در ایران نفوذ و قدرت داشت همیشه نقش مؤثری در سیاست داخلی ایران بازی میکرد کما اینکه کودتای نظامی محمدعلی شاه که منجر به انحلال موقتی رژیم مشروطه و بسته شدن مجلس اول گردید بدست همین لشکر و افسران روسی آن (تحت فرمان **سرهنگ لیاخوف**) صورت گرفت. ولی در این تاریخ که رژیم تزاری در روسیه سقوط کرده و جای خود را به نظام بالشویکی سپرده بود، انگلیسی‌ها به حق می‌ترسیدند که افسران روسی این لشکر به سایر همقطاران نظامی خود در روسیه تاسی کنند و سپس به کمک همین نیروی بالشویک شده، رژیم سیاسی ایران را دگرگون سازند. نقشه‌ای که انگلیس‌ها برای دفع این خطر اندیشیده بودند، خاتمه دادن به خدمت افسران روسی و در دست گرفتن زمام کامل امور این لشکر بود.

نیروی قزاق ایران در این تاریخ زیر فرمان **سرهنگ استاروسلسکی** Starosselski قرار داشت و مخارج نگهداری آن را - اکنون که حکومت تزاری روسیه سقوط کرده بود و ایران هم بولی در خزانه‌اش نداشت - انگلیسی‌ها به عنوان مساعدت مالی به دولت ایران می‌پرداختند.

(مقاله دکتر جواد شیخ الاسلامی، مجله یغما، سیمای احمدشاه قاجار)

به‌وساطت سیدجعفر صومعه سرائی (محسنی) آزادشد. هیئت دوم آقاییان سیدعبدالرحیم خلقالی و سیدجلیل اردبیلی و سیدمهدی افجه‌ای بودند .

استعفای مشیرالدوله

قزاق‌خانه در دست روسها بود، شکست قزاق‌ها گفته میشد نتیجه سستی و خیانت افسران روس بوده است ، انگلیس‌ها بدولت مشیرالدوله پیشنهاد کردند استار و سلسکی روسی را از فرماندهی قزاقخانه برکنار سازد. مشیرالدوله این پیشنهاد را نپذیرفت و تصمیم بمقاومت و مخالفت کرد . دیپلماسی بریتانیا در صدد مخالفت با کابینه برآمد و به‌شاه فشار آورد که مشیرالدوله را مجبور باستعفا سازد .^۱ گفته میشد که اعزام مشاور الممالک^۲ با آن عجله بمسکو و اصرار دولت در ایجاد روابط حسنه بادولت «ساویت» اسباب نگرانی انگلیس شده بود^۲ . مشیرالدوله در «تله روباه‌گیری حسن روابط با شمال» افتاده بود!

توضیح مطلب اینست که بعد از آنکه وثوق الدوله عاقد قرار داد ۱۹۱۹ ، به‌قول بعضی از شعرا، گرفت پولی و مارا به‌بیع قطع فروخت مشیرالدوله بفکر ترمیم روابط همسایه‌عصبانی شمالی افتاد و صلاح دانست که روابط دوستانه خود را بادولت روسیه ساویتی (شوروی) برقرار نموده باب مراوده را مفتوح نماید، براین منظور از طرف مشیرالدوله بدو^۳ به‌میرزا اسحق خان مفخم الدوله پیشنهاد شد که به‌مسکو رفته با کمیسر خارجه شوروی

۱- کودتای ۱۲۹۹ ج ۱ ، ص ۳۱

۲- تاریخ احزاب سیاسی ، ص ۶۴

مذاکراتی بنماید و زمینه قرارداد مودتی را فراهم سازد، ولی مشار الیه قبول نکرد. سپس از طرف مشیرالدوله تلگرافاً بمشاور الممالك انصاری که در اسلامبول بود پیشنهاد شد که بمسکو برود. او به قفقاز رفته و پس از دریافت دستورات مشیرالدوله بمسکو عزیمت نمود.

این حسن روابط، دولت همسایه جنوبی را نگران ساخت و کوشش کرد که پای دولت مشیرالدوله را در «پوست گردو» بگذارد!

گفته میشد شاه دویا سه دفعه بمشیرالدوله تکلیف کرده استعفا دهد و مشیرالدوله اخذتصمیم قطعی را موکول بنظر هیئت وزیران ساخته است. در مجلس مبعوثان انگلیس اعتراض شد که بجهت مناسبت بدولت ایران از طرف بانك شاهنشاهی مساعده داده میشود؟ این بزرگترین ضربه بود. دولت مشیرالدوله را میخواستند نقره داغ کنند. این قضایا هفت ماه قبل از وقوع کودتای ۱۲۹۹ اتفاق افتاد.

از قول سیدجلیل اردبیلی (که از وکلای دوره های اولیه مجلس و آزادیخواه و عضو هیئتی بود که از طرف مشیرالدوله برای حل قضایای میرزا کوچک خان برشت رفته بود) میگویند:

«... یکم هفته قبل از سقوط کابینه، اردبیلی از طرف مشیرالدوله احضار گردید، مشیرالدوله او و یکنفر دیگر از اعضاء را بمنزل خود میخواند و آنها را قسم میداد که تا او زنده است مطلبی را که افشا خواهد کرد بکسی نگویند. آنگاه بسته کاغذی بایشان نشان داده میگوید:

پست میان جوشهر و شیراز که متعلق بانگلیسها بوده است سرقت

شده و کاغذها را دزدان ریخته‌اند، ژاندارم‌ها کاغذهایی را که بین راه ریخته شده بود بطهران فرستاده‌اند، در ضمن این کاغذها، نامه مفصلی از نایب - السلطنه هندوستان خطاب به سفارت بریتانیاست و حاوی نقشه کلی راجع بایران است که یک حکومت قوی روی کار بیاورند و قشون منظمی ایجاد کنند و راه آهنی از شمال بجنوب کشیده شود. مشیر الدوله پس از آنکه نامه را خواند، کلیه کاغذها را دربخاری افکنده سوزانده^۱.

چو خواهد بود روز برف و باران

پدید آید نشان از بامدادان

شاید مشیرالدوله هم از تدارکات مقدماتی کودتا

بوئی برده و حساب عاقبت کار را کرده و بموجب

عادت و رویه خود که هر وقت افکار داخلی و

خارجی را مخالف مصلحت ایران میدید خود را برکنار میگرفت - این بار

هم به بهانه خستگی و احتیاج با استراحت جا خالی کرده باشد^۲.

لرد کرزن وزیر خارجه انگلیس در نطقی که در همین سال (۱۷ نوامبر

۱۹۲۰/ه‌قرب ۱۲۹۹ش/ صفر ۱۳۳۹ق). در مجلس اشراف انگلستان کرد

درباب مشیرالدوله گوید :

«وئوق الدوله که مؤسس قرارداد بود از کار افتاد، کابینه جدید در

تحت ریاست شخصی که مشهور به مشیرالدوله - و معروف آن چیزی است

که من نمیتوانم فرض کنم آن يك چیز منفی یا مخالف محسوب میشود ،

۱- کودتای ۱۲۹۹، ص ۳۰، هر چند سند سوزی از مشیرالدوله بعید است.

۲- زندگانی من، ج ۲ ص ۱۹۲

و شاید بالاتر، معرف و نماینده دسته ملیون بتوان نامید - بروی کار آمد و سیاست او تقریباً تا درجه‌ای با سیاست سلف خود مخالفت دارد، کابینه مشیرالدوله ترجیح داد که اجرائیات مقدماتی معاهده‌ای را که اکنون برای شما شرح دادم، تا تصویب مجلس، به عهده تعویق اندازد.

مستوفی درین باب گوید:

«کابینه مشیرالدوله در سوم ماه عقرب ۱۲۹۹ ش (۱۴ صفر ۱۳۳۹ / اکتبر ۱۹۲۰ م) استعفا کرد - خود مشیرالدوله میگفت از کار خسته شده و احتیاج با استراحت دارد. مردم سبب این استعفا را عقب نشینی بی دلیل و آتریاد، رشت تا «آقا بابا» - که دست خارجی در آن بخوبی پیدا بود - حس میزدند و ضمناً قطع سیصد و پنجاه هزار تومان ماهیانه مساعده معمولی را - که انگلیسها از زمان کابینه وثوق الدوله بایران میدادند - در این استعفا بی دخل نمیدانستند».

گفته شده است، «پس از آنکه مشیرالدوله از قبول تقاضای انگلیسها مبنی بر عزل استار و سلسکی استنکاف ورزید، شاه به صورت علنی و بطرزی که در محافل سیاسی منعکس گردد به مشیرالدوله تکلیف استعفا کرد. مشیر - الدوله اخذ تصمیم را موکول به نظر وزیران ساخت و موضوع را در هیئت دولت مطرح کرد، مستوفی الممالك و مؤتمن الملك دو وزیر مشاور کابینه جدا مخالف استعفا بودند ..

مشیرالدوله از استعفا امتناع نمود ..

انگلیس ها پولی را که به عنوان کمک خرج می پرداختند دیگر نپرداختند و قطع این رشته کابینه را مجبور به استعفا کرد^۱.

مشیرالدوله از نظر لرد کرزن دو گناه نبخشیدنی مرتکب شده بود:

یکی متوقف ساختن اجرای قرار داد و تدارك الغای آن بطور غیر مستقیم

در مجلس شورای ملی آینده ایران ، و دیگری فرستادن سفیر برای ایجاد روابط ایران و شوروی.

مستوفی گوید : بعد از رفتن مشیرالدوله ، نصفه روزی اسم فرمانفرما در دهن‌هایم‌گشت . اگر مشیرالدوله زنده بود سبب این کناره‌گیری بی‌موقع را می‌پرسیدم که خود را برای چه روزگشور می‌خواستی ذخیره کنی ؟ جناب‌عالی رفتید که کی جای شما را بگیرد ؟ مستوفی الممالك که با وجود شهادت ذاتی بر حرف و کم‌کار و مهمل بود ؟ یا فرمانفرمای آهاردی پاچهور مالیده که اگر برای خواندن فاتحه سرگور پدرش میرفت ناچندتا سقط‌پاره به جیب نمی‌زد بر نمی‌گشت ؟ یا سپهسالار خلعتبری عصبانی که بهیچ صراطی مستقیم نبود ؟ یا بالاخره سپه‌دار اعظم گیلک بیچاره بی‌سواد بی‌حواس که حتی املای لقب خود را هم نمی‌توانست در خاطر بسپارد و در نوشتجات اداری ، اعظم را و اعزم می‌کرد .^۲

هدایت گوید :

و مشکلات ، مشیرالدوله را خسته کرده کناره می‌جوید و سپه‌دار رشتی روی کار می‌آید . احمدشاه از اول مربی خوبی پیدا نکرد ، ناصر - الملك باو گفته بود تا می‌توانی بفکر تأمین آتیه باش ، این مردم بار را به منزل نمی‌رسانند .^۳ خافل از آنکه ؛

هر که شاه آن‌کند که او گوید

حیف باشد که جز نکو گوید

۱- کودتای ۱۲۹۹ ، ص ۳۵ و ۳۷

۲- زندگانی من ج ۳ ص ۱۸۵ - ۱۹۵ - ۲۳۱

۳- گزارش ایران ، ج ۲ ، ص ۲۶۹

درنامه‌ای که میرزا کوچک‌خان به یکی از دوستانش نوشته، اشاره

می‌کند که :

«من، گرچه در گوشه جنگل منزوی‌ام، لیکن از اوضاع جهان بی-

اطلاع نیستم. یک نمونه‌اش را که در کشور ما روی داده است برای استحضارتان

می‌نویسم :

انگلیس‌ها پیشنهاداتی به دولت ایران داده و جنگ با بالشویک‌ها را

به عهده گرفته‌اند. پیشنهادات مزبور ازین قراراند :

۱- امضاء و اجرای قرارداد معروف .

۲- تشکیل پارلمان از وکلایی که در دوره زمامداری وثوق الدوله

انتخاب شده بودند .

۳- تسلیم قزاق‌خانه به انگلیس و اخراج صاحب منصبان روس

کابینه مشیرالدوله این پیشنهادات را نپذیرفت و استعفا داد، شاه

قبول نموده سپه‌دار گیلانی را مأمور تشکیل کابینه و اجرای پیشنهادات

مزبوره نمود ... ۱۰

جالب اینست که بقول دولت‌آبادی، سیدضیاءالدین که حامی قرار-

داد بود بادوستانش کمیته‌ای تشکیل داد و این کمیته زمینه را فراهم کرد

که سپه‌دار اعظم رئیس‌الوزراء شود : «میرزا کریم خان و محمود خان

جم و سید محمد تدین و مسعود خان سرهنگ (کیهان) و دکتر مؤدب -

الدوله نفیسی و میرزا موسی خان رئیس خالصجات و منوچهر خان

طبيب ژاندارمری اعضاء این کمیته بودند،^۱

بهر حال در زمان همین کابینه سپهدار بود که مقدمات انعقاد قرار-

داد ۱۹۲۱ میان ایران در شورای فراهم آمد و قرارداد به امضاء رسید.

(۱۸ جلدی ۱۲۹۹ / ربیع‌الثانی ۱۳۳۹)

برای اینکه دورنمای روشنتری از وقایع این

لندن خشمگین

روزگار داشته باشیم بد نیست نظری باسناد

وزارت خارجه انگلستان نیز بیندازیم. فورمن سفیر انگلیس در تهران در

این روزها دچار گرفتاری عجیبی بوده است. گزارش‌های پی‌درپی او به

وزارت خارجه انگلستان ضد و نقیض است. او در ۳ ژوئیه ۱۹۲۰ (شوال

۱۳۳۸) گزارش می‌دهد که «مشیرالدوله قصد ندارد که حتماً هیئتی بمسکو

بفرستد، ولی مردم ایران معتقدند که اگر هیئتی به روسیه برود دولت

شوروی موافقت خواهد کرد که قوای خود را از ایران بیرون بکشد، در

۲۳ ژوئیه ناچار شد تلگراف کند که «مشاور الممالک انصاری سفیر کبیر

ایران در قسطنطنیه به عنوان فرستاده مخصوص ایران به مسکو اعزام خواهد

شده، اما دولت انگلستان، خود غیر از سفیرش راه‌های دیگری هم داشت

که خبرهای دقیق‌تر را باو می‌رساندند، جاهائی که خود سفیر هم از آن اطلاع

نداشت! در تلگراف ۳۰ ژوئیه، لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلیس به

نرمان نوشت: خیلی فوری، از یک منبع موثق اطلاع یافتیم که رئیس‌الوزراء

ایران بعضی از ملیون را دعوت کرده است که به ایران بازگردند، یکی از

آنها تقی‌زاده است که بنظر وزیر مختار آلمان در تهران - حضور او

(تقی‌زاده) درهای تخت بسیار لازم و مطلوب است.

ظاهرأ علت دعوت این است که دولت ایران در نظر دارد قبل از تشکیل پارلمان، تجدید انتخابات نماید و ظاهرأ چنین تشخیص داده است که فعلاً صلاح نیست تقی زاده علناً برفع ملیون فعالیت کند. بهمین علت من معتقدم که نباید برای مراجعت سلیمان میرزا و نظام السلطنه تسهیلاتی فراهم شود. حضور اینگونه اشخاص در تهران در موقعیت حساس کنونی ممکن است عواقب وخیمی در پی داشته باشد.^۱

ببینید جناب کرزن چطور براوضاع ایران مسلط بوده و اشخاص را زیر و رو میکرد، واقعاً راست گفته اند «بمیرد کاسی که مشتری خودش را شناسد».

بیچاره نرمان پی در پی تلگراف میکرد که «مشیرالدوله قول داده است که اجازه ندهد همکارانش کوچکترین هدم وفاداری نسبت به بریتانیای کبیر از خود ابراز دارند»^۲ اما جناب لرد کرزن در جوابش می نوشت: «برخلاف آنچه وعده داده بودید رئیس الوزراء ایران روش خود را اکنون بکلی عوض کرده و برخلاف تعهدات قبلی خود رفتار می نماید».^۳ نرمان هنوز هم به مشیرالدوله اعتقاد داشت و تلگراف میزد که «من معتقدم که هیچ دولت دیگری نمیتواند تا این حد اطمینان مردم ایران را بخود جلب کند».^۴

۱- سالنامه دنیا، ۲۴ ص ۹۳

۲- تلگراف ۳ ژوئیه

۳- از تلگراف ۲۱ ژوئیه

۴- سالنامه دنیا، ۲۴ ص ۹۹

اما لرد کرزن که دیگر از تلگرافات ضد و نقیض نرمان عاصی شده بود در ۲۰ سپتامبر با عصبانیت جواب داد : من وقت ندارم تاریخچه گذشته را در طی تلگرام برای شما شرح دهم ولی یادآور می‌شوم که در تلگرام شماره ۳۸۷ شما دستور دادم از وثوق الدوله پشتیبانی نکنید، در همان روز ۹ فقره تلگرام از شما دریافت شد که در آن راجع به بحران کابینه گزارش داده بودید، ضمناً معلوم شد که جناب اشرف استعفا کرده و شما با انتخاب مشیرالدوله موافقت نموده‌اید.

بهر حال، مشکلات کار، خصوصاً عدم رضایت نایم‌نشینان، مشیرالدوله را مجبور باستعفا کرد. نرمان در تلگراف ۲۶ اکتبر ۱۹۲۰ (صفر ۱۳۳۹) مینویسد: ... شاه گفت که تحت این شرایط، دولت فعلی استعفا خواهد کرد، و از من خواست درباره انتخاب رئیس الوزراء جدید او را راهنمایی کنم. من سپهدار را پیشنهاد کردم و او با این پیشنهاد موافقت کرد.

باید اضافه کنم قبلاً تحقیق کرده‌ام و بمن اطمینان داده شده بود که سپهدار آماده است سیاست پیشنهادی مرا به موقع اجرا بگذارد. . . و روز بعد ۲۷ اکتبر تلگراف زد: « شاه امروز صبح بمن گفت که پس از ملاقات دیروز، رئیس الوزراء را احضار کرده و تصمیم برکنار کردن افسر فرمانده لشکر قزاق (استراسلوسکی) را به او ابلاغ کرده است، رئیس الوزراء (مشیرالدوله) با این تصمیم مخالفت کرده و استعفای خود را تقدیم داشته است. اعلیحضرت تصمیم دارد استعفا را بپذیرد و تشکیل کابینه جدید را بسپهدار اعظم واگذار کند» و در تلگراف ۲۸ اکتبر

اعلام داشت که «سپهدار دیروز نزد من آمد و شرایط تشکیل کابینه را برایم شرح داد.

کابینه جدید بایک میلیون و پانصد هزار تومان کسر بودجه مواجه خواهد بود که یک میلیون تومان آنرا بدهی شرکت نفت که به بانک شاهی انگلیس سپرده شده است تأمین خواهد کرد. سپهدار میگوید لازم است که قسمت اعظم حقوق عقب مانده افراد ژاندارمری و نیمی از حقوق مانده کارمندان دولت و دربار پرداخت شود. پس از تأمین این مخارج، مبلغ نیم میلیون تومان برای تأمین هزینه های جاری دولت تا پایان نوامبر باید در اختیار او گذاشته شود.

در همان روزهای اول کابینه سپهدار بود که گفتگوی سوء استفاده وثوق الدوله بر ملا شد و سپهدار طی تلگرافی وثوق الدوله را متهم به دریافت دویست و پنجاه هزار لیره از انگلستان نمود، ولی کرزن اطلاع داد که «این مبلغ بلافاصله پس از امضاء قرارداد ایران و انگلیس بنا به اصرار صارم الدوله و پرنس فیروز (نصرت الدوله) که هر کدام از آنها صد هزار تومان دریافت کردند، و بقیه بوسیله صارم الدوله، در اختیار جناب اشرف گذارده شده، ولی او به این پول دست نزده است. در حال وثوق الدوله میخواهد سپهدار اطلاع داشته باشد که مبلغ دویست و پنجاه هزار لیره با و پرداخت نشده است.»^۱

سپهدار را در تاریخ این روزگار آدمی بی عرضه قلمداد کرده اند و نرمان نیز در یکی از تلگرافات خود اشاره می کند که «آقای سردار معظم

(تیمور تاش) به رئیس الوزراء پرخاش کرده و به او گفته:
« جبن و بی‌عرضگی تو بالاخره این کشور را به ورشکستگی و زوال
خواهد کشاند ».^۱

بنده باید درین جا عرض کنم که این جبن و بی‌عرضگی سپهدار
در حکم چاه حاج میرزا آقاسی بود که اگر برای میرزا آبی نداشت برای
سردار معظم آنروز و تیمور تاش آینده خالی از نانی نبود! ^۲
بهر حال، آنطور که معلوم است، آشفتگی اوضاع، و عدم تسلط و
سرگیجه نرمان، کرزن را سخت عصبانی کرد و ناچار باو تلگراف زد
که « ابتدا شما گزارش می‌دهید که افسران روسی لشکر قزاق از کار
برکنار شده‌اند و بعد به ما اطلاع میدهند که افسران مذکور هنوز در
استخدام دولت ایران می‌باشند ... و بالاخره ناگهان به ما پیشنهاد می‌کنید
که یک سپاه ۱۵ هزار نفری به فرماندهی افسران انگلیسی به هزینه
دولت انگلستان تشکیل شود ... تاکنون ۲ کابینه ساقط شده و کابینه سوم
را می‌خواهند ترمیم کنند چنین وضعی نمی‌تواند اطمینان مرا جلب
کند ... ایران اکنون جریمه بی‌عرضگی و بی‌ارادگی زمامداران خود را
می‌پردازد ».^۳

ظاهر آنست که احمدشاه نیز درین گیرودار سرگیجه گرفته بود،
بطوریکه نرمان به وزیر خارجه انگلستان تلگراف میکند « ... اکنون
شاه به من اطلاع میدهد که اعصابش خرد شده و وضع مزاجی‌اش رو
به وخامت می‌رود، اطباء توصیه می‌کنند که اعلیحضرت، استراحت

۱- تلگراف ۷ دسامبر

۲- گویدار گفتگوهای قرارداد و فشار انگلیسها، با همه بی‌عرضگی، سپهدار
به لهجه رشتی گفته بود: «اگر وثوق الدوله قرارداد بیست چه مریوط است به بنده؟»

۳- از تلگراف ۹ دسامبر ۱۹۲۰

کامل بکند ... شاید رفتن شاه چندان بی‌فایده هم نباشد ولی مشروط
براینکه شخص مناسب دیگری برای جانشینی ایشان پیدا شود ...^۱
کار به آنجا رسید که نرمان تلگراف زد «... ظرف چند روز اخیر،
رئیس الوزراء دوبار استعفای خود را به شاه تقدیم داشته و شاه آنرا رد
کرده است، ولی اکنون رئیس‌الوزراء قهر کرده و به خانه بیلاقی خود
رفته است»

لرد کرزن در جواب او نوشت:

« من با شما موافقم که در ایران هر شخص دیگری که برای سلطنت
تعیین شود محتملا از شاه فعلی بهتر خواهد بود»^۲
اکنون باید منتظر آن مشخص مقتدر بود.

۱- از تلگراف ۳ ژانویه ۱۹۲۱

۲- از تلگراف ۶ ژانویه ۱۹۲۱

کردنا

و

مشیرالدوله

مر پنج نوبت به در قصر می‌نهند
نوبت به دیگری بگذاری و بگنری

درماه جدی ۱۲۹۹ خورشیدی (دسامبر ۱۹۲۰)، اعیان و رجال و شاهزادگان جلساتی تشکیل دادند که اولین جلسه در منزل صمصام السلطنه و جلسه دوم در منزل عین الدوله و جلسه سوم در منزل مشیرالدوله تشکیل شد. درین جلسات درباب آشفته‌گی و وخامت اوضاع گفتگوها کردند. پس از ختم جلسه سوم، کابینه سپهدار استعفا داد.

۲۴ جدی = دی ۱۲۹۹.

صدارت را به مستوفی الممالک پیشنهاد کردند و نپذیرفت.
روز ۲۹ جدی ۱۲۹۹ ش، احمدشاه، مشیرالدوله را بدربار احضار کرد و تشکیل کابینه را باو تکلیف کرد ولی او باز زیر بار نرفت.
مجدداً تکلیف کابینه به سپهدار اعظم شد، و بالاخره در ۲۸ دلیو

۱۲۹۹ (جمادی الثانی ۱۳۳۹/فوریه ۱۹۲۱) کابینه خود را معرفی کرد.^۱
 این کابینه بیش از چند روز دوام نگرفت، روز اول حوت ۱۲۹۹ ش
 دهم ج، ۱۳۳۹۲ ق (۱۹ فوریه ۱۹۲۱ م). ازینگی امام به هیئت دولت
 خبر رسید که عده ای از قزاق ها به سرکردگی رضاخان سرتیپ، با چهار اراکه
 توپ و مقداری تجهیزات از قزوین حرکت کرده روز ۲۹ دلو به ینگی امام
 وارد شده و روز اول حوت بطرف مرکز حرکت کردند. دستور امیر نظام
 وزیر جنگ و حتی تلفن شاه نتوانست آنها را باز گشت دهد، صبح
 روز ۳ حوت این عده در نزدیک «شهرنو» بیرون دروازه قزوین تهران
 اردو زدند.^۲

۱- زندگانی احمد شاه قاجار، ص ۲۴۳

۲- خلاصه اوضاع این چند ماهه از این قرار بود :
 در ۲۲ نوامبر ۱۹۲۰ سفارت انگلیس طی یادداشتی رسماً از دولت
 ایران تقاضا کرد که دیویزیون قزاق را به موجب قرارداد ۱۹۱۹ به فرماندهان
 انگلیسی تحویل دهد و ضمناً اطلاع داد که نظر به اعتراضاتی که در مجلس
 عوام به رویه و سیاست انگلستان در خاور میانه به عمل آمده است دولت
 مزبور از پرداخت ماهی دهمزار لیره مساعدت معذور می باشد و در نظر دارد
 قوای خود را از ایران خارج سازد. در پایان یادداشت هم علاوه شده بود که
 اگر دولت ایران مایل نباشد با ما دوستی کند و از ما تقاضای یاری نداشته
 باشد فرصت را غنیمت شمرده خود را کنار می کشیم. متعاقب این یادداشت
 سفارت انگلیس در ششم ژانویه ۱۹۲۱ به اتباع آن کشور مقیم ایران دستور
 داد آماده عزیمت از ایران شوند و بانک شاهنشاهی هم اعلامیه ای منتشر کرد
 که مردم سپرده های خود را از بانک خارج سازند، به این ترتیب یک حالت
 بقیه حاشیه در صفحه بعد

سربازان ، نیمه شب سوم حوت به شهر وارد شده باتبانی بارو سای
 زاندارم ، در میدان مشق موضع گرفتند و حوالی سحر صدای شلیک
 توپ بلند شد .

جریان وقوع کودتا خلاصه چنین بوده است :

تسخیر تهران

۱۹۲۱ م . در قهوه خانه شاه آباد : دوفرسخی مهرآباد ، پنج نفر در کلبه
 محقری که نیمه روشن بود ، نقشه فتح طهران را ریختند ، این پنج نفر عبارت
 بودند از رضاخان میرپنج - سیدضیاءالدین طباطبائی - کلنل کاظم خان
 سیاح سمازور مسعود خان کیهان - احمد آقاخان (امیر احمدی) . فرمانده
 کل قشون قزاق بعده میرپنج رضاخان بود و بطرف طهران حرکت کرد
 در حالیکه پای تخت و شاه و رجال مملکت از وقایعی که در شرف تکوین بوده
 است کاملاً بی خبر بودند ، شب و روز قبل از کودتا ، سران کودتا در

بقیه حاشیه از صفحه قبل

نگرانی و انتظاری بر تهران حکمفرما گردید .

در اوسط فوریه قزاقهای آتریاد همدان که ، به علت قطع کمک مالی
 انگلیس ، ماهها بود حقوقی دریافت نکرده و بشدت از اوضاع آشفته کشور
 ناراضی بودند به نام آنکه سختی وضع معیشت خرد را از نزدیک به گوش
 زمامداران مرکز برسانند از قزوین به سوی تهران حرکت کردند . خبر نزدیک
 شدن قوای قزاق ، دربار و هیئت دولت را سخت متوحش کرد و سردار
 همايون فرمانده دیویزیون را مأمور کردند که رضاخان میرپنج فرمانده قزاقها
 را از ورود به تهران منصرف کند ولی میرپنج زیر بار نرفت .

قهوه‌خانه شاه‌آباد که از قزوین آنجا رسیده بودند، اجتماع میکنند و نقشه فتح طهران را میریزند و مقرر میشود که رضاخان در کهریزك مستقر شود و کلنل کاظم خان بعنوان حکومت نظامی شهربانی را متصرف گردد و عده‌ای نیز سفارت‌خانه‌ها را اشغال نمایند، امیراحمدی نیز که رئیس دسته سوار بوده برای تصرف طهران در صف مقدم حرکت نماید. ضمناً حکم میشود که هیچ مسافری حق ندارد از طرف قزوین به طهران برود، خروج از طهران بجانب قزوین مانعی نخواهد داشت.

از وقایع جالب این که ۲۴ ساعت قبل از حمله به طهران سه اتومبیل از قزوین بطرف طهران در حرکت بوده و قزاقها در صدد برمی‌آیند در حدود فروگاه فعلی مهرآباد - جاده پائین - فرمان ایست بدهند ولی راننده که انگلیسی بوده توجه به ایست نکرده و سرعت راه خود را در پیش می‌گیرد، بالاخره در لحظه‌ای که قزاق‌ها آماده شلیک بودند اتومبیل‌ها متوقف میشوند، یکی از مسافرن آنان امان‌الله میرزا جهانبانی بوده که از فرنگستان بایران باز می‌گشته است.

اتومبیل‌ها توقیف می‌شود و امان‌الله میرزا و عده‌ای دیگر زندانی می‌گردند، آقای طباطبائی یکی از اتومبیل‌ها را به عنوان هدیه برای رضاخان بکهریزك ارسال میدارد، و دومی را برای استفاده خودش تصاحب میکند، ولی اتومبیل سوم و شوfer انگلیسی را با گرفتن قول شرف که نباید از مشاهدات خود چیزی بگوید بطرف تهران اعزام میدارند. جالب توجه اینکه مسافرن زندانی نمیدانستند اوضاع از چه

قرار است و چون امان‌الله میرزا کنار اطاق سید ضیاءالدین بوده و هر دو باهم دوست بوده‌اند و سید ضیاءالدین میل نداشته که شاهزاده بداند توقیف‌کننده او دوست قدیمی خود اوست لذا خود طباطبائی هم چندین ساعت خود را در اطاق خودش زندانی کرد. حتی برای قضای حاجت هم نمیتوانست از اطاق خارج شود، مبادا که شاهزاده او را بشناسد. علاوه بر این واقعه، وقایع دیگری نیز رخ داد که نزدیک بود نقشه کودتاراپشت دروازه طهران بهم بزند و قزاقها را متفرق سازد:

یکی از آنها این بود که مقارن سه بعد از ظهر روز قبل از کودتا از طرف دولت تلگرافی بقوای قزاق مخابره شد که دولت به فرمانده قوای قزاق امر کرده بود که بطهران بیاید، چون قوای قزاق نمیدانست برای چه به طهران میرود و رؤیت این تلگراف توسط افسران یقیناً حقایق را آفتابی میکرد و نقشه کودتا را برهم میزد، لذا سران کودتا متن تلگراف دولت را پنهان کرده و از نظر افسران آنها مخفی کردند؛ بدین ترتیب خطر اول سپری شد.^۱

خطر دوم این بود که غروب آفتاب روز دوم حوت که قرار بود چند ساعت بعد حمله بطهران آغاز گردد، سران کودتا از دور مشاهده کردند که چندین اتومبیل از طهران بطرف مهرآباد (قرارگاه) پیش می‌آیند، وقتی که نزدیک شدند معلوم شد که در مرکز خبر آمدن قزاق

۱- شباهت دارد به رفتاری که کورش کوچک برای تسخیر پایتخت با سپاهیان یونانی کرد. این سپاهیان که از آسیای صغیر راه افتاده بودند تا نزدیکیهای بابل نمی‌دانستند که بکجا می‌روند و فکر میکردند برای کمک شاه می‌روند و حال آنکه به جنگ او می‌رفتند!

بسوی طهران پخش شده. عده زیادی از امیر تومانها و افسران عالی رتبه پای تخت باتفاق مرحوم ادیب السلطنه نماینده رئیس الوزراء و معین الملك نماینده دربار و کلنل «هایک» نماینده وزیر مختار سفارت انگلیس و نماینده ژنرال «آیرن ساید» برای مذاکره با فرمانده قشون و اطلاع از نیات او به مهرآباد آمدند.

نطق رضاخان

بنا بدستور سران کودتا نمایندگان دربار و رئیس الوزراء و عده ای از امیر تومانها را به کلبه ای در مهرآباد بردند و سپس سران کودتا جلسه مشاوره کوچکی تشکیل داده و چون آنها پرسیده بودند فرمانده قشون کیست؟ لذا رضاخان امیر پنجه بنام فرمانده قزاق بداخل کلبه رفته و سمت خود را معرفی کرد. در این کلبه کاه گلی که در دیوارش بادوده چراغ نفتی آلوده بود، در نوررنگ پریده، حساس ترین دقایق کودتا جلوگر شده، و عجب ترین صحنه های تاریخ پنجاه سال اخیر ایران بوجود آمد. رجال بزرگ پایتخت بنمایندگی از دربار و دولت درین کلبه محقر اجتماع کرده بودند.

رضاخان فرمانده قوا در جواب آنها که پرسیده بودند: علت حمله شما به پای تخت چیست؟ نطق مهیجی در اطراف پریشانی و بدبختی مملکت و دلسردی قوای قزاق ایراد کرده و بنسایندگان دولت و دربار گفت که ما برای مبارزه با هرج و مرج و نجات مملکت خود قیام کرده ایم و در این قیام یا موفق میشویم و یا شربت شهادت مینوشیم.

مضمون نطق بقلم ابوالقاسم خان کاکاوند که همراه بود تهیه شده بود.

بعد از این نطق مهیج که برای دلسرد و مأیوس ساختن نمایندگان مرکز اثر فوق العاده داشت ، بلافاصله آقای طباطبائی وارد کلبه نیمه تاریک میشود و ایشان هم خود را بحضار معرفی کرده و نطق دیگری در باره اوضاع مملکت ایراد میکند و در طی نطق ایشان نیز دستور شیپور حمله بطرف تهران نواخته میشود و در حالیکه نمایندگان دربار و رئیس الوزراء مشغول شنیدن نطق بوده اند قوای قزاق وارد دروازه طهران میگردند و چند ساعت بعد نقشه کودتا پیش میرود و پای تخت فتح میگردد .^۱

بلافاصله بعد از سقوط تهران ، مردم این اعلامیه را به امضای «رضافرمانده کل قواء برادر دیواز شهر خواندند که در آن بیشتر صحبت بگriروبیند» بود :

« حکم می کنم :

مواد مصبرحه ذیل را مردم طهران نصب العین

قرارداده و فردا فردتشریک مساعی نمایند، و در صورت تخلف ، شدیداً عقوبت خواهند شد .

۱- تمام اهالی شهر طهران باید ساکت و

مطیع اوامر نظامی باشند .

۲- حکومت نظامی در شهر برقرار ، و از

ساعت ۸ بعد از ظهر ، غیر از افراد نظامی و پلیس انتظامات شهر ، کسی نباید در معا بر عبور نماید .

۳- کسانی که از طرف قوای نظامی و پلیس

مقتنون بمخل آسایش و انتظامات واقع شوند فوراً جلب و مجازات سخت خواهند شد .

۴- تمام روزنامه جات و اوراق مطبوعه

تا موقع تشکیل دولت بکلی موقوف و برحسب حکم و اجازه‌ای که بعداً داده خواهد شد بایدهمتشر شود.

۵- اجتماع در منازل و نقاط مختلفه بکلی موقوف، در معا برهم اگر بیش از سه نفر گردد هم باشند با قوه قهریه متفرق و جلب خواهند شد.

۶- تادستور ثانوی تمام مغازه‌های شراب‌فروشی، تأترها و سینما فکرافها و کلوپ‌های قمار باید بسته شود و هر مست دهنده بشود بمعکمه نظامی جلب خواهد شد.

۷- تا زمان تشکیل دولت، تمام ادارات دوائر دولتی- غیر از اداره ارزاق- تعطیل خواهند بود.

پستخانه، تلفون‌خانه، تلگرافخانه هم مطیع این حکم خواهند بود.

۸- کسانی که در اطاعت از مواد فوق خود-داری نمایند بمعکمه نظامی جلب و بسخت‌ترین مجازات‌ها خواهند رسید.

۹- کلظم خان بسمت کماندانی شهر انتخاب و معین میشود و مأمور اجرای مواد فوق است.

۱۴ جمادالثانی - ۱۳۳۹

رئیس دیویزیون قزاق اعلیحضرت اقدس شهرباری
رضا

گزارش کودتا، در تلگراف نرمان به لرد کرزن چنین آمده است:

«۲۲ فوریه ۱۹۲۱، ساعت پنج و نیم بعد از ظهر واحدهای قزاق مقیم قزوین و همدان، شامل دوهزار و پانصد الی سه هزار نفر باهشت توپ صحرایی و ۱۸ مسلسل، تحت فرماندهی سرهنگ رضا خان از قزوین بطرف تهران حرکت کرده و کمی بعد از نیمه شب ۲۱ فوریه وارد پایتخت شدند، هنگامی که افراد قزاق در خارج شهر اردو زده بودند نمایندگان شاه و دولت به اتفاق دونفر از اعضاء سفارت انگلستان نزد فرمانده رفته و سعی کردند از مقاصدش آگاهی یابند و شاید از ورود قزاق ها به پایتخت جلوگیری کنند، ولی درین کار توفیق حاصل نکردند.

رضا خان گفت: قزاق ها، بلشویک ها را خوب می شناسند و به مقاصد آنها آگاهی کامل دارند، و از اینکه می بینند پشت سرهم دولتهای نالایق سرکار می آیند و هیچکس کوچکترین اقدامی برای دفاع کشور و پایتخت از حملات بلشویکها بعمل نمی آورد، خسته و متزجر شده اند و بیش از این نمی توانند آشفتگی اوضاع را تحمل کنند.

رضا خان گفت: شکی نیست که پس از خارج شدن نیروهای انگلستان از ایران، بلشویکها حمله خود را آغاز خواهند کرد، لذا به تهران آمده است تا دولت نیرومندی تشکیل دهد و به آشفتگی اوضاع خاتمه بخشد، رضا خان گفت: افراد قزاق به شاه وفادارند ولی مصمم اند مشاورین مودی و نالایق را که دور شاه را گرفته اند کنار بزنند...

قزاقها اکنون در قصر مستقر شده و تمام مؤسسات دولتی را اشغال

کردند، دولت دست از کار کشیده و سپهدار امروز در سفارت انگلستان بست نشست ... انقلابیون احتمالا سیدضیاء الدین را به ریاست دولت انتخاب خواهند کرد ... انقلابیون میگویند قصد دارند نیروی نظامی مقتدری بدون کمک مالی خارجی تشکیل دهند و میدانند از کجا پول تهیه کنند، باین منظور عده‌ای از متمکنین شهر را بازداشت کرده‌اند. متأسفانه باید بگویم که فرمانفرما و پسرش نصره‌الدوله جزء این دسته می‌باشند و می‌کوشم تا شاید بتوانم کمکی به آنها بکنم امروز صبح با شاه ملاقات کردم .. به شاه توصیه گردید تا با رهبران انقلاب رابطه برقرار سازد و پیشنهادهای و تقاضاهای آنها را بپذیرد، زیرا جز این چاره‌ای ندارد. درباره تأمین جانی به او اطمینان دادم و اگرچه ترس او را فرا گرفته بود، ولی صحبت از فرار نکرد ... «نرمان در تلگراف دیگر میگوید» معاضد السلطنه به حکومت گیلان منصوب شد، قرار است بزودی به رشت عزیمت کند تا اگر بلشویکها اجازه دهند امور گیلان را بعهده گیرد.^۱

بدین طریق معلوم شد که سرگیجه وزارت خارجه انگلستان از تلگرافات ضدونقیض نرمان^۲ و پیشرفت بلشویکها در شمال و تهدیدات

۱- سالنامه دنیا، ۲۳، ص ۱۱۰

۲- لرد کرزن در یکی از تلگرافات خود به نرمان بطور محرمانه و خصوصی میگوید: «مخاطره تلگرامهای مفصل و متعدد از جانب شما، در کابینه انگلستان، عکس العمل نامساعد و نامطلوبی از خود باقی گذاشته است، تغییراتی که هر روز درباره وضع تهران گزارش میدهند و اخبار ضد و نقیضی که می‌فرستید باعث میشود که دولت انگلستان نتواند درباره اوضاع ایران قضاوت صحیح کند و وضع خود را روشن سازد. علاوه بر این وخامت اوضاع و مسائل بی شماری که

بقیه پاورقی در صفحه بعد

جنگل، کار با آنجا کشاند که این گره گردیوم^۱ را باشمشیر اسکندری باز کنند.

من سال گذشته وقتی در دره پونل، جنگلهای پردرخت و پرپشت و وحشت آور شمال را- که روزی پناهگاه میرزا کوچک خان بود - دیدم خوب متوجه شدم که در بیشه‌های مازندران و گیلان، کسی جز خود آنها حریف مردم جنگل نیست و در واقع سنگ، سنگ رامی‌شکند و ورضای مازندرانی، علاج درد «کوچک‌خان» است.

۱- وقتی اسکندر از فریگیه می‌گذشت به‌شهر گردیوم رسید، در آنجا اراپه‌ای از زمان گردیوس باقی‌مانده و بند آن‌پر بود از گرمایی که ماهرانه‌یکی را روی دیگری زده بودند و سالها بود که پهلوانان با آن ورخته بودند ولی امکان باز کردن گرهارنیاخته بودند: غیب‌گوئی گفته بود، کسی که این گره‌ها را باز کند، آسیا از آن او خواهد بود، اسکندر چون عازم آسیا و فتح ایران بود، دستی باین گره زد، اما هر چند کوشید نتوانست آنرا باز کند یا سrote رسته‌ها را بباید، بنابراین- برای اینکه این ناکامی او موجب فال بدو ضعف روحیه سربازان نشود- شمشیر خود را از کمر کشید و گره را از میان برید و رسته‌ها باز شد، سپس گفت: تفاوت نمیکند. این هم يك نوع گشودن گره است! (پلوتارک، بنقل ایران باستان ص ۱۲۸۴).

بقیه از صفحه قبل

درسراسر جهان نظر دولت انگلستان را بخود معطوف ساخته به ما اجازه نمیدهد که وقت زیادی را صرف رسیدگی به اوضاع ایران نمائیم. اگر مطالب را خلاصه‌تر به‌ما اطلاع دهید و از تعداد تلگرامها بکاهید، کار ما را سبکتر و آسان‌تر خواهید کرد، زیرا گزارشهای شما از لحاظ تعداد و طول متن از گزارشهایی که از سایر مناطق بحرانی و حساس جهان به‌ما رسیده به مراتب بیشتر است. (سالنامه دنیا، ۲۴، ص ۶۹)

توقیف عام

از روز چهارم حوت (اسفند) شروع به توقیف
دوله‌ها و سلطنه‌ها و ملك‌ها شد كه گویا حدود
شصت هفتاد نفر بودند و از آنجمله: فرمانفرما -

نصرةالدوله - عین‌الدوله - سعد الدوله - سهام‌الدوله - حشمت‌الدوله -
قوام‌الدوله - حاج مجدالدوله - ممتاز الدوله - حاج محتشم السلطنه -
مشار السلطنه - وثوق السلطنه - ممتاز الملك - لسان الملك - یمین الملك
سردار رشید - سردار معتضد - سرهنگ گیگر - امیر نظام - کلهر - میرزا
یانس - شهراب‌زاده (محمد قلی واسعد) اسلامبولچی - محمد ولی خان
سپهسالار - سالار لشکر - سید حسن مدرس - شیخ محمد حسین یزدی -
شیخ محمد حسین استرآبادی - آقاضیاء - سید محمد تدین و^۱

دولت صورتی در دست داشت كه طبق آن هریك از محبوسین
بایستی مبلغی بدهند تا از زندان خلاصی یابند . منجمله از فرمانفرما
هشتصد هزار تومان مطالبه میشد و فرمانفرما در پاسخ گفته بود : فعلا
این مقدار پول در خزانه دولت نمیباشد تا چه رسد بمن!

بالاخره دولت برای ترسانیدن سایرین و یا مرعوب ساختن
شاهزادگان و اعیان یا بلحاظ دیگر، تصمیم میگیرد كه عده معدودی از
محبوسین را - كه شاید عده آنها بیش از ۱۶ یا ۱۷ نفر نبوده - اعدام
نماید .

چند نفر از دوستان فرمانفرما و نصرت‌الدوله و سپهسالار نقل میکنند
كه يك روز صبح بهیشت وزراء رفتیم شاید برای خلاصی آنها اقدامی
بعمل بیاورند، در این اثنا یکی از اعضاء هیئت وزراء، محرمانه میگوید

که فردا صبح قبل از آفتاب عده‌ای از این زندانیان - منجمله فرمانفرما و نصرت‌الدوله ، سپهسالار و غیره‌ماز زندان راحت خواهند شد و دیگر جلسه محاکمه را نخواهند دید (چون سید ضیاء‌الدین در نظر گرفته بود که برای این زندانیان محکمه‌ای تشکیل بدهد و تمام زندانیان را محاکمه نماید) سؤال میشود که بجه کیفیت؟ آن شخص در پاسخ اظهار میکند که رئیس الوزراء دستور داده فردا صبح قبل از آفتاب عده‌ای از آنها را در باغشاه اعدام نمایند و بدارۀ ژاندارمری هم دستور داده است که این امر را بموقع اجرا گذارند.

بدیهی است این خبر اسباب وحشت شنوندگان را فراهم مینماید و برای جلوگیری از این عمل خودسرانه، ناچار میشوند که بدون فوت وقت بقصر فرح آباد رفته چگونگی را بعرض سلطان احمد شاه برسانند .

سلطان احمدشاه نیز وقتی این خبر را شنید ناگهان رنگ چهره‌اش تغییر کرده بی‌اختیار میگوید: چه حق دارند در مملکت مشروطه مردم را بی‌گناه و بدون حکم محکمه‌ای اعدام نمایند ؟ بعلاوه اگر این عده را اعدام نمایند این دسیسه ایست که بدین وسیله میخواهند بخوانادۀ سلطنتی و شاهزادگان اهانت آورند ، فوراً زنک میزند و یکی از محارم خود را میخواهد و میگوید : تلفون کنید سردار سپه بدون فوت وقت اینجا حاضر شود .

پس از یکساعت ، سردار سپه حاضر میشود و در مقابل شاه بحالت خبردار و دست بالا می‌ایستد. سلطان احمدشاه جریان اعدام محبوسین را

ذکر میکند و میگوید فوراً از این اعمال قبیح جلوگیری نمائید و نگذارید که چنین اتفاقی رخ بدهد، سردار سپه در جواب عرض میکند : اطاعت میشود، و عقب‌گرد محکمی کرده از اطاق شاه خارج میشود.

چون این زندانیان در قصر قاجار تحت نظر جان محمد خان محبوس بودند، سردار سپه از همان قصر فرح آباد بقصر قاجار تلفون میکند، جان محمدخان راهای تلفون احضار و از جریان اوضاع زندانیان سؤال مینماید، جان محمدخان در پاسخ اظهار میکند که هنوز آنها را تحویل نگرفته‌اند ولی شاید تا یکی دو ساعت دیگر تحویل بگیرند و بباغشاه ببرند.

سردار سپه دستور میدهد که اگر آمدند تحویل ندهید تا بعداً بشما دستور بدهم و کاملاً مراقبت نمائید که آسیبی متوجه آنان نشود.^۱

۱- کودتای ۱۲۹۹ ص ۱۷۰-

معرف است که وقتی خبر احتمال اعدام به خود زندانیان رسید، شب متوجه اهمیت موضوع نشده بودند، اغلب راحت خوابیدند. ولی فرمانفرما آن شب را تا صبح بیدار ماند، درحالیکه دیگران خوابیده بودند. فردا صبح که دیگران از خواب بیدار شدند متوجه اهمیت موضوع شده و خواستند با فرمانفرما صحبت کنند ولی فرمانفرما صبح بخواب رفت و تا مدتی بیدار نشد، پس از بیداری به او گفتند علت چه بود که دیشب را تا صبح بیدار و ناراحت ماندی و امروز را راحت خوابیدی و حال آنکه هر لحظه ممکن بود بیایند و مارا به پای دار ببرند.

فرمانفرما گفته بود، دیشب که ناراحت بودم فکر میکردم که ممکن است

بقیه در صفحه بعد

از دستگیر شدگان دیگر، قوام السلطنه حاکم خراسان و صارم الدوله حاکم لرستان را نام باید برد.

قوام السلطنه واکننل تقی خان پسیان فرمانده ژاندرمری خراسان توقیف کرده بود، او ۱۲ روز در مشهد توقیف بود و سپس بتهران - عشرت آباد - انتقال داده شد.

جمعی ازین عده زیر نظر نایب کریم آقا زندانی بودند. علاوه براین چندتن دیگر نیز بتدریج دستگیر شدند که از آن جمله بودند: فرخی-دشتی- لسان السلطنه- مؤدب همایون - میرزا هاشم آشتیانی - دکتر مشعوف - معین الرعايا و رهنما.

کابینه سید ضیاءالدین از این اشخاص تشکیل می شد:

سید ضیاءالدین رئیس الوزراء

عدل الملك (دادگر) کفیل وزارت داخله

مدیر الملك (محمود جم) وزیر امور مالیه

مسعود خان (کیهان) وزیر جنگ

منصور السلطنه (عدل) وزیر عدلیه

بقیه پاورقی از صفحه قبل

فردا صبح مارا بیای دار ببرند . اما چون آفتاب زد و چیزی نشد، راحت خوایدم، زیرا من میدانم که سید ضیاءالدین اگر امروز صبح مارا بدار زده بود هیچ اشکالی برایش نداشت، اما از حالاکه خبر پخش شده دیگر امکان ندارد او بتواند چنین تصمیمی بگیرد، بنا براین باخیال راحت به خواب رفتم. چه در ایران اگر کسی خواست کاری بکند باید بلافاصله عمل کند وگرنه اگر یک شب از آن گذشت دیگر از اختیار او خارج خواهد شد.



کابینه سید ضیاء الدین

(ص ۳۰۸)

معززالدوله وزیر خارجه
 نیرالملک وزیر معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
 موقرالدوله کنیل فوائد عامه و فلاح و تجارت
 مشیر معظم وزیر پست و تلگراف
 مؤدبالدوله (نقیسی) وزیر صحیه و خیریه

مرحوم مستوفی در باب کیفیت روی کار آمدن سید

چگونه بدین

سید ضیاء مینویسد :

پایه رسیدی

در موقعی که سید ساقط شد و محبوسین از حبس

نجات یافتند برای استمالت آنها مردم دسته دسته بدیدارشان میرفتند، حاجی حسین آقای امین الضرب (مهدوی) یکی از محبوسین بود، من نظر بسابقه دوستی... بدیدار اورفتم، مرحوم مهدوی، ملایم و باادب و مردم دار و بنا برین مجلس او درین شب از مجلس اکثر آزادشدگان پر جمعیت تر بود. وارد حیاط که شدم مرحوم مشیرالدوله هم از راه رسید و باهم وارد مجلس شدیم و من و ایشان پهلوی هم اتفاق افتادیم. مشیرالدوله گفت: من هیچ جا نرفته و حتی شاه راهم تا امروز (درفرح آباد) ملاقات نکرده بودم. گفتم واقعاً از شاه نهرسیدید چه شد که ایشان دستخط ریاست وزرایی سید ضیاءالدین را امضا کردند؟ گفت حاجتی بپرسش نداشت، خود ایشان [شاه] بدون سؤال گفتند:

- سید آمد اینجا، دستش را بکمرش زد و با سماجت و تشریف نظامی،

دستخط ریاست وزرایی خود را گرفت و رفت!

۱- زندگانی من، ج ۴، ص ۳۵۹

بند، گمان کنم رگسیدی جناب سید (همان رگی که جد بزرگوارش را با ۷۲ تن در برابر سپاهی عظیم نگاهداشت) در چنین تهوری بیش از هر چیز مؤثر بوده که گفته اند:

«السید بلاجنون کالعمیدی بلاعصاب». شاه عباس (با اینکه خود را سید می دانست) و حضرت معصومه را «عمه بی بی» خطاب میکرد، گویا گفته بود: اگر یک سید بلاجنون بی-اگر دید، لطفاً او را به من نشان دهید.

این کابینه، که کابینه سیاه خوانندش، تاخرداد ۱۳۰۰ یعنی حدود چهارماه دوام داشت وعده‌ای از رجال، من جمله قوام السلطنه را نیز در خراسان توقیف کرده بود^۱. مشیرالدوله با این کابینه و اصولاً با سید

۱- آقای فرخ خراسانی (شاعر استاد) روایت می‌کرد که بعد از سوم اسفند تا مدت ده روز، خراسان، هیچ خبری از تهران نداشت. تلگراف هرچه می‌زدند، جوابی نمی‌رسید. قوام، رجال شهر را گرد آورد و گفت: در تهران خبری هست، ما باید دست یکی کنیم و خراسان را از خطر حفظ نماییم. بعد از ده روز تلگرافی بامضای سید ضیاءالدین بنام قوام رسید به این عنوان: «خدمت جناب اجل اکرم آقای قوام السلطنه والی ایالت خراسان» درین تلگراف، سید ضیاء خواسته بود که اعلامیه کودتا را در خراسان منتشر کنند. قوام جواب تلگراف را بجای اینکه بعنوان رئیس الوزرا عمخا بره کند، چنین نوشت:

«جناب آقای سید ضیاءالدین مدیر جریده رعد! مادام که از طرف اعلیحضرت همایونی فرمانی صادر نشود، نمیتوانم در خراسان اعلامیه را منتشر کنم.» چون تلگرافخانه در دست قوام بود، روز بعد بتوسط تلگراف اختصاصی قونسلگری، به کلنل محمدتقی خان پسیان، رئیس ژاندارمری مشهد، دستور داده شد که قوام را دستگیر کنند. قوام، فارغ از اوضاع، آنروز را برای گردش و تفریح از شهر خارج شده به باغهای اطراف رفته بود. هنگام بازگشت، بدون خبر، در جلوی ژاندارمری او را دستگیر کرده و تحت الحفظ به تهران فرستادند. کینه قوام از کلنل محمدتقی خان، ازین جا سرچشمه می‌گرفت که بالاخره منجر به قتل فجیع او شد.

ضیاءالدین روی خوش نداشت و گرچه جزء توفیق‌شدگان هم نبود ولی با دولت نظر مساعد ابراز نمیکرد، حتی در جشنی که در شب بیستم حمل ۱۳۰۰ از طرف دربار تشکیل شده میگویند از مستوفی و مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک که دعوت بعمل آمده بود حاضر نشده بودند.^۱

مرحوم دولت‌آبادی مینویسد:

«سید ضیاء الدین با سه نفر از رجال اولی مملکت هیچگونه ستیزگی نمیکند: مستوفی‌المالک، مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک. چونکه وجهه ملی دارند و مناسبات آنها هم با انگلستان دوستانه است بی آنکه نوکر بوده باشند».^۲

در همین روزها صحبت مسافرت شاه به خارج نیز منتشر شد، ولی لرد کرزن به نرمان نوشت که «مامیل نداریم شاه به انگلستان آید، زیرا میدانیم که او به علت خودخواهی و ترس می‌خواهد ایران را ترک کند و گمان نمیکنیم در اینصورت مجدداً بخواند به ایران بازگردد».

در اردیبهشت (آوریل ۱۹۲۱ م/ ۱۳۰۰) مسعودکیهان وزیر جنگ سید ضیاء نیز استعفا داد و رضاخان رئیس دیویزیون قزاق بعنوان سردار سپه بوزارت جنگ منصوب شد.

روز چهارم جوزای ۱۳۰۰ (۱۷ رمضان ۱۳۳۹/ مه ۱۹۲۱ م) از طرف شاه (که به سید ضیاء تکلیف استعفا کرده بود و او نپذیرفته بود) این دستخط صادر شد:

۱- کودتای ۱۲۹۹، ج ۱ ص ۱۷۳

۲- حیات یعنی، ج ۴ ص ۲۴۴

« نظر به مصالح مملکتی، میرزا سید ضیاءالدین

را از ریاست وزراء منفصل فرمودیم ، و مشغول

تشکیل هیئت وزراء جدید هستیم ... شاه »^۱

در همین حال از طرف شاه ، ریاست وزرائی

به مشیرالدوله تکلیف شد ولی از طرف مشار - **قهر وزیرانه**

الیه پاسخ منفی داده شد . باین معنی که جواب

داده بود هنوز مرکب دستخط شاه خشک نشده که رجال ایران را نالایق

معرفی کرده بوده!^۲

۱- عباس فرات شاعر در همان روزگاران در باب سقوط سید ضیاء

گفته بود:

سیدی شد بر اسب بخت سوار

و اندرین عرصه چند روزی تاخت

چون سواری نکرده بود ، او را

اسب در حین تاختن انداخت

خانه‌ها را خراب و ویران کرد

گفت : باید عمارت نو ساخت

دید از عهده بر نمی آید

رفت و منزل بدیگری پرداخت

۲- اشاره بدستخط شاه است که در ۴ حوت به ایالات بخشنامه شده

بود بدین مضمون : « در نتیجه غفلت کاری و لاقیدی زمامداران دوره‌های

گذشته که بی تکلیفی عمومی و تزلزل امنیت و آسایش را در مملکت فراهم

نمود... باقتضای استعداد و لیاقتی که در جناب میرزا سید ضیاءالدین سراغ

داشتیم ایشان را بمقام ریاست وزراء انتخاب فرمودیم . شهر جمادی الاخر

۱۳۳۹ ، شاه »

شهاب الدوله ملك آرا گوید: وقتی کابینه سیدضیاءالدین سقوط کرد، احمد شاه برای تعیین رئیس الوزراء جدید به مطالعه پرداخت. به مستوفی الممالك و مشیرالدوله تکلیف زمامداری شد، لکن نپذیرفتند. سرانجام پس از شور و مطالعه قراربراین شد که قوام السلطنه، زندانی پادگان عشرت آباد، زمام امور را بدست گیرد. . . . من با اتومبیل به عشرت آباد رفتم، معلوم شد که قبلاً سردار سپه تلفن کرده و اطلاع داده است که شهاب الدوله برای انجام امری بانجا می آید. . . . چند دقیقه بعد قوام السلطنه شرفیاب شد و فرمان تشکیل کابینه را دریافت نمود.^۱

درباب ریاست وزراء، نام مشارالملك و سردار سپه نیز به میان آمد ولی بهر حال بعد از پنج روز در ۲۲ رمضان قوام السلطنه کابینه خود را تشکیل داد و قبل از هرچیز توقیف شدگان را آزاد کرد. سردار سپه درین کابینه وزیر جنگ بود.

روایتی هست که در همین روزها خانم قوام السلطنه از مشهد تلگرافی بعنوان قوام بآدرس زندان عشرت آباد مخایره میکند و پرسش حال او را مینماید، تلگراف وقتی بلمست قوام میرسد که ابلاغ ریاست وزراء را یافته بود و خبر سلامت خود را به همسرش تلگرافی بامضای «رئیس الوزراء، احمد قوام» مخایره میکند. کلنل محمد تقی خان که در خراسان قوام را توقیف کرده بود، ناچار از این دولت تمکین نکرد و بالاخره بقتل رسید.

روایتی دیگر هست که در همان روزها که کلنل محمد تقی خان در خراسان قوام السلطنه را دستگیر و رزانه زندان تهران ساخت، همه اموال او را ضبط و همسرش را بایک گاری شکسته و بدون مستحفظ بتهران گسیل کرد. همسر قوام چون به شاهرود رسید، به رئیس الوزرای وقت (سید ضیاءالدین طباطبائی) تلگراف کرد که عمل شوهرم به من مربوط نیست و مرا که خود از خانواده جلیلی هستم، شایسته نیست بدون محافظ و مانند اسرا روانه تهران کنند.

سید ضیاءالدین طباطبائی که در آن هنگام رئیس الوزرا بود، بحاکم شاهرود تلگراف کرد که خانم را با احترام لازم، همراه نوکر و پرستار، با دو بست تومان مخارج بتهران گسیل دارد. همسر قوام السلطنه تعریف میکند: من که این عاطفه و لطف را از سید ضیاءالدین دیدم، بمساعدت بیشتر او امیدوار شده، تلگراف دیگری خطاب به رئیس الوزرا مخابره کرده ضمن تشکر پرسیدم: «وقتی وارد تهران شوم، کجا منزل خواهم کرد؟» (زیرا در آن زمان خانه ایشان را بمحل وزارت خارجه اختصاص داده بودند).

پس از مخابره تلگراف، به سفر ادامه دادم و چون به سمنان رسیدم تلگرافی بدین مضمون بستم رسید:

«وقتی وارد تهران شدید، در خانه خود منزل خواهید کرد.

رئیس الوزراء - احمد قوام»

معلوم شد در فاصله مخابره تلگراف و رسیدن پاسخ آن، سید - ضیاءالدین از ریاست وزرائی افتاده و قوام السلطنه از زندان سید خارج



کابینه قوام السلطنه (ص ۳۱۴)

شده و برمسند ریاست وزرائی تکیه زده است، و از قضا نخستین نامه‌ای هم که بلمتش رسیده، تلگراف خانم خودش بوده که خطاب به رئیس-الوزرای وقت مخابره شده و از احتمال سرگردانی خود در تهران ابراز نگرانی کرده بود.

یہ مناسبہ ہمین سفر سید ضیاء الدین بود کہ عارف قزوینی تصنیف معروف «باز آئی خود را در آرزوی بازگشت سید ضیاء الدین سرود، بازگشتی کہ درست بیست سال بعد صورت گرفت^۲. تصنیف عارف اینست:

در دستگاه شور

-۱-

ای دست حق پشت و پناہت باز آ

چشم آرزومند نگاهت باز آ

ای تودہ ملت سپاہت باز آ

قربان کاینکہ سپاہت باز آ

سرخ و سفید و سبز و زرد و آبی

پشت گلی و قہوہای و عنابی

یک رنگ ثابت زمین میان کی بابی

ای نقش هستی خیر خواہت باز آ

باز آ کہ شد باز، باد زدہ ساز، یک عہدہ غماز

کرسی نشین دور از بساط بارگاہت باز آ

۱- از دہای ہفت سر، ص ۲۵۲

۲- سید ضیاء الدین بہ سویس رفت و بعدہا بہ فلسطین آمد و در شہر یور ۱۳۲۰ برگشت و داستان او مشہور است. آقای سید محمد علی جمال زادہ بقیہ حاشیہ در صفحہ بعد

-۲-

کاینکه اشراف جز رنگی نیست
 این رنگها را غیر نیرنگی نیست
 دانند بالای سیه رنگی نیست
 قربان آن رنگ سیاهت باز آ
 ازگرکه ایران پاره کن، تا اشار
 دلال تا یوسف فروش دربار
 از دزد تا یعقوب آل قاجار
 افتاده در زندان چاهت باز آ
 کردی تورسوا، هر فرقه ای را، شیخ و مکتلا
 همامه شد سیلی خور طرف کلاهت باز آ

بقیه حاشیه از صفحه قبل

درباره روزهای اولیه اقامت او در سوئیس چنین مینویسد

«... آقا سید ضیاء الدین وقتی پس از نخست وزیری بسیار کوتاه و عزیزت از ایران (که شاید تاحدی حکم اخراج مجترمانه را داشت) با همسر ایرانی خود عفت خانم و با چندتن از دوستان خود و از آن جمله سرهنگ کاظم خان سیاح که حاکم نظامی تهران شده بود و عیالش - که خانمی اصلاً از اهل قفقاز بود، و برادرش بنام حاجی خان که هر دو برادر در ژاندارمری سوئدی در ایران خدمت کرده بودند از تهران به سوئیس آمده بودند پس از مدت کوتاهی از آنجا مسافرتی به برلن کردند که من در آن تاریخ در آن شهر زندگی می کردم و در آنجا با آنها آشنائی و دوستی پیدا کردم.

من سابقاً آقا سید ضیاء الدین را یک مرتبه دیگر هم در باره سوئیس در منزل
 بقیه حاشیه در صفحه بعد

-۳-

این آن قوام السلطنه است ایمن شد

زن بود و در کابینه مردافکن شد

اسکندر اشراف بنیان کن شد

ای آه دلها خضر راحت باز آ

چون افعی زخمی رها شد بد شد

گرگ از تله پا در هوا شد بد شد

رو به گریزان از بلا شد بد شد

جز این دگر نبود گناهت باز آ

ز اشراف بی حس، ز اشرار مجلس، ما با مدرس

سازیمشان قربانیان خاك راحت باز آ

بقیه حاشیه از صفحه قبل

مرحوم علامه فقید محمد قزوینی ملاقات کرده بودم در موقعی که در مصاحبت شادروان حبیب الله خان شیانی، که در آن تاریخ در لوزان علم حقوق تحصیل می کرد و بعدها در مدرسه سن سیر در پاریس تحصیل علم نظام کرد و دارای مقام لشکری بلندی در ایران گردید از طرف انجمن دانش پژوهان ایرانی در شهر لوزان (سوئیس) به مأموریت به پاریس رفته بودیم تاجرانان ایرانی مقیم آن شهر را با خود در مبارزه با دشمنان ایران که مستر شوستر امریکائی را از ایران بیرون کرده بودند، همراه نمائیم و حاضر شده بودیم دسته جمعی با ایران برویم و مرحوم ابراهیم پورداود هم در پاریس با ما همراه شده بود و بخاطر دارم که از مغازه بزرگ پاریس طبلی خریده بود که با خود با ایران ببریم و به آواز طبل به تبلیغات بپردازیم!

کاظم خان سیاح و هیالش مقیم برلن گردیدند ولی آقا سید ضیاء الدین به

بقیه حاشیه در صفحه بعد

-۴-

ایران سراسر پایمال از اشراف
 آسایش و جاه و جلال از اشراف
 دلالت نفت شمال از اشراف
 ای بی‌شرف گیری گواحت باز آ
 کاینهات از آن سیه شد نامش
 هر رو سیاهی را تو بودی دامش
 بر هم زدی دست بد ایامش
 منحل شد از چند اشتباهت باز آ
 ی‌فشاندی، تخمی‌نشاندی، رفتی‌نمادی
 باز آ که تا گل روید از خرم گیاهت باز آ

بقیه‌حاشیه از صفحه قبل

سویس مراجعت فرمود و از بنده دوستانه دعوت کردند که بسویس بروم و در دهکده گلیون (در بالای شهر مونتر و) که در آنجا منزلی اجاره کردند میهمان ایشان باشم.

رفتم و در همان دهکده کوچک دیدم که ایشان آهارتمان کوچکی را اجاره کرده‌اند که دوسه اتاق کوچک و یک با دواپوان و یک حمام و یک آشپزخانه بیشتر نداشت و در کنار قبرستان دهکده واقع بود. و با خانمشان در آنجا منزل داشتند.

من هنوز هم گاهی به آن دهکده بسیار با صفا و خلوت می‌روم و مخصوصاً برای تازه کردن خاطرات از جلوان بنا می‌گذرم و بیاد آن روز گاران می‌افتم. چون برای پذیرائی میهمان‌جاند داشتند، در همان دهکده در میهمانخانه کوچکی مشرف به دریاچه لمان که پلاسیدا نام دارد و هنوز هم به همین اسم بقیه‌حاشیه در صفحه بعد

کنتل محمدتقی خان پسیان بعد از شنیدن خبر ریاست

قیام کنتل

وزراء قوم السلطنه ، در خراسان طغیان کرد .

قوام السلطنه در ۲۹ سنبله ۱۳۰۰ / ژوئیه ۱۹۲۱ م.

شمسی اردویی از قزاقان برای دفع اوبه خراسان فرستاد و ضمناً از ایلات و عشایر محلی کمک خواست . درین باب تلگرافی به امیر شوکت الملک

بقیه حاشیه از صفحه قبل

باقی است منزل میگردم.

آقای سید ضیاءالدین قبل از آمدن باین منزل در موقع ورود به سویس (از تهران) با همراهان خود در شهر مونتر و (در پائین دهکده نامبرده) در میهمانخانه (مونتر و پالاس) که میهمانخانه بسیار مجلل و با شکوهی است چندی منزل کرده بودند.

وقتی در گلیون ملاقات دست داد و خیردار شدم که در چنان میهمانخانه گران و بزرگی منزل کرده بودند در واقع تحمل چنین مخارج سنگین بنظر من عجیب آمد.. بعدها به منزل کوچکی منتقل شدند.

در آن منزل مختصر ولی بسیار پاک و باصفا در نهایت سادگی زندگی میکردند و همسرشان طبخ میکرد و گاهی برای گردش و تفریح خاطریادهیا با ترن کوهستانی به مونتر و میرفتند. در تمام مدتی که با ایشان معاشرت پیدا کرده بودم هرگز کلمه ای که حاکی بر شکوه و دروغ باشد از ایشان بگوשמ نرسید.

بعدها منزل عوض کردند و در شهر ترتیه (زهرمان دهکده گلیون) آپارتمانی اجاره کردند که قدری بزرگتر بود و اتاقی هم داشت که هروقت به ملاقات ایشان میرفتم (یا با عیالم میرفتم) در آن اتاق ما را منزل میدادند. در این منزل جدید رفته رفته کار معاش ایشان به سختی

فروش مطبعه

کشید بطوری که دوستانشان خبردار شدند ولی

ایشان که الحق مرد باهمتی بودند زیاد تاثیری نشان

بقیه حاشیه در صفحه بعد

باین شرح مغایره نمود:

از تهران به بیرجند !

« جناب مستطاب آقای امیر شوکت‌الملک حکمران قایمات و سیستان دام اقباله، البته از رفتار اخیر کلنل محمد تقی خان مطلع شده و میدانید با وجود مساعی دولت در اینکه مشارالیه از طریق اطاعت خارج نشود، او حرکات بی‌رویه و مجنونانه خود را دوام داده بنای خوئسری و تمرد را گذارده اسباب اختلال اوضاع خراسان گردیده است، بر حسب امر قدردن قدرت بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ارواحنا فداء،

بقیه حاشیه از صفحه قبل

نمیدادند و به برادرشان آقا جمال‌الدین طباطبائی که در تهران مطبعه «روشنائی» را که تعلق به آقا سیدضیاءالدین داشت و آنرا (دراول خیابان لاله‌زار) اداره میکرد نوشتند که مطبعه را بفروش و بزرایم فرش خریده بفرست. مطبعه بفروش رفت ولی نه بطوری که دلخواه آقا سیدضیاءالدین بود. با پول فروش آن مقداری فرش برایشان به‌سویس رسید و خودم به‌چشم‌خود مکرر دیدم که آقا سیدضیاءالدین در شهر ژنو برای فروش فرش باین مغازه و آن مغازه میرفتند و حتی خود من هم از ایشان يك بارچه قالیچه بختیاری خریدم که هنوز هم دارم.

این وضع مدتی طول کشید و دوسه بار مبالغ مختصری از من قرض میکردند که هر وقت معامله‌ای صورت میگرفت میپرداختند.

در همان اوقات بود که گویا تلگرافی به حضور شهنشاه بزرگ اعلیحضرت نفید مغایره کردند و اعلیحضرت فقید نیز تلگرافاً به سفارت ایران در برن (گویا بتوسط آقای سرهنگ اسماعیل خان شفائی که در آن تاریخ در برن رئیس هیئت نظامی ایران بودند) امر صادر فرمودند که در تسهیل کارهای بقیه حاشیه در صفحه بعد

اردوی قزاق مرکب از پنج هزار نفر رهسپار خراسان است، بدیهی است در این موقع وظیفه دولت خواهی و شام پرستی سرکردگان و رؤسای خراسان و سیستان جز این نیست که باتمام قوا برضد محمدتقی متمرّد اقدام و خدمات صادقانه خود را بمنصه ظهور برسانند.

لهذا حسب الامر بجناب عالی مقرر میشود محمدتقی خان نایب سرهنگ را متمرّد شناخته و به هیچ وجه با اقدامات و اظهارات او اعتبار ندهید و قوای

بقیه حاشیه از صفحه قبل

مربوط به آقای سید ضیاءالدین لازمه کمک و همراهی مبذول دارند و کمک واقعی در آن موقع عبارت میشد از این که برای ایشان از دولت سوئیس اجازه بگیرند که ایشان حق تجارت فرش داشته باشند.

چیزی که هست مقارن همان اوقات از طرف مفتی مشهور فلسطین دعوتی به عنوان نخست وزیر سابق ایران بعمل آمد که برای شرکت در کنگره اسلامی به فلسطین بروند و مخارج ایاب و نهاب و اقامت هم بعهده کنگره بود. آقا سید ضیاءالدین که برای این نوع کارها رغبت مخصوص داشت و باصطلاح سرش برای این قبیل فعالیتها درد میکرد، دعوت را پذیرفت و خانه‌شان را در «ترتیه» بمن و زنم سپردند و بامید خدا حرکت نمودند.

ایشان از فلسطین برای معاش خانم نمیتوانستند مرتباً وجه کافی برسانند و کافی السابق گاهی برسم وام از طرف دوستان کمکهای مختصری بخانم میرسید ولی خانم رویهمرفته دچار مضیقته مالی و در دسر بودند و مهمل هم نداشتند که بدعوت شوهرشان به فلسطین بروند و سرانجام وقتی آقا سید ضیاءالدین به تهران رفتند، ایشان هم از سوئیس عازم ایران گردیدند.

مقصود از بیان این مطالب این است که از راه حقیقت گوئی که از شرایط شرافتمندی است بجرأت تمام بگویم که آقا سید ضیاءالدین طباطبائی در مدت اقامت در سوئیس عموماً دچار تنگی بودند و هنگامی هم که به فلسطین رفتند

بقیه حاشیه در صفحه بعد

خود را هر چه ممکن شود حاضر ، عملیات خودسرانه
 او را قویاً جلوگیری نمایید و مراقبت کامل نمائید که
 عمال معدمتقی خان بهیچوجه در عایدات مالیاتی
 حوزه حکومتی جناهمالی مداخله نکرده و نگذارید
 دهناری از نقد و جنس عایدات دولتی بهمشهد ارسال
 گردد . باید اردوی کامل از سوار و سرباز و توپخانه

بقیه پاورقی از صفحه قبل
 گشایش کافی نداشتند که بتوانند مرتباً مخارج همسر خود را در سویس
 تأمین نمایند.

راست است که بعدها شنیده شد که در فلسطین در ناحیه غزه با کمک
 رفقای اسلامی خود در جای بایری زمینی خریده‌اند، ولی تاجائی که در خاطر
 دارم، گویا قیمت آنرا بعدها از حاصل فروش همان چاپخانه روشنائی توانسته
 بودند بپردازند.

من و عیالم سالها در سویس با آقای سید ضیاءالدین
 طباطبائی و عیال ایشان دوستی و رفت و آمد
 تنگدستی
 داشتیم بطوری که از وضع و احوال و روزگار
 یکدیگر بی خبر نمیماندیم و ما مکرر تنگدستی و تلاش جوانمردانه ایشان
 را در راه تحصیل معاش بومیه میدیدیم و چه بسا از نزدیک شاهد و ناظر آن
 بودیم و مشکل بتوان باور کرد که مردی مانند او که واقعاً دست و دل باز و
 بی‌ریا بود و رشادت اخلاقی و جرأت راستگوئی داشت و جیون و ظاهر ساز
 و محتاط هم شناخته نشده بود و اهل دوز و کک بنظر نمی‌آمد، از راه تزویر
 فریب و زرق و دوروئی آن همه سختی و مضیقۀ مالی را سالیان دراز، با
 داشتن کنجی از جواهر گرانبها، برخود و همسر خود روا میداد و من که عموماً
 در بسیاری از موارد به «والله اعلم» توسل میجویم در این مورد بخصوص
 استعمال این «فرمول مشکل‌گشا» را هم بخود اجازه نمیدهم.

بقیه پاورقی در صفحه بعد

تهیه نموده حقوق آنها را بموجب این تلگراف از عواید مالیاتی و غیره مأخوذ داشته و يك عده کافی بهخواف فرستاده از تجاوزات ژاندارم بآن حدود قویاً جلوگیری نمایند . از افراد ژاندارم و صاحب منصبان هر کدام باردوی جناب عالی ملتجی شوند بآنها تأمین بدهید و الا در قلع و قمع آنها اقدام نمائید . سواد این تلگراف را با سوار مخصوص به فوریت برای جناب حاجی شجاع- الملك ارسال دارید .»

(۵ سنبله ، نمره ۸۴۲۵- قوام السلطنه رئیس الوزرا)

قشون اعزامی قزاق که به سرپرستی و ریاست حسین آقا خزاعی اعزام شده بود از عباس آباد بطرف سبزوار حرکت کردند .

از طرف قوای ژاندارم در شهر سبزوار حکومت نظامی اعلام گردید و پیش قراول دو طرف بایکدیگر تلافی کردند .

از طرف دیگر در قوچان و بجنورد بین قوای محلی دولت و اردوی ژاندارم که تحت امر کلنل محمد تقیخان بودند زد و خورد آغاز گردید . بعلاوه در سرحد با خرز و جام نیز قوای محلی دولت با قوای ژاندارم

بقیه پاورقی از صفحه قبل

من که اکنون این سطور را به رسم شهادت و بقید راستگویی و حتی سوگند مینویسم شهادت میدهم که در سوئیس سالها با آقا سید ضیاء الدین طباطبائی خود من و عیال من دوستی و رفاقت و رفت و آمد داشتیم، بطوری که از وضع و احوال و روزگاریکدیگر بی خبر نمی ماندیم و من بهشخص خود مکرر تنگدستی و تلاش جوانمردانه ایشان را در راه تحصیل معاش یومیه دیدم و چه بسا از نزدیک شاهد و ناظر آن بودم. (اطلاعات ۲۴ شهریور ۱۳۵۲)

● این شرح را آقای جمالزاده در جواب مطلبی نوشته اند که یکی گفته بود: سید ضیاء جعبه جواهرات سه سالار تنگبانی را (که در وقایع کودتا دستگیر شده بود) بدست آورده و همراه برده بوده است!

بمصادمه مبادرت ورزید .

کلنل محمد تقیخان در آنروزها فعالیت عجیبی از خود نشان می داد . دایما کار می کرد . بمحض آنکه از کارهای نظامی فراغت مییافت مشغول انجام کارهای کشوری میشد . یکی از نامه هایی که از او بیادگار مانده در همان روزهایی نوشته شده که اردوی دولتی و عشایر مخالف کلنل از چند جهت بر او فشار وارد آورده بودند . احساسات این نامه ، شور و هیجان نامه رستم فرخزاد را بیاد می آورد :

«...والخیل واللیل والبیضاء تعرفنا السیف والضعیف والقرطاس والقلم

برادر عزیزم، بدت مباد و گزندت مباد و درد مباد . ساعت ۱۰ بعد از ظهر ۲۶ برج است ، در میان توده کاغذهای متفرقه سرشك چشم را که از اثر عبارات مکتوب خصوصی شماروان شده بود پاك کرده می خواهم جواب بگویم . آه چقدر ناگوار است که نمی توانم عملیات نظامی پاره های قلب خود را برآی العین مشاهده کرده و در پهلوی همقطاران باشرفم روی زمینهای لم یزرع خراب دراز کشیده و بهرصدای آخ که از اصابت گلوله دشمن غارتگر تولید می شود شاید یکی هم بالاخره مردانگی کرده بمن مصادف شود . افسوس و هزار افسوس که مشهد و طبقه ممتاز آن مانع نیل این آرزوست .

چنانکه اگر چند ساعت دیر رسیده بودم دیگر کار از کار گذشته بود . رسیدم وبمثل معجزه سحرها را باطل نمودم و شکر آه ثم شکر الله علی ما هدانا لشکر النعم .

قربانت شوم .

یوسف گم گشته بازآید بکنعان غم مخور

کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور
 بلی شرافت و سعادت دیر یا زود برمی گردد . ایرانی نمیبرد و
 محو نمی شود . اگر ما هم نبینیم اخلاف ما خواهند دید . برماست که
 آنها را از ننگ ذلت خلاص نمائیم . آری ما باید جان بازی کنیم ، ما باید
 با هر کس که خائن وطن است بجنگیم . ولو اکثریت نامه باشد بی شبهه ما
 در این راه به موانع سنگین برخورد خواهیم خورد . ما بایست ریشه های
 سنگین خیانت را از جا کنده ، اصول اریستوکراسی را از مملکت نابود
 سازیم . لیکن امیدوارم عزم آهنین ما سلاسل و قیودات ارتجاعی را از هم
 گسسته و تمام موانع و عوائق را برهم شکند . انکال و اتکاء ما به یاری
 خدا و ائمه اطهار است و پس . اما عزیزم ، شما نخواهید مرد ، نه دزدان
 با خرزی را قدرت و یاری آن است که تو را هدف گلوله خود قرار دهند
 و نه گلوله را آن اجازه است که خط سیر خود را به سمت وجود نازنینت
 امتداد دهد .

نه ، نه ، فقدان تو بر من خیلی دشوار و ناگوار است و جبرانش
 غیر ممکن . تو بمان ای آنکه جز تو پاك نیست خواهشمندم قبول زحمت
 نموده از کلیه افراد من و از زخمی ها ، خصوصاً از طرف من ، دلجویی و
 احوال پرسی نمائید .

«محمد تقی پسیان» (۱)

آخرین جنگ کلنل در جعفر آباد ۱۲ فرسخی
 سری سردرخت قوچان روی داد . کلنل تپه ای را که موسوم به
 تپه نادری است مورد حمله قرار داد و با یک

مسلل که همراه داشت مشغول شلیک شد . اکراد از چهار طرف تپه را محاصره کردند . فشنگ مسلل اوتام شد . کلنل ، افراد را هفت قسمت کرده اطراف تپه گماشت ، بالاخره فشنگ آنها هم تمام شد و جمعی فرار کردند . فقط کلنل محمد تقی خان با سه نفر در وسط تپه باقی ماندند ، اکراد خود را به تپه رسانده ، آن سه نفر را هدف گلوله قرار داده آنها را کشتند ، فقط کلنل زنده ماند که با تفنگ شلیک می کرد . در این اثنا از اطراف ، هفت گلوله به مشارالیه اصابت کرد که در اثر جراحات وارده کلنل محمد تقی خان بی تاب شده بهشت افتاد .

اکراد دور وی جمع شده مسلل و سایر اسلحه قوای کلنل را ضبط ، و سر کلنل را با چند ضربت جدا نمودند (غره صفر ۱۳۴۰ ق = دوم اکتبر ۱۹۲۱ م) .

می گویند موقعی که سر کلنل را با شمشیر و در چند ضربت جدا می کردند ، در ضربت اول که هنوز جان داشت گفته بود :

وطن ، وطن ، و در ضربت دوم گفته بود اسمعیل خان (مقصودش اسمعیل خان بهادر بوده است) !

پس از آنکه اکراد سر کلنل محمد تقی خان را جدا کردند ، ابتدا آن را به تلگراف خانه قوچان برده ، و از آنجا روز دوم صفر به منزل تاج محمد خان - که بهمین لحاظ چند روز بعد از این واقعه لقب سطوت الملکی گرفت - برده بلرخت آویزان نمودند و بدنش را نیز به منزل حبیب الله خان که بعد ها ناصر لشکر لقب یافت برده دو روز انداختند .

دو نفر دیگر از این گروه بلقب های ضیغم الملك و ضیغم السلطان ملقب گردیدند . ابراهیم خان زعفران لوهم بمظفر الملك ملقب گردید .

این خبر به مشهد رسید . روز جمعه ۵ صفر سه ساعت بغروب مانده

جنازه را با تجلیل مخصوصی وارد شهر مشهد کردند .

روزشنبه ششم صفر اهالی مشهد از پیر و جوان کلیه بازارها را تعطیل و شاگردان مدارس اجتماع نموده دسته‌های گل بدست گرفته عقب جنازه کلنل محمد تقیخان حرکت میکردند .

نعلش را روی توپ گذارده بودند و موزیک نوای هزا را مینواخت . سپس نعلش را بطرف مقبره نادری برده و در آنجا مدفون کردند . از ابتدای حرکت دادن نعلش ، شلیک توپ تا موقع دفن دوام داشت .^۱

تقریباً متجاوز از یکماه از دفن کلنل محمد تقیخان در مقبره نادری گلشته بود که قوای قزاق وارد شهر مشهد گردید و عده‌ای را دستگیر نمود . سپس در شب ۱۳ هجری ۱۳۰۰ / اکتبر ۱۹۲۱ م ، شبانه ، قبر کلنل را نبش نمودند .

عجب اینکه استخوان این مرد وطن پرست تا امروز چندبار گور به گور شده است .^۲

عارف در این واقعه گفته بود :

زنده به خونخواهی هزار سیاوش

گردد از آن قطره خون که از تو زند جوش

عشق بایران بخون کشیدت و این خون

کی کند ایرانی، از کس است، فراموش

دارد اگر پاس قدر خون تو زبید

گردد ایران هزار سال سیه پوش

۱- کودتای ۱۲۹۹ ص ۲۹۰

۲- و من در مقاله «نادر دوران» نوشتم که باین کار «روح نادر را از فاتحه‌ای که ممکن بود کسی بخاطر نعلش کلنل در آنجا بخواند محروم ساختند» (خاتون هفت قلعه ص ۱۶).

همسری نادرست کشاند بجائی
 کار ، که تا نادرست کشید در آغوش
 از بی کسب شرف کشید، شرافت
 تا نفس آخر از تو ، غاشیه بر دوش
 و در باب نبش قبر اوبا اشاره به قوام السلطنه گفته بود:
 برای آنکه مگر از تو دل نشان گیرد
 ز هر کنار گریبان این و آن گیرد.
 چو افتاد به دست توجان خصم ، امان
 چه شد که دادی امان تا دو باره جان گیرد
 نه فاسق است در ایران ، ریاست وزراء
 که او به تجربه سرمشق از زنان گیرد
 به قرن بیست ، زن مرد کش ، سپس نباش
 برو زن ، آتش ننگت به خانمان گیرد

* * *

خاله جنگل هنوز خاتمه نیافته بود . احسان آقه

واقعۀ جنگل

خان و خالو قربان با اینکه از کوچک جدا شده

بودند ب فکر فتح تهران افتادند ، بعد از مقدمات

بسیار که در کتب مربوط - از آن جمله کتاب ذی قیمت سردار جنگل باید

خوانند خالو قربان در امامزاده هاشم به حضور سردار سپه وزیر جنگ رسید.

خالو قربان با پنج درشکه که نزدیکان خود و چند نفر اهل رشت در

آنها بودند وارد امامزاده هاشم شدند. خالو قربان شرفیاب شد و اسلحه و موزر

خود را تقدیم حضرت اشرف نمود ، سردار سپه موزر را گرفته دوباره پس

داد و فرمود من این موزر را بشما میدهم که بیگانه از شما نگیرد.

بعدازین واقعه ، سردار سپه ، نمایندگانی را که از طرف کوچک خان به حضور او فرستاده شده بودند ملاقات می کند ، درین ملاقات سردار - سپه از کارهای ناشایست و قتل و غارت جنگلی ها در شمال گفتگو میکند. نمایندگان جنگل در پاسخ می گویند تمامی این اتهامات ناوارد و بی اساس و غیر واقع است ، سردار سپه می پرسد اگر این اتهامات بی - اساس و غیر واقع اند پس امورشان از کجا میگذرد ؟ جواب میشوند از در آمد خالصجات . سؤال می کند مگر در گیلان خالصه هست ؟ جواب میشوند : بلی همان املاکی که پسا چند اشرفی تملک شده اند و الان میلیون ها ارزش دارند . سردار سپه میگوید مگر با این در آمدها دردی دوا میشود ؟ جواب می گوید چرا نشود ؟ عشریه هم می گیریم که در حدود ماهی سی چهل هزار تومان است .

سردار سپه سرش را بعلامت تصدیق بطرف سرپیها خم میکند و میگوید: صحیح است، اداره میشوند! و بلافاصله بطرف نمایندگان متوجه شده بالحن ملایمی میگوید و تا اینجا اقدامات میرزا درست است و همه اش از روی کمال حسن نیت و ملت خواهی و وطن پرستی بوده است، من شخصاً بنام دولت ایران تصدیق میکنم که عملیات انقلابیون جنگل برفع ملت و کشور ایران بوده که در روزهای باریک کمکهای شایسته ای در جلوگیری از تعرض بیگانگان نموده اند . جای آن داشت که میرزا خود را بمرکز می رسانید و زمام امور را بدست میگرفت ، لیکن بدلت دوری از مرکز توفیق نیافت . اکنون من در مرکز قیام کرده همان منظور انقلابیون جنگل را تعقیب میکنم ، چنانچه میرزا بطهران

رسیده بود می توانست جمیع منویاتش را اجرا کند. اما من تا بحال يك قسمت از منویاتش را اجرا کرده ام و از این ببعد نیز قسمت مابقی را اجرا خواهم نمود. حاضر شوید و درین منظور مشترك همکاری نمایید. آنگاه به فرج الله بهرامی دبیر اعظم دستور می دهد که عین این بیانات را در نامه ذکر نماید.

سپس از نمایندگان می پرسد میرزا چند ماهه است؟ جواب می شنود ۴۵ ساله، به دبیر اعظم خطاباً می گوید بنویسید تقاضا دارم بیاید دست بدست هم داده ایران را نجات دهیم.^۱

قرار بر این بود که ملاقاتی بین سردار سپه و نمایندگان جنگل در صومعه سرا انجام شود اما در همین وقت بین جنگلیان و قوای قزاق در ملاسرا زد و خوردی رخ داد که سه افسر قزاق و ۱۵ تن از افراد کشته شدند. محمد قلی خان میر پنج که جزء اردو بود در خاطرات خود جریانهای بعدی را چنین مینویسد:

«... در مراجعت به اردو هیاهویی مشاهده شد. پرسیدم: چه خبر است؟ گفتند: پکنفر آمده اردو را نگاه کرد و پافزار گذاشت. دستور دادم فراری را بگیرند. بزحمتی در جنگل او را دستگیر ساختند، پرسیدم: تو کیستی و چرا فرار کردی؟ گفت: من شخصی هستم جنگلی. این نظامیان را دیدم. ترسیدم و فرار کردم. گفتم: کجا میروی؟ گفت: خیال داشتم بروم «هسیخان» بدیدن اقوام. گفتم او را تفتیش کنید و ببینید چه دارد. تعجبش کردند، چیزی پیدا نشد. جلیقه ای بتن

داشت. آستر جلیقه را گشتمند، کاغذی در آن بود. شکافتند و پاکتی بیرون آمد، معلوم شد کاغذی است که میرزا - کوچک خان نوشته است به سید محمد خان تولی که ما اردوی «ماسوله» را شکست دادیم و چند نفر از صاحب - منصبان و نظامیان را کشتیم. اردو شان متواری شد و رفت. شما این اردوی جمعه بازار را بگیرید. ما هم از این طرف حمله میکنیم، این اردو را هم از میان بر میداریم.

نامه هم مهر داشت و هم امضا شده بود. پاکت را با قاصد بفوریت فرستادم حضور مبارک حضرت اشرف. راهپورت آعرض کردم در این صورت چه را باید گول این شغالان جنگلی را بخوریم؟ اجازه بدهید ما حرکت بکنیم.

مقارن با رسیدن راهپورت اینجانب، نماینده میرزا کوچک خان در مذاکره بود. بعد از مطالعه راهپورت میفرمایند: دیگر لازم نیست گفتگو کنیم و امر میکنند که «توقیف کنید این پدر سوخته ها را».

فردای آنروز حکم آمد که حرکت کنید بطرف «لولمان»، اما ملتفت باشید که در لولمان سنگرهای بسیار محکم و جمعیت زیاد دارند، مبادا کت پسته بدام بیفتید، به حبیب الله خان «شیبانی» و شاهزاده محمد حسین میرزا («سرلشکر» فیروز) گفتم که من حرکت خواهم کرد. گفتند یک قدری صبر کن، نقشه ها هنوز با تمام نرسیده است. گوش ندادم. محرمانه رؤسا را خواستم. دستور العمل دادم که جعفر قلی آقای سرتیپ (سرتیپ بیگلر بوز) از جناح راست با عده خودش حرکت کند، عده اصفهان با جعفر خان سرتیپ از جناح چپ و از راه قومنتا حرکت کند، الباقی اردو با عده همدان با محمود خان میر پنج و توپخانه با اتفاق اینجانب از جاده شومه دو ساعت به صبح مانده حرکت کردیم.

پیشقراولان ما تقریباً هزارو پانصد قدم جلوتر حرکت کردند. هنوز آفتاب نرزه بود رسیدیم به صومعه سرا. آنجا را اشغال کردیم. یکقدری استراحت کرده دوباره عازم شدیم بطرف لولمان. یکمرتبه جنگ شروع شد. مشغول جنگ بودیم. دفعه‌ای از جناح راست بوسط اردوی ما شلیک نمودند. قدری اردو بهم خورد، دیدم که نزدیک است روحیه نفرت ضعیف شود. محمودخان میرپنج را صدا زدم که شما جلورا محکم داشته باشید، من کار جناح راست را تمام میکنم. شانزده نفر از نظامیان همدان بامن آمدند. حمله بردیم بجناح راست. بیست دقیقه طول کشید تا آنها را پراکنده ساخته شکست دادیم.»

سری در ارکان حزب

در جنگلهائی که با جنگلی‌ها صورت گرفت، قوای جنگل پراکنده شد ورشت بتصرف قشون دولتی درآمد، همراهان میرزا از گرد اورفتند و او با

یکی دیوار وفادار در جنگلهای سرگردان بود و قوای دولتی در تعقیب او بودند، تا اینکه بر اثر برف و بوران، میرزا کوچک خان و همراهش گالوک (یک ارمنی که با او همراه بود) از سرما در بیابان خشک شدند و جسد آنها بدمست سپاه دولتی افتاد. محمدقلی خان میرپنج (سرتیپ جهاک بیگلری) دریادداشتنای خود مینویسد:

«خبر رسید میرزا کوچک خان رفته است بطرف طوالش. تلگراف کردم بطرف طالش که جلوگیری نمایند، جلوگیری کردند. برگشت



کوجک خان و سر کوجک

(ص ۳۳۲)

که برود بطرف طارم. مقارن غروب با نظامیان
مصادف شد. شلیک نمودند. یکی از همراهان وی
کشته شد. خود میرزا کوچک با گائوک ارمی
آخرین کسانی بودند که بطرف طارم فرار کردند. چون
شب بود و آنهارا گم کرد. حکم دادم به برهان السلطنه
طارمی که از میرزا کوچک خان جلوگیری نماید. میرزا
کوچک خان در این مدت از پس باین کوه و آن کوه
گریخته و متواری شده بود بکلی از راه رفتن باز
مانده و آذوقه هم نداشت و هوا هم بقدری سرد بود که
در گردنه از پا افتادند.

صبح زود حمله بردند بگردنه. دیدند میرزا
کوچک خان با گائوک افتاده و مشرف به موت اند.
ریختند، سرش را بریدند، چون اعلام شده بود
هرکس سرمیرزا کوچک خان یا خودش را بیاورد
دمهزار تومان انعام خواهد گرفت. انتشار دادم که
از پرودت و سرمای هوا تلف شده است. به آن
کسانیکه سر را آورده بودند پراخور حال هر کدام
سیصد تومان، دویست تومان، صد تومان انعام
دادم. پاره‌ای از صاحب منصبان جزء هم که بودند
درجه در حقشان درخواست نمودم و مرحمت شد.
سرمیرزا کوچک خان را آوردیم بشهر در
ارکان حرب. اما نعش گائوک همانجا ماند.

بعد تلگرافی راهپورت به طهران عرض کردم که
سرمیرزا کوچک خان در دفتر حاضر است. دستور
آمد: بفرستید بطهران.

چون اهالی رشت ازدحام کرده بودند که ما
باید سرمیرزا کوچک خان را ببینیم تا مطمئن شویم
خود اوست، سر را بردند دم در نوبل (محل ارکان
حرب) آویزان نمودند. اهالی از مرد و زن و بچه
ازحام کردند و بعد از اینکه اطمینان حاصل نمودند
سر را در یک جعبه گذاشته، بغالو قربان
سپردیم که ببرد به طهران. اتومبیل حاضر کردند.
خالو قربان با چهار نفر از افراد خود به همراهی باقر
خان سرهنگ، سر را بردند به طهران. . . . چون
در همه جا امنیت برقرار شده بود یک بیری شیر و -
خورشید فرستادم به انزلی و در آنجا بیری را بنام
دولت ایران برافراشتند^۱.

نگارنده از آقای بهبودی رئیس دفتر سابق مخصوص شاهنشاه،
شنیدم که جمعی از امرا اصرار داشتند که سر را بحضور سردار سپه ببرند
ولی سردار سپه با ناراحتی ازین کار آنها ابراز تنفر کرد و آنها را
نپذیرفت.

بهر حال سر بریده میرزا در گورستان حسن آباد (محل کنونی آتش-
نشانی تهران) دفن شد و بعد از مدتی و کربلائی کاس آقا حسام یکی از
دوستان میرزا آنها را تحویل گرفته به رشت برد و در محلی موسوم به

«سلیمان داراب»، کنار جسد وی بخاک سپرد.^۱



و که زند دسته به جوغن^۲

که خورد حلیم و روغن^۳!

بدین طریق، واقعه آذربایجان (خیابانی)، خراسان (پسیان)، و گیلان (کوچک خان) خاتمه یافت. دیوارها فرو میریخت و دست اندازها پرمی شد و راه را برای عبور يك ارايه نیرومند در شاهراه تاریخ ایران هموار میکرد.

درباب قیام جنگل و خیابانی، يك نکته نگفته ماند و آن اینکه این دو قیام هر چند نخست جنبه صد درصد ملی داشت، اما کم کم از دست رهبران آن خارج شد و اختیار از کف آنها بدر رفت.

در مسائل اجتماعی و پیدا شدن گروه های عظیم خلق، وقتی رهبری صحیح و روشن در میان نباشد و هدف معین نشود، رسیدن به نتیجه بسیار بعید است.

خیابانی و کوچک با يك حرف حساب، قیام خود را شروع کردند؛ آنها «مرده باد قرار داد ۱۹۱۹» می گفتند و جمعیت برگرد آنها جمع شد. اما بالاخره در پایان کار، زعمای انقلاب جنگل، ابوکف (فرمانده قوا، ترونین (رئیس اداره سیاسی)، بولومکین (رئیس کمیسری) گوسف (رئیس تأمینات)، آبیخ (معاون دژبانی) از آب درآمدند^۲.

۱- روزیکه میرزا کوچک خان کشته شد، پسر او «لشکر آرا» يك ساله بود.

۲- جوغن = هاون

۳- سردار جنگل ص ۲۳۳

و حرکت خیابانی هم که روز اول میگفت هدف ما عبارت از اینست: «برقرار داشتن آسایش عمومی و از قوه به فعل آوردن رژیم مشروطیت»، تبدیل شد به نهضتی که نام آذربایجان را «آزادیستان» نهاد و بعدها «خیابانی درمکاتبات خود باتهران این مطلب را پیش کشید، که: باید دولت آزادیستان به رسمیت شناخته شود».^۱

بدین طریق «مردۀ باد مالیات نمک» مردم، «زنده باد شاه» زایلید! ویکتور هوگو می گوید: انقلاب از چه بوجود می آید؟ از هیچ چیز و از همه چیز... شورش يك نوع تنوره و گرد باد آسمان اجتماع است که در بعضی حالات آب و هوا، به سختی ایجاد می شود و در چرخ زدن و پیچ و تاب خود می دود، می غرد، از بیخ و بن می کند، می تراشد، خرد می کند، از پهای درمی اندازد، از ریشه قطع می کند، طبایع بزرگ و نفوس بی قدر و قیمت را، مرد قوی و روح ضعیف را، مکنده درخت و پرکاه را کشان کشان با خود می برد... شورش ها در عین حال که تهور و بی باکی عمومی را نمایش می دهند، تأدیب و تهذیب جرئت طبقه بورژوا را هم بعده دارند... همیشه شورش، با اینکه حق داشته، خشن و وحشی بود، است: با آنکه توانا و قوی بوده، درشتی و شدت بکار برده است، بدون ملاحظه زده است، مانند فیلی که کور باشد، پیش رفته و پایمال کرده است.

در فضای خود اجساد از پیرمردان، زنان و کودکان گذارده است

۱- علی اصغر شمیم، ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۴۸۶

۲- ویکتور هوگو، بینوایان ج ۴ ص ۲۳۲

بدون آنکه بدانند چه کرده و برای چه کرده است.^۱

میرزا کوچک، وقتی برگیلان مسلط شد، بسیاری از متعینین را مصادره کرد، از آنجمله امین الدوله بود که لشت و نشارا داشت، او امین الدوله را تقریباً توقیف و تحت نظر گرفت، تا جائیکه، تهران، ناچار شد از احساسات مذهبی کوچک استفاده کند.

پس ظهیرالدوله را به حکومت گیلان فرستادند، و کوچک، چون اعتقاد خاص به ظهیرالدوله داشت، پیشواز او رفت و تاکسبا از-او استقبال کرد، معذلك ۴۰ هزار تومان گرفتند و امین الدوله را رها کردند.^۲ و یکتور هوگو می گوید: این گونه جمعیت ها، بطوری که هر کس می داند، مثل گلوله برف هستند، و هنگامی که بحرکت درمی آیند و غلطان غلطان پیش می روند، بر ضخامت و عظمت آنها افزوده، توده ای از مردم پر جوش و خروش تشکیل می دهند، اینان از یکدیگر نمی هراسند و نمی دانند از کجا آمده اند، و به کجا می روند...^۳

این گلوله ها را گاهی بچه هاراه می اندازند، اما پس از آنکه گلوله راه افتاد بتدریج بزرگ می شود، آنقدر بزرگ میشود که گاه ممکن است خود طفل را هم با خود ببرد.

هیچ چیز شگفت انگیزتر از نخستین ازدحام يك شورش نیست، همه

۱- بنوایان ج ۴ ص ۲۲۷ تا ۲۴۰

۲- تقریر مرحوم دیوسالار، گویا در همین سفر بود که ظهیرالدوله ککشول بدست گرفت و برای آسیب دیدگان رضائیه اعانه جمع کرد، و گویا در همان روز اول قریب ۲۵ هزار تومان پول در ککشول شاهزاده درویش تعهد شده بود.

۳- بنوایان ج ۴ ص ۲۹۶

چیز در آن واحد در همه جا برآشفته میشود. در چنین حالی است که لارویی قنات حاج علیرضا به سرنوشت میلسپو ارتباط پیدا می کند:

از آقای حاج ابوحسین - یا حاج حسین آقاملك (۴) روایت می کنند که در سالهای بعد از جنگ دوم و ایام مرده باد و زنده باد بعد از شهریور ۱۳۲۰ يك روز ساکنان محله سرچشمه تهران به حاج آقا گفتند که مدتهاست قنات حاج علیرضا، لارویی نشده است و چون وقف است کسی مسؤول آن نیست، بهتر است چند تنی جمع شویم و برویم خدمت شهردار تهران، شاید بكمك آقايان بودجه ای از شهرداری برای لارویی قنات حاج علیرضا اختصاص داده شود^۱.

روز بعد، حاج آقا همراه چند تن از ریش سفیدان سرچشمه برای افتادند. از قول حاجی گفته اند که ما در سرچشمه حدود بیست سی نفر بودیم، اما هر قدم که بطرف میدان توپخانه نزدیکتر می شدیم من پشت سرم می دیدم جمعیت بیشتر شده است، تا نزدیکیهای میدان توپخانه دیدم جمعیت از حد عادی خارج شد، پیش خودم می گفتم لابد ساکنین سرچشمه هستند و هر کدام خواسته اند بیایند که شهردار متوجه کثرت استفاده کنندگان از قنات بشود، اما در اول توپخانه پشت سر که نگاه کردم دیدم بیشتر جمعیت ایستاده و جوانی روی چهارپایه ای بالا رفته و مثل این است که خیال سخنرانی دارد. تا من خواستم اظهاری بکنم، دیدم فریاد جمعیت بلند شد که همه يك صدا می گفتند «مرگ بر میلسپو»، «مرده باد میلسپو»، «ما میلسپورا نمی خواهیم!» من روی سکوئی بلند شدم که بگویم «بابا ما

۱- این قنات در سرچشمه جاری و وقف خانه های مردم بود، یعنی هر کس که آب از خانه اش می گذشت حق شرب داشت.

کاری به کارمیلسپو نداریم، مامی خواهیم برویم خدمت شهردار و تکلیف قنات حاجی علیرضا را تعیین کنیم». اما چند نفر فریاد زدند: حاجی، بیا پائین، بیا پائین، بیا پائین پیرمرد خرف! و بدین طریق مخلص رابزور پایین کشیدند و قضیه قنات حاج علیرضا تبدیل شد به تضاد سیاستروس و امریکا و انگلیس و اختلاف مستشاران امریکائی با ابتهاج، و آن روز متینگی تشکیل شد که اهل سرچشمه و توپخانه نمونه آنرا بیاد نداشته اند! گمان میرود، خیابانی و میرزا کوچک خان هم بعد از آنکه غول اجتماع عام را از شیشه اسارت بیرون کشیدند، دیگر امکان بجا کردن آن را نیافتند که گفته اند:

چو آید توانی به موئی کشید چو برگشت زنجیرها بگسلد

۱- من این داستان را در خانه ایران در پاریس، (زمستان ۱۳۳۹) ضمن سخنرانی که برای دانشجویان ایرانی مقیم خارج کردم به مناسبتی به زبان آوردم. چه آن شب هم قرار بود بحث در باره «راه ابریشم» به سرنوشت قنات حاج علیرضا دچار شود! اما خوشبختانه کار به آنجا نرسید و گفتگوها به مسالمت و شوخی ختم شد، و همین داستان، خود از سؤالی ختم آن گفتگوها بود!

مرداد سپه

و

مشیرالدوله

«شاخ درخت، بیخ درخت را در میآورد»

پیام‌های کابینه قوام السلطنه در اثر مناقشاتی که بین
وزیر جنگی نمایندگان و وزرای او روی داد استعفاء کرد.

پس از استعفاء، از طرف احمدشاه به مشیرالدوله اصرار شد که ریاست وزرایی را قبول نماید، مشیرالدوله در ملاقات اولیه خود با شاه از قبول این مقام خودداری نمود، بالاخره پس از اصرار زیاد و مشورت با عده‌ای از نمایندگان، بشرط اینکه اکثریت و اقلیت بیطرف مجلس برای مساعدت و همراهی با دولت حاضر باشند، در تاریخ سوم بهمن ۱۳۰۰ خورشیدی برابر با ۲۵ جمادی الاولی ۱۳۴۰ قمری ۲۴ ژانویه ۱۹۲۳ م. قبول ریاست وزرایی کرد و وزرای کابینه خود را در طرح آباد بحضور شاه معرفی نمود.

پس از معرفی کابینه ، احمد شاه بعنوان استراحت و معالجه در ۲۶ جمادی الاولی از راه بغداد بطرف اروپا حرکت کرد و سردار سپه نیز تا قصر شیرین بعنوان بدرقه همراه شاه رفت . اعضاء این کابینه عبارت بودند از :

مشیرالدوله رئیس الوزراء و وزیر داخله

حکیم الملک وزیر امور خارجه

سردار سپه وزیر جنگ

سردار معظم (تیمورتاش) وزیر عدلیه

مدیر الملک (محمود جم) وزیر مالیه

اعتلاء السلطنه وزیر پست و تلگراف

ادیب السلطنه وزیر فواید عامه و تجارت

نیر الملک وزیر علوم و اوقاف

این کابینه مشیرالدوله دائماً در حال قهر و استعفا بود ، زیرا هم کار - شکنی هایی در داخل دولت میشد و هم در مجلس تحریکاتی وجود داشت که با توجه به حیثیت دوستی مشیرالدوله و علاقه او باینکه در مملکت دارای همه اصول رعایت شود ، موجبات کناره گیری او فراهم میآمد . روزنامه نوبهار مینویسد : کابینه مشیرالدوله اتحاد و التلافی را از نمایندگان تقاضا نمود و انتخاب یک کمیسیون دوازده نفری را از سه دسته اصلاح طلب و اقلیت و بیطرف برای شور در قضایای مملکتی و

موافقت عمومی مجلس با دولت تقاضا کرده بود و از طرف نمایندگان پذیرفته شد، بر اثر این ائتلاف غیرطبیعی، و تظاهراتی که در ضمن آن از طرف دستجات میشد بالاخره قیافه مجلس بصورت بدی تبدیل یافت و عاقبت منجر به ضعف دولت و کناره جویی مشیرالدوله گردید...^۱

شب پانزدهم رجب ۱۳۴۰/۱۵ مارس ۱۹۲۲ م، مشیرالدوله به مجلس رفت، سلیمان میرزا نماینده مجلس، دولت حمله کرد، مشیرالدوله هم در حال تعرض و قهر از جلسه خارج شد، ولی سردار جنگ از سردر راهرو و پله مشارالیه را بغل کرده باطاق انتظار برد! در آنجا هم ردوبدلی بین مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک رئیس مجلس شد، مشیرالدوله در حال

۱- از جمله این تحریکات، قضیه حد زدن عزیز کاشی بود که به فتوای حاج آقا جمال اصلهانی صورت گرفت و «موجب آن رابطه زن با دو نفر اعضای سفارت انگلیس بوده است».

توضیح این قضیه این است که، زنی عزیز نام، کاشی، که در آن ایام شهره شهر بود، در شب نهم رجب ۱۳۴۰ ق (۱۸ حوت ۱۳۰۰ ش) یعنی پایان «فصل هوای زمهریر افسان و فصل درویش ترسان»^۱ ناگهان تازیانه حسب بجان او افتاد و حد زدند و تعزیر کردندش. دوتن اعضاء سفارت انگلیس را که شب با او بودند از ایران خارج، و عزیز را هم یه خوار و رامین تبعید کردند و گویا این قضیه هم جنبه سیاسی و تحریک داشته است.

مرحوم بهار درین باره گفته بود:

چون از ره تسلیم نشد یار عزیز در حکم رضا گشت گرفتار عزیز خورد آن گل تازه چوب و شد نفی به «خوار» زان نفی، «عزیز» خوار شد، خوار عزیز

استعفا از مجلس خارج گشت و به منزل خود رفت . بلافاصله عده‌ای از وکلاء بمنزل مشیرالدوله رفتند و مانع از استعفا شدند .. روز ۱۸ رجب نیز مجدداً مشیرالدوله قصد استعفا داشت ولی سردار سپه و عده‌ای از نمایندگان بمنزل مشیرالدوله رفته مانع از استعفا شدند.

در کوهستان ما (پاریز) میان مردم مثلی عامیانه هست که گویند «شاخ درخت، بیخ درخت را در می‌آورد» و توجیه آن اینست که ریشه درخت از هرجانب بجستجو و تکاپوست و از دل خاک و لابلای سنگها غذا و آب تهیه کرده و به ساقه و شاخه میرساند و شاخه را برومند میسازد؛ اما این شاخه پس از آنکه تن و نوشی یافت و مستقیم و قوی شد ، روزی دسته بیل یا دسته تبر شده و همان ریشه را از دل خاک بیرون خواهد کشید ، شاخه را مرغ چه داند که قفس می‌گردد؟ سیاست‌وزیر جنگ کابینه‌های اخیر عموماً و در کابینه مشیرالدوله خصوصاً شباهت به همین شاخه درختها داشت.

آنطور که نوشته‌اند :

«بر اثر تحریکاتی برای ایجاد يك بحران طولانی بمنظور اشغال پست ریاست وزرای ، کابینه مرحوم مشیرالدوله دچار تزلزل شد، در جلسه خصوصی مجلس دوسه نفر از نمایندگان از رئیس‌الوزراء سؤال کردند که می‌گویند اعلیحضرت احمد شاه مقدار زیادی از جواهرات سلطنتی را باخود به اروپا برده است ، در صورت تحقق این امر، رئیس‌الوزراء مسؤول خواهد بود، مرحوم مشیرالدوله

هم جواب داد بهتر اینست که کمیسیون از طرف دولت برای رسیدگی معین شود تا حقیقت معلوم گردد ... بالاخره معلوم شد خبر دروغ و بقصد تحریک بوده است. تظاهراتی که از طرف هواخواهان سردار سپه بوقوع پیوست، از مجموع آنها استنباط میشد که سردار سپه جمعی را تحریک به مخالفت با مشیرالدوله و سقوط کابینه نموده است.

عده‌ای از وکلاء در ۲۰ شعبان ۱۳۴۰/فروردین ۱۳۰۱ ش/آوریل ۱۹۲۲ به قیادت موسوی زاده یزدی علیه سردار سپه در مجلس متحصن شدند^۱ ولی بر اثر اختلافاتی که بین آنها پدید آمد و هم چنین بر اثر تهدید خدایارخان که پیغام داده بود اگر از تحصن خارج نشوید، سر شما را روی سینه‌تان خواهم گذاشت^۲، تحصن پایان یافت! قبل از استعفای کابینه، مشیرالدوله عده‌ای از آنها را بمنزل خود محرمانه احضار میکند و میگوید من فردا استعفا خواهم کرد و وسیله خروج شما را بطرز آبرومندی بوسیله کابینه قوام السلطنه که نامزد این پست است، فراهم مینمایم، و بالاخره هم همین قسم از تحصن خارج شدند.

مشیرالدوله رئیس الوزرا است، شاه در فرنگ، سردار سپه صاحب قدرت و نفوذ، وزارت خانه‌ای که نقشه صحیح دارد و کار می‌کند وزارت جنگ است، مدرس قاندا اکثریت معتقدیه تغییر کابینه، و نظریه قوام السلطنه است. شاه فرنگ بود، اطلاع دادند.^۳

۱- تاریخ مختصر احزاب سیاسی ص ۲۰۴ و ۲۰۷

۲- کودتای ۱۲۹۹، ج ۲ ص ۳۹

۳- گزارش ایران ج ۴

روز دهم ماه رمضان ۱۳۴۰ ق (۱۸)

حقیقت

نور ۱۳۰۱/مه ۱۹۲۲ م) رئیس الوزراء استعفای

چیست؟

خود را تلگرافاً به عرض احمد شاه رساند، سردار سپه

هم بدون آنکه سمتی داشته باشد کلیه معاونین وزارتخانه‌ها را احضار و بآنها امر کرد که مافی السابقی مشغول کار باشند و گزارش امور را بوی اطلاع بدهند! علت استعفا بسیار جالب است:

روزنامه حقیقت شرحی از اختلافهای سردار اعتماد رئیس قور -

خانه مینویسد که این موضوع به سردار سپه بر میخورد و از رئیس الوزراء تقاضای توقیف روزنامه را مینماید. مرحوم مشیرالدوله قبول نمیکند. سردار سپه ابتدا بوسیله سالار نظام و در دفعه ثانی به وسیله محمود آقا حاکم نظامی تهران به مشیرالدوله پیغام میدهد: یا روزنامه حقیقت را توقیف کنید، یا میسپارم که دیگر بدربار راهتان ندهند.^۱

در همه مواردی که مشیرالدوله يك پاعقب گذاشته، موقعی بوده است که توهینی بشخصیت او شده باشد و این نکته را سردار سپه خوب دریافته بود. بنا بر این مطمئن بود که نخست وزیر با این پیغام استعفا خواهد کرد.

البته مجلس، استعفای رئیس الوزراء را قبول نکرد، کمیسیونی از زعمای مجلس از هرفراکسیون گرد آمده و با سردار سپه و مشیرالدوله ملاقاتهایی کردند. سردار سپه، در باب پیغام مورد بحث انکار کرد و گفت: سوء تفاهم شده است، من پیغام دادم که اگر جراید هتاکي کنند

ما را بدربار راه نخواهند داد!

مرحوم هدایت میفرماید:

وزیر جنگ، توقیف روزنامه حقیقت را میخواست ، مشیرالدوله

معتقد است که تعرض ناحساب را باید بجواب حسابی رد نمود.

انگشتی درنظمیه تحریکی نموده دست از کار کشیدند، مشیرالدوله

۲۵ هزار تومان میدهد که فتنه بخوابد، مجلس بمیخ و نعل میزند، از طرف

سردار سپه به مشیرالدوله - که از جنجال خسته نمیشد - پیغام رسید که

اگر جلوگیری از روزنامه نکنی میگویم در هیئت را پندند ، یا بروایتی

به هیئت راهت ندهند! کمیسیون ۱۲ نفری که مشیرالدوله برای همکاری

از مجلس خواسته بود از سردار توضیح خواستند (۲۹ حمل ۱۳۰۱ ش

مارس ۱۹۲۲).

وزیر جنگ میگوید پیغام این نبود ، بلکه این بود که اگر از

روزنامه جلوگیری نشود ما را به هیئت هم راه نخواهند داد!!

سه ماه بیش از عمر دولت نگذشته بود. بنظر میرسید همان حالتی

را که ناصر الملک دو برابر نفوذ بختیاری یافته بود ، مشیرالدوله

هم گرفتار شده بوده است.

منتها ناصر الملک زرنگتر بود و توانست به پاریس برود اما

مشیرالدوله مجبور بود مانند حریف بازی شطرنج، در برابر طرف بنشیند

و نقشه بچیند، نقشه‌هایی که پی‌درپی نقش بر آب میشد.

مطلبی که باید در اینجا بدان اشاره کرد، فعالیت جناح چپ تندرو در ایران است که با ارتباط با مراکز کمونیستی روسیه، تشکیلاتی برای خود فراهم کرده بود. در اینجا در واقع مقصود توقیف حقیقت نبود بلکه لازم بود که جناح چپ بجای خود نشاندہ شود. روزنامه حقیقت که ترجمه همان کلمه «پراودا» به زبان روسی است ارگان جناح چپ بود و در آن روزگار ۵ هزار شماره تیراژ داشت. سید محمد دهگان فرزند سید تقی عندلیب کاشانی، (شاعر مشهور دوره ناصری و عموزاده مؤیدالاسلام مدیر حبل‌المتین)^۱ مسئولیت اداره آن را داشت و ع. بهبهانی صاحب امتیاز آن بود.

سید محمد دهگان از تحصیل کرده‌های دانشگاه مسکو در رشته سیاسی و اقتصاد بود و به آلمان و اتریش و فرانسه نیز سفر کرده و در ۱۹۱۱ (۱۳۳۰ ق) با ایران بازگشته، و بعد از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، اتحادیه‌های کارگری را در ایران تشکیل داد و حتی در کنفرانس چهارم بین‌الملل سوم بعنوان نماینده رسمی کارگران ایران شرکت کرد.

در اوایل سلطنت پهلوی از سیاست کناره گرفت و مدتها ریاست بانک ایران و شوروی را داشت و مرحوم چراغعلی خان امیر اکرم واسطه تأمین او بود، چند روز بعد از وقایع شهریور ۱۳۲۰ در همدان بطور ناگهانی درگذشت.

دنباله فعالیت چپ‌گرایی دهگان را چند صباحی فرخی یزدی مدیر

۱- تاریخچه نهضت کارگری در ایران، نوشته شکرالله‌مانی، تهران .



سید محمد دهکان (ص ۳۴۷)

طوفان نیز ادامه داد، فرخی هم پس از بازگشت از سفر روسیه تحت تعقیب قرار گرفت و در زندان درگشت.

در ۲۱ رمضان، تلگراف احمدشاه بنام مشیرالدوله از اروپا بدین شرح مخابره شد:

«جناب اشرف مشیرالدوله رئیس الوزراء
مراتب اعتماد من نسبت بشما محتاج اظهار و
بیان نیست، بطوریکه در تلگراف سابق گفته
بودم. اظهار کناره جویی شما موجب کمال تأسف
و نگرانی بود. احساسات مجلس شورای ملی هم
که تلگرافاً اظهار کرده اند نظریات مرا تأیید
مینماید، تصور میکنم وظیفه مخصوصی که در
دولتخواهی دارید مقتضی است بدون تأمل از
استعفاي خودتان صرف نظر نموده و جداً به ادای
تکالیف خدمت به مملکت مداومت نمائید، امیدوارم
انشاءالله با مساعدتی که از طرف مجلس شورای ملی
مشهود است کاملاً باجرای مصالح مملکت و موجبات
رفاه عمومی موفق باشید.»

شاه

مرحوم دولت آبادی گوید:

ریاست مشیرالدوله باصرار شاه است که او بتواند قانون اساسی
را حفظ کند که نگاه دارنده سلطنت او بوده باشد، شاه تصور میکند این
کار درینوقت از مشیرالدوله ساخته است و خواهد توانست که سردار سپهر را
و او دارد در مقابل قانون اساسی سلام نظامی داده او را حاکم بر خود بداند،
اما در صورتیکه برای خود شاه در مقام سلطنت قدرت اختیاری نیست، برای
دست نشاندن وی در مقام ریاست دولت چه قدرت و اختیاری خواهد بود؟^۱

توپ مدرس هم مشیرالدوله نتوانست با وزیر جنگ مقتدر خود
 باروتش نم کشیده که تقاضا داشت شهربانی نیز زیر نظر حکومت
 است نظامی تهران باشد کنار بیاید و ناچار مستعفی شد.

بقول هدایت و مشیرالدوله طبعاً مرد جنجال نیست ، مجلس هم متزلزل
 است . بحران ۲۷ روز دوام می یابد ، در این ضمن تلگرافی از شاه به
 سردار سپه در حفظ نظم می رسد .^۱

ناچار در ۲۱ جوزا ، شاه تلگرافاً ابلاغ ریاست وزرائی قوام -
 السلطنه را صادر کرد و در ۲۶ جوزای ۱۳۰۱ / ژوئن ۱۹۲۳ م. کابینه تشکیل
 شد که طبعاً وزیر جنگ او سردار سپه بود . اما آب و وزیر جنگ و قوام هم
 به يك جونرفت و ، در ماه میزان همان سال ، کشمکش بجائی رسید که وزیر
 جنگ ظاهراً استعفا کرد ولی عملاً نامه های وزارتی را امضا مینمود !
 مجلس گفتگو هائی پیش کشید و حتی مدرس گفت : « ما بر هر کس قدرت
 داریم ، از رضاخان هیچ ترس و واهمه ای نداریم ، قدرت داریم پادشاه را
 عزل کنیم ، رئیس الوزراء را بیاوریم ، سؤال کنیم ، استیضاح کنیم ،
 عزلش کنیم ، و همچنین رضاخان را استیضاح کنیم ، عزل کنیم ، میروند
 در خانه شان می نشینند !

اما همه کس می فهمید که در آن غوغا و آشوب و در آن بحبوحه
 قدرت و وجاهت ملی سردار سپه ؛ این سخنان مدرس از چهار دیواری
 عبا و عمامه او تجاوز نمیکند ، حتی مؤتمن الملك هم در همان جلسه

به مدرس گفت که حرف شما درباره شاه با قانون اساسی مطابق نیست ! استعفای سردار سپه تماماً تهدید بود ، زیرا وضع طسوزی بود که فقط وجود سردار سپه میتوانست امنیت طهران و شهرستانها را حفظ کند ، فتوحات نظامیها در شهرستانها که همه زیر عنوان و نام سردار سپه انجام میگرفت و امنیت شهرها و راهها - که از انصاف نباید گلشت ، بقول افضل کرمانی « هر راهی را که بصد سوار قطع نتوانستی کرد ، زن آبستن طشت زر بر سر مینهاد و می گلشت » و یا بقول دیگری « هر که بخود - سرسری بر آورده بود ، سرش راکنده و رخنه های دیوار مملکت را بان مسدود فرمودی » - سردار سپه را قهرمان آزادی و نجات ایران معرفی کرده بود . تلگرافات شهرستانها موجب شد که مجلس قضیه را بصورت خوشی خاتمه دهد و از در صلح درآید و بعد رخواهی و انقیاد او نسبت بقانون اساسی و مجلس قناعت نموده سردار سپه مشغول کار شود .

در همین ایام ، شاه از جنوب (بوشهر) بایران وارد شد و در ۱۲ قوس ۱۳۰۱ ش (ربیع الثانی ۱۳۴۱ ق نوامبر ۱۹۲۲ م) به شیراز رسید .

. . .

یاری ، دولت قوام السلطنه هم در ۵ دلو مستعفی شد و علت آن علاوه بر کارشکنیهای داخلی ، مسئله نفت شمال و روابط با روسیه و انگلستان بوده است و همانروز ۵ دلو ۱۳۰۱ / ژانویه ۱۹۲۳ مجلس با اکثریت به آقای مستوفی الممالک رأی داد (۱) و او در ۲۶ دلو کابینه خود را معرفی

۱ - مهروزا حسن مستوفی الممالک از رئیس الوزراهای معروف ایران و در ردیف مشیرالدوله است از جهت وطن پرستی و قبول عام ، و بالاتر از اوست از بقیه پاورقی در صفحه بعد



از راست به چپ : امیر لشکر محمد حسین آبرم - امیر لشکر خزاعی - امیر لشکر معمودخان آبرم - سردار سپه - امیر لشکر
عبدالله خان امیر طهماسبی - امیر لشکر امیر اقتدار انصاری - سر تیب مرتضی خان یزدان پناه (ص ۳۵۰)

کرد که باز سردار سپه وزیر جنگ او بود ، نظری باین کابینه‌ها ما را متوجه میکند که در حقیقت قدرت وزیر جنگ، کابینه‌ها را می‌آورده و می‌برده، و نه دربار و نه مجلس !

سردار سپه اگر با مشیرالدوله بواسطه جدیتی که در حفظ حدود مشروطیت دارد نتوانسته است راه برود و او را به استعفای از ریاست دولت واداشته ، بامستوفی الممالک که وجاهت ملی او از مشیرالدوله کمتر نیست و ملایمتش از او بیشتر است ، خصوصیت میکند و او را بر ریاست دولت میرساند و بلمست او خود را به ملیون نزیک مینماید^۱

۱- حیات یحیی ج ۴ ص ۲۸۶

بقیه حاشیه از صفحه قبل

جهت تعیین و تشخص . پدر پدر او از مستوفیان عظام در مملکت بودند و همه یکتو نوع آقائی داشتند ، خود این مهرزا حسن بر اثر واقعه‌ای سالها از بالای خانه پائین نیامد و به اندرون سر نزد و نپرداخت . او فرزند میرزا یوسف مستوفی الممالک بود که لقب «جناب اجل آقا» داشت و در ربیع الاول ۱۲۹۹ / ۱۸۸۱ م درس خرد سالی (ظاهر آ دوازده سالگی) بعنوان مستوفی الممالک منصوب شد (منتظم ناصری ج ۲ ص ۳۲۵) . جد بزرگ آنها مهرزا حسن آشیانی در ۱۲۶۳ / ۱۸۴۶ در گذشته بود و پسرش میرزا یوسف بجای او منصوب گردیده . این شخص بتمام معنی آقای مطلق بود و یکی از مراحل آقائی او را در این روایت عبدالله مستوفی می‌توانید ببینید که گوید :

مهرزا یوسف مستوفی الممالک قبل از میرزا محمدخان سپهسالار تقریباً شخص اول مملکت بود و غلیون او جلوتر به مجلس می‌آمد ، بعد از انتصاب میرزا محمدخان به صدارت ، اتفاقاً روزی هر دو در يك مجلس بودند و همینکه به خدمت، غلیون جناب آقا را - که بعد از غلیون سپهسالار وارد کرده بود جلوی او برد ، غلیون بوا - بعنوان اینکه تفتن را ترك نموده است - رد کرده و تا زنده بود جز در اندرون خانه خود غلیون نمی‌کشید تا خلاف عمل آن یکرز از او مشاهده نشود .

انتخابات
۹
مشیرالدوله
 دولت مستوفی انتخابات را شروع کرد. انجمن
 نظام مرکز بتاريخ ۲۴ حمل ۱۳۰۲ مطابق ۲۷
 شعبان ۱۳۴۱ / مارس ۱۹۲۳ م، بریاست مشیر-
 الدوله انتخاب گشت و قرار شد از ۱۱ تا ۱۸ و از ۲۴ تا آخر رمضان (۱۵
 روز) تعرفه پخش شود و از روز سوم شوال تا غروب هفتم شوال تعرفه ها
 بآرای برگردد و در صندوق ریخته شود.

هیئت نظار زیر نظر مرحوم مشیرالدوله تا حدی بیطرف بود، اما
 صلاح خود و مملکت را در وسعت دامنه پخش تعرفه نمیدانست و در
 اعلامی که کرد گلشنه از کمی مدت دادن و پس گرفتن تعرفه، قید تازه ای
 هم بر شرایط انتخاب کنندگان افزوده بود و آن داشتن ورقه هویت و
 شناسنامه بود^۱. این کار مشیرالدوله موجب اعتراض جراید اقلیت شد
 و انتقاداتی کردند. انتخابات مجلس پنجم در تهران پایان یافت ولی
 انتخابات ایالات بقدری طول کشید که مجلس چهارم به پایان رسید و کار
 انتخابات ایالات بدست امرای لشکر وزارت جنگ افتاد^۲.

۱- آقای مورخ الدوله سپهر در باب وسواس انتخاباتی مشیرالدوله
 گوید:

مشیرالدوله علاوه بر احترام به قوانین، باینده قانون اخلاقی نیز بود.
 احتراز وی از اقدامی که لطمه به آزادی انتخابات وارد سازد بعد وسواس
 میرسد، اگر میشد یک نفر انتخاب کننده در دوحوزه رأی داده بی اغراق لرزه
 بر اندامش مستولی میشد.

فکر تعویض صندوق یا قرائت آراء مجعول و موهوم از مخیله اش خطور نمیکرد.
 (سالنامه دنیا ۱۸ : ۸۴)

در اوایل خرداد ۱۳۰۲ (شوال ۱۳۴۱/مه ۱۹۲۴ م.) ورقه‌ای در مجلس بامضاء رسید که ۴۵ نفر از وکلا عدم اعتماد خود را بدولت اظهار کردند و بالاخره مرحوم مدرس و عده‌ای از رفقای وی ورقه‌استیضاح را که مربوط به رویه دولت در مورد سیاست خارجی بود در ۲۰ جوزا تسلیم مجلس کردند.

نطق‌های وکلای مجلس، مرحوم مستوفی را عصبانی کرد. او در جلسه علنی نطقی کرد که بقول عشقی: مستوفی از آن نطقی که چون توپ صدا کرد، مشت همه واکرد... فهماند که در مجلس چارم همه‌شر بود، دیدی چه خبر بود!

او گفت:

- «...متأسفانه در این مملکت اشخاصی میخواهند که داخل کار بشوند و آجیل‌هایی هم بگیرند، آجیل-هائی هم بدهند. من نه میگیرم و نه میدهم و اصراری هم بماندن ندارم و این ایام غیبت مجلس را هم-که شاید بعقیده بعضی ایام بره کشی فرض شود- به اشخاصی که اشتها دارند واگذار میکنم و معده من هم خراب است و نمیتواند هضم کند و از اینجا هم میگذارم میروم خدمت اعلیحضرت هماپونی برای حفظ احترام اکثریت استعفای خودم را تقدیم میکنم.»

آنگاه بدون اینکه منتظر جواب شود از مجلس خارج شد. حتی قسمتی از پایان نطق خود را بین کرسی خطابه و در خروجی اطاق مجلس

ایراد کرد و با شتاب و عجله بیرون تاخت و وزراء هم بیرون رفتند ، فقط سردار سپه وزیر جنگ استوار نشست ، و سپس برخاسته برای حفظ انتظامات پائین رفت و قبل از رفتن از رئیس مجلس پرسید :

- من بروم یا بمانم ؟

مؤتمن الملك گفت : میل خودتان است ، میخواهید تشریف ببرید نمیخواهید تشریف نبرید.^۱

از روز تزلزل دولت مستوفی ، بقول مرحوم **بزرگه سوم** بهار ، آراء مجلسیان بسوی مشیرالدوله متمایل بود و تقریباً سه هفته بود که اکثریت مجلس رأی تمایل خود را نسبت باین مرد دانشمند و پاکدامن به رئیس مجلس عرضه داشته بود ، پس از کناره جوئی دولت و رفتن از مجلس ، اقلیت هم با این تمایل همداستان گردید و در نتیجه روز ۲۸ شوال ۱۳۴۱ مطابق با ۲۴ خرداد (جوزای) ۱۳۰۲ / ژوئن ۱۹۲۳ م فرمان زیر بنام مشیرالدوله از طرف شاه صادر و همانروز منتشر گردید :

«چون برای خدمت مهم ریاست وزرائی وجود شخص کافی لایقی لازم بود ، لذا جناب اشرف مشیرالدوله را که کمال مرحمت و اعتماد بایشان داریم به ریاست وزراء منصوب و برقرار فرمودیم که با نهایت اطمینان به مراحم مخصوص شاهانه بانجام وظایف مشغول شوند ، ۲۸ شهر شوال ۱۳۴۱»
شاه

۱- گزارش ایران ، ص ۳۱۹ ، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ص ۳۴۳ و ۳۳۵ ، بازیگران عصر طلائع ، ص ۱۹۵ در شرح حال مدرس.

دو روز بعد، مشیرالدوله و زرای خود را بدین شرح معرفی کرد :

مشیرالدوله رئیس الوزراء و وزیر داخله

سردار سپه وزیر جنگ

مصدق السلطنه وزیر خارجه

ذکاء الملك فروغی ، وزیر مالیه

حکیم الملك - وزیر عدلیه

حکیم الدوله وزیر علوم و اوقاف

فہیم الدوله وزیر پست و تلگراف

اعتلاء السلطنه کفیل وزارت داخله.

وزیر فواعد عامه را قرار شد بعداً معرفی کند و عدل الملك به کفالت معرفی شد.

مشیرالدوله محکم بکار چسبید و امیدواریهایی بود که انتخابات در دوره زمامداری مشارالیه به صحت جریان یابد ، زیرا دل بستگی به احزاب خاص نداشت و مورد اعتماد همه احزاب و دسته ها بود، از طرف سیاست خارجی هم نگرانی زیادی دیده نمیشد.^۱

مشیرالدوله برنامه کابینه خود را بر اصول موازنه و حفظ مناسبات حسنه با دول متحابه و بیطرفی و تسریع در کار انتخابات و نظارت بر اجرای قوانین، خاصه بودجه ها ، تشریح کرد.

مجلس چهارم همان روزها پایان یافت و سلیمان میرزا نماینده

مجلس در آخرین روز مجلس گفت:

«...بحمدالله دوره مجلس وقتی خانمه می‌ریابد که دولتی مثل دولت آقای مشیرالدوله که مورد اعتماد عموم و کلاً و باتفاق بایشان رأی اعتماد داده شده است در سرکار هستند و سابقه خدمات ایشان در ادوار مشروطیت قابل انکار و محتاج بذکر نیست...»

سپس مرحوم مدرس شرحی گفت و اظهار داشت: عقیده‌ام اینست که یکی از کارهای مهم این دوره سپردن زمام فترت است به آقای مشیرالدوله و جهت این سه نکته است، مکرر عرض کرده‌ام رجال مملکت ما هر کدام برای يك موقعی خوب هستند. بعقیده من و تمام آقایان، رئیس‌الوزراء حالیه برای این موقع بلانظیر است، سه مسئله بود: یکی بیطرفی مشارالیه در انتخابات، یکی بیطرفی در سیاست خارجه که در زمان فترت و غیبت مجلس فوق‌العاده اهمیت دارد، یکی تسریع در افتتاح دوره پنجم. و با این سه اصل است که بعقیده من و آقایان، سپردن زمان فترت بایشان یکی از کارهای خوب بوده است.

درین جلسه مشیرالدوله حضور نداشت و فروغی از وکلا تشکر کرد. شاه از قدرت سردار سپه نگران است و در نهانی میکوشد خود را از چنگ او خلاص کند، توسل به مستوفی و مشیرالدوله برای ریاست وزراء بهمین منظور بوده است.

آنطور که هدایت در خاطرات و خطرات نوشته است و طرفداران سردار سپه

برهان قاطع دارند و مخالفین او تار عنکبوت می‌تندند ، اما تاریخ همیشه ثابت کرده است که این تارهای عنکبوت تنها در برابر مگسها و مورچه‌های ضعیف دامی قابل اطمینان است و گرنه زنبورها و رطیل‌ها تارها را خورده و راه خود را رفته‌اند. عوام الناس هم مثلی دارند که هر چند رکیک است ولی فلسفه آموز است و گویند «زور که آمد ... ن حساب پاره میشود» احمدشاه بفکر افتاد که با اعزام ولیعهد به آذربایجان (۲۵ سرطان ۱۳۰۲/ اوت ۱۹۲۳) مرکز قدرتی در برابر سردار سپه ایجاد کند .

دولت‌آبادی گوید :

« ماه محرم رسیده است و در اداره قشونی
عرض می‌کردم
 روضه خوانی میکنند ، شاه بملاحظه سردار سپه
صلاح نیست
 بمجلس روضه‌خوانی نظامیان آمده است ، سردار-

هم با مشیرالدوله رئیس‌الوزراء اندکی دورتر نشسته است .

شاه به رئیس‌الوزراء گفته بود ، بی‌اطلاع سردار سپه ، فرمان حکومت آذربایجان ولیعهد را صادر کنند ، فرمان صادر میشود و بصفه شاه میرسد و وزیر داخله به آذربایجان تلگراف میکند و ولیعهد آماده مسافرت میشود (قصدش این بوده در آنجا با رؤسای عشایر بندوبست تشکیل بدهد). شاه برای خدا حافظی از ولیعهد از مجلس روضه خارج میشود ، بدیهی است سردار سپه میدانند شاه کجا میرود و برای چه میرود ، اما هیچ بروی خود نمی‌آورد و خودداری میکند ... در آن دم آخر که ولیعهد میخواهد روانه شود ، هیئت دولت را تهدید کرده ناراضایی خود را

بمسافرت او ، به شاه و به وزراء میرساندو کوشش بسیار شاه ولیعهد و هیئت دولت در اجرای فرمان و فرستادن ولیعهد بکلی بی نتیجه مانده و ولیعهد با نهایت خفت نقل مکان کرده بخانه خود برگردد^۱
 شاه بعد ازین از سردار سپه گله میکند و میگوید شما ولیعهد را از رفتن به آذربایجان منع کردید ، سردار سپه جواب میدهد: اعلیحضرت هم در صدور فرمان حکومت آذربایجان ولیعهد بامن مشورت نکردید و الا عرض میکردم صلاح نیست!^۲

با مقدماتی که مرد قوی ایران تهیه می دید و آرزوهائی که در سر می پروراند معلوم بود که کابینه قانونی و اصول پرست مشیرالدوله دولتی نخواهد کرد ، برای اینکه آرزوهای بزرگ عملی شود این فرمانده هوشیار میدانست که باید تمام قوا را روی این موضوع متمرکز داد و حتماً تمام یا بیشتر نمایندگان دوره پنجم را از اشخاص مناسب یعنی موافق و مطیع انتخاب نمود و این کار با بودن شخصی مثل مشیرالدوله در رأس دولت آسان نیست ، پس باید مشیرالدوله را انداخت .

بقول خواجه نوری يك راه ساده وجود داشت و آن حیثیت دوستی و همان جنت مکانی خود مشیرالدوله بود ، چرا بهمین راه وارد

۱- از باغ سردار محترم ، زیر دولت اعلامیه داده بود که :

« بموجب امر قدر قدرت بندگان اعلیحضرت اقدس همايون شاهنشاهی ارواحنا فداه ، روز یکشنبه بیستم برج اسد جاری ، بندگان والا حضرت ولیعهد دامت عظمته برای حرکت به مقر فرمانفرمائی آذربایجان به باغ سردار محترم نقل مکان میفرمایند ، مشیرالدوله رئیس الوزراء .

در این اعلامیه ، همان « امر قدر قدرت » و « دامت عظمته » آن نازشست می خواهد!

نشوند؟ برای کسیکه تمام عمر جز احترام و مقام ارجمند برای خود ندیده کافی است که کوچکترین اهانت یا فقط تهدید اهانتی او را از میدان بدر ببرد. سردار سپه همین کار را کرد و بایکی دو پیغام (که بعداً هم آنها را سوء تفاهم نام نهاد) مشیرالدوله را از میدان در برد و او را وادار به تقدیم استعفا نمود.^۱ دولت آبادی گزارش این روزها را چنین مینویسد:

سردار سپه بسمت وزارت جنگ گاه گاه در هیئت وزراء حضور می یابد برای دادن دستورهای بآنها، و مجبور هستند هرچه امر کند اطاعت نمایند.

مشیرالدوله در طلیمه دستور ریاست خود، حفظ قوانین جاری مملکت را - از روی اساس مشروطیت، اول وظیفه خود دانسته است در صورتیکه برای او اختیاری نیست و هر ساعت در تهدید وزیر جنگ و فرمانده کل قوا است. روزی امیر اقتدار محمود خان انصاری، که گاه گاه بنیابت و نمایندگی از طرف وزیر جنگ در هیئت وزراء حاضر میشود، بدستور وزیر جنگ با مشیرالدوله در هیئت خشونت میکند و باو میفهماند که باید کناره گیری نماید.^۲

مشیرالدوله که عمری را به نیکنامی و عزت نفس و با حفظ پرستیژ گذرانده بود، مسلماً حاضر نبود خشونت های وزیر جنگ خود را تحمل کند، علاوه بر آن، موقعیت را چنان میدید که کلیه اختیارات در دست وزیر جنگ است و هیچ نقطه اتکالی که بتوان ظواهر را با آن حفظ کرد

۱- بازیگران عصر طلایی، شرح حال مدرس ص ۱۹۹

۲- حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۴۹

وجود ندارد ، حیثیت دوستی او و حفظ آبروی وزرایش بیش از هر چیز مورد علاقه اش بود. البته چنین شخصیتی وقتیکه ببیند کار بجائی برسد که پاچه و ران حواله وزیری از وزرای کابینه داده شود برای او بس ناگوار میآید .

او با کمال شهامت گفت که حاضر نیست با وزیر او بدین نهج گفتگو شود و سپس از جلسه هیئت دولت خارج شد و تصمیم باستعفا گرفت

كُلُّ مُرِيدٍ رَجَالَهُ لِحَيَاتِهِ يَأْمَنُ يُرِيدُ حَيَاتَهُ لِرَجَالِهِ

درینجا مورد دیگری نیز پیش آمد که مشیرالدوله آنرا مستقیماً تهدیدی برای خود دید و آن توقیف قوام السلطنه بود، سردار سپه چوب را به بید زد که چنان بلرزد ! بدین معنی که روز ۲۷ صفر ۱۳۴۲ (۱۶ میزان ۱۳۰۲/اکتبر ۱۹۲۳ م) قوام السلطنه را توقیف کرد (باتهام نوطه قتل سردار سپه) .^۱ مخالفین سردار سپه مرعوب شده و کابینه مشیرالدوله مقاومت

۱- درین روزها کمیته ای کشف شد که گویا هدف آن ترور سردار سپه بوده است و سردار انتصار و منتخب السلطان و مکرّم السلطان دستگیر شدند ، در ضمن محاکمه اینها ی قوام السلطنه نیز به میان کشیده شد و توقیف گشت . همسر قوام السلطنه به احمد شاه متوسل شد و شاه بسردار سپه موضوع را اشاره کرد و قرار شد قوام السلطنه از ایران برود . پرونده ای که تشکیل شده بود صراحت از انجام توطئه داشت ، متها گویا منتخب السلطان از قوام السلطنه دستور کتبی خواسته بود و چون نداده بود کار به اینجا کشیده بود . معروف شد که شیخ الاسلام ملایری ولیعهد را ملاقات نموده از طرف مدرس عنوان مطلب بقیه حاشیه در صفحه بعد

خود را در برابر تهدیدات وزیر جنگ از دست داد. سردار سپه، پس از دستگیر شدن قوام بوسیله یکی دوفتر از امرای لشکر، رئیس الوزراء، و برخی از وزرای دیگر را تهدید کرد که اگر استعفاندهید چنین و چنان خواهم کرد، و بر اثر همین تهدیدات هم کابینه مشیرالدوله تصمیم باستعفا گرفته قبل از ظهر روز ۲۹ میزان ۱۳۰۲ خورشیدی برابر ۱۱ ربیع الاول ۱۳۴۲ - قمری (۲۲ اکتبر ۱۹۲۳) در قصر صاحبقرانیه بحضور شاه رفته استعفا نامه خود را تقدیم کرد.

مرگلك يك صبحدم بامن گران باشد سرش

شام بیرون میروم چون آفتاب از کشورش

روز سهشنبه ۳۰ میزان از طرف سلطان احمد شاه، بوسیله تلفن، مشیرالدوله بدربار صاحبقرانیه احضار شد، ولی مشیرالدوله در منزل رونشان نداد. در جواب تلفن شاه، میگویند از منزل خارج شده است، مجدداً از دربار و هیئت وزراء استعلام میشود که آیا مشیرالدوله به دربار آمده است یا خیر؟ جواب داده میشود که بدربار هم نیامده است. شاه ازین

۱- این شعرا از مسیحای کاشی است، که به از توهینی که به او شده بود در حضور شاه عباس خواند و از مجلس بیرون آمد و به هندوستان رفت و دیگر بازنگشت.

در واقع رفتار او، خاطر مجلس سلطان محمود و فردوسی را بیاد می آورد.

بقیه حاشیه از صفحه قبل

می کند، ولی عهد میگوید: شاه درباریس به من گفت: این پیشنهاد شد، گفتم! جدم صاحب داعیه ای را ازین برداشت، از او امامزاده ساختند؛ من نمی خواهم امامزاده دیگری درست بکنم.

(خلاصه از خاطرات و خطرات ص ۳۵۹).

پیش آمد نگران شده، یکی از نزدیکان و محارم خود را مأمور میکند که فوراً بشهر آمده مشیرالدوله را ملاقات کرده و او را هرطوری هست حاضر نماید که تا موقع افتتاح مجلس شورای ملی عهده دار ریاست وزراء شده بکار ادامه دهد. ولی مشیرالدوله زیر بار نرفت^۱.

سایر رئیس الوزراعهای سابق هم که طرف اعتمادشاه بودند ریاست وزراء را قبول نمی نمایند، مثل اینکه همه يك زبان میگفتند که «رنگ و بوی آن به تك و پویش بنیرزد و گفتگوی آن بجستجوی آن کروی نکند»^۲ درین وقت بود که احمدشاه، بقول افضل الدین کرمانی، چون دید که میدان عمل از مبارزان کفایت خالی است و صدر وزارت از مبارزان سیادت عاطل^۳، ناچار به ریاست وزرایی سردار سپه تن داد.

بدین طریق بقول مرحوم هدایت: سردار سپه که طبعا صاحب عزم و رای قوی بود، عنبر مشیرالدوله را خواسته خود کابینه تشکیل داد...^۴ «مشیرالدوله پیرنیا را از بهشت میز ریاست وزراء عنبر خواستند و خود زمام امور را بلمت گرفتند.»^۵ این وقایع در ۶ آبان ۱۳۰۲ (ربیع الاول ۱۳۴۳ / اکتبر ۱۹۲۳ م) یعنی قریب چهار ماه بعد از زمامداری مشیرالدوله بود، و این آخرین زمامداری اوست.

۱- تاریخ بیست ساله ایران ج ۲ ص ۲۸۸

۲- عبارت از قاضی حمیدالدین صاحب مقامات حمیدی است.

۳- عقد العلی

۴- گزارش ایران ص ۳۱۹

۵- تاریخ مختصر احزاب سیاسی ص ۳۳۸

پیش آمد نگران شده، یکی از نزدیکان و محارم خود را مأمور میکند که فوراً بشهر آمده مشیرالدوله را ملاقات کرده و او را هرطوری هست حاضر نماید که تا موقع افتتاح مجلس شورای ملی عهده دار ریاست وزراء شده بکار ادامه دهد. ولی مشیرالدوله زیر بار نرفت^۱.

سایر رئیس الوزراعهای سابق هم که طرف اعتمادشاه بودند ریاست وزراء را قبول نمی نمایند، مثل اینکه همه يك زبان میگفتند که « رنگ و بوی آن به تك و پویش بنیرزد و گفتگوی آن بجستجوی آن کروی نکند»^۲ درین وقت بود که احمدشاه، بقول افضل الدین کرمانی، چون دید که « میدان عمل از مبارزان کفایت خالی است و صدر وزارت از مبارزان سیادت عاطل»^۳، ناچار به ریاست وزرایی سردار سپه تن داد.

بدین طریق بقول مرحوم هدایت: سردار سپه که طبعاً صاحب عزم و رای قوی بود، عنبر مشیرالدوله را خواسته خود کابینه تشکیل داد...^۴ «مشیرالدوله پیرنیا را از بهشت میز ریاست وزراء عنبر خواستند و خود زمام امور را بدست گرفتند.»^۵ این وقایع در ۶ آبان ۱۳۰۲ (ربیع الاول ۱۳۴۳ / اکتبر ۱۹۲۳ م) یعنی قریب چهار ماه بعد از زمامداری مشیرالدوله بود، و این آخرین زمامداری اوست.

۱- تاریخ بیست ساله ایران ج ۲ ص ۲۸۸

۲- عبارت از قاضی حمیدالدین صاحب مقامات حمیدی است.

۳- عقد العلی

۴- گزارش ایران ص ۳۱۹

۵- تاریخ مختصر احزاب سیاسی ص ۳۳۸

مردان پیر برای این آفریده شده اند که به
موقع بیرون روند.
«ویکتور هوگو»

فرمان ریاست وزراء سردار سپه، علی رغم
آخِر الدَّوَاءِ الْكَلْبِ مخالفت و کوشش مدرس^۱ و یاران او، و علی -
رغم خواست شاه، صادر شد (۱۶ آبان ۱۳۰۲/ اکتبر
۱۹۲۴ م.) بدین شرح:

« چون برای خدمت مهم ریاست وزراء وجود یکنفر
شخص کافی لایقی لازم بود، لهذا جناب اشرف سردار سپه
را که کمال مرحمت و اعتقاد و اطمینان را بایشان داریم

۱- گویا مدرس در یکی از ملاقاتهای خود با سردار سپه، ضمن تایید
مخالفت خود گفته بود:

«من حکم بوق حمام را دارم، تا مجلس هست مدرس هم هست!

و سردار سپه نیز گفته بود:

« ما هم طوری حمام می سازیم که احتیاج به بوق نباشد!

به ریاست وزرالی منصوب و برقرار فرمودیم که مشغول
انجام این خدمت مهم باشند ۱۶۰ ربیع الاول ۱۳۴۲

شاه

اعضاء کابینه اول سردار سپه عبارت بودند از :

رئیس الوزراء و وزیر جنگ، رضاخان سردار سپه

وزیر خارجه، ذکاءالملک فروغی

وزیر مالیه مدیرالملک (جم)

وزیر عدلیه، معاضدالسلطنه (پیرنیا)

وزیر پست و تلگراف، خدایارخان

وزیر فواید عامه و تجارت، عزالمالک (اردلان)

وزیر علوم و اوقاف، سلیمان میرزا

کفیل وزارت داخله، میرزا قاسم خان صور

هدایت گوید : خاطر شاه آشفته است . جسته جسته صحبت های ناگوار
هم به گوش مبارک میرسد. مایلند هرچه زودتر از تهران بروند. بی کسالت
مزاج هم نیستند... سردار سپه رونقی در نظام داده، مردم از کابینه های
متزلزل و افکار آشفته و فقدان نقشه به تنگ آمده اند^۱.

قرب بیک هفته بعد از احمد شاه برای آخرین دفعه با دیوارهای کهنه
و ترک دار تهران وداع کرد و بارو پا رفت^۲.

احمد شاه که شوق مسافرت بفرنگ بر هر شوقی در وجود او غلبه
داشت^۳ و میکوشید بهر وسیله باشد خود را از حوزه اقتدار سردار سپه

۱- خاطرات و خطرات ص ۳۵۹

۲- بازیگران عصر پهلانی ص ۲۵۳

۳- ایرج میرزا قاجار در باب سفرهای اروپای احمد شاه گفته بود:

فکر شاه فطنی باید کرد شاه ما ابله و گول و خرف است

نشود منصرف از سیر فرنگ این همان احمد لاینصرف است

بیرون بیندازد، راضی شد دستخط ریاست وزرائی وزیر جنگ را صحه گذاره بشرط آنکه او فوراً اسباب مسافرت ویرا باروفا فراهم نماید . اینکار بزودی انجام گرفت و سردار سپه رئیس دولت شد و تانکنار بحری خزر، شاه را بدرقه کرد و او را بوعده ابدی از مملکت روانه ساخت . محمد حسن میرزا ولیمهد نایب السلطنه شد .^۱

این سفرها و رفت و آمدها کار شاه را بدتر از پیشتر ساخت ولی از خواب بیدارش نکرد.

فَكَانَ مِنْهُ طِفْلٌ الرُّضِيعُ بِمَهْدِهِ يَزِدَادٌ نَوْماً كَلَّمَا حَرَكَةً
سالها بعد که آقای رحیم زاده صفوی در اروپا با احمدشاه ملاقات کرده بود، احمدشاه در باب کیفیت صدور این دستخط گفته بود:
من خبر داشتم که در همین ایام نغمه جمهوری را میخواستند بلند کنند ، در آن حال منهم یا میبایست دست بتحریر و آنتریک بزنم ، و راه دیگرش هم این بود که استعفای مشیرالدوله را بپذیرم و رضاخان را به آرزویش که رئیس الوزرائی بود برسانم تا شاید قدری آرامش پیدا شود .^۲

سردار سپه بلا فاصله در فکر انجام برنامه های خود افتاد و چون میرزای ولیمهد در تهران بود ب فکر افتاد که اول دست او را از امور کوتاه کنند .

۱- حیات یحیی ج ۴ ص ۳۳۹، اما مرحوم شمیم، مسافرت احمدشاه را از طریق بغداد اسکندریه و ماری به پاریس نوشته است (ایران در دوره قاجار ص ۵۲۹)، حسین مکی نیز بدرقه سردار سپه را تاخا نقین نوشته است (کودتای ۱۲۹۹ ص ۹۳۰) و ظاهراً این باید صحیح باشد .

۲- تاریخ بیست ساله ایران ج ۴ ص ۳۰۶

در اسفند ماه آن سال عده‌ای از افسران را مأمور نمود که بملاقات محمد حسن میرزا رفته اصرار نمایند که از ولایت عهدی استعفا دهد و بالحن نصیحت‌آمیز خواست بولیعهد توصیه شود که کاری باستعفای شاه نداشته باشد و شخصاً استعفا کند و در مقابل از سردار سپه حقوقی معین دریافت نموده و گارد مخصوص سلطنتی و یکی از قصورها با حفظ احترامات در اختیار داشته باشد. ولیعهد نپذیرفت و گویا پیغام داده بود:

«باین مرد بگوئید که مگر از روی نعل من گذشته بسلطنت برسد» ولی سردار سپه که در تصمیم خود راسخ بود اصرار خود را در تخلیه کاخها تکرار کرد:

«احتشام السلطنه مأمور است که بولیعهد تکلیف ترک گلستان کند، که امروز شمشیر دیگر در کار است، بهتر که بیاباغ سردار محتشم نقل مکان فرمایند. ولیعهد دست داده فرمودند:

مرگ از برای من بهتر است، چند نفر از مجلس میخواهم. عرض شد بیم توهین می‌رود، عجله فرمائید. تلفن شد، سه بعد از ظهر وعده شرفیابی داده شد، سیدتدین، شیخ العراقین و حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی و مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک را خواسته صحبت کرده بودند. در ضمن صحبت، فرموده بودند؛ امنیت ندارم. جواب مجلس رسید که حرکت نفرمائید، تا مسأله در مجلس حل شود. سردار سپه راهم مسئول امنیت قرار داده‌اند.»

بدین وجه در شب عید نوروز ۱۳۰۳/مارس ۱۹۲۳ م. مؤتمن‌الملک و مستوفی-



احمدشاه قاجار (س ۳۶۶)

الممالك و مشیرالدوله و حاجی میرزا یحیی دولت آبادی بکاخ گلستان رفته و تدین و شیخ العراقین را نیز که از نزدیکان سردار سپه بودند همراه میبردند تا بوجهی اصلاح ذات البین شود. چون نتیجه بدست نمیآید مؤتمن الملك جلسه خصوصی مجلس را تشکیل میدهد و بازهم جلسه بی نتیجه می ماند. درحقیقت اینروزها تحریکات خارجی خیلی بیشتر از فعالیت های داخلی در امور ایران مداخله داشته است.

مرحوم قزوینی، درنامه ای که بتاريخ ۱۰ فوریه ۱۹۲۴ م / ۴ رجب ۱۳۴۲ هـ. (۲۱ بهمن ۱۳۰۲ ش) ازپاریس به تقی زاده نوشته است، ضمن ارسال متن نامه سرتیب حبیب الله خان شیبانی - که آنروزها از طرف سردار سپه درپاریس مأموریت هائی داشته - مینویسد: «ازقرار تقریر آقای شیبانی، عمده ایشان [شاه قاجار] در تقویت و استعلاى نفوذ همسایه جنوبی در ایران می کوشند، و مخبر مخصوص «تان» از اشد مجاهدین فی سبیل الشیطان است... میخوانند امتیاز راه آهن بغداد طهران را برای همسایه جنوب بگیرند، و ازطرف جنوب اقداماتی کرده اند و شاهزاده امان میرزا رئیس ارکان حرب را - که آنها از طرفداران همسایه جنوب است - از راه جنوب به ایران فرستاده اند..، وزیر مختار لندن مفتاح السلطنه، و وزیر مختار بلژیک - که اسمش را نمیدانم، و مخبر مخصوص «تان» را که سردار سپه سخت گرفته بود که این سه نفر را عوض بکند - هر سه نفر اینجا هستند و دور شاه را گرفته اند و مخصوصاً مخبر مخصوص خیلی نفوذ در مزاج شاه دارد و اینها عجالتاً سخت دورشاه را گرفته اند. سردار سپه چندی پیش تلگرافی سخت به شاه کرده بود برای عوض کردن این سه نفر. شاه مانع شد. مجدداً تلگراف کرده است.. این معروضات غالباً

صدای (اکو) خیالات سیاسی آقای شیبانی است. والمعده فی الصحه والسقم علی الراوی- یعنی باخود ایشان نه باراوی حقیقی به معنی مصطلح که بنده باشم... ونیز عقیده ایشان اینست که اگر سرکار به ایران تشریف بردنی شدید باید احتیاط را از دست ندهید و مواظب شخص شخص خودتان باشید، زیرا که ایشان از دسایس همسایه جنوبی خیلی واهمه دارند^۱. خود شیبانی هم درنامه اش می نویسد: ... در فرنگستان حالیه یکی از مساعی شان این است که شاه را با خودشان همراه کنند و برای این کار آلت فعالشان مخبر مخصوص «تان» است. مشارالیه همواره به وسیله انتشارات، شاه را تهدید می کند که حضرت اشرف سردار سپه خیال ریاست جمهوری را دارند، یعنی در اطراف و از زبانهای مختلف و حتی به وسیله روزنامجات خارجه مثل روزنامه های ترکیه این مطالب را به عرض می رسانند... وثوق الدوله و بعضی شاهزادگان و امیرافخم وزیر سابق ایران در مصر و اویس خان مساعد السلطنه ارمنی وزیر مختار سابق ایران در برلن و بعضی ازین قبیل اشخاص هم با آنها هم آواز هستند... قبل از تشریف بردن شاه به «نیس»، فدوی بنا بر احضار شاه دومرتبه حضورشان شرفیاب شدم. در دفعه ثانی خیلی اظهار دلتنگی می فرمودند از انتشاراتی که در ایران بر ضدشان داده میشود... ولی از شخص حضرت اشرف سردار سپه و هیئت دولت حالیه صحبتی نفرمودند... آنچه فدوی فهمیدم، شاه قبل از تشریف بردن به «نیس» با وجود نفوذ تامی که مخبر مخصوص «تان» در ایشان پیدا کرده است و بحمام نیرنگ و تدلیسی که مشارالیه بر ضد حضرت اشرف سردار سپه بکار برده و می برد هنوز نتوانسته است شاه را با سیاست انگلیس همراه کند. حتی شنیدم شاه

فرمودند که انگلیسها با نصرة الدوله که آنقدر به آنها خدمت کرده قسم رفتار کردند که به سایرین بکنند.

این نامه را شیبانی به مرحوم ذکاء الملك محمد علی فروغی وزیر خارجه سردار سپه نوشته^۲ و کاملاً گویاست از فعالیت های خارج ایران، خصوصاً پاریس و لندن، و گویی این دو پای تخت، هر لحظه منتظر بوده اند و با خود می گفته اند:

سوی آخور آید بدون سوار	ببینیم تا اسب اسفندیار
به ایوان نهد، بی خداوند، روی	و یا باره رستم جنگجوی

۱- ایضاً همان کتاب ص ۳۲۳

۲- و آنرا از جهت احتیاط در جوف نامه قزوینی فرستاده است.

جمهوری

و

مشیرالدوله

همیشه مالك اين ملك، ملت است كه داد
سند به دست فریبون، قباہ دست قباہ
(عارف)

یاران سردار سپه، برای تزلزل مقام سلطنت،
گفتگوی جمهوری شدن ایران را در دهانها
انداختند و در اکناف و اطراف ایران ازین تحول
تجمید و طرفداری شد و چون در همان ایام در

توپ جمهوری

ترکیه نیز این امر پیش آمده بود، مسئلهٔ جمهوریت در ایران با استقبال
عمومی مواجه گردید.

از طرف طرفداران احمدشاه که متوجه خطر شده بودند علیه
جمهوریت تظاهراتی صورت گرفت^۱ و باز موردی پیش آورد که مشیرالدوله
دخالتی بنماید:

۱- عدهٔ زیادی، از جمله دار و دستهٔ مدرس، مخالف جمهوری بودند.
مرحوم عشقی شاعر آزاده و روزنامه نویس نیز سربرسراین مخالفت نهاد،
قطعهٔ او که برگردان «دریغ از راه دور و رنج بسیار» داشت هیجانی پدید
آورد و بالاخره بطور مرموزی در تیرماه ۱۳۰۳ (= ذیقعدهٔ ۱۳۴۲/ژوئن
۱۹۲۴) در خانهٔ خود به تیر دونفر ترور شد.

روز جمعه ۱۷ خرداد ماه ۱۳۰۴ / مه ۱۹۲۴ جشنی به عنوان تماشای
(ع) و باطناً برای ایجاد جمهوریت گرفته شد، در آنروز شتری هم قربانی کرده
بودند: کوهی کرمانی - که آنروز از مخالفین بود - در باره این جشن سروده است
جشن روز جمعه زیبا یا که زشت

كلك كوهی ماجرایش را نوشت

جشن روز جمعه خنده آور است

ملت ایران عجب خوش باور است

کارتها از بهر دعوت چاپ شد

بر زمین و آسمان پرتاب شد

بهر اشراف و رجال جبه پوش

کارت دعوت رفت تا سبزی فروش

چند حلوا خور ز شمران آمدند

چند آخوند از جماران آمدند

ما بقی اهل ادارات فقیر

سر به سر در چنگ جمهوری اسیر

گشته آنجا جمع بارنج و ملال

جملگی لرزان ز بیم انفصال

بهر سور مفت مشتی لاشخور

جمع گشته بر سر لاش شتر

سوری و درویش و ولگرد زباده

گشته گرم مرده بباد وزنده باد

جسته از این سو بآن سو هو زنان

چون مکس اطراف شیرینی ونان

چون در قوری همه حلقه بگوش
چون سماور جمله در جوش و خروش
بهر يك فتنان چائی کرده تب
از حرارت کف پیاورده بهلب

از همه ایرادها صرف نظر
این شتر کشتن چه بود آخر دگر؟
اشتر بیچاره تقصیرش چه بود
گشت قربانی اغراض رنود
با وجود بودن يك مشت خر
آن شتر را از چه بیریدند سر
آن شتر که کشته شد از راه کین
بود سجع مهر آن مرحوم این :
« گاه بآرم خسار باشد گاه مُدر
یار حاجی ، عبده الراجی ، شتر »
دیگری گیرد بی تمثال عید
اشتر بیچاره میگردد شهید ۱

۱- مرحوم کوهی شاعری کرمانی اهل دارسینو بی قید و بند زندگی کرد
و در عین یتوانی مرد . گویا وقتی از تهران روی دخالت‌های ناشایسته‌ای که در
سیاست میکرد ، بکرمان تبعید شده بود ، و مدتی رسیدگی به کارش به تعویق
افتاده بود . روزی که کوهی از باغ استاد کرمان به زندان منتقل می شد چون نزدیک
مجسمه شاه رسید (در برابر دبیرستان پهلوی امروز مجسمه‌ای از شاه وجود
داشت و به این جهت آنجا را میدان مجسمه می خوانند این مشسمه نیم تنه را
زرگر باشی ریخته بود و سرهنگ محمدخان نخجوان به او دوپست تومان داده
بود . گویا مجسمه در انبار قشونی باشد .) کوهی شال خود را از سرش باز
بقیه حاشیه در صفحه بعد

هدایت گوید؛ و گفته شد مدرس برای موافقت با سردار سپه سه شرط در میان آورده است: انحلال مجلس پنجم، تجدید انتخابات باقیمانده حق تغییر در قانون اساسی، اختیاریکی از شاهزادگان به سلطنت بانیابت سردار سپه.

احتشام السلطنه بمنزل من (هدایت) آمد و دعوت به منزل مشیر-الدوله کرد، رفتم، حاجی میرزا یحیی دولت آبادی و مصدق السلطنه هم بودند، صحبت رفت روی اختیار یکی از شاهزادگان، و قرار به مجلس دیگری در منزل دکتر مصدق السلطنه شد. درین جلسه تصمیم گرفته شد که بمنزل سردار سپه برویم و مطلب را عنوان کنیم، و درآمد بامن باشد. رفتیم، من در لباس کنایه عنوانی کردم که سردار به سخن درآمد. مشیر-الدوله تصریح کرد. سردار هیچ نگفت، چه بگوید؟ طرفدارانش در مجلس قوت گرفته اند و جاده هموار مینماید، مجلس بتلخی گشت. نقشه اینست که روز اول حمل ۲۱/۱۳۰۳ مارس ۱۹۲۴ م توپ نوروز

بقیه از حاشیه صفحه قبل

و مثل کنند، يك سرشال را به گردن مجسمه افکند و سر دیگرش را به گردن خود بست و کنار مجسمه بست نشست. هر چه زندانیان و دیگران اصرار و تمنا کردند نیامد و آنها هم جرأت نکردند او را از پای مجسمه دور کنند. ناچار تماس گرفتند و گفته شد و لش کنند، آزاد شد و به تهران بازگشت.

چنین کاری بر خوردار خان از خوانین افغانستان هم کرده بود. او «... پس از ورود تیمور شاه پسر احمد شاه درانی به قندهار... متزلزل و مخوف گشته، خود راه مقبره احمد شاه رسانیده، ریسمانی در گردن، و میخ ریسمان را نزد يك لحد کوبیده [بست] نشست، بعد از دوروز که تیمور شاه برای فاتحه و زیارت قبر احمد شاه آمده بر خوردار را دید... خط نسیان بر صفحه عصیان او کشید...»

(مجموع التواریخ گلستانه)

بتبریک جمهوری غرش کند ... قاجاریه را چنان مایوس کرده اند که غالب رضا به رضاداده اند^۱ .

«آدمی چون زورش به مصاب^۲ مادر نرسد . ناچار بابایش خواهد خواند»!

«چهارشنبه از صبح در شهر هیاهو برپا شد . اکثریت جمهوری میخواستند . شنبه دوم حمل روزی است که مجلس باید رژیم جمهوری را تصویب کند ، ساعت چهار بعد از ظهر سردار سپه بمجلس آمد ... شیخ مهدی سلطان الواعظین در سرسرا روی پله حرف میزد ، سردار ، لدی-الورود باچوب دستی براو نواخته امر کرد اورا از پله ها فرود آوردند ، دراین اثنا کلوخی به پشت گردن سردار خورد ، حکم شد جماعت رابزنند وزد و خورد در گرفت . زخمی را زیاد گفتند ، مقتول نبود مگر خیر حاج آقا جمال اصفهانی ! ... سردار میگوید حالا که ملت موافق نیست من از جمهوری صرف نظر میکنم ، ولی آقایان باید تکلیفی برای من معین کنند ، با احمد شاه نمیشود کار کرد .^۳»

برخورد با رئیس مجلس
ظاهرآ چون اجتماعی در برابر مجلس بوده است مؤتمن الملك به سردار سپه پیغام داده بود که آنروز عصر بمجلس نیاید ولی او اشتباهاً یا تعمداً آمده بود .
مرحوم دولت آبادی جریان را چنین مینویسد :

«سردار سپه به آرامی میرود و هیچ اعتنائی باین سنگ و چوبها نمیکند و دیده میشود که سنگ و چوب که باو اصابت میکند او بآرامی

۱- خاطرات و خطرات ، ص ۳۶۳

۲- = مصاحب .

۳- خاطرات و خطرات هدایت ص ۳۶۷

خاك آنرا پاك مینماید تا میرسد بهای سرسرای سنگی عمارت ، آنجا پای ستون اول ایستاده بنظامیان و نظمیه فرمان میدهد که جمعیت را از بهارستان بیرون کنند .. نگارنده (یحیی) خود را پهلای عمارت میرساند ببینند سردار سپه چه خواهد کرد ؟ می بینم از پله ها که بالا آمد بطرف اطاق رئیس مجلس رفت. رئیس از اطاق خود بیرون آمده بطرف سرسرای می آید. در راه روی وسط، در همین حال، رئیس دولت و رئیس مجلس بهم میرسند. مؤتمن الملك بطور تعرض بسردار سپه میگوید برای چه باینجا آمده ای ؟ سردار سپه میگوید آمده ام اینجا را نظم بنهم . مؤتمن الملك میگوید نظم اینجا بامن است . سردار سپه میگوید اما نظم مملکت با من است ! این جواب حاضر و بقول عوام دندان شکن درجه جریزه ذاتی يك شخص کم سواد را، آنهم در این حال پریشان حواسی که دارد، نیکو میرساند .

رئیس مجلس با تعرض از سردار سپه گذشته بطرف سرسرای و طالار مجلس می رود و میگوید : حالا بتو حالی میکنم که چه باید بکنی ؟ مرادش اینست که مجلس علنی بر پا کرده رأی بی اعتمادی باو می دهد و از کار می افتد .

آقای هروی خراسانی مینویسد :

«حمله سربازان شروع شد ، مؤتمن الملك رئیس مجلس که از پشت پنجره طبقه دوم مجلس متوجه بهارستان بود از اطاق خارج شده بطرف پله ها آمد ، در سر پله سینه بسینه سردار سپه برخورد با تشدد گفت : این چه وضعی است ؟ مطابق کدام قاعده شما مردم را در خانه

خودشان و با اسلحه خودشان میزنید ؟

سردار سپه گفت : من بوظیفه ریاست دولت عمل میکنم ، حفظ استقلال و جلوگیری از اغتشاش وظیفه من است .

رئیس مجلس گفت ، « اختیار مجلس با من است ، تو رسمیت نداری ، الآن تکلیف تو را معلوم میکنم . سید محمود ! زنگ را بزن تا باین شخص بفهمانم که مجلس جای این رفتار نیست »
و بسمت اطاق مخصوص خود رفت .

سردار سپه در مقابل این حرقها سخت جا خورد .
حمله نظامیان موقوف شد . بعد بوسیله پاره ای از وکلای طرفدار خود از مشیرالدوله خواهش کرد که بسین او و رئیس مجلس را التیام بدهد :

مشیرالدوله به سردار سپه گفت : رئیس مجلس حق داشته است ، زیرا حفظ انتظامات داخلی مجلس و بهارستان با شما نیست و شما حق نداشته اید مردم را در اینجا بزنید .

او بالاخره سردار را برای عذرخواهی نزد رئیس مجلس برد ، سردار سپه از علماء و رؤسای محلات عذر خواست و دستگیر شدگان را آزاد کرد .

مرحوم دولت آبادی بقیه جریان را چنین آورده است :
سردار سپه با تعرض شدید از او گذشته بطرف پله های عمارت بر می گردد که جواب عملی بر رئیس مجلس بدهد یعنی پیش از آنکه او جلسه برپا کند ، نظامیان ؟ گرچه بقوه قهریه باشد مجلس را منحل کنند ،

در اینحال هردو زیر سرسرا می‌رسند. رئیس میرود بطرف طالار، و سردار سه پله‌ها را گرفته پائین میرود، بیشتر نمایندگان نیز در همین سرسرا با حال پریشان جمعند.

نگارنده [یحیی] خطرا نزدیک دیده بمستوفی-

رضا مازندرانی

کار میکند

الممالك و مشیرالدوله که نزدیک من هستند

میگویم رئیس را از زنگ زدن برای برپا کردن

مجلس باز دارید، و خود بسرعت در عقب سردار سه پله فرود می‌آیم. نمایندگان

هم متحیرند که چه خواهد شد و غیظ و غضبی که از سردار سه پله می‌بینند

تصور میکنند شاید به من صدمه‌ای بزند. در میان پله‌ها فضای مختصری

هست که فاصله میان پله‌های مستقیم و پله‌های راست و چپ میباشد. در

آن فضا بسر دار سه پله رسیده بازوی او را گرفتم. بر میگردد، مرا می‌بیند

و می‌خواهد بازوی خود را رها کرده برود، آهسته باو میگویم اگر بروید

پشیمان میشوید، و بلند میگویم من هرگز از شما خواهشی نکرده‌ام

امروز تنها خواهش من اینست که برگردیم قدری راحت کنید و یک

فنجان چای میل بفرمائید، و باز آهسته حرف اول خود را تکرار میکنم.

سردار سه پله آرام گرفته یادش می‌آید باو گفته بودم هنوز برای جمهوری

در مجلس اکثریت ندازید. تقاضای مرا پذیرفته از پله دیگر بالا میرود.

نمایندگان که با کمال پریشان حواسی باین منظره نگاه میکردند

همه خوشحال میشوند.

سردار سه پله بطالار پذیرائی که روی سر در عزامت واقع است

رفته مینشینند و نگارنده در کنار او قرار میگیرد و دیگر نمایندگان دور او

می‌نشینند. بعد از چند دقیقه سکوت، نگارنده می‌گوید بنابود تا از ما بشما خبر نرسد امروز بمجلس تشریف بیاورید. جواب میدهد شما تلفن کردید که فوراً بمجلس بیایم^۱. می‌گویم چنین تلفنی از ما نشده است و شرح کمیسیون هجده نفری را بارای ندادن آن بآمدن امروز سردار بمجلس نقل کرده می‌گویم ما در شرف اطلاع دادن بشما از نتیجه رأی کمیسیون بودیم که شما وارد شدید.

سردار سپه متوجه میشود اینجا اشتباهی روی داده و قلبی پادرمیانی کرده، بکلی آرام گرفته جای می‌طلبد و سیگاری آتش می‌زند و ملفت می‌شود که خوب نشد جماعتی را آزار کرده و مضروب ساختند و عده‌ای را هم لابد بحبس انداختند. می‌گوید صاحب منصبی بیاید. یکنفر حاضر می‌شود. باو دستور میدهد مردم را پای عمارت جمع کنید من بیایم با آنها صحبت بدارم. پس از چند دقیقه او بر می‌خیزد برود صحبت بدارد در صورتیکه مردمی در بهارستان نیستند و هر چه مست نظامی و نظمیه است. نگارنده فرصت یافته نزد رئیس مجلس رفته او را در حجره‌ای بامستوفی الممالك و مشیرالدوله می‌یابم و می‌گویم سردار سپه از

۱- در این روز سردار سپه بوسیله ملك الشعراء بهار به مشیرالدوله و مستوفی الممالك و مؤتمن الملك و دولت آبادی پیغام میدهد که بپسند مصلحت هست که بمجلس بیاید یا نه؟ يك کمیسیون ۱۸ نفری تشکیل میشود و مصلحت نمیبینند که سردار سپه آنروز بمجلس بیاید. چون اجتماع عظیم آنروز در بهارستان از طرف مخالفین جمهوری بوده است، نمایندگان جمهور یخواه از شمار زباد تظاهر کنندگان بیناك میشوند و برای حفظ جان خود از سردار سپه بنام مجلس میخواهند که فوری بمجلس بیاید.

طرف مجلس با تلفون احضار شده و تصور میکرد است هیئت رئیس مجلس او را طلبیده‌اند، در این صورت خوب با او معامله نشد.

رئیس با کمال تحیر می‌پرسد :

- باو تلفن شده است بیاید؟ کی تلفن کرده است؟ می‌گویم نمی‌دانم.
رئیس تلفونچی را طلبیده می‌پرسد کی سردار سپه تلفن کرد ؟ می‌گوید تدین ، و قضیه کشف میشود که تدین بر خود و سایر کارکنان جمهوری از این ازدحام نگران بوده است، و از طرف مجلس تلفن کرده است، سردار سپه تصور نموده از طرف ما و در نتیجه مشورت با ما بوده که آمدن او صلاح دیده شده است و فوراً خود را بمجلس رسانیده .

پس از کشف این قضیه، رئیس مجلس و مستوفی و مشیرالدوله همه تغییر حال داده آرام میشوند . در این حال سردار سپه که مردمی را در بهارستان ندید که با آنها گفتگو کند بعمارت برگشته، ملك الشعراء بهار او را بهمین حجره رهبری کرده است . وارد شده و می‌نشیند و مشتی روی میز زده می‌گوید : هنوز زود است بدانند من چه کاره‌ام ، و نظرش بسخن رئیس مجلس است که گفته بود برای چه اینجا آمده‌ای ؟ سردار سپه می‌گوید اگر اروپائیان نظر خود را نسبت بایران تغییر داده‌اند برای ایشست که رضای مازندرانی در ایران کار میکند .

رئیس مجلس برخاسته روانه میشود. سردار سپه شرحی از رفتاری که با او شده است گله آمیز بیان مینماید . مشیرالدوله جواب منطقی طولانی میدهد و در ضمن، ساحت برادر خود رئیس مجلس را - بواسطه بی اطلاعی از اینکه او را از طرف مجلس بغلط خواسته‌اند که بمجلس

بباید - پاك ميكنند و سخنان معلرت آميز مشتمل بر حكمت و نصيحت مي گويد . سخنان مزبور در وجود سردار سبه مؤثر شده آرام مي گيرد و براي اظهار امتنان ازوي، برخاسته كبريت زده سيگار دست مشيرالدوله را كه معطل مانده آتش ميزند و حال گرفتگي مجلس به بشاشت مبدل مي گردد. مستوفي الممالك پيشنهاد مي كند كه سردار سبه و رئيس مجلس دريك حجره بنشينند باهم دوستانه صحبت بدارند و باهم كنار بيايند و هر دو هر چه در دامان از يكديگر دارند فرو بريزند . نگارنده نيز پيشنهاد مي كند كه مستوفي الممالك هم درميان آنها بوده باشد و پذيرفته ميشود . مستوفي الممالك ميروود رئيس را براي اين ملاقات خصوصي حاضر بسازد، در اين حال خبر مي آورند كه رؤساي روحاني كه در اطاق ديگر جمعند مي خواهند باين اطاق بيايند . بديهي است همه آنها از سردار سبه اندیشه دارند و اکنون كه او غالب شده و مردم بكلي متفرق شده اند نمي خواهند كه سردار سبه از آنها مكدر بماند . نگارنده بي آنكه از سردار سبه رخصت بخواهد به پيغام آورنده ميسپارم رؤساي روحاني را باين حجره وارد نمايند . آقاياي يكي بعد از ديگري وارد شده و اطراف ميز مي نشينند بي آنكه اندك احترامی از سردار سبه ببينند .

چند لحظه بكلي مجلس ساكت ميماند، يكوقت سردار سبه رو بنگارنده كرده با تشدد مي گويد مرا اينجا براي چه آوردی؟ جواب مي دهم رفتند جامعین كنند كه با آقای رئيس نشسته صحبت بداريد . هنوز حرف من تمام نشده مستوفي الممالك در را گشوده سردار سبه را با اطاق رئيس مي خواند و او بي آنكه تعارفي بر رؤساي روحاني بكند روانه ميشود .

مجلس سه‌نفری یکساعت طول میکشد و در نتیجه مذاکرات معذرت‌آمیز از دوطرف، قرار میدهند سردار سه از موضوع تبدیل رژیم و تغییر قانون اساسی بکلی منصرف گردد و مجلسیان در حمایت از سلطان احمدشاه بی‌علاقه بمملکت، اصراری نداشته باشند.^۱

خیراندیشان صلاح ندیدند و نخواستند جلسه مجلس تشکیل شود (و اگر هم میخواستند تشکیل نمیشد). رئیس مجلس را متقاعد کردند که از تشکیل جلسه صرف نظر کند، و بالاخره نصایح مشیرالدوله^{*} و میانجیگری مستوفی در همان ساعت دوباره میانه رئیس ملت و دولت را به يك قسمی درز گرفت.^۲

بهر حال این اقدامات موجب شد که رئیس الوزراء

جمهوری موقوف

در نیمه اول حمل ۱۳۰۳ (آوریل ۱۹۲۴ م.) این

بیانیه را منتشر کند:^۳

هموطنان !

گرچه به تجربه معلوم شده که اولیای دولت هیچوقت نباید با

۱- از خاطرات یحیی دولت آبادی، ج ۴

۲- بازیگران عصر طلایی ص ۲۳۱

۳- اعلام جمهوریت هدف و غرض نبود، بل وسیله بود برای سست کردن بنیان دربار قاجاریه، و خوشبینی مردی مثل عارف قزوینی بیجهت بود که میگفت:

به مردم این همه پیداد شد ز مرکز داد

زدیم تیشه بر این ریشه هر چه بادا باد

خوشم که دست طبیعت گذاشت در دربار

چراغ سلطنت شاه بر دریاچه باد

بقیه حاشیه در صفحه بعد

افکار عامه ضدیت و مخالفت نمایند و نظر بهمین اصل است که دولت حاضر تاکنون از جلوگیری احساسات مردم که از هرجانب ابراز میگردد خودداری نموده است. لیکن از طرف دیگر چون یگانه مرام و مسلک

بقیه از حاشیه صفحه قبل

تو نیز فاتحه سلطنت بخوان عارف

خداش با همه بد فطرتی بیامرزاد!

در اینجا بد نیست بواقعه جالبی که با اعلام جمهوریت در کرمان اتفاق افتاده اشاره کنیم: به طوری که از یکی از معمرین شنیدم، در همان ایام در کرمان مجلس روضه ای تشکیل شده بوده است و فرمانده لشکر نیز در آن شرکت میکرده (اگر حافظه ام خطا نکند گویا خداپارخان؟ محمدخان)، بهر حال یکی از وعاظ کرمان - مرحوم مجدهمی که درینگونه مسائل قلدوت خاصی داشت در چند شب اول در وصف جمهوری سخن ها میگوید و اشاره میکند که در صدر اسلام هم بنا بر جمهوری و انتخاب بوده است و قضیه سقیفه بنی ساعده و جلسه مشورت و غیر آن را به میان میکشد و هر شب در باب انتخاب ابوبکر و عمر و عثمان داد سخن می دهد.

در شب آخر، هنگامی که مشغول تعریف از جمهوری بوده، ناگهان رئیس تلگرافخانه از در وارد شده به فوریت تلگرافی بدست فرمانده لشکر می دهد.

فرمانده لشکر با خواندن تلگراف، جابجا شده و دست و پای خود را گم میکند. میگویند، مرحوم مجده، وقتی متوجه رنگ پریدگی فرمانده لشکر و حرکات و اشارات او میشود، قضیه را دریافته بدون اینکه وعظ را خاتمه دهد با از منبر پائین بیاید، دنبال سخن را گرفته و میگوید: «تا اینجا صحبت ما در اطراف فواید جمهوری بود، اکنون باید بگویم که در همان صدر اسلام نیز مسلمانان متوجه شدند که این چنین مسائلی با روح اسلام سازگار نیست و به همین سبب خلافت علی و امامت درخاندان او تثبیت شد که کار ملت اسلام با این حرفها بسمان نخواهد رسید، پس زنده باد سلطنت موروثی که از هر پریشیدگی جلوگیری خواهد کرده. آنگاه از منبر پائین آمد.

شخصی من از اولین روز، حفظ و خراست اسلام و استقلال ایران و رعایت کامل مصالح مملکت و ملت بوده هست و هر کس که با این رویه مخالفت نموده او را دشمن مملکت فرض و قویا در دفع او کوشیده و از این بیعد نیز عزم دارم همین رویه را ادامه دهم و نظر باینکه در این موقع افکار عامه مشتت و اذهان مشوب گردیده و این اضطراب افکار ممکن است نتایجی مخالف آنچه مکنون خاطر من در حفظ نظم و امنیت و استحکام اساس دولت است ببخشد و چون من و کلیه احاد و افراد قشون از روز نخستین محافظت و صیانت ابهت اسلام را یکی از بزرگترین وظائف و نصب العین خود قرار داده، همواره در صدد بوده ایم که اسلام روز بروز رو به ترقی و تعالی گذاشته و احترام مقام روحانیت کاملاً رعایت و ملحوظ گردد، لهذا در موقعی که برای تودیع آقایان حجج اسلام و علماء اعلام بحضرت معصومه (ع) مشرف شده بودم با معظم لهم در باب پیش آمد کنونی تبادل نظر نموده، و بالاخره چنین مقتضی دانستیم که به عموم ناس توصیه نمایم عنوان جمهوری را موقوف و در عرض تمام سعی و هم خود را مصروف سازند که موانع اصلاحات و ترقیات مملکت را از پیش برداشته در منظور مقدس تحکیم اساس دیانت و استقلال مملکت و حکومت ملی با من معاضدت و مساعدت نمایند.

اینست که بتمام وطن خواهان و عاشقان آن منظور مقدس نصیحت میکنم که از تقاضای جمهوریت صرف نظر نموده و برای نیل بمقصد عالی که در آن متفق هستیم، با من توحید مساعی نمایند.

رئیس الوزراء و فرمانده کل قوا - رضا.

« در افکار عامه، قوی طرفی است که حمله میکند
نه طرفی که بدفاع می پردازد.»

«اسکندر»

جو پا گدار

در همین احوال، تلگراف احمد شاه از فرنگ
بمجلس رسید که صریحاً اظهار عدم اعتماد نسبت به

سردار سپه کرد و مجلس را بانتخاب رئیس دیگری برای دولت ترغیب
نمود، ولی این کار کمی دیر شده بود، و در حکم جوپا گدار بود: دردهات
پاریز مثلی است که میگویند چارپادارهای ناشی جوپا گدار میدهند و البته
نتیجه نمیگیرند، بدین معنی که در عرض سال که باید به مواشی خود جو
بدهند و آنها را تقویت کنند غافل میمانند و صرفه جویی میکنند، اما در
هنگام عمل - و قتیکه بار بر پشت حیوان است و پای گدار و گردنه کوه
میرسد و ناچار نمیتواند بالا برود و با اصطلاح محلی «پامیزند» - آنوقت
مقداری جو از توبره بر آورده پیش حیوان میریزند و توقع دارند با خوردن
آن بتواند از گدار بالا برود که البته توقع بیجاست.

پول خرج کردن شاه و محمد حسن میرزا نیز در این ایام، و توپ و
تشرهای آنان، در حکم همین جوپا گدار بود.

سردار سپه با توجه به موقعیت خود، روز ۱۸ فروردین ۱۳۰۳
(رمضان ۱۳۴۲ ق/ آوریل ۱۹۲۴ م) استعفا داد.

بگفته دولت آبادی: «ماه رمضان رسید، سردار سپه روزی بمجلس
پیغام داد من بقدری خسته شده ام که دیگر نمیتوانم کار کنم، و تهران را
ترك کرده بتزدیکترین املاك خود در مازندران - بومهن - روانه گشت.»
سردار سپه در بخشنامه ای، یادآور شده بود:

«... با وجود خدمات عمده و فداکاری های تاریخی و قدم های
سریعی که در این مدت قلیل باستعانت شما برای احیاء مملکت واستخلاص

قشون ازدست اجنبیان ورهائی وطن مقدس از چنگال یاغیان و گردنکشان بعمل آورده و درمقابل زحمات و مجاهدات طاقت فرسایی که در راه عظمت استقلال ایران مصروف داشته‌ام، متأسفانه بعوض قدردانی و تشویق، جمعی از مفسدین بی علاقه به این آب و خاک که خدمت به اجنبیان و وطن‌فروشی و دمیسه‌کاری را یگانه مرام و مسلک خود قرار داده‌اند باندازه‌ای وضعیت را خراب و وسائل خستگی دماغ و دل‌سردی مرا فراهم ساخته‌اند که تصمیم گرفته‌ام عجالاً کناره‌جویی نمایم...

و همان شب سردار سپه، به ورود عین^۱ رفت.

طرفداران قاجاریه کمی خوشحال شدند، ولی رجال دوراندیش امثال مشیرالدوله متوجه بودند که دیگر امکان خرد کردن سردار سپه نیست. علاوه بر آن باید واقع بین بود، شهادت تا این تاریخ اقدامات سردار سپه از بیشتر اولیای دولت قاجار بهتر بوده است.

علاوه بر آن با ناپختگی‌های سیاسی احمد شاه و اطرافیان‌ش چه امیدی به ابقای چنین دولتی بود.

سردار سپه شب و روز در عمارت بریگاد قزاق منزل داشت، تا یکسال لباس خود را، حتی برای راحتی - جز در مواقع استحمام - از تن خارج ننمود و با همان لباس نظامی قزاقی در روی زمین با چکمه‌دراز کشیده چند ساعتی خوابیده و بیدار میشد، یعنی تا نصف شب در خارج مشغول کار بود.^۱

عروس ملک کسی در کنار گیرد تنگ

که بوسه بر دم شمشیر آبدار زند^۲

۱- تاریخ بیداری ایران، مختاری، ص ۱۸۱

۲- از یکی از کسانی که در همسایگی سردار سپه (محل سنگلج) بوده و با خانواده‌او آمد و رفت داشته شنیدم که بسا اوقات سردار در زمان میرهنجی هنگامی که از مأموریت‌ها یا مسافرت می‌آمده آنقدر خسته و مانده بود که بقیه حاشیه در صفحه بعد

تلگرافها از شهرستانها شروع شد و سپاهیان بدست و پافتا شدند، مجلس در وحشت و اضطراب فرو رفت. مجلس خائف و لرزان نتوانست در مقابل تلگراف احمدشاه^۱ تصمیمی اتخاذ کند. این بود که ناچار روز چهارشنبه بیستم فروردین عده‌ای از اعضاء برجسته پارلمان مثل مشیرالدوله و مستوفی الممالک و مصدق السلطنه و بیات و دولت‌آبادی و عمادالسلطنه شبانه به بومهن رفتند و سردار را مراجعت دادند.^۲

مسافرین نزدیک ظهر به بومهن می‌رسند. سردار سپه واردین را خیلی چرب و نرم می‌پذیرد، خاصه که مستوفی الممالک و مشیرالدوله هم جزء این عده هستند، ناهار صرف میشود (چون مسافر بوده‌اند روزه نداشتند)، سردار سپه، مستوفی الممالک و مشیرالدوله را در اتومبیل خود نشاند و بطرف طهران روانه شد.^۳

۱- خبر مخالفت اهالی با جمهوری به پاریس رسید، احمدشاه رئیس-الوزراء را معزول کرده از مجلسی رای خواست. سردار سپه معترضاً به بومهن رفت.

(خاطرات و خطرات ص ۳۶۸)

۲- گزارش ایران، ج ۴ ص ۳۱۹، بازیگران عصر طلایی ص ۲۴۸

۳- حیات یحیی ج ۴ ص ۳۴۲

بقیه حاشیه از صفحه قبل

برای استراحت خود را به بستری الکته و میگفت: بیائید چکمه‌های مرا از پام خارج کنید. و بسا اوقات پای او از تحمل چند روزه چکمه صدمه دیده بود.

اینکه گاهی در المانه‌های قدیم دهاتی خودمان، از آن جمله من از مادر بزرگم می‌شنیدم که رستم وقتی چکمه‌اش را کند، دیدند در آن علق سبز شده است! مثل اینکه چندان احرار نباشد بوده باشد؟

فتح خوزستان

و

مشیرالدوله

ز آنچه فتح خوزستان که کرده است؟

ز عمان و به اسفهان که خورده است؟

به خوزستان در آمد خواجه سرمست

طبرزد می رپود و قند می خست!

نظامی

موفقیت های سردار سپه در هرجانب کشور چشم گیر بود. شاید هم قضا و قدر زمینه و راه را برای توفیق او آماده می کرد. اگر بگوئیم همه این موفقیت ها به ابتکار او حاصل شده است اغراق گفته ایم، حداقل باید گفت مثلا اختلاف داخلی میان قوام السلطنه و کلنل محمدتقی خان از عوامل مهم آرامش خراسان بوده است. آرامشی که نتیجه آن نصیب حکومت سردار سپه شد. یا لاقلا باید قبول کرد که برف و سرمای شدید، میرزا کوچک خان جنگلی را از پای در آورد (هر چند او اصولا بسیار بی یار و یاور شده بود) اما بهر حال اگر زنده بود شاید يك وقتی میشد نقطه ضعفی در جنگل به حساب بیاید. بنا بر این مراتب کار جنگل هم پایان یافت

و قسمت بزرگی از مملکت آرام شد و بالنتیجه خیال سردار سپه از شمال فارغ و متوجه جنوب شد.

در جنوب، انگلیسها سالها خزعل را پخته بودند و چنانکه گفتیم قبل از قرارداد ۱۹۱۹ خیال تجزیه این قسمت را - بدست او - داشتند، اما چون قرارداد بسته شد و بالاتر از آن کودتا پیش آمد، به مصداق چونکه صد آمد نودم پیش ماست، دیگر توجهی به خزعل نکردند. خزعل همچنان نیمه مستقل روزگار می گذراند، تا قشون سردار سپه عازم خوزستان شد.

سردار سپه از تهران متوجه اصفهان و سپس شیراز شد. در شیراز تلگرافی از خزعل به سردار سپه رسید که تأسف خود را از «ما مضمی» اعلام داشته و «منتظر اظهار مرحمت و تعیین محل و موعد شرفیابی» بود.

سردار سپه جواب داد:

«آقای سردار اقدس! معذرت و ندامت شما را می پذیرم بشرط تسلیم قطعی».^۱

سردار سپه عازم بوشهر شد و گفت: اگر به بوشهر میروم قطب برای رفتن به فرونت بوده و شیخ را در نقطه دیگری غیر از شیراز نخواهم پذیرفت و در صورتی که آمدن به شیراز را نپذیرد، ملاقات من و او در میدان جنگ خواهد بود.^۲

۱- یادداشتهای سفر خوزستان ص ۲۱

۲- یادداشتهای سفر خوزستان ص ۲۵

سردار پهلوی از بوشهر با کشتی مظفری به بندر دیلم و سپس زیدون رفت. نباید تصور کرد که کار خزعل آسان فیصله یافته است: این مرد بسیار مقتدر بود و چند فرسنگ کمند اسب داشت و سربازانش در آن روزگار با کامیون انگلیسها آذوقه برایشان می‌رسید و حال آنکه قشون ایران در میان خاکسترهای پلاس عشایر، خمیری را که بدست خود تهیه کرده بودند نان می‌پختند. علاوه بر آن، چندی قبل از آن، سربازان خزعل، ضرب شصت دردناکی به قشون دولت وارد ساخته بودند، در جنگ «هماجون» و «اردکان» که بین دو سپاه واقع شد. يك واحد قشون قزاق ایران بکلی از بین رفته بودند بطوریکه دهاتیهای آن حدود از این واقعه در يك شعر و روایت محلی چنین یاد می‌کردند

اردکون تا باسکون سنگ خرده خرده

تاسه سال دال بخوره، قزاق مرده!

یعنی میان اردکان و باسکون سنگ ریخته است و به قدر سه سال که کلاغ بخواد بخورد، قزاق مرده افتاده است! ۱

امیر مجاهد بختیاری قوم و خویش خزعل هم در یوسف آباد کمیته در کنار خور موج محکن داشت و بختیاری را «گش گش» می‌داد بنابراین، تاسردار سپه، از پشت جبهه اطمینان قطعی نمی‌یافت، و بالا اقل به آنها اطمینان قطعی نمی‌داد، محال بود به این اقدام تهور -

آمیز دست بزنند

۱ - روایت مرحوم شمس الدین بحرینی خبری، سر بازی که در این جنگ

شرکت داشته است.



شیخ خزعل ورضا قلیخان مافی نظام السلطنه

(ص ۳۸۹)



مشیرالدوله از نظر کاریکاتوریست‌های پانجاه سال قبل

اگر دواخروس در سیستان باشد، مشیرالدوله استعفا می‌کند و....

خم که از دریا درو راهی بود
 پیش او جیغون‌ها زانو زند
 در تهران علیه این اقدام سردار سپه فعالیت‌هایی بعمل آمد که به مجلس
 هم کشیده شد .

ظاهراً تحریک از جانب درباریان بوده است . در یادداشت‌های
 سردار سپه آمده است که در جلسهٔ محرمانه‌ای که تشکیل شده بود، آقای
 سید یعقوب اظهار نمود «تا امروز من موافق سردار سپه بودم و از آقای
 مدرس هم بواسطهٔ سردار سپه بریدم ، فعلا که آقای مدرس خطرا اینطور
 بیان میفرمایند باید فکر چاره کرد ، و بنا کرد به گریه کردن، و گفت من يك
 آخوند شپشو بیشتر نیستم . صولت السلطنه پیشنهاد کرد که وزراء را
 دعوت نمایند برای سه به غروب مانده بیایند و توضیح بدهند . »

توضیح این وقایع را بهتر است از روزنامهٔ حبل‌المتین آنروزگار

نقل کنیم :

«... پس از آنکه خزعل ، اشرار و (اغوات) شوستر

را به ناصری (اهواز) خواند با همان لبرم‌ها که ثقة -

الملک حکومت شوستر و رضا قلی‌خان رئیس امنیه را

برضد دولت وادار نمود، بهر يك از آنان هم حاتم -

بخشی کرده دستورات و تعلیمات برای قلع و قمع

ادارات دولتی و چاپیدن اهالی داد .

(اغوات) هم هر يك در محلهٔ خود به جمع آوری

اشرار مشغول و جمله را تحت سلاح در آورده همه

روژه ادارات دولتی را مورد توهین و تهدید قرار

دادند. حتی قدغن شد نان و گوشت بادرهٔ قشونی

نهدند ! و این استیلا سه ماه ادامه داشت ...

مردار سپه به قبضه خوزستان تصمیم قطعی
اتخاذ کرد و از چهار جانب قشون بطرف خوزستان
رهپار آمد ، من جمله چهار هزار نفر قشون ساخلوی
خرم آباد بطرف دزفول حرکت و در گردنه (کیالو)
که شانزده فرسخی دزفول و عقبه بسیار سختی است
مختصر جنگی واقع شد و همدردین فرار اختیار کردند .
اردوی منصور به دزفول وارد ، حاکم انتخابی خزل
و اشرار قبل از ورود قشون متواری شدند . پس از
ورود قشون به دزفول اداره قشونی شوشر اعلان ورود
قشون را در دزفول منتشر می کند و در جزء اعلان
گوهر دهاالی شوشر می نماید که بایستی اسلحه خود
را تسلیم اداره قشونی بنمایند .

بعد از انتشار این خبر ، اشرار شوشر شب پنجم
جمادی الاولی (۱۳۴۳) بنای سنگر بندی می نمایند
که صبح سه شبه پنجم بطرف قلعه که محل اداره
قشونی شوشر است حمله نمایند . روز مزبور دو
ساعت قبل از ظهر از طرف اشرار شلیک بمقت قلعه
شد و از طرف قشون هم بنای شلیک توپهای بزرگ
و توپ های شصت تیر را بجانب سنگرهای اشرار
نهادند . روی همرفته يك ساعت این جنگ بیشتر
طول نکشید و اشرار از شنیدن صدای توپ ، سنگرها
را خالی و فرار نمودند .

قشون ساخلوی شوستر بعضی اشرار را دستگیر و برخی را تعقیب کردند. خبر این جنگ که بقشون نیرومند زفول رسید پخیال آنکه شاید اشرار مقاومت نمایند بفوریت دوست نفر سوار بسرکردگی نایب سرهنگ علی خان بلوچ و عده‌ای پیاده نظام بطرف شوستر حرکت، پس از ورود به شوستر، رشادت قشون ساخلوی را مشاهده، بدین مناسبت شب شنبه نهم شهر جمادی الاولی اداره قشونی جشن مفصلی گرفته عموم اهالی برای شرکت در جشن حاضر آمدند.

شب یکشنبه هم در اداره عدلیه جشن باشکوهی از طرف ریاست محترم عدلیه خوزستان تشکیل، از واردین با نهایت گشاده روئی پذیرائی میشد. پس از صرف شربت و شیرینی، جناب مستطاب آقا میرسید احمد تبریزی (کسروی) رئیس عدلیه خوزستان نطق ذیل را ایراد فرمودند: ۱

نطق کسروی آقایان محترم - همه میدانیم که خوزستان امروز ما دوره‌ای تاریخی را طی می‌نماید، یکک دوره‌ای را طی می‌نماید که باید در تاریخ این سرزمین با حرفهای

۱- از جهت اهمیتی که نطق مرحوم کسروی دین مورد داشت به نقل تمام آن مبادرت رفت. کسروی همان کسی است که بعد از شهریور ۱۳۲۰ در عمارت دادگستری ایران به ضرب چاقوی یکی از مخالفان به قتل رسید.

برچسته و درخشان ضبط شود و البته همه
علاقه‌مندان به تعالی ایران و سعادت خوزستان
سرشار از احساسات مسرت‌پاش می‌باشند و این‌بنده
که پکنفر ایرانی و از علاقه‌مندان عظمت این کشور
باستانی هستم این محفل جشن و سرور را که صاحب-
منصبان اردوی فاتح و تجار محترم و اهالی شوشتر
تشریف دارند مفتنم شمرده و در نظر گرفتم که با
نطق احساسات مسرت خود را که سرتاپای وجود
مرا گرفته بمعرض ظهور بیاورم و در ضمن معنای
این فتح اردوی دولتی و ارزش واقعی آنرا تا
آندازه‌ای که میتوانم برای آقایان اهالی شوشتر
بیان نمایم .

لیکن پس از اینکه به پشت میز خطابت آمدم
میبینم در صدد انجام کار چندان آسانی نیستم زیرا
يك بلاغت مخصوصی و يك سلسله بیانات
شاعرانه‌ای لازم است که تا آنچه را که در دل دارم
بمعرض بیان بیاورم و متأسفانه من اگر شعر دوست
هستم شاعر نیستم و قوه بیانات شعری ندارم و
ازین نعمت خداداد محروم می‌باشم .

با اینهمه ، ترك گفتن پشت میز خطابت را
بر خود رواندیده و ازین راه برگشتن نمی‌خواهم
چه اگر شاعر نیستم ، در این مقام ناچار و ناگزیرم
که از اطلاعات تاریخی خود و مطالعاتی که

در تاریخ خوزستان بجای آورده‌ام استعانت جست
و با بیان خود شمه‌ای از تاریخ این سرزمین و
ارزش این مظفریت و فتح قشون دولتی را به
اذهان آفتابان برسانم .

آشنايان بتاريخ ايران
کورش که بود میدانند که در روزگار باستانی

که از آن تاریخ بیش از دوهزار و پانصد سال میگذرد
مملکت ایران تقریباً با همین عرض و طولی که
امروز دارد به سه قسمت متقسم میگردد : قسمتی
از ایران بنام (میدی) شناخته میشد که مشتمل بود
به عراق عجم و آذربایجان، و گویا خراسان و بعضی
ولایات دیگر نیز تابع این قسمت بود . پادشاهان
میدی در شهر (اکباتان) میزیستند که اکنون
خرابه‌های آنرا در نزدیکی همدان برای ما نشان
میدهند، و قسمت دوم عبارت بود از پارس و مرکز
آن شهر استخر بود - قسمت سوم عبارت بود از
خوزستان که ما اکنون در یک شهری از آن هستیم
و پایتخت این قسمت هم شهر (شوش) بود . در همان
تاریخ که گفتیم بیش از دوهزار و پانصد سال از آن
وقت میگذرد، یکی از فرمانروایان پارس که بنام
(اکرادات) نام بردار بود و خیالات بس عالی در
سر داشت بدین صدد آمد که این سه قسمت را یکی
کرده و سلطنت بزرگی بپدید آورد، این بود که پس

از جنگهای فراوان براکیاتان مرکز میدی استیلا یافت و خوزستان را نیز بضمیمه مملکت جدید خود گردانید و میتوان گفت که اساس شاهنشاهی ایران از آن تاریخ گذاشته شد - چنانکه گفتیم این فرمانفرمای با عظمت نخست (اگرادات) نامیده میشد لیکن پس از این فتوحات بزرگی که تأسیس سلطنت پس وسیعی نمود بنام (کورو) نامیدم شد و این نام همانست که چون بزبان یونانی و از آنجا بزبانهای فرانسوی و انگلیسی رفته (سیروس) گفته میآید، ولی چون ایرانیان را در آنروز گارها نیز رسم بوده که اشخاص بزرگ را نه با نام بلکه بالقب میخواندند این بود که این پادشاه رانیز (کیخسرو) لقب دادند و همه میدانیم که (کی) در زبان فارسی بمعنای بزرگ و (خسرو) بمعنای پادشاه است، و ازین جا بود که نام اصلی آن پادشاه در ایران ازین رفته است، لیکن ما هنوز یادگاری ازین نام در ایران داریم زیرا رود بزرگی در شمال ایران که از کوههای آسیای صغری برخاسته و بشهر تفلیس گذشته و به بحر خزر میریزد بنام (کر) گفته میشود و ما اسنادی در دست داریم که (کر) مخفف (کورو) نام شهر یار بزرگ هخامنشی است، و همچنان باز - مانده ای هم از آن نام دیگر آن پادشاه در خوزستان تا نزدیکیهای ظهور اسلام بوده و ازین رفته زیرا

رود جراحی که از شرقی خوزستان و از سرحد پارس میگذرد تا چندی پیش از ظهور اسلام رود «اگرادات» نامیده می‌شد.

کیخسرو یا (کورو) شهریار بزرگ ایران فتوحات بس مهمه دیگری نیز کرده که اگر به ذکر آنها پردازیم از تعقیب موضوع خود دور می‌افتیم. مقصود ما این بود که بگوئیم خوزستان از بدو تأسیس سلطنت وسیعه ایران یکی از ولایات این مملکت بوده و مخصوصاً در عهد همان سلسله هخامنشی این سرزمین بس خرم و آبادان بوده زیرا پادشاهی آن سلسله با فتوحات اسکندر یونانی انقراض یافت و مورخین اسکندر چون از خوزستان نام می‌برند آنرا سرزمین پر ثروتی ستوده و مینویسند که زراعت گندم دانه‌ای از صد تا دویست محصول میداد و باز مینویسد که درین سرزمین پنبه و نیشکر بفراوانی کاشته میشد.

اردشیر و خوزستان پس از سلاطین هخامنشی سلسله با عظمت دیگر

پادشاهان ساسانی می‌باشند و این سلسله را به آبادی و خرمی خوزستان عنایت و توجه مخصوصی بوده و ما امروز یاد کارهای باارزشی از آن پادشاهان در هر گوشه از خوزستان داریم زیرا نخستین پادشاه ساسانی که اردشیر بابکان بود شهر اهواز را که خراب گردیده بود آبادان گردانیده و بنام خود «هرمز اردشیر» نامید و سپس برای اینکه شهر شوشتر را از خطر سیل‌های کوهیگر سالانه رهائی دهد نهر

«مسرقان» را که امروز بنام «گرگر» می نامیم احداث کرده و کارون را در بالای سرشهر به دوشاخه منقسم گردانید و ما امروز می بینیم که آن پادشاه ربع فرسنگ و بیشتر سنگترا باکلند بریده این نهر را را ایجاد کرده. پس از فوت اردشیر، شاپور پسر او، بر تخت نشست و نخستین اثری که از این پادشاه در خوزستان داریم «شادروان» شوستر می باشد که آنرا از عجایب عالم شمرده اند و در باره آن همین بس که این همه سالیان دراز را پائیده و تنها در چهل سال بیش قسمتی از آن خراب گردید. دیگری از آثار شاپورشهر «کرخه» بوده که در کنار کرخه بنا نهاده بود و یکی دیگر شهر جندی شاپور بوده که تخت گاه خوزستان بوده و اکنون ده «شاه آباد» جاگیر آن شهر با عظمت است.

کسروی باز ادامه داد :

یعقوب در بعد از ظهور دین مبین اسلام

خوزستان که ایران استقلال خود را

از دست داد خوزستان نیز در جزو دیگر ولایت ها رفت لیکن تاریخ بغوی برای ما نشان می دهد که ایرانیان هیچگاه از این ولایت غفلت نداشتند، چنانکه یعقوب لیث که نخستین کسی بود که برای اعاده استقلال ایران مجاهدت کرد این ولایت را به تحت استیلای خود آورد و بلکه آخرین نفس خود را در همان جند - شاپور کشید و قبر او تا دیر زمان یکی از عمارات بنام آن شهر بود. پس از یعقوب، مرداویم بود که به اعاده استقلال ایران برخاست. وی نیز خوزستان را به

تحت استیلا آورد و تاکشته نشده بود قشون او ازین ولایت بیرون نرفتند . سپس چون دیلمیان بمصره ظهور در آمدند علی بن بویه برادر خود معزالدوله را به تسخیر خوزستان فرستاد و تا دیلمیان بودند خوزستان ضمیمه قلمرو ایشان بود و از آن بعد نیز رویهم رفته خوزستان را سرنوشت همان بود که دیگر ایالات ایران را بودی .

در اوایل قرن نهم هجری در خوزستان وقایعی روی میدهد که جبهه تاریخ این سرزمین را از استقامت خود منحرف گردانده و میتوان گفت که دوره بدبختی و خرابی خوزستان از آن تاریخ شروع می نماید . تفصیل این قضیه آنکه سید محمد نامی ملقب بلقب مشعشع در اطراف غربی خوزستان به ادعای مهدویت برخاسته و اعرابی را که از قبائل مختلفه در آن حدود سکنی داشتند بیرون خود گردانیده و پس از خونریزی های بسی زیادی ، شهر «حویزه» را مرکز خود قرار داده سلطنتی تشکیل میدهد و شهرهای شوشتر و دزفول را نیز تحت استیلا می آورد بلکه تا بهبهان سوق قشون می نماید . در آن ایام در ایران ملوک الطوائفی غلبه داشتند .

شاه اسماعیل لیکن چندی نگذشت که شاه و خوزستان اسماعیل صفوی بانتظام و تصفیة ایران برخاست و از جمله عراق و خوزستان قشون کشیده و دونه سید محمد را که سید علی و سید ایوب نامیده می شده بگرفته و بقتل رسانید و این واقعه در سال ۹۱۴ هـ بود . لیکن می توان گفت که این وضعیت دولت مستحلی بود زیرا چندی نگذشت که شاه اسماعیل را بجل رسید و شاه طهاسب خراسانی به تفت آمد و

ضعف بر دولت غالب گردید. در این هنگام نوۀ دیگری از سید محمد بتخت خود سری برآمده باز در خوزستان طبل یاغیگری کوفت و این وضعیت دوام داشت تا شاه عباس کبیر به اصلاح مملکت برخاست. این پادشاه بزرگ با اصلاح اساسی خوزستان موفق نگردید و نتیجه جنگ امامقلی خان حاکم فارس با متغلب عرب حویزه جز این نشد که وی اسامطیع ایران گردید لیکن یکی از چهار والی شمرده شد که در حضور شاه می توانست روی صندلی بنشیند.

در فاجعۀ معاصرۀ اصفهان از طرف افغانان، همه میدانیم که خیانت های متوالی «والی عربستان» آخرین تیشه را بر ریشه استقلال ایران زد. پس از انقراض صفویه که نادر شاه افشار زمامدار سلطنت ایران گردید این پادشاه هندوستان را فتح کرد ولی خوزستان را اصلاح ننمود و با اینکه چند بار از این ولایت عبور کرده و از شیراز به عراق رهسپار گردیده و یا از بغداد بیارس رفت بسرکوبی اعراب و دیگر عشائر محارک این سرزمین نپرداخت و چون نوبت زمامداری به کریم خان زند آن پادشاه حکیم رسید در آن وقت خوزستان اگر گل بود بسبزه نیز آراسته گردیده بود! زیرا علاوه از والیان حویزه که در شمال غربی خوزستان بساط خود سری گسترده بودند در جنوب غربی آن قبیله پرزوری از عرب بنام «عشیرۀ کمب» بفلاحیه و هندیان استیلا یافته بودند و شیخ سلیمان شیخ آن قبیله نیز طبل خود سری می کوفت. کریم خان دوپایه بار برای قلع این اعراب اردو اعزام نمود لیکن بکندن ریشه فساد دست نیافت زیرا شیخ کمب کشتیهای فراوانی برای خود ساخته بود و پس از آنکه ناچار می گردید خود و اتباعش به کشتیها درآمده به یکی از

جزائر خلیج فارس پناهنده میگردیدند و بار دیگر در هنگام فرصت بخوزستان برگشته بخرابی می پرداختند وضعیت خوزستان از عهد کریم خان باینطرف احتیاج بآن ندارد که بشرح آن پردازم. البته آقاپان قسمتی را با چشم خود دیده و قسمت دیگر آن را هم از پدران و نیاکان خویش شنیده و منظره تأسف انگیز ولایت، خود آشکار گوید که چه بروی گذشته و چه ستم هائی را دیده است، زیرا در جایگاه کشور پر ثروت خوزستان، ما امروز جز سرزمینی نداریم که باید خرابه زار یا گورستان نامید.

در قرن چهارم و پنجم هجرت - آبادی خوزستان را از اینجا می توان سنجد که عمال خلفای بغداد سالی قریب شش ملیون تومان خراج این ولایت را جمع میکردند، در قرن هشتم حمد الله مستوفی دوازده شهر را در خوزستان آباد و دائر می نویسد، آیا امروز بیش از سه یا چهار شهر آباد در این ولایت داریم؟ آیا منشأ این همه خرابی ها و این اندازه انحطاط مملکت چه بوده؟ آیا جز تسلط یکمشت اعراب والوار بوده است؟

آقاپان - وقتی که در نه ماه پیش بخوزستان رسیده و وضع دل آب کن این سرزمین را با چشم خود دیدم شب و روز آرام نبوده بخود می پیچیدم و چه قدر برای من ناگوار و سنگین بود که بینم بومی در روی خرابه های هر مزارد شیر (اهواز) نشسته و بانگ شوم خود را با طراف طنین انداز گردانیده است! و چه اندازه سخت بود که می دیدم در خوزستان، در جولانگاه شیران، گفتاری میدان داری میکند!

(آقاپان میدانند که خزعل در لغت عرب نام گفتار است)

و آنچه بیش از همه آرامی از دست من گرفته این بود که من از سایر نقاط ایران بدین سرزمین آمده بودم و بخوبی میدانستم که بازوی نیرومندی را خدای ایران برای سرکوبی گردنکشان این مملکت و نجات رعایا آماده گردانیده است و این انتظار مرا میکشت که کی آن دست خدائی و آن بازوی نیرومند بسوی خوزستان نیز دراز خواهد شد؟ صدشکر خدا را که عاقبت نوبت نجات خوزستان هم رسید، و اینک میبینیم که آن دست خدائی بسوی این سرزمین دراز شده است و با یک مشت، گردن آخرین گردن-کشان ایران و طاغی خوزستان را خرد کرده است! آقاها، من بشما بشارت میدهم که خوزستان دوره جدیدی در پیش دارد که باید دوره سعادتش نامید، باید همگی شاد باشیم و جشن بگیریم و این روزها را از اعیاد ملی شمرده و بنام «روزهای فتح خوزستان» در صفحات تقویم ضبط نماییم و همه ساله در این روزها به شادی و جشن پردازیم و فاتح آن سردار با عظمت ایران را، که امروز خود شخصاً بخوزستان آمده، از درون جان و بن دندان دعا گفته و ثنا خوانیم.

باستیل باز بر شما بشارت میدهم که دیگر فلاح
خوزستان بیچاره برای تهیه مالیات نخلستان
 خود و دختر خویش را به قیمت بخش

نخواهد فروخت، دیگر محصول رنجبروزار را
 متفذین عرب و لرازدمش نتوانند گرفت، دیگر
 حجره و دکان تاجر و سوداگر را اشرار روز رون

غارت نخواهند کرد، شماى محبوبين سى و چهل
ساله قصر «فيله» آزاد خواهيد گرديد، و توای قيله
سياه! اى باستيل خوزستان! با خاك يكسان خواهى
گرديد! و تو نيز اى خوزستان! اى قطعه پرتوت
ايران! بار ديگر سرتاسر مهد عدل و امان خواهى
گرديد و سرتاسر خود را با باغهاى خرم و سبز
و با كشتزارهاى فرح بخش خواهى آراست و بار ديگر
تو شكرستان ايران گرديده، قند پارسي تو به بنگاله
رفته و طوطيان هند شكرشكن خواهند گرديد!

(در اينجا صداهاى حاضرين به زنده ياد سردار سپه رئيس الوزراء
و فرمانده كل قواء و «زنده باد اردوهاى مظفر و منصور ايران» بلند گرديده
و ناطق نيز روى صندلى خود نشسته دم فرو بست).

سپس آقاى سر هنگ ميمد علي خان نطق مفصلى آبراد نمود.
شب دوشنبه اداره ماليه شوشتر مجلس جشن مفصلى ترتيب و هر
شب يكى از طبقات مشغول بگرفتن جشن بودند.

باز دنباله گزارش را از همان جبل المتين خواهيمديد:

شنبه نهم شهر مزبور حضرت رئيس الوزراء با
همراهان و سى نفر سواران مخصوص خودشان
از رامهرمز تشریف فرماى ناصرى شدند.

سردار سپه
در خوزستان

همراهان، آقاى امير اقتدار، وزير داخله، سردار اسعد بختيارى،
وزير پست و تلگراف، امير لشكر جنوب، قوام الملك شيرازى و بعضى
ديگر بودند.

شيخ خزعل در زير چتر «ويس قونسل» همسايه از محرمه به ناصرى
و به شرفيائى حضور آقاى رئيس الوزراء نائل آمد.

امير مجاهد بختيارى تلگرافى بدین مضمون به شيخ خزعل مخابره
نمود: «قشون وارد رامهرمز، چون شما تسليم شديد ما هم عقب نشينى را

اختیار کردیم^۱

در شوشتر اهالی شهر را تزئین نموده و از امامزاده عبدالله که خارج از دروازه شهر است طاقهای نصرت بسته و بازارها را باقالین و قالیچه و بیدقهای سبز و قرمز و سفید زینت داده تا قلعه سلاسل (اداره قشونی) محل ورود آقای رئیس الوزرا عموم طبقات برای استقبال بخارج شهر رفتند. نیم ساعت بظهر حضرت رئیس الوزرا و سایر همراهان با اتومبیل ورود فرمودند.

شیخ عبدالکریم پسر خزعل، شاطروار، در رکاب حضرت رئیس الوزرا دوان - شیخ خزعل از سیاست عمومی بخود ترسیده در سایه جلالت گریز نموده، ورنه او نیز در رکاب رئیس الوزرا به شوشتر می آمد^۲.

امروز که سه شنبه دوازدهم شهر جمادی الاولی ۱۳۴۲ (آذر ۱۳۰۳ دسامبر ۱۹۲۳ م.) است ابلاغیهای از طرف آقای رئیس الوزرا مشعر بر عفو عمومی منتشر گردید.

... پس از آنکه شیخ خزعل حضور آقای رئیس الوزرا شرفیابی حاصل نموده و موفق به اخذ تأمین از معظم له می شود مقرر می گردد یکی از پسرهای شیخ خزعل در رکاب آقای رئیس الوزرا بطهران عزیمت

۱- بعداً شنیده شد که امیر مجاهد به لطائف العیال مقرب شد

۲- شنیدم وقتی پسر خزعل پسر سردار سه آمدو گفت پدرم به علت بیماری نتوانسته بیاید، مردار سه دست بر شانه پسر خزعل گذارده گفت: خزعل مردی محترم است، ما پیش او می رویم.

نماید که در اینجا متوقف باشد.^۱ از قرار مذکور مشارالیه ملقب به سر-دارلشکر، میباشد و برای طهران حرکت کرده ولی بواسطه سختی و سرمای راه در همدان چند روزی توقف نموده و امروز و فردا وارد طهران خواهد شد. مشارالیه از طرف آقای رئیس الوزراء بعنوان آجودان مخصوص منصوب گردیده است...

آقای رئیس الوزراء روز چهارشنبه ۲۵ قوس بطور غیر رسمی برای زیارت عتبات مقدمه بسمت بین النهرین عزیمت نمودند.

حبل المتین در شماره دیگر خود مینویسد:

«چون سردار سپه در محمره در قصر فیلیه که مخصوص خزعل بود جای گرفته خزعل را طلب نمودند، پس از آنکه مدتی در آب دارخانه منتظر ماند اجازه ملاقات یافت. حضرت اشرف نگاهی بصورت او نموده فرمود: خزعل چرا ضعیف شدی؟ خزعل در جواب گفت چون قبلا من بی بضاعت بودم و پیر هم هستم از این جهت ضعیف شدم. سردار سپه در جواب فرمود: خیر! چون هر کسی لشکر گشتی کند و سردار قوا شود ضعیف میشود، شکر خدا بر آنکه وقتی پیر شدی که دولت ایران جوان شده است. این کلمه چنان در خزعل اثر کرد که بوصف در نیاید، پس از مدتی ایستادن

۱- در یادداشتهای رضاشاه آمده است که در ملاقاتی که بین خزعل

و سردار سپه رخ داد، سردار سپه به او گفت:

برو مطمئن باش که نه به مال و نه قصدی به جان و آبروی تو دارم، بهیچوجه در صدد اتنای تو نیستم، بلکه شرط که من بعد خود را ایرانی بدانی و چشمت به طهران باشد نه جای دیگر... پس اگر رویه سابق خود را ادامه بدهی تنها مجازات تو اعدام است. برو.

(یادداشتهای سفر خوزستان ص ۵۷)

او را مرخص نموده، وارد درآب دارخانه آمده از طباخ سردار سپه غذا خواست. طباخ هم قدری غذا پیش آورد، خزعلی که با ناصرالدین شاه در سربك سفره غذا میخورد اکنون این غذا را آنهم درآب دارخانه میل نمود.

ناقل خبر خدایار خان سرتیپ و طباخ مخصوص حضرت اشرف کدر کربلا مشرف شده بودند می باشند.

کلیه قوای اعزامی به خوزستان فعلا در نقاط مهمه متوقف خواهند بود و آقای سرتیپ فضل الله خان زاهدی بسمت حکمران نظامی خوزستان انتخاب شده اند.

حضرت سردار سپه پس از دو روز توقف فیلیه به عبادان برای معاینه حال کارگران ایرانی تشریف فرما و روز چهار شنبه مقارن ظهر به بصره ورود و صبح يك شنبه با قطار مخصوص به قصد زیارت اماکن مقدسه حرکت فرمودند.

موقعیکه شرف اندوز بصره گردیدند آقا میرزا حسین بوشهری موقرالملك (پدر مجید موقر) بهاس این موقعیتها يك فروند کشتی جنگی (شطی) تقدیم دولت علیه نمود و بیادگار سفر حضرت اشرف، کشتی را «خوزستان» نامیدند.

حبل المتین باز مینویسد: رئیس الوزراء بعد از ختم قضیه خوزستان بسمت عتبات مقدسه بین النهرین عطف عنان و روز سه شنبه ۲۶ جمادی اولال به نجف ورود نمود - شب چهار شنبه جلسه ای عبارت از رؤسای روحانی و سردار سپه برای پاره ای مذاکرات در حرم مطهر



قدردانی مجلس از خدمات سردار سپه (۱۳۰۳)

از چپ به راست : سردار سپه رئیس الوزراء ، مؤذن الملك رئیس مجلس ، عدل الملك دادگر ، دکتر شیخ (احیاء السلطنه) ، شیخ عبدالرحمن نماینده لرستان ، مستشار الدوله صادق ، امیر مجاهد بختیاری ، صولت السلطنه هزاره ای

منمقد گردید ، از قرار معلوم روح ملاکرات راجع به اعا. و دعوت شاه از فرنگستان بوده است .

تلگرافی هم اخیراً از طرف شاه بحضرتین آیتین آقای سید - ابوالحسن اصفهانی و آقامیرزا حسن نائینی مدظلهما مخایره شده مضمون آن شایع نشد بلکه بکلی مستور مانده ، فقط شب مذکور معلوم گردید که تلگراف هم راجع بقضیه عودت بوده است !

هم چنین دوپسر والی پشتکوه^۱ در حال ورود حضرت اشرف بحرم کاظمین ، بیای سردار سپه افتاده و اظهار عجز و لایه و درخواست گنشت نمودند و والی هم داماد خود را قاصد فرستاده در کاظمین اطمینان جانی از سردار سپه خواسته و سردار سپه هم فرموده اند که باید بطهران آید . والی هم فرمان حضرت اشرف را اطاعت نموده و بطهران خواهد رفت . مخبر روتر از طهران خبر می دهد که اول جنوری (۱۹۲۵ - ج ۲ ر ۱۳۴۲ - ۱۰ دی ۱۳۰۳) حضرت سردار سپه رئیس الوزراء وارد طهران گردیدند .

چندی بعد این خبر در خوزستان منتشر شد :

در این هفته اعلانی از طرف حکومت نظامی خوزستان اشاعه یافته و رسماً انفصال خزعل را از کلیه مشاغل دولتی اعلان نموده اند . اندکی بعد این خبر در حبل المتین به چاپ رسید :

« تلگراف خصوصی از محمره ۲۱ اپریل مطابق اول اردی بهشت

سال ۱۴۰۴ شمسی ،

شیخ خزعل و پسرش شیخ عبدالحمید بحکم دولت گرفتار و -

۱- ظاهراً مقصود اولاد حسینقلی خان ابوقداره است .



سردار سپه ، پای پوهنه درجوم کربلا (۱۳۰۳ ق)
 سرهنگ ساعدالدوله خلعتبری ، سرهنگ عبدالرضا خان ، سرهنگ شیخ لیسکی ، امیر لشکر خدایاوا خان ،
 همراهان : سرهنگ ساعدالدوله خلعتبری ، سرهنگ عبدالرضا خان ، سرهنگ شیخ لیسکی ، امیر لشکر خدایاوا خان ،

تحت الحفظ بطهرانشان می برند .

مخبر روتر از بغداد خبر ذیل را اشاعه میدهد :

« سر خزعل خان را بادو پسرش، حسب الامر حکومت مرکزی طهران، گرفتار نمودند - قصورش را چنین ذکر میکنند که برخلاف رژیم حکومت کنونی خوزستان که حیثیت و مقام وی را از ایالت پائینتر قرار داده اعتراض نموده کوشش دربر انگیزختن بختیاری بحمایت خویش در حمله به محمره داشته است . »

دنباله وقایع را حبل المتین چنین می نویسد :

توقیف
شیخ

« نظریه مصالحی - که ارباب سیاست بهتر می دانند - امنای خوزستان با خزعل مدارا می کردند و می خواستند بر کلیه امور مملکتی تسلط بیابند

وامنیت وانتظام را همه جا برقرار دارند تا موقع دستگیری خزعل دچار مشکلاتی نشوند، امر بر خزعل مشتبه شده بود. در روز اول سال تلگرافی به حضرت اشرف مخابره نموده اظهار میداد که بمشارالیه وعده داده بودند در اول سال نو رسیدگی بامورات او شده موجبات رفاهیت وی را فراهم آورند و او ومتعلقینش را از شکایاتی که مردم بر آنها اقامه مینمایند آموده کنند، گویا حضرت اشرف در جواب میفرماید که اگر شخصاً بطهران بیایید هم مردم تصور میکنند که شما مطیع مرکز هستید و هم اسباب پیشرفت کار شما تواند شد. خزعل از اظهار اینکه او بطهران بیاید ظنین وخشمگین شده فوراً خودش باتمام اولاد و بستگان نزدیکش به

بصره رفته از آنجا من غیر مستقیم شروع به تهدید میکند^۱ منجمله تصمیم میگیرد قطعه زمین بزرگی در حوالی بصره موسوم به وکرامت علی ، در دومیلیون و پنجصد هزار روپیه خرید نماید و طوائف و عشایر خود را بآنجا بطلبد و خوزستان را مورد تهدید قرار داده در سایر طوایف و عشایر شروع به انتریک کند ، معلوم بود که تا وقتی بصره باشد بهیچوجه نمی-توان او را بدست آورد ، لذا باز هم بطریق دوستی پیش آمده شخصاً سرتیپ فضل الله خان چندین مرتبه نزد او به بصره میروید و بتدریج رفع سوءظن خزل میشود تا هفته گذشته حضرت سرتیپ فضل الله خان از اهواز به خزل پیغام می دهد که قصد طهران دارد و مایل است که از برای تودیع و همچنین مذاکره از برای اصلاح کار هایش در مرکز او را ملاقات نماید تا شاید دعاوی او بر خوزستان بمیلش فیصله یابد. باز دیگ طمع خزل به جوش میآید و فوراً به فیلیه رهسپار میشود . حضرت سرتیپ هم از اهواز به محمره میآید و نقشه دستگیری شیخ را بقسمی میکشد که خونی ریخته نشود . بدو امر می دهد که عده نظامیان در محمره بیش از لزوم است باید جمعی از آنها به اهواز برگردند ، قریب هفتاد نفر بایک توپ در تحت ریاست یاور مصطفی خان در کشتی جنگی خوزستان- تقدیمی آقامیرزا حسین مقرر الملك میگذارد. قرار شد کشتی مقارن غروب حرکت کند. نظامیها تودیع می کنند، هورا می کشند سوار میشوند . این قضیه بیش از پیش موجب یأس اهالی می شود و بهمدیگر

۱- گویا شیخ گفته بود : من کاری بتهران ندارم، اگر طهران به من

کاری دارد طهران را بیاورید نزد من ، من طهران نمیروم!

می‌گویند: پول خزعل دارد کار می‌کند!

باری، موقع حرکت کشتی خوزستان، خطی از حضرت سرتیپ به‌یاور مصطفی خان رئیس عده کشتی میرسد و می‌گویند که وقتی که سه میل از محمره دور شد آنرا باز کند و بموجب آن رفتار نماید.

دستور مندرجه در مراسله مزبور از این قرار بود که بمجرد ملاحظه این خط، کشتی را نگاه داشته تمام چراغهای آنرا خاموش نموده و کلیه اشخاصی را که در آن هستند امر بسکوت مطلق بدهد و کشتی را از سمت یسار رودخانه باکمال ملایمت حرکت داده بهمین ترتیب آمده تا قلیه، نرسیده بکشتی I. V. - آی‌وی، (کشتی جنگی که خزعل از انگلستان خریده بود)، خود شما بایک عده هفت نفری در زورق نشسته می‌آید به آی‌وی و باقی دستور العمل را در آنجا کسب می‌کنید.

پس، حضرت سرتیپ نزد خزعل میرود و از برای آنکه خزعل کاملاً کاملاً غافل شود می‌گوید پیشکار مالیه هم در مجلس حاضر شود تا بابتبادل افکار ترتیبی در کار بدهند، ولی، پیشکار مالیه بهیچ وجه از اصل قضیه اطلاع نداشت. خزعل اظهار میدارد که پنج هزار لیره به حضرت سرتیپ و مقداری هم به پیشکار می‌دمم اگر املاک مرا در خوزستان به تصدیق مرکز برسانید، و پنجهزار لیره دیگر می‌دمم که شیخ ابوالحسن شیخ-المشایخ جدید را معزول نمائید، و اگر سرتیپ حاضر شود با خیال او همراه شده نقشه انقلاب ایران و تجزیه خوزستان را فراهم آورد در تحت‌ورقه وامضاء - نصف کلیه دارایی خود را در خوزستان با وقف و بیض می‌نماید.



سرتیپ فضل الله خان زاهدی
(ص ۴۰۹)

سرتیپ هم روی موافقت باونشان می دهد . درضمن نیز خزعل تهدیداتی می کند که اعراب از نظامیها خشنود نیستند و ممکن است بعضی پیش آمدها رخ دهد . وقتی که قدری صحبت میکنند سرتیپ میگوید از سیاست خسته شدیم ، امر کنید مطرب و خانمها که ازبصره طلبیده اید و حاضرند بیایند قدری خوش باشیم . مطربها حاضر می شوند . مجلس عیش شروع می شود . ضمناً موقع ورود نظامیها نزدیک میرسد . سرتیپ به بهانه ای از مجلس خارج می شود و یاور مصطفی خان باعده هفت نفری وارد می شود ، به آنها می گوید داخل شوید و اظهار دارید که در عبادان اتفاقی رخ داده و لازم است به آنجا بروید ، من می گویم خیلی خوب شام می خوریم می رویم ، پس از چند دقیقه عده ای دیگر وارد شود و اظهار بدارند که مأمور « بنی طرف » هستند و از برای اخذ دستورالعمل آمده اند بآنها می گویم باشید تا بعد از شام ، بهمین نقشه رفتار می شود و تمام نظامیها محرمانه وارد کشتی « آیوی » می شوند . نظامیها بمجرد ورود شروع به خلع سلاح چند نفر غلامی که در کشتی بودند میکنند ، مطرب را مخصوصاً خواسته بودند که اگر در این موقع صدایی برخاسته شود بگوش خزعل نرسد . همین طور هم می شود و شیخ بکلی غافل بود ، درضمن باقی نظامیها اطراف اطاق خزعل را محاصره می کنند . شیخ که نظامیها را اطراف خود دیده خائف می شود و می خواهد بیرون بیاید ببیند چه خبر است ، قراول پهلویی باو می گوید بیرون نیائید .

خزعل فریاد میزند : ولك (یعنی ، نوکرها ، خطاب به آدم های

خودش) ، یکی از غلام هایش - یوسف علی - مجنونانه خواست اظهار حیائی نماید ولی فکرش عقیم مانده در مقابل يك نفر نظامی بی حرکت ایستاد ، مع هذا یکی از عملجات جهاز (خلاصی) این کلمات را تکراراً بیان نمود : «ما یقدر یقول خذوالشیخ » و خود را از شط بساحل رسانیده بخانه خود رفت . در آنوقت ظلمت تمام فضای مرکب (جهاز) را فرا گرفت . ماشین الکتريک - که چرخ اقبال خزعلش نامیده بودند از حرکت افتاد ، شیخزاده آزاده عبدالحمید سردار اجل در اطاق تحتانی مخفی گردیده و بدون اخذ نتیجه با پدر بزرگوار خود دستگیر شد .

آنوقت یاور قاسم خان با ششلول برهنه وارد اطاق می شود و به خزعل می گوید : به موجب این حکم امر دارم که شما را به مرکز اعزام دارم ، و اجرای اوامر نظامی فوری و حتمی الاجراست .

باین طریق خزعل و پسرارشده عبدالحمید (سردار اجل) را دستگیر و همان شبانه آنها را با اتومبیل به ناصری میفرستند . در راه به یاور مصطفی خان ده هزار لیره وعده می دهد که او را فرار بدهد .

بالاخره وارد ناصری می شود . در ناصری از حضرت سرتیپ دو خواهش می کند : یکی آنکه او را در شب حرکت بدهند . و دیگر آنکه از طریق بوشهر به طهران بفرستند .

مقصودش از رفتن بطریق بوشهر این بود که تا بوشهر باید با کشتی انگلیسها حرکت کرد و شاید بدین مناسبت اسباب فرجی برایش فراهم آید و خواهش دومش که در شب حرکت کند برای این بود که اهالی خوزستان او را ندیده شامتش نکنند . ولی هیچکدام از این دو خواهش مشارالیه پذیرفته نشد و روز بعد او را از رود کارون عبور داده با اتومبیل

به دزفولش میفرستند تا از طریق خرم آباد روانه طهران شود^۱،

شاعری در باب دستگیری او گفته بود :

صبا به خزل، کفتار پیر لیره پرست

بگو بنازم شستی که دست و پای تو بست

اگر که نام تو شد نیست، هیچ باک مدار

که نیستی است سرانجام هر چه هستی هست

شکوه و سطوت فرعون و جنت شداد

بیاد رفت و از آن خواهی چه طرف نیست

مگر حکایت نمرود و تخت نشینی

صعود کرد زمانی ولی به خاک نشست...

جالبتر از همه اینها عکس العمل دولت

انگلستان چه

انگلستان در مورد گرفتاری خزل است ،

میگوید ؟

عکس العملی که باید سرمشق هر سیاستمداری

باشد که چشم بدست دیگری دوخته است . حبل المتین خبر میدهد :

« در پارلمان انگلستان در جواب سوالی که منیاب گرفتاری

شیخ خزل شیخ محمره شده بود ، مستر استن چمبرلین وزیر خارجه اظهار

داشت که دولت ایران منتهای رعایت و خوش سلوکی را نسبت بشیخ

خزل ابراز داده است، و هیچ وقت دولت انگلیس بشیخ خزل اطمینان

مالی و جانی نداده، و ضرورت هم نبود که پس از آن مناقشاتی که

بین دولت ایران و شیخ خزل در سبتمبر گذشته شده بود، دولت انگلیس

هیچگونه دخالت بنماید^۲ .

اما حقیقت آنست که انگلستان دقیقاً وقایع خوزستان را در نظر داشت، منتهی امری انجام شده در انتظار بود. بی مناسبت نیست که اشاره به نامه‌ای بکنم که در خرداد ۱۳۰۲ ش (۲۱ مه ۱۹۲۳ یعنی یکسال ونیم قبل از دستگیری خزعل) از طرف «سربرسی لورن» وزیر مختار انگلیسی در تهران به لرد کورزن وزیر خارجه انگلستان نوشته شده است

درین نامه، این سیاستمدار چیره دست، کیفیت بالانس سیاسی خود را در مورد ولایات خوزستان و پیشرفت‌های سردار سپه چنین بیان میکند: ۱

«...جناب عالی تصدیق خواهید کرد که مراتب پادشاه از قدرت استدلال زیادی برخوردار است، و اگر رضاخان بدون آسیب به منافع مستقیم انگلیس، بتواند شرایط مورد نظر خود را پدید آورد، اوضاع و احوال درین گوشه از جهان تا آنجا بهبود خواهد یافت که باز شناخته نخواهد شد.

شاید بشود، که برحسب تمایلی که در تلگرام شماره ۹۷ مورخ دهم ماه مه خود ابراز کرده‌اید، با رضاخان به نوعی تفاهم رسید ولی شلکم دارم که حصول توافق مؤثری با دولت فعلی ایران، نظریه جبن وعدم کفایت آنان، امکان داشته

۱- این نامه توسط آقای محمد علی جاوید در شماره ۴۶ ماهنامه کاوه محمد عاصمی (آلمان) به چاپ رسیده است و ظاهر آ از کتاب سفرنامه خوزستان (بقلم رضاشاه) نقل شده است. اصل این کتاب اخیر متأسفانه در دسترس بنده نیست.

باشد. من هنوز متمایل به این اعتقاد میباشم که ما باید، دیر یا زود، تصمیم بگیریم که آیا با سیاست «تمرکز قدرت» ولو آنکه مستلزم اعمال قوه قهریه باشد، مخالفت بورژیم و یا بالعکس، از آن جانب داری کرده و کوشش نمائیم که با پشتیبانی عاقلانه و خردمندانه آنرا به مجرائی بی خطر سوق دهیم. من خود قویاً موافق شق اخیر می باشم.

بدیهی است که ریشه اصلی تمام دشواریها در خوزستان قرار داشته و معك آزمایش ما موقعیت شیخ معمره است و برای نمایاندن مقصود خود اجازه میخواهم جنبه حاد رویدادی را که ممکن است رخ دهد توضیح دهم. فرض میکنیم که رضاخان علیرغم منع و اعتراض ما، برای تنفیذ قدرت حکومت مرکزی، با منظور گردآوری مالیاتهای عقب افتاده اراضی و حصول اطمینان از پرداخت به موقع و صحیح آن درآینده، به اعزام قشون به خوزستان مبادرت ورزد.

هذهها و منظورهای نامبرده، فی نفسه، به ما زمینه و سببی برای مخالفت نمیدهد، ولی میدانم که تحقق این امر چه وضع خطرناکی در خوزستان بوجود خواهد آورد زیرا حضور يك نیروی جدید در منطقه ای که خوشبختانه در حال حاضر قرین آرامش بوده ولی مالا مال از احساسات تند و کینه -

توزیهای قابل اشتعال است، وضع را متخاطره آمیز خواهد کرد. چنانچه از این احساسات حادث و تعصبات کینه توزانه جلوگیری نشود نه تنها عملیات و دارائی شرکت نفت انگلیس و ایران به خطر خواهد افتاد، بلکه بیم نابودی آن نیز می رود. اگر لازم بدانیم که از مرحله اعتراض به مرحله اقدام گام نهمیم دو راه در پیش پای ما باز است :

اول آنکه ایلات محلی را برای جلوگیری از حرکت ارتش شاهنشاهی تحریک کنیم، که اقدام و روش نابجائی است. دومین راه اینست که خود ما حفاظت مناطق نفتی و سرزمین شیخ محرم را بر عهده گرفته و بدین ترتیب عملاً راه پیشرفت بیشتر ارتش را سدسازیم، که اینراه نیز نامطلوبست. مضافاً، چنانچه خود را ملزم به انتخاب راه دوم کنیم، باید علیه رجم عواقب مترتب که پیش بینی آنها چندان آسان نیست - آنرا نا باخرطی کنیم. از طرف دیگر اگر از رضاخان خواهش کنیم که از فکر اعزام قشون به خوزستان منصرف شود بطور قطع و یقین خواهد پرسید که آیا در برابر پذیرفتن این خواهش، حاضریم در جهات دیگر باو کمک کنیم؟ اگر با صراحت و قاطعیت میتوانستیم پاسخ دهم که ما در برابر این گذشت حاضر به بردن قوای خود از خلیج، و انتقال مالکیت راه آهن دزداب (زاهدان فعلی - مترجم) به دولت ایران و واگذاری اداره امور سرحد به کشور ایران

می‌باشیم، امکان می‌داشت که بر آن مبانی تفاهم
برسیم.

من در موقعیتی نیستم که بتوانم راجع
بتصمیم نهائی دولت اعلیٰ حضرت پادشاه انگلیس
در این موارد که مدتهاست تحت بررسی می‌باشد
و امیدوارم نتیجه آن بزودی ابلاغ گردد -
اظهار نظر کنم.

استتاجهای کلی من بدین قرار است :

چنانچه سیاست رضاخان، بدون برخورد و
کارشکنیهای بی‌مورد و غیر لازم، بمرحله عمل
درآید، ما را از بسیاری از مسؤولیتهای که تا بحال بر
عهده داشتیم رها خواهد ساخت، و رویهمرفته
کشور ایران را همسایه کم دردسرتری برای ما
خواهد کرد و در آنصورت تنها مواردی که لازمست
واقعا نگران آن باشیم امنیت مناطق نفتی و موقعیت
ویژه شیخ محمره است.

کلید پیروزی یا شکست این سیاست در
دست ماست.

چنانچه بتوانیم این سیاست را با مصالح
دوگانه یاد شده سازش دهیم در آنصورت علاوه
بر مزیت‌هایی که بر شمرده‌ام در تهران نیز نفوذ سیاسی
بدست خواهیم آورد، ولی چنانچه این سیاست را
ناپود سازیم فرصت نسبتاً خوبی را، برای ایجاد
کشوری که تا اندازه‌ای دارای ثبات و نظم باشد،
از دست داده‌ایم و ممکن است ناچار شویم مجدداً

تعهداتی را بپذیریم که در غیر آن صورت باخشنودی
از خود سلب می کردیم .

اگر در گوشه ای بایستیم و باین اکتفا کنیم
که به رضاخان بگوئیم: «وای به روز تو وایران
اگر برخوردی با منافع ما پیش بیاید نه تنها از
این کار بهره ای نخواهیم گرفت بلکه از آن میترسم
که خیلی چیزها را از دست بدهیم، زیرا اگر رضا-
خان از تهدید ما بیمی به خود راه ندهد محتملا
در وضعی قرار خواهد گرفت که برای ما نامطلوب
و موجب پشیمانی خواهد گردید .

بر حسب میل شما در شرف مذاکره با رئیس الوزرا
و وزیر جنگ می باشم ، ولی اگر زیاد اشتباه
نکرده باشم لازم است وضع خود را برای آنها
روشن کنیم و بگوئیم که چنانچه منافع اصلی محفوظ
بماند حاضر به دادن کمک خواهیم بود، یا حداقل
به سیاست «تمرکز قدرت» با دیده مساعد خواهیم
نگریست و بدین ترتیب کوشش کنیم که در عوض،
بهترین تضمین ممکن برای حفظ منافع خود و
عدم برخورد با شیخ محمره را بدست بیاوریم .
رونوشت این نامه برای آگاهی حکومت
هندوستان، کمیسر عالی اعلی حضرت پادشاه انگلیس
در بغداد، و ژنرال کنسول انگلیس در اهواز ایفا میگردد.

مفتخرم که با عالی ترین احترامات -
خدمتگزار بسیار فرمانبر و فروتن آن جناب باشم.

امضا - پرسی لورن

خانواده

خزعل

عجیب اینست که خزعل باوجود فرزندان بسیار
از کید آنان ایمن نبود. آقای علی همامی یکی
از معمرین اصفهان که وقتی مهمان خزعل بود

در روزنامه «اصفهان» می نویسد:

یک هفته پس از ورود باهواز و شروع بکار در شرکت سابق نفت،
شیخ عبدالحمید - سردار اجل - حاکم اهواز مرابشام در قصر شیخ خزعل -
که بیرونی آن باصطلاح اداره حکومتی هم بود دعوت نمود. مهمانان
آتش عبارت بودند از سایر فرزندان خزعل که اسامی آنها بدین قرار بود

شیخ جالب ملقب به سردار ارفع

شیخ عبدالحمید «سردار اجل»

شیخ عبدالکریم «سردار لشکر

شیخ عبدالله

شیخ عبدالعزيز

و چند نفر دیگر بشرح زیر:

شیخ عبدالحمین مبصر پیشکار بانک سابق شاهنشاهی ایران در
اهواز - حاجی رئیس التجار بوشهری و پسر او حاجی مشیرالتجار که
پیشکاران خزعل بودند، و شیخ موسی حاکم آنوقت آبادان. پس از
صرف چای و شربت و صحبت های متفرقه معمولی، سفره شام روی زمین
گسترده شد و انواع و اقسام غذاهای مطبوع و لذیذ روی آن چیده شد و
سپس مهمانان بدور سفره دعوت شدند. در این ضمن اینجانب وضعی را
مشاهده کردم که تعجبم را برانگیخت و آن ایستادن يك عرب مصلح

۱- از خاندان خزعل، یکی از افسران فداکار ایران هم اکنون یکی از

آجودانهای شاهنشاه است که در فتح جزائر تنب و ابو موسی کوشش فوق العاده

داشت.

هشتم هر يك از پسران شيخ بود كه در زیر عبای خود چیزی را بلمت داشت. بعد معلوم شد كه آن تنگ بلور آب آشامیدنی بود كه هر کدام از پسرهای شيخ كه تشنه میشدند از غلام مخصوص خود آب طلب می - كردند و او تنگ را از زیر عبای خود بیرون می آورد و پس از پر كردن لیوان ارباب خود آنرا بدون درنگ زیر عبا مخفی می ساخت. من آنشب با وجود اینکه از این وضع مات و مبهوت شده بودم بروی خود نیاوردم ولی روز بعد کیفیت قضیه را از ملا عبدالسید (نصرت نظام) - كه از مستخدمین مقرب شيخ خزعل و از اهل بهبهان و به اصطلاح عجم بود پرسیدم و او محرمانه و خیلی با احتیاط بمن گفت پسرهای شيخ خزعل روح برادری و صمیمیت را با هم ندارند بلکه همه نسبت بهم ظنین و بد گمان و كینه توز هستند و چشم ندارند يكديگر را ببینند و لذا بیم دارند مباد آبی كه در سفره مقابل آن ها گذارده شده بزهر آلوده باشد مخصوصاً سوه ظن شيخ جالب و شيخ عبدالعزيز كه مورد غضب پدر خود نیز میباشند از دیگران شدیدتر است و بدینجهت هر يك از آنها در مجلس مهمانی آب مخصوص خود را بهمراه دارند .

ناگفته نماند كه بر طبق روایت یکی از نویسندگان عرب - امین ریحانی - شيخ، بسیار دل زنده بود. او گوید: و شيخ خزعل با آنكه قریب ۶۰ سال از سنش گذشته ، دلش هنوز جوان است ، و چون شیعی است لهذا مذهباً و عملاً بسیار طرفدار مُتعه است و از قرار مذکور بیش از ۶۰ زن دارد و اولاد آنها را اغلب نمی شناسد . و بسیار شده كه وقتی كه یکی از اولاد كوچكش پیش او می آید از او می پرسد : مادرت کیست بچه جان ؟ و نیز گوید وقتی كه در بصره بودم از حال او جويا شدم، گفتند

۱- شاعر راست گفته بود كه :

يك بنده مطواع به از سیصد فرزند كاین مرگ پدر خواهد و آن عمر خداوند

این روزها غایب است ، پرسیدم : کجا رفته است ؟ بشوخی گفتند :
 راح بتزوج ، یعنی رفته است زن بگیرد ! اومیگوید خزل در فلسفه از
 مریدهای خاص اپیکور Epicure است و در شعرا از هواخواهان سیدرضی
 است که گفته است :

ادین بدین الحب انی توجهت رکائبه وجهت دینی وایمانی
 که ترجمه فارسیش تقریباً اینست :

مرا شکیب نمی باشد ای مسلمانان ز روی خوب ، لکم دینکم ، ولی دینی
 باز میگوید : شیخ خزل خان وسیله بسیار مؤثری برای اطفاء فتنه
 و فساد در قلمرو حکومت خود دارد و آن اینست که هر وقت می بیند یکی
 از رؤسای قبایل عرب با او اظهار یاغیگیری می کند و سر فتنه و خروج
 دارد ، اگر آن رئیس ، دختری شایسته بنکاح داشته باشد شیخ از و دیدنی
 نموده دختر او را به عقد از دواج خود در می آورد و فوراً مثل آبی که بر
 آتش ریخته باشند ناپره فتنه و فساد خود بخود خاموش میشود و همه آنها
 از آسیا می افتند .^۱

• • •

به هر حال خزل را باندبیری که گفتیم دستگیر کردند و به تهران
 فرستادند .

شاعری در همان زمان در باب خوزستان به زبان حال خزل گفته بود :

رفتیم و بردیم داغ تو بر دل
 وادی به وادی منزل به منزل

محمل نشینان فیلیه مانندند
 بستندم آخر بر ناله محمل

ای رود کارون ای دشت و هامون
 گرید بر من چون ابر ساحل

کردم هزاران زنجیر برها
 کردندم ایلون برها سلاسل

سردار بودم بردار گشتم
از بخت واژون، ز اقبال زائل

مهد آرزویم طهران بگیرم
طهران گرفتم چون ظل و ذی ظل

کفتار بودم شیری نمودم
روباه گشتم بین الامائل

از يك پیاده شه مات گشتم
دهرم بیازید این نرد نازل

گشتم برادر در مهر اغیار
بگرفت دامانم خون مزعل

(کرزن) نکه کن از قبر بر من
با مال گشتم سر همچو پشکل

کو عهد و پیمان چون شد حمایت ؟
این جمله گردید یکدفعه باطل ؟

هان ای رفیقان عبرت بگیرید
هرگز نگردید زین حال غافل

سرتیپ والا فضل الله راد
اعف اثیما فارحم بسائل

۱- فقط قونسل انگلیس در اهواز تأمین جانی و مالی به او داده بود و
بهین سبب قبول کرده تسلیم شود (از یادداشت‌های علی‌همامی در روزنامه
اصفهان).

حرکت مدبوحانه

بعد از حرکت خزل به طهران ، در خوزستان
يك بار تظاهراتی به نفع او شد كه البته نتیجه -
بخش نبود.

آنطور كه در حبل المتین نوشته شده است :

و تخمیناً بیش از هزار نفر بستگان شیخ خزل مقارن غروب در
معمره داخل شده مستقیماً ادارهٔ حکومتی و مالیه را محاصره نمودند .
از اول شب تا صبح پی در پی حملات خیلی شدید در تصرف این دو محل و
همچنین گمرک و سایر دوائر دولتی بعمل آوردند ولی نظامیان رشید يك
شجاعت و مقاومت حیرت انگیزی بمنصهٔ ظهور رسانیده نگذاشتند كه
هیچ يك از نقاطی كه منظور نظرا عراب بود بدست آنها در آید . شلش و سلطان
كه از غلامان و معتمدین شیخ خزل بودند و سمت سرکردگی اعراب را
داشتند و در تهو و بی باکی مشهور و معروف بودند در ضمن حملات خیلی
سختی كه از برای تصرف دارالحکومه و نصب بیرق عربی بر آن بعمل
میاوردند كشته شدند .

مقارن طلوع آفتاب عدهٔ مختصری نظامی از ناصری وارد و در
حملهٔ اول صفوف متجاسرین را درهم شكسته آنها را از شهر خارج و تا
مساftی تعاقب نمودند . در این جنگ از روی تحقیق ۱۵۰ نفر از اعراب
مقتول و ۱۰۰ نفر مجروح شدند . تمام مقتول عرب معاینه شدند و
معلوم گردید غلامها و بستگان معروف شیخ خزل بودند . تلفات نظامیان
سه نفر مجروح بود كه یکی از آنجمله برحمت ایزدی پیوست .

تنها کاری كه اعراب توانستند بكنند چپاول چند باب دكان بود .
بر اثر این وقایع ، خزل ناچار شد از طهران تلگراف زیر را به فرزندش
مخابره كند .

«فرزندی عبدالله،

کهیة میرزا محمد خان بهادر ، لازم
 است کهیة این تلگراف را بتمام موارد لازمه بدهند
 و حتی به جرایدین النهرین و سوریه و مصر و
 خوزستان داده طبع و نشر نمایند که عموم مردم
 بدانند این وقعه غیر مترقبه اخیر محمره جز فرع
 بدبختی من چیز دیگری نبوده و نیست. اگر مرتکبین
 این حرکت خلاف برای دوستی بامن بوده که این
 غیر منتظره را کرده باشند یک دوستان احمق هستند
 که بدو باید در مقام معالجه دماغ آنها برآمد،
 و اگر دشمنانی هستند که بالباس دوستی میخواهند
 آخرین ضربه مهلك خود را به هستی من وارد سازند
 تمام آشنایان عاقل من باید در صدد جلوگیری این
 حرکات مجنونانه برآمده باشند که بامراحمی که از
 طرف بندگان حضرت اشرف اعظم ریاست عالیة کل
 قوا و رئیس الوزرا ، دامت عظمته ، از بدو ورود
 تاکنون در مورد من مبذول شده به عواقب سوء
 منجر نگردیده و فوق العاده نگرانم. این دشمنی هایی
 که در لباس دوستی نسبت به من در آنجا میشود
 مراحم سابقه را مکدر مینماید . از صمیم قلب
 خوشوقتیم که به اشرار آنجا در ضمن وقعه اخیر
 گوش مالی سخت داده شده که دیگر مجال این قبیل
 دشمنی ها برای کسی باقی نیست، فرضاً هم مبادرتی
 به سیاست آنها نمیشد خود مجبور بودم که با آخرین
 قوه خود به محو آنها اقدام کنم تا همه بفهمند که من
 نسبت به دولت معظم خود صدیق و صمیمی و غدوی
 هستم، مخصوصاً بشما دو نفر توصیه اکیلم میکنم و

اگر علاقه‌مند به من هستید فوق‌العاده مواظب و مراقب باشید که دشمنان من لباس دوستی نبوشند و خیال مرا راحت بگذارند و آن طور که تاکنون طرف توجه بوده‌ام، من بعد از این هم این توجه دوباره من برقرار بماند. (خزعل)

خزعل در طهران زندانی و تحت نظر بود تا اینکه به روایت مرحوم محمدخان قزوینی «در شب چهارم خرداد سنه ۱۳۱۵ شمسی مطابق با چهارم ربیع‌الاول سنه ۱۳۵۵ قمری، چند نفر از اهوان رکن-الدین مختاری رئیس نظمیه طهران . . . به منزل او در طهران رفته، آن پیرمرد ۷۵ ساله را خبه کردند. بازماندگان آن مرحوم جسد او را در امامزاده عبدالله . . . نزدیک مزار مشهور حضرت عبدالعظیم حسنی به امانت گذاشتند، بهمین حالت باقی است»^۱.

...

چنین بود سرنوشت کسی که می‌گفت: «ما عرب هستیم و اینجا عربستان است، دولت ایران اگر خوزستانی دارد برود آنرا پیدا کند» و سربازانش فریاد می‌زدند، «خدالشیخ تهران، خدالشیخ تبریز المعجمی . . .». می‌گویند وقتی سردار سپه به اهواز وارد شد، شیخ درحالی که چند عرب زیر بازوی او را گرفته بودند به استقبال سردار سپه آمده تعظیم کرد و خم شد و بالای چکمه سردار رابوسه زد، سردار سپه پیشانی او را بوسید و با اشاره به گذشته‌ها گفت: شیخ، خوب خوزستان را پیدا کردم!^۲

۱- وفیات معاصرین، محمد قزوینی، یادگار، سال ۳ شماره ۵ ص ۴۲
اما در اطلاعات یومیه تاریخ فوت او مرداد ۱۳۱۵ (نهم جمادی‌الاول) ژویه ۱۹۳۶) و چنین نوشته شده است: «آقای شیخ خزعل سردار اقدس» که مدتی بود مریض و بستری بود صبح دیروز فوت نمودند. جنازه آن مرحوم دو ساعت بعد از ظهر روز گذشته از طهران به امامزاده عبدالله حمل و در آنجا دفن گردید.»

۲- خاطرات علی هامی، روزنامه اصفهان: ۱۳۴۷/۱۲/۲۵.

انتقال سلطنت

و

مشیرالدوله

گفتم که مرا از نظر انداخته‌ای
 گفتا که به مهردگران ساخته‌ای
 گفتم که ترا شناختم بی‌مهری
 گفتا که مرا هنوز نشاخته‌ای ؟
 فتح‌خوزستان و دفع‌خزل بکمک‌سرتیپ فضل‌الله زاهدی سردار سپه
 را نجات دهنده واقعی ایران بشمار آورد.

«سردار سپه‌پس از بازگشت از خوزستان در جلسه شورای خصوصی
 خود می‌گوید: من با این دو برادر - یعنی احمدشاه و ولیعهد - نمیتوانم کار
 کنم. حاضرین از روی حیرت بهم نگاه میکنند ، سردار سپه سخن خود
 را تکرار میکند و جواب می‌خواهد. مشیرالدوله می‌گوید این کار محظور
 قانونی دارد و باید در اطراف آن مطالعه کرد. سردار سپه می‌گوید بسیار
 خوب مطالعه کنند و در مجلس دیگر جواب بدهند. جلسه بعد در خانه
 حسین‌خان‌علاء، بدون حضور سردار، تشکیل میشود، اکثریت موافق میشود
 با جواب منفی دادن. و گفتن این جواب به سردار سپه در جلسه دیگر
 بمعهده مشیرالدوله مقرر میگردد. در مجلس دیگر، مشیرالدوله باتمام قوت

قانون دانی سردار سپه حالی میکند که ما نمیتوانیم با خیال سلطنت شما موافقت کنیم بملاحظه حفظ قانون اساسی.

سردار سپه از مذاکرات طولانی مشیرالدوله کسل و افسرده میشود ولی بردباری خود را از دست نداده میگوید حالا که این کار را مخالف قانون میدانید، من مقام خود را محکم نمی بینم و ممکن است با يك دستخط شاه از اروپا همه زحمتهای من در امنیت مملکت باطل گردد. باز مجلس مشاوره بی حضور سردار تشکیل میشود و بالاخره از یکی از مواد قانون استنباط میکنند که مجلس شورا میتواند بکسی، در مقام ضرورت، فرماندهی کل قوا را مستقیماً بدهد و این استنباط را دکتر محمدخان مصدق السلطنه میکند که عالم علم حقوق است.

سردار سپه پس از اطمینان یافتن از هیئت مشاوره که در مجلس نفوذ دارند بکارکنان خویش در مجلس می سپارد چنین پیشنهادی بمجلس بدهند و چنین قانونی را بگذرانند.^۱

ملك مهرائیان نمانده است

ملك شمشیر ملك پاینده است

چندی بعد، وقایع نگار روزنامه پانیر خبر داد که: «از بعد ورود سردار سپه بطهران با ولیعهد ملاقاتشان نشده: در میلاد حضرت امیر - المؤمنین (۱۳ رجب)، دربار سلام و ولیعهد، سردار سپه شامل نگردید. در تعقیب همین مناقشات سردار سپه خط اتمام حجت «التیماتم» بمجلس نگاشته که بوم پنجشنبه ۱۷ رجب مجلس باید قطعاً تصفیة بین او و احمد شاه بنماید، بدین قسم: یا او را بخواهند یا احمد شاه را. و در صورتیکه او را بخواهند و کلاء باید تمام تکالیف وی را گردن نهند.^۲

۱- حیات یحیی ج ۴ ص ۳۳۲

۲- بی اختیار آدم یاد مذاکرات دشت مقان و او تیماتوم قادر می افتد.

و اگرچه شاه هیچگونه اقتدار و دخالت در کارهای ملکی در این دو ساله نداشته و ندارد باز هم مجلس خیلی مشوش و پیریشان است. همچو گمان می‌رود که مجلسیان متعذر خواهند گردید که اختیارات آنها در تبدیل رژیم و اصول قانون اساسی نیست.

مخبر روتر ۱۳ فوریه که ۱۷ رجب باشد از طهران خبر می‌دهد که بواسطه مخالفت سختی که بر برخی خواهاشات اصلاحیه سردار سپه در مجلس پیش آمده واقعات خیلی دشوار شده است. سردار سپه در کمسیون که نماینده تمام احزاب پارلمانی در آن شرکت داشتند نطقی ایراد و حقیقت واقعات را بیان و بفوریت تصفیه قطعی آنان را خواستار آمده است، کمسیون برای اینکه اختیارات رئیس الوزرا را وسیع‌تر ساخته و رفع مناقشات را هم نموده باشد قانونی تسوید کرده تا فردا برای گرفتن رای بمجلس علنی پیشنهاد نماید. از روی این قانون سردار سپه، سالاری کامل الاختیار کل قشون را (که عهده‌ای است مخصوص بشخص سلطنت) خواهد داشت بااختیارات مدافعه و ضمانت در محافظه مملکت، مشروط براینکه اونیز پای‌بند بقوانین ملکی بوده فقط در پیشگاه مجلس خود را مسؤول داند.^۱

احمدشاه بعد از شنیدن خبر فرماندهی کل قوای سردار

شاه در راه

سپه، به دربار لندن مراجعه کرده از آنها گله نمود،

آنها اظهار بی‌طرفی کردند، این است که بخیال افتاد بایران باز گردد ...

اختلاف میان ولیعهد و رئیس الوزراء، که چند صباحی با هم

بقول بی‌پایانی، گرگ آشتی کرده بودند، بعد اعتلای خود رسیده بود

و این شاهزاده هر چه بیشتر کوشش میکرد سردار سپه را از میدان بدر کند، خود بیشتر خفیف میشد، تاجائیکه رسماً و علناً مورد بی اعتنائی سردار قرار میگرفت. چنانکه در یکی از تحریکاتی که توسط ولیعهد بعمل آمده بود چنین امری حادث شد. جریان اینست:

«حاجی شیخ عبدالنبی نوری فوت کرد، محمد حسن میرزا ازین فرصت استفاده کرده در ۲۲ مرداد مجلس ترجیمی در مسجد شاه فراهم کرد. هنگام برچیدن ختم توسط ولیعهد، صدای «زننده بادشاه، مرده باد دشمنان اسلام» بلند شد.

سردار سپه که تمام این اجتماعات را تظاهر ضد خود میدانست، با کمال متانت وارد مسجد شاه گردیده بمشیرالدوله که از مجلس ختم مراجعت میکرد در وسط صحن مسجد برخورد نمود، قدری با مشارالیه صحبت کرد و چون یقین داشت درین تظاهرات حادثه‌ای رخ نخواهد داد از مشیرالدوله تقاضا کرد با او بمجلس ختم مراجعت کند و خیلی هم اصرار کرد، ولی مشیرالدوله که شاید با احتمال وقوع حوادث قبل از برچیدن ختم از مسجد حرکت کرده بود حاضر بمراجعت نشد.

سردار سپه پس از جدا شدن از مشیرالدوله با هیئت دولت بمسجد رفت، گویا وضع را طوری قرار داده بودند که هنگام ورود سردار سپه جانبود و ناچار در حضور ولیعهد میبایست سرها بایستد، سردار سپه بعد از مشاهده این وضع بدون اعتنا بولیعهد، بصدر مجلس رفته بمن امام جمعه تهران و امام جمعه خویی جایی باز نموده نشست و وزراء هم وسط مجلس نشستند.^۱

«مؤتمن‌الملک رئیس مجلس بواسطه شخصیتی که دارد و برادرش مشیرالدوله که در مجلس است و مورد توجه میباشد، باخیالات کارکنان سردار سپه در خوانده شدن و مطرح نمودن مراسله‌ها و تلگرافهائی که از ولایات، در تقاضای تغییر سلطنت، میرسد همراه نیست. کارکنان سردار سپه بر رئیس مجلس اعتراض می‌کنند و اوناچار میشود استعفا بدهد^۱. بجای او مستوفی‌الممالک ظاهراً انتخاب میشود، اما او مکرر غایب است و کار هیئت‌رئیس بدست نایب‌رئیس اول، تدین، است.

در یکی از جلسات خصوصی مجلس پیشنهاد جمعی از آقایان نمایندگان، راجع باینکه تلگرافی از طرف رئیس مجلس به‌شاه مخابره شود و حرکت او را بایران بخواهند، مطرح میشود. اغلب نمایندگان مخالفت کرده و مخابره چنین تلگرافی را در حدود وظائف مجلس ندانستند و جمعی معتقد بودند چون جلسه خصوصی رسمیت ندارد خوب نیست مجلس چنین سوابقی را معمول دارد.^۲

در دوره پنجم عده‌ای از وکلاء از آنجمله مستوفی‌الممالک و مشیرالدوله و دکتر مصدق و تقی‌زاده و ضیاء‌الملک فرمند جزء منفردین بوده‌اند.

«محمدحسن میرزا ولیعهد از شش تن منفردین - که مشیرالدوله و مصدق‌السلطنه و تقی‌زاده و میرزا حسین‌خان علاء و یحیی دولت - آبادی و مستوفی‌الممالک باشند - بدربار دعوت میکند، مشیرالدوله

۱ - حیات یحیی ج ۴ ص ۳۷۴

۲ - جیل‌المتین شماره ۱۱، سال ۳۳

بیمار شد و نتوانست برود، ولیعهد ازدادن فرماندهی کل قوا به سردار سپه اظهار نگرانی و مخالفت میکند. باو میگویند اگر این کار نشود سردار سپه خود را برای مخالفت قانون اساسی حاضر کرده است^۱.

از طرفی سردار سپه خود را با طرفداران دربار و مخالفین خودش خصوصاً مدرس، نزدیک نمود و این امر قدرت او را بیش از پیش تثبیت ساخت. روزنامه جبل المتین گزارش میدهد:

درین هفته، دوجلسه ملاقات آقای رئیس الوزراء با مدرس بعمل آمده، جلسه اول در منزل آقامیرزا سید محمد بهبهانی، و یک روز هم مدرس در منزل آقای سردار سپه حضور پیدا کرده است، و بطوری که معلوم است ائتلافی فیما بین آقای رئیس الوزراء و آقای مدرس برقرار شده و مناسبات نیکوتر است^۲.

این امر ولیعهد را چنان عصبانی میکند که بعدها مرحوم دولت آبادی گوید: «خود از ولیعهد شنیدم میگفت چهل هزار تومان ماهیانه یک ماه شاه را که در غیاب او گرفتم بارو با برای او بفرستم. یک قلم به مدرس دادم که در راه حفظ تخت و تاج ماکار بکند، و از میان رفت، حالا برادرم آن را از من مطالبه میکند»^۳.

بهر حال سردار سپه شخصاً در مجلس ملی حضور یافته موانع و مشکلاتی را که ممکن است در راه اصلاحات مملکتی پیش آید و یا

۱- حیات یحیی ج ۴ ص ۳۴۰

۲- جبل المتین، شماره ۷ سال ۳۳

۳- حیات یحیی ج ۴، ص ۳۷۴، گویا ولیعهد دروغ نمی گفته، پول را مرحوم شیخ اسدالله محلاتی که واسطه بوده بنام مدرس گرفته بوده ولی به مدرس نرسیده بود.

نتیجه اختلال امور را فراهم نماید، و همچنین تحریکاتی که علیه او میشود به نمایندگان فراکیسونها که برای حل قضیه انتخاب شده بودند گوشزد کرد و نتیجه را تا روز ۲۳ دلو خواستار شد.

کمیسیون مزبور در نتیجه انعقاد جلسات متعدده خود و سه شب غور در پیدا کردن راه حلی برای حفظ قانون اساسی، چندین طرح پیشنهادی تهیه دیده و بالاخره طرح قانونی ذیل را تهیه و بامضای ۱۹ نفر از نمایندگان فراکیسونها رساند که در اولین جلسه پارلمان مطرح و تصویب شود:

نظر باینکه در سنوات اخیر که سرپرستی و

طرح قانونی زمامداری قشون و استقرار امنیت را آقای

سردار سپه عهده دار شده اند و با اقدامات و

جدیت ایشان قوای مسلح مملکتی به طور غیر مترقب به مدارجی از ترقی و انتظام رسیده که آرزوی هرایرانی و وطنخواه بوده و میباشد و نظر باینکه به برکت این قوه منظم و عملیات قشونی و مراقبت و جدیت آقای -

سردار سپه امنیت کامل در تمام مملکت حکمفرما گردیده و جای تردید نیست که این قوه تأمینیه هنوز تا سنوات عدیده بالضروره باید در دست موجد خود باقی بماند تا بدرجه کمال رسیده و استفادات سیاسی و اقتصادی ملت ایران در پرتو امنیت عمومی کامل شود، علیهذا ماده واحده ذیل را پیشنهاد و تقاضای تصویب آن را به فوریت در این جلسه

می نمائیم:

ماده واحده

« مجلس شورای ملی، ریاست عالیة کل قوای دفاعیه و تأمینیه مملکتی را مخصوص آقای رضاخان سردار سپه دانسته که با اختیارات تامه در حدود قانون اساسی و قوانین مملکتی، انجام وظیفه نماید، و سمت مزبور بدون رای و تصویب مجلس شورای ملی از ایشان سلب نتواند شده.

طرح قانونی فوق روز شنبه ۲۵ دلو تقدیم مجلس شورای ملی شده و تقاضای تصویب بفوریت آن بعمل آمد.

مدرس پیشنهاد کرد بعد از کلمه تأمینیه در بین الهالین نوشته شود «امنیه» زیرا که اطلاق به نظمیه نشود، و شرحی اظهار داشت که ما ریاست عالیة قوای مملکتی را به آقای سردار سپه میدهیم لکن نظمیه که در داخله شهر و جزو و قوای دفاعیه و امنیه ای که در خارج شهر میباشند نیست - بایستی استثناء شود.

این پیشنهاد قبول شد و نسبت به طرح قانونی فوق اخذ رای بعمل آمده باتفاق آراء تصویب گردید و باستثنای آقایان قوام الدوله و حاجی آقا اسمعیل عراقی و حایری زاده که جزء اقلیت میباشند - بقیه رای دادند.^۱

مرگ هست و بازگشت نیست

شاه که از موقعیت سردار سپه بیمنالک شده بود، در ۲۵ شهریور ۱۳۰۴ ش (۲۸ صفر ۱۳۴۴ سپتامبر ۱۹۲۵ م.) از اروپا به رئیس‌الوزراء چنین تلگراف کرد:

«جناب اشرف رئیس‌الوزراء، بعمون الله تعالی دوم ماه اکتبر (۱۳ ربیع الاول) باکشتی تلناراز پاریس از راه بمبئی بایران حرکت می‌کنیم، از مراجعت بوطن عزیز نهایت مسرت حاصل، و خوشوقتیم که آن جناب اشرف را بزودی ملاقات خواهیم نمود».

شاه

و جالبتر از آن تلگراف سردار سپه بود که در جواب شاه بدین

شرح مخابره شد:

«تلگراف مبارک که مبشر تشریف فرمائی اعلیحضرت همایونی بود زیارت و حقیقتاً باعث کمال مسرت گردید، استدعا دارم معلوم فرمائید موکب ملوکانه بکدام یک از بنادر سرحدی نزول اجلال خواهند فرمود. رضا، رئیس عالی کل قوا و رئیس‌الوزراء

حبل المتین درین باره مینویسد: درین تلگراف و جواب، یک نکته بسیار لطیفی دیده میشود که از آن نکته پی به خیلی از مراتب می‌توان برد و آن اینست که اعلیحضرت در تلگراف خطاب میکند: جناب اشرف رئیس‌الوزراء، در جواب امضاء شده است: رضا، رئیس عالی کل قوا».

در همین ایام ، یعنی دو روز بعد از مغایرة تلگراف ، ناگهان سروصدای تازه‌ای در تهران پدید آمد و آن بلوای نان بود ، توضیح آنکه بعلت کمبود گندم و تنگی سال و ضمناً تحریکات دربار ، در شهر ، نان کمیاب شد و مردم بسروصدا درآمدند .

صبح چهارشنبه ۴ ربیع الاولی ۱۳۴۴ (اول مهر ۱۳۰۴/۲۳ سپتامبر ۱۹۲۵ م.) بازارها تعطیل و يك اجتماع فوق‌العاده‌ای از مردم به مجلس شورا حمله برده میز و صندلی و جار و چراغ و... را شکستند. آنروز مجلس تعطیل بود و وکلاء حاضر نبودند. مشیرالدوله ، نظام‌الدوله و مدرس ، برای اقناع مردم به مجلس آمدند ، مشیرالدوله از ملت‌کتک خورده فرار می‌نماید ... از طرف دولت اقداماتی شد و عده‌ای دستگیر شدند ؛ درباریها که جزء محبوسین بودند اغلب آزاد شدند ، پیشخدمت خاصه ولیعهد هم پس از حبس گویا تبعید شده است .

در جریان حمله مردم به مجلس گویا مؤتمن الملك گفته بود : مجلس خانه ملت است ، در را بروی آنان باز کنید . همینکه در باز شد جمعیت داخل شده لدی‌الورود شروع میکنند به فحش دادن و کتک زدن ، چند نفر از وکلاء و مستخدمین مجلس که در آن موقع بودند فرار کردند ، مشیرالدوله که موفق به فرار نشده مورد توهین واقع شده صدمه می‌بیند ، ... حتی نقل میکنند زنها برای تفریح و مسخره بجای وکلاء نشسته بازی مجلس و مذاکرات آنرا نمایش میدادند ! و عده‌ای بطرف سفارت روس حرکت کردند ، لکن قوای دولت و نظمیه آنها را متفرق نمود .

بدین طریق صدها نفر دستگیر شدند، مشیرالدوله هم حق خود را از غوغای عام و عاقبت سیاستمداری گرفت^۱، وجه خوش گفته بود مرحوم بهار:

داد از دست عوام	از عوام است هر آن بد که رود بر اسلام
داد از دست عوام	کار اسلام ز غوغای عوام است تمام
ای جگر نوبت تست	دل من خون شد در آرزوی فهم درست
داد از دست عوام	جان بلب آمد و نشنید کسی جان کلام
آه ازین قوم عنود	به هوای نفسی جمله نمایند قعود
داد از دست عوام	به طنین مگسی جمله نمایند قیام
همچو غولان برمند	عاقل از بسمله خواند به هوایش نجمند
داد از دست عوام	غول اگر رقص کند گرد شوند از درو بام
پند گیرید زمن	پیش جهال ز دانش سرافکند مخن
داد از دست عوام	که حرامست، حرامست، حرامست، حرام

مرحوم بهار شعری در باب خواص هم دارد:

داد از دست خواص	از خواص است هر آن بد که رود بر اشخاص
داد از دست خواص	کیست آنکس که زبیداد خواص است خلاص
بخدا بد نام اند	داد دانا ز عوام است که کالا نعام اند
داد از دست خواص...	که خرابی همه از دست خواص است خواص

این دو شعر مفصل رامیتوان در مجله دانشکده سال اول ص ۵۹۵ دید

۱- اگر کسی خواست آخر عاقبت سیاستمداران بزرگ را خوب ببیند بهتر است کتاب «آسای هفت سنگ» مرا بخواند، نتایج سیاست مثل آنست که آدم، در بیابان خدا، تله بیندازد و خرس بتورش
بقیه پاورقی در صفحه بعد

بروایت حبل المتین :

بر اثر این واقعه جمعی محبوس گردیدند که عده‌ای وابسته بدربار بودند ، صاحب اختیار پس از حبس تبعید شد و پیشخدمت خاصه

بقیه حاشیه از صفحه قبل

یافتند که تازه نمیداند با آن چه باید بکند؟ یاریسمان بیندازد و از چاه چهل گزی ماردوسر بالا آورد!

بنده گمان کنم در ورود به سیاست یا آدم باید «دعای تیر بند» داشته باشد یا به قول دکتر داداشو «احتیاطاً سبلی را زیر سرش بگذارد» ! وگرنه باو آن رسد که به سیاستمداران رسد .

بد نیست راجع به این دو عبارت هم توضیحی بدهم :
 پدرم حکایت میکرد : در زمان محمد شاه برای جنگ هرات سرباز جمع میکردند ، در کران نزدیک پاریز پیر مردی بود که برای سربازان «دعای تیر بند» میداد! هر کس میخواست سربازی برود یک شاهی میداد و دعای تیر بند میگرفت ، منتهی پیر دعا نویس بعد از نوشتن دعا به سربازان میگفت : این دعا وقتی موثر است که شما در جنگ خودتان را پشت سنگر نگذارید . داخل چالها و آب برها بغوایید ، تپ تپو (خم خم) راه بروید و تا ممکن است خودتان را جلو تیر نبرید !

اما حکایت دکتر داداشو اینست : مردی بود از خاندان نفیسی در ماهان موسوم به دکتر نعمت الله خان که مردم او را دکتر داداشو میگفتند ، دهاتی ها وقتی به او مراجعه میکردند او نسخه میداد و دستور غذا صادر میکرد .

یکی از بیماران گفته بود : آقای دکتر بعد از خوردن دوا و رژیم غذایی دیگر چکار کنم ؟ دکتر داداشو گفته بود : احتیاطاً سبلی را هم زیر سرت بگذار !

اینرا هم بدانید که رسم دهاتی ها اینست که در امراض سخت ، سبلیشان را

بقیه حاشیه در صفحه بعد

ولیعهد هم. خیلی از طرفداران شاهزده فیروز میرزا و آقای مدرس هم گرفتار آمدند. آقای مدرس در حال بیماری به مجلس آمده نطق سختی کرد، وزیر فوائد عامه هم جواب درشتی داد. از نظر ضبط تاریخ، باید همه این نطق‌ها را نقل کرد.

بقیه پارقی از صفحه قبل

آماده می‌کنند و زیر بالش خود می‌گذارند که اگر خدای نکرده خطری رخ داد بستگانش در میان جل‌و پل‌ها برای ثبت فوت او سرگردان نشوند! در عالم سیاست این حرف‌ها هست. به قول عوام:

یا مکن با پیلانان دشوره یا بناکن خانه‌ای نپل توش بره!

منتهی کسانی هستند مثل قوام السلطنه و غیر او که حتی در جشن «دست»

بران هم حاضرند و بهار شرکت کنند!

میگویند در روز گاران قدیم، سرزمینی بود که در آن وزیران سال بسال در روز معینی که به روز «دست بران» معروف بود غوغا میشدند و بجای آنها داوطلبان دیگری بوزارت میرسیدند و شرط وزارت هم این بود که داوطلبان با میل و رضا قبول میکردند که پس از یک سال وزارت، در پایان سال خواص خدمت کرده باشند و خواه خیانت - یک دست خود را از دست بدهند، این دست بریده را میان جمعیت به هوا پرتاب میکردند و وزیر جدید کسی بود که بتواند دست بریده وزیر سابق را در میان هزاران دستی که برای گرفتن آن به هوا بلند شده بگیرد. یک روز هنگامی که دست بریده و خون چکان وزیر معزول را میان صدها دست جامه طلب و مقام دوست به هوا پرتاب کردند، وزیر جدید خیلی زود وی سروصدا معلوم شد. آیا میدانید او کی بود؟

او همان وزیر دست بریده معزول بود که به لاکه و بادست دیگر، دست بریده خود را از هوا گرفت تا یک سال دیگر در این مقام باقی بماند! (از خواندنیها) این حکایت را من باور نمی‌کردم تا وقتی شرح حال این مقله را خواندم که یک دستش را بریده، و او باز خود را به وزارت رساند و قلم را به استخوان دستش می‌بست و با آن فرمان‌ها را می‌نوشت!

نطقی مدرس چنین بود :

بنده قبل از وقوع این وضعیات ناگوار غیر منتظره کسالت داشتم و حال که مقارن شد با این وضعیات ، حال من خیلی سخت تر است و این دوسه روز هم حال سخت بوده و حالا هم با عانت اعانت کنندگان خدمت آقایان رسیدم و خودم را مکلف دیدم که يك عرایضی بکنم و از مقام ریاست خواهش کنم که دولت را احضار کند و کشف حقیقت و هویت این اوضاع ، کما هو حق ، از برای من و سایر آقایانی که شاید اطلاع ندارند بشود . البته اینطور نبود که اگر من نیایم صحبتی نشود البته همه به قید من بوظیفه خود رفتار میکنند ولی از باب اینکه از همقطارهای خودم عقب نمانده باشم ، حالا هیئت دولت که نیست و منهم ناخوشم ولی البته اظهارات من بگوش آقایان میرسد و از طرف مقام ریاست هم اخطار خواهد شد که یا در همین مجلس و یا در مجلس آتیہ بیاناتی بکنند ، البته منهم میشنوم و آقایان هم می شنوند آنوقت یا قانع می شوند و یا نمیشوند . من گمان میکنم همه آقایان با اینکه نظربد بدولت نداریم و او را در خط اصلاح مافات میبینیم و البته باید تکمیل شود ولی ما تمام خدمتگزار مردمان این مملکت هستیم . البته پریروز روزاول که مسئله مسئله ارزاق بود يك مسئله ای بود که جای تأسف برای همه بوده و هست . البته همه تصدیق دارند که امسال آفات بوده ، کم آبی بوده خصوصاً در اطراف

طهران ولی تمام مکلفند که بذل جهد کنند از برای اینکه بقدر میسر راحتی مردم از جهت معاش اغلب فراهم شود ، پرروز اول این عنوان شد بعد درخلال این مطالب يك چیزهائی آمد، در مجلس ریختن اتفاق افتاد، زدن وشکستن اتفاق افتاد وبعضی قسمتهای دیگر اتفاق افتاد . بنده هم با حالت تب آمدم وبرای اینکه جمعیت مجلس کم شود بیرون درایستادم ومردم را دلداری دادم یعنی با آنها شريك مصیبت شدم که حق را هم به طرف آنها می دهم ، بعد مسئله منجر شد به گرفتن ها ، بستن ها، حبس زنها ، مردها کوچکها بزرگها و منتهی شد به توسلاتی که بمقیدممن خیلی نامشروع است . آنها حق داشتند هر مطلبیکه دارند خدمت آقایان وکلا و مجلس شورای ملی که خدمتکار آنها است اظهار دارند و آنها هم بذل جهد کنند در انجام آن مطالب ، و همچنین دولت که سر کار است بذل جهد کند در انجام مطالب آنها ولی بعضی تشبثات نامشروع داخل هیچ کاری نبود با اینکه توهین به اشخاص محترم داخل هیچ کاری نبود این مطلب و مطالب دیگر هویت آن کاملاً بر شخص من مجهول است ، اگر بر من معلوم بود با این کسالت که شرعاً و عقلاً ملزم نبود نمی آمدم و اشخاصی

بودند که مذاکراتی بکنند . باید هویت مطالب در این مقام که مقام رسمی است روشن شود .

الآن که دولت حاضر نیست که این اظهارات مرا جواب گوید و کشف حقایق بشود مردمانی که حبسند و منشأش عملیات دیگران است چیست ؟ و علاوه بر آن منشأش توسلات غیر مشروع است ؟ و علاوه فکر ارزاق کردند ؟ نصایح بنده را که ده شبانه روز اطراف طهران گشتم شنیدید . امروز که روز سختی نیست اگر نباشد سخت باشد پس فردا که سرما شد چه شود ؟ اگر طفلی از گرسنگی بمیرد چه خواهد شد ؟ یا از نان یا پول ، گفته اند المفلسون فی خطر عظیم ، یک دفعه از بابت نبودن نان است همان است که حضرت فرموده بدترین اشخاص کسی است که بخواهد سیر و اطرافش گرسنه ها باشند .

حالا از مقام ریاست تقاضا می کنم خبر کنند دولت بیاید حقیقتاً کشف حقیقت شود از آن طفلی که قدم برداشته تا کسی که مسبب آن کار است حقیقت را معلوم کنند .

از اینکه به من خبر بدهند من قانع نمیشوم . من که گفتم و اظهار درد کردم باید بیایند و علاج را بفرمایند و من و همه را فاسد کنند .

جواب وزیر

آقای مدرس اظهاراتی

نموده و توضیحاتی از

فواید عامه

دولت راجع بعملیات

دوسه روزه اخیر خواستند . اگرچه در آن موقع ما نبودیم لیکن پس از اطلاع لازم شد که اطلاعات خود را بمرض نمایندگان محترم برسانم . البته امسال به وسیله آفت های پی در پی و کمی محصول ولایات و مخصوصاً اطراف طهران کمی عسرت و محصول بد است و با اینکه دولت تمام وسایل خود را صرف تهیه آذوقه و تهیه نان تهران کرده است دستورات لازمه از حیث خرید و حمل جنس داده شده و نگرانی نیست و امیدواری کامل هست که نان تهران تهیه شده باشد . از طرف دیگر آقایان مسبوقند که وسایل نقلیه که هست کاملاً ترقی نکرده است اگر چند شتر که باید گندم بار کنند بار شود ممکن است موقتاً برای یک روز تولید يك نگرانی می کند مثل همین پیش آمد روز چهار شنبه که ۲۰ یا ۳۰ خروار کم شد و به این جهت يك تفاوتی در نان آنروز اهالی طهران حاصل شد .

با وجود اینکه در طهران حکومت نظامی برقرار است و ممکن بود جلوگیری شود ولی نظریه اینکه دولت قصد خاصی ندارد و قصدش فقط

آسایش نهائی است از اعمال و ظایف حکومت نظامی خودداری و مسامحه نموده و به عنوان اینکه مردم آزادانه بتوانند دردهای خود را به سمع اولیای امور برسانند باین جهت فقط نظارت در حفظ انتظامات صوری شده ، عده ای بمجلس وارد و در ضمن وارد اظهاراتی شدند که اصلاً مربوط به عمل ارزاق نبود - از قبیل خواستن و نخواستن شاه و غیره - این مسئله باعث تولید سوء ظن شده و دولت در صدد برآمد ببیند که این حقیقتاً برای نان است یا اینکه عده ای ماجراجو احساسات مردم را مورد استفاده قرار داده و اوضاع امنیت را می خواهند متزلزل سازند .

با وجود اینکه سوء ظن در مراکز دولتی حاصل ندهد و اطلاعاتی هم که مؤید این سوء ظن بود رسید ابتدا لازم بود که تمام توجه دولت به طرف ارزاق معطوف شود و اقدامات جدی از طرف دولت در خصوص تکیه ارزاق گردید حتی خود رئیس محترم دولت اوامر مؤکد صادر نموده ذخیره قشون را برای کار ارزاق تخصیص داده و محضورات مؤکده به ولایات صادر گردید و همان روز اطمینان حاصل شد که نان طهران تأمین شده و همینطور اطمینان به سرته هاداده شده و گفته شد که نان طهران تأمین شده و

نگرانی بی‌مورد است ، حتی آقای مدرس مجبور شدند که نوشته بدهند برای اطمینان اهالی ، در هر صورت این تصور می‌رفت که فردا مردم وقتی دیدند که دکا کین پر از نان است دیگر موضوع مرتفع خواهد شد و مردم صلح‌جو و امنیت‌طلبی را که اکثریت سکنه طهران را تشکیل می‌دهند بحال خود باقی خواهند گذاشت . علاوه بر دستورات خاصی که به خیابازها

داده شده بود مأمورین خاصی مراقب بودند که در طهران صبح پنجشنبه بهترین وضعیت نان وجود داشته باشد یعنی دکا کین خبازی پر از نان و حتی زیادتر از مقرری همیشگی پخت‌شده بود با وجود این دیده شد که صبح پنجشنبه دکا کین باز نشده و اجتماعات متفرق نگردیدند . در این بین اطلاعات قطعی به دولت رسید که يك عده بدون میل مراجعه به دولت و مجلس شورای ملی در صدد توسلات غیر مشروعی هستند .

اجتماع در بسته شده : يك دسته که جاهلی بودند که برای هر ایرانی ضیعی فاگوار است ، وعده‌ای خواستند بنایند به مجلس . (آقای سید یعقوب - عملیاتشان را بگوئید) عملیاتشان را عرض

کردم از قبیل شکستن شیشه و درب و غیره، در این صورت دولت نمیتوانست با عفو و اغماض و مسامحه رفتار کند و با هر قیمتی باید ابادی فساد را قطع و سعی در کشف مراکز فساد کند زیرا نه نمایندگان محترم و نه دولت نمیتوانند ببینند که امنیت عمومی را ملعبه نمایند. با اینجهت بود از دستجاتی که میخواستند به پاره‌ای جاها مراجعه کنند جلو گیری بعمل آمده و هم چنین از آمدن بمجلس جلو گیری شد و بالاتر از این نظر باینکه آن سوءظن مبدل یقین شده بود دولت مجبور شد برای کشف حقیقت يك عده را توقیف کند. البته در چنین مواردی نمیشود با یقین قطعی اقدامی نمود. دولت هم همین کار را کرد بعد در ضمن رسیدگی بیگناهی عده‌ای که ثابت شد مرخص شده بعلاوه عذر خواهی هم شد. عده دیگر هم هنوز توقیف هستند که اگر بیگناهی‌شان ثابت شود رها خواهند شد و اگر ثابت شد که تقصیری دارند من یقین دارم که باید شدیدترین مجازات‌ها اعمال شود که دیگر امنیت عمومی آلت و ملعبه اشخاص ماجر احو نگردد.

این بود اطلاعاتی که بعرض آقایان رسید. در خاتمه میخواهم عرض کنم که اولاً از نقطه نظر آنوقت طهران هیچ نگرانی نیست و تمام اقدامات

لازمه بعمل آمده و روز بروز بهبودی اوضاع محسوس و نتیجه آن دیده میشود، ثانیاً در موقعیکه اذهان مشوش است دولت بهیچکس اجازه نخواهد داد که این حالت روحی اهالی را بازچه نموده تولید فساد کنند و از هر کس باشد شدیداً جلوگیری خواهد شد.

در سیاست اقتضای وقت بین مسلک پیغمبران را برگزین
زهر گردد پادزهر از اقتضا خضر و موسی را حکایت و انما

مولوی

تلگرافات شهرستانها ، قدرت فرماندهان نظامی ،
اقدامات تأمینی سردار سپه ، سهل انگاری ها و
بی احتیاطی های شاه و تجربتی که مشیرالدوله از

واقع بینی مشیرالدوله

نحوه اعمال او داشت ، ضعف و لیبعد و دو روئی یاران مجلسی که به
تعل و میخ میزدند ، مشیرالدوله را در برابر مشکلی قرار داده بود . اگر
او شاه قاجار را تأیید می کرد برای این بود که اصلی از قانون اساسی
پشتیبان این خاندان بود و اکنون که متوجه می شد دیگر آن اصول قدرت
خود را از دست داده است . این طرفداری را در حکم «زور خوابیده زدن»
میدانست . سردار سپه موقعیت خود را با یاران فداکار و وفادار نظامی
که در ولایات داشت چنان مستحکم کرده بود که موقعیت او در
قبال همه سائنس احمدشاه تضمین شده بود و بقول بیهقی^۱ «این پادشاه
هر چند شب و شبگیر کرد ولیکن کارش بنرفت» که تقدیر کرده بود ایزد

عز ذکره ، که سلطنت رایگان از دست وی برود ،

جای فردوسی خالی که بگوید :

تبه گردد این رنجهای دراز نشیبی دراز است پیش فراز
مشیرالدوله و مؤتمن الملك ، در برابر واقعیتی قرار گرفته بودند
و آن این بود که سلطنتی و دودمانی از هم پاشیده و خاندان و شاهزادگان
غرق در فساد و تباهی - منتهی متکی به قانون اساسی - در یکطرف ، و
مردی سپاهی و رشید و دلسوز و علاقه مند به امنیت و آرامش و قوی در
طرف دیگر ، و مملکتی در عین پریشانی در برابر . علاوه بر آن ، تجارب و
مطالعات ، یعنی مرور حوادث تاریخ عالم و ایران - و هم شرکت بیست
ساله در کش و قوسها و تحولات سیاسی مملکت - این نکته را بر او ثابت
کرده بود که تا رشد سیاسی و فرهنگی ملتی بآن حد نرسد که خود بتواند
آزادی و دموکراسی خود را حفظ کند بلطایف الحیل و نشست و بر -
خاستهای متظاهرانه دیپلماسی ، امکان حفظ چنین آزادی در پیش نیست
و درین اوان براو مسلم بود که همچنانکه هزار سال پیش ازو بیهی گفته
بود : « این ناحیت جز بشمشیر و سیاست راست نایستد » .^۱

۱ - همه کسانی که از آن روز گار حیات دارند تصدیق دارند که پشترتهای
سردار سپه مورد تأیید طبقات متفکر آن عهد بوده است ، چنانکه از استقبال که
از نمایش سردار سپه کردند این نکته آشکار می شد - این نمایش را مرحوم کپورانی
که از پیشخدمان تاجان بود فراهم کرده بود . نقش رضا را هنرمند شیانی به
همه داده داشته است و کپورانی گفته بود : چنان دگور و گرم را طبعی انجام داده
بودیم که شور و سرور در سپه که در این نمایش شرکت کرده بود به تعجب مانده بود
بنیه پاورقی در صفحه بعد

باری ، مشاعره تلگرافی شاه و سردار سپه این غوغا را در پی داشت و حبل‌المتین در همان شماره خبر داد که آمدن شاه گویا معوق مانده ، اتفاقاً در اروپا هم یکی دو مرتبه ناصر‌الملک (نایب‌السلطنه سابق) بشاه گفته بود: «چرا بایران می‌روید، این همان سردار سپه است که نسبت به مشیرالدوله چنان توهین کرده است .

آقا خان محلاتی هم يك بار به شاه گفته بود صلاح نیست بایران

برود .^۱

ناصر‌الملک و آقا خان خوب فهمیده بودند که رئیس الوزراء علاقه‌ای به ملاقات شاه ندارد . خصوصاً در برابر بعضی تظاهرات که در شهرستان شده بود . حبل‌المتین در شماره ۳۶ سال ۳۳ نوشت : «شاه با دربار به تکیه خارجی دسیسه نموده که قبل او ورود به سرحد در طهران و سایر ایالات برخلاف دولت بلوا را امتداد دهند . جمعی آخوند ، بعضی اشراف مجلس هم با آنها همراه بودند ، دولت جدیت کرد ، بیش از هزار نفر در طهران گرفتار شدند ، تلگراف تهدید هم به تمام شهرها جلوگیری ماجر اجویان شد .»

سردار سپه همان ایام این تلگراف را به فرماندهان شهرستانها مخابره کرده بود، تلگرافی که حبل‌المتین از آن تحت عنوان «خسونت مقدس» یاد کرده بود :

۱- کودتای ۱۲۹۹ ، ج ۲ ، ص ۳۶۸

بقیه پاورقی از صفحه قبل

وقتی شیبانی تسبیح خود را از جیب در آورد، درست عین تسبیح سردار سپه ساخته شده بود بطوریکه سردار سپه شخصاً بی اختیار دست در جیب کرده تسبیحش را بیرون آورده بود که ببیند آیا واقعاً در جیبش هست؟

«مسافرت شاه باروفا ازبدو امرچون برای استعلاج مزاج وعادی بوده حالا هم که معاودت مینماید بروقی نظریه من است وعادی شمرده خواهد شد. من موفقیت خود را در مملکت مهمتر ازین میدانم که باین آمدرفتها وقع واهمیتی داده و با آن توهمات عادی بتواند در ارکان آن رسوخی احداث نماید. بشما که نماینده وزارت جنگ در آن حدود هستید گوشزد مینمایم تا سایرین هم بفهمند که این ایاب و ذهابها نتواند دست آویز دسیسه آنتریکی برای نسنده جو بشود. چنانچه کسی بخواهد بدتشبثات در مقام القآت واعمال اغراض خصوصی خود برآید قدمی است که مجبلا برای امحاء خود یرداشته است. زیاده از این محتاج به تشریح نیست.»

ریاست عالی کل قوا و رئیس الوزراء

رضا

...

حال احمد شاه و نمایندگان مجلس این دوره را در واقع باید مصداق این شعر شاعر انجدانی بدانیم که گفته است :

سیاه بختی از این بیقر نمی‌باشد

که مجلسی در آن روشن از چراغین است

با این مقدمات مشیرالدوله و امثال او چه تعصبی می‌بایست

داشته باشند ؟

علاوه براین ، مجلسی مرکب از نمایندگان طرفدار سردار سپاه

میبایست تکلیف سیاست مملکت را تعیین نماید و بنابراین، مقاومت یا مخالفت چندتن نمایندگان منفرد و بیطرف، کاری از پیش نخواهد برد.

يك روز قبل از نهم آبان ۱۳۰۴، مستوفی الممالك **موجب توپچی** باتلفون بامنزله دكتر مصدق تماس گرفت و گفت:

«... در منزل سردار سپه ماده واحده ای تهیه شده و نمایندگان را يك يك بآنجا برده اند كه آنرا امضاء نمایند. آقای میرزا حسین خان علاء را هم كه برده اند امتناع نموده و امضاء نكرده است، دیشب هم كه منزل مؤتمن الملك بودم و با آقای مشیرالدوله و مؤتمن الملك درین باب مشورت كردیم كه آیا باین وضع امروز به مجلس برویم یا نه؟ آقایان صلاح ندانستند كه امروز در مجلس حاضر شویم. دكتر مصدق گفته بود: به توپچی و سرباز، سالها موجب میدهند كه يكروز بكار بیاید. . . اگر، امروز بمجلس نرویم بوظیفه نمایندگی خود رفتار نكرده ایم، مستوفی الممالك رأی دكتر مصدق را پسندیده و موافق شد، و به میرزا حسین خان علاء هم تلفون كردند و بمنزله ایشان آمده باتفاق به مجلس رفتند».

جریان این حوادث را خبرنگار حبل المتین در شماره ۳۹ سال ۳۳ (۱۴ جمادی الاول ۱۳۴۴/ ۱۰ آذر ۱۳۰۴ شمسی/ دسامبر ۱۹۲۵ م) به تفصیل نگاشته و ما از نظر ضبط تاریخ عیناً نقل می کنیم:

«روز هشتم و شب نهم آبان ماه اوضاع خیلی دگرگون بود و اگر قوای انتظامیه نبود ممكن بودی كه بخون ریزی های بزرگ دوچار شویم. حصه ای از متنفذین و كلا، بهر خیال كه بوده، راضی به این پیشامد نبودند، ولی اكثریت مجلس با آنها نبود. از این رو نقشه را بقسم دیگر

ریختند : اول قدمی که برخلاف این اقدام برداشته آمد همانا استعفای آقای پیرنیا مؤتمن الملك بود، و درحقیقت آن استعفا مجلس را به بحران انداخت و همین نکته هم منظور نظر متنفذین - چه در خارج مجلس و چه در مجلس - بود، چه مجلس بدون رئیس رسمی ناقص، و قانوناً نمی توانست کاری از پیش ببرد . پس از دوهفته یابیشتر بحران مجلس ، رئیس دیگر یعنی آقای میرزا حسن خان مستوفی منتخب آمد . اکثریت مجلس خیال بمضی و کلاه متنفذ را ملتفت آمده این دفعه مهلت ندادند که باز به بحران بی رئیس - تادیر زمان مجلس مبتلا ماند ، چه اگر در مجلس رئیس رسمی نباشد بدو وظیفه و کلاست که رئیس معین شود سپس به کارهای دیگر پردازند، مستوفی استعفا داد ولی اکثریت مجلس از الفاظ آن استعفانامه استفاده نموده گفتند این مراسم استعفانیت و باکمال هوشیاری قانونی کار را از پیش برده گفتند مجلس دارای رئیس رسمی هست ، نهایت عزری دارد، باید رفع عذرشان رانمود.

آقای مدرس در این موضوع خیلی جدیت کردند . تمام غرض این بود که در آن مجلس پیشنهادی که برخی از وکلا در موضوع انقراض سلطنت قاجاریه نموده بودند بعذر اینکه مجلس رئیس ندارد این ستون تا آن ستون را فرج تصور کردند . مخالفین شان هم قصد آقا و هم خیالات ایشان را ملتفت آمده جدیت کردند ، اکثریت نمودند، گفتند مجلس رئیس دارد و رئیس هم آقای مستوفی است و استعفای ایشان هم استعفانیت است. بدون رو در بایستی، آقایان زور گفتند و از پیش هم بردند! هشتم آبان ماه کشمکش بین وکلا بالا گرفت و در موقعی که آقای بهار

ملك الشعرا و كيل خراسان - كه از اشخاص جدی برخلاف پیشنهاد بود - برخی ابرادات می نمود، چند تیر برابر مجلس شلیک شد، می گویند بیچاره مدیر روزنامه نصیحت قزوین بمخطا هدف گردید، و کلا ماست ها را کیسه انداخته ، شلوارها را خراب کرده هریک بطرفی فرار نمودند ، در این هفته عده ای در مقامات مختلفه تحصن گزیدند .

اوضاع خیلی بد می نمود ، آقا سید محمد تدین نایب اول رئیس خیلی شجاعت کرد .

روز نهم آبان ماه که ۱۴ ربیع الثانی باشد مجلس علنی تاریخی منعقد آمد و آقای تدین بکرسی ریاست جلوس نمود . اکثریت چندان خوف نداشت، چه هم مردم دانسته بودند که آنها با خیالات ملت هم راه اند و هم رئیس دولت ، اما اقلیت یا کسانی که در اقلیت نبودند ولی شخصاً با پیشنهاد مخالفت داشتند الحق جلالت بخرج داده شهادت نموده هر چه در دل داشتند گفتند ، نه از مردم اندیشیدند و نه از مخالفین خود در مجلس . در هر صورت مجلس نهم آبان ماه یکی از مجالس تاریخی ایران است ، در آینده تاریخ حکم خواهد نمود که کدام حزب بحق و کدام بناحق بودند ؟ آن حکمیت تاریخ برای آیندگان شاید درس عبرتی بشود، ولی برای این موضع و موقع هیچ فایده ندارد و کار از کار گلشت و تیر از شصت رها شد (کیست برگرداند آن تیری که تیر از شصت رفت) و چه خوب شد خواه بحق بود یا بناحق، موافق بود با قانون اساسی یا مخالف که ریشه پوسیده استقلال يك خاندان بی علاقه از ایران کنده آمد .

عاقبت بمیان دجله تارہ می‌جست

قہوہ ختم قاجار

دیوانہ پا برهنه از آب گلشت

طرف داران قانون‌بهر خیال که باشند ، ایشان هر قدر فریادزنند که این پیشنهاد موافق با قانون اساسی نبود بی‌سود است . جبل‌المتین که وقایع این ابام را دقیقاً ضبط کرده ، چنین می‌نگارد :

«... نیم ساعت قبل از ظهر نهم آبان ماه مجلس شوراییست نائب رئیس آقای تدین منعقد گردید و تا ساعت يك و نیم بعد از ظهر مجلس بطول انجامید . مخالفین نطق‌های آتشین دادند در مخالفین ، آقای دکتر مصدق خیلی مفصل نطق صحبت فرمود ، آقای دولت آبادی هم خوب فرمودند ، آقایان تقی‌زاده و علایی اگر چه مختصر گفتند ولی خیلی پر مغز سرودند . در جواب هم آقای داور ، آقا سید یعقوب و آقای یاسائی و غیره داد سخن دادند . آقا شیخ جلال پیشنهاد انقراض سلطنت قاجاریه را بامضای جمعی از وکلا بمجلس پیش نمود و عاقبت به اکثریت ۸۰ نفر در مقابلہ ۵ نفر ، مادہ واحدہ ، گلشت . صدای هلهله بلند شد ، اهالی و متحصنین از حرمی در پوست نمی‌گنجیدند . مخالفین یا قبل از وقت رخصت گرفته بودند و یا بمجلس نیامده ، و هم کسانی که آمدند پس از دادن نطق خود و بیان عقیدہ خویش از مجلس بیرون رفتند .

مذاکرات تاریخی مجلس شورای ملی ایران

(جلسه ۲۱۰)

دشنبه ۹ آبان ماه ۱۳۰۴

بیانات آقای هلائی - آقای مستوفی پریروز کتباً استعفای خودشان را از مقام ریاست تقدیم کرده اند و در مجلس قرائت نشده است، امروز صبح هم که آقای رئیس الوزراء ایشانرا خواسته بودند بن تذکر دادند و مراسله هم نوشتند که من تقدیم کنم.

نایب رئیس (تدین) - این راجع بدستور نیست قبل از دستور سه فقره را پرت از کمیسیون عرایض رسیده است که به عرض مجلس می رسد. شاهزاده محمد هاشم میرزا دوماه اجازه خواسته اند.

مدرس - اخطار قانونی دارم. نایب رئیس - اخطار قانونی چیست؟ مدرس - اخطار قانونی نظامنامه است نایب رئیس - راجع به چیست؟ مدرس - اخطار نظامنامه است، اجازه می دهید عرض کنم؟
- بفرمائید.

مدرس - باید استعفای رئیس را
استعفای
بخوانید.

رئیس داور - البته اخطار آقای مدرس بجا بود زیرا هر وکیل حق دارد هر جا تخلفی از نظامنامه مشاهده کرد اخطار کند ولی معمول مجلس در مورد استعفای رئیس غیر از این بوده است و معمول نبوده است که هر وقت رئیس مجلس استعفا داد فوراً استعفای او قرائت شود.

ما می شنویم که آقای مستوفی استعفاداده اند

در این مورد هم باید همان طور که راجع به آقای
پیرنیا عمل کردیم عمل کنیم زیرا ما به آقای
مستوفی علاقه مندیم و باید ایشان را متقاعد به قبول
کرد. بنده تصور می کنم که هیچ اجباری برای ما
نیست که این استعفا را بخوانیم و باید اقدام کنیم که
ایشان را متقاعد کنیم.

مدرس - ما اقدامات لازمه را کردیم
ولی ایشان متقاعد نشدند و امروز هم مجدداً شرحی
نوشتند و توسط آقای علائی تقدیم کردند که چرا
استعفا در آن جلسه قرائت نشده است و لهذا
مطابق نظامنامه استعفا را بخوانید و رئیس را
معین کنید.

نایب رئیس - من ناچارم که در اینخصوص
توضیحاتی بدهم: پرروز قبل از ظهر مراسله ای از
طرف آقای مستوفی توسط آقای ارباب کیخسرو
به بنده رسید و چون موقعی پیدا نشد که بعرض آقایان
برسانم همین طور ماند. ولی مفاد این مراسله
ممکن است بعرض نمایندگان برسد: صریح است
در امتناع از قبول ریاست، نه استعفا! و بنابراین این
مشمول ماده ۱۱ نظامنامه نمی شود - که بطور الزام

مجبور باشم قرائت کنیم. ماده ۱۱ قرائت می شود:

(ماده ۱۱ از نظامنامه داخلی)

«اگر رئیس، قبل از انقضای مدت ریاست،

استعفا یافت نمود، مسن ترین نایبان رئیس، مجلس

را منعقد و استعفانامه را قرائت، یا فوت را اعلام

کرده مجلس را ختم می کند و در ظرف سه روز

در تحت ریاست همان نایب رئیس مجدداً مجلس

منعقد و بطوریکه در ماده (۸) ذکر شد رئیس انتخاب

می شود.»

نایب رئیس- این ماده دایر است به

اینکه رئیس اشتغال به خدمت ریاست کرده باشد، و

مراسله هم قرائت می شود.

(مراسله مستوفی، ۷ آبان ماه)

«مقام مقدس مجلس شورای ملی، پس از

تشکر از حسن ظن نمایندگان محترم که نسبت به بنده

ابراز داشته اند تصدیق می دهم. بععل چندی، در

جواب تلفون نایب رئیس، امتناع خودم را از قبول

مقام ریاست عرض کرده ام، چون از قرار معلوم

رسمی تلقی نفرموده اند این است که کتبا هم به عرض

می رسانم.»

نایب رئیس- بمقتد من ماده ۱۱ شامل

این نیست و ضرورت را ایجاب نمی کند. ورقه ای که

امروز رسیده است قرائت می شود:

« روز پنجشنبه ، اینجانب امتناع و

استعفای خود را از ریاست مجلس اطلاع داده ام و

نمی دانم چرا تا حال قرائت نشده است ؟ »

نایب رئیس - این هم اخبار از این است که

قبلا مراسله نوشته شده است .

مدرس - بنده خواهمشتمندم معنی استعفای

بمن بفهمانید . استعفا یعنی طلب عفو کردن ،

یعنی اینکه بر من تحمیل کرده اید از من ساخته نیست

و مرا عفو کنید . بعقیده من ، هم ورقه اول

استعفا بوده است هم ورقه دوم که می گوید « من

استعفا دادم چرا قرائت نشده است . » من تقاضا

دارم که مطالب را لااقل يك صورتی درآریم که

مردم بدانند که ما میخواهیم صورت قانونی درست

کنیم - حالا باید مطابق نظام نامه استعفا را خواند

و بعد رئیس را معین کرد تا مجلس قانونی شود .

شما می خواهید نشود نشود .

سید یعقوب - فرمایش آقای مدرس

يك مسئله علمی است ، هر يك از ما از این عبارت

نظامنامه چیزی می فهمد - عبارت نظامنامه این طور

میگویند که استعفا وقتی است که مشغول

شغل ریاست شده باشد و ماده نظامنامه مستند بآن
معنی است، و بعد از آن، خود آقای مدرس میدانند
که يك مملکتی که در حال اضطراب است، بعبارت
ساده و صریح نظامنامه خرده گیری نمی شود کرد.
ما باید مملکت را از این حال اضطراب و انقلاب
خارج کنیم. مجلس رسمی است و تکلیفش خاتمه
دادن باین انقلابات و بهران است و چنانکه پیشقدم
خود آقای مدرس بوده اند ما هم عقیده مندیم که سعادت
مملکت در این اقدام است.

(اظهار شد مذاکرات کافی است)

مدرس - رأی بگیریید -

رأی گرفته شد. تصویب شد.

نایب رئیس - پیشنهادی نشده است؟

مدرس - چرا من پیشنهاد دارم.

« من پیشنهاد می کنم نظر باینکه مطلب
مهمی در کار است استعفای رئیس خوانده شده و
عصر دوباره مجلس تشکیل شده رئیس معین و وارد
دستور شویم.»

توضیح دادند: بنده چند روز بود
که ناخوش بودم، تلگراف و کاغذهایی که آمده
بود با اجازه طبیب در شب و روز يك دفعه
می خوانم و اطلاع هم از وضعیات نداشتم ولی

حالا که آقایان می گویند مهم است پس مجلس باید کامل العیار باشد. مآ که از اینجا در نمی رویم، ما در ۱۶ سال ۲۰ سال مشروطیت واقعه مهم خیلی دیده ایم - اینهم يك مسئله است. الان تا عصر هم مملکت ایران از بین نمی رود، وکلا هم قول می دهیم که از این شهر خارج نشوند - این تقاضای مشروعی است. شما می خواهید بشنوید می خواهید نشنوید.

داور - من می خواستم از آقای مدرس تقاضا کنم که این را اینقدر تکرار نفرمایند که مجلس بی عیب باشد. استعفای رئیس اگر هم خوانده نشود مجلس بی عیب است. البته يك وقت مسائل از روی احساسات است، در آن موقع میشود تصور کرد که برای این است که کار بتمویق نیفتد، ولی يك وقت از نقطه نظر اصول و قوانین است. بنده نمی توانم تصور کنم که هیچ دلیلی قانونی آقای مدرس بتواند اقامه کنند که همان طور که تاکنون مجلس عمل کرده است حالا عمل نکند. مآ هنوز متقاعد نشده ایم که ایشان را نمی شود متقاعد کرد حالا اگر مقصود بحران مجلس است البته اشخاص موافق با این کار مقصودشان به ماده ۱۱ نظامنامه است و بنده عقیده دارم که رای گرفته شود به پیشنهاد. (رای گرفتند شده، تصویب نشد)

بنام سعادت
ملت ایران

آقای شیخ جلال تقاضا کرد که
پیشنهادی که از طرف عده‌ای از
نمایندگان راجع به امضای جاریه
تهیه شده است مقدم بر دستور باشد.
مخالفی نداشت، قرائت شد.

(لایحه خلع سلطنت)

نظر باینکه عدم رضایت از سلطنت سلسله
قاجاریه و شکایاتی که از این خانواده می‌شود به درجه‌ای
رسیده که مملکت را بمخاطره می‌کشانند، نظر باینکه
حفظ مصالح مملکت مهمترین منظور و اولین
وظیفه مجلس شورای ملی است که هرچه زودتر
باین بحران خاتمه داده شود، امضا کنندگان باید
فوریت این پیشنهاد را تقدیم و تقاضا داریم مجلس
شورای ملی تصمیم ذیل را اتخاذ کنند:

(ماده واحده)

« مجلس شورای ملی بنام سعادت ملت،

انقضای سلطنت قاجاریه را اعلام نموده و حکومت

موقتی را در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه

مملکتی بشخص آقای رضا خان پهلوی واگذار

میکند. تعیین تکلیف قطعی موکول به نظر مجلس

مؤسسان است که از تفسیر مواد ۳۶-۳۷-۳۸

و ۴۰ متمم قانون اساسی تکمیل میشود.

(امضاکنندگان پیشنهاد)

داور - اخگر - عراقی - نجات - کی
 استوان - عبدالله معتمد - پاسائی - دکتر اعلم -
 حبیب الله شادلو - رضا دامغانی - دیوان بیگی -
 مفتی - محمد تقی اسعد بختیاری - میرزائی -
 شوشتری - افشار - یحیی زنگنه - هرمزی - رضا
 رفیع - دکتر آقایان سهرابزاده - ابراهیم ضیاء
 شریعت زاده - اسمعیل قشقائی - محمود وحید -
 سعیدی - عصر انقلاب - دکتر بهرامی - حبیب الله
 کمال وند - مهدی زاهدی - اعتبار - کاشانی -
 حسن ملک - عبدالرحمن - محمد ولسی اسدی -
 حیدرقلی - امیرحشمت قمی - نظامی - ایزدی -
 محمد ولی میرزا - هادی طاهری - صدر دادگر -
 طباطبائی دیا - دست غیب - عظیمی - صادق اکبر -
 یوسف عدل - شیخ فرج الله بیات - کاظم یزدی -
 یعقوب - امامی - لطف الله - محمد هاشم افسر -
 اسکندری - رضوی - شیروانی - صدرائی معظمی -
 سهرابخان - خطیبی - محقق العلما - اسمعیل
 وکیل - رضامهدوی - سلطانی - اسمعیل اصائلو
 طهرانی - رهنما - کازرونی - حائری زاده -
 اسدالله کردستانی - شیخ جلال علوی - حیم -
 حکمت - علاءالدین بهبهانی - ابراهیم انصاری -
 سلیمان میرزا - میرزا ابوالحسن پیرنیا .

* * *

مدرس - من يك الخطار قانونی دارم .
 نایب رئیس - راجع به چیست ؟
 مدرس - راجع به همین است .
 نایب رئیس - مطابق کدام ماده ؟
 مدرس - مطابق قانون اساسی اینترنیشود
 اینجا طرح کرد (مدرس خارج شد) .
 نایب رئیس - رأی می گیریم بفوریت قسم
 اول (مخالفی نبود تصویب شد) .
 نایب رئیس - رأی می گیریم بفوریت قسم
 دوم (تصویب شد) .

(شروع در مذاکرات)

نطق
 قی زاده
 بنده می خواستم عرض کنم که
 چه در مسائل متعارفی جاریه
 و چه در مسائل اساسی که در
 مجلس مطرح است خوب است در این هوا و اقی
 که دیده میشود مثلاً (در همین هوا و اقی امروز
 اجزای جلسه راجع بر رئیس و خواندن استغای ایشان
 و غیره) در این هوا و درین اقی اصلاحیست بشود
 یا نه ؟

ما همه برادریم ، هم وطنیم ، همه وکیل
 هستیم ، همه از طرف ملت انتخاب شده ایم ، هیچ
 عرض با هم نداریم .

خدا را شاهد میگیرم که نه در این باب و نه در
 بابهای دیگر هیچگونه ملاحظه و نظریاتی جز
 منافع و مصالح مملکت نداشته و ندارم، اما من که
 اینجا ایستاده‌ام اگر آقایان اجازه بدهند می‌خواهم
 عرض کنم که در ممالك دیگر گفته‌اند (مجلس ملی)
 و در اینجا يك كلمه هم علاوه شده و گفته‌اند (مجلس
 شورای ملی) برای این است که در صلاح و صواب
 مملکت شور کنند و ما هم آنچه بنظرمان می‌رسد
 بگوئیم.

البته در مملکت يك بهرانی پیدا شده است
 خیلی‌ها خواسته‌اند که این مسئله حل بشود. بنده
 اساساً ترجیح میدادم اگر آقایان عرایض مرا قبول
 و اگر امکان داشت (برای اینکه خدای نخواست
 بگویند فشار هست) ما میدانیم که بموجب قانون
 اساسی مصونیت داریم، دولت هم امنیت را در
 تمام مملکت برقرار کرده است و ما که اینقدر
 خیرخواهی برای این دولت داشتیم بواسطه همین بود
 که امنیت را برقرار کرده‌است. من خواستم عرض
 کنم که نه در مجلس بلکه در تمام ایران يك درصد،
 یک و ده هزار، يك در میلیون پیدا نمیشود که بگویند من
 خیرخواه دولت حاضر نیستم. خدا را شاهد و گواه
 میگیرم که امروز در اینجا عرض میکنم قبل از

حرف زدن بنده چه اشخاص متفرقه چه و کلاچه
 دیگران بمن گفتند حرف زدن خطر دارد (نمایندگان
 اینطور نیست) بلکه اینطور نیست، من خودم هم
 می دانم اینطور نیست و بهمین دلیل است که عرایض
 خود مرا میکنم و از اینجا میروم منزل، ناهار
 میخورم و باز عصر می آیم و یکسال دیگر باهمین
 اجزاء دولت کار می کنم. این را خودم میدانم.
 خدا می داند محض خیر خواهی
 مملکت و خیر خود شخص رضاخان پهلوی است
 که عرض می کنم و خدا را شاهد می گیرم که
 مصالح مملکت را بر جان خودم ترجیح میدهم.
 بنده فعلاً شرح نمیدهم که این ترتیب خوب نیست
 بنده ترجیح میدادم که این مسئله رجوع شود به
 کمیونی، کمیونی بشود، مجلس خصوصی
 بشود، شور بشود و راجعاً بهتر و قانونی تری پیدا
 شود، اما از قراریکه احساس می کنم این نظریه
 مقبول نمی شود. در اینصورت بنده که شخصاً يك
 نفر هستم در مقابل خدا و ملت و مملکت و تاریخ
 خودمان و در مقابل نسلهای آتیه این ملت
 می گویم که بعقیده بنده این ترتیب و این وضع
 مطابق ترتیب قانون اساسی نیست و صلاح این
 مملکت هم نیست.

اگر بخواهند ترتیبی کنند، فکری کنند،
 کمیونی کنند، بنده عرضی ندارم. شاید بکنفر

دیگری هم يك حرفی داشته باشد که بگوید اگر
 اینطوری بود بهتر بود و صلاح خود اشخاصی
 بود که می خواستند اینکار را بکنند. زیرا اگر این
 کار را نکنند سوسه در کار می ماند و می گویم
 و خدا را شاهد ملت و مملکت را شاهد می گیرم
 و در مقابل تاریخ می گویم که اینکار با اینترتیب
 مطابق قانون اساسی نیست و مطابق صلاح مملکت
 هم نیست، بیشتر از اینهم لازم نیست در اینجا
 عرض کنم که گفته اند «آنجا که عیان است چه حاجت
 به بیان است».

(نطق سید یعقوب)

خیلی متأسفم که تقی زاده رفت
 و جواب بیانات خودشان را نشنیدند.
 درباره آقای تقی زاده منم همان

آتش
 ز خاکستر

عقیده را دارم که خودشان اظهار کردند ولی
 يك مسئله را آقای تقی زاده بیان کردند در صورتیکه
 همین مسئله در همین مملکت دو سابقه و نظیر دارد و
 دو مرتبه واقع شده است، و این سابقه یکی در موقعی
 است که مجلس به توپ بسته شد و آن ترتیب استبداد
 صغیر پیش آمد، در مجلس اول هم جزء اول و هم
 متمم قانون اساسی نوشته شده بود و در جزء
 اول نوشته شده بود که عده وکلای ملت باید
 دوست نفر باشد، انتخاب هم شده بود، انتخاب
 دوره اول که بهترین وکلا بودند و من همیشه

از زحمات آنها شکرگزاری می‌کنم آن قانون اساسی که با آن فشار گرفته شد بعد از آنکه مجلس به توپ بسته شد آزادخواهان متفرق و در اکناف مملکت پراکنده شدند صدای خواستن مشروطه بلند شد و قوه ملی بخواست خدا غلبه کرد و دربارها در مقابل ملت حاضر به تسلیم شدند و حاضر شدند که مشروطیت را برگردانند به ملت و حاضر شدند که مشروطه بشوند، همین آقای تقی زاده در آن دوره یکی از نمایندگان مبرز مابود و چقدر فریاد میزد در خصوص ماده قانون اساسی راجع به انتخابات، کمیسیونی در باغشاه تشکیل شد و کمیسیون رجوع کرد به انجمنهای ایالتی و ولایتی و تمام انجمنها رأی خود را به انجمن ایالتی آذربایجان تفویض و انجمن ایالتی آذربایجان هم رأی خود را بآن کمیسیون داده و آن کمیسیون چهار و پنج ماده را در قانون اساسی تغییر داد. به چه سابقه این تغییر را دادند؟ به همین سابقه که در مملکت بحران است و باید به بحران خاتمه داد.

در مجلس دوم هم تصویب شد. در مجلس دوم هم ناصر الملک پیشنهاد کرد که نمایندگان منتخب دوره سوم حق تجدید نظر در قانون اساسی داشته باشند و نمایندگان دوره سوم با همین حق، انتخاب

شدند، نهایت جنگ بین المللی نگذاشت، در هر صورت در مملکت ما در ۱۵-۱۶ سال مشروطیت دو سه مرتبه این مسئله واقع شده است، الآن هم این مسئله که واقع شده است مثل يك آتشی است که زیر خاکستر پنهان شده باشد. این آتش را نمیشود در زیر خاکستر مستور داشت، این آتش است که سر بر آورده و در قانون آزادی خواهان از وقتی که پا گذاشتند بدوره مشروطیت این آتش شعله ور بود و این حرف را می زدند و ما از اول گفتیم که باید باین مسئله خاتمه داد، باید خاتمه داد يك خانواده، از همان دوره اول این عقیده ما بود و عقیده داشتیم که دیگر این درخت خشک شده و باید ملت نهال تازه و برومندی غرس کند که از آن مستفید شود، این چیزی بود که در سینه ماها جوش می کرد، ولی در آن ادوار نشد، ما مشرق زمینی ها همیشه يك ملت اتکالی هستیم. ببینید، نگاه کنید بتاريخ، آزادی خواهان ایران، انقلابی های ایران که سعادت ملت را خواسته اند عقیده نداشته اند باین سلسله، و معتقد بودند که باید این درخت خشک را کند و يك نهال تازه و برومند بجای آن گذاشت، مرحوم سید جمال الدین افغانی و میرزا آقاخان کرمانی و غیر هم در نوشتجات خود

همه باین نکته متذکر شده اند و فریاد میزدند که این ملت چاره ندارد و باید این درختهای کهنه را کنده دور بیاندازد . این آتش رفته رفته مشتمل شد تا اینکه حالا از تمام مملکت سر برون کرده است ، و از همه جا ، تبریز ، شیراز ، اصفهان ، خراسان کرمانشاه و غیره حتی در مرکز خواستار الغاء سلطنت این سلسله شده اند ، ملت همیشه حق تعیین سلطنت و حکومت خود را دارد ، امروز قیام کرده است ، مجلس قانونی و اهم وظایفش خاتمه دادن باین انقلاب و بحران است و هیچ خلاف قانونی هم در بین نیست .

«نطق علانی»

آقایان همه میدانند که من شهوت
خلاف مصالح حرف زدن ندارم و هیل دارم که
 همیشه کارها از روی نظم و عدالت
 و قانون باشد ، وجدان یک وکیل
 اجازه نمیدهد که در مقابل جریانهای خلاف قانونی
 ساکت باشد . من بطور مختصر عرض میکنم که ما اجازه
 نداریم بهیچوجه مخالف قانون اساسی که حفظ
 آن بعهده ما واگذار شده اقدامی بکنیم ، و این رویه
 برخلاف قانون اساسی و برخلاف مصالح مملکت
 است و باینی مفتوح خواهد شد که مورث مخاطرات
 است .

«نطق یاسائی»

آقایانی که اظهار مخالفت
ناراحتی کردند نمادند که جواب
ندارد اظهارات خودشان را استماع
 بنمایند . در هر صورت بنده

درست از سوابق قانون اساسی اطلاعی ندارم که
 به چه ترتیبی تدوین شده است و اشخاصی که تدوین
 کرده اند چه صلاحیتی داشته اند ، بهر حال
 الآن در نزد ما قانون مقدس است و چیزیکه
 هست در ادوار گذشته مجلس يك قسمت از مواد
 آن نقض شده است ، ما نظر به از بین بردن
 قانون اساسی نداریم ، ما پیشنهاد کردیم که مجلس
 مؤسسان تشکیل شده ترتیب حکومت آتی بهرامعین
 کند و تصور نمیکنیم ناراحتی آقایان مورد داشته
 باشد ، زیرا همان مجلس مؤسسان از اشخاص وطن-
 پرست منتخب میشود و معلوم نیست که محس وطنپرستی
 آنها از آقایان کمتر باشد . و البته اگر ما بتوانیم در
 خصوص مواد دیگری هم که عملی نیست اجازه
 تجدید نظر بدهیم خیلی بهتر خواهد بود .

«نطق دکتر مصدق»

بنده در سال گذشته به حضور آقایان
مسلمانان محترم به کلام الله مجید قسم یاد
مسلمان کردم که به مملکت و دولت خیانت
 نکنم . آن ساعتی که قسم خوردم

مسلمان بودم و حالا هم مسلمانم، و خواهم شندم با احترام
 کلام الله مجید (که از جیب خود بیرون آوردند)
 آقایان قیام کنند (همه قیام کردند) و بحضور آقایان
 شهادت خودم را عرض میکنم: اشهد ان لا اله الا الله
 و اشهد ان محمداً رسول الله، و اشهد ان علیاً ولی الله
 من مسلمان هستم و قسم یاد کرده‌ام و این کلام الله
 مجید خصم من باشد اگر تغییری در عقیده خودم
 داده باشم و امروز هم از ذکر هر چه که بعقل ناقص
 من برسد برای حفظ مملکت و قومیت و اسلامیت
 در حضور این جمع - که همه مسلمان و هواخواه
 مملکت هستند خودداری کنم. پس من حرفم تابع
 هوا و هوس و نظریات شخصی نیست زیرا امروز
 روزی نیست که کسی نظریات شخصی بخرج دهد
 اگر کسی امروز نظریات خیر خواهانه خود را برای
 مملکت اظهار نکند من او را لازم القتل می دانم .
 من لازم میدانم که امروز در سه موضوع
 صحبت کنم: اول راجع به شخص رئیس الوزراء،
 دوم راجع به سلاطین قاجاریه، و بعد راجع باصول
 قانون اساسی. اما نسبت به سلاطین قاجاریه من کاملاً
 مأیوسم زیرا خدماتی باین مملکت نکرده اند که
 من امروز بتوانم در واقع نفس الامر دفاع کنم. همین
 احمد شاه مرا گرفتار ۳۵۰۰ پلیس جنوب کرد و پس از

اینکه به او استعفای خودم را دادم بعد از ۲۷ روز نوشت که «بتصویب جناب اجل سید ضیاء الدین پذیرفتم و شما فوراً به طهران حرکت کنید» . می خواست گرفتار حبس او کند! من مدافع این اصول نیستم، مدافع اشخاصی که بخواهند در موقع خوب استفاده کرده و در موقع بد آسوده باشند نیستم . این اصول عقیده من است .

اما رضاخان پهلوی، که من به

اراده مندم ایشان عقیده مندم، ارادتمندم،

شخص خودشم میدانم که

من در هر موقعی هر چه گفته ام بغیر ایشان و صلاح مملکت بوده است. شخص خودشان هم تصدیق کردند اند نه اینکه در حضور من باشد بلکه در غیاب من تصدیق کرده اند که هیچ وقت نظریات من نظریات شخصی نیست و ایشان در این مسئله بمن معتقدند. ایشان يك خدماتی به مملکت کرده اند که گمان نمیکنم بر کسی پوشیده و مستور باشد ، ایشان از وقت زمامداری خودشان يك خدماتی به امنیت این مملکت کرده اند و بهمین ملاحظه البته بنده مایل بایشان هستم برای حفظ خودم ، حفظ خانه خودم، حفظ کسب خودم، حفظ قوم و خویش خودم. و من موافق بودم با زمامداری ایشان، برای چه؟ برای اینکه من آسایش میخواهم، امنیت میخواهم

مجلس میخواهم، و در حقیقت ما از پرتو وجود ایشان تمام این چیزها را در این دوسه سال اخیر داشته ایم و مشغول به کارهای اساسی بودیم.

اما راجع باین مسئله که

در زنگبار هم من باید عقیده خود را عرض

کنم، تغییر یا تجدید نظر در

قانون اساسی دو جنبه دارد: یکی جنبه داخلی و یکی جنبه خارجی. باید فهمید که قانون اساسی نسبت بامور داخلی چه اثری دارد و نسبت بامور خارجی در جامعه ملل چه اثری دارد؟ اما نسبت به جنبه داخلی، خوب، اگر آمدیم و گفتیم قاجاریه بد، خیلی خوب کسی منکر نیست باید تغییر کند، خیلی خوب کی باید بیاید؟ البته امروز کاندید مسلم ما آقای رئیس الوزراء است. خیلی خوب، رئیس الوزراء رفت مسند سلطنت را اشغال کرد، آیا امروز در قرن ۲۰ میشود گفت يك مملکتی مشروطه است و پادشاهی مشغول کار است؟ که میتواند بگوید؟ آقایان درس خوانده اروپا دیده می توانند چنین چیزی بگویند؟ اگر سیر قهقرائی بکنیم پادشاه و رئیس الوزراء و وزیر جنگ و رئیس عالی کل قواء یک نفر را بدانیم این استبداد صرف نیست؟ در زنگبار هم چنین حکومتی نیست. پادشاه که مسؤول نیست، اگر ما يك شاه مسؤول درست کردیم سیر قهقرائی

نکرده ایم ؟ امروز مملکت ما پس از ۲۰ سال، بعد از این همه خونریزیها ، باید سیر قهقرائی بکند ؟ اگر گفتیم پادشاه هستند و مسؤول نیستند خیانت به این مملکت کرده ایم، زیرا ایشان امروز میتوانند به مملکت خدمات مهمی بکنند. پادشاه در مملکت مشروطه فقط کسی است که بر حسب تمایل مجلس یا مردم يك رئیس الوزرائی می آورد، يك رئیس - الوزرائی می برد .

خوب اگر ما قائل شدیم که آقای رئیس الوزرا

شاه هستند، آنوقت در کارها

هم دخالت دارند و ایشان همه

اگر سرم را ببرند

جور زمامدار هستند ، پادشاه

هستند، رئیس الوزرا هستند، وزیر جنگ هستند

رئیس عالی قوا هستند. من اگر سرم را ببرند، قطعه

قطعه ریز ریزم کنند باین شکل حکومت رای نخواهم

داد . از آقا سید یعقوب سؤال میکنم آقای سید

یعقوب! شما آخر آزادیخواه بودید ، شما در اول

مشروطیت اظهار آزادیخواهی و حرارت میکردید،

شما همچو عقیده دارید که هم پادشاه باشد هم مسؤول

و هم مداخله در امور داشته باشد ؟ اگر بگوئیم اینطور

میشود، این استبداد صرف است . پس چرا خون

مردم را ریختید ؟ چرا آزادی خواستید ؟ خوب بود

از اول میگفتیم آزادی حرف است و يك ملت است

جاهل باید با چماقی او را اداره کرد . اگر مقصود این بوده است که ما مملکت خود را امروز در عرض دول متمدنه بیاوریم بگوئیم ما قانون اساسی داریم ما شاه داریم ما رئیس الوزراء داریم ، شاه بموجب اصل قانون اساسی از مسؤولیت مبرا است و هروقت مجلس بموجب اصل قانون اساسی یک رئیس الوزرائی اظهار اعتماد میکند او را نصب و هروقت اظهار عدم اعتماد میکند او را عزل می کند و اگر شما بخواهید شاه با مسؤولیت و رئیس الوزرا باشد این ارتجاع است و سابقه ندارد . اگر شما بخواهید شخص پهلوی شاه بشود بدون مسؤولیت ، بمملکت خیانت میکنید ، زیرا او يك شخص مؤثری است ، يك شخص مقتدری است ، امنیت را در این مملکت ایجاد کرده است ، و کارهای مهمی بنفع و بمصالح مملکت کرده است . اگر شما برای ریاست وزراء بجای ایشان کاندید دارید بمن بگوئید کی سر جایش می آورید ؟ آن رئیس الوزرائی که بتواند مثل ایشان بمملکت خدمت کند کیست ؟

اگر شما چنین کسی را بمن نشان بدهید
اول چاه چاکر شما هستم ، اگر من سراغ داشتم
بعد منار چنین کسی را میگفتم . بنده بعقیده
 خودم خیانت صرف میدانم که يك
 وجود مؤثری را بلا اثر کنید . اگر واقعاً میخواهید

خدمت بمملکت کنید اول چاهش را بکنید بعد منار را
بدزدید.

اما نسبت بامور خارجی - همانطور که در
امور خصوصی اگر يك اشخاصی يك فرد هائی زحمت
کشیدند فداکاری هائی کردند آنرا مفت و مسلم از
دست نمیدهند. البته در مجلس اشخاصی هستند که از
امور تجارت سر رشته دارند. يك تاجر وقتی تجارتخانه ای
خود را يك اسمی معروف کرد یا يك علامت
صنعتی درست کرد که همه فهمیدند و شناختند آن
علامت را تغییر نمیدهد، ذکر آن اسم سبب میشود
که مردم يك اعتمادی بآن دارند، اینجا يك دواخانه
بود معروف بدواخانه شورین، يك معاملاتی بامردم
کرده بود معروف شده بود، بعد از اینکه او رفت
آن اسم تغییر نکرد. چندین سال «بوناپی» آن دواخانه را
اداره میکرد ولی باسم شورین معروف بود، چرا؟
بجهت اینکه مشتریان این دواخانه اعتماد بآن
اسم پیدا کرده بودند. چندی که مردم با آن خریدار
دوم یعنی بوناپی داد و ستد کردند و فهمیدند که
معامله این هم خوب است معلوم شد که تغییر اسم
شورین به بوناپی بکنه وارد نمیکند. قانون اساسی
يك ملت از يك علامت صنعتی کمتر نیست، قانون
اساسی ما بایک حوادثی تصادف کرده است و مقابلی

کرده است . این حوادث برای يك قانون اساسی
 دريك قرن اتفاق می افتد . قانون اساسی - بعد از اینکه
 با این حوادث مقاومت کرد و خود را معروف جامعه
 ملل کرد - اصولی دارد . همه جامعه اروپا میدانند
 که قانون اساسی ما به مجلس حق میدهد که اگر
 يك دولتی عهدنامه بست آن عهدنامه باید بموجب
 اصل ۲۴ قانون اساسی که میگوید (بستن عهدنامهها
 و مقاوله نامه ها و امطای امتیازات - انحصار
 تجارتی و صنعتی و فلاحی و غیره - اعم از اینکه طرف
 داخله باشد یا خارج - باید بتصویب مجلس شورای
 ملی برسد) این مسئله را جامعه همه ملل فهمیدند
 و همچنین میدانند که يك استقراض دولتی بموجب
 اصل ۲۵ قانون اساسی که میگوید (استقراض
 دولتی بهر عنوان که باشد خواه از داخله خواه از
 خارجه با اطلاع و تصویب مجلس شورای ملی خواهد
 شد) اینرا هم فهمیدند و معروف شده است ، اصل
 ۲۶ را که میگوید ساختن راههای آهن یا شوسه
 خواه بخرج دولت و غیره بتصویب مجلس است همه
 باز دیده اند ، قانون اساسی ما يك اصولی را البته
 داراست که يك معروفیتی را پیدا کرده است که
 این معروفیت من گمان نمیکنم هر وقت برای هر
 قانون اساسی پیدا شود ، یعنی این قانون تصادف

بايك مشكلاتی کرده است که معروف شده است .

بنا بر این ، این قانون اساسی يك

خدايا اصولی دارد که بواسطه معرفتش بنده

توشاهد باشی حتی المقدور تايك ضرورت قابل توجه

و تمامی و يك قضیه حیاتی و معانی پیدا

نشود عقیده ندارم دست بغورد. خدايا توشاهد باش

من تغییر قانون اساسی را مخالف با صلاح ملیت

و مملکت و اسلامیت میدانم، قانون اساسی را هر آدم

وطن خواهی هر آدم مسلمانی که بشخص آقای

رضا خان ارادت دارد باید حفظ کند ، البته بنده

نسبت به قانون اساسی عقیده ندارم که قانون الهی

و غیر قابل تغییر است، زیرا نتیجه فکر بشر است ،

ولی وقتی باید تغییر داد که ضرورت فوق العاده

اتفاق افتاده باشد، محاسن و معایب گفته شود، عجله

در کار نباشد، مشورتهائی در کار باشد. با این عجله

که اگر امروز این شجره خبیثه قطع بشود من ضروری

نمیدانم که قانون اساسی يك مملکت را که استقلال

اسلامیت قومیت ما را حفظ میکند تغییر دهید . من

اینرا صلاح میدانم. البته آقایان مقصودشان نیست

که يك اصولی را تغییر دهید که در سیاست بین الملل

مؤثر باشد ولی من عرض میکنم که با این تغییر

این قانون متزلزل میشود. با این صورت که مجلس

نه رئیس داشته باشد و يك وکلائی بدون فکر و با

عجله بیاپند رأی بدهند. این چیزی نیست که انسان از خانه‌اش برخیزد و بیاید فوری يك قانون اساسی را تغییر بدهد. باید این فکر را کرد، خدایا تو را بشهادت میطلبم که من عقیده خودم را که صلاح مملکت بود عرض کردم و عتبه آقایان را هم میبوسم و میروم.

«نطق آقای داور»

بنده میخواهم اظهار تأسف
من هم مسلمانم بکنم از اینکه آقای دکتر
 مصدق تشریف ندارند که
 جوابهای بنده را بشنوند.

قبل از ورود در موضوع لازم دیدم مختصر
 حاشیه‌ای راجع به مذاکره آقای یاسائی بکنم. شنیدم
 که دو ضمن نطقشان گفتند که چندین اصل از
 قانون اساسی در مجالس مختلف نقض شده، بنده
 خیال میکنم که مقصود خودشان هم اینطور نبوده
 است که بگویند اینکار که ما می‌کنیم واقعاً نقض
 قانون اساسی است. حالا برویم به جواب آقای
 مصدق: فرمودند من مسلمانم و وطن را درست دارم
 و خیلی هم قسم خوردم. من میخواهم بدون قسم
 عرض کنم که من هم مسلمانم و همچنین آقایانی
 که پیشنهاد را امضاء کرده‌اند نه خودشان شك

دارند که مسلمانند و نه دیگران. تمام گفتگو و صحبت آقای مصدق در قسمت اول این بود که من برخلاف مصالح مملکت نمیتوانم رأی بدهم، البته هیچ و کیلی نباید حاضر بشود که برخلاف مصالح مملکت رأی بدهد. منتها صحبت در تشخیص است. ایشان ممکن است همچو تشخیص داده باشند که این پیشنهاد برخلاف مصالح مملکت است، منم خدا را شاعر می گیرم که به تشخیص من این تغییر مواد موافق مصالح مملکت است مگر اینکه کسی پیدا شود بگوید که فکر من، سیاست من، بدرجه ای قوی است و بدرجه ای عالی است که همه مردم پاهمه و کلاباید تابع سیاست و فکر من باشند و چون من تشخیص میدهم که يك مسئله برخلاف مصلحت است همه باید این نظر مرا تأیید کنند، و الا اگر از این مسئله بگذریم هر کسی مطابق عقیده خودش حق دارد که تشخیص بدهد. من که این عرایض را می کنم موافق تشخیص خودم مصلحت مملکت را در این می بینم و اگر غیر این بشود برخلاف مصالح مملکت میدانم.

استدلال آقای مصدق دو پایه داشت: یکی

قانون اساسی از نقطه نظر داخلی و یکی قانون اساسی از نقطه نظر خارجی، منم می خواهم در این دو قسمت عرایض بکنم. فرمودند که شما می خواهید این خانواده را بردارید و پهلوی را شاه کنید. اولاً بنده در این پیشنهاد این مسئله را نمیدانم از کجا پیدا کردند؟ کجا نوشته شده آقای پهلوی باید شاه

بشود ؟ در این پیشنهاد که چنین چیزی نبود.
 حل این قضیه واگذار شده است بمجلس مؤسسان.
 يك نکته را گفتند كه اساساً صحيح بود و آن
 این بود كه آیا شاه باید مسؤول باشد یا نه ؟
 من تصور نمیکنم يك نفر پیدا شود كه فكرش
 اینقدر كوچك باشد كه تصور كند باید اختیار
 بدست يك نفر داد بدون هیچ حدی ، بدون هیچ
 قانونی. يك شاهی بقول ایشان هم رئیس الوزرا
 باشد هم وزیر جنگ و هم رئیس قوا واضح است
 كه این فكر بضرر مملكت تمام میشود و هیچ
 كس هم زبر بار نمیروود . من تمجب میكنم كه
 ایشان درجه فكر من و رفقای پارلمانی خود را
 چرا اینقدر كوچك تصور کرده اند ؟ چرا ؟

بعد گفتند كه اگر بالاتر از این مقام بروند
 وجودشان دیگر دارای اثر نیست . خود ایشان
 میدانند - مخصوصاً خود ایشان كه در خارج
 مملكت ما شاههای خوب و بد دیده اند - البته
 ما در این مملكت همیشه شاهيك روال و يك نسق
 دیده ایم ولی ایشان همه جور دیده اند. بعضی
 جاها خوب ، بعضی جاها بد ، بعضی جاها لایق ، بعضی
 جاها نالایق. پس می دانند كه همان شاه قانوناً
 غیر مسؤول عملاً وجودش موثر خواهد بود.

فرق بین يك شاهى كه علاقه داشته باشد
به مملكت و ميل داشته باشد كه مملكتش بزرگ
و با عظمت باشد با يك شاه بى قيد خيلى است.
شاه ذيعلاقه بمملكت هر قدر هم كه قانوناً غير
مسئول باشد در عمل منتها درجه اثر را خواهد
داشت. تاريخ ملل را شاهد ميگيرم.

پس وقتى آقای پهلوى شاه بشوند البته
شاه خواهند بود موافق قوانين ممالك متمدنه، و
بطوريكه مشروطيت ايران هم تصويب مى كند
غير مسئول، و فقط شاه، نه شاه و رئيس الوزرا و
رئيس قوا و وزير جنگ، قطعاً باز در عمل اثرات
وجود ايشان بسيار است.

بعلاوه در پيشنهاده نوشته نشده بود

كه ما ميخواهيم فلانى شاه بشود

بلكه نوشته شده بود كه ما فلان

كس و فلان خانواده را نميخواهيم.

البات شينى ✓

ونفى ماعدا ✓

گفتگوى اصلى در ساين بهران است و نظر اصلى

هم حل اين بهران است . يك ضديتى از چندي

با بنظر با قاجاريه ايجاد شده، شكايات از همه

طرف ميرسد و كيست كه بگويد اين شكايات بجا

نيست؟ من نميخواهم اشاره به مسئله خوزستان

و امثال آن بكنم كه هروقت دقت كنيد خواهيد



پك عكس تاريخى - سردار سپه در كنار احمدشاه. ديكران، شاهزاده موفق الدوله، سرتپ انصارى ، و چند تن از رؤسای اهل بختيارى (عكس از روزنامه اطلاعات)

دهد اشخاصی در آن دست داشتند که با اینکه
 دورند انگشت‌هایی برای خرابی وضعیات مملکت
 زده‌اند. در پیشنهاد ما این است که، برای خاتمه
 دادن باین بحران، این سلطنت را منقرض بدانیم
 و فکر بعد را بگذاریم برای مجلس مؤسسان که
 باید تکلیف حکومت بعد را معین کند. اگر حرفی
 در این موضوع داریم باید آن روز بزنیم و تمام
 این صحبت‌ها که در اینجا شد روزش آن روز است
 نه امروز - حالا میرسیم بقسمت خارجی - گفتند
 تغییر این مواد، قانون اساسی را متزلزل میکند،
 این سابقه میشود. اگر بسابقه رجوع میکردند
 میدهند که این قانون اساسی يك مرتبه دیگر تغییر
 کرده، کی؟ در باغ شاه. کیها تغییر دادند؟
 مشیرالدوله، مؤتمن الملك، مستوفی الممالك
 و عده دیگر از این قبیل عناصر خیرخواه نشستند
 و نوشتند. چون بر حسب پاره‌ای مقتضیات لازم
 دیده شد که قانون اساسی نقض شود چهارماده
 از قانون اساسی را با رجوع بمرکز آذربایجان
 تغییر دادیم! حالا واقعاً آن روزیکه این کار را
 کردند از امروز مهم‌تر بود؟ یا مواد قانون
 اساسی خاصه خرجی دارد؟ آن روز حق سلطنت
 از يك خانواده گرفته نمیشد، آن روز حق ملت

در خصوص انتصابات گرفته می‌شد، آن روز مصلحت مملکت را این طور تشخیص دادند، امروز که صحبت از بین بردن سلطنت يك اشخاصی - که هیچکس بآنها علاقه ندارد - می‌شود يك مرتبه قانون اساسی را بلند می‌کنیم، جلوه می‌دهیم، برخ هم می‌کشیم، نه سابقاً هم يك موادی تغییر کرد ولی هیچ نشد و بحمد الله يك قراردادی هم نتوانستند بگذرانند. ما قانون اساسی را متزلزل نمیکنیم و مطمئن هم باشید تا وقتی که ایرانی بکلی از شرافت بی بهره نشده است هیچ کس پیدا نخواهد شد بآن اصولی که بآن اشاره کردند دست بزنند (نمایندگان - صحیح است).

«نطق دولت آبادی»

مخالفت بنده با ترتیب تنظیم این لایحه

و با بعضی مواد است. اساساً مسئله ایست **مادهٔ ابتر**

که ما باید خوب توجه کنیم: یکی سلطنت

قاجاریه، یکی قانون اساسی، و این مسائل است که

باید از همدیگر تفکیک شود. هر کس گفت من مخالفم

شما تصور میکنید با قاجاریه هم راه است؟

(سید یعقوب - معنایش این است)

من از آن اشخاص هستم که سلطنت قاجاریه را منقرض

می‌دانم و از اول هم به آنها عقیده نداشته‌ام و آنها را

بی علاقه و منقرض شده می‌دانستم، حالا دیدی معنایش

این نیست آقای سید یعقوب؟ (آقا سید یعقوب، خیلی

خوب). روزیکه ما مادهٔ ۴۴ قانون اساسی راجع

به سلطنت را می گذرانند در همین اطاق پهلوما
 فشار می آورند، الحمد لله حالا که فشار نیست. بهر
 صورت در موقعیکه ابتدای مشروطیت ماده راجع
 به سلطنت نوشته میشد من و جمعی مخالف بودیم.
 اسم این ماده ۳۶ را گذاشته بودیم ماده ابر،
 زیرا این ماده آخر نداشت. نسلا بعد نسل یعنی
 چه؟ اگر روزی نسل منقطع شد تکلیف چیست؟
 اگر يك وقت نسل زن شد چه باید کرد؟ باید پادشاه
 زن درست کرد؟ این است که من مخالفت کردم و
 گفتم که شاید نسلا بعد نسل پیدا شد ولی لیاقت
 نداشت و از این حرفها بسیار زده شد. بنده آن
 روز مخالف این ماده بودم و حالا هم مخالف هستم،
 زیرا این ماده به اراده ملت در قانون اساسی گذاشته
 نشده و با فشار گذاشته شده، پس پیش بنده لغو این
 ماده دارای هیچ اشکالی نیست زیرا میدانم که از
 اول هیچ اساس نداشته.

بنده رستم بارو پها و آمدم دیدم شام
جبران می شود! بازی غربی است در طهران. یکی
 فرح آباد نشسته است دستکش هم
 دستش کرده است کاغذ باو میدهند میگوید بگذار
 آنجا، بعد هم خودش بر نمیداشت که میکروب از
 لای دستکش مبدا سرایت کند! ارباب کیخسرو
 باید تغییر یمن نقل کرد که من رستم برای خرید
 گندم و ده تومان تخفیف نداد که بالاخره خودش

از جیب خودش گذاشته بود روی جنس و خریداری کرده بود. من رفتم فرح آباد - اینها تمام در تاریخ نوشته شده - باو گفتم که کی تو را شاه کرده است؟ گفت خدا. گفتم همه کارها را خدا میکند اما در ظاهر يك اسبابی دارد، آن کیست؟ گفت: ملت. گفتم میان ملت و شما نوشته ای رد و بدل شده است؟ گفت چرا، قانون اساسی نوشته ماست. گفتم حافظ آن قانون اساسی کیست؟ گفت: ما. گفتم پس چرا خودتان رفتار نمیکنید؟ گفت چه چیز رفتار نشده؟ گفتم اگر در مملکت کسی پیدا شد که خوب رفتار کرد او پادشاه خواهد شد رنگش پرید و متغیر شد. من از قول خودم نگفتم، از قول حضرت امیر (ع) گفتم، همیشه من میدانستم که این سلطنت اساسی نداشته است. در چهار سال پیش به یکی از رؤسا گفتم که این سلطنت منقرض است. ما همینطور گرفتار و پریشان بودیم تا خدای خواست رضاخانی در مملکت پیدا شد، من با او آشنائی نداشتم ولی چندین جلسه صحبت داشتم، دیدم این مرد علاقه مند بمملکت است، این مرد صاحب جرئت است، در صورتیکه همه می دانند من اهل استفاده نیستم و از ایشان بمن نفع که نرسیده بلکه ضرر هم رسیده است (يك نفر از نمایندگان: جبران می شود!) این مرد کارهایی در مملکت کرده و این کار را بجائی رسانیده است که مردم علاقه مند به مملکت متوسل شدند باو که یاب به بدبختی ما خاتمه بده،

چرا بمن و شما نمیگویند؟ زیرا در من و شما این قدرت و توانائی را نمی بینند، ما نمیخواهیم برویم به يك درباری که آدم اشك بریزد. در موقعی که پارسال بودجه دربار مطرح بود من گفتم که تجزیه کنید دوسه هزار تومان باو بدهید ما بقی را بدهید باین بیچاره ها، حالا من از خدا میخواهم که شخص رضا خان زمام این مملکت را در دست داشته باشد، زیرا غیر از او امروز کسی این لیاقت را ندارد، این کار شده است زیرا اکثریت مجلس این ورقه را امضا کرده است و رأی هم خواهد داد، من هم مطیع اکثریت هستم. من امضا نکردم، پس من چه میگویم؟ من میخواهم حرف خودم را گفته باشم، این کار بزرگ که آتیۀ مملکت ما کاملا بسته باوست - کاری است که در داخله باید شخص رضاخان متوجه باشد که زیر پای خودش را طوری محکم ببندد که دنیا حامی او باشد. این داخله، اما خارجه: قانون اساسی ما در تمام جامعه ها گذاشته شده و علمای حقوق نشسته اند قلم را نگاه داشته اند که ببینند کجا تغییر میکند بنویسند، اگر بگوشتان خورد که این تغییر يك اشکالات قانونی هم داشت آنوقت این کار اساسی نیست. قسمت اول لایحه صحیح، قسمت دوم هیچ، قسمت سوم را باید ذکر کرد.

آقای نایب رئیس راجع به مذاکرات فوق توضیح دادند که هیچ کس حق مداخله در امور داخلی ما ندارد.

آقای دولت آبادی خودشانهم توضیح دادند که مقصود ایشان مداخله دیگران نبوده است. مذاکرات کافی شد.

شروع به رای

آقایان یاسائی و دکتر امیراعلم و دست غیب و
 انگر و حاج علی رضا کی استوان پیشنهاد کردند
 که باورقه رای گرفته شود.

بعضی عقیده داشتند که باید تجزیه شود ولی اظهار شد که ماده
 واحده است و تجزیه لازم ندارد. ماده مجدداً قرائت و با ورقه رای گرفته
 شد و به اکثریت ۸۰ رای در مقابل ۵ رای تصویب شد.
 « اسامی رای دهندگان »

آقایان میرزا شهاب - سید یعقوب - کی استوان - حائری زاده -
 ضیاء الواعظین - حیم - عراقی - سالار اشرف - شیخ جلال - نجات -
 یاسائی - شیخ علی رضا - شیخ عبدالرحمن - امیر جنگ - سید عبدالوهاب
 معظم السلطان - سردار منتصر - حاج اسدالله خان - میرزا یدالله خان -
 معتمد السلطنه - دیوان بیگی - سهراب زاده - شیخ رئیس یزدی -
 مفتی - سلطانی - شریعت زاده - مصباح السلطنه - صدرائی - افشار - سردار
 معظم کردستانی - سیدالمحققین - داور - شیروانی - معاضد السلطنه -
 کازرونی - شاهزاده شیخ رئیس - امیر حشمت - دامغانی - مدبرالدوله
 سیدابوالفتح - میرزائی - شیخ فرج الله - دکتر امیر اعلم - حاج حسن
 آقا ملک - طهرانی - قائم مقام - سردار فاخر - شیخ محمد علی ثابت
 محقق العلما - رئیس التجار - قائم مقام الملك - سردار معتمد - دکتر -
 احیاء السلطنه - سیف الله خان اسکندری - صدر الاسلام - سردار عشایر -
 دکتر آقایان - عظیمی - سهراب خان - عصر انقلاب - رهنما - دادگر -
 امیر اشرف - میرزا جواد خان امامی - مقوم الملك - وحید الدوله -

یمین‌الملک - اخگر - ناصرالاسلام - سلیمان میرزا - اعتبارالدوله کاشانی -
شوشتری .

دنباله حوادث، عیناً از حبل‌المتین نقل میشود:

«توضیح»

آقای نایب رئیس توضیح دادند که لازم می‌دانم
مجلس باقی است
برای رفع هرگونه سوء تفاهم عرض کنم که
بموجب اصل ۵۰ قانون اساسی که در آن جا
تصریح شده است که «مدت دوره تقنینیه دوسال تمام است» این تصمیم
امروزه مجلس موجب انحلال مجلس نمیشود زیرا اگر موجب انحلال
شود مستلزم نقض اصل ۵۰ قانون اساسی است و منافاتی هم با تشکیل
مجلس مؤسسان نخواهد داشت.

«اخبار به والاحضرت پهلوی»

عصر همان روز نهم آبان ماه نواب رئیس و اعضاء هیئت رئیسه
برای تقدیم ماده واحده حرکت کرده فوراً یک تیر توپ شلیک شد . در
موقع ورود کلیه نمایندگان و هیئت وزراء تا در استقبال شده‌مهمگی
حضور والاحضرت [پهلوی] شرفیاب شدند و تقدیم داشتند.

«بیانات آقای تدین»

«قانون مصوبه انقراض سلطنت قاجاریه و اعطای حکومت موقتی
مملکت ایران است که تقدیم حضور والاحضرت اقدس می‌گردد و کلیه
نمایندگان بایک قلب امیدوار انتظار دارند که سعادت ایران و ایرانیان
در ظل عطوفت والاحضرت تأمین و این قدم بزرگی که در حیات جدید مملکت
برداشته شده برای عامه ملت میمون و مبارک باشد.»

«خطابه آقای پهلوی»

از این قدم مهم و تاریخی که دوره پنجم مجلس شورای ملی در راه سعادت ایران و انقراض سلطنت قاجاریه برداشته و بحیات سیاسی این

ممنون

هستم

مملکت يك روح جدیدی بخشیده است فوق العاده مسرور هستم و از این حسن توجهی که در اعطای ریاست حکومت و سرپرستی ایران به بنده نموده اند بی اندازه ممنون هستم و امیدوار هستم مجلس پنجم که قدمهای بزرگی برای آبادی و ترقی ایران برداشته است در آینده نیز موفقیت های بزرگی احراز نماید. دوره پنجم در تاریخ مشروطیت ایران علاوه بر این اقدام بزرگ خدمت مهمی به مملکت نموده و اسم مهمی در صفحات تاریخ از خود بیادگار گذارده است و من همیشه این حسن نیت نمایندگان دوره پنجم و روابط حسنه ای که با آقایان دارم فراموش نخواهم نمود.

«استدعای نمایندگان»

آقای تدین اظهار نمودند دو تقاضای مختصر

تقصیری ندارند

هم هست که از طرف نمایندگان بعرض میرسانم :

اولا استدعا میشود چون اعضاء دربار غالباً

بی بضاعت ، و هیچ تقصیری هم ندارند، طرف توجه و مراحم والا حضرت واقع و حقوق آنها کمافی السابق مرحمت شود، ثانیاً مقصرین سیاسی که در این جریانات دستگیر و محبوس شده اند مورد عفو و اغماض واقع و مرخص گردند.



سید محمد لادین قایم رئیس دوره پنجم (دوره انتقال سلطنت)

دو طرف : سید عبدالعلی طباطبائی دیبا و محمد هاشم میرزا انصر . سه منشی : میرزا شهاب الدین - کی استوان
و میرزا علی خان خطیبی . سه مباشر : ارباب کچنسر و شاهرخ - میرزا رحمان افشار و محمد ولی خان امدی
پنج نماینده : میرزا بدالله خان نظامی - میرزا ابراهیم خان سهراب زاده - میرزا ابوطالب خان شیروانی - میرزا
عطاالله خان روحی - میرزا سید کاظم خان اتحاد
(ص ۴۸۸)

«جواب والاحضرت»

در موضوع تقاضای اول، آقایان مسبوق هستند که من شخص بدقلب نیستم و البته تقاضای آقایان نمایندگان پذیرفته می‌شود، و درقره ثانوی آقایان باید مسبوق شوند که يك امر مهمی است زیرا تقصیرات بعضی از اشخاص، كوچك نیست ؛ حتی شش نفر از آنها بواسطه تشبثات خارجی و توسل به اجانب در محكمه نظامی محكوم یا عدام شده‌اند و اهالی ایران باید بدانند این اخلاق پست تشبث به اجنبی فوق العاده برای ایران قبیح و ننگین است . ایرانی با شرف هیچوقت نباید چنین رویه شرم آوری را اتخاذ نماید و این قبیل عملیات بایستی متروك گردد. با وصف آن محض انجام توصیه آقایان نمایندگان ، آنها را مستخلص، و عفو عمومی داده خواهد شد .»

دراین موقع آقای سرهنگ محمد خان احضار، و امر استخلاص محبوسین صادر گردید .

احمدشاه در اروپا به این واقعه اعتراض کرد و

اعتراض

روزنامه‌ها چنین خبر دادند :

۲۰ نوامبر - احمد شاه مخلوع موقعی خبز عزل خود و خانواده خویش را اصف نمود که در یکی از مهمانخانه‌های پاریس بود . مشارالیه اظهار داشته است که او برخلع خود و خانواده خویش سخت معترض است و موقتاً نگران معاملات ایران در پیشرفت امور مستحده است .»

امادر تهران، باعتراض شاه جواب گفتند ، اصل اعتراض و جواب شاه بر روی این مسائل بوده است :

«چنانچه رویتر اشاعه داده ، شاه مخلوع استفاذهای در پیرایه اعتراض اشاعه داده در آنجا اعتراضاتی را که برای خلع او و خاندان

قهرپیش شده بود بقید خودش جواب میدهد، چه از جمله اعتراضاتی که به شاه شده یکی آن بوده که حصه‌ای از جواهرات سلطنتی را فروخته و وجه آن را در بانک‌های خارجه بحساب خود گذارده است، دیگر اینکه عدم حلاقه‌مندی او به سلطنت و مملکت بوده، چه بیشتر ایام سلطنت خود را در عیش و عشرت در خارج ایران گذرانده است. شاه مخلوع در باره جواهرات جواب داده که این جواهرات متعلق بسطان و خانواده او بوده که حصه‌ای از آن را هم جد و پدرشان فروخته بودند، چون حق خودشان بوده بر آن اعتراضی وارد نیست.

گفته شده است که وقتی تدین جریان را به اطلاع سردار سپه رساند، «سردار سپه به نایب رئیس مجلس، در ازای خدمت، شش هزار تومان انعام داد.

سپس ولیعهد را، صاحب‌منصبی از باغ گلستان

سفر بخیر خارج کرده در اتومبیل سفری نشانده از سرحد

عراق خارج مینمایند.

ملکه جهان‌مادر احمدشاه از بمبئی خود را به بغداد رساند و خواست

از علمای کربلا و نجف برای پسرش کمکی بگیرد ولی نتیجه نداد، او در بغداد با محمد حسن میرزا ولیعهد همراه شد و در مهمانخانه کارلتن منزل کردند که بعد عازم اروپا شوند.

ماه بعد، مجلس مؤسسان نیز تشکیل شد و نمایندگان آن بتهران

آمدند. هنگام تشکیل مجلس مؤسسان، چون عده نمایندگان زیاد بود

لذا تکیه دولت که سابقاً محل عزاداری بود برای اینکار در نظر گرفته شد.^۱ هنگام افتتاح، روی سکوی مدور وسط مجلس مؤسسان را تخت زده بودند، روی تخت تمام علمای روحانی مرکز جا گرفته و درپای تخت طرف راست تمام نخست وزیران پیشین: محمد ولیخان سپهسالار و شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما و سعدالدوله و مستوفی الممالک و حسن پیرنیا مشیرالدوله، و طرف چپ هیئت وزیران ایستاده بودند، با صدای شلیک

۱- سناتور تیمسار سرتیپ محمد علی صفاری- که مأمور خروج محمد حسن- میرزا ولیعهد از ایران بوده است، کیفیت مأموریت خود را چنین می نویسد: «... بعد از نیم آبان ۱۳۰۴، حضرت اشرف سردار سپه، مرا که درجه سروانی و ضمن انجام خدمات ارتشی عهده دار کارهای خصوصی معظم له نیز بودم- احضار فرمودند... از افسران ارتش، سر لشکر عبدالله امیر طهماسب، سرتیپ یزدان پناه، سرهنگ بوذرجمهری، حضور داشتند. خطاب به من فرمودند: تو باید با اینها به کاخ گلستان رفته، اولاً در همه اطاق های کاخ را آنچه هست قفل و مهر و موم کرده و به محمد حسن میرزا اعلام می کنی که باید امشب به خارج از ایران برود...»

من بلافاصله عقب گرد کرده به سوی مأموریت خود حرکت کردم... درین راه به سرهنگ ۲ محمد علی جاوید که مأمور محافظت کاخهای سلطنتی بود برخوردیم، گفت: میل داری که منم باتو بیایم؟ گفتم بر من منت میگذاری و مأموریتم را آسان میکنی؟

آفتاب غروب کرده، محوطه ارك هم ساکت و آرام بود، بسوی دراندرون به راه افتادم.... نزدیک دراندرون همه آژنان و مردان به گوش رسید. دق الباب کردم، مستخدمی در را باز کرد، به وی گفتم برای من اجازه شرفیابی بخواهد. گفت حالا ممکن نیست، چون با معارم خود مشغول گفتگو هستند. گفتم بگو که از طرف والا حضرت اقدس [سردار سپه] آمده ام و کار واجب دارم.... به داخل رفته بعد از دقایقی چند مراجعت کرد و گفت بفرمائید. وارد شده از پله ها بالا رفتم. همینکه هیكل ما در اندرون ظاهر شد زمزمه ها به تدریج تبدیل به زاری گردید. پیشخدمتی- که بعداً دانستم نامش ابوالفتح میرزا است- ما را به داخل سالتی هدایت کرد... ←

توپ، ورود سردار سپه خبر داده شد، و او به جایگاه مخصوص رفته مجلس را افتتاح نمود، در مدت نطق افتتاحیه شلیک توپ ادامه داشت. سردار سپه بهمان طریق بازگشت نمود. مجلس مؤسسان بعضی اصول قانون اساسی را تغییر

بقیه حاشیه از صفحه قبل

محمد حسن میرزا دستهارا به پشت گذارده و قدم میزد، من و سرهنگ جاهد سلام نظامی دادیم. از جاهد - که گویا او را به ملاحظه سمت پاسداری که داشت می شناخت - پرسید چه می خواهد و چه کاری دارد؟ او گفت: سلطان صفاری مأموریتی دارد که من او را برای شرفیابی راهنمایی کردم.

باقیانه تیره و عبوس روی رابه سوی من گردانید. گفتم: حسب الامر والاحضرت اقدس رئیس حکومت موقت - باید امشب به خارج از ایران حرکت فرمائید، قطعاً قبلاً مراتب را اطلاع داده اند.

گفت: بسیار خوب، ولی من برای مصارف حرکتم آنچه تلاش کردم پولی به دست نیاوردم، مادامی که پولی نرسد طبعاً حرکت من میسر نخواهد بود... ناچار مراجعت کرده به تخت مرمر رسیدم. جریان را به امرا بازگو کردم، سپس به سوی اقامتگاه والاحضرت اقدس روی آوردم و مطلب را به عرض رساندم. باتیمی تلخ فرمودند حق دارد، ده هزار تومان از خزانه داری قشون بگیر و شخصاً به ایشان تحویل بده و هر چه خواستند در اختیارشان بگذار. [بزحمت بسیار، به خزانه داری قشون رسیدم] ستوان هزار خوانی صندوق را باز کرده، ده هزار تومان اسکناس در پاکت بزرگ زرد رنگی گذاشته و پس از دادن رسید به ستوان هزار خوانی، چهار نعل، سوی کاخ گلستان تاختم. ساعت حدود ۹ بعد از ظهر است... سرگردی به من نزدیک شد و شناخت و گفت امراء در حیاط تخت مرمر هستند. به کمک پیشخدمت مخصوص اطلاع دادم. در خلال این مدت، اتومبیل ایشان هم وسیله «هنری» راننده فرانسوی حاضر شده بود. پول را به دستور محمد حسن میرزا به پیشخدمت مخصوص ایشان تحویل دادم، محمد حسن میرزا گفت: حالا ما را تنها بگذارید، وضناً دستور دهید برای حمل لوازم سفرم سر بازها کمک کنند... سر بازها دوباره شروع به حمل چند صندوق و جامه دان کردند... ساعت ۱۰ محمد حسن میرزا و همراهان خارج شده به سوی ما آمدند. امراء هیچ يك ←

داد و خلع قاجاریه را اعلام داشت^۱.

نخست ببینیم این سه اصل چه بود ؟

→ احتیائی نکرده پشت به ایشان کرده ایستادند.... از دلان گذشتیم، همینکه افسر فرمانده سربازان مرادید فرمان ایست داده سربازان را به خط کرد. محمد حسن میرزا پرسید اینها برای چه آمده اند؟ سرگرد فرمانده پاسخ داد: من با این عده «اسکورت» برای همراهی شما تاملر خواهم بود. راننده در اتومبیل را باز کرد. اول محمد حسن میرزا سوار شد .. نفر دوم مرد موقری بود سو بعداً به من گفتند که وی دکتر صحت بود. سپس من و ابو الفتح میرزا پیش خدمت روی صندلیها قرار گرفتیم. سربازان هم در دو کامیون که جامه دانه‌های محمد حسن میرزا را هم حمل میکردند جا بجا شدند و حرکت کردیم... همینکه از خیابان ارگ خارج و وارد میدان سپه شدیم، جلوعمارت شهرداری که آنوقت ساختمانفی به اتمام رسیده بود. عده‌ای عمله و کارگر آتشی روشن کرده و مشغول کار بودند، محمد حسن میرزا پرسید این کارگران درین وقت شب چه میکنند؟ به اطلاع ایشان رساندم که برای جشن انتصاب والا حضرت اقدس [سردار سپه] به سمت حکومت موقت، مشغول تزیین بلندی هستند، زیرا فردا شب بلندی تهران و هم چنین مؤسسات دولتی جشن و چراغانی خواهند داشت.

در پاسخ گفت: ان شاء الله مبارك است:

دراول جاده کرج به قزوین، دستور دادم اتومبیل متوقف شد. گفتم به جای من، سرگرد اسکورت شما را همراهی خواهد کرد. (این افسر مزحوم سرگرد احمد زاویه بود). وقتی خواستم از اتومبیل پیاده شوم ایشان هم که اصولاً مسردی مؤدب بود، احتراماً پیاده شد با هم دست داده خدا حافظی کردیم و سرگرد زاویه جای مرا گرفت و اتومبیل با اسکورت مذکور راه افتاد. اتومبیل در هیچ مکانی زیاد متوقف نشد، و شب و روز تا وصول به مقصد - مرز عراق - در حرکت بود.

(سالنامه دنیا ۱۳۵۳ ص ۸۰)

۱- از کرمان، حاج میرزا محمد رضا آیت الله نماینده مجلس مؤسسان بود و گویا نظر خود را طی این مصراع نوشته بود:

رضای شاه و رضای خدا رضای رضاست! آیت الله دائی مرحوم مؤید احمدی بود که در دوره‌های ۷۳ و ۷۴ و ۸۰ و ۹۰ از رفسنجان و دوره ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ از شهر کرد! وکیل شد.

اصل سی و شش:

سلطنت مشروطه ایران در شخص اعلیحضرت شاهنشاهی السلطان محمد علیشاه قاجار - ادام الله سلطنته و اعقاب ایشان تسلا بعد نسل برقرار خواهد بود.

اصل سی و هفت:

ولا یتعهد در صورت تعدد اولاد به پسر اکبر پادشاه که مادرش ایرانی الاصل و شاهزاده باشد میرسد و در صورتیکه برای پادشاه اولاد ذکور نباشد، اکبر خاندان سلطنت، با رعایت الاقرب فالاقرب بدرتبه ولا یتعهدی قابل میشود و هرگاه در صورت مفروضه فوق اولاد ذکوری برای پادشاه بوجود آید، حقاً ولا یتعهد با او خواهد رسید.

اصل سی و هشت:

در موقع انتقال سلطنت، ولیعهد وقتی میتواند شخصاً امور سلطنت را متصدی شود که سن او به هیجده سال بالغ باشد. چنانچه باین سن نرسیده باشد، با تصویب هیئت مجتمعه مجلس شورای ملی و سنا، نایب السلطنه برای او انتخاب خواهد شد تا هیجده سالگی را بالغ شود.

مجلس مؤسسان این اصول سه گانه را بموجب ماده واحده ای بدین ترتیب اصلاح کرد:

ماده واحده:

مجلس مؤسسان سه اصل سی و شش، سی و هفت، سی و هشت متمم قانون اساسی مصوبه رایجی سه اصل سابق قرارداد و سه اصل مذکور سابق را ملغی میداند.

اصل سی و شش:

سلطنت مشروطه ایران از طرف ملت بوسیله مجلس مؤسسان به شخص اعلیحضرت شاهنشاه رضاشاه پهلوی تفویض شده و در اعقاب ذکور ایشان تسلا بعد نسل برقرار خواهد بود.

اصل سی و هفت:

ولا یتعهد با پسر بزرگتر شاهنشاه که مادرش ایرانی الاصل باشد خواهد بود، در صورتیکه پادشاه اولاد ذکور نداشته باشد، تعیین ولیعهد بر حسب پیشنهاد شاه و تصویب مجلس شورای ملی به عمل خواهد آمد. مشروط بر آنکه آن ولیعهد از خانواده قاجار نباشد ولی در هر موقعیکه پسری برای پادشاه بوجود آید، حقاً ولا یتعهد با او خواهد بود.

اصل سی و هشت:

در موقع انتقال سلطنت، ولیعهد وقتی میتواند شخصاً امور سلطنت را متصدی شود که دارای بیست سال تمام شمسی باشد. اگر باین سن نرسیده باشد، نایب السلطنه ای از غیر خانواده قاجار از طرف مجلس

شورایملی انتخاب خواهد شد...

مجلس مؤسسان در محل تکیه دولت تشکیل شده بهود و اعضای هیئت رئیسه آن عبارت بودند از: باقر شاهرودی، ابوطالب شیروانی، گلستان، سهام السلطان بیات (نایب رئیس)، مستشارالدوله (رئیس)، حسین دادگر (نایب رئیس)، دست غیب، ارباب کیخسرو و شاهرخ، میرزا شهاب کرمانی و دانش بزرگ نیا.

«قوه چیز است که تابع نباشد» (میرفندرسکی)

رضا شاه پهلوی در تاریخ چهارم اردی بهشت

ماه ۱۳۰۵ شمسی / آوریل ۱۹۲۶ م رسماً تاجگذاری

تاجگذاری

کرد. (ترتیب مراسم از یک نشریه رسمی آن روزگار

نقل می شود): «... در این مراسم، ابتدا شش

آجودان در دو صف سه نفری وارد تالار موزه شدند. در پشت صف اول،

دولت‌شاهی رئیس تشریفات داخلی، و در پشت صف دوم، غفاری رئیس

تشریفات خارجی قرار گرفته بودند.

سپس سرلشکر خدایار خان با پرچم سلطنتی پیشاپیش و الاحضرت

همایون ولیعهد، و بعد از آن موکب و الاحضرت ولیعهد وارد تالار گردید.

بعد از آن در دو صف - هر صف یازده نفر - وزراء و سران لشکر

و رؤسای دربار بترتیب زیر بتالار موزه قدم نهادند:

در صف دست راست ابتدا فروغی رئیس الوزراء وقت حامل تاج

کیان، و بعد به ترتیب سرلشکر امیر طهماسب وزیر جنگ حامل شمشیر

جهانگشای نادری ، فاطمی وزیر عدلیه حامل عصای مرصع سلطنتی، دادگر وزیر داخله حامل قلپاق سلطنتی، داور وزیر فوائد عامه حامل گوهر دریای نور ، بیات وزیر مالیه حامل تمثال مبارک ، امیر لشکر احمد آقاخان رئیس ژاندارمری حامل گرز سلطنتی، امیرلشکر جلایر حامل سپر سلطنتی، امیرلشکر انصاری حامل قداره مرصع، امیرلشکر اسمعیل خان حامل زره شاه اسمعیل صفوی، امیرلشکر قاسم خان والی حامل ترکش مرصع، چراغعلی خان پهلوی پیشکار والاحضرت ولیمهد، و آکسای جم معاون رئیس الوزراء .

در صف دست‌چپ ابتدا سردار معظم تیمورناش وزیر دربار حامل تاج پهلوی ، سردار اسعد وزیر پست و تلگراف حامل تاج مروارید ، امیر لشکر محمود خان آیرم حامل شمشیر شاه اسماعیل صفوی ، امیر لشکر خزاعی حامل تبرزین سلطنتی، امیرلشکر امان‌الله جهانبانی حامل کمان نادر، مفتاح کفیل وزیر خارجه ، ادیب السلطنه والی تهران، میرزا یوسف خان مشارکفیل وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه.

بعد از ورود اشخاص فوق‌الذکر، ابتدا والاحضرت ولایتعهد در سمت راست تخت نادری قرار گرفت و سپس پرچم سلطنتی در پشت سر این تخت نگاه داشته شد و شش نفر از آجودانها بین تخت نادری و تخت طاووس ایستادند.

پس از جلوس اعلیحضرت بر تخت، ابتدا امام جمعه تهران خطبه مخصوص تاجگذاری را قرائت کرد و پس از آن تیمورناش وزیر دربار



تیمورتاش تاج بهلوی را تقدیم میکند

(ص ۴۹۶)

تاج پهلوی را نزدیک تخت برد.

بعداً رئیس تشریفات، جقه نادری را گرفته و در بالای تاج پهلوی قرارداد و رئیس دیگر تشریفات شمشیر کمر اعلیحضرت همایونی را گرفت و در جای شمشیر جهانگشای نادری گذاشت و آنوقت اعلیحضرت رضا شاه، تاج را با دست خود بر سر نهاد و شمشیر جهانگشای نادری را - که بوسیله امیر طهماسب وزیر جنگ تقدیم گردید - بر کمر خود بست و در این هنگام بود که در میدان مشق (میدان باغ ملی که محل ساختمان شهربانی و وزارت خارجه است) ۲۱ تیر توپ شلیک گردید.



چنین بود پایان سلطنت خاندانی که یکصد و سی سال از (۱۲۰۹ قمری تا ۱۳۴۴ قمری) بر ایران حکومت راندند. بار دیگر تاریخ تکرار شد و همای سلطنت از خاندانی برخاست و بر سر خاندانی دیگر نشست و عبرتی بر عبرات گذشته افزود.

مشیرالدوله درین ادوار نمایندگی مجلس را داشت:

دوره دوم از گرگان (استرآباد)، دوره سوم از طهران، دوره چهارم از طهران، دوره پنجم از طهران، در دوره ششم (ذیحجه ۱۳۴۴ ق - ۱۳۰۵ م ۱۹۲۶ م) هم مستوفی الممالك و هم مومن الملك و هم مشیرالدوله انتخاب شدند و مردم منتظر بودند ببینند این سه نفر در قبول یا رد این انتخاب چه میکنند. «در اطراف این موضوع دو سه روزی صحبت بسیار بود، بالاخره، هر سه نفر، نپذیرفتن این وکالت را بهر جا که باید بنویسند نوشتند، و درباریان با سعی و کوشش بسیار که کردند نتوانستند آنها را از این اقدام باز دارند.»^۱

داد گستری ایران

و

مشیرالدوله

«پستی که از گاو عجایز گرفته شود به خنجم،
و سپهر عساکر از آن ساخته شود، در روز حوادث
چقدر دافع لیر خصم تواند شد؟» (خواندمیر)

زندگانی سیاسی حسن مشیرالدوله پیرنیا از ۱۳۱۷ ق - ۱۸۹۹ م -
زمان وزیر مختاری او در پترزبورگ شروع شد و در سال ۱۳۴۵/۱۹۲۷ م
پایان یافت و مجموعاً قریب بیست و هشت سال بود.

چنانکه گفتیم این ایام، متشنج ترین روزگار تاریخ معاصر ایران بوده
است که در عین حال تحولی بنفع اکثریت و عامه مردم (مشروطیت) در دستگاه
حکومتی پدید آمد و همچنانکه گفتیم و اثبات آنرا هم از عهده برآمدیم
همه جا این مرد بامردم همراه و یار بوده است. با يك نظر اجمالی به رفتار
مشیرالدوله در لحظات حساس - و یابه تعبیر دیگرمان «بزنگاههای تاریخ»
این بیان ما توجیه و تأیید میشود. مهمتر از همه آنکه نویسندگان و
مورخین و رجال معاصر که در این دوران کتابهایی نوشته اند، آنچنانکه
گفتار آنانرا نقل کردیم - همه يك دل و يك زبان از خدمات این مرد
نام برده و از او تجلیل کرده اند.

شخصیت سیاسی مشیرالدوله را در سه کلمه میشود خلاصه کرد:
— توجه بهامه و اکثریت، — رعایت حفظ قوانین و اصول تا آنجا که مفید
بحال جامعه باشد، — حفظ شخصیت و پرستیژ و کارا کتر شخصی خود.

در باب توجه او بهامه و اکثریت، آنچه از خدمات او در مشروطه
و مبارزه با محمد علیشاه و تأسیس مدرسه علوم سیاسی و همچنین
مدرسه نظام (که در زمان وزارت جنگ اوصورت گرفت) گفته ایم، کافی
بنظر میرسد. او همه جا جنبه ملیت دوستی و روحیه ناسیونالیستی خود
را حفظ میکرد و این نکته ایست که هر چند بارها در حیات سیاسی بضرر
او تمام شد ولی از آن دست نکشید.

حتی یکبار، برای لغو قرار داد ۱۹۱۹ مسأله مراجعه به آراه
عمومی (رفراندوم) را برای اولین بار پیش کشید. او هیچوقت رعایت قانون را
برای کوفتن خلق دستاویز قرار نمیداد، حتی انحلال مجلس را هم گاهی در
صلاح مملکت میدانست. در زمان جنگ اول و اشغال همسایگان، گفته
بود: روسها و انگلیسها هیچیک پی باحوال روحیه ایرانی نبرده و نمیدانند
که این ملت يك عزت نفس و کبر و مناعت مخصوص دارد و برای جلب
او هیچ وسیله ای بهتر از مهربانی و ملایمت نیست.

در باب انفصال یا انحلال مجلس، مشیرالدوله میگفت: مردم
اشتباه میکنند که اساساً انفصال را اقدامی بر ضد مشروطیت تصور
مینمایند، بلکه این اقدام نشانه ای از حاکمیت ملت است، یعنی وقتی
مجلس عجز خود را از انجام وظایف بظهور میرساند، دولت مراجعه به
افکار عمومی میکند و عقیده انتخاب کنندگان را مجدداً در مسائل غامضه

استعلام می‌نماید.^۱

او هرگز ازیاد ایران غافل نبود. خصوصاً در مواقع بحرانی همیشه خود را در خدمت مملکت می‌گذاشت.

هنگامی که روسها و انگلیسها (در جنگ اول) به اشغال ایران پرداختند، او با اینکه مصدر امر نبود، معذلك دست بكار اقدام شد. آقای مورخ الدوله سپهر گوید:

و جمعه ۲۹ شوال ۱۳۳۳ ق/ ۱۹۱۵ م در عمارت ییلاقی رستم آباد مشیر الدوله را ملاقات کردم.

معزی الیه از ورود قشون روس به انزلی و تحریکات انگلیسها خیلی متوحش بود و گفت: «من سمت رسمی ندارم اما نمیتوانم در مقابل بدبختی مملکت ایستاده سکوت اختیار کنم، اینست که میخواهم ابتدا ملاقاتی از وزیر مختار انگلیس نموده شاید بتوانم آنها را به يك مودوس و یواندی»^۲ یعنی ترتیب صلحجویانه موقتی قانع کنم.

او همیشه از آزادیخواهان حمایت میکرد و حتی در بحبوحه قدرت محمد علیشاه ازین کار دست برنداشت، مرحوم اقبال آشتیانی می‌نویسد:

دکتر خلیل خان اعلم الدوله در ۱۳۳۵ ق (۱۹۰۸) که خود را در برابر ظلم و فشار محمد علیشاه پس از توقیف و ضبط املاکش ناتوان یافت به مساعدت مرحوم میرزا حسن خان مشیر الدوله و وزیر امور خارجه وقت با خانواده خویش وطن را ترك نمود^۳

۱ - ایران در جنگ بزرگ ص ۲۳۱

۲ - همزیستی *modus vivendi* - یعنی: بگذاردیدك نوعی زندگی کنیم» ۱

۳ - ایران در جنگ بزرگ، ص ۲۰۵

۴ - مجله یادگار، سال ۳ شماره ۷: ۲۷

درست است که فداکارهای ملیون و آزادبخواهان بنای مشروطه را گذاشت و اگر سخنرانهای سید جمال الدین اصفهانی و تقی زاده^۱ و غیر آن نهوده مردم به هیجان نمیآمدند، ولی از طرفی رهبری این هیجانها آنهم از طرف شخصیتی که وابسته بدربار و مقام دولتی - یعنی پسر صرر اعظم بود کار را سالها نزدیکتر کرد و انقلاب را مدتها زودتر از معمول به نتیجه رساند. مشیرالدوله در آنروزها، ساعتها وقت خود را صرف تدوین قانون اساسی میکرد. شاهد مثال گفتاری است در مجله یادگار:

روز پنجشنبه ۷ ذی قعدة ۱۳۲۴ ق (۱۹۰۷ م) نظامنامه اساسی (قانون اساسی) مورد بحث قرار گرفت و در این جلسه که ۷ ساعت طول کشید، اصل ۸ و ۱۱ و ۱۳ و ۱۵ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۸ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۴۷ در حضور مشیرالملک (مشیرالدوله) و حاج محتشم السلطنه و مؤید السلطنه نمایندگان تام الاختیار دولت حلاجی شد و نظامنامه باتمام رسید و بنا شد پاکتویس شده بصحه برسد، در ۱۴ ذی قعدة قسمت اول قانون اساسی در ۵۱ اصل به امضای شاه و ولیمهد رسید. در آنروز تمامی علماء و معاریف مجلس جمع شدند و ثا در مجلس پیشواز ناصرالملک - حاملین قانون اساسی رفتند و شادی فراوان کردند.^۲

مشیرالدوله در قرارداد ۱۹۰۷ کوشش داشت که از رهبران دولت روس و انگلستان تضمین نامه ای بگیرد که این قرارداد موجب دخالت در ایران نشود و گرچه نتایج آن بسیار نبود، ولی مذاکرات و زحمات

- ۱ - ومن آنروز که پیشنهاد می کردم که حتی بود تقی زاده مادام العمر ریاست افتخاری مجلس را داشته باشد برای چشم و ابروی او نبود، برای این بود که حتی استخوانهای او هم بوی بازوهای میدان بهارستان می داد.
- ۲ - ورقه ای از تاریخ مشروطه، عبدالحسن نوائی، مجله یادگار شماره ۳۳: ۵

اورا درلندن و پترزبورغ نباید از نظر دور داشت . نیکلسن سفير انگلستان در روسيه به سرادوار دگري می نویسد :

«امروز مشير الملك برای دیدن من آمد ، مشارالیه اظهار داشت که در سن پترزبورگ مذاکرات رضایت بخشی با مسيو ایزولسکی نموده است ، او گفت تصویری وجود دارد مبنی بر اینکه انگلستان و روسيه ایران را به مناطق نفوذ تقسیم می نمایند . بهوی گفتم این نظر صحیحی می باشد . »^۱

مشير الدوله هنگامیکه در روسيه بود کوشش فراوان کرد که سفير روس را در ایران (که با مشروطه خواهان عناد داشت و حتی، رسماً بمصر اعظم گفته بود که باید آزادیخواهان دست از سر امیر بهادر و محمد علی شاه بردارند) تعویض نمایند ، این نکته را او با سفير انگلستان در روسيه بمیان نهاده بود و نیکلسن جریان را بدین صورت به سرادوار دگري گزارش داده است :

(سن پترزبورگ ۲۴ سپتامبر ۱۹۰۷ م) .

« . . مشير الملك (مشير الدوله) گفت من معتقدم سفير جدیدی به بجای «مسيو دو هارتويك» بایران اعزام شود ، زیرا مشارالیه منسوب به دسته زینویوف می باشد و با هرگونه نهضت آزادیخواهی مخالف است . . میدانم که مسيو دو هارتويك قلباً با مجلس ملی مخالف و بوسیله مسيو «شاپال» در روح شاه اعمال نفوذ بد و تأسف آوری نمود ، اعلیحضرت را واداشته است که به نمایندگان ملت اعتنا و اعتمادی ننماید . . . »

مشير الملك دریکی از او نیورسته های روسيه تربیت شده و یکی از

زیرکترین و باهوشترین اشخاص است . . .

من تنها جوابی به مشیرالملک دادم این بود که : اطمینان دارم هیچوقت شکایت ایران از روسیه مبنی بر علت صحیحی نخواهد بود بلکه ایران همیشه کوشش خواهد نمود که با همسایگان مقتدر خود دارای روابط حسنه باشد .^۱ ا . نیکلسن

او دارای روحیه ناسیونالیستی قوی بود و همین امر موجب شد که با وجود شهرت و محبوبیتی که خیابانی داشت و هم با علاقه‌ای که مشیرالدوله به آزادیخواهی ایران میکرد، در برابر تجزیه آذربایجان مقاومت کند . چنانکه گفتیم در این راه قدمی عقب نگذاشت با اینکه مورد طعن فراوان واقع شد .

«من قانون اساسی را برای مملکت میخواهم
نه مملکت را برای قانون اساسی» مشیرالدوله

شخصیت مشیرالدوله را در قانون‌دانی او باید جست ، او سرّ پیشرفت ایران را در اصلاح دادگستری می‌دانست .

مشیرالدوله و قانون

تحصیلاتش در حقوق بود، روزی که بایران آمد مدرسه علوم - سیاسی را بهمین جهت پی افکند : اوشیفته عدالت بود، روزی که برای اعلام تاجگذاری محمد علیشاه به لندن رفت پس از دریافت نشانها و ملاقات با وزیر خارجه و سایر تشریفات ، وقتی از او سؤال کردند که از نقاط دیدنی لندن و مجامع مهم آن، کجا را جزء برنامه کوتاه مدت او بگذارند

او بلافاصله گفت: میل دارد در یکی از جلسات محاکمات شرکت کند.
مرحوم مستوفی مینویسد:

« يك روز به اصرار مشيرالملك به محاكم جنایبی رفتیم، او میخواست محاکم جزائی را تماشا کند... قاضی با کلاه گیزی و جبه ابریشمی مشکی زیر نیم طاقی جلوس کرده بود، دو نفر معاون قاضی طرفین او... جناب سفیر کبیر (مشیرالملک) قدری انگلیسی میدانست و از مذاکرات چیزی دستگیرش میشد... مشیرالملک سه ساعت بعد از ظهر باز آمد، معلوم شد دارلینگ قاضی اول شهر لندن بعد از ختم محاکمه و معرفی شدنش به سفیر کبیر از ایشان دعوت کرده است و باهم ناهار خورده‌اند... مشیرالملک می‌گفت سرناهار از دارلینگ پرسیدم در قانون انگلیسی مجازات اعدام هم هست؟ جواب گفت: خوشبختانه بلی!»

مشیرالدوله از اوان کار خود متوجه نقص دستگاه قضایی ایران شده بود و همه جا مطالعات خود را برای بهبود این اوضاع ادامه میداد.

مشیرالدوله روزی به وزارت دادگستری ایران رسید که تازه حدود بیست سال از پیدایش نام عدلیه در دستگاه دولتی می‌گذشت، آنهم عدلیه‌ای که خود می‌بایست بحضور شاهزادگان برود، نه آنکه آنان به پیشگاهش روی نهند! بدنیست این داستان را بشنوید:

در ماه صفر ۱۲۹۹ قمری ۱۸۸۱ م (زمان ناصرالدین شاه) از دیوانخانه عدلیه احضاریه‌ای برای یکی از شاهزادگان درجه اول صادر شد که فوری

بعدلویه بیايد وجواب شاکیان را بدهد، او زیر احضاریه نوشت «من بعدلویه نمی آیم، عدلیه اگر کاری دارد پیش من بیايد»! ناصرالدین شاه بعد از این جریان در تاریخ ۱۲ صفر دستخطی به مستوفی الممالک صدراعظم نوشت که حاکی از مطلبی تاریخی است :

« جناب آقا ، نظم دیوانخانه عدلیه و گلشتن عرض عارضین این است که دیوانخانه اعظم اقتدار داشته باشد، و از جمله تسلط دیوانخانه آن است که هر کس را احضار بدیوانخانه میکنند بلا استثناء باید فوری بدون هیچ عذری حاضر بشود. حتی اگر خود شما را احضار کند باید حاضر شوید ، تا چه رسد بدیگران . نمی آیم یعنی چه ؟ بسیار غلط است . حکم سختی الآن به معزالدوله بدهید و در روزنامه اعلان و نشر نمایند که هر کس احضار شود و نیاید سیاست خواهد شد. »^۱

تشکیلات عدلیه در زمان ناصرالدین شاه بنام

دیوانخانه اعظم دیوانخانه اعظم بود و قوانینی داشت که موسوم

به « کتابچه دستور العمل دیوانخانه اعظم » بود

و در ۱۲۷۹ (۱۸۶۲ م) صادر شده بود. اواخر ۱۳۲۴ ق (دمادم مشروطیت) محاکمی بطور ناقص تشکیل میشد، که بنام محکمه ملی، محکمه نقدی و محکمه جزاء خوانده میشد. در غوغای انقلاب، نارضائی مردم از عدلیه موجب شد که تشکیلات عدلیه را بهم زنند و پیرم ارمنی رئیس شهربانی با قوه نظمی در عدلیه را بست و عده ای از اعضای عدلیه را از محاکم به زندان منتقل ساخت و عدلیه همچنان تعطیل بود تا در نوبت اول وزارت مشیرالدوله مجدداً به تصدی مرحوم مشارالسلطنه دایر شد و محاکم عدلیه با تغییر اعضاء تشکیل گردید.

در ذی قعدة ۱۳۲۷ ق (۱۹۱۰ م) پس از فتح تهران و تشکیل کابینه محمودولی خان سپهسالار، «مشیرالدوله وزیر عدلیه گردید و در این موقع برای اصلاح عدلیه (بخشال خود) يك عده از قضاة را بدون محاکمه برخلاف قانون اساسی از عدلیه خارج کرد و این عمل مخالف توقع مردم از مشیرالدوله بود»^۱

این یکی از مواردی بود که مشیرالدوله اصول را برای بهبود وضع دادگستری زیر پا می گذاشت.

مرحوم صدرالاشراف درباره تجدید حیات عدلیه و رفهر مشیرالدوله در دادگستری ایران مینویسد:

«در سال ۱۳۲۸، در کابینه سپهسالار مرحوم، مشیرالدوله وزیر عدلیه شد و از مجلس و رئیس دولت اجازه خواست که تا ششماه در منزل بنشیند و قوانین و تشکیلات اصول محاکمات را تدوین نماید. مجلس و دولت با این تقاضا موافقت کردند. مشیرالدوله بخانه رفت و اداره امور عدلیه را به مجد السلطان محمد صدر معاون وزارت عدلیه سپرد.

سپس مرحوم صدرالاشراف گوید: مشیرالدوله بعد از چندماه قانون تشکیلات و قانون اصول محاکمات را نوشت و تقدیم مجلس کرد. قانون تشکیلات از تصویب گذشت ولی قانون اصول محاکمات با مخالفت شدید علمای طراز اول مواجه شد. ناچار اینجانب (محسن صدر، صدرالاشراف) که با مرحوم مشیرالدوله دوستی داشتم و هنگام تنظیم قانون اصول محاکمات اغلب طرف شور او واقع میشدم - به ملاقات مرحوم سیدحسن

مدرس رفتیم که فعال و شاخص هیئت علماء بود و موفق شدیم نظر او را جلب کنیم. بدین ترتیب که مشیرالدوله موافقت کرد هشت ماده پیشنهادی علماء طراز اول در ابتدای قانون نوشته شود. پس از آن قانون در کمیسیون عدلیه تصویب شد و سپس بطور چهار دیواری از مجلس گذشت، این قانون در سال ۱۳۲۹ ق. (۱۹۱۱ م) بتصویب رسید.

مرحوم مشیرالدوله متوجه شد که برای تغییر اصول محاکم ایرانی احتیاج به مشاوره خارجی دارد. این بود که بدستور او مسیو و آدلف هرنی، مستشار فرانسوی با استخدام ایران درآمد، او تا سال ۱۳۰۵ ش. (۱۹۲۶) در دادگستری ایران بود و سالیانه ده هزار تومان حقوق و مبالغی فوق العاده داشت^۱ تا کارها را سر و صورت دهد. قانون جزا بوسیله هرنی نوشته شد.

باری در همان سال ۱۳۲۸ ق بود که مشیرالدوله در مجلس برای عدلیه تقاضای بودجه مستقل و مخصوص نمود و این خود از تحولاتی شگرف دادگستری ایران است، زیرا تا آنساعت قضات مسلماً برای اعاشه خود ناچار بودند از طرفین دعوی مبالغی وصول کنند و این گونه دادگستری و قضاوت البته بی شباهت به دادگستری در شهر بلخ نبود و معمولاً کارها را از ته خراب میکرد!

در مورد ایستادگی مرحوم مدرس باید اضافه کنم که این مخالفت موجب قهر مشیرالدوله و نرفتن او به مجلس و وزارت عدلیه گردید ولی صدرالاشراف و میرزا مرتضی قلیخان نائینی نایب رئیس مجلس

۱- از سخنرانی آقای گلشانیان در رادپو ایران، تابستان ۱۳۴۰ ش

وساطت کردند و بالاخره آئین دادرسی مدنی تصویب شد . البته حمایت مرحوم امام جمعه از این اقدام مشیرالدوله خود عامل دیگری بود برای تصویب آن .

صدرا لاشرف کیفیت این کشاکش روحانیت و قضاوت را - که در حقیقت مشیرالدوله میخواست دادگستری را از چنگ آنان رهایی دهد - چنین مینویسد :

مرحوم مدرس از طرف هیئت طراز اول مشروطیت ، هشت ماده که در اول کتاب محاکمات حقوقی ابتدائی نوشته شده پیشنهاد کرد که اگر این هشت ماده را مشیرالدوله قبول و قسمیه قانون کند بآن قانون رأی خواهند داد . مفاد مذکور بطور اجمال عبارت از این است که موضوعات مورد اختلاف راسه قسم کرده: - موضوعات شرعیه ، از قبیل اختلافات راجع به نکاح و طلاق و نسبت و وقفیت و ملکیت و نصب و قیم و حکم به افلاس و اختلافات حقوقی - که فتاوی علماء در اصل حکم مختلف باشد که منحصرأ باید محاکمه شرعی رسیدگی نمایند ؛ - موضوعات عرفیه از قبیل اختلافات راجع به مالیات و امتیازات دولتی و امثال آنها که محکمه عدلیه رسیدگی میکند ؛ - موضوعات مشترکه یعنی غیر از موضوعات شرعیه و عرفیه بشرطی که شرعی و عرفی بودن آن مشتبه باشد باید بمحاضر شرع رجوع شود ، و درین قسم هم اگر متداعیین ابتداء تراضی به رسیدگی محکمه عدلیه بکنند محکمه رسیدگی می کند . و الا باید بمحاضر شرع رجوع شود .

مشیرالدوله نسبت به بعضی از مواد هشت گانه بخصوص ماده ۱۴۸

که مفاد آن اینست: «در غیر موضوعات شرعیه تراضی متحاکمین نسبت

به رسیدگی محکمه عدلیه شرط است و بدون تراضی متحاکمین محکمه عدلیه حق رسیدگی ندارد و باید ارجاع بمحضر شرع بکند -۱- جداً ایستادگی و مخالفت کرد ولی بالاخره چون چاره و پیشرفت قانون را منحصر در قبول کلیه مواد دیدناچار تسلیم شدو باین ترتیب قانون دادرسی مدنی بتصویب مجلس رسید .

مشیرالدوله در خلوت میگفت که باوجود مواد پیشنهادی علماء مخصوصاً ماده ۱۴۸ قانون اصولی محاکمات - که تراضی متداعیین برای رسیدگی محکمه عدلیه شرط شده - محاکم عدلیه موفقیت شایسته‌ای نخواهد داشت و دول خارجه نسبت باتباع خودشان در ایران تمکین ازین محاکم نخواهند کردو بالاخره بفکر او رسید که علماء را وادار به تعیین علماء لایق قضاوت - یعنی مجتهدین جامع‌الشرایط - بکند و ازمن [صدرالاشرف] خواست که با علماء طراز اول مذاکره شود که علماء درجه اول اشخاصی را که لایق قضاوت شرعی هستند بمحاکم عدلیه معرفی کنند . من این مطلب را اظهار کردم ولی اختلاف نظر علماء بقدری زیاد بود که در مدت شش ماه حتی یکنفر راهم به وزارت عدلیه معرفی نکردند! مشیرالدوله در آن موقع ابلاغی برای محاکم صادر کرد که چون مراجع شرعی معین نشده ، محاکم عدلیه نباید محاکمات رامعوق بدارند و تا مراجع شرعی معین نشده خود محاکم رسیدگی نکنند و حکم بدهند .. بالاخره پس از مدتی، مرحوم آقا سید محمد یزدی، باتصویب آقابان علماء، ریاست محکمه شرعی را قبول کرد ^۱.

مشیرالدوله بعد از کودتای محمد علیشاه چون مغضوب بود از

دستگاه وزارت عدلیه محترمانه استعفا کرد، ولی پس از فتح آزادبخواهان و بعد از هود مشروطیت مجدداً وزیر عدلیه شد و چون تا آن تاریخ نه قانونی برای تشکیل عدلیه و نه آئین دادرسی موجود بود و نه اعضاء عدلیه حقوق مرتبی داشتند، وزارت عدلیه مانند زمان استبدادی صدی ده از محکوم^۲ به از محکوم^۳ و صدی پنج از محکوم^۴ علیه میگرفت و ازین درآمد هر چند ماه يك دفعه مبلغی ناقابل به اعضاء محاکم میدادند. مشیرالدوله در سال ۱۳۲۸ قمری در مجلس شورای ملی عنوان کرد که مجلس باید بودجه‌ای برای حقوق اعضاء محاکم و ادارات عدلیه تصویب کند و به او مهلت بدهند تا قانون تشکیلات عدلیه را تهیه کند^۵.

باید دانست که مشیرالدوله در کابینه مشیرالسلطنه (۱۳۲۵)، ناصرالملک (۱۳۲۷ق) و در کابینه دوم و سوم سپهبدار (۱۳۲۹ق) و کابینه چهارم سپهبدار (۱۳۳۴ق) و در سه کابینه مصمصام السلطنه (۱۳۲۹ق) سمت وزارت عدلیه را داشت و در همین مدت نسبتاً طولانی وزارت خود بود که توانست شالوده جدید را - که تا زمان مرحوم داور با قدرت بکار می‌پرداخت - بریزد.

مشیرالدوله در زمان داور - که به فکر اصلاح عدلیه پرداخت - از داور حمایت بی دریغ می‌کرد و نیات او را در تحول دادگستری مورد تأیید قرار میداد. اغلب داور در امور دادگستری با مرحوم مشیرالدوله مشورت داشت و این مشورت چه با ملاقات شخصی و چه به وسیله مرحوم داود پیرنیا - فرزند مشیرالدوله که آنروز در خدمت دادگستری بود - صورت میگرفت.

در موقع انحلال عدلیه [بهمن ۱۳۰۵ش/ ۱۹۲۷م]

اصلاح داورى
داور، کمیسیونى برای اصلاح قوانین عدلیه ترتیب داد. اعضاء کمیسیون عبارت بودند از مرحوم

مشیرالدوله، مرحوم منصور السلطنه عدل، میرزا احمد خان شریعت زاده، دکتر محمد مصلق و محسن صدرا لاشراف. در جلسه اولی که برای رسمیت کمیسیون در اطاق وزیر تشکیل شد، مشیرالدوله بریاست کمیسیون و صدرا لاشرف به نیابت ریاست و منصور السلطنه و شریعت زاده بعنوان منشی انتخاب شدند و قرار شد جلسات بعد در منزل مشیرالدوله تشکیل شود.

اقدام داور البته تند بود ولی بكمك صدالاشراف و مشیرالدوله بالاخره توانست محاکمی نسبت آبرومند ترتیب دهد، در انتخاب قضات مشیرالدوله همیشه سفارش میکرد که قضات باید از زمره اهل علم انتخاب شوند تا آنکه علماء متنفذ نتوانند بر آنها ایراد بگیرند و احکام محاکم را موهون بشمارند.

آقای مختاری در باب اصلاحات قضائی مشیرالدوله گوید:^۲
 «حسن پیرنیا از دانشمندان درجه اول و دکتر در حقوق و استاد در عمل و تجربه بود، نامبرده با سیاست آرام و متین، کاملاً با اوضاع و اخلاق و روحیات ایرانیان آشنا و از نفوذ طبقات روحانی با اطلاع بود. بتدریج با ملامت، اوراق و قوانینی را تنظیم نمود و پس از ملاقاتهای دوستانه با مجتهدین با نفوذ روحانی و مذاکرات لازمه و حک و اصلاح هر يك از مواد و تطبیق آنها با قوانین شرع و ضمناً با مذاکرات با وکلای مجلس و جلب نظر آنها و با دخالت دادن جمعی از اشخاص و طبقات روحانی در رأس محاکم و مراحل قضایی، بطریقی که انقلابی رخ ندهد، مراحل قانونی قضایی را از ابتدائی و استیناف و دیوان کشور و دادستانی تشکیل داد و امورات را به جریان انداخت. مشارالیه با وجود تمام این تدابیر و بکار بردن سیاستهای عاقلانه، باز گاهگاه بمشکلات برخورد مدتی از کار کناره می گرفت و پس از چندی

مجدداً منصوب و دنباله عملیات خود را ادامه میداد.

ضمناً جمعی از اشخاص عالم بحقوق را جمع و در مراحل قضائی جاداد و باین طریق - پس از سالها - سازمانی در وزارت دادگستری پیداشد ، مراحل سه گانه قضائی صورت اداری گرفت و پارکه بدایت مدعی العمومی (دادستانی) را تشکیل و دارالوکاله های حقوقی را رسمیت داد و اداره اجرا را تأسیس نمود .

مرحوم مشیرالدوله برای اولین بار در ایران قضاوت دودرجه ای را باب کرد و موجب شد که دادگاههای بدوی و استیناف بوجود آید . او همیشه مراقب اوضاع عدلیه بود . وقتی خبر محکومیت نصره الدوله فرمانفرمارا - بشش ماه زندانی شدن - شنید و دادنامه دادستان را خواند ، به رئیس عدلیه پیغام داده بود که « البته نصره الدوله شاید گناهان زیادی داشت ، ولی با این دادنامه و این محکومیت ، شما نصره الدوله را محکوم نکردید ، بل دادگستری ایران را در انظار خارجیان محکوم نمودید » .^۱

او بارها میگفت که چراغ عدلیه ، در اوایل عمر مشروطه ، خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود .

۱- داستان توقیف نصره الدوله را هدایت - که خود در آن روزگار

رئیس الوزراء بودم - چنین نوشته است : ۱۸ خرداد ۱۳۰۸ (۱۹۲۹ م) - (۱۰ محرم) « در تکیه دولت جمع بودیم ، آلبوم هایی مشتمل بر عکسهای ازراه آهن جنوب رسیده بود ، شاه سینه به سینه نصره الدوله با بشارت عکسها را نشان می دادند و شرحی میفرمودند .

بر حسب معمول تشریف بردند و ما به طرف در شمس العماره شدیم . جلو پله عمارت بادگیر ، افسری از نظمیه جلو آمد و نصره الدوله را جلب کرد . تیمورتاش هم بی خبر بود . متحیر ماندیم . دیدم راست گفته اند که خنده سلاطین ، نمودن دندان شیر است !

علت رنجش شاه از نصره الدوله به این غلظت معلوم نشد . حدس من این شد که باید ارتباط با صاوم الدوله و قضایای فارس داشته باشد .

(خاطرات و خطرات ص ۳۸۵)

وقتی مشیرالدوله به حضور مرحوم رضاشاه پهلوی رفت، از ترقیات ایران گفتگو بمیان آمد، مشیرالدوله رو به شاه کرده و گفت: مهمتر از همه این ترقیات، تأمین قضایی است؛ و اگر این امر صورت پذیرد، بقا و دوام این ترقیات تضمین شده است.

او روزی در مجلس شوری، نظر خود را در باب قانون، درین جمله معروف خلاصه کرده بود:

«قانون را نباید عصبانی کرد، تأمین قضایی بسته به حتمی الاجراء بودن قانون است، نه شدت آن.»

نکته شایان تذکر اینست که مشیرالدوله، بهر حال، قانون را برای مملکت میخواست نه مملکت را برای قانون، و همیشه نحوه اجرای قانون را بیش از ماهیت آن مورد دقت قرار میداد. مرحوم بهار گوید:

«این حقیقت را بنام تاریخ باید گفت که مرحوم مشیرالدوله، برخلاف برادرش مؤتمن‌الملک، در کیفیت اجرای قوانین- هر چند بامدلول ظاهری آن مخالفت باشد گاهی جرئت غریبی از خود بخرج میداد: در اوایل مجلس چهارم، روزی مرحوم حاج آقا شیرازی قبل از دستور بر ضد کارهای خلاف قانون صدور دوره فترت با نهایت حرارت نطقی ایراد کرد، این نطق مبنی بر این بود که باید رئیس الوزراهای ایام فترت- که بخلاف قانون اساسی کارهایی کرده‌اند- محاکمه شوند.»

مشیرالدوله آنروز در ردیف وکلاء بود در آخرین صف پشت به دیوار جای داشت، و اوطوری از نطق حاج آقا عصبانی شد که بی اختیار سیگاری از قوطی بیرون آورد و آتش زد و بغیر آنها خاموش نموده و بعد از ختم نطق- که طولانی بود و رئیس مجلس تنفس داد- مشیرالدوله

در اطاق متصل باطاق جلسه فریادش بلند شد و در ضمن انتقاداتی که از ناطق میکرد گفت:

«من قانون اساسی را برای مملکت میخواهم
نه مملکت را برای قانون اساسی، و هرگاه
پای صلاح مملکت در میان باشد من قانون
اساسی را زیوپا لگد میکنم.»^۱

عقب نشینی مشیرالدوله در کابینه های خود - خصوصاً هنگامی که
باخشونت و یا احتمالاً توهین روبرو میشده است و فوراً استعفا میداده -
موجب شده بود که بعضی این شوخی را بکنند و بگویند: «اگر دواخروس
در سیستان بانگ بی موقع برآورند، مشیرالدوله استعفا می کند و
می گوید: در غوغا و هنگامه نمیتوان حکومت کرد»

اما نباید فراموش کنیم که همین مشیرالدوله بود که در برابر محمد
علیشاه مقاومت کرد. خارجیان عموماً از روحیه ملی و تعصب ناسیونالیستی
او گفتگو میکنند: او هرگز در برابر خارجیان تسلیم نشد، و هر جا کار به
بن بست کشید عقب نشست و استعفاداد. حتی در بحبوه جنگ که سپاهیان
روس پشت دروازه های تهران بودند باز ازین مهم غافل نبود.

مورخ الدوله سپهر گوید: (یکشنبه ۱۸ آوریل ۱۹۱۵م)، مشیرالدوله
رئیس الوزراء اظهار داشت اخیراً روسها و انگلیسها شکایت کرده اند که
اسلحه توسط سفیر آلمان بایران آمده است و تقاضای تفتیش اثاثیه او
را داشتند، معذک دولت زیر بار نرفت.

هم چنانکه چندی بعد، یعنی در ۵شنبه ۹ ذیحجه ۱۳۳۵ق (سپتامبر ۱۹۱۷م)
بعد از آنکه قزاقهای روسی سه نفر صاحب منصب اطریشی را بانمایند
حکومت دامغان دستگیر نمودند، مشیرالدوله، وزیر جنگ و رئیس بریگاد

قزاق را احضار کرد و توضیح خواست که به حکم چه کسی ما مورین به این امر خلاف مبادرت ورزیده اند ؟ و فوری او امر لازم دالر به آزادی صاحب منصبان مزبور صادر کرد. ^۱

او با همه احترامی که بمقام سلطنت (به ملاحظه

البته

قانون اساسی) داشت - و بهمین علت احمد شاه

امپراطور خواهید فرمود

در تمام مدت حکومت بحرانی خود به مشیرالدوله

موصول میشد مطلق هرگز از ابراز حقیقت و اظهار نظر صریح خود

هر باب قضایای روز کوتاهی نمیکرد و همین امر موجب جلب اطمینان

عموم نسبت با او شده بود و چنانکه میدانیم هر تمام مدت زندگانی خود

از طرف دوست و دشمن و مخالف و موافق مورد احترام بود، به نیست

گفتگوی راکه بین او و احمد شاه در باب یکی از مسایل مبتلا به دولت

پیش آمده نقل کنیم. به روایت مورخ الدوله سپهر - که عضو عالی مقام سفارت

آلمان در زمان جنگ بین المللی اول بوده است، و در آن ایام مرتباً با

دربار و نخست وزیران و رجال عصر درآمد و رفت و تماس بود روزیکه

از حضور شاه بازگشته و سپس نزد مشیرالدوله رفته بود، این گفتگو

بمیان آمده بود (بمبالغه لغو امتیازات بلژیکی ها در میان بوده است):

(پنجشنبه ۳۰ سپتامبر ۱۹۱۵ / ۱۹ ذی قعدة ۱۳۳۳ ق) مشیرالدوله

از من (مورخ الدوله) پرسید نظر شاه را در باب کابینه مستوفی چگونه

یافتید ؟ من گفتم اعلیحضرت بیش از عموم رجال بشما معتقد است ،

فقط اظهار داشت (یعنی شاه اظهار داشت) که مشیرالدوله زیاده از اندازه

جنبه ملی دارد و بمجلس بیشتر از من اهمیت میدهد.

مشیرالدوله میگفت : « چون قانون اساسی تمام اختیارات را به مجلس داده، وزراء مجبورند موافق نظریات پارلمان رفتار کنند ، چنانکه یکروز در حضور شاه گفتگو از فسخ قانون ۲۳ جوزا (قانون اختیارات میسیون بلژیکی در باب گمرکات) بمیان آمد، اعلیحضرت از مشیرالدوله استعلام نمود عقیده شما در باب قانون مزبور چیست ؟ جواب دادم بعضی نواقص دارد ولی چون مجلس رأی داده چاره نیست. شاه گفت: من که هنوز امضاء نکرده‌ام؟ پاسخ دادم باینکه امضاء فرموده‌اید، چون مطابق قانون اساسی حق «وتوه» ندارید البته امضاء خواهید فرمودا لابد این بیانات بطبع شاه گران آمده، لکن من مکلف بودم حقیقت را بگویم. »

و این گفتگو بین شاه و صدراعظم مملکتی انجام میگیرد که رجال سیاستش را در برابر اصحاب قدرت، سالهای سال، این بیت شعر سر لوحه اعمال بوده است :

که گر خود روز را گوید شبست این

بباید گفت : آنک ، ماه و پروین !
 در روزهایی که همه رجال زبان در کام کشیده و زبان بریده بکنجی
 « صم بکم » نشسته بودند، باز هم، او گاهی از ابراز واقعیتها خودداری
 نمیکرده. عباس اسکندری گوید؟ :

و بعضی از آزادی طلبان، مشیرالدوله را وادار کردند برخلاف

۱- ایران در جنگ بزرگ ص ۲۱۴

۲- هر چند من با لعن عبارات این کتاب همراه نیستم . لعن ،
 لعن مشیرالدوله نیست!

بی‌اعتنائی او به ... اصول ... مطلق‌العنانی، وزیر دربار (تیمورتاش) را یادآور شود در انتخابات کمتر دخالت کند، مشیرالدوله با وزیر دربار ملاقات رسمی بعمل آورد، وزیر، با تمام احتراماتی که ظاهراً به فقید مزبور نمود - تصریح کرد که انتخابات را آزاد نخواهد گذاشت. در موقعی که مشیرالدوله دربار را ترك می‌نمود به وزیر دربار گفت: شما مملکت را به قهراً سیر می‌دهید، نه تنها به ملت و آزادی نظم می‌زنید، بلکه بخودتان ... هم خیانت می‌کنید.^۱

تدبیر منزل

۹

مشیرالدوله

«نصف عمر ما را پدرها خراب می کنند
و نصف آنرا بچه ها» (۱)

اقتصاد نایینی

پدر مشیرالدوله، میرزا نصرالله خان، آن روز که
که از نایین بتهران می آمد بقول سعدی استطاعت
پای هوشی نداشت! اما اقتصاد خانوادگی او موجب شد که ثروتی زیاد
ببست آورد تا بدانجا که بقول ناظم الاسلام کرمانی:

میرزا نصرالله خان مشیرالدوله از روزی که پا به دایره نوکری
گذاارد، در ماه اول، مواجب او پانزده قران بود که هر قرانی يك مثقال

۱- روزی که میرزا نصرالله از نایین بقصد تهران حرکت کرد، به همراه
قافله ای با پای پیاده بود. قافله از طریق اردستان میگذشت، میرزا نصرالله
مردی محترم ولی تهی دست بود، يك عباى نازك تابستانی نایینی داشت و با
آنکه هوا سرد بود، همین عبا او را تنها با لایوش به حساب می آمد. هنگامی که
به قریه زورگند (جوگند) چهار فرسنگی اردستان رسید، حاجی جعفر جوگندی
که از اشخاص بزرگوار این قریه بود، با مشاهده وضع این مسافر، وسایل او
را فراهم ساخت و مرکبی با وسپرد، موکب صدراعظم آینده ایران با این مقدمات،
به تهران رسید! (تقریر آقای سرتیپ دکتر محمدعلی احسانی طباطبائی اردستانی).
بعد از شنیدن که مشیرالدوله که خود را همیشه مدبر و این خانوادگی دانسته،
به فرزنداناش توصیه آنها را کرده بوده است. مرحوم خان ملک ساسانی مطالبی
در باب ابتدای کار میرزا نصرالله نخست دو نفر متاعه سفارت فرستاده که
بیشتر به افسانه شبیه است. (چهارم سیاستگران دوره قاجار ص ۳۲۵).

نقره است و ازین رتبه سال بسال رو به ترقی نهاد تا بمقام وزرات خارجه رسید و البته چنین شخصی - که از این رتبه نازل باین مقام رسد - اگر پولی تحصیل کند، قدر پول را بخوبی میداند و خرج بیهوده نمی کند .
املاک مشیرالدوله هم چون متفرق بود، و مهمانی شایانی هم نمیکرد لذا کسی مطلع بر تمول و مکنث مشیرالدوله نگردید.

عین الدوله هم که بر مصدر صدارت نشستند بملاحظه اینکه مشیر - الدوله در کارهای علی اصغر خان اتابک دخالت داشته و از امورات دولتی با اطلاع است - لذا مشیر الدوله را که وزیر امور خارجه بود با خود در مشاورت داخل نمود و در امور پولتیکی از او استعلام و استفسار مینمود و در امور وزارت خارجه هم - بهمین جهت احتیاج بمشیرالدوله تصریفی نمیکرد، نه چیزی میداد و نه میگرفت.

مشیرالدوله هم بهمین قدر قناعت داشت و از عین الدوله کوچکی مینمود، تا اینکه در چندماه پیش از شعبان ۱۳۲۴ ق (۱۹۰۶) ارفع الدوله سفیر کبیر ایران را از اسلامبول خواستند، ارفع الدوله دربار عین الدوله منزل کرد، چون لابد بود پولی تقدیم مظفرالدین شاه و اتابک نماید لذا مدعی وزارت خارجه گردید و گفت صد هزار تومان میدهم که وزیر امور خارجه بشوم.

عین الدوله محض دوستی بامشیرالدوله برای مشیرالدوله پیغام داد که ارفع الدوله صد هزار تومان تقدیم میکند برای گرفتن وزارت خارجه، شما چه میگوئید ؟

مشیر الدوله که شخص عاقل با تدبیر و ذوقی بود گفت : در صورتی که ارفع الدوله صد هزار تومان بعهده من بگذارد ، به او

واگذار نمائید.

مشیرالملک (حسن پیرنیا، مشیرالدوله بهد) و مؤتمن‌الملک پسر-
های مشیرالدوله به‌پدر گفتند اگر ارفع‌الدوله وزیر امور خارجه گردد کار ما
خراب خواهد شد و اگر در این مقام پولی مایه گذاریم، نصف آنرا از خود
ارفع‌الدوله در میاوریم و نصف دیگر را از محل‌های دیگر.

باری، اصرار و ابرام‌والحاح پسرها باعث شد که مشیرالدوله راضی
شد که هشتاد هزار تومان بدهد و وزیر امور خارجه خودش باشد.

عین‌الدوله دید که هشتاد هزار تومان مشیرالدوله بهتر است از صد
هزار تومان ارفع‌الدوله (چهارم مشیرالدوله را دارد و هم بیست هزار تومان
دیگر از ارفع‌الدوله در می‌آید).

لذا شب، مشیرالملک و مؤتمن‌الملک پسرهای مشیرالدوله را خواست
و گفت من برای پول، مثل مشیرالدوله شخصی را، مکدر نمی‌کنم، هشتاد
هزار تومان را بدهید که تقدیم اعلیحضرت نمایم، و ارفع‌الدوله را هم چون
بر من وارد شده است و شاه را با او میل است، خوب است بهمان مأموریت
سابق برقرار داریم. بالاخره در همان مجلس، مشیرالملک حواله هشتاد
هزار تومان به طومانیان^۱ تاجر نمود، حواله را نوشت و داد بعین‌الدوله
و از آنجا بیرون آمد، و مراتب را به پدر بزرگوار خودشان گفتند.

مشیرالدوله (پدر) گفت؛ عین‌الدوله گمان این قدر پول برای ماندن داشت
حالا که دید باین آسانی و سهلی هشتاد هزار تومان گرفت، فردا بهانه دیگر

۱- برادران طومانیان از تجار دوجه اول باکو بودند و تجارتخانه‌ای
در باکو و شعبه‌ای در تهران داشتند که در حکم يك بانک اختصاصی بشمار
میرفت. (رجوع شود به ازدهای هفتسر، ص ۲۷ و ۱۳۷)

خواهند گرفت و بر فرض از من احترام و ملاحظه کند، بعد از مردن من دیگر شما صاحب يك شاهی نخواهید بود و این مالیه را که من با صد هزار خون جگر درین مدت متمادی برای شما ذخیره گذارده‌ام به‌اندک زمانی از شما خواهند گرفت، چنانکه در مورد دیگران دیدیم و دانستید.^۱

مرحوم خان ملك ساسانی در باب ثروت یکی از بستگان میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله و نظر مشیرالدوله بر ثروت وهول، مطلبی نوشته است که خلاصه آن اینست:

« در ایام مأموریت میرزا اسحق‌خان مفخم‌الدوله به مصر، حاجی میرزا حسین شریف کاشانی - که سالها در هندوستان بود و مبالغی بسیار اندوخته داشت - در گذشت و وارث منحصرش در تهران مهدی شریف کاشانی بود.

میرزا اسحق خان کلیه دارائی حاجی میرزا حسین را تصرف کرد. شیخ مهدی به مظفرالدین‌شاه عریضه داد و درب اندرون‌شاه بست نشست تا آنکه در وزارت خارجه شیخ محسن‌خان (۱۳۱۵ ق/ ۱۸۹۷) میرزا اسحق خان را بطهران احضار کردند ... مشیرالدوله (نصرالله‌خان) دخترش را که از پسر علاء‌الملک طلاق گرفته بود به ازدواج مفخم‌الدوله درآورد و مفخم‌الدوله وزیر مختار و اشنگتن شده.^۲

بنده نگارنده درین باب با آقای محسن مفخم صحبت کردم . ایشان ، ضمن ارائه مدارکی اظهار داشتند که دخالت مفخم‌الدوله در کار ارث شریف کاشانی بعلت وظیفه اداری و سرپرستی خودش در خارج

۱- ناظم‌الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان ص ۵۵۱

۲- سیاستگران دوره قاجار ج ۲ ص ۳۳۳

بوده و بعداً که وارث شریف پیدا شده هر چند وارث ادعای کلان داشتند معذلك با وساطت جمعی و دخالت مقامات رسمی حق وارث پرداخت شده و رسیدهای آن نیز موجود است (بند نگارنده نیز رسیده‌ها و رونوشت‌های آنها نزد آقای مخم دیده است و امضای آقای سید عبدالله بهبهانی مجتهد نیز در پای آن دیده می‌شود و یکی تاریخ محرم ۱۳۱۵/زولن ۱۸۹۷ م دارد). بعداً معلوم شد که قیمومت شیخ مهدی صحت نداشته و هنگامیکه مظفرالدین شاه قاجار بود، تلگراف زیر را به عین الدوله و مشیرالدوله مخابره کرده بود :

«از پاریس، بطریق ۲۴ جمادی الاولی ۱۳۲۰ (۱۹۳۲ م) ، توسط ممتاز الملك ، عین الدوله و مشیرالدوله بموجب احکام شرعیه که بنظر مبارك ما رسید ادعای قیمومت حاج شیخ مهدی بر صغار حاجی میرزا حسین شریف باطل است، درین باب بطوریکه سابقاً دستخط مبارك ما صادر شده است باید رفتار کرده و حاجی شیخ مهدی چهار هزار تومان که به اشتباه کاری گرفته است رد کند. بل وجود این اگر شیخ مزبور بر اولیای دولت علیه ادیت میلند قدغن نمائید با حضور وکیل مخم السلطان در محضر حاکم شرع مرضی الطرفین رفته قیمومت خود را ثابت نماید .

شاه .

بند شخصاً از مرحوم تقی‌زاده در مورد کیفیت زندگی نصرافه خان و فرزندانش ~~حالی~~ ~~حواله~~ کردم. ایشان گفتند : مشیرالدوله بزرگه يك ما مورد دیوانی و قریبی قدیم بوده و ناچار بود وزارت را با پیشکشی و هبه نگین ~~و فرزندانش~~ ~~يك~~ و بی آلاشی بودند . آقای تقی‌زاده اضافه می‌کند ~~که~~ ~~مقامی~~ ~~بلست~~ آورده بود و ابلاغی

توسط مؤتمن الملك بدستور میرزا نصرالله خان نوشته شده بود ، دو بسته پول بنام پیشکش نزد مؤتمن الملك برد : یکی برای پدر و یکی برای پسر . مؤتمن الملك بسته پدر را گرفت و در طاقچه گذاشت و گفت : این را به پدر خواهم داد . اما بسته خود را نگرفت و به صاحب حکم پسر داد و گفت : - من بمخاطر کاری که کرده ام چیزی از شما نمی خواهم .

بهر حال باید گفته شود که میرزا نصرالله خان البته ثروتی بی کران بدست آورد ، و این ثروت بصورت املاک و مستغلات باقی ماند .
در کتاب آقای مصطفی فاتح آمده است :

«پس از آنکه داری اولین شرکت را تشکیل داد و طبق مواد امتیاز نامه بیست هزار لیره نقد و بیست هزار لیره سهام به دولت ایران تسلیم نمود معلوم شد که جزو تعهدات خصوصی او این بوده است که سهمی معادل ده هزار لیره به اتابک و پنج هزار لیره به مشیرالدوله بزرگ و پنج هزار لیره هم به مهندس الممالك بعنوان تعارف تسلیم نماید . و اطلاع صحیحی در دست می باشد که داری بتمام تعهدات خود عمل کرد و سهام مزبور را به اشخاص نامبرده تسلیم نمود . این سهام در ابتدا قیمتی نداشت و کسی خریدار آن نبود ولی در خلال جنگ اول بین المللی و بعد از آن که سهام مزبور قیمت خوبی پیدا کرده بود ورثه اتابک و مهندس الممالك آنها را بقیمت نازلی به چند نفر از اتباع انگلیسی مقیم تهران فروختند . ورثه نصرالله خان مشیرالدوله - یعنی حسن و حسین پیرنیا سهام خود را تا موقعیکه حیات داشتند نفر وختند

و هر سال سود آنها را دریافت میداشتند، ولی بقرار
مسموع پس از فوت آنها قسمتی از سهام مزبور را
ورثه آنها فروخته‌اند.^۱

اما با همه اینها به قول خان ملك ساسانی و لباس معمولی میرزا نصرالله خان
مشیرالدوله يك لباده شال شیروان شکری رنگ بود که دورۀ یقه و شانه -
اش را چربی فرا گرفته بود ، غذایش شب و روز - اگر صد رنگ غذا در
سفره بود ... او فقط نان و پنیر و انگور میخورد ، اگر فصل انگور هم
تمام شده بود از هرجا بود برایش می آوردند پس از فوت ، دارائی
اورا به بیست و پنج میلیون تومان تخمین زدند که بین دو پسر و يك دختر
تقسیم شد. ^۲

* * *

مشیرالدوله حسن خان نیز مانند پدر مرد اقتصاد و حسابدان بود .
مخارج بیهوده نداشت . آلودگی ها و هرزه گری های رجال دیگر در
خود و خاندان او نبود و بهمین سبب در زندگی اقتصادی نیز توفیق تمام
داشت .

حسن پیرنیا ، موفقیت اقتصادی خود را در زندگی تاحدثی نیز
مدیون همسر خود می باشد ، او با دختر مرحوم علاءالدوله قاجار^۳ که از

۱- از پنجاه سال نفت ایران ، به نقل مرحوم شمیم

۲- سیاستگران دوره قاجار ج ۲ ص ۳۴۴

۳- علاءالدوله قاجار (میرزا احمدخان) از اعظام درباریان ناصرالدین شاه
بود و سختگیر و دیکتاتور مآب ، درنهم ذیحجه ۱۳۲۹ ق درموقع انقلاب
طهران هنگام اولتیماتوم روسیه درباب اخراج مستر شوستر آمریکائی ، نزدیک
بقیه حاشیه در صفحه بعد

طرفی نوه مرحوم امیرنظام گروسی و از طرف دیگر نوه عبدالملك شيخ قاجار بود در سال ۱۳۲۰ ق. / ۱۹۰۲ م. از دواج کرد و بهمین علت بود که هنگامی که در باغشاه مشیرالدوله را گرفتار کردند ، عبدالملك نزد محمدعلیشاه رفت و گفت مشیرالدوله داماد من است، سپس دستور آزادی او را گرفت .

همسر مشیرالدوله که در سال ۱۳۴۰ ش / ۱۹۶۱ م. فوت کرد - از زنان مدیره و مدبره بود ، امور زندگی مالی و اقتصادی شوهر خود را به بهترین صورتی اداره میکرد ، آنقدر پیش بین اقتصاد خانواده بود که واقعا مورث تعجب است ، در عین اینکه در خاندان او نان خور فراوان بود ، ولی حسابها بسیار دقیق بود .

و قتیکه مجلس شورای ملی اقدام بتأسیس بانک ملی کرد، دو نفر جمعا صد هزار تومان دادند - و آن ظل السلطان بود که هفتاد هزار تومان ، و

بقیه حاشیه از صفحه قبل

سفارت روس به چند تیر ناشناس مقتول گردید . (رجال صدر مشروطیت ، بهما ، ۳۶۵:۵) . پسری ازو ماند - جان محمد خان نام - که افسر نظام بود و همه وقت با مرحوم مشیرالدوله از هر جهت اختلاف نظر و اختلاف عقیده و رویه داشت . این شخص اخیر الذکر در اوایل سلطنت علی حضرت فقید به جرم تخلفات گوناگون از ارتش شاهنشاهی اخراج گردید . ظهیرالدوله و علاءالدوله نواده جان محمد خان ایلخانی قاجار پسر قراخان اند و این همان خان قجری است که در زمان تادرشاه به حکم رضاقلی میرزا مأمور کشتن شاه عباس سوم پادشاه صغیر دست نشاندۀ تادرشاه شد . در میان هوام معروف است که خنجر شمر در خانه علاءالدوله است . باغ علاءالدوله فعلا بانک ملی است و خیابان فردوسی قطعی سابقا خیابان علاءالدوله خوانده می شد .

مشیرالدوله (حسن خان) که سی هزار تومان تمهید کردند^۱.
باهمه اینها، امور اقتصادی خانواده بسیار دقیق و حساب بدینار و
بخشش بخروار بود.

با این حسابهای دقیق خوب معلوم می شود که چطور ثروت مشیرالدوله
بزرگ بدست آمد و ثروت فرزندان بجای خود ماند و مثل اناپکها و
عین الدوله ها از میان نرفت، و الا پارکسفات روس هم متعلق به اناپک
بود، و به ثمن بخش (چنانکه خواهیم گفت) از چنگ اولادش بدررفت. و هم
اینجاست که گفته اند «هر مرد بزرگ، زنی بزرگتر از خود دارد!»

ایران باستان

و

مشیرالدوله

وزه امن عالیت حصارى گيرد
کا عالم شوریده قرارى گيرد

عاقل پچنين روزگندارى گيرد
جامهى وزى شنگارى گيرد

استعفای مشیرالدوله از نمایندگی مجلس، نماینده

این بود که دیگر، این مرد، حوصله و علاقه

همکاری با دستگاه مدیره و مدبره مملکت را ندارد.

گوشه گیری و
خانه نشینی

دیوژن را گفتند: ترا از شهر بیرون کردند؟

گفت: نه، من همشهریانم را ترك کردم!

سوابق امر خود نشان میداد که اولیای امر نیز مایل بچنین همکاری

نبوده‌اند و گرچه پادشاهان بصحبت خردمندان محتاج ترند که

خردمندان بتقرب پادشاهان^۱ اما بهر حال مشیرالدوله که نزدیک بیست

سال به زهر شکر آلود سیاست^۲ لب آلوده بود و نتیجه آنرا میدید

و به اشاره پیر خرد، زاویه وحدت گرفت و از دریچه اعتبار، نظاره روزگار

۱- گفتار سعدی شیخ اجل

۲- تعبیر استاد فروزانفر بعد از سقوط از پلکان سناتوری!

رسن باز میگرد. ۱

اگر بگوئیم این گوشه‌گیری و گوشه‌نشینی برای تاریخ مملکت بسیار مفید واقع شد، سخنی بیجا نگفته‌ایم، چه مسلم بود که اگر مشیرالدوله در کارهای سیاسی بلقی میماند، دیگر عضوی مؤثر و مفید یاب‌تعبیر مرحوم تقی‌زاده، جز و آلت فعل، شاید هم نبود، ولی این گوشه‌نشینی توفیقی اجباری برای او فراهم آورد تا بتواند به کارهای علمی و تحقیقی خود بپردازد و از ظاهر بمعنی روی‌آورد.

مرگ سیاسی او حیات و زندگی معنوی در پی داشت:

مردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم، کی ز مردن کم شدم؟

مشیرالدوله در ۱۳۱۹ قمری/ ۱۹۰۱ م، یعنی در اوان عمر و صباوت، حقوق بین‌المللی را تألیف و چاپ کرده مخصوص محصلین مدرسه علوم سیاسی بود و از آن تاریخ بعد دیگر اثری بوجود نیاورده بود.

از بعد از سال ۱۳۰۴ شمسی/ ۱۹۲۵ که دیگر فرصت دخالت در امور سیاسی را نیافت، شروع به تألیف کتاب معروف دیگری بنام «ایران باستانی» نمود. این کتاب بسال ۱۳۰۶/ ۱۹۲۷ چاپ شد.

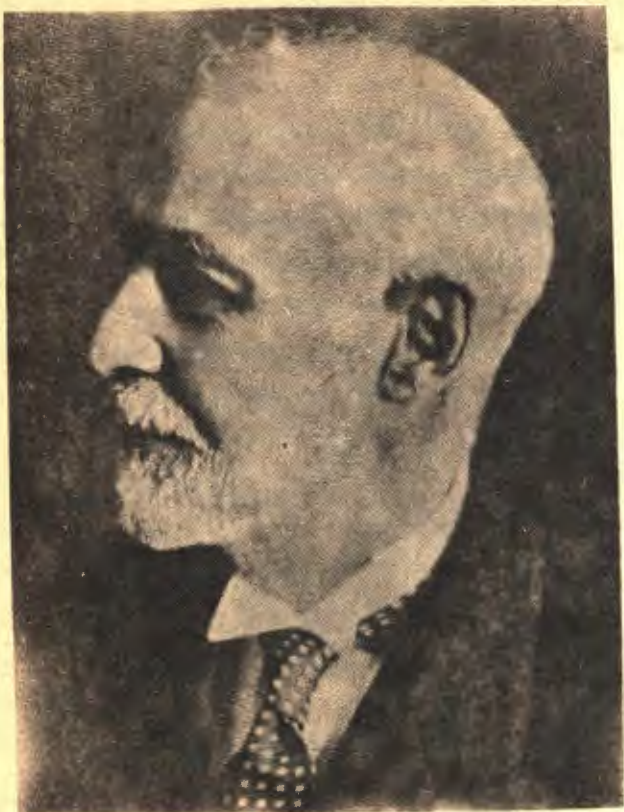
ایران باستانی در ۵۶۲ صفحه تنظیم شده است، مرحوم مشیرالدوله در مقدمه این کتاب، فلسفه خود را از نظر تاریخ نویسی چنین بیان می‌کند:

«... مقصود از تألیف این کتاب، نمایاندن ایران قدیم است چنانکه

۱- از عقد العلی،

اطلاعات در همان روزها نوشت:

«از روز گذشته که احتمال می‌دهند هیچک از آقایان مستوفی، مؤتمن‌الملک و مشیرالدوله زیر بار زمامداری نروند، مذاکره از آقای مشاور المالک بین یک‌هده از نمایندگان جریان دارد». (نقل از اطلاعات ۱۷ شهریور ۱۳۰۵)



مشیرالدوله در پایان عمر

بود... تقریباً نصف کتاب به نمایاندن تمدن ایران قدیم- یا بمقایسه دوره‌ها بایکدیگر و یا بمطالبی که با تاریخ محض ارتباط مستقیمی ندارد- تخصیص یافته، جهت اختیار این اسلوب اینست که از نیم قرن باین طرف در میان علماء علم تاریخ این عقیده قوت گرفته که ذکر وقایع تاریخی و شمردن نام سلاطین و رجال بتهنائی برای فهم گذشته‌های مملکتی و علم باحوال روحی مردمان آن کافی نیست، بلکه برای شناختن ملتی، اوضاع مدنی او را باید دانست... بعضی از مصنفین باندازه‌ای باین موضوع اهمیت داده‌اند که در کتب راجعه بتاریخ، ذکر بعضی از این نوع اطلاعات را بر ذکر وقایع و نام پادشاهان و رجال- یعنی قسمت تاریخ تمدنی را بر قسمت تاریخ محض- مقدم داشته‌اند... نگارنده لازم میدانند که مراتب حق شناسی خود را نسبت به آقای سید حسن تقی زاده- که مساعدت‌های ذی‌قیمت باو نموده‌اند- اظهار بدارد، کمکهای ایشان در یافتن و رساندن مدارکی که نگارنده بآنها دسترسی نداشت و تحصیل آنها از جاهای لازم مستلزم انتظار طولانی بود برای او گرانها بود و موجب تشکرات صمیمی اوست، و نیز از آقای پروفیسور ارنتس هرتسفلد که از اظهار نظر صائب راجع به آثار و مدها و نقشه دولت هخامنشی دریغ ننموده‌اند تشکر می‌نمایم.

طهران. رمضان ۱۳۴۶ ق مطابق اسفند ارمد ۱۳۵۶ ش،

حسن پیرنیا،

این کتاب شامل وقایع ایران در عهد عیلام، بابل، آسور، ماد، هخامنشی، سلوکی، هارت، ساسانی، و مخصوصاً شامل مباحث مهمی

از اوضاع اجتماعی ایران در دوران اخیر است و شامل نقشه‌ها و تصاویر مهمی نیز هست.

پس از چاپ این کتاب، مرحوم پیرنیا متوجه شد که داستانهای قدیم تاریخی و حماسی و ملی ایران که خود دارای جنبه‌های تاریخی نیز هست در ایران باستانی از نظر افتاده است. از این جهت، با تنظیم و چاپ کتاب «داستانهای ایران قدیم»، آنرا جبران کرد. این کتاب که در مرداد ۱۳۰۷ شمسی (۱۹۲۸) در ۱۶۷ صفحه به چاپ رسیده در حقیقت متمم کتاب ایران باستانی محسوب میشود. آنطور که مؤلف در مقدمه آن گوید: «... حاوی خطوط برجسته داستانهای ایران قدیم است با ذکر مدارک و نتیجه سنجش آنها بضمیمه استنباطاتی که راجع بقرون قبل از تاریخ آریانه‌های ایرانی می‌توان نمود»، در فصول این کتاب مطالبی در باب پیشدادیان، سلسله کیان، اسکندر، اشکانیان، ساسانیان دیده میشود. در فصول آخر کتاب، سنجش داستانها و همچنین ترکیب و معانی اسامی قهرمانان افسانه‌ای ایرانی آورده شده که بسیار ذی قیمت و دقیق است.

در همین سالها مرحوم مشیرالدوله به سمت عضویت کمیسیون معارف برگزیده شد، این کمیسیون وظیفه داشت علاوه بر نظارت در کتب درسی و معارفی، وسایل ترجمه و چاپ و انتشار کتب مهم و تألیفات برجسته زمان را نیز فراهم کند و حقیقت را باید گفت که درین امر بخوبی توفیق یافت و کتبی که به توجه و دستور این کمیسیون چاپ شده

است امروز از امهات کتب فارسی است و بسیاری از آن بچندبار تجدید چاپ شده است.

اعضای اولیه کمیسیون معارف بترتیب حروف
حاکمان
در زمان معزولی تهجی عبارت بوده اند از:

سلیمان میرزا اسکندری

میرزا احمدخان بدر (نصیرالدول)

میرزا حسن خان پیرنیا (مشیرالدوله)

میرزا حسین خان پیرنیا (مؤمن الملك)

میرزا سید محمدخان تدین

حاج میرزا یحیی دولت آبادی

میرزا محمودخان علامیر (احتشام السلطنه)

دکتر محمدخان مصدق (مصدق السلطنه)

میرزا اسماعیلخان مرتضائی (ممتاز الملك)

حاج مهدیقلی خان هدایت (مخبر السلطنه)

بعدها این عده نیز به کمیسیون اضافه شده یا جانشین بعضی از

اعضای سابق شدند:

میرزا یوسف خان اعتصامی (اعتصام الملك)

میرزا سیدحسن خان تقی زاده

میرزا ابراهیم خان حکیمی

میرزا احمدخان سعیدی

ارباب کیخسرو شاهرخ

کمیسیون معارف، پس از انتشار «ایران باستانی» و «داستانهای ایران قدیم»، از مرحوم پیرنیا در خواست کرد که خلاصه‌ای از کتاب ایران باستانی را برای تدریس در مدارس متوسطه در اختیار وزارت معارف قرار دهد، مرحوم پیرنیا بدین کار رضا داد و کتاب مذکور خلاصه شده و تحت عنوان «ایران قدیم» در سال ۱۳۰۸ ش/ ۱۹۲۹ به چاپ رسید و بعداً تا تیرماه ۱۳۱۰ ش/ ۱۹۳۷ دوبار تجدید چاپ شد. این کتاب در ۲۴۱ صفحه تنظیم شده و شامل مختصری از تاریخ عیلام، بابل، آسور، ماد، هخامنشی، اسکندر و سلوکیها، پارتی‌ها، ساسانیان، و هم چنین قسمت مهم تمدن ایران قدیم است و گرچه از حدود قدرت محصلین مدارس متوسطه افزونتر مینمود ولی بهر حال تألیفی نفیس بود.

تألیف

ایران باستان

مرحوم پیرنیا بعد از انتشار دو کتاب اول خود،
 بفکر تنظیم تاریخ مهم «ایران باستان» افتاد.
 ناگفته نباید گذاشت که در اوایل سلطنت پهلوی

بر اثر توجهی که به معارف و تاریخ گذشته ایران بعمل آمد و با تقویتی که از روحیه ملی و ناسیونالیستی در ایران میشد و هم با فراغ خاطری که در اثر تدابیر معارف برای فضلاء و دانشمندان پیش آمده بود، فکر تنظیم یک دوره تاریخ مفصل و عظیم ایران در کمیسیونهای معارف و مجامع فرهنگی قوت گرفت و عده‌ای بدین مهم توجه پیدا نمودند، مرحوم اقبال آشتیانی کیفیت شروع این نهضت را چنین میگوید:

«... شش سال قبل (۱۳۰۶ ش) موقعیکه نگارنده در پاریس بودم و

از حسن اتفاق، مصاحبت ذی قیمت بزرگان عالیقدری را که بر من سمت استادی داشته‌و دارند - یعنی حضرت علامه مفضل آقای میرزا محمدخان

قزوینی و حضرت مستطاب اشرف آقای ذکاءالملک فروغی و حضرت استادی آقای میرزا ابوالحسن خان فروغی- نصیبم بود، غالباً گفتگوی این موضوع در میان بود که باتفاق یکدیگر بسبب توارخی که در فرنگستان بهمکاری فضلا فراهم شده است يك تاريخ عمومی جهت ایران تهیه کنیم و چندین جلسه اوقات ما صرف ترتیب نقشه اینکار و اختیار روش و ترتیب وسایل و مقدمات آن شد. ولی بدبختانه فراهم نداشتن سرمایه مادی و مأموریت یافتن حضرت آقای ذکاءالملک به سفارت کبرای ترکیه و مراجعت برادر معظم ایشان بایران، مانع صورت یافتن این نقشه گردید و در همین اثنا بود که دو جلد کتاب نفیس ایران باستانی و داستانهای ایران قدیم تألیف حضرت مستطاب اشرف آقای میرزا حسن خان مشیرالدوله پیرنیا انتشار یافت و موجب کمال خرسندی گردید که اولین قدم درین مرحله از جانب معظم له پانهایت دقت و احتیاط و رعایت طرز کار و پوائی و استفاده از جمیع منابع موجود برداشته شد و برای کسانی که بعدها خواهند این مرحله را بهپیمایند، راه، روشن گردید.

مقارن برگشتن نگارنده به تهران (۱۳۰۷ ش) وزارت جلیله معارف نیز برای رفع احتیاج مدارس دستبکار تألیف يك سلسله كتب درسی زد و جناب مستطاب اجل آقای اعتمادالدوله قراقرلو وزیر معارف وقت نیز درین موضوع جدی تمام داشتند و مقرر گردید که سلسله تاریخ ایران از ابتدا تا مشروطیت به ترتیب ذیل فراهم شود:

— از ابتدا تا صدر اسلام بقلم حضرت آقای پیرنیا.

— از اسلام تا استیلای مغول بقلم حضرت آقای تقی زاده.

— از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت بتوسط این ضعیف
[عباس اقبال].

آقای پیرنیا به ذوق شخصی اوقات گرانبایه خود را صرف انجام این منظور مقدس کرده و علاوه بر دو جلد ایران باستانی و داستانهای ایران قدیم و یک جلد درسی خلاصه دو جلد فوق، تاکنون [۱۳۱۲ ش] دو مجلد کبیر از ابتدای تاریخ ایران تا اوایل دوره اشکانی را فراهم و طبع نموده‌اند و بقیه تاریخ ایران را هم تا ظهور اسلام در دو مجلد دیگر در دست تألیف و طبع دارند.

کسانیکه این دو مجلد حاضر را دیده و مطالعه کرده‌اند می‌دانند که مؤلف محترم تاچه اندازه درین راه زحمت کشیده و چه خدمتی ذیقیمت به هموطنان خود کرده‌اند. همینکه دو جلد دیگر این کتاب گرانبها نیز از طبع خارج شود افق جدیدی پیش مردم این عصر — که از گزارش احوال نیاکان خود عموماً و ایران باستان خصوصاً، آنهم بشکل مطالعه علمی، بکلی بی‌خبرند گشوده خواهد شد و از قرائت و سیر در احوال اجداد با افتخار خود به‌ماثر گذشته قوم ایرانی که عموماً وقت در دنیای قدیم صاحب نام و نشان و همدوش ملل عظیم‌الشان بوده‌اند پی خواهند برد و بفرض — ورزی مورخین دشمن در باب تحقیر مقام ایرانیان قدیم و مغرضین بی‌خبر هصر جدید که درین کتاب بخوبی پرده از روی کار ایشان برداشته شده است — آگاهی خواهند یافت، باشد که غرور ملی بار دیگر در هموطنان معاصر ما شعله زند و غرمن سستی و تن‌پروری را در وجود ایشان سوخته، آنان را به اقتداء به اجداد با عظمت خود وادارد.^۱

اشتغال مرحوم مشیرالدوله بتدوین ایران باستان تا پایان عمر طول کشید، آن مرحوم را علاقه بتاریخ ایران بدین کار خطیر گماشت و روزهاگامی تا ۱۲ ساعت وقت خود را صرف ترجمه و تنظیم مطالب کتاب وتصحیح ومطابقه آخرین نمونه های چاپخانه میکرد.

چنانکه بر خوانندگان پوشیده نیست منابع این کتاب عموماً خارجی بوده است، بدین معنی که منابع اصلی آن یا یونانی بوده است ویا رومی، و سپس این کتب به زبانهای فرانسی و انگلیسی و روسی و آلمانی و غیر آن ترجمه شده بود. مرحوم پیرنیا ترجمه های مهم منابع اصلی کتاب را از خارج بدست آورد وشروع به ترجمه آن نمود. خود به زبان روسی وفرانسه تسلط کامل داشت. انگلیسی رانیز کم وبیش میدانست ودر اواخر عمر، از جهت احتیاجی که بآئاردانشمندان آلمانی داشت ناچار شد زبان آلمانی را فرا گیرد ومثل يك دانش آموز دبیرستانی ساعتها اوقات فراغت خودرا صرف فراگرفتن این زبان می کرد^۱ وزبان آلمانی را بیکمک فرزندان خود داود پیرنیا ومعلمین دیگر می آموخت. البته بزبان عربی نیز مسلط بود وبالنسبجه قسمت عمده منابع تاریخ را شخصاً مورد استفاده قرار میداد^۲. علاوه بر آن، مشیرالدوله هرگز از مشورت با فضلا و

۱- تقریر استاد سعید نفیسی

۲- آقای مهدی اکباتانی رئیس سابق اداره بازرسی مجلس شورای ملی که در آن زمان از طرف مرحوم مؤتمن الملك جهت تصحیح کتب فوق به مرحوم مشیرالدوله معرفی شده بود، کیفیت چاپ کتب مذکور را بدین طریق به نگارنده این سطور مرقوم داشته اند:

بقیه در حاشیه صفحه بعد

منظر بی سرانه آینه نایب مراد ۹ دی در سرست و منظر
 و از اظهار لطفی که شعیر له نهایت کثرت و صحت بهایم که هست
 قرین مدد سر جمع در بهر بر وفق و کما بقصر ابرام پیش از اوقات
 که در صدد دست ملکی بر آلتیه متون - در آن روز که
 اهل دشت به کول کثرت و صحت و از بهر آن که شایع
 خواهد بود در میان مردم که کم کم به و تمام بهر آن که
 بار بار که در دست به بهایم در این خصوص متون و نام
 که همان طریقه مردم و شعیر له که بر یک نیز در کتابک و رایج
 بتامیج در این معنی نیز اهل نیت کما کم که آن که به
 که در این توقف در احوال توفیق و خوشه و در این به حال
 Nitsche Namenbuch در این کتابک و رایج
 دیگر چیز و خاتم شایع در این کتابک و رایج
 حواشی که به این در این کتابک و رایج

و دانشمندان غفلت نداشت و اغلب اوقات با «ده ای که بزبانهای خارجی

بقیه هاورقی از صفحه قبل !

«... ابتدا قریب پنج هزار صفحه از کتاب ایران باستانی (هر صفحه هشت سطرها سه رنگ مرکب بتدریج پاکنویس و از روی یادداشت های آن مرحوم برای حروفچینی حاضر گردید، خوب به خاطر دارم که آن مرحوم برای تهیه سندی از قول یکی از مورخین یونانی (با اینکه کتاب زیر چاپ بود و با آنکه نقل قول حایر مورخین را نموده بودند) برای اینکه عین نظر مورخ را در کتاب ذکر کنند دو صفحه کتاب سفید ماند تا آن مأخذ از اروپا رسید و مطلب، ترجمه و به جای خود چاپ شد.

هزینه چاپ این کتاب توسط خود مرحوم پیرنیا تأمین شد. پس از چاپ کتاب، مرحوم پیرنیا بفکر تألیف و چاپ کتاب ایران باستان افتاد، آن مرحوم برای تهیه منابع این کتاب از هیچ نوع هزینه ای دریغ ننیکرد. خوب به خاطر دارم که برای تهیه عکس دقیق و صحیح از مقبره کوروش کبیر و محنه جنگدارا و اسکندر مقدونی ناچار شد یک دوره تاریخ عمومی عالم تألیف اسکار یگر روسی را که بسیار گران قیمت و نایاب بود خریداری کند. . قریب ۲۸ هزار صفحه پاکنویس مطالب این سه جلد کتاب را بنده تهیه کردم. . به اصرار فراوان، ایشان قبول نمودند که چاپ کتاب بعد از شرکت مطبوعات گذارده شود. چاپ جلد اول از ۱۲ مهر ۱۳۱۰ تا ۱۲ فروردین ۱۳۱۱، چاپ جلد دوم از اردیبهشت ۱۳۱۱ تا آبان ۱۳۱۱ و چاپ جلد سوم از مرداد ۱۳۱۳ تا بهمن ۱۳۱۳ طول کشید. پس از ابتلاء به بیماری اورمی، طبق دستور اطباء دز خواندن و نوشتن محروم شدند و مطالب موجود را بنده پاکنویس میکردم و با اصلاحاتی که شفاهل میکردند به چاپخانه میسپردم. اینجانب تا چهار ساعت قبل از وفات آن مرحوم کلمه تختخواشان بودم و به پاکنویس قسمتهائی از جلد چهارم - که مربوط

چند سال قبل بود - میپرداختم و متأسفانه این کتاب بی پایان نرسید ...»

آل چه با لقمه مرکنه مرغانه و گفته دیگر بنده هر قدر در این
ایران قدیم کفر بیشتر شد طعم مرکنه (یعنی در کتب ۱۴ و ۱۵)
مرعیه دیده اند و بر بد گفته است و گفته را در است
فقط کرده و از این برای آنکه کفر با کفر شد
بنده دیگر گفته داد و گفت که در کفر که افزوده و
بر این وقت ختم طهر اقصی فر کن و از هم عقبه نور
عزت و اقبال و جود حق را خوانم اگر زمانی در این
بانه صومعه نشنم مرقم نه با کمال بقاء بنام خدای
ارادت نه می

محمود بقصر مراد کاتب Rogers راجع به تاریخ هندی جانده
خیر و لذت و توجه علی در پیج - هم نگارم و اصلاح

و همچنین تمدن قدیم ایران آشنائی داشتند در گفتگو و مشاوره بود . در این میان استاد بزرگ مرحوم سعید نفیسی از همکاران صمیمی و مورد مشورت خاص آن مرحوم بود و تا پایان عمر پیرنیا این همکاری نیز ادامه داشت . علاوه بر آن، مرحوم تقی زاده چه در اروپا و چه در ایران همیشه رسایل و کتب و مقالات تازه را برای مرحوم مشیرالدوله فراهم میکرد و در این میان مکاتباتی نیز از ایشان موجود است .

مرگ مشیرالدوله، آرزوی این مرد بزرگ را در پایان دادن تاریخ

ایران قدیم بخاك سپرد .

اما جلد چهارم آن مختص، که دوره ساسانی باشد : مرحوم پیرنیا یادداشت‌هایی درین باب تهیه کرده بود . در اوایل ایام عمر، سعید نفیسی را فراخواند و گفت : دیگر امید اینکه حیاتی باشد و دوره تاریخ پایان پذیرد نیست، شما آنرا به ترتیب صلاح بدانید تکمیل کنید .

آقای سعید نفیسی بعدها آن یادداشتها را تنظیم کرده و بچاپخانه سپردند که توسط شرکت مطبوعات بچاپ برسد و حدود دویست صفحه آن نیز ظاهر آ چاپ شده بود که جنگ عظیم جهانی پیش آمد و بر اثر گران شدن کاغذ و مخارج چاپ، طبع کتاب متوقف ماند، و شرکت طبع نیز که خود را در معرض زیان دید، فرمهای چاپ شده را بصورت کاغذ باطله (که قیمت آن از کاغذ سفید پیش از جنگ بیشتر شده بود) فروخت و هم اکنون فقط يك نمونه از آن یادداشت‌های چاپ شده جزء کتب نفیسی، گویا، موجود است و حق این بود که مرحوم نفیسی که قسمتی از اوقات خود را صرف چاپ دواوین و متون دیگر میکرد، به تنظیم و تکمیل تاریخ ساسانیان تخصیص می داد تا این مهم پایان پذیرد .

عجب این است که تقسیم بندی تاریخ ایران که از ۱۳۰۶ در نظر گرفته شده بود و تقی زاده و مرحوم اقبال هم مسؤول آن بودند در هیچ دوره ای پایان نیافت .

— مرحوم پیرنیا را اجل مهلت نداد و عصر ساسانی تمام نشد .
— آقای تقی زاده ، از پرویز تا چنگیز ، را شروع کرد ولی نه تنهابه چنگیز نرسید ، بلکه از پرویز هم نگذشت !

در جوانی به خویش می گفتم

شیر ، شیر است ، گرچه پیر بود !

چونکه پیری رسید ، دانستم

پیر ، پیر است ، گرچه شیر بود

— مرحوم اقبال هم که تاریخ مغول را با آن دقت و صحت شروع کرد ، فقط بکجلد را به پایان آورد و باقی همرا در تجرد و غربت گذراند و آخر هم در سواحل مدیترانه (ایتالیا) مرگش دریافت و کتاب به پایان نرسید ، و امروز می بینیم که تاریخ ایران هم مانند سرگذشت دنیاست و میدانیم که کس ز آغاز و ز انجام جهان آگه نیست
اول و آخر این «کهنه کتاب» افتاده است !

مرحوم پیرنیا علاوه بر تالیفاتی که نام بردیم ، تفسیری بر حقوق جزا نیز نگاشته است که قریب دویست صفحه می شود و هنوز به چاپ نرسیده و ظاهراً صورت جزوه برای محصلین داشته است ، یادداشت هایی نیز از زندگی در دفتری جلد سیاه دارد که جزو اشیاء خانوادگی هنوز مهر و موم شده مانده است .

عجب اینست که در هیچیک از مجلات و جراید کشور اثری از آن مرحوم به صورت مقاله چاپ نشده است.

او در عشره آخر عمر که عصر طلائی دولت پهلوی خوانده اند جز در کمیسیون معارف و انجمن آثار ملی، جای دیگر، دخالت و عضویتی نداشت و کار اجتماعی دیگری نکرد و فقط اشتغال بتألیف ایران باستان داشت.

حق اینست بگویم که اگر مشیرالدوله خدمتی بزرگ با تألیف ایران باستان به ایران کرد، ایران باستان هم خدمتی عظیم به او نمود و آن این بود که تکلیف مشیرالدوله را پس از برخورد به «چراغ قرمز سیاست» و گوشه گیری؛ بقول آقای محیط طباطبائی، در برابر همزه و لمرزه و «پنهان - پژوهان» دولتی، روشن کرده بود و معلوم می داشت که او در خانه در چه کار است و چه می کند؟ و هیچ جای سعایت برای کسی باقی نماند که مانند بسیاری از رجال آن زمان دچار سوء زن و احیاناً اهانت قرار گیرد و بخاطر «دستمالی فیصربه ای آتش زده شود».

* * *

اکنون که شرح حال مشیرالدوله به پایان می ر

مؤتمن الملك مناسب آنست که از دو تن از بستگان وف

این مرد نیز نامی بمیان آید: یکی مرحوم

مؤتمن الملك حسین پیرنیا برادر کمتر اوست که ظاهراً کمتر از دو سال

۱- پنهان پژوه بهترین اصطلاحی است که شاید بتوان در برابر جاسوس و پرونده ساز و مفتش و امثال آن بکاربرد. فردوسی گوید:

بیامد یکی مرد پنهان پژوه بهرام بنمود زانگشت کوه

پس از او بدنیا آمده بود ولی در تمام ایام عمر سیاسی با او همگام و همراه بود. او تحصیل کرده لندن و پاریس بود. از دوره دوم تا دوره ششم نماینده مجلس، در دوره چهارم و پنجم رئیس مجلس و چند بار وزیر بود.

در دوره ششم نیز به وکالت انتخاب شد ولی قبول وکالت نکرد و به مجلس نرفت. او مردی سختگیر و مقرراتی و اهل انضباط بود. هر کس به اطاقش وارد می شد می بایست اجازه بگیرد. آقای نقیبزاده مشایخ که سالها عضو مجلس بود می گفت: يك روز آقای تیمور تاش، بدون وقت قبلی، دست به در زد و وارد اطاق رئیس مجلس شد. مؤتمن الملك مشغول صحبت با نقیبزاده بود، همینکه وزیر مقتدر دربار پهلوی^۱ وارد شد. مؤتمن الملك به نقیبزاده رو کرد و

۱ - تیمورتاش از وزرای مقتدر دربار پهلوی وسخت مورد علاقه و اطمینان شاه بود، چندانکه روزنامه اطلاعات در ۱۳ مهرماه ۱۳۰۷ اطلاع داد که بر طبق متعادل مالی واصله به وزارت خانه ها آقای تیمورتاش وزیر دربار پهلوی از طرف اعلیحضرت همايونی به عنوان «جناب اشرف» مفتخر شده اند. اما چهار سال بعد، یعنی «...» در ۱۳۱۱ کمپانی نفت خبر داد که سهم دولت از نفت در ۱۳۱۰ دویست هزار لیره شده است در صورتی که ۷۰۰ و ۸۰۰ هزار تا يك میلیون بود. تیمورتاش به لندن رفت که در ضمن کارها با رئیس نفت صحبت کند. نتیجه بدست نیامد. در مراجعت چندروزی در مسکو معطل شد، معروف شد کیف کاغذ او مفقود شده است... سوعظن همه قسم شد، آنچه مقرون به صحت بود تیمورتاش قصدش از صحبت های بقیه پاورقی در صفحه بعد

با تشدد گفت: چرا بمن قبلا خبر ندادید که آقای وزیر دربار شریف می‌آورند تا من کلاه خود را بر سر بگذارم و بدون کلاه مجبور نباشم حضور ایشان باشم؟ (آنوقت داشتن کلاه بر سر، در اطلاق، علامت

بقیه پاورقی از صفحه قبل

مسکو ترساندن انگلیس بوده است (خاطرات و خطرات ص ۳۹۵) بناچار پس از بازگشت در تاریخ دوم مرداد ۱۳۲۱ ... به عنوان کسالت به ساحل دریای مازندران عزیمت نمود و بندر چم‌خاله را برای استراحت و آب‌تنی انتخاب نمود و نزدیک دو هفته در آنجا ماند. این مسافرت موجب شایعات زیادی بین مردم گردید و گفته شد که نظر شاه فقید از تیمورتاش برگشته و این مقدمه کناره‌گیری وزیر دربار است. این شایعه آن‌روز صدق نکرد، ولی چیزی نگذشت که صورت حقیقت پیدا کرد ... «(اطلاعات در يك ربع قرن ص ۹۳)، به این معنی که در روز سه‌شنبه ۳ دیماه ۱۳۱۱ خبر زیر در اطلاعات منتشر شد: «معاف از خدمت آقای تیمورتاش وزیر دربار بهلولی از خدمت معاف گردیدند». در تعقیب این امر، «تیمور تاش در خانه خود واقع در بیرون دروازه باغ‌شاه، تحت نظر، و هشت ماه بعد به اتهام رشوه‌گیری مورد تعقیب قرار گرفت و ساعت ۹ صبح روز ۳ تیر ۱۳۱۲ اولین جلسه محاکمه او تشکیل گردید و در حالی که وزیر دربار مغرور تندخو، ضعف‌ها از خود نشان داد، به پنج سال حبس مجرد و تأدیه نه‌هزار لیره و دویست هزار ریال به‌خزانة دولت محکوم شد.»

کسی که يك روز ایران مدار بود و به فلك اعتنا نداشت در محکمه چندبار گریسته و از قضات استمداد طلبید (اطلاعات در يك ربع قرن ص ۱۱۴). و پس از يك عمر بی‌دینی و انکار خدا، در زندان، پیغام فرستاد که خدا در همه جا هست، يك قرآن برایم بفرستید» (مقاله محبوبی اردکانی، راهنمای کتاب شماره ۲ سال دهم).

احترام به طرف مقابل بود).

باز روایت کرده‌اند که :

در اسفند ۱۳۰۰ وقتی مشیرالدوله رئیس‌الوزرا برای شرکت در يك كمسيون بمجلس دعوت شده بود (كميسيوني كه رئيس مجلس هم در آن شركت داشت) رئيس الوزراء نيمساعت دير آمد، مؤتمن الملك بمناسبت همین تأخير، او را باطابق كميسيون راه‌نهاد! هنگاميكه بيشخدمت ورود رئيس الوزراء را اطلاع داد، مؤتمن الملك به بيشخدمت گفت: «به رئيس الوزراء بگو، چون نيمساعت دير آمديد كميسيون وارد كار ديگرى شده، از پذيرفتن شما معذور است.»

اعضای كميسيون از اين سخت گيرى ناراحت عده خواستند مؤتمن الملك را از تعرض بازدارند ولى ممكن نشد. مؤتمن الملك با آنان گفت: «مگر من نميدانم كه رئيس الوزراء برادر بزرگمن است؟ ميدانم ولى او بايد وظيفه خود را در برابر مجلس بداند.»

مشيرالدوله كه در اطاق مخصوص استراحت كرده بود وقتى كميسيون تمام شد و مؤتمن الملك بيرون آمد به او گفت «سفير آمريكا بملاقات من آمده بود مرا معطل كرد، باینجهت برای شرکت در كميسيون نيمساعت تأخير روى داد و من تقصير نداشتم.»

مؤتمن الملك گفت: باید پسر آمریکا میگفتید
 که در مجلس کار دارید . او حتماً شمارا آزاد می -
 گذاشت.^۱

مجموعهٔ معاهدات ایران با دول خارجه، تألیف اوست، او روز
 دوشنبه ساعت هفت صبح نهم شهریور ماه ۱۳۲۶ شمسی / مطابق ۱۵
 شوال ۱۳۶۶ (سپتامبر ۱۹۴۷ م .) بمرض سرطان فقرات وفات
 یافت .

دیگری، مرحوم معاضد السلطنه ابوالحسن پیرنیا
معاضد السلطنه
 پسر محمد باقر خان نوادهٔ عم مؤتمن الملك و
 مشیرالدوله است که از آزادیخواهان بنام بود و
 خصوصاً در مدت اقامت در اروپا به احرار ومشروطیت خدمات فراوان
 کرد، در دوره‌های ۲ و ۵ و ۸ نمایندگی مجلس، و دوبار هم حکومت ایالت کرمان
 را داشت^۲ و بعد از رفتن او از کرمان بود که یکی از شعرای شوخ آن شهر
 (مشاق) دربارهٔ او گفته بود:

ای خدا ، بعد سر پیرنیا کر بیا ، کور بیا، پیر نیا!^۳

- ۱- مقالهٔ ابراهیم صفائی، مجله خواندنیها ش ۷۳ سال ۲۶
- ۲- بسال ۱۳۱۰ و ۱۳۱۴ ش. (تاریخ کرمان مصحح نگارنده ،)
- ۳- همین شعر را بعد از رفتن مصطفی‌خان کاظمی و آمدن پیرنیا تفسیر
 داده گفته بود:

از بی کاظمی آن مرد خدا کر بیا ، کور بیا ، پیرنیا !

او در اوایل عمر والی فارس شد و هم در ۱۳۱۸ شمسی/۱۹۳۹ م.
به وضع مرموزی در شیراز درگذشت. یعنی جسد او را خارج شهر پیدا
کردند. هنگام مرگ ۷۰ سال داشت.

...

مشیرالدوله
بد نیست اشاره کنیم که در دوره قاجاریه شش تن
از صدور و وزراء لقب مشیرالدوله یافته بودند که
عبارت بودند از:

الف- میرزا جعفر خان مشیرالدوله تبریزی، معروف به مهندس، که در
۱۲۴۰ قمری به اروپا رفت و پس از بازگشت در ۱۲۵۲ ق به سفارت استانبول
برگزیده شد و در ۱۲۷۵ ق به صدر شورای دولتی رسید (بعد از میرزا آقاخان
صدر اعظم) و در ۱۲۷۹ ق وفات یافت.

ب- حاج میرزا حسین خان سهسالار مشیرالدوله (متولد ۱۲۳۱ قمری)
او در سال ۱۲۸۸ ق به مصادرات ناصرالدین قاجار رسید و به سال ۱۲۹۸ قمری
که حاکم خراسان بود در همانجا وفات یافت.

ج- بهی خان مشیرالدوله قزوینی برادر میرزا حسین خان که در ۱۳۰۳ ق
به وزارت خارجه رسید و در ۱۳۰۵ ق معزول شد، او سال ۱۳۰۹ قمری
درگذشت.

د- حاج محسن خان مشیرالدوله تبریزی در ۱۳۰۹ ق به وزارت عدلیه
رسید و در ۱۳۱۴ ق در هارمس درگذشت.

ه- میرزا نصرالله خان مشیرالدوله پدر حسن پیرنیا.

و- حسن مشیرالدوله پیرنیا.^۱

۱- شش مشیرالدوله، ایرج افشار، جهان نو، سال دوم شماره بازدم.

مشیرالدوله در ملت حیات نشانهای زیر را احراز کرده بود :

نشان اقدس حمایل درجه اول (ازاحم شاه)

نشان تاج درجه اول ایران

نشان عقاب سفید درجه اول انگلستان ، همچنین مدال صلیب

سن مایکل و سن جیمز^۱.

نشان لژیون دونور فرانسه

نشان گیوم دوداسو درجه اول هلند

نشان مجیدیه درجه اول عثمانی

از مشیرالدوله شش پسر و یک دختر باقی ماند : دختر او وهماه با

مرحوم پناه عضدی امیر اعظم ، فرزند امیر اعظم معروف - که مدتها

حکمران شاهرود و کرمان و از متغلبین خراسان بود - ازدواج کرد و باهم

پسر خاله دختر خاله بودند . این دختر جوان مرگ شد در ۱۸ سالگی در

اواخر ۱۲۹۸ یا اوایل ۱۲۹۹ شمسی^۲ سر زارفت و مشیرالدوله در مرگ

اوست غمگین و پریشان شد .

شش تن پسر او عبارتند از داود و هرمز و باقر و مهدی و ولی الله و

ابوالقاسم^۳ ، معروفترین نوه او آقا بیژن (بیژن فرزند داود پیرنیا) است

که برنامه کودتک را در اردیبهشت ایران پراهن انداخته است .

۱- تاریخ استقرار مشروطیت ص ۴۴۱

۲- تقریر آگاهی حبیب بهمنای ، پروابت ایشان دوستان ایام که هنوز

امیر اعظم در لباس عزا بود، کودتای ۱۲۹۹ ش پیش آمد و امیر اعظم از بیم

تولید ، متواری شده بود . تخمین سال فوت دختر بر حساب فوق بوده است .

۳- واز پسرانش ، تنها این یکی به وصیت بهما جندقی عمل کرده و طبیب

شده است . پسر بهما از پدرش پرمیده بود: پدر جان بعد از تو چه کاری پیشه

کنم؟ بهما گفته بود: اگر از من می شنوی برو حکیم شو که هر کس را معالجه کنی

اجر دنیا داری و هر چه ازین جنس دو بابکشی اجر آخرت !

ترتیب کار مرحوم پیرنیا در تدوین ایران باستان
بعثی مختصر در باب ایران باستان
 بدین وجه بود که ابتدا موضوع مورد بحث را
 از منابع مهم خارجی ترجمه میکرد و اقوال مختلف
 را با هم می‌سنجید و با آثار و کتیبه‌ها و احیاناً منابع داخلی مطابقت و مقایسه
 میکرد و سپس با انشاء و سبک مخصوص خود تحریر مینمود و آنگاه
 پاکنویس میکرد و سپس با فضلالی محقق در باب آن مشورت مینمود، درین
 مورد خصوصاً آقای سعید نفیسی با ایشان همکاری مداوم داشته است. از آن
 پس مطالب به چاپخانه فرستاده میشد، و چون وسواس بیش از حد در مورد
 ضبط و ثبت اسامی خاص و اعراب و حرکات آن و صحت جملات داشت
 نمونه‌های چاپخانه را - که آقای مهدی اکباتانی دیده بود - باز چند بار
 شخصاً رسیدگی و مطابقت میکرد و اجازه چاپ میداد، شاید بتوان ادعا
 کرد - بتناسب امور مطبوعاتی در ایران - جلد اول و دوم ایران باستان،
 از کم غلط‌ترین کتب تحقیقی باشد که در نیم قرن اخیر به چاپ رسیده
 است.

در باب نقد مطالب ایران باستان، اینجا جای گفتگو نیست - که
 خود تحقیقی دیگر را درخور است. تنها می‌توان گفت که مرحوم پیرنیا
 آخرین و تازه‌ترین و صحیح‌ترین اطلاعات عصر خود را در باب تاریخ
 ایران باستان بلمت آورده است. البته بعد از مرگ او تا امروز کتیبه‌ها
 و آثار تازه بسیار بلمت آمده و کتب و رسالات متعدد نوشته شده و صلها
 شرق‌شناس در باب تاریخ اعصار گذشته ما تحقیقات کرده‌اند، ولی باز هم
 شاید بتوان ادعا کرد که مطالب تازه آن قدرها نیست که بتواند مطالب
 ایران باستان را حتی در چند جمله مختصر - تخطئه کند.

ایران باستان تنها تاریخ ایران نیست ، بلکه دائرةالمعارفی است در باب تاریخ و تمدن و فرهنگ اعصار باستانی ممالك مهم دنیا-خصوصاً یونان و روم و سوریه و مصر و عربستان و بین النهرین و هند - چنانکه در مطالعه این تاریخ ، سرگذشت اقوام ماد یا هخامنشی و پارتی را تنها نمی بینیم ، بلکه از بسیاری مسائل و مطالب مربوط به خاورمیانه و نزدیک امروز و دنیای متمدن آنروز آگاه می شویم .

مرحوم مشیرالدوله در تنظیم تاریخ خود هرگز تعصب را راه نداده است-هرچند روحیه ناسیونالیستی او در سطر سطر کتاب خودنمایی می کند اما صورت تعصب ندارد ، او به ساقفه علاقه به ایران و توجه به تمدن ایران ، کوشش کرده است که هر جا جمله ای یا مطلبی در باب خصوصیات و مزایای روحی و اخلاقی ایرانیان بیاید ، نقل کند و آنرا تجلی بخشد ، اما هرگز از جاده انصاف خارج نشده است ، چنانکه نتیجه دخالت زنان را در دستگاه سلطنت اردشیر دوم (ص ۱۰۲۴) و فلسفه پرستش شاه را تا مقام الوهیت و انتقاد آن (ص ۲۱۰۰) و سبکسری های خشایارشا را در عشوق کشی ها (ص ۹۰۵) هرگز از یاد نمیبرد و حقیقت را می گوید و همه حقیقت را هم می گوید: ... خشایارشا دست باز دارد و دل جوانمرد ، ولی نظری در انتخاب اشخاص صائب نیست و بخطا می رود ، رأی صحیح را می پسندد ولی قوت اراده برای اجرای آن ندارد ، مغلوب زنان است و زمام امور را به دست خواجه سرایان و زنان می سپارد. در باره اشخاص مفراط است یا مفرط ، خلاصه آنکه از او دوره انحطاط در خانواده هخامنشی شروع شد و کار به دست زنان و خواجه سرایان

الفاد ۱۰

مشیرالدوله پس از آنکه قریب ثلث جلد دوم کتاب خود را در باب اسکندر و کارهای او اختصاص داده است ، و همجا او را دشمن خونخوار ایران در سطور تاریخ می بیند و می داند ، مملک در توصیف او گوید :

« اسکندر شخصی بوده هوشمند و غالباً هشیار ، دلیر و شجاع ، مرد تصمیم در مواقع خطرناک ، صاحب عزمی قوی و طاقتی خلل ناپذیر ، جویای نام و جاه طلب به حد افراط ، بلند پرواز تا سرحد اواط و تا سرحد جنون ، می گسار و شهوت پرست ، جوانمرد و بافتوت ، مملو از غضب ، و بی رحم نسبت به اشخاصی که میخواستند او را در حد اعتدال ببینند ، خودپسند و خودستای ، تند خو و حسود ، شقی و سفاک ، بی باک در خونریزی و خراب کردن و قتل عام ازن و مرد و پیر و پیرنا و بزرگشو کوچک . . . ستایش کنندگان اسکندر از صفات بزرگ او این معنی را میدانند که هیچگاه مغلوب نشد . بتقدیم ، عدم مغلوبیت ، به تنهایی برای

ستایش کسی کافی نیست ، جهانگیر وقتی مستحق ستایش است که لااقل

پیش از خراب کردن آباد کند . . . بتقدیم نگارنده ، فیلیپ پدر اسکندر

از او برتر بود . . . اسکندر شخصی بوده بزرگ و دارای صفاتی زیاد از

خوب و بد ... هرگاه از نظر منافع بشر بنگریم ، او بیشتر گرفت و خیلی

کمتر داد ... او آدمی بود ، و آدمی نه از عیب مبرا است و نه از خطا

و لغزش مصون . ۱۰

۱- ایران باستان ، ص ۹۰۵

۲- ایران باستان ، ص ۱۹۳۵-۱۹۳۷

این نمونه مختصر برای نمایاندن دقت نظرونحوه قصاوت مرحوم مشیرالدوله درباره قهرمانان تاریخ خودش بود، والا بحث درباب کتاب را مبحثی دیگر بایسته است.

سبك انشاء پیرنیا اختصاص به خود اودارد. در کمال صحت است. جملات کامل و رساست، وحد اکثر کوشش را بکار می برد که مفهوم را بتواند کاملاً حالی خواننده بکند و ازین جهت حتی از نکراره مطالب نیز باك ندارد.

عیبی که بنده شخصاً در انشاء مشیرالدوله می بینم (و گو اینکه شاید از نظر تاریخ نویسی حسن آن باشد!) اینست که مزه و چاشنی ندارد. گاهی آدم لازم است که از خستگی خواندن مانجرای طولانی کوروش یا اسکندر.. یا هارتها و سلوکی ها.. آنها بعد از شنیدن اسامی ده پانزده آنتیوخوس یا سلکوس.. خارج شود. و این جمله را سبك انشاء جدی و خشک و ثابت و لایتغیر او بیا نمی بخشد. اصولاً مرحوم مشیرالدوله اهل شعر نبود (و این شاید جزء صدراعظمهای معلود باسواد دوران اخیر باشد که به شعر توجه نداشته اند!) اینست که در همه کتاب او جز چند بیت از اشعار فردوسی را نمی توانیم بیابیم.

واقعاً عجیب است که مرحوم مشیرالدوله - که خود مسلماً داستان اسکندرنامه نظامی را دقیقاً خوانده است - وقتی که صحبت از مرگ دارا می کند و از کید بسوس و تبرزن (ص ۱۴۳۶) گفتگومی دارد، شعر نظامی را از یاد ببرد. او آخرین دقایق عمر دارا را با این شکوه و درعین حال رقت و طنین (از قول کنت کورث مورخ افسانه پرداز خارجی) بازگومی کند: «به اسکندر بگو که، از من، حتی ازین بلیه که به من خاتمه می دهد،

بدترین است که در ازای نیکی هائی که او [اسکندر] به مادر و زن و اطفال من کرد نتوانستم حق شناسی کنم، و میمیرم در حالی که دشمن او هستم، ولی اگر راست است که آخرین دعای بیچارگان در نزد خداوند مقبول است، از او خواهانم که اسکندر را از هر مخاطره ای محفوظ بدارد، . . . بعد داریوش آب خواست، پس از چند لحظه اسکندر در رسید و بطرف نعش داریوش دویده بحال دلخراش این شاه مقتدر رقت آورد و بگریست، بعد ردای خود را کتفه روی نعش انداخت و امر کرد با احترامات زیاد نعش شاه را حرکت داده به مقبره شاهان ببرند. (ص ۱۴۳).

واقعاً ظلم است که آدمی تاریخ را به این دقت و لطافت بازگو کنند و آنوقت این اشعار نظامی را در مورد مرگ داریا فراموش نماید و در پایان آن نیاورد، که گفت:

دو سرهنگ خداو چون پیل مست
بر آن پلتن بر گشادند دست . . .
سکندر فرود آمد از پشت بسور
در آمد به بالین آن پیل زور
تن مرزبان دهد در خاک و خون
کلاه کیانی شده سرنگون
سر خسته را بر سر ران نهاد
شب تیره بر روز رخشان نهاد
فرو بسته چشم، آن تن خوابناک
بدو گفت: برخیز ازین خون و خاک

رها کن که در من رهائی نماند
 چراغ مرا! روشنائی نماند
 رها کن که خواب خوشم می‌برد
 زمین آب و چرخ آتشم می‌برد
 نفر از جهانی که دارا کش است
 نهان پرور و آشکارا کش است
 درخت کیان را فرو ریخت بار
 کفن دوخت بر درع اسفندیار
 که داند که این دخمه دام و دد
 چه تاریخها دارد از نیک و بد

شاید مشیرالدوله میخواست سمرقانی از تاریخ نویسی و ضبط وقایع از قول مورخین خارجی دور نشود، ولی من می‌گویم که گویا ذوق و حال و شعر و ادب دوستی را کلاً مرحوم مشیرالدوله به پسر بزرگ خود داود پیرنیا سپرده بود که همه کوشش خود را صرف تنظیم برنامه‌های ادبی و ذوقی «گل‌های رنگارنگ» و «گل‌های جاویدان» و «یک شاخه گل» رادیو بنماید.^۱

اصطلاحاتی که مرحوم پیرنیا در کتاب بکار برده است تقریباً اختصاص بخود او دارد و از آنجمله است: او باید برای مقدونیه فرمانده و برای مردمان دیگر «آقا» باشد (ص ۱۲۶۱)، «فراراندن» بجای فرار دادن (ص ۱۳۶۲ و ۲۲۹۲)، «رفتار آقا نسبت به تبعه» (ص ۲۳۱۰)، در این وقت مهر داد يك پیرمرد «به قاعده» بود (ص ۲۱۳۵)، «کل آندر پس از

۱ - این شوخی را هم از قول آقای دشتی نقل کرده‌اند که یکی پرسیده بود این داود پیرنیا کیست؟ دشتی گفته بود اگر بخواهند داود پیرنیا را همه بشناسند یا باید بگویند پسر مشیرالدوله است و یا بگویند پدر آقا بیژن!

آنکه دختری را از خانواده نجیب «بی سیرت» کرد، وی را به . . . ،
 (ص ۱۸۶۴)، «آقای دشت نبرد» (ص ۲۰۱۶)، «قشون از جاکندن» (ص
 ۱۳۸۸)، «پیغامات» (ص ۲۲۸۸)، «تگرگ تیر بارید» (ص ۲۳۰۹)
 (۲۳۱۴)، و غیر آن .

نکته‌ای که بعقیده بنده در کتاب بزرگ این مرد تا حدی نقص
 مینماید آنست که تلفظ اسامی یونانی، بیشتر بصورت تلفظ فرانسوی آن
 نوشته شده است که ظاهراً از نظر سهولت تلفظ و شهرت عام شاید مزایایی
 داشته باشد اما نباید فراموش کرد که اسم علم همیشه علم است و تغییر و
 تبدیل آن در حکم آنست که ما امروز فی المثل بجای یعقوب بگوئیم «یح»
 و یا بجای ژاله «ژال» بکار ببریم .

چنین است نگارش اسامی یونانی در ایران باستان که بیشتر بصورت
 ضبط فرانسه (که معمولاً ابر و دم بریده است)^۱، و گاهی هم بهر دو صورت
 فرانسوی و یونانی آمده است از آن جمله : او و من و او منس (ص ۲۱۳۶)
 «راکل پسر اسکندر» (۲۰۴۴) که بصورت «راکلِس و «راکول» نیز در همین
 کتاب آمده است، «پاراپامیز» (افغانستان) که هم «پاراپامیزاد» (۲۰۰۸) و هم
 «پاراپامیزادی» ضبط شده، «پولیب» (۲۱۱۲) که در (۲۰۹۱) «پولی بیوس»
 آمده، و هم از آن جمله است آتال و آتالوس و کراتر و کراتروس و پاکر
 و پاکروس و غیره. اگر با وسایلی ممکن بود که اصل تلفظ این اسامی خاص
 و ضبط شکل یونانی آن با الفبای یونانی درین کتاب ضبط می شد البته
 مناسبتر بود .

گاهی اوقات در ضبط بعضی اصطلاحات به صورت صحیح و اولیه
 و سواس خاصی دارد چنانکه در بیشتر جاها بجای کلمه ازدواج معمولی

۱- همانطور که فرانسویها برای «محبیب الرحمن»، «محبیورا» بکار میبردند !

زواج (ص ۲۰۵۹) و بجای تصمیم گرفتن و تصمیم داشتن، تصمیم کردن بکار برده است و همچنین اصطلاح ترکیبی جالب و حکومت سه مرده (ص ۲۲۹۳، ۲۳۳۹) ^۱.

بعضی نکات هم هست که اندک تسامحی در آن می توان یافت، مثل کلمه «گد روزیا» که مرحوم پیرنیا همدجا به پیروی از اروپائیان آنرا بلوچستان خوانده است و حال آنکه گد روزیا سرزمین جبرفت کرمان است نه بلوچستان و حتی تا بعد از اسلام نیز این ناحیه بنام «جردوس» (معرف جلدروس - گلدروز) خوانده می شده است ^۲، یا وجه تسمیه ابنیه و آثاری بنام دختر، مثل «قلعه دختر» و «کتل دختر» و «پل دختر» که مرحوم پیرنیا عقیده دار بدعوت صعب العبور بودن و عدم دسترسی مردم بآن نام شهرت یافته و گوید: «دختر بمعنی سخت یا محکم استعمال شده و باید این معنی را ترجیح داد» ^۳.

بنده ضمن تحقیقی که درین باب کرده ام گمان دارم که این معابد منسوب به «ناهید» فرشته آب و انوشت بوده و حتی این شوخی را هم در مقاله ای که تحت عنوان «ابنیه دختر» چاپ شده است با مرحوم پیرنیا کرده ام که اگر مرحوم پیرنیا این عقیده (محکم و سخت بودن را) در باب «کتل دختر» صحیح بدانند، در باب کتل پیرزن چه خواهند فرمود ^۴!

۱ - Triumvirat

۲ - رجوع شود به تاریخ کرمان مصحح نگارنده ص ۱۰ و معجم البلدان یا قوت حموی.

۳ - ایران باستان ص ۲۷۰۲

۴ - رجوع شود بمقاله مفصل نگارنده تحت عنوان «ابنیه دختر و قلعه دختر کرمان» مجله باستان شناسی شماره ۱ - ۲ ص ۱۰۵ تا ۱۳۷ و خاتون هفت قلعه.

دکتر عبدالحسین زرین کوب، در نقد کتاب ایران باستان گوید :

«... بررسی کتاب ایران باستان - و مخصوصاً رساله تحقیقی داستانهای ایران قدیم» مشیرالدوله - نشان می دهد که مؤلف با اصول و مبانی نقد تاریخی آشنائی کافی دارد. در گردآوردن اسناد و مدارک، تمام امکانات روزگار خویش را بکار می بندد، و از آن صبر و حوصله یی هم که محققان آنرا خصلت اصلی مورخ خوانده اند بهره تمام دارد.

«بعلاوه چنانکه از جای جای ایران باستان - و مخصوصاً از آنچه به عنوان مدخل بر آغاز جلد اول نگاشته است - برمی آید در باب ارزش واقعی روایات مورخان قدیم نیز دچار توهمات خوش بینانه نیست.

«از شاخ و برگهای افسانه ای که روایات هرودت، کتزیاس، گزنفون و امثال آنها را گه گاه با فسانه های قصه سرایان نزدیک میکند نیک آگاه است و با آنکه نسبت به هرودت تا حدی - بدان جهت که مآخذی بهتر از او در باب وار ادمورد بحث خویش در دست ندارد - خوش بینی و اعتماد بارزی نشان می دهد باز این اعتماد و خوش بینی، وی را از نقد روایات محال و افسانه آمیز او مانع نمی آید. در باب روایات تورات با اینکه هیچ نقدی نسبت به آنها اظهار نمی کند و متأسفانه آنها را همچون يك سلسله روایات مقبول نقل میکند لیکن باز در ضمن نقل، آن روایات را از روایات دیگر جدا می دارد و این کار ظاهراً از باب احتیاطی است که «ورخ ضرورت آنرا احساس میکند اما برای اظهار آن بقدر کافی دلیل ندارد.

«جالب است که مشیرالدوله حتی ازین نکته هم - که محققان کتیبه ها را نیزه بمعرض تحقیق و تدقیق درمی آورند - غافل نیست و میدانده که بعضی پادشاهان - مثلاً پادشاهان آشور - گاهی نتیجه کارهای خودشان را

اغراق آمیز نویسانده اند، با اینهمه خود وی گه گاه با اعتمادی که احتیاط عالمانه آنرا بر نمی تابد بر مندرجات اینگونه استاد تکیه می کند.

و اینجا انسان بیاد ابن خلدون مورخ و فیلسوف بزرگ مغرب می افتد که در مقدمه کتاب العبر، تحقیقات بسیاری در باب تاریخ توصیه می کند اما خودش در متن تاریخ عظیم خویش تقریباً هیچ جا آن تحقیقات را بکار نمی بندد.

و با مقیاس علمی امروز در کتاب مشیرالدوله روح نقادی بارز اما البته ملایم است و مؤلف با متانت و حسن ظنی که شایسته يك دیپلمات جنتلمن نسل گذشته است. دوازده قرن افراطی محققان محتاط، در تحریر کتاب خویش روایات مورخان، ادعاهای کتیبه ها، حکایات تورات و داوری های بعضی محققان اروپائی را با هم می آمیزد و تاریخ باستانی ایران را بیشتر بر مبنای روایات یونانیان قرار می دهد، کمبود مطالب را از اخبار کتیبه ها یا از روایات تورات پرمی کند و جز در مواردی که يك تناقض صریح در میان آید یا دعوی و شهادت يك مأخذ، قول به نوعی محال عقلی را الزام کند، همچنان با اعتماد کافی روایت شاهد را مثل ماجرای يك حکایت دنبال می کند و مطالب کتیبه ها را نیز تقریباً بی آنکه در مندرجات آنها شك نماید بعنوان يك مأخذ مستقل یا بمثابة مؤید يك روایت نقل می کند.

و این شیوه البته ناشی از حسن اعتماد و خوش بینی اوست و با طرز فکر نسل او نیز منافات ندارد، اما محقق عصر ما که در همه چیز به چشم شك می نگرد، مندرجات اسناد نوع اخیر را نیز دیگر با این مایه حسن ظن نمی نگرد، آن سخنان را به حساب سعی آنها جهت اعمال نفوذ در طرز فکر

وقضاوت عامه می‌گذارد ونوعی روایت رسمی تلقی می‌کند برای اینکه حقیقت يك رویداد تاریخی را مردم چنان تصور کنند که نویسندگان آن اسناد می‌خواسته‌اند. زرین کوب اضافه میکند:

«با توجه باختلافات و تمصبات قدیم بین اقوام ماد و پارس، شاید کتیبه بیستون هم از بعضی مسامحات خالی نباشد و هر چند این نکته که نقد امروز گاه در صحت مندرجات این کتیبه در باب بردیای دروغین شك میکند و اقوال داریوش را در دفع این بردیا نوعی کوشش جهت توجیه جهات نقل قدرت از يك شاخه به شاخه دیگر هخامنشی می‌داند ممکنست سوءظن بیجائی بیش نباشد، اما مورخ نمی‌تواند بدون آنکه در هر قدم با شك و احتیاط زیر کانه به اطراف خویش بنگرد در دنبال روایات و اخبار اصحاب ادعا جلو برود.

والبته اتكاء قطعی و بی‌تزلزل مشیرالدوله بر مندرجات کتیبه‌ها از آغوست که وی در آنها بچشم يك سند رسمی نگاه می‌کند. اما در فهم و تفسیر حوادث برای مورخ بین سند رسمی و غیر رسمی تفاوت نیست: هر دو شهادت است و مورخ مثل يك قاضی باید درین مورد نخست اطمینان قطعی حاصل کند که شاهد با نقل يك روایت خلاف واقع یا حتی فقط با سکوت از تصدیق و یا تکذیب يك روایت نمی‌خواهد وی را از دریافت واقعیت منحرف کند. . . .

. . . طرز تاریخ‌نویسی مشیرالدوله که مبنی بر نقل جزئیات حوادث احوال پادشاهان، توالی سلسله‌ها و ماجرای جنگها و صلحهاست قطعاً جوابگوی علاقه و احتیاجی عمومی بوده است که ظاهراً در نزد اکثریت خوانندگان تاریخ وی در آنروزگار وجود داشته است، اما امروز شاید

بسیاری از خوانندگان تاریخ، دیگر اشتغال باین جزئیات را در شأن مورخ نمی‌دانند و برای آنها، مسأله مهم، طرز برخورد اقوام عالی در میدان جنگ نیست: طرز برخورد فرهنگها، عقاید و علایق مادی و معنوی این اقوام است در میدان حیات.

و از مطالعه دقیق ایران باستان بخوبی پیداست که مشیرالدوله گذشته از توجه به جزئیات احوال فرمانروایان، خصلت و اراده آنها و تدبیر و درایت آنها، به آنچه مربوط به احوال تمدن و فرهنگ است نیز توجه دارد و اگر در آنچه مربوط به تاریخ سیاسی است بیشتر باحوال و اوصاف سرداران و فرمانروایان علاقه نشان می‌دهد، این نکته ظاهراً از اهمیتی است که برای نقش شخصیت قابل بوده است. بعلاوه علاقه به جزئیات حوادث و اجتناب از تفسیرهای دور و دراز نشان می‌دهد که مشیرالدوله در تاریخ - نویسی تا حدی به شیوه مکتب فون رانکه، و به بررسی و آنچه واقعاً روی داده است و تمایل داشته است - به پیروی از آنچه فقط از ظاهر و صریح متون می‌توان استنباط کرد.

و علاقه به نظم و قاعده - که تاحدی از تربیت نظامی و از تحصیلات مربوط به قانون و حقوق در نزد او، ناشی است - در شیوه تاریخ نویسی او نیز انعکاس یافته است. از همین روست که در بیان وقایع سلطنت پادشاهان و حتی در ذکر روایات مختلف غالباً همه جا از نظم و ترتیب بالنسبه دقیقی پیروی می‌کند.

و نام و نسب پادشاه، حوادث مقارن جلوس، وقایع مربوط به روابط با ممالک و اقوام، پایان کار، و بالاخره صفات و اخلاق، تقریباً درباره تمام پادشاهان معروف از کورش و کمبوجیه و داریوش تا خشایارشا

وارد شیر و اسکندر. همین ترتیب و توالی را با چنان دقتی رعایت می‌کند که تاریخ نویسی او در این موارد غالباً طرح و شکلی پیش‌بینی‌شدنی دارد و غالباً از هیجان خالی بنظر می‌رسد.

به عقیده دکتر زرین کوب، درین شیوه تاریخ نویسی آنچه مخصوصاً مزیتی محسوب تواند شد توجه نویسنده است به اینکه حتی المقدور به مندرجات کهنه دست اول رجوع کند. اگرچه مشیرالدوله با پیروی ازین طرزبکلی خود را از بررسی تحقیقات اروپائی محروم نداشته است. لیکن بجهت توجه باصل مآخذ، اثر خود را از پاره‌یی پیش‌داوری‌های غرض‌آلود یا ناشی از جهل و تعصب - که در قضاوت راجع به تاریخ و فرهنگ شرق غالباً برای اروپائی‌ها پیش می‌آید - مصون داشته است.

و بعلاوه مورخ ما چنان به اصول نقد تاریخی - البته نوعی نقد ملایم و معتدل - آشنائی داشته است که نقل روایات افسانه‌آمیز گونه‌گون یونانی و عبری، بجای آنکه اثر وی را تبدیل به مجموعه‌ای از اخبار متناقض و ناهمجنس کند، آن را نوعی دائرةالمعارف ساخته است، برای معلومات راجع به ایران باستانی.

ممکن است در قیاس با تحقیقات بالنسبه تازه‌تر امثال دیاکونوف، امستد، کامرون و کریستنسن، کتاب ایران باستان قدری کهنه جلوه کند. البته وجود بعضی معلومات جدید را که مربوط به کشف آثار، سکه‌ها، و حتی متون تازه شناخته است درین کتابها نمیتوان نادیده گرفت و در بعضی از آنها تفسیر اسناد و طرز تاریخ نویسی هم، تازه‌گی دارد، اما مقداری از مندرجات اینگونه تحقیقات بعلت علاقه‌ای که نویسندگانشان بمسائل مربوط به لغت داشته‌اند، مشتمل بر موشکافیهای لغوی یا دستکاری‌های

پیشنهادی در عبارات متون و اسناد شده است و غالباً جنبه ذوقی و استحسانی آنها چنان است که مانع از حصول توافق اذهان همه محققان می شود و بهمین سبب قسمتی از آنها را جز نوآوری نمیتوان خواند.

- بدینگونه عدم توجه به تحقیقات فیلولوژیک که استغراق در آنها غالباً مورخ را به خیال پردازی های واهی سوق می دهد يك جنبه مثبت تاریخ مشیرالدوله است و این نکته نیز که با کشف اسناد تازه و با تحقیقات جدیدی که مخصوصاً از لحاظ باستان شناسی انجام گرفته است - کتاب وی قدری کهنه شده است عیب بزرگی برای وی نیست و اگر هست این نقصی است که اثر هر نویسنده ای، نیم قرن بعد از وی، به سرنوشت آن دچار خواهد شد.

بعلاوه در حال حاضر چه در ایران و چه در خارج از ایران - هنوز هیچ اثر جامعی که از حیث وسعت و حجم با ایران باستان مشیرالدوله قابل مقایسه باشد، درباره آندوره از تاریخ ایران، بوجود نیامده است.

کدام شوق و علاقه ای حالا در بین اهل علم و اهل سیاست ما هست که بتواند آنچه را با فقدان مشیرالدوله از تاریخ ایران فوت شد جبران کند؟ و کاری را که در پایان یکصدمین سال ولادت او هنوز ناتمام مانده است چنانکه سزااست به اتمام آورد؟ ... ۱۰

بحث درباره کتاب درین مبحث نمی گنجد. در اوایل فصل اشاره کردیم که حق مرحوم پیرنیا از جهت ایران باستان بر ملت ایران - با قدری تسامح (یعنی منهای شور و حال و ذوق و تعصب فردوسی و قدرت ادبی او -

چندان کم از حق فردوسی نیست. این بیان اگر ظاهراً اغراق بنظر آید، باید توجه داشته باشیم که ما امروز صحبت از ایجاد تاریخی می‌کنیم که مربوط به ۲۵۰۰ سال پیش از این ایران است و متأسفانه تا پنجاه سال پیش برای ما مجهول و نامعلوم بود، مقام و شخصیت مردانی مانند کوروش که مقام رهبر عالم بشریت را یافته و نجات‌دهنده لقب گرفته - و حتی بعضی اورا ذوالقرنین مذکور در قرآن خوانده اند^۱ - تا شصت سال قبل برای ایرانیان مجهول بود. کسی نام داریوش و خشایارشا را نمیدانست، حیطه حکمرانی و مقام فرماندهی هخامنشیان و پارت‌ها و مادها را کسی تشخیص نمیداد، منابع ایران بکلی از بین رفته بود و به منابع یونانی و رومی و اروپائی کسی دسترسی نداشت، و در حقیقت ایران بود و تاریخی مبهم از ساسانیان به بعد، پس کجا اغراق است اگر بگوئیم مشیرالدوله زنده‌کننده ایران باستان است ؟

البته در زمان قاجاریه، بعضی ترجمه‌های ناقص از فصول تواریخ اروپائی میشد، (مثلاً اعتمادالسلطنه فصل عبور اسکندر را از تواریخ اروپائی در جلد اول مرآت البلدان آورده است، و یا در باب استخر و پارس و بازارگاد مباحثی به سبک امروزی با استفاده از تحقیقات تاریخی جدید ترتیب داده، حتی تاریخ اشکانیان و ساسانیان را نوشته یا ترجمه کرده است. هم‌چنین مؤلف فارس‌نامه و یا آثارالعجم چیزهایی در باب تخت جمشید و نقش رستم و سایر آثار تاریخی قدیم نوشته و

۱- رجوع شود به ذوالقرنین یا کوروش کبیر، تألیف ابوالکلام آزاد،

و ترجمه کرده‌اند)، ولی کار مشیرالدوله دیگر است و خدمت او بر هیچ

بك از اهل فن و تحقیق پوشیده نیست و بجاست سخن را قطع کنیم و

از قول فردوسی و بزبان مشیرالدوله در باب ایران باستان بگوئیم:

بناهای آباد گردد خراب ز باران و از تابش آفتاب

پی افکنند از نظم کاخی بلند که از باد و باران نیابد گزند

قضاوت ما

و

مشیرالدوله

ما زلت تكتب فی التاريخ مجتهدا

حتى رايتك فی التاريخ مكتوبا

مشیرالدوله، در کلیه مشاغل، پاکیزست و غبار

تهمت و افترائی بر دامانش ننشست و به ناپاکی

هم نیازی نداشت، زیرا پدرش سرمایه بسیار

اندوخته و زندگی فرزندانش را بنحو احسن

تأمین نموده بود .

مرکز

مشیرالدوله

مشیرالدوله در سیاست خارجی و داخلی نیکنامی خود را حفظ

کرد و در هر مقامی که بود حسن نیت داشت و به صدق انجام خدمتی بود^۱.

تنظیم ایران باستان قریب ده سال تمام طول کشید . در اواخر سال

۱۳۱۲ ش (۱۹۳۴ م) بود که مشیرالدوله در اثر کثرت کار و فرا رسیدن ایام

پیری، دچار اورمی و سپس سکت^۲ ناقص (انفار کتوس) شد و قسمتی از بدن فلج

۱ - رهبران مشروطه ، ابراهیم صفائی ص ۳۴ ، مشیرالدوله ،

رضاشاه در یادگان میانه با امیرنشین طهماسب



ماند و چشم راست او معیوب گردید ، دوران بیماری دوسال طول کشید .

اگر شهریار است اگر مرد خرد	چنان چونکه زاید بپایش مرد
زمین گر گشاده کند راز خویش	نماید سرانجام و آغاز خویش
کنارش هر از شهریاران بود	برش هر ز خون سواران بود
هر از مرد دانا بود دامنش	هر از خوب رخ چاک پیرانش

مشیرالدوله در ۲۹ آبانماه ۱۳۱۴ ش^۱ در منزل شخصی خود -

خیابان منوچهری - بدرود حیات گفت. در این ایام نزدیک به شصت و سه خزان زندگی (اوایل عشره مشومه) را پشت سر گذاشته بود . مدفنش در صحن امام زاده صالح تجریش در مقبره خانوادگی است^۲.

مجلس ختم اوبه تجلیل برگزار شد، با آنکه بر طبق دستور دولت در آن ایام مقرر بود که عزاداری ها عموماً بی سروصدا و در مسجد و آنهم برای مدت دوساعت برگزار شود، معذک مرحوم فروغی از اعلیحضرت استعجازه کرد که پُرسه را در منزل شخصی پیرنیا بگذارند و اعلیحضرت گفته بود : البته در باب مرگ مشیرالدوله به ترتیب صلاح می دانید عمل کنید . بدین طریق اجازه داده شد مراسم عزاداری در منزل شخصی اوبه جای آورده شود .

صد در پیچه و در ، سوی مرگ لدیغ
می کند انسد گشادن لُیغ ژینگ

. . .

درین رساله، من خواسته بودم شرح حال مشیرالدوله را بنویسم اما اکنون که کتاب به فصل پایان نزدیک میشود، و بقول روستائی ها

۱ - ۲۴ شعبان ۱۳۵۲ ق - ۲۳ نوامبر ۱۹۳۵ م

۲ - یادداشتهای مرحوم اقبال ، مجله دانشکده ادبیات ، سال ۹ ش ۱

ص ۲۲ ، و کتاب تشریفاری معاصر ص ۵۱ .



تشییع جنازه مشیر الدوله - آقای پیرنیا (موتی الملک)، آقای فروغی رئیس الوزاء آقای امام جمعه خوی،
آقای دکتر قطان ادهم و جمعی از علماء و رجال و نمایندگان هنگام تشییع جنازه مرحوم حسن پیرنیا

«آب به مکر دآخراست»^۱ متوجه می‌شوم که خواسته و ناخواسته، تاریخچه‌ای البته ناقص - از دو تحول بزرگ تاریخ مملکت‌مان را فراهم آورده‌ام : این دو تحول عظیم در فاصله بیست سال رخ داده و حال آنکه تحولی بوده که بقول رندان ویتنامی هر هزار سال یکبار میتوان انتظار آنرا کشید. این دو تحول مهم که از آن نام بردیم یکی «**مشروطیت**» بود و دیگری **انتقال سلطنت**.

البته این دو واقعه مهم تاریخی معلول حوادث بسیاری بوده و بسیاری از کسان بودند که در پیدایش هر یکی مؤثر بوده‌اند، اما اینکه مشیرالدوله را در این کتاب، محور چرخ قرار دادیم دو دلیل داشت: اول آنکه، قصد اصلی شرح حال مشیرالدوله بوده - آنهم برای مقدمه‌ایران باستان (که در ۱۳۴۴ تجدید چاپ میشد)، دوم اینکه این مرد یکی از چندتن سیاستمدار معدودی است که در هر دو واقعه بزرگ (یعنی مشروطه و انتقال سلطنت) از دست اندرکاران و واردان به‌امور، و در واقع جزه ارکان و اوتاد بوده است.

شك نیست که مشیرالدوله نقاط ضعفی داشت و من نیز هرگز قصد نداشته‌ام او را پاك كنم، و فرشته عدالت و سیاست بدانم، که وجود و نفس آدمی نقاط ضعف فراوان دارد :

۱ - وقتی سایگون تسخیر شد و ویتکنگها به تسخیر شهر پرداختند و رجال شهر شب‌گریز کردند، ویتکنگها ضمن تشویق مردم عامه به استفاده از آنچه باقی مانده بود «خصوصاً بقایای آثار آمریکائی‌ها» خطاب بمردم میگفتند: از موقع بهره‌برداری کنید، و بدانید که فقط هر هزار سال يك بار ممکن است چنین موقعیتی پیش آید!

وما أَيْرَ نَفْسٍ وَمَا أَزْكَاها که هر چه نقل کنند از بشرد را مکان است
هم چنین نمیخواهم این کلام مربوط به حسن بن اسحق طوسی -
نظام الملك - همکار و همنام هشتصد پیش این حسن بن نصر الله اردستانی
مشیر الملك را تکرار کنم و عبارت (خَيْرُ الظُّلَمَةِ حَسَنٌ) را در مورد صدور
قاجار، و او، بکار ببرم هر چند در مورد هر دو حسن صادق است!

اما این را میتوانم گفت که مردی بود هالك و بی نظر، که کوچکترین
لکه‌ای از جهت سوء استفاده مادی به دامان او نمی‌چسبید! و این نکته‌ای
است که در آن روزگار، و خصوصاً در میان اطرافیان مظفرالدین شاه،
در حکم خاصه‌ای نادر بود - همچنانکه آزادیخواهی او نیز در آن میان
عجیب بنظر می‌آمد.

باید عرض کنم کم‌تصور مخالف و موافق
کباب
در مورد مشروطه، مردو اغراق‌آمیز و خارج از
مشروطه
عالم واقع بوده است: حاشا گمان داشتند که
مشروطه آخرین دوی درد دوهزار و چندصد ساله آنهاست، و اطرافیان
مظفرالدین شاه هم باین پدیده اجتماعی عالم بصورت دشمن‌خوین و مثل
مصاب مادره^۲ نگاه می‌کردند.

شنیده‌ایم که شیخ سلیم آذربایجانی (شهید مشروطه) روی منبر
میگفته: مردم، اگر مشروطه بشود، کباب در خانه‌تان می‌آورند به این کلفنی
(و بعد بازوی خود را بادست‌اندازه می‌گرفت و نشان می‌داد) نان می‌آورند
در خانه‌تان به این بلندی (و بعد به پرعبا‌ی خود اشاره میکرد). معلوم بود
که جناب آخوند، مشروطیت را از دروازه دید شکم مستمعین می‌دید.

۱- راهنمای کتاب، ص ۷۴۱ سال ۱۳۵۰

۲- تلفظ عامیانه مصاحب = مول

اشاره‌ای به نوع قضاوت رجال و بزرگان و خصوصاً اطرافیان مظفرالدین شاه بی‌مورد نیست.

فرمان مشروطه^۱ البته در اثر مبارزات متوالی سالیان دراز مردم

۱- متأسفانه اصل فرمان مشروطه در ایران موجود نیست، احتمال می‌رود در انقلابات یوم‌التوب ازمیان رفته و یا غارت شده باشد. گویا کسی نشانی از آن در آمریکا بدست آورده است! به‌صرفت يك جای پائی از آن گویا نزد «لاکامر» صحاف وجود دارد! دیر تر سا و سر سبط رسول مدنی! اصولاً منابع اصلی تاریخ مشروطه، هنوز بطور کامل بررسی نشده، اسناد ایرانی بیشتر در خانواده‌هاست که از جهت منافع شخصی آنرا پنهان نگاه می‌دارند، روسیه آرشیو خود را پس از حکومت سرخ، مثل گوگرد احمر، از چشم خلق پنهان نگاه می‌دارد و نم‌پس نمیدهد. ترکها - که در مشروطه صاحب دخل بوده‌اند - اخیراً زرنگ شده هیچ‌سندی را در اختیار ایرانیها نمی‌گذارند، تنها انگلیسها اسناد پنجاه سال پیش را آزاد کرده در اختیار مردم گذاشته‌اند که البته برای ما بسیار مفتم است، اما چه توان کرد که بسیاری از خلق، هنوز هم به این نکته به چشم احتیاط می‌نگرند، و بعضی‌ها می‌گویند: «این هم از سیاست انگلیسها است»!

و اما خودمان، آن به که نهرسی تو و ما نیز نگوئیم. آرشیوهای ما - همانطور که جای دیگر هم گفته‌ام - در واقع شده‌اند «مار شیو»! یعنی ما، مثل مار بر روی کنج اسناد خوابیده‌ایم و هیچ‌سندی را - حتی اگر مربوط به صسال پیش، و حتی عهد قائم مقام باشد - در اختیار کسی قرار نمیدهیم و عکس بر نمیداریم. آنوقت گله‌هم داریم که هنوز تاریخ مشروطه جامع و مانعی نیست، تو قع ما اینست که تاریخ خودش نوشته شود، بدون سند، و بدون مدرک، و بدون دسترسی به اسناد اصیل. حالا متوجه شدید که من حق دارم که بگویم «آرشیوهای ما، مار شیو هستند، نه آرشیو»!

فداکار ایران به امضای مظفرالدین شاه رسید . شك نیست که اگر آن مبارزات طولانی نبود کار به این سادگی، صورت نمیگرفت . اما امضای فرمان از طرف مظفرالدین شاه نیز، از جهت داخلی دربار و اطرافیان او، خود يك کار تهور آمیز و در حکم دل به دریا زدن بود .

برهیچکس پوشیده نیست که اطرافیان

لوطی بازی مظفرالدین شاه چگونه مردمی بودند و چگونه

می اندیشیدند، و باز از میزان نفوذ این افراد در

شاه نباید غافل بود ، ولی بهر حال مظفرالدین شاه دست به چنین

تهوری زد .

درین جا کافی است، ما با دوسه نمونه از نحوه تفکر و اندیشه

نزدیکان شاه و دست اندرکاران حکومت او اجمالا آشنا شویم .

عبدالمجید میرزا عین الدوله، پسر احمد میرزا عضدالدوله پسر

فتحعلیشاه، صدراعظم دوران مظفری و دوران مشروطیت ، معروفتر از

آنست که در باب او چیزی گفته شود، او از سرسختترین مخالفان مشروطه بود.

يك وقت جمعی طلبه را دستگیر کرد و درگاری نشانند و در شهر گردش

داد و بعد چوب زده و به اردبیل فرستاد، و چون آقا سید عبدالله بهبهانی-

روحانی مقتدر زمان - تقاضای آزادی آن طلاب را کرد ، حضرت والا در

جواب گفت :

- به آقا بگوئید، آنها را به دلخواه آقا نگرفته ام که به دلخواه آقا

آزاد کنم . بعد به تجار نیز پیغام داد :

- این لوطی بازی ها چیست که تجار می کنند؟ تمامشان را می دهم

دهنه توپ بگذارند !

با همه اینها بسیاری عقیده دارند که عین الدوله هیچوقت آن خشونت را که بدان تظاهر میکرد در عمل نشان نداد. مجدالاسلام کرمانی که به دستور همین عین الدوله به کلات تبعید شده بود، پس از صدور فرمان مشروطه و سقوط عین الدوله، از همان کلات تلگرافی به رئیس الوزرا مخابره کرد، این تلگراف فقط شامل يك بیت شعر بود :

دیدي که خون ناحق پروانه شمع را

چندان امان نداد که شب را سحر کند

• • •

امیر بهادر جنگ از نزدیکترین یاران مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه بود، او در خانه بزرگ خود واقع در سرپل امیر بهادر (خیابان ارامنه فعلی در خیابان شاهپور) هر سال روضه خوانی های مفصل میکرد. آئینه خانه منزل او هم اکنون محل انجمن آثار ملی است و عجیب است که مرحوم تقی زاده در خرید این خانه از ورثه او، اثر بسیار داشت. وهجیست که این مرد که از مخالفان امیر بهادر بود، خود برای حفظ خانه او و جلوگیری از تخریبی آن توسط (بساز و بفروشها) اینقدر پافشاری داشت.

بهر حال نظر امیر بهادر در مورد مشروطه

خواهان تقریباً روشن است، اما واقعتی که نقل	شاه
شده آنست که یکروز وقتی با مظفرالدین شاه	یا
از مزایای مشروطه صحبت میکردند و از عدالت	رعیت

خانه صحبت در میان بود، مظفرالدین شاه که شاهی ملایم و خیر خواه بود اظهار کرد که بعضی حرفهای اینها چندان بیراه هم نیست! معروفست که امیر بهادر با خشم در مجلس از جای برخاست، کارد از کمر خود کشید

و گفت :

« اگر اعلیحضرت دیگر اینگونه فرمایش بفرمایند ، با همین خنجر شکم خود را پاره خواهم کرد .

همچنین معترف است که يك روز به جمعی از مشروطه خواهان که به او مراجعه کرده بودند گفت :

شما چه می خواهید ؟

گفتند مجلس ملی و عدالتخانه ،

گفت : مجلس که چه بشود ؟

گفتند برای اینکه شاه تنها سلطنت کند و مسئول نباشد و این مجلس و دولت مبعوث رعیت باشند که مسئولیت به عهده بگیرند .

امیر بهادر گفت : نه ! این دیگر نمی شود ... تا حالاسی کرور رعیت بود و يك نفر شاه که ما از او اطاعت می کردیم - حالا شما می گوئید يك نفر رعیت باشد و سی کرور شاه ؟ مآکه از عهده بر نمی آئیم !

بر خلاف تصور ، این امیر بهادر که چنین تظاهر تندی داشت ، بسیار هوشیار و هم چنین اهل ذوق و ادب نیز بود و به دستور و راهنمایی هم او بود که شاهنامه را چاپ کردند و چاپ امیر بهادری امروز از معروفترین چاپهای شاهنامه است ^۱ .

حاج غلامرضا خان شاهسون آصف الدوله

پسر حاج سید حسین خان شهاب الملك آصف -

الدوله از رجال معروف عصر قاجار است و هم

اوست که مدتی حکومت کرمان را هم داشت و

ساج

و

تاریک

۱- مقاله نگارنده در مجله تماشا ، شماره مخصوص مشروطیت ، مرداد ۱۳۵۳

در خراسان نیز به حکومت منصوب شده بود (۱۳۲۲/۱۹۰۳ م).

این مرد بقول ناظم الاسلام، اظهار تقدس میکرد و ریش نمیتراشید و از نوشابه‌های الکلی احتراز مینمود، ولی در عین حال از پاره‌ای اعمال منافی عفت ابا نداشت، و هم‌اوست که در زمان حکومت او صحبت از فروش دخترهای قوجانی به ترکمانان - به جای مالیات بمیان آمده است.

در جلسه ۱۳ محرم ۱۳۲۵ قمری مجلس شورای ملی، میرزا محمود کتابفروش گفته بود: ... سال گذشته در خراسان ملخ خواری شد و کشت‌ها بار نداد، مردم کتباً از شاه دادخواهی کردند، شاه گفت مفتش فرستاده شود. عین الدوله گوش نداد و آصف الدوله و کارکنانش فشار آوردند و مالیات خواستند و مردم ناگزیر دخترهای خود را به ترکمانان فروختند. ... از طرفی سالار مخم بجنوردی با دریافت مبلغی همه ساله مأمور بود که از ناخت و ناز ترکمانها جلوگیری کند، آصف الدوله پول را برید، سالار مخم هم ترکمانها را تحریک کرد ریختند به قوچان و پس از کشتار و تاراج، شصت تن - کم و بیش زن و دختر را اسیر کردند و برای فروش به عشق آباد بردند.

این آصف الدوله در همان سالهای اول مشروطه به وزارت داخله کابینه ناصرالملک نیز منصوب شده است، اما بد نیست طعنه او را در باب صدور فرمان مشروطیت هم بخوانیم، مرحوم ملک الشعراء بهار می‌نویسد: «در سنه ۱۳۲۴ ق (سال صدور فرمان مشروطه) ۱ روزی در

۱ - ماده تاریخ مشروطیت را «عدل مظفر» پیدا کرده‌اند و هنوز بر سر در مجلس هست.

عدل مظفر بحساب ابجد ماده تاریخ سال مشروطیت است که می‌شود «بقیه پاورقی در صفحه بعد»

مشهد ، نزد مرحوم حاج غلامرضا خان آصف الدوله والی خراسان نشسته بودم . تلگراف رمزی که کشف شده بود برایش آوردند. خواند و گفت: فرمان مشروطه و حکومت قانونی داده شد ، و بعد این شعر را خواند :

يك قوم را ز تارك برداشتند تاج يك قوم را جواهر بستند بر جبین
این بیت ازلامعی گرگانی است ، و بیت اول آن چنین است:
چون از حبش گرفت هزیمت سپاه چین

آورد شاه زنگ برون لشکر از کمین
من هیچ وقت این تمثیل زیبا را با آن ژست خاصی که آن مرحوم
بالبهجه ترکی شیرین خود داشت فراموش نکرده و نخواهم کرد ، مرد
پیر مجرب چون دید فرمان صادر شده است - به من نگاهی کرد و گفت :
- هوم! يك قوم را ز تارك برداشتند تاج ...»

« بهقیه پاورقی از صفحه قبل»

۱۳۲۴ هجری قمری مطابق ۱۳ اسد ۱۲۸۵ شمسی . ناظم آن مرحوم دکتر
میرزا سلیم خان ادیب الحکماء، طبیب مرحوم محمدرولی خان خلعتبری تنکابنی
سپهسالار اعظم، بود در شب اولین جشن مشروطیت ایران در اطاق نظام محل
فعلی وزارت دادگستری که محل اجلاس موقت مجلس اول بود الهاماً استخراج
کرد، باضافه (دولت و ملت) که هر دو می شود (۱۳۲۴)، و همانجا به زعمای
قوم اعلام کرد، و مرحوم سپهسالار - که آن موقع نصر السلطنه سپهبد ار اعظم و مصدر
مشاغل مهمی بود - مراتب را به صدراعظم و مرحوم سید محمد طباطبائی و
مرحوم سید عبدالله بهبهانی اعلام کرد و فردا به عرض شاه رسید، و او ای را - که
عدل مظفر باشد - انتخاب کردند و رسمی شد و به پیشنهاد مرتضی خان صنیع -
الدوله اولین رئیس مجلس در سر در مجلس شورای ملی نصب شد .

واقعاً چگونه ممکن است که آدم اینقدر اهل ذوق و مطالعه باشد
آنوقت با آن خشونت و بی‌باکی سرنوشت مردم را بازپچه تمنیات
قرار دهد ؟

تصور اطرافیان مظفرالدین شاه، از -

پارلمنت

مشروطیت، يك بلبشو و هرج و مرج غیرعادی،

ظل السلطان

و آشفتگی اوضاع بوده است و هر گمان نمی -

کردند که این مشروطه خود می‌تواند اساس يك

نظم و قاعده متین بشود . تنها بعضی از آنها که به خارج از مملکت سفر
کرده بودند متوجه اشتباه خود می‌شدند . فی‌المثل به یادداشت‌های ظل -
السلطان برادر مظفرالدین شاه که در سخت دلی هم شهری به هم رسانیده بود -
توجه کنید ، او وقتی به اروپا رفته درباره شهرپاریس می‌نویسد :

« . . . با وجودی که می‌گویند آزادی است و جمهوری است و

« هر که هر که است ! چنین نیست ، بدرجه‌ای مردم بسته به زنجیر قانون هستند
و مطمئن هستند که شاه و گدا در تحت حکم قانون مساوات دارند .

توسط واعماض - که خانه عالمی را خراب کرده - در این مملکت تاهر کس
اندک خلائی کرد گریبان‌اش از چنگ قانون خلاص نیست ، چنان مجبوراً
به نظم و ترتیب حرکت می‌کنند که آن شعر مرحوم نظامی مصداق آنجاست :

ولی در شهر ما این رسم برپاست که يك مزدور با دو کار فرماست

درین مملکت ، دو نفر آدم - خواه شاه خواه گدا خواه متمول خواه

آقا خواه نوکر ، هر کسی کتاب قانون را گویا دریغل دارد و مد نظر دارد
ومی‌داند گریبان‌اش از چنگ قانون خلاص نیست ، که قانون و قدرت

قانون در پیش چشم همه هست ، نقی نمی کشد و قدمی بر نمی دارد
 قدرت پلیس و نظم و ترتیب پلیس دیدنی است نه شنیدنی^۱
 ظل السلطان جای دیگر گوید : « . . . تا سلاطین اسلام «پارلمنت»
 نداشته باشند و سلطنتشان بقانون سلطنت اروپا نباشد و مشروط، ولو کان
 بهتر از انوشیروان باشد و عادل تر، عدل شخصی بکار سلطنت نمی خورد .
 عدل پارلمنتی و عدل مشروط بکار می خورد . . .

هر قدر پادشاه شخص عادل باشد زیاد از قدر سلطنتی و حواشی خارج
 نخواهد شد آن عدالت، اما این عدالت اگر مخلوط باشد با پارلمنت مشروط
 و قوانین، عالمگیر خواهد شد، و هر قدر پادشاه ظالم باشد از حد خودش
 تجاوز نخواهد کرد .

اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم

که دل آزرده شوی و نه سخن بسیار است

این حرفها را کسی میزند که گفته اند یکبار در اصفهان سینه کسی را
 دریده بود تا قلب او را ببینند . و داستان کشتن حسینقلی خان بختیاری هم
 که معروف است .

• •

شاید تعجب کنید که در مبارزه مشروطیت، در طبقه حاکمه ، تنها
 مظفرالدین شاه بود که از همه بیشتر به خواست مردم اعتنا داشت، و حال
 آنکه قاعده باید او از همه مخالفتر باشد . در مطالعه مدارك صدر مشروطه
 ما متوجه می شویم که او از دو جانب درگیر مبارزه بود و در دو میدان

می‌جنگید: یکی با مشروطه خواهان و مخالفان دیگری - که خیلی شدیدتر از مشروطه خواهان ایستادگی داشتند - یعنی اطرافیان و بستگان نزدیک خود او .

با این مقدمات و همین دوسه نمونه که از نحوه فکر و عقاید اطرافیان مظفرالدین شاه آگاه شدیم، متوجه می‌شویم که این مرد تا چه حد تهور بخرج داده است که فرمان مشروطیت را امضاء کرده و درواپسین دم زندگی در حال مرگ، آنگاه که قدرت نداشت سرپا بایستد، درحالی که گریه میکرد، فرمان مشروطه را برای مردم خواند و نظامنامه اساسی مجلس را با این مقدمه امضاء کرد :

«نظربدان اصل اصیل که هر يك از افراد اهالی مملكت در تصویب و نظارت در امور - علی قدر مراتبهم - محق و سبیم اند، تشخیص و تعیین اعضای مجلس را به انتخاب ملت محول داشتیم . . . مقرر اینکه سلاطین اعقاب و اخلاف ما، حفظ این حدود و اصول را - که برای تشیید مبانی دولت و تأکید اساس سلطنت و نگاهبانی دستگاه حکومت و آسایش ملت برقرار و مجری فرمودیم - وظیفه سلطنت خود دانسته، در عهده شناسند، فی شهر ذی قعدة الحرام سال یونت ثیل هزار و سیصد و بیست و چهار» .

مظفرالدین شاه در شب ۱۴ ذی قعدة

طاس و طشت (همین ماه که نام بردیم) جهان فانی را بدرود

کرد . مرحوم مهدیقلی خان هدایت مینویسد :

« . . . دوروز قبل از فوت، بنا شد شاه را پاشویه کنند. طاس و

طشت حاضر شد، حال شاه تنفر آوراست. پاهای جوش کرده و از همه بدن ادرار خارج می شود. از چند نفر که حاضر بودند و اولی به تصرف، کسی رغبت نکرد. من خجالت کشیدم. دست بالا کردم و پای شاه را شستم. امین اقدس به توسط خواجه باشی صابون و حوله فرستاد. در نارنجستان دستم را شستم. . . . من از روی علم، شهادت می دهم که استقرار مجلس از اول تا آخر، آرزوی مظفرالدین شاه بود. تهور اجراء نداشت تا صورتاً مجبور شد. . . .

اینهم میزان همت و وفاداری آنها که می گفتند (اگر از اینگونه فرمایش بفرمایند شکم خود را پاره خواهیم کرد!)

باید آزادی را موقتاً از دست داد
تا بتوان آنرا همیشه حفظ نمود
 (منتسکیو)

محمد علی شاهزاده ابوالفضل عضد (عضد السلطان) سومین
شاه مشروطه خواه فرزند مظفرالدین شاه، در باب کیفیت و ازگون
 شدن سلطنت برادرش محمد علیشاه، به علل
 و مسائل اقتصادی اشاره کرده و گوید: «محمد علی شاه هنگام ولیعهدی
 قلباً با مشروطه طلبان و آزادیخواهان همگام بود و پنهانی از آنها
 حمایت می کرد. در آن زمان حامیان آزادی در ایران کسانی بودند که
 واقعاً آرزوی تحول در زندگی مردم ایران و رفع ظلم را داشتند و خواستار
 حکومت قانون بودند، هنوز عمال انگلیس در بین آزادی طلبان رخنه
 نکرده بودند و مردم آزادی را جز بخاطر اجرای حق و عدالت نمیخواستند.
 خوب بخاطر دارم که در آخرین سفر مظفرالدین شاه باروپا - هنگامی

که محمد علی میرزا به تهران آمد - روزی در منزل او عده‌ای از ضربازان مملکت جمع بودند . در میان آنان سپه سالار - نظام‌الملک - مشیرالملک میرزا حسن خان علاءالسلطنه - میرزا نصرالله خان مشیرالدوله و عده‌ای دیگر - که همه دارای عناوین والقباب و جزو دستگاه حاکمه کشور بودند - حضور داشتند . آنها از هر دری سخن می‌گفتند تا اینکه درباره قروض ایران صحبت بمیان آمد، محمد علی‌شاه از وزیر خارجه مبلغ کل قروض را پرسید و وقتی جواب شنید از او خواست که راه پرداخت این قروض را نشان بدهد . وزیر خارجه نتوانست جواب صحیحی بدهد و ناچار محمد علی‌شاه همین سؤال را از همه حاضرین کرد . ولی هیچکس نتوانست پاسخ درستی بدهد ، آنگاه محمد علی‌شاه که حوصله‌اش سرآمده بود خطاب به مشیرالدوله گفت :

« پس ما چه باید بکنیم، این قروض سنگین کمر ایران را شکسته، طمع دستگاه حاکم هم تمام‌شدنی نیست، پس کی باید مملکت را نجات بدهد ؟ » باز هم هیچکس جوابی نداد و بالاخره وزیر خارجه از محمد علی‌شاه پرسید که : بنظر خود شما قروض را چگونه بایستی تأدیه کرد ؟ ولیعهد که از کودکی غرور خاصی داشت گفت : « اگر من شاه شدم قروض مملکت را از درآمد و دارائی شماها تأدیه می‌کنم . تنها راه همین است و بس ! »

سخنان ولیعهد در سکوت مرگباری تمام شد و چشمان غضب‌آلود حاضرین از نظر ولیعهد ساده لوح و مغرور مستور ماند ولی من که از او کوچک‌تر بودم توانستم آنچه را که در دل حضار می‌گلشت استنباط

کنم .

ماهها ازاین واقعه گذشت يكروز يکی از حضار به من اطلاع داد که همانروز مشیرالدوله چند تن از مدعوین خانه ولیعهد را بخانه‌اش دعوت کرده و یکایک را به قرآن قسم داده و گفته : باید همه با هم متحد شویم و نگذاریم محمد علی میرزا شاه بشود .

این نخستین قدمی بود که سردمداران مملکت علیه محمد علی شاه برداشتند . اگر از من پرسند چرا محمد علی شاه با مشروطه مخالف شد و خود را به دامن روسها و مستبدین انداخت بجرأت می‌توانم بگویم که توطئه همان چند نفر که از هدف‌های محمد علی شاه مطلع شده بودند مخالفت او را توسعه داده و عاقبت او را به چنان روزی انداختند که همه می‌دانند .^۱

در مورد گفتار عضد السلطان ، باید عرض شود :

- اولاً ، سخن از برادر محمد علی شاه است .

- ، ثانیاً تاریخ دقیق این گفتگو تعیین نشده .

آخرین سفر مظفرالدین شاه در ۱۳۲۳ قمری به اروپا صورت گرفته و در این وقت عین الدوله صدراعظم ایران بوده است و میرزا نصرالله خان وزیر خارجه بود و مشیرالملک پسرش (مشیرالدوله) درین وقت در روسیه بوده است نه در ایران ، و در آنجا بود که تاباکو به استقبال شاه آمد و همراهش به پترزبورگ رفت و در بازگشت از اروپا نیز در روسیه شاه را همراهی کرد و حتی آلبومی هم به شاه تقدیم داشت ، و بازگشت او بایران

۱ - تهران مصور، ۱۵ مرداد ۱۳۳۴، سیاستگران دوران قاجار ج ۲

ص، ۳۳۴، و کتاب انجمن‌های سری مشروطیت، اسماعیل رائین .

يك هفته بعد از بازگشت مظفرالدین شاه بوده است .^۱

بنابر این در باب یکی از حضار در مجلس محمد علی میرزا که تردید حاصل شد !

اما در باب آزادیخواهی و همگامی قلبی و لיעهد با مشروطهخواهان، این دیگر از ادعاهای جالب است . اتفاقاً در یکی از همینگونه مقالات يك وقتی میخواندم که نوشته بود : محمد علی شاه قلباً مایل نبود مجلس بمباران شود .

لیاخوف بعرض رساند که چاره نیست و برای تسخیر مجلس باید از توپ استفاده کرد ؟ محمد علی شاه گفت : بسیار خوب اگر مجبور شدید تیراندازی کنید ، طوری تیر بیاندازید که کسی کشته نشود !

بنده در رفتار ظل السلطان و توجه او به مشروطه طلبان تا حدودی تأمل داشتم و با خواندن کتاب «سرگذشت مسعودی» نسبت به اندیشههای بلند او واقف بودم^۲ و هم میدانستم که توجه او به مشروطهخواهان برای مشروطیت نیست بلکه برای برکنار کردن (آبجی مظفر) است و لالجب علی بل لیفض معاویه با ستارخان لاس میزند و بالاخره خانه او هم در قضایای مشروطه چاییده شد .

۱ - زندگانی من ، ج ۲ ، عبدالله مستوفی ص ۱۸۸

۲ - شاید روگردانی سپهسالار خلعت بری را از مستبدین و ترك محاصره تبریز و همکاری او را با مجاهدان هم بتوان با خصوصیات ساعدالدوله با ظل السلطان ارتباط داد ، در باب این مناسبات صمیمانه ، رجوع شود به سرگذشت مسعودی ص ۴۷

اما این مطلب که محمد علی شاه را هم باید مشروطه خواه دانست از تزه‌های جالبی است که اخیراً برای تبرئه آنان که به مجلس گلوله انداخته‌اند پیش کشیده می‌شود و طبعاً آنها که گلوله خورده‌اند و زیر بمب باران بوده‌اند باید مقصر مطرود شناخته شوند!

در داستانهای کودکانه غربی خوانده‌ایم که وقتی روباهی به خرگوشی رسید و به او گفت: میل دارم با مثل تو آدم جنتلمنی هم‌نشین باشم، بیا به خانه ما وساعتی با ما هم‌نشین باش. خرگوش به روباه گفت: گمان نکنم این دوستی برای من سودی داشته باشد.

روباه گفت: برعکس، من دوستان بسیاری از جنس تو داشته‌ام که در خانه خود از آنها پذیرائی کرده‌ام. ببین، خوب نگاه کن، جای پای آنها را که به طرف خانه من رفته‌اند خوب خواهی دید. خرگوش جواب داد: درست است، من رد پای خرگوش‌های بسیاری را می‌بینم که به طرف لانه تو آمده‌اند، اما همه رد پاها به طرف لانه تو است و من رد پائی نمی‌بینم که از لانه تو برگشته باشد!

رد پای آزادی‌خواهان و مشروطه راهم برگرد خانه محمد علی شاه باید از روی اثر قدم ملك المتكلمين، جهانگیرخان صور اسرافیل، سید

۱- میرزا رضاخان رضوانی پسر معزالاطباء تبریزی می‌گفت: شبی که میرزا آقاخان برد سیری و شیخ احمد روحی را سر می‌بردند. خود محمد علی شاه فانوس را نگاه داشته بود و میر غضب کار خود را می‌کرد! هر چند مرحوم قزوینی می‌نویسد که در بالاخانه تماشا می‌کرد! نپیدانم حرف برادر را قبول کنیم یا دم خروس را.

جمال‌الدین اصفهانی ، میرزا آقاخان بردسیری، شیخ احمد روحی و میرزا حسن خان خبیرالملک پیدا کرد که رو به طرف باغ او بوده و ردی از بازگشت آنها نیست .

. . .

مشیرالدوله از طبقه حاکمه و در جزء اطرافیان مظفرالدین شاه و محمد علی شاه بود، ولی دیدیم وی نخستین کسی بود که کلمه کنستی - توسیون را در فرمان مشروطه بکاربرد و هرگز با مستبدی همکاری نکرد و هم او بود که پیش از مشروطه پایه مدرسه علوم سیاسی را گذاشته بود .

البته ما توقع نداریم که او از طبقه

برای تو

کسانی مثل میرزا جهانگیر خان شیرازی مدیر صوراسرافیل باشد : جوان ۳۲ ساله‌ای که در همان ساعت که او را طناب می‌انداختند، گفته بود: زنده باد مشروطه ، و اشاره کرده بود به زمین و گفته بود : ای خاک، ما برای حفظ تو کشته شدیم^۱ مردی که يك پاره آتش بود و سری پرشور داشت و عاقبت هم :

تا به پای علم دار نیاوردش عشق

سر شوریده منصور به سامان نرسید

۱ - رجوع شود به مقاله نگارنده در مجله سخن، نامه‌ای از پاریس ، دوره ۲۱ ص ۱۶۵، این حرف آدم را به یاد حرف لئونیداس اسپارتی می‌اندازد که بر مزار او و یارانش نوشته بودند :
«ای خاک! ما برای آزادی تو کشته شدیم» (رجوع شود به اصول حکومت آتن، ترجمه نگارنده ص ۹۰).

ولی این را هم فراموش نمی‌کنیم که بقول ناظم الاسلام :

«... روز سه‌شنبه ۱۲ ذی‌قعدة سال ۱۳۲۴، عصر امروز حضرت اشرف صدراعظم میرزا نصرالله خان مشیرالدوله با فرزند اکبروار شد خود مشیرالملک و جناب ناصرالملک وزیر مالیه و جناب محتشم السلطنه و جمعی دیگر از رجال دولت، نظامنامه اساسی مجلس شورای ملی را که به صحنه همایونی موشع شده بود بمجلس آوردند. جناب صنیع الدوله رئیس مجلس با آقایان و کلاء و مبعوثین ملت، در باغ بهارستان استقبال از آنها نمودند.»^۱ و باز همین پلر و پسر، تاج بر سر ولیعهدی گذاشتند که از همان ساعت اول بدین بود و بقول همان ناظم الاسلام:

«... روز چهارشنبه ۲۴ ذی‌قعدة ۱۳۲۴ شب گذشته مقارن با مغرب شرعی، شاهنشاه ایرانین مظفرالدین شاه به حالت احتضار و شش ساعت از شب گذشته به رحمت ایزدی پیوست. . . ولیعهد خبلی گریه و بی‌تابی مینمود و به جناب آقای طباطبائی گفته بود که پدرم را کشتند و بمظلومیت مرد. عجب است که این دو روزه اخیر ماه متوالی نماز قضا می‌خواند. روز گذشته در حالت خلوص و اعتقاد پنجاه رکعت نماز خواند.»^۲

مشیرالدوله از مردم جدا نبود ولی از اشراف بود. این حمایت از مردم کوچه و بازار از طرف یکی از رجال اهل حکومت آن هم در روزگاری که رجال در روزگار معز ولی هم طرفداران و یاران فداکاری چون ارباب جمشید گیر می‌توانستند داشته باشند - مبتنی بر یک عقیده درونی

۱ - تاریخ بیداری ایرانیان ص ۳۵ بخش دوم.

۲ - تاریخ بیداری ایرانیان ص ۵۷ بخش دوم. در متن کتاب، (جلوس

و اعتماد؟) چاپ شده است.

وباطنی است نه تظاهر و زیبا زمینه‌سازی برای حفظ موقعیت^۱.

در وقایع «یوم التوب» هم مشیرالدوله میخواست میان مردم و همین پادشاه را التیام دهد، درحالی که باز به قول ناظم الاسلام: «...صبح جمعه ۱۲ جمادی الاول ۱۳۲۶ هـ [یوم التوب]، در بازار جار کشیدند که:

۱- اتابك میرزا علی اصغر خان وقتی معزول و به قم تبعید شد، ناچار دست كمك به طرف ارباب جمشید گبر «جمشیدیان» دراز کرد، و ارباب جمشید که دوست خود را در بیچارگی دید، به شعبه خود در قم دستور داد که اتابك تایكصد هزار تومان اعتبار دارد، هروقت مراجعه کرد به او بپردازند» (سیاست و اقتصاد عصر صفوی ص ۴۵۲ بنقل از سفرانی دکتر فرهنگ مهر).

البته ارباب جمشید، در برابر آن قرض‌ها، پارك اتابك را که در (۱۳۰۴ ق) ساخته بود بدست آورد ولی آنهم بالاخره نصیب روس‌ها شد. «... ارباب جمشید پسر بهمن زرتشتی یزدی از صرافهای معروف تهران بود. در دوره اول مجلس شورای ملی از طرف زرتشتیان وکیل مجلس شد. سابقاً کار او رونقی نداشت و بعدها بواسطه حسن سلوك با مردم در معاملات صرافی اغلب رجوعات اهالی تهران و خیلی از ولایات ایران و بعضی از شعبات ادارات دولتی باو معول گردید و در اواخر، تقریباً اول صراف تهران بود. در حدود ۱۳۳۰ ق بواسطه عیدیه تجارتنی ترتیبی اداری او برهم خورد و هر چند جد و جهد کرد نتوانست بصورت اولیه برگرداند، لهذا کار او راجع به ادارات دولتی گردید و می‌توان گفت هیچکس به پول خود نرسید مگر بانک استقراضی روس که طلب خود را اصلاً و فرعاً - که اصل آن زیاده از ۸۰۰۰۰ تومان بود - در محاسبه دولت آورد و با فرع زیادی محسوب نمود (رجال صدر مشروطیت، ضمیمه مجله فضا ص ۱۳۶)

حکیم محمد علی شاه است، هر کس در مجلس و مسجد سپهسالار بماند تا دوساعت به غروب، خون او هنراست، به آقای آقا سید عبدالله هم بگوئید: تخت مرمر را خالی گذارده و رقتیم، اگر میل سلطنت دارید، تشریف برده بر تخت جلوس نمائید!..

رحیم، بیا بعضی ها ایراد کرده اند که مشروطه از جانب بسیاری از روحانیون تأیید نشد و سهم و مال فروش ها و بقال ها و ده بختیاری ها، از سهم مردمان با سواد و صالح بیشتر است. این لازمه هرا نقلابی ازین گونه است. البته آرزوی ما این بود که امام جمعه های همه ولایات پیشوای مشروطیت باشند، ولی متأسفانه چنین نبود. مسلماً در همه انقلابات و دگرگونی ها، افراد ملایم و محتاط، کناره گیر می شوند، و این تنها عیاران و تندروان هستند که قدم پیش می نهند، و درین جست که البته نقاط ضعف هم بر ملا میشود، و با این ترتیب، بسیار برای مشروطه مفتنم بود که آدمی مثل رحیم خان چلبیانلو، با همه سوابق خود، برای کمک به مشروطه خواهان، چنین تلگرافی مخابره میکرد...

۳- نمره ۴ از اهر. توسط وکلای محترم آذربایجان، حضور مبارک مجلس شورای ملی.... این خادم وطن هر روز در اردوی اهر هزار سوار مسلح و هفتصد نفر سرباز .. حاضر نموده .. برخود لازم دانسته با این چند کلمه جسارت نمایم که :

سر که نه در راه عزیزان بود بار گرانی است کشیدن به دوش...
همینقدر عرض می کنم، گوش بر حکم و دیده بر فرمان، منتظرم...

و نهایت آرزو دارم که ندای غیبی مزده رساند : رحیم بیا ! خادم همان هستم که از طهران به تبریز چهار روزه آمده‌ام . حالا، ملت به يك اشاره از من به سردویدن !

تنگ تاریخی

محمد علی شاه هم لفظ مشروعه را چسبیده بود، و به همین دلیل، به سیه سالار «تنکابنی» باین تندی

تلگراف می کرد :

«سپهدار اعظم ! از تلگراف رمز شما تعجب کردم . از روز اول دستخطی که در اعطای مشروطیت دادم ، لفظ مشروعه مشروطه مطابق قانون محمدی بود . بعد لامذهبها بنای خود سری گذاشته، خواستند دین و دولت را از بین ببرند ، هر قدر نصیحت کردم نشد، تا آنکه به کمک حضرت حجة، مفسدین و دشمنان دین و دولت را قلع و قمع کردم . حالا شما میگویید دولت گفته است مشروطه خواهم داد ؟

صحیح است که من به سفرای خارجه قول داده‌ام مشروطه مشروعه . که مطابق با شرع نبوی باشد بدم، ولی حالا که عده ای مفسد در تبریز اسم خود را مشروطه طلب گذاشته عصیان کرده اند که من از راه تملق به آنها مشروطه بدم و برای سلطنت خودم و دین اسلام ، تنگ تاریخی بگذارم هرگز نخواهد شد .

عجب است از غیرت شما ! عجب دولت خواهی می کنید . همان است که گفته‌ام : تا این اشرار تنبیه نشوند و پدرشان سوخته نشود ، دست بردار نیستم . بحمد الله قشون و سرباز هم دارم . پول هم هر قدر بشود

محمد علیشاه قاجار

اهمیت ندارد^۱!

اما هر دو مطلب را شاه به اشتباه بیان میکرد، یعنی یا خود را گول میزد، یا برای او دروغ گفته بودند که نتیجه علی السویه است. زیرا آن پول که نام برده است، در واقع موکول به پرداخت وام خارجی بود، و سراسهرینگ رابیس در تلگراف مورخه ۱۰ فوریه ۱۹۰۷ / ۲۶ ذیحجه ۱۳۲۴ ق خود بدان اشاره کرده و از قول موسیو نوزگوید:

«... جان شاه در خطر است و باید پولی برای پرداخت سپاهیان بدست آورد ... حقوق نفقات تیپ قزاق که تنها سپاهیان قابل اعتماد در تهران هستند پرداخت شده است. دوهزار سرباز باقی مانده هم شخصاً امرار معاش می کنند»^۲

بنده خیلی دلم میخواد، به این نوع امرار معاش شخصی، اسربازان اشاره ای بکنم:

سرباز کنده شکن در صفحات قبل، اشاره به سربازان ارشدالدوله کردم که چگونه اسب سردار مجروح خود را دزدیدند^۳، معلوم بود که سلسله قاجاریه به همان مسیر محتومی رسیده است که دولتها در پایان کار، بر اثر فساد، خواهند رسید. اشارهای داریم از ناظم الاسلام کرمانی درباره سربازان محمد علی شاه که می نویسد:

«... روز یکشنبه نهم شعبان ۱۳۲۶ (م. ۱۹۰۸) امروز امر مهمی

۱- گیلان در جنبش مشروطیت، ص ۱۲۳ به نقل از تاریخ ملک زاده

۲- تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، حسن معاصر، ص ۱۶۴

۳- همین کتاب، ص ۱۹۳

اتفاق نیفتاد . یکنفر سرباز آمد در خانه بنده نگارنده که هیزم‌ها را بشکند! از حال اردو پرسیدم. جواب داد که در دو محل اردو می‌باشد : یکی در باغ شاه، و دیگری در درشت [ظ: طرشت] ، برما که خیلی سخت میگذرد^۱، زیرا ماهی هفت هزار و ده شاهی موجب داریم، و سه ماه است که نداده‌اند، شب از سرما خواب نمی‌رویم، روزها هم می‌آئیم در شهر هیزم شکنی میکنیم و نان خود را تحصیل میکنیم. خیلی دلم بحال این سرباز سوخت !

هر چه هست باز مخلوق خدا و نوع ماست.^۲

تصور بفرمائید ، کار بکجا رسیده است ؟ به آنجا که آدم مشروطه خواهی مثل ناظم الاسلام باید دلش بحال سربازی بسوزد که به مجلس توپ می‌انداخته است ! و یا به یاری ارشد الدوله و سالار الدوله برای قلع و قمع مشروطه خواهان پا در رکاب کرده بوده است !

عجیب است که با چنین سربازانی، محمد علی شاه و سالار الدوله، به جنگ مشروطه خواهان می‌رفتند ، و با همین سپاه میخواستند جنگلی‌ها و دشتستانی‌ها را بشکنند، و با همین سپاه فرمانفرما میخواست دموکرات‌ها و طرفداران آلمان را از میدان بدر کنند. و چه تلگراف‌های تند و بگیر و ببندی به دموکرات‌ها در اصفهان و کرمانشاه مخابره می‌کرد ؟^۳

۱- حرف سرباز است .

۲- بخش دوم یادداشت‌های ناظم الاسلام ص ۱۹۵

۳- بی مناسبت نمیدانم یکی از تلگراف‌های فرمانفرما را - از جهت

بیک شیرین انشائی که دارد در اینجا نقل کنم :

(بقیه پاورقی در صفحه بعد)

غافل از آنکه واقعا «باروت» تفنگ قاجار دیگر «نم» کشیده بود.

بقیه پاورقی از صفحه قبل

آقای سردار :

نمی دانم چرا خودتان ملتفت نمی شوید و این مسائل را بقدری که ممکن است به بعضی از عقلای مملکت حتی خود حاجی آقا نورالله اینمطالب را توضیح نمی دهید ؟

به شما می گویم حضرات و ایشان را مستحضر بدارید والله ، بالله ، تالله از هیاهوی يك عده که هیچ وسیله ندارند، درد مملکت درمان و جلوی قشون اجنبی گرفته نمی شود . سی هزار قشون روس تا امروز وارد شده و تا کنگاور را اشغال کرده و خیال حرکت به طرف کرمانشاه دارند . بعد از رسیدن تلگراف شما حاج آقا نورالله به هزار زحمت و اسباب چینی با جاهای لازمه حضرات را علی الحساب از صرافت آمدن به اصفهان انداخته ام و وعده داده ام که آنجا می توانم با دست خود خوانین ، کار قشون و غیره را اصلاح کنم .

ناچار این تفصیل را خواستم به وسیله مطمئنی بشما حالی کنم . حاج آقا نورالله ، مدرس و چند نفر عقلا را حاضر کنید . این تلگراف مرا بدهید بخواهند ، بگوئید با فحش دادن فلان دموکرات به بنده صورت اصلاح پیدا نمی کند . استقلال ایران از این حرکات بقا پیدا نمی کند .

این دفعه سوم است که این آقایان مملکت بدبخت را به این صورت انداخته اند . آن قضیه توپ بستن محمد علی شاه، بعد قضیه اولتیماتوم ، حالا هم بی سبب مملکت و مجلس را از اکثریت انداخته برای لیرهای معین ، قسمتی از ملت را با روس و انگلیس طرف کرده اند در صورتی که هیچ منافعی برای این مملکت و ملت حاصل نبوده و نیست جز برای همان لیر خورها که سی هزار قشون روس را به مملکت به قوه اجبار آورده اند ، والله ، بالله ، تالله تمام

بقیه پاورقی در صفحه بعد

اینست که وقتی می بینیم، مردانی از طبقه حاکمه مثل مشیرالدوله

بقیه پاورقی از صفحه قبل

عقلاى مملكت مى دانند كه در اين موقع روس و انگليس نخواستند با ايراني طرف شوند و قشون جديدي به ايران سوق دهند و حاضر به همه قسم تعهدات با ضامن و غيره براى دوستي با ايران بودند .

استقلال ايران را تأمين مى کردند . همه را حضرات خراب مى کردند فقط براى منافع و هوسهاى خصوصى . تمام اين واقعات امروز را براى ايران برپا کردند كه مى بيند و مى شنويد . هيچ معلوم نيست در كنگاور و صحنه جز آنكه يك عده جوانان ايراني كشته شوند چيچه نتيجه ميخواهند بگيرند؟ فقط براى اينكه مواجب خور خارجه شده اند و يك اشخاصي آنها را تحريك مى كنند .

استقلال ايران از اين فقره درست نمى شود . دشمن علنى ايران پروس و انگليس استقلال ايران را متزلزل مى كند، اين مسأله را هم اگر با پنج نفر آدم عاقل بدون ترس از موزر «سردار يحيى» حرف بزنند درست مملكت ميشوند كه تا اينجا آنچه كرده شده خبط صرف بوده است ، بعد هم خبط خواهد بود و بيش از اين نبايد دنبال شود .

بايد كاري كرد كه اين هسابه قوي پنجه از حال تغير و اضطراب و نگراني هاى توليد شده به وسيله وجوهات، خيالى آرام شود .
جزاين، به عقیده بنده و خیلی از عقلا كه از موزر و ترورها نمى ترسند چاره ديگر نداريم . نداريم . نداريم .

فرمانروما

اين تلگرافها زمانى به اصفهان رسيد كه مهاجرين دسته دسته عازم كرمانشاه مى شدند . آنها به دلايلى چند كه اهم آن ترس از حمله روسها به اصفهان بود بعد از چند روز مذاكره و مشاوره تصميم گرفته بودند اصفهان را ترك گفته در كرمانشاه به نيروى مقاومت ملحق شوند .

(از كتاب توفان در ايران - احمد احرار)

یا از خاندان قاجاریه مثل شیخ الرئیس ، یا ظهیرالدوله ، از آزادی
خواهوی و حمایت می کنند ، آنرا غنیمت می شماریم .

مشروطه در

تلویزیون

روزی در جشن مشروطه ، از تلویزیون ،

گفتگوی مرا در باب مشروطه پخش می کردند

خانمی (گمان کنم زهره امینی؟ نام) تلفن زد و

گفت : آقا واقعاً شما گمان می کنید این مشروطه ای که ما داریم همان

مشروطه ای است که آرزوی مشروطه خواهان بود ؟ یا اینکه برای دلخوشی

ما و خودتان حرف مشروطه را پمیان می کشید ؟

من گفتم البته این آن مشروطه نیست ، ولی اینقدر هست که الساعه

شما و من در سایه همین مشروطه می توانیم این حرف ها را بزنیم ، و تلویزیون

ناچار است از مشروطه دفاع کند ، زیرا اگر مشروطه نبود ، نه من و نه شما

و نه تلویزیون اگر صد سال دیگر هم دفاع از مشروطه نمی کردیم و اسمی

از آزادی به زبان نمی آوردیم ، آب هم از آب تکان نمی خورد ، همانطور

که دوهزار و پانصد سال تکان نخورد .

ملت

زاپراه شده

بعضی اظهار کرده بودند که ملت ایران

هنوز آماده پذیرفتن مشروطه نیست و این حرف را

هم خارجیها و هم داخلی ها می گفتند ، مثل شیخ

فضل الله که می گفت : علیکم بالمشروطه الاسلامیه ، ثم علیکم

بالمشروطه . . ۱ یا مرحوم آقا نجفی روحانی معروف اصفهانی ،
که وقتی به او گفتند :

ملت بیدار شده شما هم کمک کنید و مردم را راهنمایی فرمائید .
آقا نجفی گفته بود : ملت بیدار نشده ، تازه «زابراه» شده ! وزابراه شدن
يك اصطلاح محلی اصفهانی است به معنی کسیکه از خواب پریده و
وحشت کرده باشد و چشم بمالد ولی چیزی نفهمد و احتمالا توی جوی آب
یا جای دیگر بیفتند ! چنین کسی را گویند «زابراه» شده است .^۲

مقصود اینست که چنین تصویری در افکار بود ، و یهمین دلیل بود
که گروهی میگفتند باز کردن مدرسه و باسواد کردن و فهماندن خلایق ، بر
گرفتن مشروطه مقدم است (مثل شیخ الملك سیرجانی که نخستین مدرسه را
ده سال قبل از مشروطه در رشت و سپس تهران تأسیس کرد ، و همچنین
مدرسه الاسلام که ناظم الاسلام کرمانی ناظم آن بود ، و پرورشگاهی که
حاج اکبر کر به توصیه سید جمال الدین اسدآبادی در کرمان تأسیس
نموده بود).

۱ - روایت است که حاج شیخ عبدالله مازندرانی - جد خاندان دیوشلی
در برابر این حرف بیفام داده بود که : «ای گاو مجسم ، مشروطه که مشروعه
نمیشود» . هر چند بعید است که روحانی بزرگواری چنین خطایی بدروحانی
دانشمند دیگری کرده باشد ، اما از طرفی رك كوئی و بی پروائی مازندری و
گیلکی بی راه نمی رود ، خصوصاً که عبارت هم دوبهلو دارد : مشروطه که
مشروعه نمی شود !

۲ - نایب حسین کاشی هم درهای دار گفته بود : ما که رقتیم ، ولی
تا ملت «ریقو» هست ، نایب حسین هم هست .

فضل الله

ودین محمد

بعضی اصولا انگشت انگلیسها را در

پیدایش مشروطه دخیل می دانستند و به همین

دلیل با آن مخالفت داشتند، چنانکه مرحوم

ادیب پیشاوری شاعر آزاده‌ای که خود از مصیبت دیدگان روزگار و از آزادیخواهان بنام بود و هیچ آلودگی نداشت، با مشروطیت مخالفت میکرد، زیرا انگلیسها در پیشاور خانواده او را قتل عام کرده بودند و او فراری از چنگ آنان بود. ۱ او بهمین دلیل شیخ فضل الله نوری (جد خاندان‌های معروف کیا، کیانوری، نصر، آزمون، ...) را تأیید میکرد و بعد از قتل شیخ هم قصیده‌ای در مرثیه او گفت (به عربی) که نمونه و ثانی‌اثنین شاهکار ابن‌الانباری در مصلوب شدن «ابن بقیه» بشمار می‌رود، و این قصیده بر سنگ قبر شیخ فضل الله نقش است:

و رأیت فضل الله دین محمد ... ۲

هیچکدام از این دلایل موجه نیست، زیرا اقدام انقلاب و دگرگونی هست که محتاج کمک غیر نباشد؟ این از همان نوع استمدادی است که حتی انقلاب روسیه و انقلاب فرانسه هم از آن بی‌نیاز نبود، در جنگ اول بین الملل هم، وقتی ایرانیان طرفداران آلمان را در مجلس متهم ساختند که از خارجیان (آلمان) پولی گرفته اند و به پیرایه خیانت آنرا عنوان

۱ - رجوع شود به «ازپاریز تا پاریس» ص ۲۰۹ تا ۲۲۱

۲ - شیخ ابراهیم زنجانى مجتهد فتوى داد: «جناب آقای شیخ فضل الله

نوری، بر اساس فتوای اسلامی و حکم شرع، مفسد فی الارض است و محکوم به اعدام می‌باشد». بلافاصله شیخ فضل الله را به همان چوبی که صبح - حضرت آجودان باشی را دار زده بودند بالا بردند.

همت عظامك أن تشیع بروحها ولن تجد لسنة الله تبديلا

کردند ، مؤتمن الملك رئیس مجلس صحبت ناطق را قطع کرد و گفت :
نمی توان درین باب چنین نظرداد ، این موکول به اظهار نظر محکمه
است . صحبت خیانت نیست .

مسأله اینست که فقط در مواردی حرف

شان مشروطه

مذعیان طرفدار پیدا خواهد کرد و مردم در برابر
این حرف که فی المثل «مشروطه ای که پلو آن در

سفارت انگلیس داده شود نتیجه اش بهتر از این نخواهد بود» ساکت
نخواهند نشست که ما خود را لایق داشتن مشروطه نشان ندهیم .

وظیفه دستگاه اجرایی مملکت آنست که در امر مشروطه ، با مردم
هم قدمی کند . اصل انتخاب باید «فضیلت» باشد ، یعنی کسانی به مجلس
بروند که مردم به فضیلت آنان معتقد باشند ، یعنی لا اقل يك برتری معنوی
در آنان احساس نمایند ، در این صورت است که هم شأن مشروطیت و مجلس
بالا خواهد رفت و هم مردم به آن مؤمن خواهند بود .

مشکل در این است که این فضیلت چگونه توجیه شود ، آیا ثروت
و پول ؟ یا مقاطعه کاری و زد و بند راه گشا شود ؟ یا خمود و بی رایی و کج رایی
و سکوت و ناتوانی دلیل رجحان گردد ؟ و یا بستگی و روابط جای ضوابط
را بگیرد ؟ آنوقت است که مردم ازدادن رأی و شرکت در مشروطه مضایقه
خواهند کرد .

برای رشد فکری جامعه و تحکیم موقعیت دموکراسی لازم است
که ، به هر طریق ، اصل فضیلت را در میان مردم پراکنده کنیم ولو آنکه
بعض دولتها قربانی آن شوند . در چنین موقعیتی است که ارزش مقام

معنوی نمایندگی خلق حاصل خواهد شد . دوره اول ، وکلای مجلس حقوقی نداشتند، ولسی شرکت در آن مجالس افتخار بود . بنابراین بالا بردن حقوق وکالت راه بالا بردن شان نمایندگی نیست و خلاف اصل است و نشان فضیلت را یکسانی خواهد سپرد که کیسه ای برای پول دوخته باشند . باید برای جامعه ایرانی معلوم باشد که فضیلت درمقاطعه است یا پول، یا ثروت، یا بند و بست؟ یا اینکه در خدمت خلق است و «صلاح» و «درستی» و «دانش» و «دوراندیشی» و «پاکی» و «کاربری و غم خلق خوردن» .

هرگز نباید کار به آنجا برسد که عنوان وکالت مجلس، رشوه دولتها باشد برای متنفذان، یا وسیله تخطئه و خرد کردن مردمی که يك وقتی حرکتی کرده اند و یا حرفی زده اند ، و یا کاری جلوه داده شود بی اهمیت و بی ارزش، تا آنجا که گاهی وکیلی مایل نشود در مجلسی خود را معرفی کند!

تحول حکومت ایران از استبداد به مشروطه تحولی است از نوع تحول جامعه جاهلی عرب به جامعه اسلامی . منتهی ما باید طوری تربیت شویم که بتوانیم آن نظام بزرگتر را درخور حال و مال خود بدانیم ، و نه چنان شویم که مشروطه نیز بشهر ما «سرپری» بزند و دوباره بآسمان برود ، همچنانکه در عصر پیغمبر ، اسلام هم بمیدینه «سرپری» زد و از طریق شام و دمشق دوباره بآسمان پرواز کرد .

همه این آرزوها وقتی عملی میشود که ملت خود را در خور مشروطه بداند و ثابت کند که دیگر جای پائی برای استبداد وجود ندارد و این تنها در نتیجه معرفت و دانش عمومی و انتباه حاصل میشود ، نه

به زنده باد و مرده باد، و نه به تخریب و تحريك. اگر این کارها برای به کرسی نشستن مشروطه لازم بود، دوام مشروطه و سائلی غیر از این می خواهد.

اینکه شرح حال مشیرالدوله را بنده باین تفصیل بیان کردم برای این بود که بهر حال باید ملاکی در کارها برای فضیلت قائل شد.

ما اگر نتوانیم برای بعد از مشروطه خود، کسانی را به جوانان معرفی کنیم که منشأ خیر و کوشش و پاکی و صمیمیت برای خلق بوده باشند، آینده را از وجود چنین مردانی محروم خواهیم ساخت.

بخت آئینه همیشه مملکت به کسانی چون مشیرالدوله و

فروغی و تقی زاده احتیاج خواهد داشت. ایام

سختی مملکت است که چنین احتیاجی را آشکار خواهد کرد.

داستانی برای نمونه بخاطر آمد، آقای حبیب یغمائی میگفت:

يك روز در محضر فروغی بودیم. چند صباحی قبل از شهریور ۱۳۲۰-

و دیوان سعدی تصحیح میکردیم. من به این هزل معروف رسیده بودم

و می خواندم:

بخت آئینه ندارم که بدو می نگری

خاك بازار نیزم که بر او می گلری

من چنان فتنه برویت که ز خود بی خبرم

تو چنان فتنه به خویشی که ز ما بی خبری

تا آنجا رسیدم که این بیت را خواندم

به فلك می رود آه سحر از سینه من

تو همی بر نکتی دیده ز خواب سحری

خفتگان را خبر از عالم بیداران نیست

تا غمت پیش نیاید غم مردم نخوری

در این لحظه، فروغی چنان تحت تأثیر قرار گرفت که به گریه افتاد مدتی گریست سپس کتاب را بست و گفت: امروز دیگر بر است، تعطیل کنیم. یغمائی گوید: من به صورت شوخی به مرحوم فروغی گفتم: قربان اگر روزی دوباره به ریاست وزراء رسیدید، امیدوارم این شعر را فراموش نفرمائید!

فروغی در عین بیماری و پیری و خستگی بود و چند سال بود که - پس از قتل امدی - کار حساسی نداشت، سری جنباند و گفت:
- من دیگر رئیس الوزراء نمی شوم که نصیحت سرکار را بکار بندم.

من باید اتفاقاً شهریور ۱۳۲۰ پیش آمد و فروغی رئیس -

ببندم الوزراء شد. روزهای حکومت واپسین فروغی

از روزهای سخت مملکت بود و جمعی کثیر از مردم ایران - مخصوصاً طبقه ای که طرفدار آلمانها بودند - با او بد شده بود و او را از اینکه با متفقین - انگلیسها و امریکائیسها و روسها - همراه شده سخت سرزنش میکردند. ولی او صلاح مملکت را در این دوستی میدانست و مصر بود که قراردادی بسته شود و در آن قرارداد تمامیت ارضی ایران و خروج متفقین از ایران پس از پایان جنگ - گنجانده شود.

یغمائی میگفت: يك روز خدمت ایشان بودم و گفتم برای تبریک ریاست وزراء شما آمده ام. مرحوم فروغی گفت: متأسفانه دو ماه این کار دیر شده، امروز دیگر تبریک ندارد. اگر دو ماه پیش به اینکار رسیده بودم شاید کار به اینجائی رسید که سه سپاه در ایران مقیم شده باشند.

یغمائی گفت: من مصلحتاً گفتم: حضرت اجل، مردم به شما خوشبین

نیستند و از مامشاه با متفقین بد می گویند

خوبست برای حفظ نام نیک خود و آرامش خیال خود، این مقام را ترك کنید. امروز برای ریاست وزراء شما مناسب نیست، لااقل شما این قرار داد را نبندید و برای دیگری بگذارید.

مرحوم فروغی فرمود: فرزند، تو اشتباه میکنی، اتفاقا همین امروز روز ریاست وزرائی من است. مملکت، شصت سال بمن نان و آب داده که در چنین روزی به کار آیم. برخلاف نظر شما این قرارداد را من باید ببندم نه دیگری، من باید ببندم که يك و او، در آن برخلاف مصلحت مملکت گنجانده نشود. اگر من امروز از زیر بار - به عنوان حفظ ظاهر و عوام فریبی - شانه خالی کنم معلوم نیست دیگری چگونه قرار دادی خواهد بست. من از شوغای عوام باك ندارم.

دامان مشروطه باید محل پرورش رجال و بزرگان و صاحبان نظر و صاحبان فکر باشد و این در صورتی ممکن است که فکر کنیم آزادی تنها برای تظاهر نیست، ریشه دار باید باشد، که از دور دست ها - از کوچکترین دهات و روستاها - صاحبان اندیشه و مفزهای مستعد را به مدارج عالی مملکت بکشاند و برساند.

این تنها موردی است که نفع رجال وقت و صاحبان قدرت روز نیز در آنست، که آینده را با این رجال باید حفظ کرد.

من در پرداختن شرح حال مشیرالدوله این هدف را داشتم که مردی بزرگ را برگزینم تا جوانان مملکت بدانند که فضیلت نیز در جوار سایر کارها، جای و مقامی دارد.

این که پلوتارك گفته است که «مفلس ترین کتابها، کتابهای بیوگرافی است» از همین سبب است، زیرا- همانطور که جای دیگر هم نقل کرده ایم، بمقول لانگفلو- «توجه به شرح حال بزرگان، این مطلب را به یاد ما می آورد که می توانیم به زندگی خود، مقام برتری بدهیم». و شاید بر همین مبناست که از قدیم گفته اند: «خَزَائِنُ الْأَرْضِ رِجَالُهَا».

برای اینکه دامن مشروطه ایران، پرورشگاه مردان فداکار شود، باید کارها را را درخورشان مشروطه انجام داد. هیچ دولتی تنها به تظاهر به مشروطه، موفق به جلب اعتماد خلق نمیتواند شد، و هیچ ملتی نیز ناپطون و اندرون خود را مستعد دموکراسی نسازد، درخور استفاده ازین موهبت جهانی قرن بیستم نخواهد بود، که: **إِنَّ اللَّهَ مَا يَغَيِّرُ بِقَوْمٍ، حَتَّىٰ يَأْتِيَهِمُ رَأْسُ السَّاعَةِ**.

درغیراین صورت، مردو جانب، خود را گول میزنند و دیگران را می فریبند و درواقع داستان همان «بال ماسکه» حیوانات را تکرار کرده اند، و لباس عاریتی بر تن پوشانده اند و چون پرده برافتد آنگاه «معلوم شود که درچه کاریم همه».

بَكَ افسانه عامیانه هست که درچنین مواردی مصداق دارد.

نوشته اند:

دریکی از جنگل های مازندران بال ماسکه خوب و باشکوهی برگزار شده بود که همه حیوانات جنگل در آن افتخار حضور داشتند، **بَكَ** روباه و **بَكَ** بره، خیلی دراین میهمانی باهم گرم گرفته بودند و صحبتشان گل

انداخته بود. بالاخره روباه به بره گفت :

- ببین رفیق، برای اینکه خیالت را راحت کنم و هیچ هراسی از من نداشته باشی، باید بگویم که من هم مثل تو، يك بره هستم و در این بالماسکه لباس روباه به تن کرده‌ام.

بعد هم فوراً پوست روباه را از تنش درآورد و يك بره کوچولو شد. بره دیگر، بادیدن این بره، آب از لك و لوجه‌اش سرازیر شد، و در درحالیکه لباسش را درمی‌آورد گفت : - خیلی خوشوقتم رفیق. چونکه من هم يك گرگ هستم که به لباس بره درآمده‌ام!

...

باری، آنچه گفتیم، قسمتی از دلائلی بود که مرا به نگارش شرح احوال مشیرالدوله واداشت، و گرنه خدا شاهد است، تا روزی که چاپ اول کتاب آماده صحافی شد، من به هیچ يك از فرزندان و بستگان آن مرحوم مراجعه نکرده بودم، و مراجعه آخر به مرحوم داود پیرنیا هم برای این بود که عکسی از مرحوم مشیرالدوله دریافت کنم، عکس را هم داود پیرنیا به من نداد، و من از مرحوم دکتر شفق آنرا گرفتم.^۱

۱- این عکس، که اول کتاب چاپ شده، یادگار روزهای آخر عمر مشیرالدوله است. روزنامه اطلاعات مینویسد: مرحوم پیرنیا نسبت به فوت خود، از دو سال پیش اظهار کرده بودند که دو سال دیگر بیشتر زنده نخواهم بود. ۱۵ روز قبل گفته بودند که زمستان امسال را به سر نخواهم برد. و ده روز پیش گفته بودند: خوب است عکسی برداریم که یادگار بماند.
(اطلاعات ۳۰ آبان ۱۳۱۴).

رسمان

پوسیده قاجار

امانحول انتقال سلطنت، آن نیز واقعه ایست که جامعه ایرانی از سالهای پیش - حتی پیش از مشروطه - در انتظار آن بود، منتهی چند صباحی امیرکبیر و چند روزی مشروطه، رسمان پوسیده حکومت قاجار را بهم گره زده بود که از هم نگسلد. عوامل بزرگی مثل جنگ اول بین الملل، وقحطی و بیماری عام و خشک سالی، ضعف، و احتمالاً بی تجربگی های مادی احمد شاه، این امر را به صورتی قطعی و جزمی در میآورد تا جائی که کار به آنجا رسیده بود که خود احمدشاه، گوئی از فشار کار و انحطاط اوضاع، خود در فکر فرار بود. نگاهی به بعض گزارشهای خارجی این نکته را ثابت میکند. نورمن، نماینده انگلیس در ایران، ضمن ارسال گزارشی به لرد کرزن، درباره همین روزها^۱ مینویسد:

«... تقاضای شاه این بود که به وی اجازه دهیم برای شش ماهی دوباره به اروپا بازگردد. معظم له، به قراری که اظهار میداشت، روحاً خیلی خسته شده است و چنین مسافرتی برای اعاده سلامتی اش مطلقاً ضرور است و هزשکانش نیز آنرا تجویز کرده اند. اعلیحضرت دوباره مسئله انفصال افسران روسی را پیش کشید و اظهار تمایل کرد که به هر يك از این افسران که به روسیه باز می گردند مبلغ مختصری به عنوان حقوق بازنشستگی پرداخت گردد، زیرا برخی از آنها کاملاً درستکار بوده اند و

به همین دلیل نتوانسته اند در مدتی که به ایران خدمت می کرده اند جیب های خود را مثل فرماندهان ارشدشان پر کنند. جواب دادم که این کار (به عقیده من) نه تنها صلاح نیست بلکه به عکس می خواهم از اعلیحضرت استدعا کنم امر بفرمایند که تمام این افسران اخراج شده، پیش از آنکه به روسیه بازگردند، پول هائی را که تاکنون دزدیده اند به حکومت ایران باز گردانند.

احمدشاه شدیداً با این نظر مخالفت کرد و گفت چنین کاری به منزله فاسپاسی و نمک شناسی در قبال خدمات گذشته این افسران خواهد بود. حقیقت این است که خود اعلیحضرت تاکنون من غیر مستقیم از اختلاس استراسلسکی بهره مند شده است، کما این که فرمانده مزبور در همین اواخر يك رشته گردن بند مروارید گران بها (به ارزش سی و پنج هزار تومان) به شاه تقدیم کرده است. نیز به قراری که اخیراً از يك منبع موثق و معرمانه کسب اطلاع کرده ام سرهنگ استراسلسکی از مواجب ماه گذشته لشکر قزاق که معمولاً به پانک شاهی حواله میشود پنجاه هزار تومان آن را بصورت اسکناسهای درشت دریافت کرده است، در حالی که این اسکناسهای درشت در شهر رشت (که در آن تاویخ مقرستاد نظامی استراسلسکی بود) ابداً رایج نیستند و صرافان و کسبه شهرهای ایران این قبیل اسکناسهای درشت را بهیچوجه بر نمیدارند.

اندکی بعد از این قضیه ، اعلیحضرت احمد شاه مبلغ چهل هزار تومان اسکناس درشت ، از نوع همان اسکناسهایی که استراسلسکی دریافت کرده بود به حساب شخصی خود در بانک شاهی ریخت ، در حالیکه برای این سپرده سلطنتی جز همان پول های درشت دریافت شده از بانک بوسیله استراسلسکی ، هیچ مبدأ دیگری نمیتوان کشف کرد ...»^۱

بیوق در واقع ، ضعف عمومی سپاه قاجار ،
قزاق و خصوصاً خفتی که بعد از قرارداد ۱۹۱۹

متوجه سربازان و افسران ایرانی میشد ، و حتی برخی از آنان را وادار به خودکشی کرد ،^۲ موجب شد که دیویزیون قزاق ، به فکر نجات خود

۱- مقالات دکتر شیخ الاسلامی ، مجله یفما/ ۱۳۵۴

۲- از آنجمله خودکشی فضل الله خان آق اولی (برادر مرحوم تیمسار آق اولی) بود که چند صباح قبل از کودتا ، و زمان حکومت سپهدار اکبر ، صورت گرفت .

فضل الله خان در کمیسیون مختلط ایران و انگلیس (مرکب از هفت مستشار نظامی انگلیسی و هفت تن از افسران عالیرتبه و تحصیل کرده ایرانی) عضویت داشت . این کمیسیون مأمور تنظیم گزارشی بود که سازمان ارتش ایران و نحوه ترفیعات افسران آن را تعیین می کرد و به حقیقت برای اجرای مواد نظامی قرارداد ۱۹۱۹ (پیش از آنکه خود قرارداد تصویب شود) به وجود آمده بود . کمیسیون مزبور تحت حمایت ژنرال دیکن (مستشار نظامی انگلیسی) در ۲۶ جمادی الآخر ۱۳۳۸ بکار خود پایان داد و مقررات مربوط «بقیه حاشیه در صفحه بعد»

بیفتند. رفتار قزاق همدان به رهبری رضاخان میرپنج، نمودی ازین تحرك در برابر نتایج قرارداد ۱۹۱۹ بود.

پشتوانه افکار عمومی بود که يك سيد آسمان جل (سيد ضياء طباطبائی) را امکان داد که بهر املی ۲۵۰۰ فرد قزاق و فرمانده آنها، توانست در يك چشم بهم زدن، اوضاع را كن فیکون کند مصداق قول مولانا:

علمی به دست مستی، دوزخار مست با وی

به میان شهرگردان که شکار شهریارم

تغییر سلطنت، از جهت جبر تاریخی روزگار يك امر حتمی بود

«بقیه حاشیه از صفحه قبل»

به سپاه جدید ایران را ضمن گزارش مفصلی آماده کرد.

به موجب این مقررات که از تصویب اکثریت اعضای کمیسیون گذشته بود، عدسربازان ارتش ایران در رقم شصت هزار تنیت، و نیز قرار شده بود که افسران ایرانی تا درجه نایبی بیشتر ترفیع نیابند، و درجات بالاتر از نایبی منحصر به افسران انگلیسی باشد.

این پیشنهاد تحقیرآمیز مورد اعتراض دو تن از افسران ایرانی که هر دو عضو کمیسیون مشترک بودند قرار گرفت و یکی از این دو نفر، سرهنگ فضل الله خان آق اولی بود که از قضا تصمیمات عالی نظامی خود را هم در انگلستان به پاهان رسانده بود، او از امضای رسمی گزارش کمیسیون که این تبعیض خفت آمیز را دربر داشت خودداری کرد.

جریان امر را به وزیر جنگ سپهدار رشتی گزارش دادند و او بجای اینکه از غیرت و تعصب این افسر نکته بین قدردانی کند او را مورد توبیخ و بازخواست قرارداد که چرا به نظراعضای انگلیسی کمیسیون تسلیم نشده و پای ورقه را امضا نکرده است. بالنتیجه فضل الله خان خودکشی کرد.

جبری که حتی شاهزادگانی مثل ایرج میرزا ، جلال الممالک را هم وادار می کرد که (حوالی ۱۳۰۰ ش درمنظومه عارفنامه) بگویند :

بزرگان را در ایران از حماقه نباشد بر وطن يك جو علاقه
يكی از انگلستان هند گیرد یکی با روس ها پیوند گیرد
بزرگان در میان ما چنین اند از آنها کمتران کمتر ازین اند
تجارت نیست ، صنعت نیست ، ره نیست
امیدی جز به سردار سپه نیست

زمینه تا آن حد برای تغییر نظام آماده شده بود که حتی خودسردار سپه نیز به فکر اعلام جمهوری افتاد ^۱ ، هرچند این فکر هم هرگز به جایی نرسید .

محبوبیت خاص سردار سپه ، هم در طبقات

قاجار

رجال و سران ملك و شاهزادگان ریشه پیدا کرده

می پوسد

بود ، هم در طبقات عامه و دانشجویان و روشن -

فکران ، و دلیل آن هم پیوستگی خود او با مردم بود . يك نمونه آن را میتوانیم تصور کنیم که در همان زمان سردار سپه نمایشنامه ای داده میشد که در آن ، سردار سپه را نیز در نقشی نشان میدادند . خود شاهزادگان

۱ - معروف است که وقتی برای تغییر سلطنت با بعضی نمایندگان

مشورت شده بود ، عده ای - از آن جمله «یحیی دولت آبادی» - گفته بودند : ما

قسم خورده ایم که شاه مشروطه را قاجار بدانیم ، پس نمی توانیم با هیچ

تغییری موافقت کنیم . ولی اگر رژیم را تغییر دهید یعنی سلطنت را جمهوری

کنید ، دیگر موضوع قسم ما متفی است و کفاره ندارد ، بدینجهت عنوان

جمهوری پیش کشیده شد که البته بی نتیجه ماند .

قاجار بیشتر تماشاچیان آن بودند . عنایت‌الله خان شیبانی که در نقش سردار سپه وارد شده بود می‌نویسد :

« . . در کمندی ایران، نمایشنامه‌ای را بنام «نظامی و ظیفه‌شناس»

به روی صحنه آوردیم که من نقش سردار سپه را اجرا می‌کردم. شب نمایش، سردار سپه نیزه‌از آن دیدن فرمود. در پایان بازی، تیمسار امان‌الله جهانبانی صورت مرا خرق بوسه کرد در حالی که من فقط يك بار سردار سپه را دیده بودم. »^۱

اینجاست که بقول مشیرالدوله ، باید گفت :

«تاریخ عالم محکمه عالم است ، این معنی همیشه مصادیق داشته

و از این به بعد هم همواره با اعمال بشر صدق خواهد کرد. »^۲

جهان چون سرائی است پرآی و رو

کهن شد یکی دیگر آرند نو

اکنون که داستان به اینجا رسید و آنها که می‌خواستند قهوه ختم مشروطه را بخورند (قهوه ختم) حکومت خودشان خورده شد، بی‌مناسبت نیست يك اشاره کوتاه به دنباله زندگی آخرین سلطان قاجار و بعضی

۱ - روزنامه اطلاعات ۶ اردیبهشت ۱۳۴۶، شنیده‌ام که شیبانی چنان

شبیه سردار سپه شده و مثل او سیگاری کشید و قدم می‌زد که خود سردار سپه تعجب کرده بود، اواسط نمایش، شیبانی تسبیح سردار سپه‌ی را از جیب خود درآورد و با آن شروع به بازی کرد . حاضران جلسه گفتند که تسبیح هم چنان شبیه تسبیح سردار سپه بود که سردار سپه از جهت اطمینان خاطر دست در جیب کرد و تسبیح خود را درآورد بیند در جیبش هست یا نه ؟

۲ - ایران باستان ص ۱۴۲۹

افراد خانواده او بشود ، و این از جهت انصاف قلم است وادای وظیفه در تاریخ ، که بهرحال خاندانی، صد و پنجاه سال ، خوب یا بد درین ملك حكم رانده‌اند .

نگارنده به سال ۱۳۵۰ ش (۱۹۷۱ م)

که يك سالی را درپاریس - درخانه ایران واقع

در كسوی دانشگاه Cite Universitaire

سل

کلیه

گلراند، اتفاقاً يك روز در کافه‌ای به خانمی برخورد که ایرانی بود، او ازقیافه مرا شناخت که ایرانی هستم معلوم شد که خانم «عفت» نام دارد وگویا همسر حشمة السلطنة برادر احمد شاه بوده است .

این زن در همان چند لحظه کوتاه، در مقابل سؤال من نکاتی از اواخر زندگانی احمد شاه را به من اظهار داشت ، او گفت:

«احمدشاه سالهای زندگی دراروپا را به سختی گلراند، زیرا بیمار بود و بیماری «سل» داشت ، به همین جهت هیچیک از دوستان ، حتی بچه‌هایش را هم نمی‌پذیرفت . و نمی‌خواست با کسی حرف بزند ، زیرا تصویری کرد ممکن است مسلول شوند . اودر هتل مازستیک مسکن داشت دو سال هم در بیمارستان آمریکائی بود .

عجیب اینست که خازن السلطنة از همراهان شاه هم، مثل خودشاه

سل کلیه گرفته بود .^۱

۱ - یکی از اطبای کرمانی متخصص کلیه که دوفرانسه تحصیل کرده

و هم شهری مخلص است - دکتر یحیی معاصر - وقتی این موضوع را -

«بقیه حاشیه در صفحه بعد»

نقلت الباخرة شاموليون الافرنسية

جثمان المفور له احمد خان قاجار شاه ايران السابق الی مرفأ بیروت و بی یوم ۱۷ نisan انزل الجثمان من الباخرة باحتفال مهيب اذ حضرت مفرزة من الترك البناني قوامها ۳۰ راكبا ومثلا من الشرطة واصطف امام مدخل دار المحبر (الکرتينة) فحسبوا الترك والشرطة ثم وضع بی غرفة خاصة لنقله بالقطار الی دمشق ومنها الی بغداد .

ولم یکن من اقاربه ولا من الجالية الايرانية - سوی سمو الميرزا حسن خان خازن همایون . وللميرزا اسماعيل خان طبيبہ الخاص . ويقال ان جلالة الشاه المتوفی اصر فی وصيته التي وضعها بی المصرف الاميركي بی باريس علی ان ینقل جثمانه الی کربلا . وان لا تقام له حفلات وان لا یرافق جثمانه احد من اقاربه حتی والدته الموجودة فی بلویس ولا اخوته غیر الميرزا حسن الذي ریاه وعمل بموجب هذه الوصية . وفي ۲۱ نisan (ابريل) وصل الجثمان المذكور الی بغداد وکان فی استقباله جمهور کبير من الجالية الايرانية ومثلي بعض القنصليات وبعض رجال العاصمة ثم حل نومه الی کربلا . فدفن فیها حسب وصيته .

جنازه احمد خان قاجار ، شامسابق ايران . به وسیله کشتی فرانسوی شاموليون به لتگرگاه بیروت رسید و در ۱۷ نisan با احترام شایسته از کشتی پیاده شد . تعداد سی سوار از گارد ملی لبنان و به همین تعداد پاسبانان دود و طرف قرنطینه صف کشیده و ادای احترام کردند ، سپس جسد در محل خاص قرار گرفت تا از آنجا با قطار به دمشق و بغداد حمل شود .

از نزدیکان و ایرانیهای مقیم خارج ، غیر از میرزا حسن خان خازن همایون ، و میرزا اسمعیل خان طبیب مخصوص او ، کسی همراه جنازه نبود . گفته میشود که شاه متوفی در وصیت خود که در بانک امریکائی پاریس نگاهداری میشود تأکید کرده است که جنازه او به کربلا منتقل شود . همچنین گفته است که مجالس ختم برایش تشکیل نشود ، و از اقوام او - حتی مادرش که اکنون در پاریس سکونت دارد و هیچکدام از برادرانش - جز میرزا حسن [محمدمحسن میرزا] - که تربیت شده خود اوست ، کسی جسد را همراهی نکند .

در ۲۱ نisan (آوریل ، اردیبهشت) جنازه به بغداد رسید و گروهی کثیر از ایرانیان مقیم عراق ، و برخی از نمایندگان سفارتخانه ها و جمعی از رجال های تخت به استقبال رفتند ، آنگاه نعش را به کربلا حمل کرده در آنجا مدفون ساختند .

(از مجله لفة العرب ، جزء ۸ از سال ۱۹۳۰ م)
(مربوط به صفحه ۵۵ و تلاش آزادی)

میزبانی متولی باشی

عفت خانم توضیح داد : محمد علیشاه

که در ایتالیا درگذشت - چهار فرزند داشت :

احمد شاه ، محمد حسن میرزا ، سلطان محمود

میرزا (حشمة الملطنة شوهر عفت خانم - که تا پایان عمر با این زن بود)
و عبدالمجید میرزا .

محمد حسن میرزا ولیعهد نیز در ۴۳ سالگی در لندن بطور ناگهانی

درگذشت . جسد او را در هاید پارک پیدا کردند و بعد به عتبات بردند و
در کنار مظفرالدین شاه و محمد علی شاه و احمد شاه و ملکه جهان - دم
پای سیدالشهداء - دفن کردند .

محمد علی شاه دو دختر هم داشت : قدسیه خانم و کامران دخت .

عفت خانم میگفت وقتی قاجار به همراه محمد حسن میرزا مکلف به مهاجرت از

«بقیه حاشیه از صفحه قبل»

به مناسبتی مطرح کردم ، تأیید کرد که بیماری احمد شاه سل کلیه بوده . دکتر
معاصر گفت : در ایامی که در پاریس ، دوره تخصصی جراحی کلیه را میخواندم
استاد من که از جراحان معروف بود یکروز یکی از پروندههای طبی قدیم را
در اختیار من گذاشت و گفت این پرونده مربوط به پادشاه شملت که بیمار
من بوده است . سرهنگ دکتر معاصر ، داماد ملک الشعراء بهار ، فرزند شیخ
محمود طبیب معروف کرمانی است . شیخ محمود و آقا حسن دوتن فرزندان
آخوند ملا اسماعیل اعمی بودند که جزء علمای بزرگ کرمان بود . آقا حسن
(حسن معاصر) عموی دکتر معاصر ، صاحب کتاب عظیم هزار و سیصد صفحه ای
«تاریخ استقرار مشروطیت» است که ترجمه اسناد اسناد انگلستان ، و بعد از شش جلد
کتاب آبی ، یکی از مهمترین منابع تاریخ مشروطیت بشمار میرود . و خوشوقتی
من کرمانی از این است که دو منبع بزرگ تاریخ مشروطه را ناظم الاسلام و
معاصر نوشته اند .

در خصوص اموالی که احمدشاه قاجار در مملکت ما [عراق] دارد، وصیت خود را به حکومت ما فرستاده است بدین شرح : يك مقررى سالیانه ۱۲۰۰ لیره برای برادرش شاهزاده محمدحسن خان (میرزا) فرستاده میشود، و مبلغی نیز برای ده سال، سالیانه برای تعلیم فرزندان همین شاهزاده معین شده است . آنچه در ایران دارد، با ثمنی از جواهرات ، و يك ششم اسناد قیمتی او به مادرش تعلق خواهد گرفت . بقیه اموال او میان پسر منحصر بفردش شاهزاده فریدون [میرزا] و دخترانش شاهزاده خانمها مریان [ماریان ؟ مریم ؟] ، و ایوان (ایران) ، و همایون تقسیم خواهد شد . برای هر يك از زنان هشت گانه او نیز سالیانه حدود دو بیست لیره پرداخت میشود . همچنین سالی ۱۲۰ لیره برای هر يك از فرزنداناش تا سن آنها به بیست سالگی برسد اضافه خواهند داد .

(از مجله لفظ العرب ، چاپ بغداد،

شمار ۶ سال ۸)

(فوت احمدشاه : ۲۶ رمضان ۱۳۴۸

ق/ ۶ اسفند ۱۳۰۸/ ۲۶ فوریه ۱۹۳۰

میلادی)

(مربوط به صفحه ۶۰۸ تلاش آزادی)

۱۵ - وصية الشاه احمد القاجاري

اوصى احمد شاه القاجاري بما باتى -

وقد قدمت وصيته الى حكومتنا لان امواله

هى فى دارنا - بان يخصص راتب سنوي

قصر ۱۲۰۰ جنيه لاخته البرنس محمد

حسن خان وعين له دخل اضافى لمشر

سنوات لتعليم نجل هذا الامير . ويضى

لوالدته جميع ممتلكاته في ربوع ايران

مع نصف جواهره وسنن سندات .

وتقسم بقية امواله بين نجله الوحيد

البرنس فریدون وكريماتة الاميرات :

مريان، وايوان وهمايون . واوصى لكل

من ازواجه الثاني راتب سنوي قصر

مسا جنيه ويبلغ اضافي قصر ۱۲۰۰ جنيه

في السنة لكل ولد من اولاده حتى يبلغ

العشرين من عمره .

طریق عراق شدند، عضو عالیترتبه سفارت ایران در بغداد، آنها را در سفارت
نهیضت گرفت^۱. متولی باشی کاظمین از ملکه جهان و بچه‌ها پذیرائی کرد.^۲
از آنجا به بیروت رفتند و در همانجا سل احمد شاه بروز کرد. احمد شاه
گویا چهار زن داشت. یکی از زنهایش بعدها زن جهانبانی شد، یکی دیگر
خانم خانمها نام داشت (مادر همایون دخت پناهی)، یکی از زنهای او
نیز خواهر آقای والا بود.

صفت خانم میگفت: فرزندان سلطان احمد

شاه عبارت بودند از ایراندخت همسر مطلقه دکت

**شوهر
ایوانی**

فاروقی، مریم که در آمریکا است، و همایون

دخت پناهی که در پاریس است. فریدون میرزا پسر او نیز در سوئیس
(ژنو) مقیم بود، زن بلغاری داشت و سه تا بچه، خودش هم در حقوق
درس خوانده بود. فریدون میرزا در سوم مهرماه ۱۳۵۳/۲۵ سپتامبر ۱۹۷۵
در ژنو درگذشت در حالیکه حدود ۵۳ سال داشت. این خبر را رادیو
لندن به زبان آورد! احمد شاه و وصیت کرده بود که دخترانش شوهر

۱- اسم این مأمور سفارت را فعلا یاد ندارم، ولی یادداشت کرده‌ام،

اگر پیدا شد آنرا يك روزی چاپ خواهم کرد.

یاد کمال اسماعیل اصفهانی بخیر که می‌فرمود:

جهان بگشتم و آفاق سربز دیدم	نه مردم اگر از مردمی ار دیدم
در این زمانه که دلبستگی حاصل آن	همه کشایش از چشمه جگر دیدم
چو مردمی و وفا نام از جهان کم باد	وفا ز مردم این عهد، هیچ، اگر دیدم
ز روزگار همین حالت پند آمد	که خوبو زشت بود و نیک و درنگر دیدم

۲- ملکه جهان در اواسط آبان ۱۳۲۶ ش (۱۹۴۷ م) در شهر «کلود» -

نزدیک پاریس، بر سر جانماز سکنه کرد و درگذشت. مسجد ختم او در مسجد
مسلمانان پاریس برگزار شد.

آخر صورة لشاه ايران



شاه ايران المخلوع و هذه آخر صورة له في باريس حيث يقوّم
في احد فنادقها الكبيرة وقد ابي ان يقابل احداً من الصحافيين
ولكنه اسر الى اصدقائه المقربين اليه انه سيتخذ
فرنسا وطناً له ولن يعود الى بلاده في مابعد
آخرين تصوير احمد شاه مخلوع در باريس (از مجله الطائف)

ایرانی اختیار کنند .

نگارنده، روزی که در خیابان «فلوریسان» ژنو در خدمت استاد جمال‌زاده قدم میزد، حضرت جمال‌زاده، يك ساختمان عظیم چندین طبقه‌ای را به من نشان داد و گفت: متعلق به فریدون میرزاست، مردی بطین و چاق، که از ایران خیلی کم میداند، و فارسی خیلی کم‌تر! عفت‌خانم در باب ولیعهدگفت: محمدحسن میرزا پنج بچه داشت: رکن‌الدین میرزا قاجار، سلطان حسین قاجار، (درکانادا)، گیتی افروز (وابسته سفارت آمریکا)، شمس اقدس (عروس حاج حسن آقا ملک‌برادر حاج حسین آقا ملک)، و حمید میرزا قاجار .

از عفت‌خانم پرسیدم زندگی شما چگونه میگذرد؟ او گفت: من هستم و همین (پولوور) که برتن دارم . من بعد از سلطان محمود میرزا با دیگری ازدواج کردم (گویا با طیبی از خانواده دکتر ادم) و او نیز در گذشته‌است و فعلا حقوق وظيفه مختصری ازین شوهر دوم به من می‌رسد (آنروزها میگفت حدود ۴۵۰ تومان) البته خانواده احمدشاه املاکی در بکن‌دی و ساوجبلاغ و خروان آذربایجان داشته‌اند که تا همین اواخر عایداتی نیز برایشان فرستاده میشد .

مهربندخت ملک منصور خواهرزاده احمد شاه در جمع‌آوری این عایدات کوششهایی داشت^۱ .

• • •

عجب آنکه ده سال بعد از این حوادث، در اخبار روزنامه اطلاعات دوشنبه دوم بهمن ۱۳۱۲ ش (۱۹۳۴ م) خبری میخوانیم بدین شرح:

۱. همه این حرفها از قول عفت‌خانم بود، والمهدة علی الراویة !



رمانشاه پهلوی در نخستین مراحل پیروزی

« . . . در روزنامه دلی می‌رور، چاپ لندن نوشته شده که حمید میرزای قاجار که در مدرسه «چارد» در «سومرست» محصل می‌باشد هفته آتیه در درام معروف به (طوفان) که از درام‌های شکسپیر می‌باشد، رل کاپیتان و کالیبان را بازی خواهد کرد. سپس این روزنامه مینویسد: هرگاه بواسطه بعضی حوادث نمی‌بود شاهزاده حمید میرزا امروز رل مهمتری می‌توانست بازی کند، و اگر قاجاریه باقی می‌ماند، کالیبان امروزی ممکن بود که در آتیه موقعیت بزرگی احراز کند. . . »

وقتی این خبر منتشر شد، شاهزاده نصره السلطنه فرزند مظفرالدین شاه توضیحی به روزنامه فرستاد بدین شرح:

« . . . باینکه اینجانب عادتاً میل به مداخله در این قبیل امور ندارم. . . درین مورد سکوت را جایز ندانسته. . . قبل از هر چیزی این نکته را باید مورد دقت قرارداد که هیچکس نمیتواند نه از خارجه و نه از داخله ولو کان مغرض هم باشد منکر محسوسات شده، ترقیات و تعالی که دولت ایران در ظل سلطنت و اراده اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی بدان نایل گردیده است انکار نماید. . . بخصوص افراد خانواده قاجار که مشمول مراحم مخصوصه همایونی گردیده و در ایران از نعمت امنیت برخوردارند عموماً متشکر و قلباً از موقعیت خود نهایت رضایت و سپاسگزاری را دارند. . . درین صورت هر کس که دور از حقیقت و یا بر حسب تفنن خود درجراید خارجه بخواهد چیزهایی بنویسد و یا اشخاص آلت دست غیر واقع شوند عموم افراد فامیل قاجار از این حرکات و نوشتجات دور از حقیقت منزجر و متنفرند. »

(نصره السلطنه)

مزایده

آنها که از خلق بریده بودند، روزی هم محتاج
همین خلائق شدند، چنانکه شنیده‌ایم، وقتی
عین‌الدوله طلبه‌ها را دستگیر کرد و در شهر

گرداند، سید عبدالله بهبهانی از تقاضای آزادی طلاب را کرد، حضرت والا
در جواب گفت: به آقا بگوئید آنها را به دلخواه آقا نگرفته‌ام که بخواهم
به دلخواه آقا آزادشان کنم! ^۱. این حرف مال سال ۱۳۲۳ ق / ۱۹۰۵ م
یک سال قبل از مشروطه بود، اما از بازی روزگار، بیست و سه سال بعد یعنی
آبان ۱۳۰۶ ش (ج ۱، ۱۳۴۵ ق / ۱۹۲۶ م.) بلافاصله بعد از مرگ عین‌الدوله
اعلان زیر از طرف وزیر مالیه منتشر شد:

... املاک فریمان خراسان مرحوم سلطان عبدالمجید میرزا
عین‌الدوله، وثیقه مطالبات بانک ایران است^۲، هرگونه معامله دیگری
راجع به آن املاک شده باشد، یا بشود، از درجه اعتبار ساقط است.
وزیر مالیه فیروزه

ولابد این امضاء بچشم شما آشناست. امضای شاهزاده نصره‌الدوله
فیروزه پسر عبدالحمین میرزا فرمانفرما پسر فیروز میرزا نصره‌الدوله
پسر عباس میرزا نایب‌السلطنه پسر فتحعلی شاه است، و البته میدانید هم

۱ - عین‌الدوله، مهدی داودی ص ۶۰

۲ - من ملک فریمان ورودخانه و بند فریمان را دهم و آن روز که
در برابر بند تاریخی آن ایستادم، این آیه را، در خدمت باقرزاده بقا - مدیر
کارخانه قند فریمان - خواندم:

سبحان الذی، تؤتی الملك من تشاء وتنزع الملك من تشاء...

که عین الدوله هم پسر احمد میرزا عضدالدوله پسر فتحعلی شاه بود. در واقع پسر عموها حساب هم را در همین دنیا تصفیه می کردند .

بالاتر از آن اعلان اداره اجرای عدلیه بود که دوماه بعد منتشر کرد :

«اعلان مزایده اثاثیه در خانه عین الدوله ، چون بر طبق تراضی آقایان میرزا قاسم خان امین معظم و شاهزاده حمید میرزا عضدالدوله ،

اموال ذیل که در توقیف اداره اجرا بوده برای یوم شنبه ۲۵ شهر شعبان در منزل مرحوم عین الدوله - که واقعه در خیابان عین الدوله است با

حضور طرفین دعوی و رئیس اجرای عدلیه و نماینده مدعی العموم بدایت تهران و نماینده نظمیه به مزایده گذارده میشود، طالبین میتوانند برای یوم و ساعت مذکور ، در منزل مرحوم عین الدوله حضور بهر رسانند :

سرویس هشتاد نفره چینی لب طلا شیر و خورشید^۱ که دارای

شمعدانهای مجسمه دار و رشو، و میوه خوری و رشو، و حوض مجسمه دار و رشو و سایر لوازم آن از قبیل چراغ الکتریکی شمع ۱۵۱ شاخه و ۹۲

شاخه و ۴ دستگاه پایه لامپا و کابه حباب دیوار کوب با حباب و غیره ۲۲۷

عدد اجرای عدلیه ۲.

این داستان حراج اثاثیه مهمانخانه عین الدوله بود ، عین الدوله ای

که در حکومت مازندران خود یکی از مقصرین را مانند چارپا نعل کرده و میخها را به پاشنه اش کوفته بود !^۲

۱ - یاد آن مهمانی های هشتاد نفره بخیر ! هَنِيئًا لِرَبَابِ النِّعَمِ نَعِيمِهِمْ

۲ - آسیای هفت سنگ : تألیف نگارنده ، ص ۳۷۴

۳ - خاطرات کلنل کاساکوفسکی ص ۱۰۹

چنین اعلانی را در مورد علاءالدوله هم

خوانده ایم :

شترها
هم

و اعلان حراج، ده نفر شتر ماده و نر، و

دو نفر شتر دیلاخ، و بیست زوج جوال و طور و طناب، متعلق به آقای امیرحسین خان امیرعلائی - علاءالدوله - در روز ۱۹ مرداد ماه ۱۳۱۴ (۱۹۳۵) دو ساعت قبل از ظهر در قریه باغ خواص، به مزایده گذارده می شود، رئیس ثبت ورامین و خوار و ایوانکی، رضا مشکینی^۱.

اینکه می گویند آتش که گرفت خشک و تر می سوزد، واقعیت دارد حتی نجیب ترین شاهزادگان هم از این سیلی روزگار بی بهره نماند، و

۱ - اطلاعات ۳۱ تیرماه ۱۳۱۴

منتهی، مسأله اینست که کار دنیا حساب ندارد - یا بالعکس خیلی هم حساب دارد! زیرا به چشم سر، دوسال قبل از این تاریخ، در روزنامه می خوانیم که :
« . . . تیمورتاش که در اثر محکومیت های دیوان عالی جزا در محبس قصر محبوس بود، دوشب قبل به مرض «آنژین دوپواترین» و مرض قلبی - که همیشه مبتلا بود و اطباء انتظار بروز حالت سکنه ای را در مشارالیه می کشیدند فوت نمود. » (اطلاعات ۱۷ مهرماه ۱۳۱۲).

در این مورد توصیه می کنم صفحه ۳۲۰ چاپ دوم نای هفت بند را هم بخوانید، و ضمناً هیچ تعجب نکند اگر چند صباح بعد از این خبر، باز در همین روزنامه اطلاعات چنین خواهید دید :

« . . . فروش اموال به قیمت مقطوع، از هر قبیل اسباب در منزل مرحوم تیمورتاش، بیرون دروازه پهلوی - خیابان بوذرجمهری - بفروش می رسد. مطابق صورت تقویم شده، قیمت قطعی آنها در مقابل هر يك نوشته شده، خریداران از روز جمعه ۲۸ اردیبهشت، همه روزه از سه بعد از ظهر تا شش، میتوانند مراجعه نمایند. متصدی فروشگاه از طرف ورثه، کروندی. »

(اطلاعات ۲۲ اردیبهشت ۱۳۱۳ ش).

آن دوستعلی خان معبرالممالک بود، منتها در اینجا بجای دولت، خود او اعلان حراج را امضاء کرده بود؛ بدین شرح^۱:

«اعلان حراج: طهران، دروازه قزوین، بازارچه معبرالممالک، منزل معبرالممالک، به عموم آقایان محترم و خواتین محترمت اعلام میشود که از یوم شنبه ۱۶ محرم الحرام ۱۳۴۶ (تیر ۱۳۰۶/۱۶ ژوئیه ۱۹۲۷ م) همه روزه از ۴ ساعت به غروب مانده، اشیاء جدید که بتازگی وارد شده و به درد عموم می خورد؛ از قبیل اجناس خرازی و حریرجات و مخمل و غیره، که غالب اشیاء راجع به متعلقات به خواتین محترمت میباشد و از همه قبیل اشیاء ولوازمات، توسط آقای آقا سید باقر سمنار، حراج خواهد شد. امضاء، صحیح است. دوستعلی»^۲

. . .

۱- اطلاعات، بیستم تیرماه ۱۳۰۶، قاجار، اولش محمد حسن شاه بود (پدر آقامحمدخان) و آخرش محمدحسن میرزا (ولیعهد)، اولش باشمشیر شروع شد و آخرش با حراج شمعانهای طلائی و نقره ای و همه نوع «حریر-جات و مخمل، و غیره»، اینجا است که باید جای پای «ابریشم» را در سقوط قاجار جست. (رجوع شود به ازدهای هفت سر، راه ابریشم ص ۲۸۶).

۲- یاد شاهزاده طهماسب میرزا مؤیدالدوله به خیر، که به هر کس که می خواست التفات کند، میگفت: يك آجر بیا جلو! افسوس که ما «اهل قلم»، گاهی، مشروطه را بجای اینکه پایگاه جهش مردم به سوی آزادی آینده به حساب بیاوریم، سکوی تبلیغ علیه خاندان قاجار می کنیم. بعضی چیزها مینویسیم و کارها می کنیم که «وضع شیء علی غیر ما وضع له» است. فی المثل سید ضیاءالدین طباطبائی، عوض آنکه خاطرات ایام کودتا را بنویسد، نهضت «یونجه خواری» و «نمناغ جوش» را پیش کشید، و علی دشتی استاد بزرگ نویسنده که شصت سال در متن حوادث است، به «سایه» و «قتنه» می رسد ولی به خاطرات خود نمی رسد! و آنوقت آدم ناچار میشود در قضیه قرارداد، مطلبی از دهخدا نقل کند، هر چند خود دشتی هم در واقع قرارداد جزء تبعید شدگان بود!

قصیده

آری، چنین بود پایان سلطنت قاجار،

تاریخ و سیاست

باردیگر تاریخ تکرار شد و همای سلطنت از

خاندانی برخاست و برخاندانی دیگر نشست و عبرتی بر عبرات گذشته افزود.

و من بنده نگارنده این ترجمه احوال را، در باب تاریخ و تکرار آن

و عبرت‌ها، قصیدتی است که ابیانی از آن درین مقام، مناسب است، ثبت

می‌افتد: ^۱

رسم دنیا جمله تکرار است اندر کارها

تا چه زاید عاقبت زین رسم و این تکرارها

بس حوادث چشم ما بیند که نو پنداردش

لیک چشم پیر دنیا دیده آن را بارها

۱ - آقای جمال‌زاده استاد بزرگوار، پس از آنکه این قطعه را در دیوان

مخلص خوانده بودند، طی نامه‌ای در باب آن اظهار نظری کرده‌اند که هر چند

جنبه خودستایی برای بنده دارد ولی از جهت اینکه سند اقتضای بنده است، نقل

میشود. نوشته‌اند:

«... همینکه به قطعه «تاریخ و سیاست» (ص ۸) رسیدم وبا لنگر، این

ابیات را زیر لب بزمزمه مشغول گردیدم:

«رسم دنیا جمله تکرار است اندر کارها

تا چه زاید عاقبت زین رسم و این تکرارها...»

«گر نگیری عبرت از تکرار تاریخ ای حکیم»

«چست سودا ز اینهمه تکرار و این نشخوارها»

مرد عبرت دیده‌ای در نظرم مجسم شد که سرد و گرم روزگار را

چشیده و چیزها دستگیرش شده است و از فرزندان معنوی خیام و ناصر خسرو

شده است و بقول مرحوم میرزا محمدخان قزوینی «چه ملتفت‌ها که نشده است!»

چیزی که هست و وقتی به پایان قطعه رسیدم و دیدم پاریزی اظهار امیدواری

کرده است که روزی «جای میدانهای جنگ، گل‌های سمن خروار خروار

بروید» و «مردمان دانا شوند و سایه عدل و امان گسترد بر کومه‌ها و دشت

و دریا بارها» لبخند تلخی بر لبانم نقش بست و بخود گفتم شاعر عزیز ما گویا

فراموش کرده است که در کتاب آسمانی، خداوند جهان، انسان را «جهول

و ظلوم» خوانده است؟!..»

پایه تاریخ را خشت وقایع کرده است
 وین بنای کهنه پی را منشیان معمارها
 برده بسیار از کف هوشنگها اورنگها
 دیده بسیار از پُس اقبالها ادبارها
 سینۀ او مخزن سرّ بقا وانحطاط
 دامن او مضجع سالارها ، سردارها
 نینواها بینوای قهر او بعد از غرور
 بینواها قهرمانش از پی تیمارها
 از فراز تخت، پی مخدوم را بر تخته کوفت
 پی غلامان بر کشید از خاك و خدمتکارها
 سینۀ پر آرزوی پی جوانان دیده است
 بوسه گاه نیزمها ، شمشیرها ، سوفارها
 تا خبر آیدز میدان، نعره و سان را دو چشم
 دیده بر در، سالها - بسیار چون مسمارها
 خون پاکان است مبنای سطور این بیاض
 جان پاکان است درمطوای این طومارها

من ندانم راستی ماهیت تاریخ چیست ؟

چیست حاصل زین همه تکرارها، تذکارها
 ثبت کوششهای مردان است در ارشادخلق
 یا ملاذ خونخوران و معرم جبارها
 این نه تاریخ است ، اطلال حیات آدمیست
 و اندر آن مدفون شده از خوب و بد بسیارها

از سیه‌کاری شگفتا طبع انسان بر نکشت

گرچه تا کاخ سفید آمد ز قعر نغارها

روزی از ده ده به تیغ و تبر در خون میکشید

شهر شهر امروز می‌کوبد به آتشبارها

تصه‌هاییل وقاییل است و عهد گرگ و میش

حاصل امضای پیمانها در این طالارها

بر فلک افراشت سر گرهبکر دیوار چین

ای بسا تن شد دفین در سینۀ دیوارها

تارک اهرام فرعونان به کیوان سود، لیک

بس عزیزان را که جان شد در سربیکارها

نادر هندند و آتشی روم این فاتحان

گرگ خلق و کاروان خویش را سالارها

طینت چنگیز را ز اطلال نیشابور، پیرس

گرچه پیغمبرش خواند سنت تاتارها

گر سیاست را هدف آسایش خلق است و بس

بس چه گویند مذهب و اخلاق و این معیارها؟

ور به اخلاق و به حکمت کارها گردد درست

کو، کجا شد؟ حاصل آن پندها؛ گفتارها؟

ور یکی باشد مال این سه در فرجام ملک

چیست باری این تفرق‌ها و این پیکارها ؟

گر فلاطون یا ارسطو از فضیلت دم زنند

پس سکندر کیست با آن کوشش و کردارها ؟

ور نظام الملك خیر الفالین باشد، کجاست

رای بنو اسحاق‌ها اندر نظام کارها ؟

۱ - رسم چنین بود و افراد پرهیزکار عقیده داشتند که بد نیست ۳۰

نفر آدم مؤمن در حاشیه کفن آنان بنویسند که فلانی آدم خوبی بوده است، و

معمولاً آن‌چهل نفر مؤمن هم بطور کپی و یکنست در حاشیه کفن هر صاحب نفوذی

می‌نوشتند «اللهم انی لاعلم متة الا خیراً» یعنی خدایا، من از فلانی جز کار

خیر و خوب چیزی نمی‌دانم.

گویند خواجه نظام‌الملک طوسی وزیر ملک‌شاه نیز در اواخر عمر -

«... وقتی در دلش گذشت که معضری نویسد در کیفیت زندگانی او با

بندگان خدای، و همه علماء و بزرگان دین گواهی خود بر آن معضر نویسند،

و آن معضر با او در خاک نهند - هر چند که این صورت کسی نکرده است -

اما به سبب نیکو اعتقادی خواجه، این معضر نوشتند، و هر کس از بزرگان

دین شهادت خود را بر آن معضر ثبت کردند.

امام ابو اسحاق فیروزآبادی - صاحب تنبیه - با آنکه مدرس نظامیه

بود و منظور نظر احسان و انعام خواجه - چون معضربه خدمتش بردند، بر آن

نوشت که: خیر الظلمة حسن، کتبه ابو اسحق». یعنی خواجه بهترین ظلم‌کنندگان

است! (از تجارب السلف ص ۲۲۷ و روضة الصفاق ۴ ص ۱۰۴)

ماجرای کرگ و میش ار نیست غوغای حیات

بس چه خواهند از بشر این کرگها این هارها؟

کر وطن باید بیالد جز تنازع چاره چیست؟

ور بشر باید بماند، چیست این کشتارها؟

نیست خوی آدمی گر مُلک را خوانی عقیم

چیست تدبیر مَدُن، و نیست بر پا دارها؟

گرا سیاست بر سر دنیا گل عزت نزد

هم نکند از پای مردم، دین، یک از صدخارها

حاصل رنج حکیمان، ای اسف کآخر نبود

جز به کام اهل استبداد و بی زنهارها

در نجات عام، شد بردار، بس خاص-ای شگفت

هم عوام آخر کشیدند آن طناب دارها

هم به بند عام افتاد، ای عجب، گر عاقلی

خواست تا بر گیرد از دوش عوام افسارها

جان سپردند ای بسا-آزادگان در حبس تار

زیر تیغ ناکسان با رنج و با آزارها

لب نیستند از حقیقت گر دهانشان دوختند

برگزیدند از حمیت نارها بر عارها

اکثریت با عوام است و قوام کار ملک

کی رسد جز با نهیب و قهر خود مختارها

طرفه‌العینی جهان را خانه احزان کند

تنته این پیرهن چاکان و یوسف خوارها
نبض عام افتاده در دست سیاست وین طیب

بی مروت، خلق را خواهدهمی بیمارها
این مزاج خلق را هر کس بنشناسد درست

درد پای خر تمیدانند جز بیطارها!
نیک دانم من که اجناس دوبا را، زین دویت

تلخ شد اوقات و کیک افتاد در شلوارها!
تا نگوئی بی سبب راندم من این تمثیل تلخ

چشم عبرت باز کن در مکنه این اقرارها
در کدام اصطبل گویدخبر، که همان ای خرسوار

این زمام من، بیا، بستان، بران، بردار، ها؟
وین عجب کاین چرخ اگر بر میل دانا پان نگشت

هم فزاند آخر حکام حرص دولتپارها
یک سرسالم نبردند این سیاسیون به گور

نیزه ها سرگر چه گردانند در بازارها
هم سیاست این سیاست پیشگان را در گرفت

کشته شد هم مارگیر آخر به نیش مارها
گوسفندانند، گوئی، با خورش‌های لذیذ

لیک زیر تیغ تقدیر قضا پروارها

گرنگیری عبرت از تکرار تاریخ ای حکیم

چیست سود از این همه تکرار و این نشخوارها

گر «اتاترکی» مران بر کشته «عبدالعید»

ور «لننی» کن کلاه «نیکلانی» را رها

عارفی کو تا مال زندگی را بنگرد

بگذرد زین نفع جوئی ها و استکبارها

وحدت است انجام هر امری و هر فرضیه ای

وای ازین آراء شتی ، کثرت پندارها

هر عقیدت را ، نهایت ، سوی خوشبختی ست راه

اختلاف لفظ بادید آورد دشوارها

ای خوش آن روزی که بینم جای میدان های جنگ

رسته گلهای سمن ، خروارها خروارها

مردمان دانا شوند و سایه عدل و امان

گسترده بر کوه ها و دشت و دریا بارها

دم زنند از یک هدف ، هم اهل ژاپن ، هم حبش

بگذرند از یک ممر ، هم ترك ، هم بلغارها

مرزهای فکر و خاك و وهم را برهم زنند

بسترند آئینه دل را ازین زنگارها !

فهرست منابع و مآخذ

الف - کتابها

آدمیت ، فریدون

امیر کبیر و ایران،

احرار ، احمد

مردی از جنگل ، تهران ، ۱۳۴۶ ش

توفان در ایران

ادیب هروی

تاریخ پیدایش مشروطیت ایران

اسکندری ، عباس

کتاب آرزو، تهران

اعتمادالسلطنه ،

روزنامه خاطرات ، بکوشش ایرج افشار ، ۱۳۴۵ ش

منتظم ناصری ، چاپ سنگی

اعظام الوزاره قدسی

تاریخ صد ساله ایران ، تهران ، ۱۳۴۲ ش

افشار ، ایرج

یادداشت‌های قزوینی ج ۸ ، تهران ۱۳۴۵ ش

سواد و بیاض

روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه ، ۱۳۴۵ ش

افضل کرمانی (ابوحامد)

عقد العلی للموقف الاعلی، به کوشش علی محمد عامری ۱۳۱۱ ش.

اقبال آشتیانی

تاریخ مغول، تهران - ۱۳۳۴

تجارب السلف هندو شاه، ۱۳۴۴ ش

یادداشتها. مجله دانشکده ادبیات سال ۹

ترجمه سه سال در دربار ایران، فوریه

امیر گیلان شاه

یکصد و پنجاه سال سلطنت تهران، ۱۳۴۰ ش

اوژن (سرهنگ)

تاریخ بختیاری، ضمیمه مجله وحید

ایوانف. م. س

انقلاب مشروطیت ایران، مترجم (؟) تاریخ چاپ (؟)

باستانی پاریزی

خاتون هفت قلمه، ۱۳۴۴ ش

حواشی تاریخ کرمان (سالاریه) ۱۳۴۰ ش

برون، ادوارد

انقلاب ایران، ترجمه احمد پژوه تهران ۱۳۲۹ ش

بهار، ملک الشعراء (محمد تقی)

تاریخ مختصر احزاب سیاسی، تهران ۱۳۲۳ ش

بهمنش، احمد

ترجمه فرهنگ اساطیر یونان و روم، تهران ۱۳۴۱ ش

پیرنیا (حسن، مشیرالدوله)

ایران باستان، چاپ جیبی ۱۳۴۱ ش

ایران باستانی تهران، ۱۳۰۶

پیغمبر دزدان

تصحیح باستانی هاریزی ، چاپ پنجم ۱۳۵۳ ش

تقی زاده ، حسن

تاریخ مختصر مجلس ایران ،

سخنرانی در باشگاه مهرگان

تیموری ، ابراهیم

اولین مقاومت منفی در ایران

عصری خبری ، تهران ، ۱۳۳۲ ش

حاج قایم‌الصدر شیرازی

طرائق الحقائق ، چاپ سنگی

ابوالفضل قاسمی ،

حکومت خانوادها در ایران

خان ملک ساسانی ،

سیاستگران دوره قاجار ج ۲ ، ۱۳۴۶ ش

خواجه نوری ، ابراهیم

بازیگران عصر طلائی تهران ۱۳۲۲ ش

دولت آبادی ، یحیی

حیات یحیی

دهگان ، ابراهیم

تاریخ اراك ، اراك ، ۱۳۴۵ ش

رائن ، اسماعیل

انجمنهای سری در تاریخ مشروطیت ایران ۱۳۴۶ ش

رضا زاده شفق ، صادق

دیوان عارف ، برلن ۱۳۰۳ ش

رضاشاه پهلوی

یادداشت‌های سفر خوزستان

زین‌العابدین شیروانی (مستعلی شاه)

بستان السیاحه چاپ سنگی .

سایکس، (ژنرال)

تاریخ ایران، ترجمه فخرداعی گیلانی تهران ۱۳۲۵ ش

سپهر، مورخ الدوله

ایران در جنگ بزرگ، تهران ۱۳۳۶ ش

مقالات در سالتامه دنیا، ومجله وحید

سپهرم، امیر مسعود

اشعار جاویدان پارسی

سعادت نوری (حسین)

تاریخ مشروطیت ایران وجنیش وطنخواهان اصفهان وبختیاری

(تصحیح، تهران ۱۳۳۵)

مقالات در روزنامه اصفهان ومجله وحید

سهیلی خوانساری

مقدمه دیوان خواجو

شمیم، علی اصغر

ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران، ۱۳۴۲ ش

شهرپور، احمد

تاریخ خطی، نقل از تاریخ مختصر احزاب سیاسی،

صدر بلاغی، عبدالحجت

تاریخ نائین،

صفائی، ابراهیم

رهبران مشروطه تهران ۱۳۴۵ ش

عارف قزوینی

دیوان اشعار، باهتمام دکتر شفیق، تهران ۱۳۰۳ ش

فاتح، مصطفی

پنجاه سال نفت ایران، تهران، ۱۳۳۵ ش

فخرائی: ابراهیم

سردار جنگل، تهران ۱۳۴۴ ش

گیلان و جنبش مشروطیت، تهران، ۱۳۵۳

فخر داعی

ترجمه تاریخ ایران سایکس، تهران، ۱۳۳۵ ش

فروغی، محمد علی

حکمت سقراط، تهران چاپ جیبی

فوریه

سه سال دردربار ایران، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، ۱۳۲۶ ش

قزوینی، محمد

وفیات معاصرین، بهکوشش ایرج افشار و مجله یادگار

کاساکوفسکی

خاطرات کلنل کاساکوفسکی، ترجمه عباسقلی جلی

کسروی، احمد

تاریخ مشروطه ایران تهران ۱۳۳۰ ش

تاریخ هیجده ساله آذربایجان تهران ۱۳۳۳ ش

ما مونتوف: ن، پ

حکومت تزار و محمد علی میرزا، ترجمه شرف الدین قهرمانی

تهران، ۱۳۰۹ ش

مانی، شکرالله

تاریخچه نهضت کارگری در ایران تهران ۱۳۲۵

مجدد الاسلام

سفرنامه کلات، چاپ اصفهان

محمود محمود

تاریخ روابط ایران و انگلیس .

مختاری ، حبیب الله

تاریخ بیداری ایران .

مردوخ ، محمد

تاریخ مردوخ ، تهران چاپخانه ارتش (تاریخ چاپ ؟)

مستوفی ، عبدالله

زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری ایران در دوره قاجاریه

معاصر ، حسن

تاریخ استقرار مشروطیت در ایران

میر الممالک ، دوستعلی خان

یادداشت‌هایی از زندگی خصوصی ناصرالدین شاه، تهران

مکی ، حسین

کودتای ۱۲۹۹ یا تاریخ بیست ساله ایران، تهران ۱۳۲۳ ش

زندگانی سیاسی احمد شاه قاجار

ملک‌زاده ، مهدی (دکتر)

تاریخ انقلاب مشروطیت ایران تهران ۱۳۳۱ ش

میرخواند

روضه الصفا ، تهران ۱۳۳۹ ش

ناظم الاسلام کرمانی (محمد)

تاریخ بیداری ایرانیان با مقدمه سید محمد هاشمی کرمانی

ج ۷، تصحیح سعیدی سیرجانی تهران ۱۳۳۲ ش

میرزا حسن فسانی

فارسانه ناصری ۱۳۱۳ ق

نوری اسفندیاری

رستاخیز ایران، تهران ۱۳۳۵ ش

وزارت خارجه انگلستان

کتاب آبی، بکوشش سردار اسعد بختیاری (۶ جلد) تهران ۱۳۳۰ ق

وزارت خارجه ایران

اسناد محرمانه سیاسی ،

وزیری ، احمد علی

تاریخ کرمان (سالاریه) بکوشش باستانی پاریزی تهران ۱۳۴۰ ش

ویل دورانت

مشرق، گاهواره تمدن، ترجمه احمد آرام تهران ۱۳۴۳ ش

وکیلی طباطبائی ، (رضا)

تاریخ عراق عجم ، باهتمام دکتر منوچهر ستوده .

ضمیمه فرهنگ ایران زمین ، ۱۳۴۶ ش

هدایت ، مخبر السلطنه (خانباقا)

خاطرات و خطرات تهران ، ۱۳۴۴ ش

گزارش ایران، چاپ سنگی

هدایت ، رضاقلی خان

روضه الصفا جلد قاجاریه ، تهران ۱۳۳۹ ش

هندوشاه ، نخبجوانی

تجارب السلف تصحیح عباس اقبال تهران ۱۳۴۴ ش

هوسپ موسسیان

حماسه بیرم ، ۱۳۴۵

هوگو ، ویکتور

بینوایان ترجمه حسینیقلی مستعان ، تهران ۱۳۱۰ ش

ب - مجلات و جراید

- اخوت، کرمانشاه، ۱۳۰۸
 اصفهان (روزنامه) امیرقلی امینی
 اطلاعات ماهانه (عباس مسعودی) سال ۳۰ - ۳۲ - ۳۵ -
 ۳۶ - ۱۳۳۷
 اطلاعات دریک ربع قرن، نشریه اطلاعات
 باستان‌شناسی (مجله) سال ۱۳۳۷ - ۱۳۳۸
 پارس، (روزنامه) فضل‌الله شرقی
 تماشا، تلویزیون ایران
 جهان نو، حسین حجازی سال ۱۳۲۷ - ۱۳۲۸
 جبل‌المتین (سید جمال‌الدین حسینی مؤیدالاسلام) سال سی و سوم
 خواندنیها (علی اصغر امیرانی)
 خوشه (دکتر عسکری) سال ۱۳۴۰
 دانشکده حقوق - سالنامه ۱۳۱۷
 دنیا (سالنامه - طباطبائی) سال ۱۸ و ۲۴
 راهنمای کتاب، ایرج افشار سال دهم
 سخن، سال ۱۶
 صوراسرافیل (میرزا جهانگیرخان)
 نوبهار (ملک‌الشعراء بهار)
 یادگار (عباس اقبال)
 یغما (حبيب یغمائی) سال پنجم

فهرست نام

- ۳۳۴- ۲۷۹- ۲۷۴	ت
- ۳۵۸- ۳۵۷- ۳۳۵	آبادان : ۴۱۸
- ۴۸۱- ۴۶۵- ۳۹۴	آب به کرد آخر : ۵۶۴
- ۵۸۳- ۵۰۳- ۴۸۵	آبجی مظفر : ۵۳۵ - ۵۷۸
آرشیدوك : ۲۱۸ - ۲۳۰	ابرام ارمنی : ۲۰۰
آرشيو : ۵۶۶	آبيخ : ۳۳۵
آريستوكراسی : ۳۲۵	آترپاد : ۲۸۵
آزاد (ابوالكلام) : ۵۷۰	آتيلا : ۴۹۹- ۶۱۶
آزادپستان : ۳۳۵	آثارالعجم : ۵۶۰ - ۵۷۱
آزمون : ۵۹۱	آجودان باشی : ۱۶۷ - ۵۹۱
آسيا : ۱۸۴ - ۳۰۴	آخوند ملا اسماعيل : ۶۰۶
آسيای هفت سنگ : ۱۴۶- ۴۳۵- ۶۱۱	آذربايجان : ۱۵- ۱۸- ۳۷- ۳۸- ۴۵
آستارا : ۱۸۲	۵۲- ۵۳- ۶۱- ۹۶
آشتيانی (ميرزا حسن) : ۳۶ - ۴۱-	۱۴۴- ۱۴۶- ۱۵۳ تا
۳۵۱ - ۴۲	۱۵۵- ۱۶۱- ۱۷۳ تا
آشتيانی (هاشم) : ۳۰۸	۱۷۶- ۱۸۵- ۲۱۳-
آش قجری : ۱۱۸	۲۵۱- ۲۵۶- ۲۶۵ تا
آشور : ۱۴۸ - ۵۵۴	

آقا علی اکبر : ۴۴	آشوربانی پال : ۱۴۸
آقا محمد : ۱۶	آصف بن قیس : ۱۵۹
آقا محمدخان : ۵۱-۶۳-۱۱۳	آصف الدوله : ۱۸-۳۴-۹۹-
آقا میرزا حسین : ۴۰۶	۱۱۲-۶۱۶-۵۶۹-۵۷۰-۵۷۱
آقا میرزا فضل علی آقا : ۱۰۱	آصف الممالک : ۲۰۵
آقا میرزا محمود : ۲۰۱	آغا عبدالله خواجه : ۳۹
آقا میرهاشم : ۱۴۸	آغا بهرام : ۵۴
آقا نجفی : ۷۷-۵۶-۵۹۰	آغا محراب : ۵۹
آق اولی : ۶۰۱	آفریقا : ۱۸۴
آگرادات : ۳۹۴	آقا بابا : ۲۸۵
آلمان : ۹۴-۱۰۵-۱۰۹-۱۳۸	آقابالاخان : ۵۰
۲۲۰ تا ۲۳۱-۲۳۲-۲۴۵	آقا بیژن : ۵۴۵-۵۵۱
۵۱۴-۳۴۷-۲۸۸-۲۷۴-	آقا حسن : ۶۰۶
۵۱۵-۵۹۱-۵۸۶-	آقاخان بردسیری : (میرزا آقاخان)
و رجوع به پروس شود .	آقاخان محلاتی : ۴۴۷
آمریکا : ۱۰-۱۰۹-۱۸۴-۲۴۴	آقا سید ابوالحسن اصفهانی : ۴۰۶
۶۰۸-۶۰۷-۵۶۶-۳۳۸-۲۷۲	آقا سید ابوطالب زنجان : ۱۱۶
آناوشیت : ۵۴	آقا سید باقر سمسار : ۶۱۳
آنته : ۱۷۰-۱۷۱	آقا سید زین العابدین : (امام جمعه)
آندلس : ۲۳۴	آقا سید حسین بروجردی : ۹۱-۱۰۱
آنژین دوپواترین : ۶۱۲	آقا سید عبدالعزیز واعظ : ۹۱
آنورس : ۲۳۱	آقا سید عبدالله : (بهبهانی)
آبرم (محمد حسین) : ۴۴۵	آقا سید محمد : (طباطبائی)
آبرم (محمود) : ۴۴۵	آقا سید محمد تقی هراتی : ۱۰۱
آینده (مجله)	آقا سید محمود : ۱۰۰
آی وی : ۴۰۹	آقا شیخ ابراهیم : ۱۰۱
	آقافیاء : ۳۰۵

۵۲۴ - ۵۲۶ - ۵۲۶ - ۵۸۲	الف
اتاترك : ۵۰۳ - ۶۲۰	ابراهيم خان :
اتریش : (اطریش)	ابراهيم خان زعفرانلو : ۳۲۶
اتر : ۲۴۱	ابراهيم خان سرتیپ : ۲۰۸
احتساب الملك : ۶۱	ابراهيم خان نایب الوزاره : ۱۸
احتشام الدوله : ۳۳	ابراهيم خليل خان : ۵۷۵
احتشام السلطنه : ۲۵ - ۲۷ - ۱۰۱	ابراهيمی (مجیدخان) : ۲۰۵
۳۶۶ - ۳۷۳	ابراهيمی (بدالله خان) : ۲۰۶
احرار ، احمد : ۳۳۴ - ۵۸۸	ابن خلدون : ۵۵۵
احسان الله خان : ۲۸۰ - ۳۲۸	ابنيه دختر : ۳۵۵
احسانى طباطبائى : ۵۱۸	ابن بقيه : ۵۹۱
احمد آقاخان : (امير احمدی)	ابو اسحق فیروز آبادی : ۵۰۰ - ۶۱۷
احمد بن فضل : ۵۵	ابوبکر : ۳۸۲
احمدخان : (مشرع السلطنه)	ابو الحسن خان : (معاوضه السلطنه)
احمد خسروی : ۱۶۲	ابوطالب : ۱۷
احمد شاه : ۱۶۴ - ۱۷۶ - ۱۹۸ تا	ابوالفتح شاه : ۱۹۷ و رجوع به
۲۰۳ - ۲۱۵ - ۲۱۹ -	سالار الدوله شود .
۲۲۳ - ۲۴۱ تا ۲۴۸ -	ابوالفضل عضد : (عضد السلطان)
۲۵۴ - ۲۸۰ - ۲۸۶ -	ابوالقاسم خان : ۱۶۰
۲۹۲ - ۲۹۳ - ۳۰۶ -	ابوالقاسم خان کاکاوند : ۲۹۹
۳۳۵ - ۳۴۰ - ۳۴۱ -	ابوقداره : ۴۰۶
۳۴۳ - ۳۴۵ - ۳۴۸ -	ابوکف : ۳۳۵
۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۴ -	ابوالکلام آزاد : ۵۶۰
۳۶۵ - ۳۷۰ - ۳۷۴ -	ابو موسى : ۴۱۸
۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۴ -	ایبکور : ۴۱۸
۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۴۵ -	اتابك : ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۷۲ - ۷۴
۴۴۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰ -	۱۰۶ - تا ۱۰۸ - ۱۷۲ - ۱۷۹

ارفع الدوله : ۵۱۹ - ۵۲۰	۴۹۹ - تا ۶۰۱ - ۶۰۵ تا ۶۰۸
ارن ساید (ژنرال) : ۲۹۹	۴۸۹ - ۴۹۰ - ۵۱۵ - ۵۳۵
اروپا : ۲۴ - ۳۰ - ۵۲ - ۷۹ تا ۸۳	احمد شهرپور : ۲۴۷
۱۰۴ تا ۱۰۶ - ۱۱۲ - ۱۵۷	احياء الملك (احياء السلطنه) : (دکتر
۱۶۰ - ۱۶۲ - ۱۸۴ - ۲۱۶	شیخ)
۲۱۹ - ۲۲۸ - ۲۵۱ تا ۲۵۵	اختر الدوله : ۴۸ - ۱۹۵
۲۴۰ - ۲۶۵ - ۳۷۹ - ۴۳۳	اختناق ایران : ۲۵۶
۳۴۷ - ۴۷۱ - ۴۷۵ - ۴۸۳	اخگر : ۴۶۰ - ۴۸۶ - ۴۸۷
۴۸۹ - ۴۹۰ - ۵۳۱ - ۵۳۴	ادوارد هفتم : ۱۰۵
۵۷۲ - ۵۷۳ - ۵۷۷ - ۵۷۹	ادیب پیشاوری - ۱۷۱ - ۵۹۱
ازدهای هفتسر : ۱۸۱ - ۲۵۰ - ۶۱۳	ادیب السلطنه : ۲۲۶ - ۲۹۹ - ۳۲۳
اسپانیا : ۱۱۲	۳۴۱ - ۴۹۵ -
استارسلسکی : (استراسلسکی)	ادیب الممالک : ۶۱
استبداد صغیر : ۱۲۱	اراک : ۱۶۲
استخر : ۳۹۴ - ۵۶۰ - ۵۷۱	ارامنه (خیابال) : ۱۰۰ - ۵۶۸
استرآباد ۳۳	ارباب جمشید : ۱۰۰ - ۵۸۱ - ۵۸۲
استراسلسکی : ۲۵۲ - ۲۸۰ تا ۲۸۵	ارباب کیخسرو : ۴۵۴ - ۴۹۴ - ۵۳۱
۲۹۰ - ۶۰۰ - ۶۰۱	اردبیل : ۵۶۷
استرالیا : ۵۰	اردستان : ۵۱۸
اسدخان بختیار : ۱۶۳	اردشیر بابکان : ۳۹۶ - ۳۹۷
اسدالله کردستانی : ۴۶۰	اردشیر جی : ۸۰
اسدالله میرزا : (شهاب الدوله)	اردشیر دوم : ۵۴۷ - ۵۵۸
آسندی (محمد ولی) : ۴۶۰ - ۵۹۵	اردکان : ۱۳ - ۳۸۹
اسعد بختیاری : ۳۶۰ و رجوع به	ارسطو : ۵۰۰ - ۶۱۷
سردار اسعد .	ارشد الدوله : ۱۸۲ - ۱۹۵ - ۱۹۶
اسعد الدوله : ۲۰۸	۵۸۵ - ۵۸۶
اسفندیار : ۳۶۹ - ۵۵۱	ارشیدوک : ۲۱۸ - ۲۳۰

اصول حکومت آتن : ۵۸۰	اسفندیار خان : ۱۶۱
اصفهان : ۱۶ - ۳۳ - ۶۱ تا ۶۳ -	اسفندیاری : ۹۷
۵۶ - ۵۸ - ۹۹ - ۱۰۶ - ۱۴۷ -	اسفندیاری (ملك منصور) : ۲۵۷
۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۷ تا ۱۶۲ - ۱۷۳	اسکالی (دکتر) : ۶۷
۲۳۷ - ۲۴۰ - ۳۳۱ - ۱۸۰ - ۳۸۸ -	اسکنر : ۳۰۴ - ۳۲۲ - ۳۸۲ - ۳۹۶
۳۹۹ - ۴۱۸ - ۴۶۶ - ۵۷۳ از ۵۸۶	۵۴۸ تا ۵۵۸ - ۵۶۰ - ۵۷۱
تا ۵۸۸	اسکندریک منشی : ۱۹۸
اطلاعات : ۳۲۳ - ۴۲۴ - ۵۲۸ -	اسکندرنامه : ۵۴۹
۵۹۸ - ۶۹۴ - ۶۰۸ - ۶۱۲ -	اسکندری : ۱۱۴ - ۳۶۰ -
اطلاعات ماهانه : ۱۱۳ - ۱۱۸ -	اسکندری (سیف الله) : ۴۸۴
۳۱۳ -	اسکندریه : ۳۶۵
اطریش : ۱۰۵ - ۲۳۰ - ۲۴۶ -	اسلامبول : ۶۲ - ۷۴ - ۹۷ - ۱۹۸
۳۴۷ - ۵۳۱ -	۲۰۲ - ۲۰۷ - ۱۲۰ - ۲۲۳ -
اعتبار : ۴۶۰	۵۱۹ - ۲۸۳
اعتبار الدوله : ۴۸۷	اسماعیل آباد : ۶۱
اعتدالی : ۱۷۸	اسماعیل اصائلو : ۴۶۰
اعتصام الملك : ۵۳۱	اسماعیل خان : ۴۹۵
اعتلاء السلطنه : ۲۵۷ - ۳۴۱ - ۳۵۵ -	اسماعیل خان بهادر : ۳۲۶
اعتماد التجار : ۲۴۱	اسماعیل کمانچه کش : ۳۴
اعتماد الدوله : ۲۶	اسماعیل طوبالی : ۱۹۸
اعتماد السلطنه : ۳۳ تا ۳۸ - ۴۵ تا	اسماعیل قشقای : ۴۶۰
۵۲ - ۵۴ - ۵۶ تا ۵۸ - ۵۹ - ۶۱ -	اسماعیل وکیل : ۴۶۰
۵۶۰ - ۵۷۱	اسمیت (آرمیتاز) : ۲۴۷ - ۲۴۹
اعظام قدسی : ۳۰۰	استاد محرمانه سیاسی - ۵۰۲ - ۵۰۳
اعلم الدوله : ۵۰۰	اشرف الدین حسینی : ۲۷۶
اغوات : ۳۹۰	اشعار جاویدان پارسى : ۲۹
اغول بیگی : ۴۹	اصائلو : ۴۶۰

امامزاده هاشم : ۳۲۸	افخمی (ابراهیم) : ۴۶۰
امام زمان : ۳۶ - ۱۵۵	اقبر (محمد هاشم) : ۴۵۳ - ۴۶۰
امامعلی خان : ۳۰۰	افشار (ایرج) : ۱۸ - ۲۹ - ۱۵۵
امامی : ۱۰۱ - ۴۶۰ - ۴۸۶	۳۶۸ - ۴۶۰ - ۴۸۶
امان الله میرزا : (جهانبانی)	افسر السلطنه : ۳۳۰
امجدالسلطنه : ۲۸۰	افضل الدين كرماني : ۳۵۰ - ۳۶۲
ام خاقان : ۱۴۵ - ۱۴۶	افضل الملك كرماني (محمود) : ۹۸ -
اميدن : ۲۳۲	۲۰۸ - ۲۰۱
امستد : ۵۵۸	افغانستان : ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۱۰ -
امير ابراهيمی : ۲۰۴	- ۲۳۵
امير احمدی : ۲۹۵ - ۲۹۷ - ۴۹۶	افلاطون : ۵۰۰
امير ارسلان : ۴۴	اقبال آشتیانی (عباس) : ۵۰۰ - ۵۶۳
امير اشرف : ۴۸۶	اقبال الدوله : ۱۵۷ - ۱۶۰
امير اعظم : ۲۱۲ - ۵۴۵	اکباتان : ۳۹۴
امير اعلم : ۳۲۹ - ۴۶۰ - ۴۸۶	اکباتانی (مهدی) : ۵۳۷ - ۵۷۱
امير اقتدار : ۳۵۹ - ۴۰۲ - ۴۰۹	اکبر : ۴۶۰
۴۴۵ - ۴۹۵	الب ارسلان : ۱۹۹
امير اکرم : ۳۴۷ و رجوع به	الجزایر : ۱۰۵
چراغ علی خان .	الزاس : ۱۰۹
امير بهادر جنگ : ۲۲ - ۱۲۵ تا ۱۳۰	العبر : ۵۵۵
۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۹ - ۱۴۹	التکه : ۵۳
۵۰۹ - ۵۶۸ - ۵۶۹	امام جمعه : ۷۴ - ۱۰۱ - ۲۴۵ - ۲۴۸
امير جنگ : ۴۸۶	امامزاده جعفر : ۱۹۵
امير حشمت : ۴۶۰ - ۴۸۶	امامزاده زيد : ۱۰۷
اميرزاده خانم : ۱۴۶	امامزاده سيد حمزه : ۷۰
امير شوکت : ۲۰۷	امامزاده صالح : ۲۷۰ - ۵۶۳
	امامزاده عبدالله : ۴۲۴

امین الملك : ۶۷	امیر شوکت الملك : (شوکت الملك)
امین همایون : ۳۵	امیر طهماسب : ۳۸۲ - ۴۴۵ -
امینی (دکتر علی) : ۲۱۴	۴۹۶ -
انجمن آثار ملی : ۵۶۸	امیر کبیر : ۲۶ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۵۹۹
انجمن های سری : ۵۷۷ - ۵۳۴	رجوع به امیر نظام
انزلی : ۳۰ - ۱۰۶ - ۲۲۲ - ۳۳۴	امیر کبیر و ایران : ۱۴۷
۵۰۰	امیر مجاهد بختیاری : ۱۶۲ - ۲۰۲
انصاری (امیر اقتدار)	۴۲۹ - ۲۰۳
انصاری (علیقلی) : ۸۳	امیر مفخم : ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۳۶۸
انقلاب ایران : ۲۶ - ۸۶ - ۱۱۵	امیر همایون : ۱۰۱
۱۲۶	امیر نظام : ۳۳ - ۳۷ - ۲۹۵ - ۳۰۵
انقلاب کبیر فرانسه : ۲۱۵	۵۰۵ - رجوع به امیر نظام
انقلاب مشروطیت ایران : ۸۹ - ۹۶	امیریه : ۶۸
۹۷ - ۱۰۲ - ۱۰۳ -	امین الدین : ۳۵ - ۴۷ - ۴۹ - ۵۷۵
۱۰۶ - ۱۳۳ - ۱۵۴ -	امین التجار : ۲۴۲
انگلس : ۱۷۸	امین حضور : ۳۸
انگلستان : ۱۶ - ۳۷ - ۶۷ - ۷۲	امین بخاقان : ۷۰
۱۰۱ تا ۱۰۶ - ۱۵۸ تا	امین خلوت : ۴۸
۱۱۵ - ۱۱۷ - ۱۱۸ -	امین ریحانی : ۴۱۹
۱۲۰ - ۱۲۶ - ۱۲۷ -	امین الدوله : ۱۶ - ۳۴ - ۷۴ - ۷۸
۱۳۴ - ۱۴۰ - ۱۴۳ -	۳۳۶
۱۳۴ - ۱۷۲ تا ۱۶۷ -	امین السلطان : ۲۴ - ۲۵ - ۳۰ - ۳۴
۱۷۷ - ۱۷۸ - ۲۱۴ -	۳۷ - ۴۵
۲۱۶ تا ۲۲۲ -	۵۲ - ۷۸ - ۸۶
۲۲۹ - ۲۴۰ - تا ۲۴۳	امین السلطنه : ۶۰
۲۴۹ تا ۲۵۳ -	امین الضرب : ۲۵ - ۲۷ - ۸۹ - ۹۸
۲۶۰ - ۲۶۴ تا ۲۶۷ -	۲۰۲ تا ۲۰۸

ایران دخت : ۶۰۷	۲۸۷-۲۸۵ تا ۲۸۳-۲۷۴-۲۷۲
ایران در جنگ بزرگ : ۲۲۶-۲۲۲	۳۱۱-۳۰۴ تا ۳۰۲-۲۹۷-۲۹۱
۵۱۵-۵۰۰ - ۲۶۶ - ۲۴۱	- ۳۵۰ - ۳۴۲ - ۳۳۸
۵۱۶	- ۴۱۲ - ۴۰۹ - ۳۹۵
ایران در دوره سلطنت قاجار : ۱۷۲	- ۴۱۷ - ۴۹۹ تا ۵۰۱ -
۳۶۵-۳۳۵	- ۵۸۷ - ۵۴۵ - ۵۱۴
ایران قدیم : ۱۳ - ۵۳۲	۵۹۹ - ۵۸۸
ایرج میرزا : ۱۰۸ - ۳۶۴ - ۶۰۳	ورجوع به بریطانی شود
ایزدی : ۴۶۰	انورپاشا : ۲۳۷
ایزولسکی : ۱۱۵ - ۱۷۷ - ۵۰۲	انوشیروان : ۵۷۳
ایل بیگی : (عزیزالله خان)	انوشیروان میرزا : ۳۳ - ۳۶
اینجویان : ۱۲	انیس الدوله : ۳۶ - ۵۴ - ۵۹ - ۶۰
ایوانف : ۸۹ - ۹۶ - ۱۰۲ - ۱۳۳	اورنگ : ۷۳ - ۲۵۵ - ۲۵۶
ورجوع به انقلاب مشروطیت ایران	اوژن (سرهنگ) : ۱۶۲ - ۱۷۴
ایوانکی : ۶۱۲	اوهانس خان : ۸۱
ب	اویس خان : ۳۶۸
بابل : ۲۹۸	اھر : ۵۸۳
بایه : ۵۴ - ۷۶ - ۷۷	اهواز : ۳۹۰ - ۳۹۶ - ۴۰۰ - ۴۰۸
بات : ۲۲۳	۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۲۱ - ۴۲۴
باخرز : ۳۲۳	ایتالیا : ۱۰۵
بادکوبه : ۸۳ - ۲۶۶ - ۲۷۹ - ۵۲۰	ای دست حق : ۰۰۰ - ۳۱۵
۵۷۷-۵۳۴	ایران : در بیشتر صناعات
بارکلی (سرچرج) : ۱۷۷	ایران باستان : ۹ - ۱۳ - ۱۵ -
بازیگران عصر طلائی : ۳۵۹-۳۵۴	۳۰۴ - ۵۴۶ تا - ۵۵۱ - ۵۵۳
۳۸۶ - ۳۸۱ - ۳۶۴	- ۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۶۲ - ۵۶۴ -
باستانشناسی : ۱۷ - ۵۷۰	۵۶۹ - ۶۰۴
باستیل : ۴۰۱	ایران باستانی : ۵۲۸ - ۵۵۸

بجنورد : ۳۲۳	باسکرویل : ۱۵۴
بحر العلوم : ۹۸ - ۲۰۷ - ۲۰۸ -	باسکون : ۳۸۹
۲۱۰	باشگاه مهرگان : (مهرگان)
بحر خزر : ۱۱۱ - ۱۸۱ - ۳۶۵ -	باغ (قریه) : ۶۱۲
۳۹۵	باغ ابریشم : ۱۵۹
بحرینی (شمس الدین) : ۳۸۹	باغ شاه : ۱۲۶ - ۱۲۸ - ۱۳۰ -
بختیار : ۱۸۴	۱۴۱ - ۱۳۸ - ۱۴۲ تا
بختیاری : ۱۷۵ - ۱۶۲ - ۱۸۰ -	۱۴۷ - ۱۴۹ - ۱۶۳ -
۲۴۳ - ۳۴۶ - ۳۸۹ -	۳۰۶ - ۳۰۷ - ۴۸۱ -
براون (ادوارد) : ۱۸ - ۲۲ - ۲۶ - ۶۸ -	۵۸۶ - ۵۲۵
۱۲۷ - ۱۲۶ - ۱۱۵	باغ فردوس : ۲۴۶
برد سیر : ۲۱۲	باغ گلستان : (گلستان)
برديا : ۵۵۶	بالت : ۲۰۶
برلن : ۱۰۴ - ۲۳۷ - ۳۱۶ - ۳۱۸ -	باقرتال : ۱۴۸ - ۱۷۲ -
برمه : ۲۳۴	باقرخان : ۱۵۴ - ۱۷۲ تا ۱۷۷ -
برن : ۳۲۰	۲۱۲ - ۳۴۴ -
بروجرد : ۱۸۵ - ۲۱۰ - ۲۱۳ -	و رجوع به سالارملی
بروجردی : ۸۳	باقر زاده‌ها : ۶۱۰
برهان‌الملطنه : ۳۳۳	باکو : (بادکویه)
بريطانيا : ۲۳۲ - ۲۳۴ - ۲۳۶ تا -	بال ماسکه : ۵۹۵
۲۴۰ - ۲۸۲ تا ۲۸۴ و رجوع به	بالوا (مسیو) : ۷۴
انگلستان شود ،	بامداد : ۱۵۶
بريگاد قزاق : ۶۳ - ۱۳۳ - ۲۴۶ -	بانك استقراضی روس : ۱۰۶ - ۵۸۲ -
بستان‌السیاحه : ۱۶	بانك شاهنشاهی : ۱۰۶ - ۲۶۲ -
بسوس : ۵۴۹	۲۸۳ - ۲۹۱ - ۲۹۶ - ۴۱۸ -
بصره : ۳۶ - ۲۳۴ - ۴۰۵ - ۴۰۷ -	۶۰۰ - ۶۰۱ -
تا ۴۱۰ - ۴۱۹	بانك ملی : ۲۰۰ - ۵۲۵ -

بهاء السلطان : ۲۶۸	بقایری (عبدالرزاق) : ۸۱
بهاء الواعظین : ۱۴۴	بقداد : ۱۷۲ - ۲۵۴ - ۳۴۱ - ۳۶۵
بهار ملک الشعراء : ۹۵ - ۱۰۸ - ۱۵۳	۳۶۷ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۹۰
۲۴۷ - ۲۶۰ - ۲۶۱	۶۰۷ -
۲۶۵ - ۲۷۱ - ۳۴۲	بقائی کرمانی (دکتر) : ۲۱۰ - ۲۱۴
۳۴۳ - ۳۵۴ - ۳۷۸	بکندی : ۶۰۸
۳۷۹ - ۴۲۵ - ۴۵۱	بلغ : ۵۸ - ۵۰۷
۵۷۰ - ۶۰۶	بلژیک : ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۳۰ - ۲۳۲
بهارستان : ۹۹ - ۱۰۷ - ۱۳۲	۳۶۷ - ۵۱۵
۱۶۴ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۸	بلغار : ۵۰۳
۵۸۱ -	بلوچستان : ۵۹ - ۵۵۳
بهبودی : ۳۳۴	بم : ۲۰۵ - ۲۰۷ تا ۲۰۹
بهبهان : ۳۸۹ - ۴۱۹	ببینی : ۴۳۳ - ۴۹۰
بهبهانی (سید عبدالله) : ۲۵ - ۹۴	بنان السلطنه : ۱۹۸
۹۶ - ۱۰۳ - ۱۰۷	بندر دیلم : ۳۸۹
۱۰۸ - ۱۴۴ - ۱۴۸	بندرعباس : ۱۰۶
۱۷۸ - ۳۴۷ - ۴۳۰	بنگاله : ۴۰۲
۵۶۷ - ۵۷۱ - ۵۸۳	بنی طرف : ۴۱۰
۶۰۹ -	بور : ۵۵۰
بهبهانی (علاءالدین) : ۴۶۰ - ۵۶۷	بورژوا : ۳۳۶
بهجت آباد : ۱۶۴	بوشهر : ۳۵۰ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۴۱۱
بهرامزاده ابراهیمی : ۲۰۶	بوشهری : ۱۰۱ - ۲۶۳
بهرامی (فرج الله) : ۳۳۰ - ۴۵۰	بولومیکنو - ۳۳۵ - ۳۳۶
بهمن زرتشتی یزدی : ۵۸۲	بومهن : ۳۸۳ تا ۳۸۶
بهمنش (احمد) : ۱۷۱	بوناطی : ۴۷۴
بیابانک : ۱۸	بوبر : ۱۰۹
بیات : ۴۶۰ - ۴۹۲ - ۴۹۵	بهاءالدوله : ۷۳

۲۱۷ - ۲۳۰ تا ۲۴۲ - ۲۵۴	بیانی (دکتر): ۲۱۷
۳۱۷ - ۳۲۹ - ۳۴۷ - ۳۶۱	بیجار: ۱۸۵
۳۶۵ - ۳۸۴ - ۳۶۷ - ۴۲۳	بیرانوند: ۱۸۵
۴۸۹ - ۵۲۳ - ۵۵۶ - ۵۶۰	بیرجند: ۱۰۶ - ۳۲۰ - ۳۲۲
۵۷۲ - ۵۹۱ - ۶۰۵ تا ۶۰۷	بیرق قزاق: ۶۰۱
بازارگاد: ۵۶۰	بیروت: ۶۰۷ - ۲۱۳
بالان قجری: ۱۱۸	بیژن (عاطفه): ۲۰۴
بالکونیک روس: ۶۴	بیسمارک: ۱۰۹
براودا: ۳۴۷	بیگلریسکی: ۱۶
برنی (آدلف): ۸۰ - ۵۰۷	بیگلرپور: ۳۳۱
بروس: ۲۳۰ تا ۲۳۲ و رجوع به آلمان.	بیمارستان آمریکائی: ۶۰۵
بسمان (محمد تقی خان): ۳۰۸ -	بیمارستان فیروزآبادی: ۲۱۳
۳۱۰ - ۳۱۳ - ۳۲۳	بین النهرین: ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۲۳
۳۲۲ - ۳۲۶ تا ۳۱۳	۵۴۷ و رجوع به عراق شود.
۳۸۷ -	بینوایان: ۳۳۵ تا ۳۳۷
بسیخان: ۳۲۳	بیهقی: ۴۲۷ - ۴۴۵
بشتکوه: ۴۰۶	پ
بطرزیبورخ (پتروگراد): ۲۴ - ۳۱	پاپ: ۱۰۱
۷۹ - ۸۳ - ۸۴ - ۱۰۸ - ۱۱۲	پارس: ۳۹۴ - ۳۹۵ و رجوع به فارس شود.
۱۱۵ - ۱۷۷ - ۱۸۲ - ۲۳۴	پارک اتابک: ۵۲۶
۲۳۷ - ۲۴۰ - ۲۸۱ - ۴۹۸	پارلمنت: ۵۷۲ - ۵۷۳
۵۰۲ - ۵۳۴ - ۵۷۷	پاریز: ۲۱۵ - ۳۴۳ - ۳۸۳ - ۴۳۶
پلاشیدا: ۳۱۸	۴۹۶ - ۵۹۱
پل امیربهادر: ۵۶۸	پاریزی: ۶۱۴
پل جوی: ۱۵۹	پاریس: ۹ - ۱۹ - ۳۰ - ۳۱
پل دختر: ۵۵۳ - ۵۶۹	۱۰۹ - ۱۱۷ - ۱۵۷ - ۱۵۸

- بلو (مادام) : ۴۹
 بلوتارک : ۳۰۴ - ۵۹۷
 پلی تکنیک : ۳۰
 پلیس جنوب : ۲۷۵
 پنجاه سال نفت ایران : ۵۲۴
 پوانکاره : ۲۳۰
 پورداور : ۳۱۷
 پونل : ۳۰۴
 پهلوی : (رضاشاه)
 پیامبر : ۲۶۱
 پیر : ۱۶ - ۱۷
 پیرزاده : ۸۶
 پیر عبدالوهاب : ۱۶ - ۱۷ - ۶۸
 پیرنیا (ابوالحسن) : (معاذ السلطنه)
 پیرنیا (ابوالقاسم) : ۵۴۵
 پیرنیا (احمد) : (اعتلاء السلطنه)
 پیرنیا (باقر) : ۵۴۵
 پیرنیا (بیژن) : (آقایون)
 پیرنیا (حسن) : (مشیرالدوله)
 پیرنیا (حسین) : (مؤتمن الملک)
 پیرنیا (داود) : ۳۰ - ۲۵۲ - ۵۱۰
 ۵۴۵ - ۵۶۷ - ۵۹۸ -
 پیرنیا (مهدی) : ۵۴۵ - ۵۵۳ -
 ۵۵۹ - ۵۶۳ - ۵۹۸
 پیرنیا (نصرالله) : (میرزا نصرالله خان)
 پیرنیا (ولی الله) : ۵۴۵
 پیرنیا (هما) : ۵۴۵
 پیشاور : ۵۹۱
 پیشه‌وری (جعفر) : ۲۷۹
 پیغمبر دزدان : ۱۲۱
 ت
 تاتار : ۱۱۱ - ۴۹۹
 تاج محمدخان : ۳۲۶
 تاج مروارید : ۴۹۵
 تاریخ احزاب سیاسی : (تاریخ مختصر احزاب سیاسی)
 تاریخ اراک : ۱۹۸
 تاریخ انقلاب مشروطیت : ۹۰
 تاریخ ایران : ۱۲۰
 تاریخ بختیاری : ۱۶۲ - ۱۶۷ تا ۱۷۴ -
 تاریخ بیداری ایران : ۷۷ - ۳۷۸
 تاریخ بیداری ایرانیان : ۱۶ - ۱۸
 ۲۲ - ۲۸ - ۳۱ - ۵۰ - ۸۲
 ۸۶ - ۸۸ - ۹۱ - ۹۴ - ۲۰۱
 ۵۱۱ - ۵۱۸ - ۵۸۳ - ۵۸۴
 و رجوع به ناظم الاسلام شود .
 تاریخ بیستساله ایران : ۳۶۲ - ۳۶۵
 و رجوع به کودتای ۱۲۹۹ و حسین مکی شود ،
 تاریخ تمدن مشرق : ۱۴۸
 تاریخ جعفری : ۱۲
 تاریخچه نهضت کارگری در ایران :
 - ۳۴۷

تاوونیه : ۱۵۷	تاریخ خطی شریف : ۲۶
تایمز : ۲۹۰	تاریخ روابط ایران و انگلیس : ۲۵
تبت : ۱۰۵ - ۱۱۰	تاریخ صدساله ایران : ۲۲۷ - ۳۰۰
تبریزین سلطنتی : ۲۹۵	تاریخ عراق عجم : ۱۳۶ - ۱۴۷
تبریز : ۱۶ - ۱۸ - ۲۰ - ۳۴ - ۳۷	تاریخ قرون معاصر : ۲۱۵
۳۸ - ۵۲ - ۶۲ - ۹۶	تاریخ مختصر احزاب سیاسی : ۹۵ -
۹۷ - ۱۰۷ - ۱۲۱ -	۲۳۷ - ۲۵۲ - ۲۸۲ - ۳۴۴
۱۳۴ - ۱۳۸ - ۱۵۳ -	۳۴۵ - ۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۵۵
۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۶۶ -	۳۶۲ - ۵۱۴ -
۱۷۳ - ۱۷۷ - ۲۰۱ -	تاریخ مختصر مجلس ایران : ۹۹ -
۲۱۰ - ۲۱۳ - ۲۴۰ -	۲۰۰ -
۲۶۵ - ۲۶۷ - ۲۶۸ -	تاریخ مردوخ : ۱۳۱ - ۱۷۰ - ۱۸۲
۳۲۴ - ۳۶۷ - ۵۳۵ -	۱۹۶ - ۲۱۶ - ۲۴۵
۵۴۵ - ۵۷۸ - ۵۸۴ -	۲۴۶ - رجوع به مردوخ
تپ تپو : ۴۳۶	تاریخ مشروطه ایران : ۲۶ - ۸۹ -
تجارب السلف : ۵۰۰ - ۶۱۷	۹۴ - ۱۲۵ - ۱۳۱ - ۱۴۵ و
تجربش : ۲۸ - ۲۶۰ - ۵۶۳ -	رجوع به کسروی .
تخت جمشید : ۵۶۰	تاریخ مشروطه ایران و جنبش وطن -
تخت طاووس : ۴۹۵	پسرستان اصلهان و بختیاری : ۱۶۳
تخت نادری : ۶۷ - ۷۴ - ۴۹۵ -	۱۹۶ -
تلین (سید محمد) : ۲۶۰ - ۲۶۱ -	تاریخ ملکهزاده : ۵۸۵
۲۸۷ - ۳۰۵ - ۳۶۶ -	تاریخ کرمان : ۱۷ - ۵۵۳ - ۵۶۹ -
۳۶۷ - ۳۷۹ - ۴۵۱ -	تاریخ لائین : ۱۷ - ۱۹ -
۴۵۲ - ۴۸۷ تا ۴۹۰ -	تاریخ لگاریستان : ۱۲ -
۵۳۱ -	تاریخ هجده ساله آذربایجان : ۲۶۸
تذکره الاولیاء : ۱۹۹	تالپوت : ۳۶
تربیت (محمد علی خان) : ۱۷۸	تان (روزنامه) : ۳۶۷ - ۴۶۸

تنک قبر : ۱۱۸	ترتیه : ۳۱۹ - ۳۲۱
توپخانه (میدان) : ۱۴۱ - ۱۹۶	ترکش مرصع : ۴۹۵
تورات : ۵۵۴ تا ۵۵۶	ترکمن : ۲۵
توفان در ایران (کتاب) : ۵۸۸	ترکیه : ۳۷۰ و رجوع به عثمانی شود .
توکل (احمد) : ۱۱۶	
تولات : ۲۷۹	تفلیس : ۳۹۵
تولون : ۱۰۹	تقوی (حاج سید نصرالله) : ۱۰۱
تویسرکان : ۳۳	۱۷۳ - ۲۵۵ - ۲۵۶
تهران : در بیشتر صفحات	تقی زاده (حسن) : ۲۵ - ۹۹ - ۱۰۰
تهران مصور : ۵۳۴	۱۰۱ - ۱۲۷ - ۱۴۱
تیاثر : ۱۸۲	۱۴۴ - ۱۵۵ - ۱۷۳
تیمورتاش (عبدالحسین) : ۲۷۹ -	۱۷۸ - ۲۰۰ - ۲۱۳
۲۸۵ - ۲۹۲ - ۳۴۱	۲۶۲ - ۲۷۴ - ۲۸۸
۵۹۵ - ۴۹۵ - ۵۱۲	۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۶۹
۵۱۵ - ۶۱۲ - و رجوع	۴۲۹ - ۴۵۲ - ۴۶۱
به سردار معظم شود .	۴۶۴ - ۵۰۱ - ۵۲۳
تیموری (ابراهیم) : ۱۱۸	۵۲۶ - ۵۲۹ - ۵۳۱
ث	۵۳۱ - ۵۳۷ - ۵۶۸
ثابت : ۴۸۶	۵۹۴ -
ثقة الاسلام : ۱۵۵	تکیه دولت : ۷۳
ثقة الملك : ۳۹۰	تلاش آزادی : ۱۲
ج	تل الله آباد : ۱۲
جاف : ۱۸۱	تلنار : ۴۳۲
جام : ۳۲۳	تماشا (مجله) : ۵۶۹
جامعه ملل : ۸۰	تنبيه (کتاب) : ۵۰۰
جان جان خانم : ۱۴۶ - ۱۴۷	تندری قمی : ۱۶۱
جان محمد خان : ۳۰۷ - ۵۲۵	تنکابن : ۱۰۱ - ۱۵۶ - ۱۵۹ -

جنتلمن : ۵۵۵	جاوید (محمد علی) : ۴۱۳
جندی شاپور : ۳۹۷	جراحی (رود) : ۳۹۵
جنید : ۱۹۹	جردوس : ۵۵۳ : ۵۶۹ و رجوع به
جوادخان - ۲۲۲ و رجوع به	جیرفت شود .
سعدالدوله	جعفرآباد : ۳۲۵
جوادخان قزوینی : ۴۳	جعفرخان سرتیب : ۳۳۱
جوادزاده : (پشه‌وری)	جعفرقلی خان : ۲۴
جوها گدار : ۳۸۲ - ۳۸۳	جقه نادری : ۴۹۵
جوشقان : ۳۳	جلال الدوله : ۶۳ - ۱۲۶ - ۱۳۹
جوغن : ۳۳۴	۱۴۰ - ۱۴۶
جوگند : ۵۱۸	جلال الملك : ۶۰۳
جهانبانی (امان الله میرزا) : ۲۹۷ -	جلایر : ۴۹۵
۲۹۸ - ۳۶۷ - ۶۰۴ -	جلی (عباسقلی) : ۷۱
۶۰۷ -	جلیلونه : ۱۱۴
جهان بیگلری : ۳۳۲	جم (محمود) : ۲۰۹ - ۲۸۷ - ۳۰۸
جهانسوز میرزا : ۳۳	۳۴۱ - ۳۶۴ - ۴۹۶ -
جهان نو : ۳۰	ورجوع به مدیر الملك شود .
جهول وظلوم : ۶۱۴	جمال امامی : ۱۰۱
جیحون : ۳۹۰	جمالزاده : ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۳۱۵ -
جیران خانم : ۷۰ - ۷۲	۴۹۷ - ۶۰۸ - ۶۱۳ -
جیرفت - ۹۷ - ۲۰۶ تا ۲۰۹ - ۵۶۹	
ج	جمشیدیان : ۵۸۲
چاکوتاهی : ۲۶۵ - ۲۷۴ - ۲۷۵	جمهوری : ۳۷۳ - ۵۷۲
چاه چل گزی : ۴۳۶	جناب اجل آقا : ۳۵۱ و رجوع به
چراغعلی خان : ۳۴۷ - ۴۹۵	مستوفی شود .
چرچیل : ۱۶۴ - ۲۰۰	جناب اشرف : ۵۱ و رجوع به قوام
چمبرلین - ۴۱۲	شود .

حاج سید محمد اسمعیل مغازه : ۱۰۱

حاج سید نصر الله : (تقوی)

حاج شیخ احمد : (شیخ احمد)

حاج عبدالحمید خنامنه ای : ۲۶۶

حاج عبدالوهاب : (پیر عبدالوهاب)

حاج علیرضا : ۳۳۷ - ۳۳۸

حاج علی قلی خان : (مردار اسعد)

حاج غلام رضا خان شهاب الملك : ۵۶۹

حاج محتشم السلطنه : ۹۴ - ۳۰۵

-۵۰۱

حاج محمد تقی شاهرودی : ۲۲۶

حاج محمد حسن : (امین الضرب)

حاج محمد حسن کوزه کنانی : ۱۶

حاج محمد رحیم خان : ۲۰۵ - ۲۰۶

حاج محمد کریم خان ، ۲۰۵ - ۲۰۶

حاج مخیر السلطنه : (هدایت)

حاج معین التجار : ۱۰۱ - ۲۶۴

حاج مشیر التجار : ۴۱۸

حاج موسی خان : ۲۰۵

حاج میرزا آقاسی : ۲۷۴ - ۲۹۲

حاج میرزا احمد کرمانی : ۵۰

حاج میرزا تقی : ۱۸

حاج میرزا جواد آقا : ۴۶

حاج میرزا لطف الله : ۱۶۷

حاج میرزا محمد : ۴۹۲

حاج میرزا محمدخان : ۲۰۸

حاج میرزا یحیی : (دولت آبادی)

چنگیز : ۴۹۹

چمن : ۲۳۲ - ۲۷۰ - ۶۱۶

ح

حائری زاده : ۴۳۲ - ۴۶۰ - ۴۸۶

حاج آقا اسمعیل : ۴۳۲

حاج آقا جمال : ۲۴۱ - ۲۴۵ - ۳۷۴

حاج آقا شیرازی : ۵۱۳

حاج آقا معین : ۹۸

حاج آقا نور الله : ۱۵۷ تا ۱۵۹ -

۵۸۷ - ۲۲۷

حاج ابو حسین : ۳۳۷

حاج ابو الفتح : ۱۶۲

حاج اسد الله خان : ۴۸۶

حاج امین الضرب : (امین الضرب)

حاج اکبر کر : ۵۹۰

حاجب الدوله : ۶۷ - ۷۱ - ۱۱۸ -

حاج بهرام خان : ۲۰۶

حاج پیرزاده : ۱۸

حاج جعفر جوگندی : ۵۱۸

حاج حسن آقا ملک : ۴۶۰ - ۴۸۶ -

۶۰۸

حاج حسین آقا امین الضرب : ۳۰۹

حاج حسین آقا ملک : ۳۳۷ - ۶۰۸

حاج حکیم آواز خوان : ۴۴

حاج خسرو خان - ۲۰۶

حاج سیاح : ۵۰

حاج سید علی اکبر نال اسیری : ۳۶

- حاج نایب الصدر: ۱۶
 حاج نصیر السلطنه: ۲۸۰
 حاجی خان: ۳۱۶
 حشه: ۲۳۴ - ۵۷۱
 جبل المتین: ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۱۳
 ۲۷۶ - ۳۴۷ - ۳۹۰
 ۴۰۴ تا ۴۰۷ - ۴۱۲
 ۴۲۰ - ۴۲۷ - ۴۳۰
 ۴۳۲ تا ۴۳۶ - ۴۴۷
 ۴۴۹
 حبیب الله خان جهانبانی: ۴۹۵
 حبیب الله خان ناصر لشکر: ۳۲۶
 حبیب الله شادلو: ۳۶۹
 حبیب الله خان شیانی: ۳۳۱
 حبیب الله کمالوند: ۴۶۰
 حجاز: ۲۰
 حزب جنگل: ۲۷۵ و رجوع به
 کوچه خان شود.
 حزب عدالت: ۲۷۹
 حسن آباد: ۶۲ - ۳۳۴
 حسن ابن اسحق طوسی: ۵۶۵ و رجوع
 به خواجه نظام الملک
 حسن ابن نصر الله اردستانی: ۵۶۵
 حسام الاسلام: ۱۰۱
 حسام الملک: ۳۳ - ۵۹ تا ۶۱
 حسن پیرنیا: (مشیر الدوله)
 حسینعلی خان: ۱۰۱
 حسن معاصر: ۵۸۵
 حسن ملک: ۴۶۰ - ۴۸۶
 حسین آقا خزاعی: ۳۲۳
 حسین بیگ تبریزی: ۱۷۲
 حسین پیرنیا: (مؤتمن الملک)
 حسین شاه جوهری: ۱۰
 حسینقلیخان بختیاری: ۵۷۳
 حشمت الدوله: ۲۵۷ - ۳۰۵
 حشمت السلطنه: ۶۰۵ - ۶۰۶
 حشمت الملک: ۹۹
 حضرت معصومه: ۴۴ - ۳۰۹
 ۳۸۳
 حضرت عبدالعظیم: (شاه عبدالعظیم)
 حقوق بین الملل: ۸۱ - ۹۶
 ۵۲۸
 حقیقت (روزنامه): ۳۴۵ - ۳۴۷
 حکمت: (سردار فاخر)
 حکمت (علی اصغر): ۱۰
 حکومت سه مرده: ۵۵۳
 حکومت سقراط: ۲۵۱
 حکومت ترار و محمد علی میرزا:
 ۱۳۲ - ۱۳۴ - ۱۵۰
 حکومت خانوادها در ایران: ۲۵۶
 حکیم الدوله: ۳۵۵
 حکیم الملک: ۱۴۹ - ۱۸۴ - ۲۲۰
 ۲۴۰ - ۲۵۸ - ۳۵۵
 ۵۳۱
 حکیمی (ابراهیم): (حکیم الملک)

خاقان : ۳۵ - ۱۴۶ ورجوع به
قتضی شاه .

خالوقربان : ۲۸۰ - ۳۲۸ - ۳۳۴

۳۳۸

خانباخان : (هدایت)

خانباخان شیرازی : ۲۲۶

خان بهادر : ۴۲۳

خانقاه : ۱۷

خانقین : ۳۶۵

خانم خانمها : ۶۰۷

خان ملك ساسانی : ۵۱۸ - ۵۲۲ -

۵۲۴

خانه ایران : ۳۳۹

خبیر الملك : ۲۱۰ - ۵۳۶ - ۵۸۰

خدایارخان : ۳۴۴ - ۳۶۴ - ۳۸۲

۴۰۵ - ۴۰۹ - ۴۹۴

خراسان : ۳۳ - ۴۵ - ۵۳ - ۵۵ -

۷۹ - ۹۹ - ۱۱۱ - ۱۴۸

۲۳۴ - ۲۷۴ - ۳۰۸

۳۱۰ - ۳۱۳ - ۳۱۹

۳۲۰ - ۳۲۲ - ۳۳۴

۳۸۷ - ۳۹۴ - ۴۵۱

۴۶۷ - ۵۴۵ - ۵۷۰

۵۷۱ - ۶۱۰ -

خرم آباد : ۳۹۱ - ۴۱۲

خروان : ۶۰۸

خزاعی : ۳۲۳ - ۴۴۵ - ۴۹۵

حمدالله مستوفی : ۴۰۰

حمید میرزا قاجار : ۶۰۸ - ۶۰۹

حنفی : ۴۲۵

حویزه : ۳۹۸

حیات یحیی : ۲۰ - ۱۲۵ - ۱۲۶ -

۲۴۱ - ۲۵۲ - ۲۸۹ -

۳۱۱ - ۳۴۸ - ۳۵۱ -

۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۶۵ -

۳۸۶ - ۴۲۶ - ۴۳۰ -

۴۹۰ -

ورجوع به دولت آبادی

حیدرخان عمواغلی : ۲۱۵ - ۲۱۷ -

حیدرقلی : ۴۶۰

حیم : ۴۶۰ - ۴۸۶

خ

خاتون هفت قلعه : ۹۷ - ۳۲۷ -

۵۵۳ - ۵۷۰ -

خازن السلطنه : ۶۰۵

خاطرات اعظام الوزراء : ۲۲۷ و -

رجوع به تاریخ صدساله ایران .

خاطرات کنل کاساکوفسکی : ۷۱ -

۷۷ -

خاطرات و خطرات : ۸۶ - ۹۲ - ۹۵ -

۱۱۸ - ۱۶۸ - ۲۷۱ -

۳۴۶ - ۳۶۱ - ۳۶۴ -

۳۶۶ - ۳۷۴ - ۳۸۴ -

۵۱۲ -

۴۱۸ - ۴۲۰ تا ۴۲۵ -

۴۸۰ -

خوی : ۳۳

خیابان بوذرجمهری : ۶۱۲

خیابان شاهپور : ۵۶۸

خیابان عین الدوله : ۶۱۱

خیابان فردوسی : ۵۲۵

خیابان قلوريسان : ۶۰۸

خیابان منوچهری : ۵۶۳

خیابانی، محمد : ۲۶۵ تا ۲۷۰ - ۲۷۱

تا ۲۷۴ - ۳۳۴ - ۳۳۵

۳۳۸ -

خیام : ۶۱۴ - ۴۹۶

د

داداشو (دکتر) : ۴۳۶ و رجوع به
نقشی شود .

دادگر : ۳۰۸ - ۴۱۵ - ۳۵۵ - ۴۲۹

۴۶۰ - ۴۸۶ - ۴۹۴

دادور : ۲۱۲ - ۲۵۷ و رجوع به
وثوق السلطنه .

دارا : ۵۵۱

دارسی : ۵۲۴ - ۵۳۶

دارالفنون : ۱۲۴

دارلینگ : ۵۰۴

داریوش : ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۶۰

داستانهای قدیم ایران : ۵۳۰ - ۵۵۴

دال : ۳۸۹

خزائن الارض رجالها : ۵۹۷

خزر : ۱۱۱ و رجوع به بحر خزر .

خزعل : ۱۶۰ - ۲۵۱ - ۳۸۸ -

۴۰۰ تا ۴۰۴ - ۴۰۶ -

۴۰۷ تا ۴۱۳ - ۴۱۸ - ۴۲۵

خزیمه علم، امیر حسین : ۲۰۹

خسرو : ۳۹۵

خسروخان : ۲۰۶

خشایارشا : ۵۴۷ - ۵۵۷ - ۵۶۰

خشونت مقس : ۴۴۷

خضر : ۳۲۲

خطیبی : ۴۶۰

خلیل خان : ۵۰۰

خنجرشمر : ۵۲۵

خواجو : ۱۰

خواجه باشی : ۵۷۵

خواجه نوری : ۳۵۸

خوار : ۳۴۷ - ۶۱۲

خواف : ۳۲۳

خواندنیها : ۴۳۷

خور : ۱۸

خوشه : ۳۷۴

خور موج : ۳۸۹

خوزستان : ۱۶۰ - ۱۹۷ - ۲۴۹ -

۲۵۱ - ۳۸۷ - ۳۸۸ -

۳۹۱ تا ۴۱۱ - ۴۱۳ تا

دشت مغان : ۳۲۶	دامش (دکتر) : ۹۴ - ۹۵
دشتی (علی) : ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۳۰۸	دامغان : ۳۳ - ۵۱۴
۳۷۳ - ۵۲۰ - ۵۵۱ - ۶۱۳	دامغانی : ۴۸۶
دعای تیربند : ۴۳۶	دانشکده ادبیات : ۲۱۵ - ۵۶۳
دکتر آقابان : ۳۶۰ - ۴۸۶	دانشکده حقوق : ۷۹ و رجوع به
دکتر ادهم : ۶۰۸	مدرسه علوم سیاسی شود .
دکتر افشار : ۲۴۷	دانشگاه : ۸۱
دکتر حشمت : ۲۷۸	دانش بزرگ نیا : ۴۹۴
دکتر سهراب : ۲۰۰	داودخان علی آبادی : ۱۳۴
دکتر شفق : ۵۹۸	داودی (مهدی) : ۶۱۰
دکتر شیخ (احیاء السلطنه، احیاء الملک) :	داور : ۸۰ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۸
۱۹ - ۶۲ - ۲۷ - ۱۲۰ -	۴۶۰ - ۴۷۷ - ۴۸۶ -
۴۲۹ - ۴۸۶	۴۹۵ - ۵۱۰ - ۵۱۱
دکتر طاهری : ۲۰۹	دایرة المعارف : ۵۵۸
دکتر طولوزان : ۵۱ - ۷۲	دبستانی (محمود) : ۲۱۰
دکتر فاروقی : ۶۰۷	دبیر اعظم : (بهرامی)
دکتر فوریه : ۲۶	دبیرستان پهلوی : ۳۷۲
دکتر لطیف گیلانی : ۱۵۸	دبیر الملک : ۵۲ - ۲۴۶
دکتر مصدق : (مصدق)	دربی (مستر) : ۲۵۴
دکتر یحیی معاصر : ۶۰۵ - ۶۰۶	دروازه قزوین : ۶۱۳
دماوند : ۲۶۰	دریای نور : ۴۹۵
دموکرات : ۱۷۸ - ۵۸۷	دزدآب : ۴۱۵
دواخانه شورین : ۴۷۴	دزفول : ۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۸ - ۴۱۲
دوشان تپه (خرگوش تپه) : ۴۷	دست بران : ۴۳۷
دولت آبادی (یحیی) : ۱۲۴ - ۱۲۵	دستگرد چنار : ۱۵۹
۱۳۲ - ۱۷۸ - ۲۰۸ -	دست غیب : ۴۶۰ - ۴۸۵ - ۴۹۴
۲۱۷ - ۲۲۱ - ۲۴۰ -	دشتستان : ۳۳
۲۶۲ - ۲۸۷ - ۳۱۱ -	

۵	۳۷۳ - ۳۶۷ - ۳۶۶ - ۳۴۸
ذکاء الملك: (فروغی) - ۲۶۳ - ۳۶۹	تا ۳۷۶ - ۳۷۸ - ۳۸۱ - ۳۸۳
ذوالقرنین: ۵۶۰ - ۵۷۰	۳۸۶ - ۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۵۲
د	۴۸۲ - ۴۸۵ - ۵۳۱ - ۶۰۳
د	و رجوع به حیات یحیی شود .
داینو: ۱۳۷	دولت‌شاهی: ۴۹۴
داهرمز: ۴۰۲	دهارت ویک: ۱۲۶ - ۱۳۵ تا ۱۳۹
راه ابریشم: ۳۳۹	۱۴۰ - ۵۰۲
راهنمای کتاب: ۱۴۴ - ۵۵۹ - ۵۶۵	دهمخدا: ۸۰ - ۱۴۴ - ۱۸۷ - ۲۲۶
رایس (سراسهرینگ): ۲۴ - ۲۶	۲۴۱ - ۱۶۰ - ۶۱۳ - ۲۶۱
رائین (اسماعیل): ۵۷۷	دهدشت: ۳۴
رئیس‌التجار: ۴۱۸ - ۴۸۶	دهگان (ابراهیم): ۱۹۸
رباط کریم: ۱۶۴ - ۲۲۷	دهگان (کاهو): ۱۲ - ۳۴۷
رب قجری: ۱۱۸	دهگان سید محمد: ۳۴۶ - ۳۴۷
رجال ایران: ۱۵۶	دیاکونوف: ۵۵۸
رجال صدر مشروطیت: ۲۹ - ۵۰۶	دیرترسا: ۵۶۶
۵۸۲	دیکسن (ژنرال): ۲۴۷ - ۶۰۱
رجال عصر ناصری: ۱۶ - ۲۲	دیلی میرور: ۶۰۹
رحمت آباد ریگان: ۹۷	دیوان بیگی: ۴۶۰ - ۴۸۶
رحیم خان: ۹۹ - ۱۵۳	دیوانخانه: ۷۱ - ۷۲ - ۷۴ - ۵۰۵
۱۵۴ - ۵۸۳ - ۵۸۴	دیوان سعدی: ۵۹۴
رحیم زاده صفوی: ۳۶۵	دیوان عارف: ۲۶۱ - ۲۷۱
رژی: ۳۵ - ۳۶	دیوژن: ۵۲۷
رستم: ۲۳۹ - ۳۶۹	دیوسالار: ۲۷۵ - ۳۳۶
رستم آباد: ۲۶ - ۹۱ - ۹۲ - ۲۲۴	دیوسلی: ۲۱۳ - ۵۹۰
۵۱۰	دیویزیون قزاق: ۲۵۲ - ۳۰۱ -
رستم خان: ۲۰۷	۳۱۱

روزنامه بانیر : ۴۲۶	رستم فرخ‌زاد : ۳۲۴
روزنامه جنگل : ۲۷۶ - ۲۸۱	رشت : ۹۹ - ۱۲۰ - ۱۵۴ - ۱۵۹
روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه :	۱۶۱ - ۱۶۲ - ۲۶۵ - ۲۷۹
۳۵ - ۳۶ - ۴۹ - ۵۱ - ۵۲	۲۸۰ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۳۰۳
۵۸ - ۶۱ - ۶۲	۳۲۸ - ۳۳۲ - ۳۳۸
روسی‌خان : ۱۹۸	۳۳۴ - ۶۰۰
روسیه : ۲۴ - ۳۰ - ۳۷ - ۵۲ - ۴۳	رضا (ع) : ۱۱۸
۵۶ - ۶۵ - ۶۶ - ۸۳	رضائیه : ۳۳۶
۱۰۲ - ۲۰۴ تا ۱۰۶	رضاخان (سردار سپه) : ۴۱۳ تا ۴۱۷
۱۰۸ تا ۱۱۱ - ۱۲۶	رضا زاده شفق : ۲۷۱
۱۲۷ - ۱۳۵ - ۱۳۹	رضا مازندرانی : ۳۰۴ - ۳۷۷ - ۳۷۹
۱۵۱ - ۱۵۴ - ۱۵۵	و رجوع به سردار سپه شود .
۱۷۴ - ۱۶۸ - ۱۷۲	رضاقلی‌خان : ۱۶۱ - ۳۹۱
۱۷۷ - ۱۹۷ - ۲۱۷	رضاقلی میرزا : ۵۲۵
۲۲۰ تا ۲۲۹ - ۲۳۱	رضوی : ۴۶۰
۲۳۳ و ۲۳۶ تا ۲۴۱	رضوی (مهندس) : ۲۱۰
۲۴۶ - ۲۵۱ - ۲۵۲	رعد (روزنامه) : ۳۱۰
۲۶۰ - ۲۷۱ - ۲۷۹	رفعت‌الدوله : ۲۰۷
۲۸۷ - ۲۸۷ - ۳۹۲	رفعت نظام : ۹۶ - ۲۱۰ - ۲۱۲
۲۹۳ - ۳۳۸ - ۳۴۷	رفسنجان : ۱۳ - ۲۰۶ تا ۲۰۹
۳۵۰ - ۴۳۴ - ۴۹۹ تا	رفیع (رضا) : ۴۶۰
۵۰۱ - ۵۱۴ - ۵۳۴	رکن‌الدوله : ۳۳ - ۶۱
۵۴۵ - ۵۷۷ - ۵۸۷	رسم : ۲۳۰
۵۸۸ - ۶۰۰	رمضانعلی : ۲۲۴
روسیه، آرشيو : ۵۶۶	روحی ← (شیخ احمد)
روضه‌الصفا : ۱۷ - ۵۰۰	رود هن : ۳۸۵
روم : ۲۳۴ - ۲۳۶ - ۲۳۹ - ۵۶۳	روزنامه اصفهان : ۵۷ - ۴۱۸ - ۴۲۱

زنگک : ۵۷۱	رهبان مشروطه : ۵۶۲
زنگبار : ۴۷۱	رهنما : ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۳۰۶ - ۴۶۰
زنگنه : ۴۶۰	۴۸۶
زورکه آمد : ۳۵۷	ری : ۱۶۱
زورگند : ۵۱۸	ریاضی (مهندس) : ۲۰۲
زرتاب فرد : ۲۱۱	رویتر : ۲۳۲ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۲۷
زهرامینی : ۵۸۹	ز
زیدون : ۳۸۹	زابل : ۱۱۰
زقوله : ۴۶ - ۴۷	زاهدان : ۴۱۵
زین العابدین خان : ۲۰۸	زاهدی (تیمسار فضل الله) : ۴۰۵ -
زین العابدین شیروانی : ۱۶	۴۰۸ - ۴۲۱ - ۴۲۵
زینویف : ۵۰۲	۴۶۰
ژ	زرگنده : ۱۳۵ - ۱۳۸ - ۱۶۴
ژابن : ۹۵ - ۲۰۹ - ۲۳۰ - ۵۰۲	زره شاه اسماعیل : ۴۹۵
ژرژ : ۲۲۹	زرین کوب : ۵۵۰ - ۵۵۶ - ۵۵۷ -
ژرمن : ۲۲۹ - ۲۳۷ - ورجوع به	۵۵۹
آلمان شود .	زلف قجری : ۱۱۸
ژنو : ۲۱۷ - ۳۲۰ - ۶۰۷ - ۶۰۸	زمانیان (عبدالامیر) : ۸۱
س	زنجان : ۱۸۵
سازمان ملل متحد : ۱۱ - ۲۷۲	زند - سر لشکر علی : ۲۰۴
ساسان میرزا : ۷۳	زندگانی سیاسی احمد شاه : ۲۶۰ -
ساعدا الدوله : ۴۰۹ - ۵۷۸	۲۸۳ - ۲۹۴
ساعدا الملك : ۱۳۶	زندگانی من : ۳۰ - ۳۱ - ۷۹ - ۸۲
سالار اشرف : ۴۸۶	۸۳ - ۸۴ - ۹۲ - ۱۰۴ -
سالار بهزادی : ۲۰۸	۱۱۲ - ۲۵۷ - ۲۶۴ -
سالار الدوله : ۱۸۱ تا ۱۸۷	۲۶۶ - ۲۸۶ - ۲۸۹ -
	۳۰۹ - ۵۰۴ - ۵۳۴ -

۵۸۴ - ۵۷۱ - ۳۰۳ - ۳۰۱	۵۸۶ - ۱۹۷ - ۱۹۶
۶۰۲ - ۶۰۱	سالار سعید : ۲۱۰
سپهر : ۱۵۷	سالار فیروز : ۲۱۰
سپهرم (امیر مسعود) : ۲۹	سالار لشکر : ۳۰۵ - ۲۳۱
سپهسالار خلعتبری (محمد ولی خان) :	سالار معظم : ۹۹
- ۱۵۹ تا ۱۵۴ - ۱۲۸ - ۹۹	سالار مفخم بجنوردی : ۵۷۰
- ۱۶۲ تا ۱۷۴ - ۲۰۶ - ۲۴۱	سالار ملی : ۱۵۴ و رجوع به باقر -
- ۲۸۶ - ۳۰۶ - ۳۲۳ - ۴۹۱	خان شود
- ۵۳۵ - ۵۳۱ - ۵۱۰ - ۵۰۶	سالار نظام : ۳۴۵
۵۸۴ - ۵۷۸ - ۵۷۱	سالنامه دانشکده حقوق : ۸۱
سپهسالار (میرزا حسن خان مشیرالدوله)	سالنامه دنیا : ۱۰۱ - ۱۲۹ - ۱۶۷
۵۴۴ - ۱۱۸ - ۳۵	۱۷۲ - ۲۱۹ - ۲۲۱ - ۲۴۷
سپهسالار (محمد خان) : ۱۱۸ - ۳۵۱	۲۵۵ - ۲۶۲ - ۲۸۹ - ۲۹۱
ستارخان (سردار ملی) : ۱۵۴ - ۱۶۳	۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۵۲ - ۵۰۹
۱۸۰ - ۱۷۷ تا ۱۷۲ - ۱۶۶	۴۹۳ - ۵۱۱
- ۵۳۵ - ۲۱۵ - ۲۱۴ - ۲۱۲	سام (دکتر) : ۲۱۰
۵۷۸	سان ریو : ۱۹۸
ستوده (منوچهر) : ۱۴۶	ساجیلاخ : ۶۰۸
سخن (مجله) : ۸۰۰ - ۱۰۸ - ۵۸۰	ساوه : ۱۹۶ - ۲۲۷
سراج الملك : ۱۱۴	سایکس : ۱۲۰
مراد واردگری : ۲۴ - ۲۶ - ۱۰۴	سایگون : ۵۶۴
۱۳۴ - ۱۱۵ - ۱۰۸ - ۱۰۵	سایه (کتاب) : ۲۶۱ - ۶۳۱
۵۰۲ - ۱۷۷ - ۱۶۷ - ۱۴۳	سبزوار : ۳۲۳
سراسپرینگ رایس : ۵۸۵	سپر سلطنتی : ۴۹۵
سرتیپ فضل الله خان : ← (زاهدی)	سپهدار اعظم (رشتی ، فتح الله اکبر) :
سرچشمه : ۳۳۸	۱۶۷ - ۱۷۲ - ۲۴۶ - ۲۸۶
سرخس : ۱۱۱	۲۸۷ - ۲۹۰ - ۲۹۲ - ۲۹۴

۶۰۴ - ۶۰۳	سردار اجل : ۴۱۱ - ۴۱۸
سردار سعید : ۲۲۶	سردار ارفع : ۴۱۸
سردار ظفر : ۱۵۸ - ۱۶۱ - ۱۶۲	سردار اسعد بختیاری : ۴۷ - ۱۵۷
سردار قاهر حکمت : ۲۰۲ - ۲۸۰	۱۵۸ - ۱۶۰ - ۱۷۲ - ۱۷۴
۴۸۶ - ۴۶۰	۱۶۷ - ۱۷۵ - ۱۸۰ - ۲۱۷
سردار عشایر : ۴۸۶	- ۴۹۵
سردار کشور : ۴۱۸	سردار اشجع : ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۷۴
سردار کل : ۱۴۶	- ۲۲۷
سردار لشکر : ۳۰۴ - ۴۱۸	سردار اقدس : ۳۸۸
سردار مجلل : ۹۷ - ۲۰۸	سردار اکرم : ۶۴ - ۶۷
سردار محتشم : ۳۵۸ - ۳۶۶	سردار انتصار : ۳۶۰
سردار معیی : ۱۷۵ تا ۱۷۷ - ۱۸۷	سردار بهادر : ۱۷۵ - ۱۸۰
۵۸۸ - ۲۲۶	سردار جنگک : ۱۶۱
سردار معتضد : ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۳۰۵	سردار جنگل : ۲۷۵ - ۲۷۹ - ۲۸۰
سردار معتمد : ۴۸۶	۲۸۷ - ۳۲۸ - ۳۳۰
سردار معظم ، ← (تیمورتاش)	سردار رشید : ۳۰۵
سردار معظم کردستانی : ۴۸۶	سردار سپه : ۱۷۳ - ۱۹۷ - ۱۹۸
سردار منتصر : ۴۸۶	۱۹۹ - ۳۰۲ - ۳۰۶ - ۳۰۷
سردار منصور : ۹۸ - ۱۲۶ - ۱۳۹	۳۱۱ - ۳۱۵ - ۳۱۴ - ۳۱۹
۱۶۷ - ۱۴۰	۳۲۳ - ۳۲۸ - ۳۲۹
سردار نصرت : ۹۷ - ۲۰۶ تا ۲۰۸	۳۳۴ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۳
سردار همایون : ۲۴۶ - ۲۹۶	تا ۳۴۵ - ۳۴۸ تا ۳۵۴
سرگذشت مسعودی : ۵۳۵ - ۵۷۳	تا ۳۶۷ تا ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۳
۵۷۸	تا ۳۹۱ - ۴۰۴ - ۴۲۴ تا ۴۳۲
سرلشکر فیروز : ۳۳۱	۴۳۳ - ۴۴۵ - ۴۴۶
سرور الدوله : ۲۵۱	تا ۴۴۹ - ۴۸۵ - ۴۸۸ - ۴۸۸
	۴۹۰ - ۴۹۱ تا ۴۹۵ - ۵۲۵

۲۵۷ - ۲۷۹ - ۳۴۲

۳۵۵ - ۳۶۴ - ۴۶۱

۴۸۷ - ۵۳۱

سمنان : ۳۳ - ۳۶

سمیتقو : ۴۸۵

سنائی : ۱۹۹

سن پسرزبورک : ← (پطرزبورک)

سنجایی : ۱۵۵

سن ژرژ : ۱۰۵ - ۵۴۵

سن سیر : ۳۱۷

سنگلج : ۳۸۴ - ۳۸۵

سوادکوه : ۶۶

سوئد : ۲۲۳

سودان : ۲۳۴

سوریه : ۴۲۳

سوسیال رولیسونر : ۲۴۴

سویس : ۲۴ - ۳۱۶ تا ۳۲۱ - ۶۰۷

سومرست موآم : ۶۰۹

سهام الدوله : ۳۰۵

سهام السلطان : ۳۹۴

سهام السلطنه : ۲۴۴

سهراب : ۲۳۹

سهراب خان : ۴۶۰ - ۴۸۶

سهراب زاده : ۳۰۵ - ۴۶۰ - ۴۸۶

سه سال در دربار ایران : ۴۶ - ۴۹

ورجوع به فوریه

سهیلی خوانساری : ۱۲

سرورالملک : ۴۳

سطوتالملک : ۳۲۶

سعادت نوری (حسین) : ۶۳ - ۵۷

سعدالدوله : ۲۵ - ۲۷ - ۱۰۰

۲۱۷ - ۲۲۳ - ۳۰۵

۳۹۱

سعدالله خان : ۲۸۰

سعدی : ۸۵ - ۵۱۸ - ۵۲۷ - ۵۹۴

سعیدی : ۴۶۰ - ۵۳۱

سفرنامه شرلی : ۱۸۷

سلطان ابراهیم میرزا : ۴۰

سلطان اویس میرزا : ۳۳

سلطان (غلام) : ۴۲۰

سلطان حسین قاجار : ۶۰۸

سلطان خانم : ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۲۰۸

سلطان محمود : ۱۰ - ۱۹۹ - ۳۶۱

سلطان محمود میرزا : ۶۰۶ - ۶۰۸

سلطان الواعظین : ۳۷۴

سلطانی : ۴۶۰ - ۴۸۶

سلطنت آباد : ۱۶۶

سلماس : ۳۳

سلیمان داراب : ۳۲۸

سلیمان ضیاء ابراهیمی : ۲۰۲ -

۲۰۶

سلیمان میرزا : ۱۴۲ - ۱۷۸ - ۲۱۰

۲۲۴ - ۲۲۶

سید کمره‌ای : ۲۶۷	سیاستگران دوره قاجار : ۵۱۸ - ۵۲۲
سیدالمحققین : ۴۸۶	۵۲۴ - ۵۳۴
سید محمد خان تولی : ۳۳۱	سید ابوالفتوح : ۴۸۶
سید محمد طباطبائی : ← (طباطبائی)	سید احمد نوربخش : ۱۵۹
سید محمد مشعشع : ۳۹۸ - ۳۹۹	سید ایوب : ۳۹۸
سید محمد یزدی : ۵۰۹	سید باقر سمسار : ۶۱۳
سید محمود : ۳۷۶	سید تقی : ۳۴۷
سید مهدی افجه‌ای : ۲۸۲	سید جعفر صومعه سرائی : ۲۸۲
سید یعقوب : ۳۹۰ - ۴۴۳ - ۴۵۲	سید جلیل اردبیلی : ۲۸۲ - ۲۸۳
۴۵۶ - ۴۶۰ - ۴۶۴	سید جمال‌الدین اسدآبادی : ۵۱
۴۷۲ - ۴۸۲ - ۴۸۶	۶۲ - ۷۴ - ۹۷ - ۱۴۱ -
سیرجان : ۲۰۷ - ۲۰۹	۱۴۴ - ۲۰۷ - ۲۱۲ -
سیروس : ۳۹۵ و رجوع به کورش	۵۶۶ - ۵۹۰
سیستان : ۳۳ - ۵۹ - ۳۲۰ - ۳۲۲	سید جمال‌الدین امین‌هانی : ۲۱۲ -
۵۱۴	۲۱۳ - ۵۰۱ - ۵۳۶ -
سیف افشار : ۲۱۴	۵۸۰
سیف‌الله‌خان : ۴۸۶	سید رضی : ۴۲۰
ش	سید ضیاء‌الدین طباطبائی : ۲۴۹ - ۲۵۱
شاپشال : ۱۳۴ - ۱۳۸ - ۵۰۲	۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۸۷ -
شاهور : ۳۹۷	۲۹۵ - ۲۹۷ تا ۳۰۳ -
شاخ درخت : . : ۳۴۳	۳۰۶ تا ۳۱۲ - ۳۱۳ -
شادلو (حبیب‌الله) : ۴۶۰	۳۱۵ - ۳۲۳ - ۶۰۲ -
شادمان (دکتر) : ۲۰۸ - ۲۱۰	۶۱۳
شادباخ : ۵۵	سید عبدالله : ← (بهبهانی)
شافعی : ۴۲۵	سید عبدالکریم خلخالی : ۲۸۲
شام : ۴۱۸	سید عبدالرزاق : ۱۷۹
شاه‌آباد : ۲۹۵ - ۲۹۷ - ۳۹۷	سید عبدالوهاب : ۴۷۶
	سید علی : ۳۹۸

شاه اسماعیل : ۳۹۸ - ۳۹۵	شجاع السلطنه : ۱۸۳ - ۲۳۱
شاهرودی (باقر) : ۴۹۳	شفائی ، اسماعیل خان : ۳۲۰
شاهزاده ابوالفضل عضد : ۵۷۵	شفت : ۲۷۹
شاهزاده اسدالله میرزا : ۱۰۱	شفق سرخ : ۱۵۴ - ۲۶۰
شاهسون : ۱۸۵ - ۵۶۹	شقایق : ۷۶
شاهطهاسب : ۳۹۸	شکرالله مافی : ۳۳۷
شاه عباس : ۳۰۹ - ۳۶۱ - ۳۹۹ - ۵۲۵	شکوه السلطنه : ۲۱۱
شاه عبدالعظیم : ۵۱ - ۶۲ - ۶۳	شکوه الملك : ۲۶۳
۶۶ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۳	شلفی : ۴۲۰
۷۵ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۵۲۵	شمر : ۵۲۵
۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۲۳ - ۵۲۵	شمس اقدس : ۶۰۸
شاهنامه : ۱۰ - ۱۵ - ۵۶۹	شمس الحکماء : ۲۰۱
شجاع الدوله : ۵۳ - ۱۸۵	شمس العماره : ۵۱۲
شجاع السلطنه : ۱۸۷	شمشیر شاه اسماعیل : ۴۹۵
شجاع الملك : ۳۲۳	شمشیر نادری : ۴۹۴ - ۴۹۶
شجعی (زهره) : ۲۱۰	شمیران . ۱۱ - ۲۳ - ۱۲۷ - ۲۲۳
شچکولوف : ۶۹	ورجوع به تجریش شود .
شداد : ۴۱۲	شمیم (علی اصغر) : ۳۳۵ - ۳۶۵ - ۵۲۴
شرافت : ۵۳۳	شوربچه : ۱۹۷ - ۲۰۰
شرف الدوله : ۱۰۷	شوروی : ۲۸۶ - ۲۸۸ - ۳۴۷ و
شرکت نفت : ۴۱۵	رجوع به روسیه شود .
شریعت زاده : ۳۶۰ - ۳۸۶ - ۵۱۱	شوستر (مستر) : ۲۵۶ - ۳۱۷ - ۵۲۵
شریعتمدار : ۱۳۸	شوش : ۱۳۸ - ۳۹۳
شریف الدوله : ۵۳	شوستر : ۵۸ - ۳۹۰ تا ۳۹۳ - ۴۰۲ تا ۳۹۸ - ۴۰۳
شریف کاشانی : ۵۲۲ - ۵۲۳	

شیخ الملك سیرجانی : ۵۹۰	شوشتری : ۴۶۰ - ۴۸۷
شیخ جالب : ۴۱۸ - ۴۱۹	شوکت الملك (امیر) : ۳۱۹ - ۳۲۰
شیخ جلال : ۴۱۹ - ۴۵۲ - ۴۵۹	- ۳۲۲
۴۸۶ - ۴۶۰	شوکران : ۱۱۸
شیخ حسین چاکوتاهی : ۲۷۵ و رجوع به چاکوتاهی	شهاب الدوله : ۱۰۱ - ۲۴۵ - ۳۱۳
شیخ حسین سقط فروش : ۱۰۱	- ۳۲۹
شیخ خزعل : ← (خزعل)	شهرستانک : ۵۳
شیخ سلیمان کمب : ۳۹۹	شهریور (احمد) : ۲۴۷
شیخ عبدالحسین مبصر : ۴۱۸	شهشانی : ۲۰۸
شیخ عبدالحمید : ۴۰۶ - ۴۱۱ - ۴۱۸	شیبانی : ۳۱۷ - ۶۰۴ - ۳۳۱
شیخ عبدالرحمن : ۴۲۹ - ۴۸۶	- ۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۶۹
شیخ عبدالعزیز : ۴۱۸ - ۴۱۹	۴۴۶ - ۴۴۷ - ۶۰۴
شیخ عبدالکریم : ۴۰۳	شیخ ابراهیم زنجانی : ۱۰۱ - ۵۹۱
شیخ عبدالمجید : ۴۱۸ - ۴۲۳	شیخ ابواسحق (شاه) : ۱۲
شیخ عبدالله مازندرانی : ۲۱۳ - ۵۹۰	شیخ ابوالحسن : ۴۰۹
شیخ عبدالنبی نوری : ۴۲۸	شیخ احمدروحي : ۵۷ - ۶۲ - ۹۷ - ۹۸
شیخ علی رضا : ۴۸۶	- ۲۰۱ - ۲۰۷ - ۲۱۰
شیخ علی نوری : ۱۰۱	- ۲۱۴ - ۵۳۶ - ۵۷۹
شیخ فرج الله : ۴۶۰ - ۴۸۶	- ۵۸۰
شیخ فضل الله نوری : ۱۳۱ - ۱۳۷	شیخ الاسلام : ۱۳۱ رجوع به مردوع شود
۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۷۰	شیخ الاسلام ملایری : ۳۶۰
- ۵۸۹ - ۴۱۲ - ۱۷۱	شیخ الاسلامی (دکتر) : ۱۴۴ - ۲۵۱
۵۹۱	- ۶۰۱
شیخ لطفی : ۳۰	شیخ الرئيس : ۴۸۶ - ۱۴۴ - ۵۸۹
شیخ لیسکی : ۴۰۹	شیخ العراقین : ۳۶۶ - ۳۶۷
شیخ محسن : ۲۰۱ - ۲۰۶	شیخ اللهیار : ۱۱۸

صدرالاسلام: ۴۸۶	شیخ محمد حسین استرآبادی: ۳۰۵
صدر الاشراف (محسن): ۱۲۷ -	شیخ محمد حسین یزدی: ۳۰۵
۱۲۸ - ۵۰۶ تا	شیخ المشایخ: ۴۰۹
۵۱۱ - ۵۰۹	شیخ محمد علی ثابت: ۴۸۶
صدرالانام: ۲۰۸	شیخ محمود ۶۰۶
عذر بلاغی: ۱۷	شیخ مهدی سلطان الواعظین ۳۷۴
صدرالتواریخ: ۱۶	شیخ مهدی شریف: ۵۲۲ - ۵۲۳
صدر میرحسینی: ۲۰۸	شیخ موسی: ۴۱۸
صدیق حضرت: ۸۰ - ۱۰۱	شیخ یحیی: ۲۰۱ - ۲۱۰
صدیقه کبری: ۶۳	شیراز ۱۰ - ۳۶ - ۵۰ - ۵۳ - ۱۰۰
صرب: ۲۱۸ - ۲۲۹ - ۲۳۷	۲۱۱ - ۲۸۳ - ۲۵۰
صفائی (ابراهیم): ۵۵۰ - ۵۶۲	۳۸۸ - ۳۹۹ - ۴۶۷
صفرخان: ۲۴۴	شیروان: ۵۲۴
صفویه: ۳۹۹	شیروانی: ۴۹۴ - ۴۸۶ - ۴۶۰
صمد خان: ۲۴۱	ص
صمصام السلطنه: ۱۵۸ تا ۱۶۱ -	صاحب جمع: ۶۶ - ۶۷
۱۷۴ - ۱۸۲ -	حاجدیوان: ۱۵۴ - ۱۵۵
۲۱۷ - ۲۴۳ تا	صاحب سلطان: ۴۶
۲۴۶ - ۲۴۹ -	صاحب قرآنیه: ۷۴ - ۸۸ - ۹۱ -
۵۱۰	۲۲۴ - ۲۶۱
صنیع حضرت: ۱۶۷	صارم الدوله: ۲۴۶ - ۲۵۳ - ۲۶۰
صنیع الدوله: ۲۵ - ۸۹ - ۹۰ -	۲۶۷ - ۲۹۱ -
۹۲ - ۹۵ - ۹۶ - ۱۰۱	۳۰۸ - ۵۱۲
۱۲۵ - ۱۳۲ - ۱۶۷	صدر: ۴۶۰
۵۷۱ - ۵۸۱	صدر (محمد): ۵۰۶
صور (میرزا قاسم خان): ۳۶۴	صدرائی: ۴۶۰ - ۴۸۶

۲۰۷ - ۲۲۷	صو اسرافیل (میرزا جهانگیر خان):
۵۷۱ - ۵۸۱	۱۰۴ - ۱۴۴ تا ۱۵۳
طباطبائی (معد صادق): ۹۱ -	۱۴۸ - ۱۶۸ - ۲۰۲
۱۷۹ - ۲۲۴	۲۱۲ - ۲۶۶ - ۲۳۱
طبرزد ۳۸۷	۵۳۶ - ۵۷۹ - ۵۸۰
طرایق الحقایق: ۱۶	صوت السلطنه: ۳۹۰ - ۴۲۹
طرشت: ۱۶۴ - ۵۸۶	صومه سرا: ۳۳۱ - ۳۳۲
طوفان (روزنامه): ۲۷۲	ض
طومانیانس: ۲۶۳ - ۵۲۰	ضیرغام السلطنه: ۱۵۹ تا ۱۶۱ -
طهران: (تهران)	۱۶۴ - ۱۷۵
طهرانی: ۳۶۰ - ۴۸۶	ضیاء (ابراهیم): ۴۶
طیفور انجدانی: ۱۹۸	ضیاءالدوله ← (انوشیروان میرزا)
ظ	ضیاء السلطان: ۱۶۱
ظل السلطان: ۳۳ - ۵۶ - ۵۷ -	ضیاءالملک: ۳۲۹
۵۸ - ۹۹ - ۱۰۲ -	ضیاءالواعظین: ۴۸۶
۱۰۸ - ۱۳۳ - ۱۳۴ -	ضیغم السلطان: ۳۲۶
۱۳۹ - ۱۴۵ - ۱۴۶ -	ضیغم الملک: ۳۲۶
۱۶۶ - ۲۱۴ - ۵۲۶ -	ط
۵۳۵ - ۵۷۲ - ۵۷۳ -	ظارم: ۳۳۳
۵۷۸	طالبوف: ۹۶ - ۲۱۲
ظهورالدوله: ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۳۳۶	طالبش: ۲۷۵ - ۳۳۲
۵۲۵ - ۵۸۹	طاہری (هادی): ۴۶۰
ظہیر الملک: ۹۹	طباطبائی جمال الدین: ۳۲۰
ع	طباطبائی دبیا: ۴۶۰
عارف قزوینی: ۱۷۸ - ۲۱۲ -	طباطبائی (سید محمد): ۷۷ - ۹۴
۲۴۱ - ۲۶۱ -	۹۶ - ۱۰۰ - ۱۴۸
۲۷۱ - ۳۱۳ -	۱۴۹ - ۱۶۷ - ۱۶۸

عبدالمجید میرزا ← عین الدوله	۳۷۰ - ۳۷۷
عبدالمک ملک مروان : ۲۴۸	۳۸۱ - ۳۸۲
عتبات عالیات : ۱۸۷	عاصم بیک : ۲۸۱ - ۲۲۳
عترت (مهندس) : ۲۰۹	عاصمی : ۴۱۳
عثمان : ۳۸۵	علیم آرا : ۱۹۸
عثمانی : ۳۷ - ۶۲ - ۶۵ - ۱۹۸	عالی قاهر : ۷۱ - ۱۶۰
۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۳۵	عایشه خانم : ۴۶
۲۴۰ - ۵۴۵ - و رجوع	عامری (امان الله خان) : ۲۰۸
به ترکیه شود	عبادان : ۴۱۰ - و رجوع به
عدل : ← (منصور السلطنه)	آبادان شود
عدل اسفندیاری : ۲۰۲ - ۲۰۷	عباس آباد : ۲۰۴ - ۳۲۳
عدل السلطان : ۲۰۷	عباس آقا : ۲۵ - ۱۰۷
عدل السلطنه : ← (عدل اسفندیاری)	عباس خان ابراهیمی : ۲۰۶
عدل الملک : ← (دادگر)	عباس میرزا : ۱۷ - ۲۵ - ۳۳ -
(عدل مظفر : ۵۷۰ - ۵۷۱)	۷۱ - ۹۶ - ۶۱۰
عدل (یوسف) : ۴۶۰	عبدالباقی خان : ۲۰۰
عذرا خانم : ۱۳۶	عبدالحسین : ۷۷ و رجوع به سردار محبی
عراق : ۳۶ - ۵۱ - ۹۸ - ۱۴۷	عبدالحسین خان : ۱۴۷
۱۹۷ - ۲۲۷ - ۳۹۴	عبدالحمید : ۵۰۳ - ۶۲۰
۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۹۰ - ۶۱۰	عبدالحمید میرزا : ← (ناصر الدوله)
عراقی : ۴۶۰ - ۳۸۶	عبدالرحمن : ۴۶۰
عرب : ۴۲۰ - ۳۲۲	عبدالرزاق خان : ۸۰
عرب حویزه : ۳۹۹	عبدالرضا خان ابراهیمی : ۲۰۶
عربستان : ۳۴۹ - ۳۹۹ - ۴۲۲	عبدالرضا خان (سرهنک) : ۴۰۹
عزالدوله : ۳۳	عبدالسید : ← (نصره نظام)
	عبدالصمد میرزا : ۳۳
	عبدالله خان والی : ۴۰

- عزت‌المالك : ۳۶۴
 عزت‌الدوله : ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷
 عزيزخان : ۱۴۶
 عزيزالسلطان : ۴۷ - ۴۸ - ۵۲
 - ۷۲
 عزيز : كاشي : ۳۴۲
 عزيزاللهخان : ۱۶۱ - ۱۶۳ - ۱۶۴
 عزيزيه : ۴۸
 عشرتآباد : ۵۸ - ۱۷۲ - ۳۰۸
 عشره مشؤومه : ۵۶۳
 عشقآباد : ۵۷۰
 عشقي : ۲۴۱ - ۳۵۳ - ۳۷۰
 عشيره كعب : ۳۹۹
 عصاي مرصع : ۴۹۴
 عصر انقلاب : ۴۶۰ - ۴۸۶
 عصر بيخبري : ۱۱۸
 عضدالدوله (احمد ميرزا) : ۳۳ -
 ۵۶۷ - ۶۱۱
 عضدالسلطان : ۵۳۱ - ۵۳۴ - ۵۷۵ -
 ۵۷۷
 عضدالملك : ۴۲ - ۱۳۴ - ۱۳۷ -
 ۱۴۲ - ۱۳۹ - ۱۴۰
 ۱۴۹ - ۱۷۴ - ۱۷۶ -
 ۱۷۸ - ۵۲۵ -
 عضدى (يدالله) : ۵۴۵
 عظيمي : ۴۶۰ - ۴۸۶
 عفتخانم زن سيد ضياء : ۳۱۶ - ۳۲۱
 عفتخانم (ادهم) : ۶۰۵ تا ۶۰۸
 عقاب سفيد : ۵۴۵
 عقدا : ۱۳
 عقدالعلي : ۳۶۲ - ۵۲۸
 علاء (حسين خان) : ۴۲۵ - ۴۲۹
 ۴۴۹
 علاءالدوله : ۲۶ - ۱۰۷ - ۱۲۶
 ۱۳۹ تا ۱۴۱ -
 ۵۲۵ - ۶۱۲
 علاءالسلطنه : ۱۴۰ - ۱۴۲ -
 ۱۸۲ - ۲۱۸ - ۲۴۱ - ۵۳۱ - ۵۷۶
 علاءالملك : ۶۲ - ۵۲۲
 علائي : ۴۵۲ - ۴۵۴ - ۴۶۷
 علامير (محمود خان) : ۵۳۱
 علمي (رضا) : ۸ - ۱۲
 علي (ع) : ۳۷۱ - ۳۸۲ - ۴۸۳ -
 ۵۰۶ - ۵۷۸
 علي بن بويه : ۳۹۸
 عليخان : ۳۱ - ۶۱
 عليخان سپاهكوهي : ۲۲۶
 علي اصغر خان : ۵۱۹ و رجوع به
 اتابك شود .
 علييك : ۱۳۴
 عليرضا قاجار : ۱۷۶ و رجوع به
 عضدالملك شود .

۲۴۰ - ۲۷۴ - ۳۹۹ -	عماد السلطنه : ۳۸۶
۵۱۲	عماد الوزراء : ۸۰ - ۸۱
فارسانه : ۵۶۰ - ۵۷۱	عمان : ۲۳۴ - ۳۸۷
فاطمی : ۴۹۴	عمر : ۳۸۲
فالیر : ۱۱۲	عمه بی بی - ۳۰۹
فتحعلیشاه : ۱۷ - ۳۲ - ۲۰۵ - ۵۶۷	عمید الدوله : ← (کیومرث میرزا)
۶۱۰ - ۶۱۱	عمید السلطنه : ۳۲۳ - ۳۲۹
فتح الله خان اکبر : ← (مهدار اعظم)	عندلیب کاشانی : ۳۴۷
فتنه : ۲۶۱ - ۶۱۳	عیلام : ۱۴۸
فتوحی : ۱۷۳	عین الدوله : ۲۰ - ۸۹ - ۱۵۴
فخرائی (ابراهیم) : ۲۷۵ - ۲۷۶	۱۵۵ - ۲۲۱ - ۲۲۲
فخر الدوله : ۴۴ - ۴۵	۲۲۴ - ۲۹۴ - ۳۰۵
فرات (عباس) : ۳۱۲	۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۶
فرانسه : ۷۴ - ۸۰ تا ۸۳ - ۱۰۵	۵۳۴ - ۵۶۷ - ۵۶۸
۱۱۲ - ۱۲۷ - ۲۱۱ -	۵۷۰ - ۵۷۷ - ۵۰۹
۲۳۰ - ۳۴۷ - ۳۹۵ -	۶۱۰ - ۶۱۱ -
۵۴۵	عین الملك : ۱۴۷
فراعان : ۱۴۶ - ۱۴۷	غ
فرح آباد : ۲۲۳ - ۳۰۶ - ۳۰۹	غازان : ۲۳۴
۴۸۳ - ۳۴۰	غزه : ۳۲۲
فرخ السلطنه : ۷۰	غلامحسین خان تارزن : ۴۴
فرخ خراسانی (محمود) : ۳۱۰	غلامحسین خان ژرنال : ۶۳
فرخی : ۳۰۷ - ۳۴۷ - ۳۴۸	غلامرضا خان : ۱۱۶
فردوسی : ۱۰ - ۱۵ - ۴۲ - ۲۱۱ -	غفاری : ۴۹۴
۳۶۱ - ۴۴۶ - ۵۵۹ -	ف
۵۶۱ - ۵۷۰ -	فاتح : ۵۲۴ - ۵۳۶
فرزین (محمد علی) : ۲۲۶ - ۲۳۱	فارس : ۱۷ - ۳۳ - ۱۴۵ - ۱۶۶

فرشته آب ۵۵۳	فرویدن اردلان : ۱۱
فرشته عدالت : ۵۶۴	فریدون میرزا : ۷۳ - ۶۰۷ - ۶۰۸
فرعون : ۹۸ - ۲۰۷ - ۴۱۲	فریگیه : ۴۰۳
فرمانفرما : ۱۹ - ۹۶ - ۱۴۶ -	فریمان : ۶۱۰
۱۶۷ - ۱۹۷ - ۲۰۰ -	فطن الملك : ۲۳۱
۲۰۱ - ۲۲۷ - ۲۳۱ -	فضل الله نوری : ← (شیخ فضل الله)
۲۸۶ - ۳۰۳ - ۳۰۵ -	فضل الله خان : ← (زاهدی)
۳۰۷ - ۴۹۱ - ۵۸۶ -	فضل الله خان آق اولی : ۶۰۱ - ۶۰۲
۵۸۸ - ۶۱۰ -	فغفور : ۲۳۹
فرمانفرما : ← ناصرالدوله	فکر آزادی : ۲۵
فرمانفرمائیان (حافظ) : ۲۱۵	فلاحیه : ۳۹۹
فرمند (ضیاء الملك) : ۴۲۹	فلسفی : ۳۱۵ - ۳۲۱
فرنک : ۲۴ - ۵۴ - ۸۰ - ۸۲ -	فن کاردرف : ۲۲۰ - ۲۲۱
۹۴ - ۳۴۴ -	فوریه (دکتر) : ۴۶
فرودگاه مهرآباد : ۲۹۵ - ۲۹۷	فومنتات : ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۳۳۱
فروزانفر (بدیع الزمان) : ۵۲۷	فهم الدوله : ۳۴۷
فروغ (حسین) : ۲۰۵	فیروز (مظفر) : ۳۰
فروغی (ذکاء الملك) : ۸۰ تا ۸۲	فیروز میرزا : ← (نصیره الدوله)
۲۲۰ - ۲۵۱ - ۳۵۵ -	فیروزه خراسان : ۷۹
۳۵۶ - ۳۶۴ - ۴۹۴ -	فیلیس : ۵۴۸
۵۶۳ - ۵۹۴ - ۵۹۵ -	فیلیه : ۳۰۶ - ۴۰۱ - ۴۰۴ تا ۴۰۶
۵۹۶	۴۰۹
فرهاد میرزا : ← (معمدالدوله)	فین : ۱۴۶ - ۱۴۷
فرهنگ اساطیریونان : ۱۷۱	ق
فرهنگ ایران زمین : ۱۴۶	قائم مقام : ۲۶ - ۵۲ - ۱۴۵ -
فریدون : ۳۷۰	۱۴۶ - ۵۶۶
فرویدن آه میت : ۲۵ - ۱۴۷	

قزاق اوفسکی : ۶۳ رجوع به کاساکوفسکی شود .	قائم مقام الملك رقیع : ۴۰۹ - ۴۸۶
قزاق خانه : ۶۴ - ۵۵	قاجاریه : ۱۶ - ۱۸ - ۶۳ - ۱۳۳
قزوین : ۳۳ - ۵۰ - ۷۴ - ۱۴۲	۱۳۴ - ۱۴۳ - ۱۷۴
۱۶۳ - ۲۲۶ - ۲۴۰	۱۸۳ - ۲۰۰ - ۳۷۴
۲۹۵ - ۲۹۷ - ۳۰۲	۳۸۱ - ۳۸۳ - ۴۵۰
۴۵۱	۴۵۲ - ۴۵۹ - ۴۶۹
قزوینی (محمد) : ۹۸ - ۱۵۷	۴۷۱ - ۴۸۰ - ۴۸۲
۱۵۸ - ۲۱۰ - ۳۱۷	۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۹۱
۳۶۷ - ۴۲۰ - ۴۲۴	۵۷۷ - ۵۸۶ - ۶۰۹
۴۹۶ - ۵۷۹ - ۶۱۴	۶۱۳
قسطنطنیه : ۲۸۸	قاسم آباد : ۲۳
قصر ابیض : ۲۲۰	قاسم خان (یاور) : ۴۱۱
قصر شیرین : ۱۰۶ - ۲۲۲ - ۲۴۱	قاسم خان والی : ۴۹۵
۳۴۱	قاضی احمد : ۱۲
قصر قاجار : ۳۰۷	قاضی حمیدالدین : ۳۶۲
قطب الدین شیرازی : ۲۱۵ - ۵۲۵	قانون اساسی : ۹۴ - ۹۵ - ۱۲۲
قفقاز : ۱۶۳ - ۱۹۵ - ۱۹۷	قاین : ۹۹ - ۳۲۲
۲۳۴ - ۲۳۷ - ۱۸۳	قباد : ۳۷۰
قلجاق سلطنتی : ۴۹۴	قداره مرصع : ۴۹۵
قلعه دختر : ۵۵۳ - ۵۶۹	قدرت السلطنه : ۴۷
قلهک : ۲۶ - ۱۳۴ - ۱۳۸ - ۱۳۹	قلسیه خانم : ۶۰۶
قم : ۲۰ - ۳۳ - ۶۱ - ۷۴ - ۹۹	قرآن مجید : ۷۶ - ۱۱۷ - ۱۲۲
۱۶۱ تا ۱۶۳ - ۲۲۶	۱۵۰ - ۱۸۵ - ۲۳۴
۵۷۳	۲۳۷ - ۲۴۸ - ۵۶۰
قمی : ۴۶۰	قراخان : ۵۲۵
قمر تاج : ۴۶	قراطاغ : ۲۳۰
	قره تپه : ۱۶۴

۲۹۷ - ۳۰۲ - ۳۱۶ -	قمر الدوله - ۲۰۴
۳۱۷	قمر السلطنه : ۳۵
کاظم یزدی : ۳۶۰	قوام الدوله : ۳۰۵ - ۳۲۲
کاظمین : ۴۰۶ - ۶۰۷	قوام السلطنه : ۷۳ - ۲۱۳ - ۲۴۹ -
کافور : ۷۳	۲۵۱ - ۳۰۸ - ۳۱۰ -
کاکوند : ۲۹۹	۳۱۳ تا ۳۲۳ - ۳۲۸ -
کاکس (برسی) : ۲۵۳	۳۲۹ - ۳۴۰ - ۳۴۴ -
کاله : ۱۱۲	۲۴۸ - ۳۵۰ - ۳۶۰ -
کامران دخت ۶۰۶	۳۶۱ - ۳۸۷ - ۴۳۷
کامران میرزا : ۳۳ - ۵۵ - ۶۶ -	قوام الملك : ۹۹ - ۴۰۲ - ۴۰۹
۲۳۹ - ۹۸ - ۷۵	قوچان : ۵۳ - ۳۲۳ - ۳۲۵ -
ورجوع بدنايب السلطنه	۳۲۶ - ۵۷۰
کامرون : ۵۵۸	قهوه تجری : ۱۱۸
کانادا : ۶۰۸	ك
کوه آلمان (مجله) : ۴۱۳	کابینه سیاه : ۳۱۸
کتاب آبی : ۲۴ - ۲۶ - ۱۱۲ -	کاخ گلستان : ← (گلستان)
۱۱۳ - ۱۲۰ - ۱۴۳ -	کارکسی کرهوس : ۳۰
۱۴۵ - ۱۵۴ - ۱۵۷ -	کاردروف : ۲۲۳
۱۶۳ - ۱۶۶ - ۱۶۷	کارلابیل : ۷
کتاب آرزو : ۱۱۴ - ۵۱۷	کارلتن : ۵۲
کتاب آسانی : ۶۱۴	کارون : ۳۹۷ - ۴۱۱ - ۴۲۰
کتزیاس : ۵۵۴ - ۵۵۶	کازرونی : ۳۶۰ - ۴۸۶
کتل بیرزن : ۱۷ - ۵۵۴ - ۵۶۹	کاساکوفسکی : ۶۳ - ۷۶
کتل دختر : ۵۵۳ - ۵۶۹	کاشان : ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۶۱ -
کتیبه بیستون ۵۵۶	۱۶۲ - ۳۵۳
کعال : ۸۹	کاشانی : ۳۶۰
کر : ۳۹۵	کاشغر : ۱۱۰
	کاظم خان سیاح (کلنل) : ۲۹۵ -

کرامت علی : ۴۰۸	کریستن سن : ۵۵۸
کران : ۴۳۶	کریم آقا : ۳۰۸
کربلا : ۱۴۸ - ۴۰۵ - ۴۹۰	کریمخان زند : ۳۹۹ - ۴۰۰
کربلانی علی سید : ۲۱۲	کسرائی : ۴۴۶
کربلانی کاس آقا : ۳۳۳	کسروی (احمد) : ۸۹ - ۹۴ - ۱۲۵
کرج : ۲۲۶	۱۳۰ - ۲۶۸ - ۳۹۲ -
کرخه : ۳۹۷	۳۹۷ و رجوع به تاریخ
کردستان : ۱۳۱ - ۱۶۹ - ۱۷۰ -	مشروط ایران شود .
۱۸۱ - ۱۸۳ - ۱۹۷ -	کسما : ۳۳۶
۲۱۷ - ۲۴۴	کسمائی (غلامحسین) : ۲۸۱
کرزن (لرد) : ۱۱۷ - ۲۵۳ - ۲۶۲	کشتی آی وی : ۴۰۹ - ۴۱۱
۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۸ -	کشتی مظفری : ۳۸۹
تا ۲۹۳ - ۳۰۲ - ۳۰۳	کشی کش : ۳۸۹
۳۱۱ - ۳۲۱	کشکول : ۳۳۶
کرمان : ۱۰ - ۱۳ - ۳۳ - ۵۰ - ۵۱	کعب (عشیره) : ۳۹۹
۵۹ - ۶۳ - ۹۶ - ۹۷ -	کلات : ۱۶ - ۹۸
۹۹ - ۱۰۶ - ۲۰۰ تا	کلکته : ۲۱۳
۲۱۵ - ۲۴۰ - ۳۷۲ -	کلمانسو : ۲۱۳
۳۸۲ - ۴۹۲ - ۵۴۵ -	کلنل تقی خان (پسیان) : ۳۱۹ - ۳۲۰
۵۶۹	کلنل کاسا کوفسکی : ۶۱۱
کرمانشاه : ۳۳ - ۶۱ - ۹۹ - ۱۸۲	کلوک (ژنرال) : ۲۳۰
۱۸۵ - ۱۸۷ - ۲۲۷ -	کلهر : ۳۰۵
۲۳۱ - ۴۶۷ - ۵۸۶ -	کمال اسماعیل اصفهانی : ۶۰۷
۵۸۸ -	کمال وند : ۳۶۰
گرم بیک : ۴۱	کماندر چیف : ۱۰۹
گروپاتکین : ۱۰۹	کمان نادر : ۴۹۵
گروندی : ۶۱۲	کمبوجیه : ۵۵۷

کی استوان: ۴۶۰ - ۴۸۷	کمونست (روزنامه): ۲۷۹
کیالو: ۳۹۱	کمیسیون معارف: ۵۳۰
کیانوری: ۵۹۱	کن: ۱۶۴
کیخسرو: ۳۹۵ - ۳۹۶ - ۴۸۳ -	کنارسر: ۲۷۷ - ۲۷۸
کیمرث میرزا: ۳۳ - ۳۰۴	کنت کورث: ۵۴۹
کیهان (ماژور مسعود خان): ۲۸۷	کنستی توسیون: ۸۶ - ۵۸۰
۲۹۵ - ۳۰۸ - ۳۱۱ -	کنعان: ۳۲۵
ک	کنفوسیوس: ۲۹
گابا: ۱۷۱	کنگاور: ۵۷۸ - ۵۸۸
گابوک آلمانی: ۳۳۲ تا ۳۳۸	کوچک خان (میرزا): ۲۶۵ - ۲۶۶
گدروزیا: ۵۵۱ - ۵۵۳ و رجوع ۴	۲۷۵ - ۲۷۷ - ۲۷۹ -
جیرفت شود.	۲۸۰ - ۲۸۳ - ۲۸۷ -
گردپوس: ۳۰۴	۳۰۴ - ۳۲۸ - ۳۲۹ -
گرز سلطنتی: ۴۹۵	۳۳۱ - ۳۳۸ - ۳۸۷ -
گرگان: ۱۸۱ - ۴۹۷ - ۵۰۴	کودتای: ۱۲۹۹: ۲۷۵ - ۲۸۲ -
گرگر: ۳۹۷	۲۸۶ - ۳۰۵ -
گروس: ۱۸۵	۳۰۷ - ۳۱۱ - ۳۲۵ -
کره گردیوم: ۳۰۴	۳۲۷ - ۳۴۴ - ۴۲۸ -
گری (مراد وارد): ۱۰۳ - ۲۲۸ -	۴۴۷ - ۴۴۹
۲۲۹ - ۲۳۲	کورو (کوروش): ۳۹۴ تا ۳۹۶ -
کریکوروبیچ: ۶۴	۵۴۹ - ۵۵۷ - ۵۶۰ -
گزارش ایران: ۲۵ - ۹۲ - ۲۶۷	کوروش کوچک: ۲۹۸
۲۶۸ - ۲۸۶ - ۳۳۴ -	کوه بادامو: ۳۷۳
۳۵۴ - ۳۶۲ - ۳۸۶ -	کوهی کرمانی: ۳۷۱ تا ۳۷۳
گزنفون: ۵۵۴	کویر اسوت: ۱۳ - ۹۶ - ۱۰۶
گسکر: ۲۷۹	کهریزک: ۲۹۷
گشتاسب: ۲۳۹	کیا: ۵۹۱
گلاستون: ۲۳۴	

لرد کرزن : ۵۹۹	گلستان (باغ، کاخ) : ۷۲ - ۲۳ -
لرد گری : ← (گری)	۸۸ - ۸۹ - ۹۵ - ۱۲۷ -
لرستان : ۱۹۷ - - ۳۰۸	۴۸۰ - ۴۹۴
لرن : ۱۰۹	گلشائیان : ۵۰۷
لژیون دونور : ۱۱۲ - ۵۴۵	گلهای رنگارنگ : ۵۵۱
لسان السلطنه : ۳۰۸	کلیون : ۳۱۸ - ۳۱۹
لسان الملك : ۳۰۵ و رجوع به شهر	گمش تپه : ۱۸۱
شود .	کنجه : ۳۸۷
لشت ونشا : ۳۳۶	کوسف : ۳۳۵
لشکر آرا : ۳۳۴	گوگرد احمر : ۵۵۶
لطف الله : ۴۶۰	کیتی افروز (دختر محمد حسن میرزا) :
لطفی (شیخ) : ۳۰	۶۰۸
لطیف گیلانی (دکتر) : ۱۵۸	گیگر : ۳۰۵
لقمان نقیسی : ۲۰۶	گیلان : ۳۳ - ۱۰۱ - ۱۵۳ - ۱۵۹
لمان : ۳۱۸	۱۶۱ - ۱۶۲ - ۲۶۵ -
لندن : ۱۰۴ - ۱۰۸ - ۱۱۲	۲۷۹ - ۳۰۳ - ۳۰۴ -
۱۱۵ - ۲۱۷ - ۲۳۱ -	۳۲۹ - ۳۳۴ - ۳۳۶ -
۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۴۰ -	۳۸۵ -
۲۴۹ - ۲۵۱ - ۲۵۹ -	
۲۶۶ - ۴۲۷ - ۵۰۲ -	کیوم : ۲۲۹
۵۰۳ - ۵۰۴ - ۶۰۶ -	کیوم دوداسو : ۵۴۵
۶۰۸	ل
لنین : ۵۰۳ - ۶۲۰	لار : ۴۵
لورگاه : ۱۲۱	لاکامرر : ۵۶۶
لورن (پرسی) : ۴۱۲ - ۴۱۷ تا ۴۱۸	لالحب علی . . . : ۵۳۵
لوزان : ۳۱۷	لالزار : ۳۲۰
لولمان، ۳۳۱ - ۳۳۲	لامعی گرگانی : ۵۷۱
	لانگ قلو : ۲۱۶ - ۵۹۷

ماچو : ۱۰۹	لومومبا : ۹۷
ماوزر : ۳۲۸	لهستان : ۲۳۱
ماهان : ۳۳۶	لماخوف : ۱۲۵ - ۱۳۳ - ۱۳۸ -
ماه تابان : ۳۵	۱۶۸ - ۲۸۱ - ۵۳۵ -
مبارك آباد : ۲۰	۵۷۸
مبصر (شيخ عبدالحسين) : ۳۱۸	لیبی : ۱۷۱
متولی باشی : ۹۹ - ۶۰۶ - ۶۰۷	لهژ : ۲۳۰
متعه : ۳۱۹	لشمان : ۲۳۱
مجاهد السلطان : ۲۳۱	لیلی : ۱۹۶
مجدد الاسلام : ۵۷ - ۹۸ - ۲۰۱ -	لئونیداس اسپارتی : ۵۸۰
۵۶۸	م
مجدد الدوله : ۲۳ - ۳۳ - ۷۲ -	ماداكتو : ۱۳۸
۳۰۵	ماده اتر : ۳۸۲
مجدد السلطان : ۵۰۶	مارتیروس خان : ۶۵
مجلس ملی : ۵۶۹	مارسی : ۳۶۵
مجلس مؤسسان : ۳۹۰ تا ۳۹۳	مارشيو : ۵۶۶
مجله اطلاعات ماهانه : ۵۰۵	مارلینگک : ۱۰۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ -
مجنون : ۱۹۶	۱۲۶ - ۱۳۳ - ۱۴۳ -
مجیدیه : ۵۴۵	۲۲۳
مجیر دیوان : ۲۰۱	مازندران : ۶۶ - ۱۴۰ - ۱۴۱ -
محاسب الدوله : ۲۰۳ - ۲۳۶	۲۵۳ - ۲۶۵ - ۲۷۵ -
محتشم السلطنه : ۹۰ - ۹۱ - ۹۲	۳۰۳ - ۳۸۳
۵۸۱ - ۳۲۳ - ۲۶۳	ماژر مسعود خان : ← (کیهان)
۲۵۳	ماسوله : ۳۳۱
محتشم الملك : ۲۰۷	مال اسد : ۱۸۳
معین خان : (مشیر الدوله)	مالك اشتر : ۲۳۷
	ماموتوف : ۱۳۳

۱۲۴ - ۱۲۵ تا ۱۲۳	محسن صدر : (صدرالاشرف)
۱۴۴ تا ۱۴۹ - ۱۵۳ تا	محقق الدوله : ۲۷ - ۷۹ - ۸۰ -
۱۵۸ - ۱۶۲ تا ۱۶۶ -	۱۰۱
۱۷۳ - ۱۸۱ تا ۱۹۸ -	محقق العماء : ۳۶۰ - ۳۸۶
۲۱۰ - ۲۱۳ - ۲۱۴ -	محمد اسماعیل خان : (وکیل الملك)
۲۴۱ - ۴۹۲ - ۴۹۹ -	محمد باقر خان : ۲۰۶
۵۰۰ - ۵۰۲ - ۵۰۳ -	محمد بن طاهر : ۵۸ - ۵۹ - ۶۲
۵۰۹ - ۵۱۴ - ۵۲۳ تا	محمد تقی میرزا : (رکن الدوله)
۵۳۶ -	محمد جواد خان : (منتظم الدوله)
۵۶۸ - از ۵۷۵ تا ۵۸۸	محمد حسن شاه : ۶۱۳
از ۵۸۳ تا ۵۸۷ - ۶۰۶	محمد حسن کوزه کتانی : ۱۶
محمد قلی میر پنج : ۳۳۰ - ۲۳۲	محمد حسن میرزا : ۳۸ - ۳۶۵ -
محمد میرزا : ۱۷	۳۶۶ - ۳۸۳ -
محمد ولی میرزا : ۳۵۶ و رجوع به	۴۲۸ - ۴۲۹ -
فرمانفرما شود	۴۹۰ - ۶۰۶ - ۶۰۸ -
محمد ولیخان : (سپهسالار)	۶۱۳
محمده : ۴۰۲ - ۴۰۴ - ۴۰۶ -	محمد حسین میرزا : ۳۳۱
۴۰۷ تا ۴۰۹ - ۴۱۲ -	محمد خان (سرهنگ) : ۴۸۹
۴۱۶ - ۴۲۰ - ۴۲۳ - ۴۱۵	محمد خان قهوهچی باشی : ۱۱۸
محمود آقا : ۳۴۵	محمد شاه : ۱۷ - ۷۱ - ۲۷۴ -
محمود آقا میر پنج : ۳۳۱ - ۳۳۲	۳۳۶
محمود کرمانی : (افضل الملك)	محمد علی خان بلوچ : ۳۹۲
محمود خان آیرم : ۴۹۵	محمد علی خان (سرهنگ) : ۴۰۲
محمود محمود : ۲۵	محمد علی شاه (محمد علی میرزا) : ۱۵ -
مخبر الدوله : ۱۴۲	۲۲ - ۲۳ - ۲۶ - ۹۴ - ۹۸ -
مخبر السلطنه : ۲۲ - ۹۰ - ۹۲ -	۱۰۲ - ۱۰۴ - ۱۰۶ -
۹۶ - ۱۷۶ - ۲۵۷	۱۱۶ تا ۱۱۹ - ۱۲۲ -

مدرسه نظام : ۱۲۴	۲۶۹ تا ۲۷۱ -
مدرسه مروی : ۳۰	۲۷۴ و رجوع به
مدیر الملک : ← (جم)	هدایت شود
مرآت اسفندیاری : ۲۰۷	مغیر الملک : ۹۶
مرآت البلدان : ۵۶۰ - ۵۷۱	مختار خان : ۵۱
مراکش : ۲۳۶	مختارالدوله : ۱۶۸ - ۱۹۸ - ۱۹۹
مرتضائی : ← (مدتاز الملک)	مختار الملک : ۲۰۵
مرتضی قلی خان : ۹۶ - ۹۷ -	مختاری (حبیب الله) : ۳۸۴ - ۵۱۱
۱۶۰ - ۲۰۵	مدیر الدوله : ۴۸۶
۲۰۵ - ۲۰۸ -	مدرس (سید حسن) : ۱۵۷ - ۲۲۶
۵۰۷	تا ۲۳۱ - ۲۴۵ - ۲۴۸
مرداویج : ۳۹۷	۲۴۹ - ۲۵۳ - ۳۰۵ -
مردوخ کردستانی : ۱۳۱ - ۱۶۸ -	۳۱۷ - ۳۴۹ - ۳۶۰ -
۲۲۶	۳۵۳ -
مردی از جنگل : ۳۳۲ - ۳۳۵	۳۵۴ - ۳۵۶ - ۳۵۹
مرل (دکتر) : ۸۰ - ۸۱	۳۶۰ - ۳۶۳ - ۳۵۹
مرو : ۱۹۹	۳۷۳ - ۳۹۰ - ۴۳۰
مریم: ماریان ، (دختر احمد شاه)	۴۳۲ - ۴۳۵ - ۴۳۷
۶۰۷	۴۳۸ - ۴۴۱ - ۴۴۳
مزعل : ۴۱۲	۴۵۰ - ۴۵۳ - ۴۵۴
مساعدا السلطنه : ۳۶۸	۴۵۶ تا ۴۵۸ - ۴۶۱
مساوات : ۱۴۴ - ۱۷۸	۵۰۷ - ۵۰۸
مستشارالدوله : ۱۰۱ - ۱۲۵ -	مدرسه اسلام : ۷۷
۱۲۷ - ۱۴۱ -	مدرسه چارد : ۶۰۹
۱۷۴ - ۱۷۶ - ۲۲۰	مدرسه علوم سیاسی : - ۷۸ - ۸۱
۲۵۳ - ۲۶۲ -	۵۲۸ - ۵۸۰
۳۲۹ - ۴۹۲ -	

مسعود خان: (کیهان)	مستشار السلطنه: ۳۲۳
مسط: ۳۳۴	مستشار الملك: ۵۳
مسكو: ۳۰ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۸ - ۳۴۷	مستوفی (مبداءه): ۲۳ - ۷۸ - ۹۱
مسیحای کاشی: ۳۶۱	۱۰۴ - ۲۶۴ - ۳۵۱ -
مشار السلطنه: ۲۲۰ - ۲۵۷ - ۳۰۵ -	۳۹۷ - ۵۰۴ - ۴۹۷
۳۲۳ - ۳۲۹ - ۵۰۵ -	۵۷۸ - ۵۱۵
مشار الملك: ۳۱۳ - ۴۹۵ -	و رجوع به زندگانی من شود
مشاور الممالك: ۸۳ - ۲۵۶ - ۲۸۲ -	مستوفی الممالك: ۱۶۷ - ۱۷۸ -
۲۸۳ - ۲۸۸ - ۵۷۷ -	۱۸۹ - ۲۱۹ -
مشعشع (مید محمد): ۳۹۸	۲۲۰ - ۲۲۴ - ۲۲۶ -
مشعوف (دکتر): ۳۰۸	۲۲۴ - ۲۴۱ - ۲۴۲ -
مشکنی (رضا): ۶۱۲	۲۸۵ - ۲۹۶ - ۲۹۴ -
مشهد: ۱۱۸ - ۳۰۸ - ۳۱۰ -	۳۱۱ - ۳۱۳ - ۳۵۰ تا
۳۱۳ - ۳۲۲ - ۳۲۳ -	۳۵۴ - ۳۵۶ - ۳۷۶ -
۳۲۴ - ۳۲۶ - ۳۲۷ -	۳۷۷ تا ۳۸۱ - ۳۸۴ -
مشهدی باقریقال: ۱۴۸ - ۱۷۲ -	۳۸۶ - ۴۲۹ - ۴۴۹ -
مشیر الدوله (حسن): در بیشتر صفحات	۴۵۰ - ۴۵۲ تا ۴۵۵ -
مشیر الدوله (محسن خان): ۱۹ -	۴۸۱ - ۴۹۱ - ۵۰۴ -
مشیر الدوله: (میرزا نصر الله خان)	۵۰۵ - ۵۲۷ -
مشیر الدوله (میرزا جعفر خان):	مسجد سه سالار: ۱۳۰ - ۱۳۵ -
۵۷۸	۱۴۴ - ۵۸۳ -
مشیر الدوله (میرزا حسین خان):	مسجد شاه ۷۳ - ۱۵۹ - ۲۲۸ -
← (سه سالار)	مجد نوابی: ۳۸۲ -
	مسرکان: ۳۹۷ -

۸۲-۸۳-۸۲	مشیر الدوله (یعنی خان) : ۱۳۸-
۸۶ تا ۸۹-۹۶	۵۶۰-
۱۰۴-۱۳۵	مشیر السلطنه : ۱۰۸-۱۱۲-
۱۸۳-۱۳۶	۱۲۳-۱۲۸ تا
۲۱۱-۵۱۹	۱۳۰
۵۲۲ تا ۵۳۴	مشیر معظم : ۳۰۹-۳۱۵
۵۶۵ تا ۵۶۹	مشیر الملك : (مشیر الدوله، حسن)
۵۷۲ تا ۵۷۵-۵۷۸	مشیر المالك : ۹۹
۵۸۰-۵۸۱-۶۰۶-۶۰۹	مصباح مادر : ۵۶۵
مظفری (کشتی) : ۳۸۹	مصباح السلطنه : ۴۸۶
معاصر (حسن) : ۵۸۵	مصباح الملك : ۱۹-۳۰ و رجوع به
معاخذ السلطنه (پرنیا) :	به مشیر الدوله شود .
۱۴۴-۱۵۷	مصلق (مصلق السلطنه، دکتر محمد
۱۵۸-۲۲۶	مصلق) : ۲۵۷-۳۲۲-۳۲۹-
۲۴۱-۳۰۳	۳۵۵-۳۷۳-۴۳۴-
۴۶۱-۴۶۸	۴۲۹-۴۴۹-۴۵۲-
معاون التجار : ۲۰۱	۴۶۸-۴۷۷-۴۷۸-
معاون الدوله : ۲۲۰	۵۱۱-۵۳۱
معاویه : ۵۷۸	مصر : ۲۳۴-۳۳۶-۴۲۳-
معمد (عبدالله) : ۴۶۰	۵۲۲
معمد الدوله : ۳۳	مصطفی خان : ← (باور مصفی خان)
معمد السلطنه : ۲۵۶-۴۸۶	مصلی : ۱۶
معجم البلدان : ۵۶۹	مطبعه روشنائی - ۳۲۰-۳۲۲
معدن فیروزه : ۷۹	مظفر (فیروز) : ۱۷۳
معز الدوله : ۳۳-۳۹۸-۵۰۵	مظفر الدین شاه : ۲۰-۱۶-۶۱
معز الاطباء تبریزی : ۵۷۹	۷۳ تا ۷۵-۷۸-

ملا حسن وارث : ۱۰۱	معزز الدوله : ۳۰۹ - ۳۱۵
ملا سرا : ۳۳۰	معظم السلطان : ۴۸۶
ملا عبد السید : ۴۱۹	معیر الممالك : ۱۴ - ۱۶ - ۲۶ -
ملا محمد آملی : ۱۶۷	۳۱ - ۷۱ - ۶۱۳
ملا نجفی : ← (آقا نجفی)	معین التجار : ۲۵۳
ملا نصر الدین : ۵۸	معین الرعايا : ۳۰۸
ملایر : ۱۶۰	معین السلطان : ۷۱
مکتب فون راکه : ۵۵۷	معین الملك : ۲۹۹
ملك (حسن آقا) : ۳۳ - ۲۷۱	معین نظام : ۴۰ تا ۴۲ - ۵۰
ملك زاده : ۹۰ - ۲۰۲ - ۳۰۸ -	مغرور خان : ۵۴
۲۱۰ - ۲۱۲	مفاخر الملك : ۱۳۴ - ۱۶۷
ملكشاه : ۵۰۰ - ۶۱۷	مفتاح : ۴۹۵
ملك الشعراء : ← (بهار)	مفتاح السلطنه : ۳۶۷
ملك المتكلمين : ۱۴۱ - ۱۴۴ -	مفتی : ۴۶۰ - ۴۸۶
۱۴۵ - ۱۴۸ - ۲۰۹ -	مفخم الدوله : ۸۹ - ۲۸۲ - ۵۲۲
۲۱۲ - ۵۳۶ - ۵۷۹	مفخم السلطان : ۵۲۲ - ۵۲۳
ملك منصور : ۶۰۸	مفخم (جمشید) : ۲۳
ملك المورخين : ۱۵۷	مفخم (معسن) : ۵۲۲
ملكه جهان : ۱۶۶ - ۴۹۰ - ۶۰۶	مقامات حمیدی : ۳۶۲
۶۰۷	مقبره نادری : ۳۲۷
ممتاز الدوله : ۱۲۵ - ۱۲۷ - ۱۴۲ -	مقوم الملك : ۴۸۶
۲۵۳ - ۲۶۳ - ۳۰۵ - ۳۲۳	مكرم السلطان : ۳۶۰
ممتاز الملك : ۲۵۳ - ۳۰۵ -	مكه : ۱۴۷ - ۲۴۸
۵۲۳ - ۵۳۱	مکی (حسین) : ۲۵۸ - ۲۷۵ -
منتخب السلطان : ۳۶۰	۲۸۳ - ۳۶۵ و رجوع
متسکیو : ۵۳۱ - ۵۷۵	به کودتای ۱۲۹۹ شود

مؤدب الدوله : ٢٨٧ - ٣٠٩ - ٣١٥	منتظم الدوله : ١٥٢
مؤدب همايون : ٣٠٨	منتظم ناصري : ١٤٥ - ٣٥١
مودوس ويوانتي : ٥٠٠	منجوري : ١٠٩
مورخ الدوله سهر : ٢١٩ - ٢٢٠	منشي باشي : ٣٥
٢٢٢ - ٢٢٣ - ٢٢٤	منصور السلطنه : ٣٠٨ - ٣١٥ -
٢٢٨ - ٣٥٢ - ٥٠٠ -	٣٩١ - ٥١١
٥١٤ - ٥١٥	منوچهر خان : ٢٨٨
موروا (آندره) : ٧	منجهك : ٢٧
موسوي زاده : ٣٤٤	منيف پاشا : ٦٥
موصل : ١١٠	مؤتمن الملك (حسين پيرنيا) : ١٤ - ٢٤ -
موقر (مجيد) : ٤٠٥	٢٧ - ٨٥ - ٨٢ - ٨٠ -
موقر الدوله : ٣٠٩	٨٩ - ٩٠ - ٩٢ -
موقر السلطنه : ١٣٤	١١٢ - ١٢٥ - ١٢٦ -
موقر الملك : ٤٠٥ - ٤٠٨	١٢٨ - ١٣٢ - ١٤٩ -
مولوي : ١١٩ - ٢٤٥	٢١٩ - ٢٢٣ - ٢٢٦ -
موترو : ٣١٨ - ٣١٩	٢٤١ - ٢٥٥ - ٢٥٦ -
مزيد الدوله : ٥١٣	٢٥٨ - ٢٨٥ - ٣١١ -
مؤيد الاسلام : ٣٤٧	٣٢١ - ٣٢٩ - ٣٥٢ -
مؤيد الدوله : ٣٣	٣٦٦ - ٣٧٤ - ٣٧٥ -
مؤيد السلطنه : ١٢٨ - ٥٠١	٣٧٩ - ٣٧٨ - ٣٢٢ -
مهدليا : ١١٨	٢٢٩ - ٢٣٤ - ٢٤٦ -
مهدوي (رضا) : ٤٦٠	٢٢٩ - ٢٤٠ - ٢٥٢ -
مهر آباد : ٢٩٥ - ٢٩٧ - ٢٩٩	٢٨١ - ٥٠٤ - ٥١٣ -
مهرگان (باشگاه) : ١٢٧ - ١٥٢ -	٥٢٠ - ٥٢٣ - ٥٣١ -
٥٢٦	٥٢٢ - ٥٢٨ - ٥٩٢ -
مهندس الممالك : ٥٣٦ - ٥١٠ -	مؤتمن الممالك : ١٨ - ٢١١ -
٥٢٢	موفق الدوله : ٢٢٣

میرزا حسین خان : ← (موتمن الملك)

میرزا حسن شریف : ۵۲۲ - ۵۲۳

میرزا رضاخان رضوانی : ۵۷۹

میرزا رضا کرمانی : ۵۰ - ۵۱ -

۵۹ - ۷۱ - ۷۳ تا ۷۶ -

۹۷ - ۹۹

میرزا سلیم خان ادیب‌الحکما : ۵۷۱

میرزا سید ابراهیم : ۳۳

میرزا شهاب کرمانی : ۲۱۴ - ۲۸۶

۳۹۴

میرزا طاهر تنکابنی : ۲۲۷

میرزا عبدالحسین خان : ← (ملك

المورخين)

میرزا عبدالرضا طیب : ۲۰۶

میرزا علی اصغر خان : ۱۰۶ و رجوع

به اتابك شود

میرزا علی اکبر مستوفی خزانه : ۵۷

میرزا علی اکبر ساعت ساز : ۲۲۷

میرزا علی رضا مستوفی : ۲۴۱

میرزا قاسم خان ، امین معظم ۶۱۱

میرزا کاظم خان : ۵۹ - ۶۰ - ۱۳۷

میرزا کریم خان : ۲۸۷

میرزا کوچک خان : ← (کوچك‌خان)

میرزا محمد خان : ۴۷

میرزا محمود : ۱۰۱ - ۵۷۰

میرزا مصطفی : ۱۶۹

میرزا مقصود : ۲۰۷

مهرین دخت ملك منصور : ۶۰۸

میهانه : ۳۸۵

میدان صاحب الامر : ۱۵۵

میدان توپخانه : ۱۳۱ - ۱۹۶

میدان مشق : ۷۳ - ۷۶

میدی : ۳۹۴ و رجوع به ماد شود

میربنج : ۳۸۴

میرجلالی (تیسار) : ۲۰۹

میرزا آقاخان برد سیری : ۵۷ - ۶۲

۷۷ - ۹۷ - ۲۰۱ -

۲۰۷ - ۲۱۰ - ۲۱۴ -

۴۶۶ - ۵۳۶ - ۵۷۹ -

۵۸۰

میرزا آقا خان نوری : ۱۴۷

میرزا آقای اصفهانی : ۱۶ - ۱۰۱

میرزا ابوالحسن : ۲۷

میرزا احمد خان : ۱۳۶ - ۵۱۱

میرزا احمد مشرف کرمانی : ۵۰

میرزا احمد منشی : ۳۵

میرزا اسحق خان : ← (مفخم الدوله)

میرزائی : ۴۶۰ - ۴۸۶

میرزا تقی خان : ← (امیرکبیر)

میرزا حاجی عبداللطیف : ۳۴

میرزا حبیب الله : ۸۰

میرزا احسن : ۲۰۱

میرزا حسن : ← آشتیانی

میرزا حسن شیرازی : ۳۶

ناصر خسرو : ۳۹۶-۶۱۴
 ناصر الدوله : ۱۰-۳۳-۵۰-۵۸
 ۲۱۰-۲۱۴-۲۱۵
 و رجوع به فرمانفرما شود
 ناصر الدین شاه : ۱۹-۳۰-۳۲
 ۳۲-۳۳ تا ۳۶-۳۲
 ۳۶-۳۹-۵۲-۵۴ تا
 ۵۹-۶۲-۶۳-۷۱ تا
 ۷۴-۹۶-۹۹-۱۱۷-
 ۱۱۸-۱۴۶۱۴۵-۱۴۷
 ۱۹۵-۲۰۵-۲۱۰-
 ۳۰۵-۵۰۵-۵۲۵-
 ناصر لشکر : ۳۲۶
 ناصر الملك : ۲۰-۱۰۸-۱۱۲-
 ۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-
 ۱۲۰-۱۴۶-۱۶۷-
 ۱۷۸-۲۱۶-۲۱۷-
 ۲۵۲-۲۵۶-۳۴۶-
 ۳۴۷-۴۴۷-۴۶۵-
 ۵۰۱-۵۱۰-۵۷۰-
 ۵۸۱-
 ناصری : ۳۴۷-۳۹۶-۴۰۴-۴۰۵-
 ۴۱۱-۴۲۰-۴۲۰ و رجوع
 به اهواز : ۲۱۵-
 ناظرزاده (احمد) : ۴۹۰-
 ناظم الاسلام (احمد) : ۴۱۸-۴۱۹-۴۱۹-
 ۴۷۷-۴۷۷-۸۴-۸۵-۹۹-
 ۴۶۵-۴۶۵-۴۶۵-۴۶۵-
 ۲۱۲-۲۴۸-۴۶۵-۴۶۵-

میرزا موسی خان : ۲۸۷
 میرزا نصر اللهمان (مشیر الدوله ،
 صدراعظم) : ۱۵-۱۷-۱۸-۲۴
 ۲۹-۷۸-۷۹-۸۸
 ۸۹ تا ۹۳-۱۰۴ تا ۱۱۲
 ۱۲۸-۱۶۳-۳۵۷-
 ۵۱۸-۵۲۲-۵۲۴-
 ۵۲۶-۵۳۶-۵۶۷-
 ۵۷۱-۵۷۶-۵۷۷-
 ۵۸۱-

میرزا هدایت : ۱۱۸
 میرزا یانس : ۳۰۵
 میرزا یدالله خان : ۳۸۶
 میرزا یوسف : (مستوفی المالك)
 میرسید احمد : (کسروی)
 میرفندرسکی : ۴۹۴
 میرمحمد تقی شاهی : ۱۶
 میرهاشم : ۱۶۷
 میکده (سلیمان خان) : ۱۴۴-۲۲۶
 میلچو : ۳۳۷-۳۳۸

ن

نابلسون : ۱۰۹-۲۳۱-۲۳۲-
 ۵۲۵
 نادر : ۳۲۷-۳۹۹-۴۲۶-۴۹۹
 ۶۱۶
 نارنجستان : ۷۲-۷۴-۵۷۵-
 ناصر الاسلام : ۳۸۷

نسیم شمال : ۱۵۶ - ۲۱۲ - ۲۷۶	۵۱۸ - ۵۷۰ - ۵۸۵ -
نصیر (ولی الله) : ۸۰ - ۵۹۱	۵۸۶ - ۵۹۰ -
نصیر الله خان مشیر الدوله : (میرزا - نصیر الله خان)	وردجوع به تاریخ هزاری ابراهیم شود
نصیر الملک : ۲۲۰	ناظم التجار : ۲۱۰
نصیره الدوله (فیروزه فرمانفرما) :	ناممهای قزوینی : ۳۶۸
۳۷ - ۵۹ - ۶۱ - ۶۲ -	ناظم السلطان - ۵۸۱ - ۵۸۲
۹۶ - ۹۹ - ۱۷۳ - ۲۴۶	نامه ای از بهاریس : ۵۸۰
۲۵۳ - ۲۶۵ - ۲۷۰ -	ناحید : ۱۷ - ۵۵۳ - ۵۶۹
۲۹۱ - ۳۰۳ - ۳۰۵ -	نای هلت بند : ۶۱۲
۳۰۶ - ۳۶۹ - ۴۳۷ -	نایب السلطنه : ۳۹ تا ۴۱ - ۵۰ - ۵۱
۵۱۲ - ۶۱۰ -	۵۳ - ۵۸ - ۵۶ - ۶۷ تا
نصیره السلطنه : ۶۰۹	۶۹ - ۱۷۶ - ۲۵۱
نصیره الملک : ۱۰۱	نایب الصدر : ۱۶
نصیر الدوله : ۱۸ - ۲۴۶ - ۵۳۱	نایب حسین کاشی : ۵۹۰
نصیر السلطنه : ۲۸۰ - ۵۷۱	نایب کریم آقا : ۳۰۸
نظام الدوله : ۱۶ - ۶۴ - ۴۳۴ -	نایب الوزاره : ۱۸
نظام السلطنه : ۱۶ - ۱۲۴ - ۲۳۱ - ۲۸۹	نایب : ۱۳ - ۱۶ - ۸۶ - ۵۱۸
نظام العلماء : ۵۳	نیات شناسی : ۹۵
نظام الملک : ۵۰۰ - ۵۳۱ - ۵۶۵ - ۵۷۶	نیرزن : ۵۴۹
۶۱۷	نبوی : ۱۱۹
نظامی : ۷۵ - ۳۸۷ - ۴۶۰ - ۵۴۹	نجات : ۴۶۰ - ۴۸۶
۵۷۲ - ۵۵۷ - ۶۰۴ -	نجب : ۴۰۵ - ۴۹۰
نظامیه : ۶۱۷	نجنی : ۵۹۰
نعمت الله خان : ۴۳۶	نرماشیر : ۹۶
نعم آباد : ۹۶	نرمان (مستر) : ۲۵۵ - ۲۷۲ - ۲۸۸
نفیسی (دکتر داداشو) : ۴۳۶	تا ۲۹۳ - ۳۰۲ - ۳۰۳ -
	۳۱۱ - ۵۹۹

واهنکتن : ۱۰۹ - ۵۲۲	نمسی (سعيد) : ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۳۸
والا : ۶۰۷ =	نمسی (لقمان) : ۲۰۶
وتو : ۵۱۶	نمسی (نزهت) : ۲۰۶
وثوق الدوله : ۸۹ - ۹۵ - ۱۰۱ -	نقدی (سرلشکر) : ۳۰۹
۱۷۳ - ۱۸۲ - ۲۳۳ -	نقش رستم : ۵۶۰
۲۳۵ تا ۲۵۶ - ۲۶۶ -	نقیب الممالك : ۳۳ - ۳۴ - ۳۶ - ۵۵
۲۶۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ -	نمرود : ۳۱۲
۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۷ -	نوائی (عبدالحسين) : ۵۰۱
۲۹۰ - ۲۹۱ - ۳۶۸ -	نواب : ۱۷۸ - ۳۸۷
وثوق السلطنة : ۲۵۷ - ۲۶۷ - ۳۰۵	نوبران : ۱۸۵
ورجوع به دادور .	نویل : ۳۳۸
وحید : ۴۶۰	نوبهار : ۳۳۱
وحید دستگردی : ۲۱۳	نورمن : ۵۹۹ و رجوع به نرمان شود
وحید (مجله) : ۱۷۷ - ۲۱۳ - ۲۳۶ -	نوربخشیه : ۱۶
۲۳۹ -	نوز : ۵۸۵
وحید الدوله : ۴۸۶	نھاوند : ۳۳
ورامین : ۳۳۲ - ۶۱۲	نیاوران : ۹۱ - ۱۳۸
ورشو : ۲۳۱	نیر الدوله : ۹۲ - ۱۲۵
وزیرانغم : ۱۲۸	نیر السلطان : ۳۲۹
ولیات الاعیان : ۷	نیر الملك : ۲۵۷ - ۳۰۹ - ۳۱۵ -
ولیات معاصرین : ۹۸ - ۱۵۷ - ۲۲۰	۳۳۱
۲۲۳	نیس : ۳۶۸
وکیل التجار : ۱۰۱	نیشابور : ۵۵ - ۳۹ - ۴۹۹
وکیل ساندویچی : ۲۰۲	نیکلا : ۲۲۹ - ۵۰۳
وکیل الملك (محمد اسماعیل خان) :	نیکلسن : ۱۷۷ - ۵۰۲ - ۵۰۳
۹۷ - ۲۰۵ - ۲۰۸	و
وکیل الملك (مرتضی قلی خان) :	واسموس : ۲۲۱
۹۷ - ۲۰۷	
وکیل الممالك (فتحعلی خان) : ۲۰۷	

هرو دوت : ۵۵۴ - ۵۵۶	ونك : ۲۲۴
هروی : ۳۷۵	وېتنام : ۵۶۴
هزاوه : ۱۴۶ - ۱۴۷	وېل دورانت : ۱۳ - ۱۴۸
هتماش : ۱۴۸	ويلسن : ۲۳۲
هتند : ۵۴۵	ويلهلم : ۲۲۸
هماجون : ۲۸۹	ه
همامی (علی) : ۴۱۸ - ۴۲۱ -	هايل : ۶۱۶
۴۲۴ -	هارت ويك : (دومارت ويك)
همایون دخت پناهی : ۶۰۷	هاشمي : ۲۱۰
همدان : ۲۳ - ۶۱ - ۱۹۷ - ۲۹۶ -	هامان : ۹۸
۳۰۲ - ۳۳۱ - ۳۳۲	هايدپارك : ۶۰۶
۳۴۷ - ۳۹۴ - ۴۰۴ -	هتل ماژستيك : ۶۰۵
همزیستی : ۵۰۰	هخامنشی : ۳۹۵ - ۳۹۶ - ۵۷۶
هند : ۵۰ - ۱۰۹ تا ۲۳۳ تا	هدایت : ۱۷ - ۹۲ - ۹۵ - ۱۱۷ -
۲۳۶ - ۲۴۰ - ۳۶۱ - ۳۹۹	۱۶۸ - ۲۶۵ - ۲۶۷ -
۴۰۲ - ۵۲۲ - ۵۴۷ - ۶۱۶	۲۷۱ - ۲۸۶ - ۳۴۶ -
هندنیرگ : ۲۳۱	۳۵۹ - ۳۵۷ - ۳۶۴ -
هندیان : ۳۹۹	۳۷۳ - ۵۱۲ - ۵۳۱ -
هنیک : ۸۱	۵۵۶ - ۵۷۴
هوگو (ویکتور) : ۳۳۵ - ۳۳۷	رجوع به خاطرات و خطرات شود .
۳۶۳ -	هرات : ۱۱۰ - ۴۳۶
هومر : ۶	هرتسفلد : ۵۲۹
هيك (كلنل) : ۲۹۹	هر كول : ۱۷۱
هویدا (امیر عباس) : ۳۳۵	هرمان : ۱۰۹
ی	هرمز اردشیر : ۳۹۶ - ۴۰۰
یادداشت های خصوصی معیر المالك :	هرمز میرزا : ۱۳۹ - ۱۴۶
۳۲ - ۴۴ - ۷۵	هرمزی : ۴۶۰

۵۲۵-۵۸۲-۶۰۱

یغماجندقی: ۵۴۵

یغمائی (حبیب): ۵۴۵-۵۹۴-۵۹۵

یکصد و پنجاه سال سلطنت:

۱۱۸-۱۴۶۱۴۴-۱۶۶

۲۴۱-۲۵۱

یحین الملك: ۳۰۵-۴۸۶

ینگى امام: ۲۴۱-۲۹۵

ینگى دنیا: ۵۰ رجوع به آمریکا
شود

یوزیاشی: ۵۶

یوسف: ۲۳۶-۳۲۰-۳۲۵

یوسف آباد: ۳۸۹

یوسفعلی: ۴۱۱

یوم التوب: ۵۶۶-۵۸۲

یونان: ۱۱۸-۱۷۱-۲۹۸-

۳۹۶-۵۴۷

یونس خان آبدار: ۱۹۸

یونسکو: ۹-۱۰-۱۱-

یهروزالسکی (دکتر): ۱۹۸

یهود: ۱۰۰

یادداشت‌های رضا شاه: ۳۸۸-۴۰۴

یادرگار (مجله): ۹۸-۱۱۶

۴۲۰-۴۲۴-

۵۰۰-۵۰۱

یاسائی ۴۵۲-۴۶۰-۴۶۸-

۴۷۷-۴۸۶

یاور قاسم خان: ۴۱۱

یاور مصطفی خان: ۴۰۸ تا ۴۱۱

بیرم خان (بیرم): ۱۶۳-۱۶۶-

۱۷۸-۱۹۵-

۱۹۷-۲۱۲-

۵۰۵

یحیی خان: (مشیرالدوله)

یحیی: (دولت آبادی)

یحیی میرزا: ۳۳-۲۱۰

یزد: ۱۶-۶۳-۹۹-۱۰۶

یزدان‌پناه (مرتضی خان): ۴۴۵

یمقوب یغمیر: ۳۱۶-۳۲۰

یمقوب لیث: ۵۹-۳۹۷

یغما (مجله): ۱۶-۱۸-۱۹-

۳۱-۵۰۶-

آثار مؤلف این کتاب

الف - مربوط به کرمان

- ۱- آثار پیغمبر دزدان
(چاپ دوم ۱۳۲۹، سوم ۱۳۴۳، چهارم ۱۳۴۵، چاپ پنجم ۱۳۵۳)
- ۲- نشریه فرهنگ کرمان (چاپ کرمان) ۱۳۳۳
- ۳- راهنمای آثار تاریخی کرمان (چاپ کرمان) ۱۳۳۵
- ۴- دوره مجله هفتواد (چاپ کرمان) ۱۳۳۶ - ۱۳۳۷
- ۵- تاریخ کرمان (تصحیح و تحشیه تاریخ وزیری) چاپ اول ۱۳۴۰
(چاپ دوم ۱۳۵۲)
- ۶- منابع و مآخذ تاریخ کرمان ۱۳۴۰
- ۷- سلجوقیان و غزدر کرمان (تحشیه و تصحیح تاریخ محمد بن ابراهیم ۱۳۴۳)
- ۸- فرماندهان کرمان (تصحیح و تحشیه تاریخ مرحوم شیخ یحیی)
چاپ دوم ۱۳۵۴، چاپ اول ۱۳۴۴
- ۹- جغرافیای کرمان (تصحیح و تحشیه جغرافیای وزیری) ۱۳۴۶
- ۱۰- گنجعلی خان (نشریه فرهنگ و هنر کرمان) ۱۳۵۳
- ۱۱- تاریخ شاهی قراختائیان (زیر چاپ)
- ۱۲- وادی هفتواد (زیر چاپ)

ب - سایر کتب

- ۱۳۲۷ - ۱۳- یاد بود من (مجموعه شعر)
 ۱۳۳۰ چاپ اول ۱۴- ذوالقرنین یا کوروش کبیر
 (چاپ دوم ۱۳۳۲ ، سوم ۱۳۴۲ ، چهارم ۱۳۴۵)
 ۱۳۴۱ - ۱۵- یاد و یادبود (مجموعه شعر)
 ۱۳۴۱ - ۱۶- محیط سیاسی و زندگی مشیرالدوله پیرنیا چاپ اول
 (برنده جایزه یونسکو) چاپ دوم (جیبی) ۱۳۴۱
 ۱۷- اصول حکومت آئن (ترجمه از ارسطو، بامقدمه استاد
 دکتر غلامحسین صدیقی) چاپ دانشگاه ۱۳۴۲
 ۱۸- خاتون هفت قلعه ۱۳۴۲
 ۲۰- یعقوب لیث (چاپ دوم ۱۳۵۳، ترجمه به عربی چاپ
 الراشد العربی، قاهره ۱۳۵۴) چاپ اول ۱۳۴۴
 ۲۰- آسیای هفت سنگ (چاپ دوم ۱۳۵۱) چاپ اول ۱۳۴۶
 ۲۱- تلاش آزادی (انتشارات علمی، چاپ سوم ۱۳۵۴) چاپ دوم ۱۳۴۷
 ۲۲- شاه منصور ۱۳۴۸
 ۲۳- سیاست و اقتصاد عصر صفوی ۱۳۴۸
 ۲۴- اخبار ایران از ابن اثیر (ترجمه، چاپ دانشگاه) ۱۳۴۹
 ۲۵- نای هفت بند (چاپ دوم، ۱۳۵۳) ۱۳۵۰
 ۲۶- از پاریز تا پاریس ۱۳۵۱
 ۲۷- از دهای هفت سر ۱۳۵۳
 ۲۸- زیر این هفت آسمان ... (زیر چاپ)

المكتبة الشرقية

يعقوب بن الليث الصّفار



الفه بالفارسية

الدكتور إبراهيم باستاني باريزي

أستاذ التاريخ بجامعة طهران

ترجمه وقدم له وعلق عليه

الدكتور محمد فتحي يوسف الرئيس

أستاذ اللغة الفارسية وآدابها المساعد

بكلية الآداب بجامعة القاهرة



كتابخانه شخصی ابراهيم

الناشر

دار الراشد العربیة